



عُيُونُ أَخْبَارِ

رِضْوَانِ

شیخ صدوق (ره)

ترجمہ برکات مشہد مقدس رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عُيُونُ أَحْبَابِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی

معروف به شیخ صدوق رحمته



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ترجمه:

برکات مشهد مقدس رضوی

اثر محمد صالح روغنی قزوینی رحمته

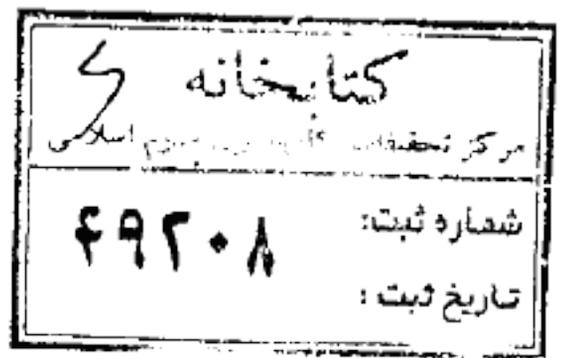
(م ۱۱۱۶ق)

جلد اول

جمع‌داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش-اموال: ۵۸۶۶۶



سرشناسه	: ابن بابویه، محمد بن علی ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.
عنوان قراردادی	: عیون اخبار الرضا <small>علیه السلام</small> . فارسی - عربی.
عنوان و نام پدیدآور	: عیون اخبار الرضا <small>علیه السلام</small> / ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق؛ ترجمه محمد صالح روغنی قزوینی.
مشخصات نشر	: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.
شابک ج ۱	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۲۸۲ - ۴
شابک دوره	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۲۸۲ - ۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: فارسی - عربی.
موضوع	: علی بن موسی <small>علیه السلام</small> ، امام هشتم، ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق. - احادیث.
موضوع	: احادیث شیعه - قرن ۴ ق.
شناسه افزوده	: قزوینی، محمد صالح بن محمد باقر، قرن ۱۱ ق.
شناسه افزوده	: مسجد جمکران (قم).
رده بندی کنگره	: الف ۱۳۸۹ - ۹۰۳۱ ع / الف ۱۲۹ / BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۰۶۱۱۸

مرکز تحقیقات علوم اسلامی



عیون اخبار الرضا علیه السلام (جلد ۱)

- ◀ مؤلف: شیخ صدوق علیه السلام
- ◀ ویراستار: احمد سعیدی
- ◀ حروف نگار و صفحه آرا: امیر سعید سعیدی
- ◀ امور چاپ: اصغر بخشایش
- ◀ ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ◀ چاپخانه و شمارگان: وفا / ۲۰۰۰ دوره
- ◀ نوبت و تاریخ چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹
- ◀ قیمت دوره: ۱۶۰۰۰ تومان
- ◀ شابک جلد اول: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۲۸۲ - ۴
- ◀ شابک دوره: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۲۸۲ - ۸
- ◀ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ◀ تلفن و نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰، ۷۲۵۳۷۰۰
- ◀ قم - صندوق پستی: ۶۱۷



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه ناشر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از لطف و محبت خداوند تبارک و تعالی به دور است که زمین خویش را خالی از حجت بگذارد و آن گاه از بندگان حساب بخواهد. حجج الهی گاهی ظاهر و محل رفت و آمد و آموزش و یادگیری دین هستند و گاهی غایب، واضح است که در هنگام ظهور حجج الهی و دسترسی آسان خلائق به ایشان، مسؤلیت بندگان خدا نیز سنگین تر و امتحان الهی نیز برای ایشان سخت تر است و هنگام حضور در محضر الهی و سؤال و جواب در مورد اعمال نیز عذری پذیرفته نیست. لیکن هنگام غیبت که وظیفه آموزش دین خدا بر عهده دانشمندان زمان خود است، چون دسترسی به امام میسر نیست، لذا امتحان الهی نیز آسان تر و سؤال و جواب در آستانه الهی نیز آسان تر خواهد بود، گرچه فتنه‌ها بیشتر و جولان شیطان رجیم نیز پر دامنه تر خواهد بود و احتمال افتادن به خطا نیز بسیار بیشتر است.

اما حجت خدا بایستی چگونه شخصی باشد. در همه اوقات و از منته خداوند بهترین خلق خویش را به عنوان حجت انتخاب کرده است. شاید بهترین به معنی عاقل ترین، صبورترین و مسلط ترین افراد به نفس خویش منظور باشد. البته اگر عقل را به معنای «ما عُبد به الرحمن و اکسب به الجنان» فرض کنیم، نه درایتی که با آن کار دنیا پرداخته و آخرت از کار انداخته می شود. خداوند در قرآن کریم انبیا را به نام ذکر فرموده و از ایشان با صفاتی برتر از دیگران یاد کرده است.^۱

۱. برای مثال قرآن کریم درباره ابراهیم میفرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» سوره هود، آیه ۷۵

در مورد رسول برگزیده خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به جز آیات الهی، روایاتی که از خَلق و خُلُق آن جناب وارد شده، گویای برتری و بهتری او نسبت به سایر خلائق می‌باشد. در همین کتاب شریف در باب اخلاق آن حضرت آمده است: ایشان، همیشه خوش‌رو، ملایم و خوش‌برخورد بودند. هیچ‌گاه سخت‌گیر و خشن و بدزبان نبودند. هیچ امیدواری از نزد ایشان ناامید باز نمی‌گشت؛ یا حاجت او رومی کردند و یا با کلامی آرام او را راضی باز می‌گرداندند....

شاید پس از خواندن آیات و روایاتی که درباره صفات حضرت آمده است، جایز باشد که بگوییم: اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا!

در مورد ائمه نیز در کتاب خدا، گرچه نه به تصریح نام، بلکه در پرده‌های زیبا تشبیه و استعاره به فضل و برتری ایشان اشاره شده است. چنان‌که در سوره نور آیه ۳۵، خداوند عز و جل در توصیف خویش می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». در تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام آمده است که مشکات حضرت فاطمه، مصباح امام حسن و زجاجه امام حسین است و نور علی نور، امامی بعد از امام دیگر است.

درباره حضرت موسی: «يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ...» سوره اعراف، آیه ۱۴۴؛ یا آیه «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» سوره مریم، آیه ۵۱؛ همچنین درباره حضرت عیسی: «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» سوره آل عمران، آیه ۴۵. درباره حضرت نوح: «ذُرِّيَّتَهُ مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» سوره اسراء آیه ۳. پیامبر بزرگ خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله: «إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ» سوره قلم، آیه ۴. یا آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» سوره احزاب، آیه ۲۱.

فارغ از همه این گفتارها، می‌توان میزان برتری عقول حضرات ائمه معصومین را از احادیثی که از ایشان برجای مانده، تشخیص داد. نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام به حق، اوج و اعتلای فرهیختگی و عقل و درک والای آن جناب را چه در زمینه دین و چه در زمینه دنیا نشان می‌دهد و صحیفه سجادیه نشان از عظمت درک و روح حضرت سیدالسادین و تبلور عقل عبادی آن جناب است و در همین راستا، کتاب عیون اخبار الرضا تبلور تیزهوشی و ذکاوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء است. این ذکاوت فوق العاده را می‌توان در مجالس بحثی که میان حضرت و دیگران، چه علمای ادیان و مذاهب دیگر و چه جلساتی که با مأمون ملعون و دیگران داشته، به وفور مشاهده کرد و با خواندن این کتاب و نیز همانند آن می‌توان فهمید که «اللهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا نیک می‌داند، رسالت خویش را بایستی به کجا بسپارد.

هنگامی که بحث میان حضرت و عدای دیگر ادیان مطرح است، چنان ایشان را به گرداب می‌کشد که همگی اعتراف به جهل خویش کرده، زبان در کام می‌کشند. این نکته زمانی بیشتر قابل توجه است که بدانیم، مأمون وارث امپراطوری هارون ملعون است و با قدرت فوق العاده خویش، برترین علمای ادیان را احتمالاً با هزینه‌های فراوان و پذیرایی‌های کامل در یک کنفرانس بزرگ جهانی گردآوری کرده بوده است، شاید بتواند حضرتش را شرمنده سازد! و حاشا که خاک کجا و عالم پاک کجا؟ تراب کجا و رب الارباب کجا؟ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

این کتاب شریف برای همه خواندنی است. خیلی از سؤالات بی‌پاسخ در آن است و انصافاً که در حق آن بی‌انصافی شده و حق این کتاب شریف، چونان حق صاحب حقیقی آن، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه شناخته نشده است. روی هر قسمت از کتاب که دست بگذارید، عجیب و خواندنی است. شرح توحید حضرت، یگانه است و وصف رسول اکرم، اثری جاودانه.

یکی از نکات جالب و حایز توجه در این کتاب، رویکردی است که حضرت در پاسخ به سؤالاتی که در مورد تضاد بعضی از احادیث ایجاد شده است، اتخاذ می‌کنند. در چند

مورد حضرت احادیث امام صادق علیه السلام را چنان زیبا تأویل می‌برد که عقل در حیرت می‌ماند که امام صادق علیه السلام از این حدیث چه نکته قابل توجهی را اراده فرموده بوده و دیگران از آن غافل بودند. این نگاه بایستی برای علمای حدیث بسیار آموزنده باشد. البته در این کتاب شریف، نکاتی نیز هست که برای علم امروز و تفکر امروزی ما قابل قبول نیست، لیکن امامی دیگر بایستی تا این نکات را آن چنان که حضرت رضا علیه السلام، احادیث جدش امام صادق را تأویل می‌برد، تفسیر و توضیح بدهد، ان شاء الله.

مترجم محترم کتاب، مرحوم محمد صالح فرزند محمد باقر روغنی قزوینی از معاصرین علامه مرحوم شیخ حر عاملی است که مرحوم شیخ در امل‌الامل شرح ایشان را چنین آورده است:

«مولانا محمد صالح بن محمد باقر قزوینی، معروف به روغنی؛ ایشان عالم فاضل کامل و صاحب کتاب و رسایی است از جمله: ترجمه عیون اخبار الرضا (کتاب حاضر)، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه صحیفه سجادیه و مقامات، شرح فارسی دعای سمات. نیز رساله‌ای درباره خوردن آدم از درخت ممنوعه و نیز شرح بعضی از اشعار مثنوی.»

در مستدرکات اعیان الشیعه، جلد سوم، صفحه ۲۳۱ پس از ذکر مطلب مرحوم شیخ در امل‌الامل فهرستی کامل‌تر از آثار او به دست می‌دهد:

الامامه، ترجمه توحید مفضل، ترجمه محاضرات الراغب، ترجمه عهد نامه مالک اشتر ترجمه و شرح صحیفه سجادیه به فارسی، شرح صحیفه سجادیه به عربی (در این کتاب تصریح کرده که او از شاگردان مرحوم میرباقر داماد) بوده است. ترجمه و شرح نهج البلاغه که در سال ۱۳۲۱ به تحقیق میرزا علی عماد لشکر آشتیانی به چاپ رسیده و به اشتباه نام مؤلف آن محمد صالح برغانی ذکر شده است و یکی از بهترین شروح نهج البلاغه به فارسی است. شرح دعای سمات، مقامات، رساله فی پاسخ مردم مرتد، منشور ادب الهی و دستور العمل کاراگاهی، شرح فارسی گسترده‌ای بر وصیتنامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام و البته مرحوم

آقا بزرگ در کتاب ماندگار خویش الذریعه از رساله‌ای به نام محاکمه میان فقر و غنا نیز در جمله تألیفات ایشان نام برده است.

مرحوم محمد صالح روغنی قزوینی متولد قزوین است و مراحل تحصیل ابتدایی را از علمای آن سامان فراگرفت. سپس به اصفهان رفته و از محضر مرحوم میرداماد بهره برد. سپس به قزوین بازگشت و پس از چندی عزم دیار خراسان کرده در سال ۱۰۷۵ هجری به حریم حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چنانچه در آخر بعضی از کتاب‌هایش ذکر کرده، با خدا عهد کرد که تا پایان عمر همان جا بماند و تا سال ۱۱۱۶ هجری که درگذشت در همان دیار ماند و در همان جا نیز به خاک سپرده شد.

او از بزرگان علمای خراسان محسوب و مورد توجه عام و خاص بود. قطعه‌هایی نیز از اشعار سروده طبع ایشان را که به فقیر تخلص می‌جسته‌اند در بعضی از آثار ایشان می‌توان یافت. بیشتر اهتمام وی در ترجمه بوده است. ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السلام را ایشان به عنوان برکات مشهد مقدس رضوی در سال ۱۰۷۵ قمری، یعنی در اولین سال تشرّف به آستان امام رضا علیه السلام ترجمه نموده است.

ترجمه حاضر به علت نوع صفحه آرایی و این که ترجمه بایستی رو به روی متن قرار می‌گرفت، ویرایش و تلخیص شده و شروح مترجم حذف گردیده است.

دو نسخه خطی ملاک کار ما قرار گرفت. متأسفانه هر دو نسخه ناقص و در بعضی موارد به شدت ناخوانا بود. لذا بعضی از صفحات و ابواب که یا ترجمه نداشت و یا این که در هر دو نسخه قابل خواندن نبود، ترجمه شد. اگر کاستی وجود دارد، که یقیناً وجود دارد و خود بدان معترفیم، از ماست و اگر حسنی مشاهده می‌کنید از برکت آقا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء می‌باشد.

در پایان از عزیزان همکار و محققین گرانقدر که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش وافری داشته‌اند؛ به ویژه برادران صادق بزرگ بفرویی، سید حمید میرعباسی، احمد سعیدی، رضا دیلمی، امیرسعید سعیدی و خواهر محترمه بزرگ تقدیر و تشکر داریم و ان شاء الله در پناه حضرت حق موفق و مؤید باشند.

در عنوان آن خواهم شروع و مصحح و اینجاست که در این کتاب چه سبب نامیده شد علی بن موسی الرضا
 شیخ ما با سنا و خود از احمد بن محمد بن ابی بصیر روایت میکند که از امام گفتیم یا امام محمد بنی تو کی از مخالفین شما را کتبت
 این است که بدین نام ما و رضا نامید و فقی که بولایت نهاد و رضا و افرمود دروغ گفتند بخدا بلکه خدای تبارک و تعالی
 او را رضا نامید برای اینکه موصی خدا بود در آسمان و موصی رسول بود و ائمه از او بودند ^{عنا} نه این را میگوید که گفتیم نه هر که
 از بدین تو گذر شده است موصی رسول و ائمه بود و گفت بلی گفتیم پس چه سبب بدین نام از میان ایشان بود و ما این نام
 شد موهب سبب آنکه مخالفان با او را ضعیف و موافقان او را سنان و در این حال سنان بدین نام او بدین سبب
 از میان ایشان مخلص باین نام شد و از سلیمان حضرت و زکی روایت میکند که موصی بن جعفر فرزندان خود علی را رضا
 می نامید و میگفت فرزندانم رضا را بخوانید و گفتیم یا رضا و رضا با من چنین گفت و هرگاه با او طالب میکرد میگفت یا ابا الحسن
 یا ابا ^{سبب} این است که سنا و ریشه در باب مآذ و انحضرت و با سنا و خود از احمد بن محمد بن ابی بصیر روایت میکند که گفت
 ما در ابرو الحسن و رضا نام و لذا است ستمها بکنیم بر او فرار گرفت اسامی و فقی که ما لکن او بشد ابو الحسن موصی از موهب بن
 محمد کنیزی روایت میکند که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن عیثم میگفت و ندیدم کسی را عارف تر با اهل ائمه و با اخبار و
 مناقب ایشان میگفت حمیده المصفاة ما در ابرو الحسن موصی بن جعفر است و از اشراف عجم بوده و کنیزی مولد زید یعنی در نسب
 عربی خالص نبود و ستمها بکنیم و او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم من لا یش حمیده المصفاة تا اینکه در پیش او
 بنشیند از آنوقت که مالک آن شده بود از تعظیم و اجلال او پس گفت حمیده بد بپریش موصی ای موهب من نگفتم کنیزیست ندیدم
 از او بهتر کنیزی و شدت نمیکند که خدای عزوجل بآن کند مثل او را اگر او را منسلی باشد او را بنویسیدم نور او صفت میکنم
 به بگویی با او فقی که زانید رضا و حمیده او را ظاهر نام نهاد و انحضرت شایر بسیار میخورد و در خلقت تمام بود گفت
 ما درش و انفات کبید بدایه گفتند مکر شیوت کم شد گفت نه دروغ نمیکویم بخدا شوکم نشده ولیکن موهب بدین نام
 و تسبیح وان هر دم که شده و از آن روزی که او را زانید او بعد از آن مهم مستند بقول شاعر میشود و دانیکه اسم او نگفتم بود
 و علی بن عیثم از بدوش روایت میکند که گفت و فقی که خبر حمیده ما در موصی بن جعفر ما در رضا بنجه و از ذکر کرد حمیده اینکه
 در خواب دید رسول خدا را میگفت با او ای حمیده بخش خجده را بد بپریش موصی که عنقریب از او متولد میشود بهترین اهل
 زمین پس بخشید موصی و فقی که زانید از برای او رضا و او را ظاهر نام نهاد و او را حمیده اسم بود بنجه و ادوی و کن
 و سنان و نگفتم ولی اخر اسمها را او بود علی بن عیثم میگوید از یزید شبنم میگفت بنجه بگو بود و فقی که حمیده او را بخرد و آن ^{هشام}
 بن احمد روایت میکند که او گفت ابو الحسن م با من گفت یا امیرالمؤمنین که کسی از شما اهل مغرب آمده باشد گفتیم نکند اری عز
 آمده یا با اهلین سوار شد من با او سوار شدیم تا رسیدیم بمصری و او از اهل مغرب بود و کنیزیان داشت گفت انحضرت
 ایشان را بر من عرض کند که کنیز عرض نمود در هر پستان ایشان انحضرت میفرمود و مواجعت باین نیست بعد از آن گفت بگر

صفحات ابتدایی نسخه خطی اول

مقدمه



و او بن بخت میگرد و همراه او بعضی بنان رستم و پیران تو بر من حسد میبردند و فراداد
 مرا اکرام میکرد پس وقتی من گریه میکردم که در راهم از راهم بودم و گفتم
 بخزانه نسیب کنم از پیش او بر من آمده ام و در جوارح حاجیان می نشیند نشستم و گفتم
 پیش خود بنیادم و به مردم سخن و کار کرداشتم مشغول شدم آن گوی را بزرگ دیدند
 و من با ایشان هم دایم با لفظ جمل در دست خطای تا شام و او حاضر بود چنانچه بدیدم
 نبود و این همه شکر شدند و گفتند ما خبر نداریم و گفته توانی چیزی تنها در اینها را
 بسازد و من قید هستم حدیث ترا بس بگو استم با این بگو بگویم که تمسیدم که مرا منتهی کرد
 و منفرد بودم و من خبر به نامم محمد استم که به هر دو پیر من هر گاه او را امر در حدیث داد
 بنام محمد رضا علیه السلام میبرد و آنجا میبرد و آن ساخته میشد و اندو از او بر
 مکتب پس فردا نزد ابی نصر رفتم و گفتم از این جهت میاید هر که بطوس بیوم که
 این کار دارم گفت چه که رفتم غلام طوس سر دیشتم که گفته است و گفته بدایت
 و با او کلان دارم برین درگاه خود و که اعتقاد ما را بخود ما سازد نیز بخیر است گفت
 اعوذ بالله من ذلک گفت تو میرونی من گویه ما که میشود اگر بگویند گفتیم اگر بعد از
 هر چه بزرگترم منزل را ملک پیش نشست بنویس با پیش تو غایبی که است
 در طوس هر چه کردی پس مرا اذن داد و من منزل گریه میکردم تا چشمها منهدم
 رسیدم در باریت کردم در جانب سردعا کردم و از خدا استغاث نمودم که مرا از
 سوگند که کردی از این راه دور کنی

صفحات ابتدایی نسخه خطی دوم

مقدمه

دوازده

باید که این آیه که خطی است بر سر آن که در دست راست
تقریباً و این که در دست چپ وارد شود و در چشمها بماند
میخورد که در چشمها بماند و نیز در مایل شده است که در چشمها بماند
و بخورد و چون معلوم میشود که هر چند از این حیوة پیون نرود و موت

۲۰

او را لاحق نشود بخدا رسد و در صحیفه الرق ضعیف است که آیا جلابی میخورد و ملائکه باقی

بمانند با خرد و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت اختیار کنید جنت را بر نار و باطل

مردم را عمل خود را پس از آنکه شسته شود در پیش سر نکون جاویدان در آن دو ایم بخفت

رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای عزوجل مرا امر کرد بجهت چهار کس عابدیستم و همان در

و تعداد بنام اسود بخفت رسول صلی الله علیه و آله گفت بلی مرغی دور هو نمیکرد

و در باران ظاهر است بخفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت

شود من در نداکنند که اگر در خلا این چشمها از بندید تا ما طوطی خستیم صلی الله علیه و آله بخفت

بخفت رسول صلی الله علیه و آله گفت حسن و حسین دو سینه همانان اهل جنت اند و پدر ایشان

بهتر است از ایشان بخفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت شود خدای عزوجل

تجلی کند مرند مؤمن خود را پس او را در قفس زد بر کمان که بیکس پیام مرز بران

او مطلع نکرده اند بران نه ملک عرب و نه بنی اسرائیل را و پویشند بر او آنچه میخواهد که بران قفس

نمک کسی بگوید با سینهات احسانت نمود بنسخت میگوید بیز تجا کردن خدای عزوجل

بر این سینه است لطف هر شود بر او آیتی و علامتی از آیات و علامات خدای عزوجل که

براند بان که خطاب کنندند با خداوند جهانست مراد است که چون خدای تعالی دیدن نیست

و حالت دیده شود بجا چشم و متجلی شود پس نظر همچو مبرات دید پس تجلی او شالی

صفحات انتهای نسخه خطی دوم

مقدمه

سیزده

فهرست ابواب جلد اول

۱۷۱	باب (۳۴): در علت چیزها	مقدمه ناشر	۵
۲۱۴	باب (۳۵): اسلام خالص و پایه‌های دین	باب (۱): مسما شدن حضرت به «رضا»	۱۹
۲۳۸	باب (۳۶): ورود حضرت به نیشابور	باب (۲): مادر امام رضا	۲۲
۲۴۱	باب (۳۷): در نزدیکی نیشابور	باب (۳): ولادت حضرت	۲۹
۲۴۶	باب (۳۸): خبری نادر از حضرت	باب (۴): تصریح پدر حضرت بر امامتش	۳۳
۲۴۷	باب (۳۹): خروج حضرت از نیشابور	باب (۵): وصیت امام کاظم	۵۴
۲۵۲	باب (۴۰): سبب قبولی ولایت عهد	باب (۶): تصریحات بر امامت حضرت	۶۴
۳۱۰	باب (۴۱): دعای یاران حضرت	باب (۷): اخبار امام کاظم	۱۰۸
۳۱۹	باب (۴۲): توهین مأمون به حضرت	باب (۸): درگذشت پدر حضرت	۱۴۵
۳۲۳	باب (۴۳): انشاد شعر از حضرت	باب (۹): کشته‌شدگان به دست هارون	۱۶۴
۳۳۳	باب (۴۴): در اخلاق کریمه حضرت	باب (۱۰): علت واقعی شدن واقفیان	۱۷۰
۳۴۶	باب (۴۵): مجادله مأمون با مخالفین	باب (۱۱): احادیث توحید	۱۷۳
۳۷۷	باب (۴۶): دلالت بر ائمه و ردّ بر غلاة	باب (۱۲): جلسات ایشان با دین‌های مختلف	۲۳۸
۳۸۶	باب (۴۷): نشانه‌های امامت حضرت	باب (۱۳): بحث حضرت با سلیمان مروزی	۲۷۴
۴۲۷	باب (۴۸): نفرین حضرت بر بکار	باب (۱۴): جلسه‌ای درباره عصمت انبیاء	۲۹۱
۴۲۹	باب (۴۹): خبر آن حضرت از غیب	باب (۱۵): جلسه دیگری درباره عصمت	۲۹۷
۴۳۰	باب (۵۰): نفرین حضرت بر آل برمک	باب (۱۶): شرح اصحاب رس	۳۱۲
۴۳۳	باب (۵۱): خبر حضرت از محل دفن خویش	باب (۱۷): تفسیر ذبح عظیم	۳۱۹
۴۳۴	باب (۵۲): خبر حضرت از نحوه شهادتش	باب (۱۸): شرح حدیث «انا ابن الذیحین»	۳۲۱
۴۳۶	باب (۵۳): در قراست حضرت رضا	باب (۱۹): نشانه‌های امامت	۳۲۶
۴۳۷	باب (۵۴): علم حضرت به لغات مختلف	باب (۲۰): توصیف امامت و امام	۳۳۱
۴۴۰	باب (۵۵): پاسخ سؤالات حسن و شاه	باب (۲۱): ازدواج حضرت زهرا	۳۴۱
۴۴۳	باب (۵۶): پاسخ سؤالات ابی قره	باب (۲۲): ایمان چیست؟	۳۴۶
۴۴۵	باب (۵۷): مکالمه با یحیی بن ضحاک	باب (۲۳): تفاوت میان عترت و امت	۳۵۱
۴۴۸	باب (۵۸): مکالمه حضرت با برادرش زید	باب (۲۴): مرد شامی و امیرالمؤمنین	۳۶۹
۴۵۹	باب (۵۹): اسباب شهادت علی بن موسی	باب (۲۵): روایات درباره زید	۳۸۲
۴۶۵	باب (۶۰): تصریح امام بر پسر خود	باب (۲۶): روایات درباره فتون مختلف	۳۹۰
۴۶۶	باب (۶۱): وفات امام رضا با زهر	باب (۲۷): روایات درباره هارون و ماروت	۴۱۲
۴۶۸	باب (۶۲): خبر دیگر در وفات امام (ع)	باب (۲۸): احادیث گوناگون	۴۲۰
۴۷۱	باب (۶۳): آنچه اباصلت حدیث کرد	باب (۲۹): وصف پیامبر	۴۹۵
۴۷۹	باب (۶۴): حدیث هرثمه بن اعین	باب (۳۰): روایات دیگر	۵۰۲
۴۸۹	باب (۶۵): مرتبه‌هایی درباره حضرت		
۴۹۸	باب (۶۶): ثواب زیارت امام علیه السلام	فهرست ابواب جلد دوم	
۵۲۵	باب (۶۷): ثواب زیارت حضرت معصومه	باب (۳۱): مجموعه اخبار	۱
۵۲۶	باب (۶۸): کیفیت زیارت امام رضا	باب (۳۲): در علت چیزها	۱۲۳
۵۴۹	باب (۶۹): برکت مشهد الرضا	باب (۳۳): در علت چیزها	۱۵۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار
الرحيم الغفار فاطر الأرض والسماء خالق
الظلمة والضياء مقدر الأزمنة والدهور
مدبر الأسباب والأمور باعث مَنْ فِي
الْقُبُورِ المطلع على ما ظهر واستتر العالم
بما سلف وغبر الذي له المنة والطول
والقوة والحوال أحمده على كل الأحوال
وأستهديه لأفضل الأعمال وأعوذ به من
الغي والضلال وأشكره شكرا أستوجب به
المزيد وأستتجز به المواعيد وأستعينه
على ما ينجي من الهلكة والوعيد وأشهد
أن لا إله إلا الله الأول فلا يوصف بابتداء
والآخر فلا يوصف بانتهاء إلهها يدوم ويبقى
وَيَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا
عَبْدَهُ الْمَكِينِ وَرَسُولَهُ الْأَمِينِ الْمَعْرُوفِ
بِالطَّاعَةِ الْمُنْتَجِبِ لِلشَّفَاعَةِ فَإِنَّهُ أَرْسَلَهُ

ستایش خدای یکتای قهار، عزیز جبار و رحیم
غفار را که گستراننده زمین و آسمان و افریننده
روزان و شبان است. مقدر زمان و روزگار است و مدبر
اسباب و امور و حیات بخش صاحبان قبور؛ داننده
اشکار و نهان و عالم گذشتگان و آیندگان؛ صاحب
کرم و منت و قدرت و قوت، اورادر هر حال سپاس
می گویم و از او هدایت می طلبم تا به نیکوترین کار
رهسپرم. و به او پناه می برم از گمراهی و ضلالت
و سپاسش می گزارم، سیاسی که بدان بر من بیفزاید
و من را از وعیدش نگاهداری نماید و مرا بر نجات از
هلاکت موفق بدارد. شهادت می دهم که هیچ
خدایی جز الله نیست، اولین است، و به اولیت
موصوف نشود و آخرین است و به آخر بودن توصیف
نگردد. خدایی که باقی و دایم است و اسرار و نهان
نیک می داند. شهادت می دهم که محمد ﷺ
بنده اوست و بسیار پر بها و گران بار و فرستاده اوست

لإقامة العوج وبعثه لنصب الحجج ليكون
رحمة للمؤمنين وحجة على الكافرين
ومؤيدا بالملائكة المسومين حتى أظهر
دين الله على كره المشركين صلى الله عليه
وآله الطيبين وأشهد أن علي بن أبي
طالب أمير المؤمنين ومولى المسلمين
وخليفة رسول رب العالمين وأشهد أن
الأئمة من ولده حجج الله إلى يوم الدين
وورثة علم النبيين صلوات الله ورحمته
وسلامه وبركاته عليهم أجمعين.

أما بعد قال أبو جعفر محمد بن علي بن
الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه
مصنف هذا الكتاب رحمة الله عليه وقع
إلي قصيدتان من قصائد الصاحب الجليل
كافي الكفاة أبي القاسم إسماعيل بن عباد
أطال الله بقاءه وأدام دولته ونعماءه
وسلطانه وأعلاه في إهداء السلام إلى
الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن
علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام
فصنفت هذا الكتاب لخزائنه المعمورة ببقائه إذ
لم أجد شيئاً أثر عنده وأحسن موقعا لديه من
علوم أهل البيت عليهم السلام لتعلقه بحبهم واستمساکه
بولایتهم واعتقاده بفرض طاعتهم وقوله

و بسیار امانتدار. به طاعتش معروف است
و برای شفاعتش منتخب، او را فرستاد تا کز
راست نماید و حجت بر مردم بگمارد. و تا
رحمتی برای مؤمنین و دلیلی برای کافرین
باشد. به فرشتگان مسومین تأییدش کرد و بدو
دین خویش را به رغم مشرکین ظاهر ساخت.
صلوات خدا بر او و آل پاکش باد. شهادت
می دهم که علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین
و مولای مسلمین و خلیفه رسول رب العالمین
است و نیز شهادت می دهم که ائمه از فرزندان
او حجت های خداوند تا روز قیامتند و وارثان
علوم پیامبران. صلوات و رحمت خدا بر تمامی
ایشان باد.

اما بعد: مؤلف کتاب گوید: دو قصیده از
قصاید دوست بزرگوار و صاحب کفایت، صاحب
بن عباد به دست من رسید که خداوند نیک
نگه داردش و اقبال بر او بگمارد در اهدای سلام
به امام علی بن موسی الرضا عليه السلام.

و از آن جا که نزد او چیزی بهتر از علوم اهل
بیت نیافتم، چرا که ایشان را دوست می دارد
و به ولایت ایشان اعتقاد دارد و امامت ایشان را
نیز، و ذریه ایشان را اکرام نموده و شیعیان ایشان
را یاری می نماید، لذا این کتاب را برای گنجینه

بإمامتهم وإكرامه لذريتهم أدام الله عزه
وإحسانه إلى شيعتهم قاضيا بذلك حق
إنعامه علي ومتقربا به إليه لأياديه الزهر
عندي ومننه الغر لدي ومتلافيا بذلك
تفريطي الواقع في خدمة حضرته راجيا به
قبوله لعذري و عفوهِ عن تقصيري و تحقيقه
لرجائي فيه و أملي و الله تعالى ذكره يبسط
بالعدل يده و يعلي بالحق كلمته و يديم
على الخير قدرته يسهل المحان بكرمه

و جوده و ابتدأت بذكر القصيدتين لأنهما
سبب لتصنيفي هذا الكتاب و بالله التوفيق.

قال صاحب الجليل إسماعيل بن عباد
رضي الله عنه في إهداء السلام إلى الرضا
عليه أفضل الصلوات و السلام

يا سائرا زائرا إلى طوس

مشهد طهر و أرض تقديس

أبلغ سلامي الرضا و حظ علي

أكرم رمس لخير مرموس

و الله و الله حلقة صدرت

من مخلص في الولاء مغموس

إني لو كنت مالكا إربي

كان بطوس الفناء تعريس

آباد به وجود او، تصنيف کردم. تا حق نعمت او
بر خویش را گذارده باشم و به او تقریب بجویم
و قصور خویش را در حق او جبران نمایم. امید
که قبول کند و عذرم بپذیرد و از تقصیر من
بگذرد و امید مرا در آن محقق سازد. خداوند
دست او را به عدل بگستراند و کلمه حق او را
سربلندی عطا فرماید و قدرت او بر خیر را
تداوم بخشد و سختی هایش را آسان نماید به
کرم و جود خودش ان شاء الله.

و در ابتدای کتاب این دو قصیده را آوردم،
چرا که سبب از تصنیف این کتاب این دو

قصیده است و خداوند توفیق راه بادا

دوست جلیل، صاحب بن عباد در اهدای سلام به

امام رضا علیه افضل الصلوات و السلام می فرماید:

ای آن که به زیارت طوس رهسپری

به سوی مشهد پاک و ارض مقدس

سلام مرا به رضا علیه السلام برسان و نزد

قبر بهترین دفن شدگان فرود آی

قسم به خدا، قسم به خدا قسمی که

از غرق شده در ولایت صادر شده

که اگر مالک آرزوی خویش بودم

طوس را منزلگاه شبانه خویش می کردم

و كنت أمضي العزيز مرتحلا
 منتسفا فيه قوة العيس
 لمشهد بالذكاء ملتحف
 و بالسناء و الثناء مانوس
 يا سيدي و ابن سادتي ضحكت
 وجوه دهري بعقب تعبیس
 لما رأيت النواصب انتكست
 راياتها في زمان تنكيس
 صدعت بالحق في ولائكم
 و الحق مذ كان غير منحوس
 يا ابن النبي الذي به قمع
 الله ظهور الجبابر الشوس
 و ابن الوصي الذي تقدم في
 الفضل على البزل القناعيس
 و حائز الفخر غير منتقص
 و لابس المجد غير تلبیس
 إن بني النصب كاليهود و قد
 يخلط تهويدهم بتمجيس
 كم دفنوا في القبور من نجس
 أولى به الطرح في النواويس
 عالمهم عند ما أباحه
 في جلد ثور و مسك جاموس

و می شتافتم، در حالی که بار سفر بسته‌ام
 و بر شتران تیز رو پیشی می‌گرفتم
 به سوی مشهد پوشیده در خورشید
 و در نور که در نور مدفون است
 ای آقای من و فرزند سروران من
 روزگار پس از عبوسی فراوان به من خندید
 چون پرچم‌های نواصب را دید که در
 زمان سرنگونی خویش سرنگون گشت
 در ولایت شما حق را بیان کردم گرچه حق
 از زمانی که بوده، منحوس نبوده است
 ای فرزند پیامبر که خدا به دست او
 کمر ستمکاران زورگو را شکسته است
 و ای فرزند وصی که در فضیلت
 بر مردان فرهیخته سروری جسته است
 و افتخار را بدون کم و کاست و نیز عظمت
 را بدون هیچ گونه شک و شبهه دارد
 همانا نواصب چونان یهودیانی هستند که
 در یهودیت با مجوسیت به هم آمیخته‌اند
 چه بسیار نجسی که در قبور دفن شده‌اند
 و شایسته دفن در گورستان مسیحیانند
 دانشمند ایشان را هنگام مباحثه در
 پوست گاو نر و چسبیده به گاو میش دیده‌ام

إذا تأملت شوم جبهته
عرفت فيها اشتراك إبليس
لم يعلموا و الأذان يرفعكم
صوت أذان أم قرع ناقوس
أنتم حبال اليقين أعلقها
ما وصل العمر جبل تنفيس
كم فرقة فيكم تكفري
ذلت هاماتها بفتيس
قمعتها بالحجاج فانخذلت
تجفل عني بطير منحوس
إن ابن عباد استجار بكم
فما يخاف الليوث في الخيس
كونوا أيا سادتي وسائله
يفسح له الله في الفرديس
كم مدحة فيكم يحييها
كأنها حلة الطواويس
و هذه كم يقول قارئها
قد نثر الدر في القراطيس
يملك رق القريض قائلها
ملك سليمان عرش بلقيس
بلغه الله ما يؤمله
حتى يزور الإمام في طوس

چون در چهره او نیک بنگری در آن
اشتراکی از شیطان ملاحظه خواهی کرد
اذان شما را تعالی می بخشد و لیک ایشان
اذان را از ناله ناقوس تشخیص نمی دهند
شمایان طناب یقین هستید که بدان
می آویزم، تاگاهی که هستم، آویختن آسایش
چه فرقی که به خاطر شما تکفیرم می کنند
و من خیالات ایشان را با ذلت خفه کرده ام
ایشان را با برهان در هم کوبیدم، پس خوار
شده و از من چون طایری نحس می گریزند
همانا ابن عباد به شما پناه آورده است
پس او را واهمه ای از شیر بیشه نیز نیست
شما ای سرورانم، واسطه او باشید
تا خداوند او را در فردوس جای دهد
چه بسیار در طرفداری از شما مدح می گوید
که چون زیور طاوس زیننده است
و چه بسیار کسان که گفتند چه گوهرهایی
که در کاغذ پراکنده شده است
گوینده اشعار چنان آن ها را تصاحب کرده
که گویی سلیمان تخت بلقیس را مالک شده
امید که خدا او را به آرزویش برساند
و قبر امامش را در طوس زیارت کند

و له أيضا في إهداء السلام إلى

الرضا عليه السلام:

يا زائرا قد نهضا

مبتدرا قد ركضا

و قد مضى كأنه

البرق إذا ما أومضا

أبلغ سلامي زاكيا

بطوس مولاي الرضا

سبط النبي المصطفى

و ابن الوصي المرتضى

من حاز عزا أفعسا

و شاد مجدا أيضا

و قل له من مخلص

يري الولاء مفترضا

في الصدر لفتح حرقة

نترك قلبي حرضا

من ناصبين غادروا

قلب الموالي ممرضا

صرحت عنهم معرضا

و لم أكن معرضا

نابذتهم و لم أبل

إن قيل قد ترفضا

این شعر نیز در سلام به امام رضا علیه

السلام از اوست:

ای زایری که برخاسته،

به سرعت می تازد

و چون برقی درخشنده

مسیر را طی می کند

سلام پاک مرا برسان به طوس

به مولای من امام رضا عليه السلام

سبط نبی مصطفی

و فرزند وصی مرتضی

آن که حایز عزتی بلند

و دارای بزرگی تابناک است

او را از ناحیه مخلصی که

ولایت او را واجب می داند، بگو:

در سینه آتش سوزان دارم

که قلبم را به درد واداشته است

از ناصبیانی که با حیلۀ خویش

قلب دوستان را به درد آورده اند

با صراحت از ایشان روی گردانم

و نه هیچ گاه به کنایه

از ایشان دوری می کنم و وا همه نیست

که بگویند فلانی رافضی شده است

چه خوش است دوری از دینی که
از شما دور شود و شما را دشمن دارد
اگر قدرت می داشتیم، او را زیارت می کردم
حتی اگر بر روی آتشی سوزناک باشد
لیکن من را دست و پای بسته است
ریسمانی از امور نامراد
لیک این ستایش را جایگزین
قصد دیدار او ساختم
امانتی که برای رضا علیه السلام
برده ام که راضی گردد
و امید ابن عباد از این ستایش
شفاعتی است که هرگز زایل نشود

یا هذا رفضي لمن
نابذكم و أبغضا
و لو قدرت زرته
و لو على جمر الغضا
لكنني معتقل
بقيد خطب عرضا
جعلت مدحي بدلا
من قصده و عوضا
أمانة مودة
على الرضا ليرتضي
رام ابن عباد بها
شفاة لن تدحضا

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی در همدان
از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد
بن ابی عمیر از عبدالله بن فضل هاشمی روایت
کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که
درباره ما شعری بسراید، خداوند در بهشت
خانه‌ای از آن او خواهد ساخت.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
بِهَمْدَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي
عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ:
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ
بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.

٢

علی بن عبدالله وراق از محمد بن ابی
عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی از
عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم
از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرد
که فرمود:
هرگز کسی درباره ما به بیت شعری گویا
نشد، مگر آن که با روح القدس یاری شد.

٣

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی از پدرش
احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم روایت
کرده که گفت: امام رضا علیه السلام را شنیدم
که می فرمود: هیچگاه مؤمنی شعری در مدح
ما نمی سازد، مگر آن که خدای تعالی در
بهشت برای او شهری می سازد که هفت برابر
بزرگتر از دنیا است و در آن هر فرشته مقرب و هر
نبی مرسلی او را دیدار می کنند.

٢

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا قَالَ فِينَا قَائِلُ بَيْتٍ مِنَ الشُّعْرِ
حَتَّى يُؤَيَّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ.

٣

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ
الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ
بِْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا
قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ
تَعَالَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا
سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ
كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ.

امید که خداوند ابن عباد را نیکوترین ثواب
 عنایت فرماید بر گفتار نیکو و اعمال صالح
 و اخلاق کریم و روش پسندیده و سنت عدالت
 گسترش و او را به همه آرزوهایش برساند و از او
 هر گونه سختی را بگرداند و به هر خیری نایل
 گرداند و او را از بلا و مکروه دور گرداند، چرا که او
 به ائمه علیهم السلام پناه برده است به این
 بیت از شعرش:

همانا ابن عباد به کسی پناه برده است

که از او هرگونه بدی را دفع می کند

و نیز به این بیت:

همانا ابن عباد به شما پناه برده است

پس او را از هر چه که بترسد، کفایت می کنند

و خداوند شفیعیان او را کسانی قرار دهد که

بر خاتمش نقش نام آنها را نهاده است:

شفیع اسماعیل در آخرت

محمد ﷺ و عترت طاهرین او هستند

خداوند دولت او را در فراخ روزگار و پیوسته

نظام و مداوم قرار دهد و تا پایان برساند. او را به

سعادت ابد رهنمون گردد و تا پایان آرزوهایش

باقی بدارد به منت و فضل خودش.

فأجزل الله للصاحب الجليل الثواب
 على جميع أقواله الحسنة و أفعاله الجميلة
 و أخلاقه الكريمة و سيرته الرضية و سنته
 العادلة و بلغه كل مأمول و صرف عنه كل
 محذور و أظفره بكل خير مطلوب و أجاره
 من كل بلاء و مكروه بمن استجار به من
 حججه الأئمة عليهم السلام بقوله في بعض أشعاره
 فيهم:

إن ابن عباد استجار بمن

يترك عنه الصروف مصروفة

و في قوله في قصيدة أخرى:

إن ابن عباد استجار بكم

فكل ما خافه سيكفاه

و جعل الله شفعاءه الذين أسماؤهم على

نقش خاتمه:

شفیع اسماعیل فی الآخرة

محمد و العترة الطاهرة

و جعل دولته متسعة الأيام متصلة

النظام مقرونة بالدوام ممتدة إلى التمام

مؤيدة له إلى سعادة الأبد و باقية له إلى

غاية الأمد بمنه و فضله.

ذکر ابواب کتاب که تمامی آن شصت و نه

باب است:

باب اول، علت نام گذاری حضرت به رضا

علیه السلام

باب دوم، درباره مادر حضرت و نام گرامی

ایشان

باب سوم، در زمان تولد حضرت

باب چهارم، تصریح حضرت امام موسی

کاظم علیه السلام به امامت و وصیت امام رضا

علیه السلام که شامل بیست و هشت نص

می باشد.

باب پنجم، نسخه ای از وصیت حضرت امام

کاظم علیه السلام

باب ششم، تصریح بر امامت حضرت رضا

علیه السلام در جمله ائمه دوازده گانه علیهم السلام

باب هفتم، برخی از حوادث مربوط به امام

کاظم علیه السلام و هارون الرشید و نیز موسی

بن مهدی

باب هشتم، بعضی از اخبار در صحت

ذکر ابواب کتاب و جملتها تسعة

وستون بابا:

باب ۱ العلة التي من أجلها سمي علي

بن موسى عليه السلام الرضا.

باب ۲ في ذكر ما جاء في أم الرضا عليها السلام

و اسمها.

باب ۳ في ذكر مولد الرضا عليه السلام.

باب ۴ في نص أبي الحسن موسى بن

جعفر عليه السلام علي ابنه علي بن موسى عليه السلام

بالإمامة والوصية ويذكر فيها ثمانية

وعشرون نصا.

باب ۵ في ذكر نسخة وصية موسى بن

جعفر عليه السلام.

باب ۶ النصوص علي الرضا عليه السلام

بالإمامة في جملة الأئمة الاثنا عشر عليهم السلام.

باب ۷ جمل من أخبار موسى بن

جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد ومع موسى

بن المهدي.

باب ۸ الأخبار التي رويت في صحة

درگذشت ابوابراهیم، امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

باب ۹ ذکر من قتله الرشید من اولاد رسول الله ص في ليلة واحدة بعد قتله لموسى بن جعفر علیه السلام سوى من قتل منهم في سائر الأيام والليالي.

باب ۱۰ السبب الذي من أجله قيل بالوقف على موسى بن جعفر علیه السلام.

باب ۱۱ ما جاء عن الرضا علیه السلام من الأخبار في التوحيد وخطبة الرضا علیه السلام في التوحيد.

باب ۱۲ ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع أهل الأديان وأصحاب المقالات في التوحيد عند المأمون.

باب ۱۳ في ذكر مجلس الرضا علیه السلام مع سليمان المروزي متكلم خراسان عند المأمون في التوحيد.

باب ۱۴ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون مع أهل الملل والمقالات وما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمة الأنبياء علیهم السلام.

باب ۱۵ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام

باب نهم، ذکر ساداتی که هارون ملعون در شب بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام به شهادت رساند، به جز کسانی که در ایام دیگر به شهادت رسیده بودند.

باب دهم، دلیل این که عده‌ای در امام کاظم علیه السلام قایل به وقف شده‌اند.

باب یازدهم، اخباری که از حضرت رضا علیه السلام در توحید وارد شده و نیز خطبه حضرت درباره توحید

باب دوازدهم، جلسه حضرت رضا با صاحبان دین‌ها و مذاهب دیگر درباره توحید نزد مأمون

باب سیزدهم، جلسه حضرت رضا با سلیمان مروزی، دانشمند خراسان، درباره توحید نزد مأمون

باب چهاردهم، جلسه‌ای دیگر از حضرت رضا با صاحبان دین و مذاهب مختلف و نیز جواب حضرت به علی بن محمد بن جهم درباره عصمت انبیا

باب پانزدهم، مجلسی دیگر نزد مأمون

- عند المأمون في عصمة الأنبياء عليهم السلام.
- باب ۱۶ ما جاء عن الرضا في حديث أصحاب الرس.
- باب ۱۷ ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول الله عز وجل وَ قَدْ نَآهٖ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.
- باب ۱۸ ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صلى الله عليه وآله أنا ابن الذبيحين.
- باب ۱۹ ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الإمام.
- باب ۲۰ ما جاء عن الرضا عليه السلام في وصف الإمامة والإمام وذكر فضل الإمام ورتبته.
- باب ۲۱ ما جاء عن الرضا عليه السلام في تزويج فاطمة عليها السلام.
- باب ۲۲ ما جاء عن الرضا في الإيمان وأنه معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان.
- باب ۲۳ في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع المأمون في الفرق بين العترة والأمة.
- باب ۲۴ ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر الشامي وما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام.
- باب ۲۵ ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام.
- درباره عصمت انبيا
- باب شانزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره اصحاب رس
- باب هفدهم، احاديث وارده از حضرت درباره آیه «وفديناه بذبح عظيم»
- باب هجدهم، احاديث وارده از حضرت درباره گفتار پيامبر: «أنا ابن الذبيحين»
- باب نوزدهم، احاديث وارده از حضرت درباره علامتهای امام
- باب بیستم، احاديث وارده از حضرت درباره اوصاف امام و نیز ذکر فضیلت و مرتبه امام
- باب بیست و یکم، احاديث حضرت درباره تزويج حضرت فاطمه عليها السلام
- باب بیست و دوم، احاديث حضرت درباره ایمان که به شناخت قلب، اقرار زبان و عمل به اعضا و جوارح است.
- باب بیست و سوم، جلسه حضرت با مأمون درباره فرق میان امت و عترت
- باب بیست و چهارم، روایت حضرت رضا درباره مرد شامي و سؤال از امير المؤمنين عليه السلام
- باب بیست و پنجم، روایت وارده از حضرت درباره زيد پسر امام سجاد عليه السلام

- باب ۲۶ ما جاء عن الرضا عليه السلام من
الأخبار النادرة في فنون شتى.
- باب ۲۷ ما جاء عن الرضا عليه السلام في
هاروت وماروت.
- باب ۲۸ فيما جاء عن الرضا عليه السلام من
الأخبار المتفرقة.
- باب ۲۹ ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة
النسبي عليه السلام من الأخبار المنتورة عن
الرضا عليه السلام.
- باب ۳۰ فيما جاء عن الرضا عليه السلام من
الأخبار المجموعة.
- باب ۳۱ ما جاء عن الرضا عليه السلام من
العلل.
- باب ۳۲ ذكر ما كتب به الرضا عليه السلام إلى
محمد بن سنان في جواب مسأله في
العلل.
- باب ۳۳ العلل التي ذكر الفضل بن
شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي
بن موسى عليه السلام مرة بعد مرة وشيئا بعد
شيء فجمعها وأطلق لعلي بن محمد بن
قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن
الرضا عليه السلام.
- باب ۳۴ ما كتبه الرضا عليه السلام للمأمون من
- باب بیست و ششم، سخنان نادر از حضرت
درباره فنون مختلف
- باب بیست و هفتم، اخبار حضرت درباره
هاروت و ماروت
- باب بیست و هشتم، روایات حضرت درباره
مجموعه موضوعات مختلف
- باب بیست و نهم، روایت حضرت رضا علیه
السلام درباره اوصاف رسول خدا صلی الله علیه
و آله از اخبار وارده
- باب سی ام، روایات وارده از حضرت درباره
مجموعه ای از موضوعات مختلف
- باب سی و یکم، روایات وارده از حضرت
درباره علت بعضی از چیزها
- باب سی و دوم، ذکر مکتوب حضرت به
محمد بن سنان و پاسخ حضرت به سؤالات او
درباره علل مختلف
- باب سی و سوم، روایاتی که فضل بن شاذان
ذکر کرده که از امام رضا علیه السلام درباره
علت ها، در مراحل مختلف و اوقات گوناگون
شنیده است و به علی بن محمد بن قتیبه
نیشابوری اجازه داده است تا آن ها را روایت
نماید.
- باب سی و چهارم، مکتوب امام به مأمون

- محض الإسلام وشرائع الدين و من أخباره عليه السلام.
- باب ۳۵ دخول الرضا عليه السلام بنيسابور و ذكر الدار التي نزل بها والمحلة.
- باب ۳۶ ما حدث به الرضا عليه السلام في مربعة النيسابور وهو يريد قصد المأمون بمرو.
- باب ۳۷ خبر نادر عن الرضا عليه السلام.
- باب ۳۸ خروج الرضا عليه السلام من نيسابور إلى طوس ومنها إلى مرو.
- باب ۳۹ السبب الذي من أجله قبل علي بن موسى الرضا عليه السلام ولاية العهد من المأمون و ذكر ما جرى من ذلك و من كرهه و من رضي به و غير ذلك و لعلي بن الحسين عليه السلام كلام في هذا النحو.
- باب ۴۰ استسقاء المأمون بالرضا عليه السلام و ما أراه الله عز و جل من القدرة في الاستجابة له في إهلاك من أنكر دلالته في ذلك اليوم.
- باب ۴۱ ذكر ما أتاه المأمون من طرد الناس من مجلس الرضا عليه السلام و الاستخفاف به و ما كان من دعائه عليه السلام.
- باب ۴۲ ذكر ما أنشد الرضا عليه السلام
- درباره اسلام خالص و شرايع دين و اخباری از این دست.
- باب سی و پنجم، ورود حضرت به نیشابور و خانه و محله‌ای که در آن فرود آمد.
- باب سی و ششم، احادیث روایت شده از حضرت در مربعة نیشابور در حالی که اراده الحاق به مأمون در مرو را داشت.
- باب سی و هفتم، خبری نادر از حضرت
- باب سی و هشتم، درباره خروج حضرت از نیشابور به سوی طوس و سپس مرو
- باب سی و نهم، علت پذیرش حضرت، منصب ولایت عهدی را و وقایعی که در این زمینه رخ داد و آنان که از این ماجرا ناخشنود و آنانی که خشنود بودند و... و امام سجاد علیه السلام در این باره مطلبی دارد.
- باب چهلم، طلب باران حضرت به درخواست مأمون و قدرت خدا در استجابات آن به وسیله هلاکت یکی از منکرین و معاندین حضرت در آن روز
- باب چهل و یکم، طرد مردمان از مجلس حضرت به وسیله مأمون و کوچک کردن حضرت و دعای آن جناب
- باب چهل و دوم، اشعار انشاد شده حضرت

للمأمون من الشعر في الحلم و السكوت
 عن الجاهل و ترك عتاب الصديق و في
 استجلاب العدو حتى يكون صديقا و في
 كتمان السر و مما أنشده الرضا عليه السلام و تمثل
 به.

باب ۴۳ ذکر أخلاق الرضا عليه السلام الکریمه
 و وصف عبادته.

باب ۴۴ ذکر ما کان یتقرب به المأمون
 إلى الرضا عليه السلام من مجادله المخالفين في
 الإمامة و التفضيل.

باب ۴۵ ما جاء عن الرضا عليه السلام في وجه
 دلائل الأئمة عليهم السلام و الرد على الغلاة
 و المفوضة لعنهم الله.

باب ۴۶ دلالات الرضا عليه السلام و هي اثنتان
 و أربعون دلالة.

باب ۴۷ دلالة الرضا عليه السلام في إجابة الله
 دعائه على بكار بن عبد الله بن مصعب بن
 الزبير بن بكار لما ظلمه

باب ۴۸ دلالاته فيما أخبر به من أمره أنه
 لا يرى بغداد و لا تراه فكان كما قال.

باب ۴۹ دلالاته عليه السلام في إجابة الله
 تعالى دعاه في آل برمك و إخباره
 بما تجري عليهم و بأنه لا يصل إليهم

برای مأمون در حلم و سکوت نزد جاهل و ترک
 کردن عتاب دوستان و نیز در جلب دشمنان تا
 این که دوستان شوند و نیز رازداری، و نیز
 اشعاری دیگر از حضرت و تمثلات ایشان به
 آنها

باب چهل و سوم، ذکر اخلاق کریمه
 حضرت رضا عليه السلام و توصیف عبادت ایشان

باب چهل و چهارم، در مجادله مأمون با
 مخالفین در امامت و فضیلت ایشان، به جهت
 نزدیک نمودن خود به حضرت

چهل و پنجم، بیانات حضرت درباره
 معجزات ائمه علیهم السلام و رد بر غلات
 و مفوضه لعنهم الله

چهل و ششم، معجزات امام رضا علیه
 السلام که چهل و دو معجزه است

چهل و هفتم، معجزه حضرت در اجابت
 دعای ایشان بر بکار بن عبدالله بن معصب بن
 زبیر بن بکار، چون به حضرت ستم کرد

چهل و هشتم، خبر غیبی به این که بغداد را
 دیگر نخواهد دید و چنان شد که فرمود

چهل و نهم، اجابت خدای تعالی دعای
 ایشان را درباره برمکیان و خبر دادن ایشان به
 سرنوشت آنها و این که از هارون به ایشان

من الرشيد مكروه.

باب ۵۰ دلالة عليه في اخباره بأنه
يدفن مع هارون في بيت واحد.

باب ۵۱ اخباره عليه بأنه سيقتل
مسموما ويقبر إلى جنب هارون الرشيد.

باب ۵۲ صحة فراسة الرضا عليه
ومعرفته بأهل الإيمان وأهل النفاق.

باب ۵۳ معرفته عليه بجميع اللغات.

باب ۵۴ دلالة عليه في إجابة الحسن بن
علي الوشاء عن المسائل التي أراد أن

يسأله عنها قبل السؤال دلالة أخرى له عليه
دلالة أخرى له عليه.

باب ۵۵ جواب الرضا عليه عن سؤال
أبي قره صاحب الجائليق.

باب ۵۶ ذكر ما تكلم به الرضا عليه
يحيى بن ضحاک السمرقندي في الإمامة
عند المأمون.

باب ۵۷ قول الرضا عليه لأخيه زيد بن
موسى حين ما افتخر على من في مجلسه
وقوله عليه فيمن يسيء عشرة الشيعة من
أهل بيته وبترك المراقبة.

باب ۵۸ الأسباب التي من أجلها قتل
المأمون علي بن موسى الرضا عليه بالسم.

ضررى نخواهد رسید

پنجاهم، خبر غیبی حضرت در محل دفن
ایشان که با هارون در یک خانه است

پنجاه و یکم، خبر حضرت درباره کشته شدن
آن جناب با سم و دفن شدن در جنب هارون

پنجاه و دوم، تیزهوشی آن جناب
و تشخیص منافقین و مؤمنان از هم

باب پنجاه و سوم، علم ایشان به همه زبانها

باب پنجاه و چهارم، معجزات حضرت در

پاسخ به حسن بن علی و شاء قبل از پرسش از
آن جناب و نیز دلالتی دیگر و دلالتی دیگر از

آن حضرت عليه

باب پنجاه و پنجم، پاسخ حضرت به
پرسش ابی قره، مصاحب جائلیق

باب پنجاه و ششم، گفتار امام رضا عليه با
یحیی بن ضحاک سمرقندی درباره امامت نزد

مأمون

باب پنجاه و هفتم، گفتار حضرت به
برادرش زید هنگامی که به اهل مجلس افتخار

می کرد درباره هر کس از آن خاندان که شیعه را
بیازارد و مراقبت نکند

باب پنجاه و هشتم، دلایل شهادت حضرت
به دست مأمون به وسیله سم

باب پنجاه و نهم، تصریح حضرت به
فرزندش امام جواد علیه السلام به امامت و خلافت

باب شصتم، وفات حضرت رضا علیه السلام با سم
به وسیله مأمون

باب شصت و یکم، خبری دیگر در شهادت
حضرت از طریق خاصه

باب شصت و دوم، روایات ابوصلت هروی
در وفات حضرت و مسمومیت آن حضرت به
وسیله انگور

باب شصت و سوم، روایت هرثمة بن اعین
درباره شهادت حضرت و مسمومیت ایشان با

انگور و انار

باب شصت و چهارم، بعضی از مرثی دربارۀ
حضرت

باب شصت و پنجم، ثواب زیارت حضرت

و نیز روایت دعبل از امام رضا علیه السلام درباره

حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه که آن را

ادامه اخبار ثواب زیارت ذکر کردیم و نیز روایت

دعبل هنگام درگذشت او و نیز مطالبی که بر

قبر دعبل نگاشته شده است.

باب شصت و ششم، روایت حضرت درباره

ثواب زیارت حضرت فاطمة معصومه علیها السلام

دختر موسی بن جعفر علیه السلام در قم

باب ۵۹ نص الرضا علیه السلام علی ابنه
محمد بن علی علیه السلام بالإمامة و الخلافة.

باب ۶۰ وفاة الرضا علیه السلام مسموما
باغتيال المأمون إياه.

باب ۶۱ ذكر خبر آخر في وفاة
الرضا علیه السلام من طریق الخاصة.

باب ۶۲ ما حدث به أبو الصلت
الهروي من ذكر وفاة الرضا علیه السلام و أنه يسم

في عنب.

باب ۶۳ ما حدث به هرثمة بن أعین من
ذكر وفاة الرضا علیه السلام و أنه يسم في العنب

والرمان جميعا.

باب ۶۴ ذكر بعض ما قيل من المرثی
في الرضا علیه السلام.

باب ۶۵ ثواب زيارة الرضا علیه السلام خبر
ذكره دعبل بن علي الخزاعي رحمة الله

عليه عن الرضا في النص على القائم عجل
الله فرجه أوردته على أثر أخباره في ثواب

الزيارة و خبر دعبل عند وفاته و ذكر ما
وجد على قبر دعبل مكتوبا.

باب ۶۶ ما جاء عن الرضا في ثواب
زيارة قبر فاطمة بنت موسى بن جعفر علیه السلام

بقم.

باب شصت و هفتم، کیفیت زیارت حضرت در طوس	باب ۶۷ فی کیفیت زیارة الرضا <small>علیه السلام</small> بطوس.
باب شصت و هشتم، آن چه حضرت در زیارت ائمه <small>علیهم السلام</small> اجازه داده‌اند و نیز زیارت دیگر و جامعی برای آن حضرت و تمامی ائمه <small>علیهم السلام</small>	باب ۶۸ ما یجزی من القول عند زیارة جميع الأئمة <small>علیهم السلام</small> عن الرضا <small>علیه السلام</small> و زیارة أخری جامعة للرضا <small>علیه السلام</small> ولجميع الأئمة <small>علیهم السلام</small> .
باب شصت و نهم، آن چه در ایام مؤلف برای مردمان از برکات و علامت مشهد شریف حضرت ظاهر شده و نیز استجابت دعا در آن. و این شصت و نه باب تمام شد.	باب ۶۹ فی ذکر ما ظهر للناس فی وقتنا من بركة هذا المشهد و علاماته و استجابة الدعاء فیه. فذلك تسعة وستون باباً



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب العلة التي من أجلها سمي

علت ملقب شدن حضرت علی بن

علی بن موسی «الرضا» عليه السلامموسی عليه السلام به «رضا»

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن

الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ الْقَفِيهِ

موسی بن بابویه قمی، فقیه، ساکن شهر ری

مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا

مؤلف این کتاب - خداوند او را بر طاعت بندگی

أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ

کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید- گوید:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ ماجِيلَوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ

پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن

عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ

علی بن ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم

إِبْرَاهِيمَ [بْنِ] تَاتَانَةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ

بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد

الْهَمْدَانِيِّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِشَامِ

بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم

الْمُكْتَبِ وَ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ رَضِيَ

بن هشام مکتب و علی بن عبدالله و راق گویند:

اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از

هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي

پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

که گفت: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما را گمان این است که پدرت علیه السلام را مأمون، رضا نامید وقتی که به ولایت عهد او رضا داد. فرمود: به خدا دروغ گفتند، خدای تبارک و تعالی او را رضا نامید برای اینکه مرضی خدا بود در آسمان و مرضی رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او بود در زمین. راوی گوید، عرض کردم: مگر نه هر که از پدران تو گذشته است مرضی خدا و رسول و ائمه بودند؟ حضرت فرمود: بلی. گفتم: پس به چه سبب پدرت از میان ایشان موسوم به این نام شد؟ فرمود: به سبب آنکه مخالفان به او راضی شدند، همچون موافقان و دوستان او، این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد. لذا از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده‌اند.

۲

۵

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام: إِنَّ قَوْمًا مِنْ مُخَالِفِيكُمْ يَزْعُمُونَ أَبَاكَ إِنَّمَا سَمَّاهُ الْمَأْمُونَ الرَّضَا لِمَا رَضِيَهُ لِوَلَايَةِ عَهْدِهِ. فَقَالَ: كَذَبُوا وَاللَّهِ وَفَجَرُوا بِلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَاءَ الرَّضَا لِأَنَّهُ كَانَ رَضِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَائِهِ وَرَضِيَ لِرَسُولِهِ وَالأئمة مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: أَلَمْ يَكُنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ آبَائِكَ الْمَاضِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَضِيَ لِلَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ وَالأئمة عليهم السلام فَقَالَ: بَلَى. فَقُلْتُ: فَلِمَ سُمِّيَ أَبُوكَ مِنْ بَيْنِهِمُ الرَّضَا. قَالَ: لِأَنَّهُ رَضِيَ بِهِ الْمُخَالِفُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَمَا رَضِيَ بِهِ الْمُوَافِقُونَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِهِ عليهم السلام فَلِذَلِكَ سُمِّيَ مِنْ بَيْنِهِمُ الرَّضَا عليه السلام.

۲

۵

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ السَّمْرُوزِيِّ

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرزندش
علی را رضا نامید و می فرمود: فرزندم رضا را
صدا کنید، به فرزندم رضا گفتم، فرزندم رضا به
من گفت، زمانی که با حضرت رضا علیه السلام صحبت
می کردند، و ایشان را با «ابا الحسن» خطاب
می فرمودند.

قَالَ كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
بِْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يُسَمِّي وَلَدَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّضَا وَكَانَ يَقُولُ:
ادْعُوا إِلَيَّ وَوَلَدِي الرَّضَا وَقُلْتُ لِوَلَدِي
الرُّضَا وَقَالَ لِي وَوَلَدِي الرَّضَا. وَإِذَا خَاطَبَهُ
قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ.



مرکز تحقیقات علوم و تاریخ اسلامی

٢

باب ما جاء في أم الرضا علي بن
موسى الرضا عليه السلام واسمها

٢

آن چه درباره مادر گرامی حضرت
رضا عليه السلام واسم ایشان روایت شده

١

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ
أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ فِي دَارِهِ بِنَيْسَابُورَ فِي سَنَةِ
اِثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قِرَاءَةً عَلَيْهِ قَالَ:
أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام هُوَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
بِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ تُسَمَّى
تُكْتَمَ عَلَيْهِ اسْتَقَرَّ اسْمُهَا حِينَ مَلَكَهَا أَبُو
الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام.

١

حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی در
سال سی و صد و پنجاه و دو در نیشابور روایت
کرده و گوید: محمد بن یحیی صولی گوید:
ابوالحسن رضا عليه السلام همان علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن
ابی طالب عليه السلام است و مادر آن جناب ام ولد
است مسما به تکتَم. این نام زمانی بر ایشان
گذاشته شد که امام کاظم عليه السلام مالک ایشان
شدند.

٢

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ
أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّوَلِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنِي عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ:

٢

حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی
گوید: روایت کرد برای ما صولی از عون بن
محمد کندی گوید: از ابوالحسن علی بن میثم

سَمِعْتُ أَبِي [أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مِيثِمٍ يَقُولُ: وَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ أُعْرَفَ بِأُمُورِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَارِهِمْ وَ مَنَاجِحِهِمْ مِنْهُ قَالَ: اشْتَرَتْ حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءُ وَ هِيَ أُمُّ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَتْ مِنْ أَشْرَافِ الْعَجَمِ جَارِيَةً مُوَلَّدَةً وَ اسْمُهَا تُكْتَمُ وَ كَانَتْ مِنْ أَفْضَلِ النِّسَاءِ فِي عَقْلِهَا وَ دِينِهَا وَ إِعْظَامِهَا لِمَوْلَاتِهَا حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءِ حَتَّى أَنَّهُمَا مَا جَلَسَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا مُنْذُ مَلَكَتْهَا إِجْلَالًا لَهَا فَقَالَتْ لِابْنَتِهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بِنْتِي إِنْ تُكْتَمُ جَارِيَةً مَا رَأَيْتُ جَارِيَةً قَطُّ أَفْضَلَ مِنْهَا وَ لَسْتُ أَشْكُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُظْهِرُ نَسْلَهَا إِنْ كَانَ لَهَا نَسْلٌ وَ قَدْ وَهَبْتُهَا لَكَ فَاسْتَوْصِ خَيْرًا بِهَا. فَلَمَّا وُلِدَتْ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمَّاهَا الطَّاهِرَةَ: قَالَ: وَ كَانَ الرُّضَا يَرْتَضِعُ كَثِيرًا وَ كَانَ تَامَ الْخَلْقِ. فَقَالَتْ: أَعَيْنُونِي بِمُرْضِعٍ. فَقِيلَ لَهَا: أُنْقِصِ الدَّرُّ؟ فَقَالَتْ: مَا أَكْذِبُ وَ اللَّهُ مَا نُقِصَ الدَّرُّ وَ لَكِنِ عَلَيَّ وَرْدٌ مِنْ صَلَاتِي وَ تَشْبِيحِي وَ قَدْ نُقِصَ مُنْذُ وُلِدْتُ.

قال الحاكم أبو علي: قال الصولي: والدليل على أن اسمها تكتم قول الشاعر يمدح الرضا عليه السلام:

شنیدم که گفت: کسی را عارف تر به احوال ائمه ندیدم، همو گوید: حمیده المصفاة مادر ابوالحسن موسی بن جعفر است و از اشراف عجم بوده، کنیزی را که در بین اعراب متولد شده و مسما به تکتّم بود خریداری نمود، او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم مولایش حمیده المصفاة، در پیش او نمی نشست، از آن وقت که مالک او شده بود، به جهت تعظیم و اجلال او. حمیده به پسرش موسی گفت: ای پسر من! تکتّم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیدم و شک ندارم که اگر نسلی از او به وجود آید خداوند آن نسل را پاک قرار می دهد، او را به تو بخشیدم تو را وصیت می کنم به نیکویی با او، وقتی که امام رضا علیه السلام را به دنیا آورد، حمیده او را طاهره نام نهاد و آن حضرت شیر بسیار می خورد و در خلقت، تمام بود. مادر حضرت در جستجوی دایه ای برآمد، گفتند: مگر شیرت کم شده؟ گفت: نه دروغ نمی گویم. به خدا شیر کم نشده ولیکن مرا وردی است از نماز و تسبیح و آن ورد کم شده از آن روزی که او را زاییده ام.

حاکم ابوعلی از قول صولی گوید: دلیل بر این که نام مادر حضرت تکتّم بوده، شعر شاعر در مدح آن حضرت است:

بهترین مردم علی بزرگوار است که بهترین پدر
و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

تکتیم او را زاده که هشتمین پیشوا باشد در
علم و حلم، و حجت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: برخی این شعر را به عموی پدرم
ابراهیم بن عباس نسبت داده‌اند ولی این شعر از

او برایم روایت نشده و آنچه برایم روایت نشده و از
کسی نشنیده باشم نه آن را قبول و نه رد می‌کنم.

ولی شک ندارم که این شعر برای عموی پدرم است:
اعمال شخص عالم کافی است که برای

اهلش شاهی عادل باشد.

می‌بینم که مالی تازه و قابل توجه دارند
و این مال تازه شباهتی به مال قدیمی ندارد.

بر شما با اموال خودتان منت می‌گذارند و یک
صدم از اموالتان را به شما می‌پردازند.

کسی که دشمنان شما را مدیحه سرانی
کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

تو بر مأمون برتری داری همان طور که
پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خط پدرم پشت
دفتری که مال او بود، یافتیم، پدرم می‌گفت:

این اشعار را عمویمان در مدح حضرت رضا علیه السلام
سروده و در حاشیه آن بود که مراد از «قسیمه

ألا إن خير الناس نفسا و والدا

و رهطا و أجدادا علي المعظم

أنتنا به للعلم و الحلم ثامنا

إماما يؤدي حجة الله تكتم

و قد نسب قوم هذا الشعر إلى عم أبي

إبراهيم بن العباس و لم أروه له و ما لم يقع

لي به رواية و سماعا فإني لا أحققه و لا

أبطله، بل الذي لا أشك فيه أنه لعم أبي

إبراهيم بن العباس قوله:

كفي بفعال امرئ عالم

علي أهله عادلا شاهدا

أرى لهم طرفا مونتقا

و لا يشبه الطارف التالدا

يمن عليكم بأموالكم

و تعطون من مائة واحدا

فلا يحمد الله مستبصرا

يكون لأعدائكم حامدا

فضلت قسيمك في قعد

كما فضل الوالد الوالدا

قال الصولي: وجدت هذه الأبيات بخط

أبي علي ظهر دفتر له يقول فيه: أنشدني

أخي لعمه في علي يعني الرضا علیه السلام تعليق

متوق فنظرت فإذا هو بقسيمه في القعد

المأمون لأن عبد المطلب هو الثامن من
آبائهما جميعا و تكتم من أسماء نساء
العرب قد جاءت في الأشعار كثيرا منها في
قولهم:

طاف الخيلان فهاجا سقما

خیال تکنی و خیال تکتما

قال الصولي: وكانت لإبراهيم بن

العباس الصولي عم أبي في الرضا عليه السلام
مدائح كثيرة أظهرها ثم اضطر إلى أن
سترها و تتبعها فأخذها من كل مكان.

وَ قَدْ رَوَى قَوْمٌ أَنَّ أُمَّ الرُّضَا عليها السلام تُسَمَّى

سَكَنَ النُّوْبِيَّةَ وَ سُمِّيَتْ أَرْوَى وَ سُمِّيَتْ
نَجْمَةَ وَ سُمِّيَتْ [سمان] سُمَانَةَ وَ تَكْنَى أُمَّ
الْبَيْتِينَ.

في القعدة، مأمون است، زیرا عبدالمطلب جد
هشتم آن جناب و مأمون بود. تکتم اسمی
عربی است که در اشعار زیاد به چشم می خورد
از جمله:

طاف الخيلان فهاجا سقما

خیال تکنی و خیال تکتما

صولی گوید: ابراهیم بن عباس عموی

پدرم مدایح زیادی درباره امام رضا عليه السلام سروده
بود که آنها را آشکار بیان می کرد سپس به ناچار
مخفی نمود به دنبال آنها گشته و گردآوری کرد.

عدهای روایت کرده اند که نام مادر گرامی

حضرت رضا عليه السلام «سکن النوبیه» بوده و به
نامهای اروی، نجمه، سمانه نیز نامیده شده
و کنیه آن بانو «ام البیتین» بوده است.

۳

۸

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید:
روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی
انصاری که گفت: روایت کرد برای من علی بن
میثم از پدرش که گفت: زمانی که حمیده مادر
امام کاظم عليه السلام نجمه مادر امام رضا عليه السلام را خریداری
نمود، گوید: در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم
که فرمود: حمیده! نجمه را به پسر تو موسی

۳

۸

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
تَمِيمِ الْقُرَشِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي
أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:
حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَيْثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا
اشْتَرَتِ الْحَمِيدَةُ، أُمَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام أُمَّ
الرُّضَا عليها السلام نَجْمَةَ ذَكَرَتْ حَمِيدَةُ أَنَّهَا رَأَتْ
فِي الْمَنَامِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لَهَا: يَا

بخشش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، او را به پسرش بخشید و زمانی که نجمه حضرت رضاع علیه السلام را به دنیا آورد، امام او را طاهره نامید و اسامی دیگری نیز داشت: از جمله: نجمه، اروی، سکن، سمانه و تکتم که آخرین نام او بود. علی بن میثم گوید: پدرم می گفت: از مادرم شنیدم: زمانی که حمیده، نجمه را خرید او دوشیزه بود.

حَمِيدَةٌ هِيَ نَجْمَةٌ لِابْنِكِ مُوسَى فَإِنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ. فَوَهَبْتُهَا لَهُ فَلَمَّا وَلَدَتْ لَهُ الرُّضَاءُ علیه السلام سَمَّاهَا الطَّاهِرَةَ وَكَانَتْ لَهَا أَسْمَاءٌ مِنْهَا نَجْمَةٌ وَ أَرْوَى وَ سَكَنٌ وَ (سمان) سُمَانَةٌ وَ تُكْتَمُ وَ هُوَ آخِرُ أَسْمَائِهَا. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مَيْثَمٍ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ: كَانَتْ نَجْمَةٌ بِكْرًا لَمَّا اشْتَرَتْهَا حَمِيدَةٌ.

۴

۹

۴

۹

سعد بن عبدالله از حسن بن محبوب از یعقوب بن اسحاق از ابی زکریا واسطی از هشام احمد نقل کرده که گوید: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل مغرب را می شناسی که به این جا آمده باشد، عرض کردم: خیر، فرمود: آری مردی سرخ رو آمده است، بیا با هم به نزد او برویم، سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السلام در مورد هر یک می فرمود: نیازی به او ندارم، سپس فرمود: بقیه را نشان بده، پاسخ داد: چیزی ندارم، حضرت فرمود: نشان بده

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ أَبِي زَكَرِيَّا الْوَاسِطِيِّ عَنِ هِشَامِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام: هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ؟ قُلْتُ: لَا. فَقَالَ: بَلَى قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ أَحْمَرٌ فَأَنْطَلَقَ بِنَا. فَرَكِبَ وَ رَكِبْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجْلِ فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقَالَ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا فَعَرَضَ عَلَيْنَا تِسْعَ جَوَارٍ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا. قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ. فَقَالَ لَهُ: بَلَى اعْرِضْ عَلَيْنَا

قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَةٌ مَرِيضَةٌ. فَقَالَ لَهُ: مَا عَلَيْكَ أَنْ تَعْرِضَهَا فَأَبَى عَلَيْهِ ثُمَّ انصَرَفَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِنَّهُ أَرْسَلَنِي مِنَ الْعَدِ إِلَيْهِ فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ كَمْ غَائِطُكَ فِيهَا فَإِذَا قَالَ كَذَا وَكَذَا فَقُلْ قَدْ أَخَذْتُهَا.

فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ: مَا أُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهَا مِنْ كَذَا فَقُلْتُ قَدْ أَخَذْتُهَا وَهُوَ لَكَ فَقَالَ هِيَ لَكَ وَ لَكِنْ مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ مَعَكَ بِالْأُمْسِ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. فَقَالَ: مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقُلْتُ مِنْ نَقَبَاتِهِمْ. فَقَالَ: أُرِيدُ أَكْثَرَ مِنْهُ. فَقُلْتُ: مَا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا. فَقَالَ: أَخْبِرْكَ عَنْ هَذِهِ الْوَصِيفَةِ إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ أَقْصَى بِلَادِ الْمَغْرِبِ فَلَقِيتُ نِسَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَقَالَتْ: مَا هَذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ؟ فَقُلْتُ اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِي. فَقَالَتْ: مَا يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْوَصِيفَةُ عِنْدَ مِثْلِكَ إِنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَلِدَ مِنْهُ غُلَامًا يَدِينُ لَهُ شَرْقُ الْأَرْضِ وَ غَرْبُهَا.

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وُلِدَتْ لَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

مرد قسم خورد به خدا فقط کنیزی بیمار دارم، حضرت فرمود: چه مانعی دارد که او را نشان دهی، مرد امتناع کرد، حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستاد و فرمود: به او بگو آخرش چند؟ وقتی گفت: فلان قدر قبول کن و بخر، رفتم و گفتم کنیز را به چند می فروشی، گفت: این کنیز را به این کمتر نخواهم فروخت، گفتم: این مبلغ مال تو، گفت: این کنیز نیز مال تو، سپس گفتم: مردی که دیروز با تو بود کیست؟ گفتم: از فرزندان هاشم است گفت: از کدام سلسله؟ گفتم: از بزرگان آنان. گفت: بیشتر توضیح بده. گفتم: بیش از این نمی دانم. گفت: خبر دهم تو را از این کنیز، او را از مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب به من رسید گفت: این جمیله چیست همراه تو؟ گفتم: برای خود خریده ام. گفت: سزاوار نیست که او نزد مثل تو باشد این جاریه سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد و نزد او بسیار نماند که پسری بزاید که او را مشرق و مغرب زمین اطاعت کنند گفت: پس کنیز را نزد امام آوردم و آن کنیز نزد آن حضرت بسیار نماند که علی علیه السلام را به دنیا آورد.

هشام گوید: این حدیث را به همین شکل

برایم علی بن ماجیلویه از عمویش محمد بن

قاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد

واوا از هشام بن احمد نقل کرده است.

وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ

مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ

أَحْمَدَ مِثْلَهُ سِوَاءً.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۳

باب في ذكر مولد الرضا علي بن

موسى عليه السلام

۳

باب در ذکر زمان ولادت امام

رضا عليه السلام

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی
گويد: روايت کرد در بغداد برای من حسن بن
علي بن زکریا که گفت: روايت کرد برای من
محمد بن خليلان که گفت: روايت کرد برای من
پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسيد که
گفت: شنيدم جماعتی از اهل مدینه می گفتند:
علي بن موسى الرضا عليه السلام در مدینه روز پنج
شنبه و یازدهم ربیع الاول به سال صد و پنجاه
سوم از هجرت، پنج سال بعد از فوت جدش
ابی عبدالله عليه السلام متولد شدند و در طوس در
قریه‌ای که سناباد گفته می شود از توابع روستای
نوقان وفات یافتند و در خانه حمید بن قحطبه
طایبی در قبه‌ای که در آن قبر هارون الرشید در
آن بود در جانب قبر هارون در طرف قبله دفن

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ
قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غِيَاثِ
بْنِ أَسِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: وُلِدَ الرُّضَا عَلِيُّ بْنُ
مُوسَى عليه السلام بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِإِحْدَى
عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَلَاثٍ
وَخَمْسِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِخَمْسِ سِنِينَ وَ تُوْفِيَ بِطُوسَ
فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا سَنَابَادُ مِنْ رُسْتَاقِ نُوْقَانَ
وَ دُفِنَ فِي دَارِ حَمِيدِ بْنِ قَحْطَبَةَ الطَّائِبِيِّ فِي
الْقُبَّةِ الَّتِي فِيهَا هَارُونُ الرَّشِيدُ إِلَى جَانِبِهِ

شدند، وفات حضرت در سال دویست و سه هجری روز جمعه بیستم و یکم ماه رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود، بیست و نه سال و دو ماه را با پدر گرامیشان گذراندند و بیست سال و چهار ماه بعد از پدرشان دوران امامت ایشان بود، آن حضرت بیست و نه سال و دو ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با حکومت هارون معاصر بود، پس از هارون، محمد امین پسر زبیده مدت سه سال و بیست و پنج روز حکومت کرد. سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شکله را به مدت چهارده روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و بار دیگر برای او از مردم بیعت گرفتند و یک سال و شش ماه و بیست و سه روز حکومت کرد، بعد از او عبدالله مأمون بیست سال و بیست و سه روز حکومت کرد و در این مدت بود که امام رضا علیه السلام را بدون رضایت و تهدید آن حضرت به قتل ولیعهد قرار داد، مأمون برای این کار چندین بار به امام اصرار کردند ولی آن حضرت امتناع می فرمود، سرانجام حضرت خود را در خطر مرگ دیدند و دعا کردند: خدایا مرا از این که خود را به هلاکت اندازم نهی کردی، او مرا مجبور کرده

مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِيَسْعَ بَيْنَ مِنْهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةً ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ قَدْ تَمَّ عُمُرُهُ تِسْعاً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ مِنْهَا مَعَ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام تِسْعاً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ وَ بَعْدَ أَبِيهِ أَيَّامَ إِمَامَتِهِ عِشْرِينَ سَنَةً وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ قَامَ عليه السلام بِالْأَمْرِ وَ لَهُ تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً وَ شَهْرَانِ وَ كَانَ فِي أَيَّامِ إِمَامَتِهِ بَقِيَّةُ مُلْكِ الرَّشِيدِ ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَ الرَّشِيدِ مُحَمَّدُ الْمَعْرُوفُ بِالْأَمِينِ وَ هُوَ ابْنُ زُبَيْدَةَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْمًا ثُمَّ خُلِعَ الْأَمِينُ وَ أُجْلِسَ عَمَّهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ شَكَلَةَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ أُخْرِجَ مُحَمَّدُ ابْنُ زُبَيْدَةَ مِنَ الْحَبْسِ وَ بُويعَ لَهُ ثَانِيَةً وَ جَلَسَ فِي الْمُلْكِ سَنَةً وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ ثَلَاثَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَلَكَ عَبْدُ اللَّهِ الْمَأْمُونُ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ وَ عِشْرِينَ يَوْمًا فَأَخَذَ الْبَيْعَةَ فِي مَلِكِهِ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام بِعَهْدِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ رِضَاهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ هَدَّاهُ بِالْقَتْلِ وَ أَلْحَ عَلَيْهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فِي كُلِّهَا يَا أَبَى عَلَيْهِ حَتَّى أُشْرَفَ مِنْ تَأْبِيهِ عَلَى الْهَلَاكِ فَقَالَ عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَهَيْتَنِي عَنِ الْإِلْقَاءِ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ أَكْرَهْتُ

که اگر ولایتعهدی را نپذیرم مرا خواهد کشت، من نیز چون یوسف و دانیال که اجباراً حکومت را از ظالمان زمان خود قبول کردند، مجبور شده‌ام، خداوند! حکومتی نیست جز حکومت تو، من ولایتی ندارم جز آن چه از جانب تو به من اعطاء شود، مراد اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت موفق فرما، زیرا تو مولا و یاور من هستی و چه خوب مولا و یآوری هستی. سپس امام رضا علیه السلام باگریه و اندوه ولایتعهدی را از مأمون قبول کردند، مشروط بر این که عزل و نصب نکنند، آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و تنها بر کارها نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند، مأمون از همه مردم برای حضرت بیعت گرفت، ولی بروز فضیلت، علم و تدبیر حضرت حسد مأمون را برمی‌انگیخت و موجب می‌شد که کینه حضرت را در دل بگیرد و نتوانست تحمل کند و با نیرنگ حضرت را مسموم و شهید کرد و حضرت به بهشت و کرامت خداوند رحلت فرمودند.

وَ اضْطُرِرْتُ كَمَا أُشْرِفْتُ مِنْ قَبْلِ عَبْدِ اللَّهِ
الْمَأْمُونِ عَلَى الْقَتْلِ مَتَى لَمْ أَقْبَلْ وَلَا يَأْتِ
عَهْدِهِ وَ قَدْ أَكْرَهْتُ وَ اضْطُرِرْتُ كَمَا اضْطُرَّ
يُوسُفُ وَ دَانِيَالُ عليهما السلام إِذْ قِيلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
الْوِلَايَةَ مِنْ طَاغِيَةِ زَمَانِهِ. اللَّهُمَّ لَا عَهْدَ إِلَّا
عَهْدُكَ وَ لَا وَلَايَةَ لِي إِلَّا مِنْ قِبَلِكَ فَوَقِّفْنِي
لِإِقَامَةِ دِينِكَ وَ إِحْيَاءِ سُنَّةِ نَبِيِّكَ
مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنْتَ
النَّصِيرُ وَ نِعْمَ الْمَوْلَى أَنْتَ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. ثُمَّ
قَبِلَ عليه السلام وَ لَا يَأْتِ الْعَهْدِ مِنَ الْمَأْمُونِ وَ هُوَ بَاكٍ
حَزِينٌ عَلَى أَنْ لَا يُؤْتَى أَحَدًا وَ لَا يَنْفَعُ
أَحَدًا وَ لَا يُغَيَّرُ رِسْمًا وَ لَا سُنَّةً وَ أَنْ يَكُونَ
فِي الْأَمْرِ مُشِيرًا مِنْ بَعِيدٍ. فَأَخَذَ الْمَأْمُونُ
لَهُ الْبَيْعَةَ عَلَى النَّاسِ الْخَاصِّ مِنْهُمْ وَ الْعَامِّ
فَكَانَ مَتَى مَا ظَهَرَ لِلْمَأْمُونِ مِنَ الرِّضَا عليه السلام
فَضْلٌ وَ عِلْمٌ وَ حُسْنُ تَدْبِيرٍ حَسَدَهُ عَلَى
ذَلِكَ وَ حَقَّقَ عَلَيْهِ حَتَّى ضَاقَ صَدْرُهُ
مِنْهُ فَغَدَرَ بِهِ وَ قَتَلَهُ بِالسَّمِّ وَ مَضَى
إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَرَامَتِهِ.

٢

١١

حَدَّثَنِي تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ
الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مَيْثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّي تَقُولُ:
سَمِعْتُ نَجْمَةَ أُمَّ الرُّضَاءِ ع تَقُولُ:

لَمَّا حَمَلْتُ بِابْنِي عَلِيٍّ لَمْ أَشْعُرْ بِثِقَلِ
الْحَمْلِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنَامِي تَسْبِيحًا وَ
تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا مِنْ بَطْنِي فَيُفْرِعُنِي ذَلِكَ وَ
يَهْوِلُنِي فَإِذَا انْتَبَهْتُ لَمْ أَسْمَعْ شَيْئًا فَلَمَّا
وَضَعْتُهُ وَقَعَ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَ اضْءَاعَا يَدَيْهِ عَلَيَّ
الْأَرْضُ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يُحَرِّكُ
شَفْتَيْهِ كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ، فَدَخَلَ إِلَيَّ أَبُوهُ مُوسَى
بْنُ جَعْفَرٍ ع فَقَالَ لِي:

هِنِيئًا لَكَ يَا نَجْمَةُ كَرَامَةِ رَبِّكَ. فَنَاقَلْتُهُ
إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْأَيْمَنِ وَ
أَقَامَ فِي الْأَيْسَرِ وَ دَعَا بِمَاءِ الْفُرَاتِ فَحَنَكَهُ
بِهِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيَّ فَقَالَ: خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ
تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

٢

١١

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید:
روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی
انصاری از علی بن میثم از پدرش که گفت:
شنیدم که مادرم می گفت: از نجمه مادر امام
رضاء ع شنیدم که می گفت: وقتی که حامله
شدم به پسرم علی، ثقل حمل نمی یافتم
و می شنیدم در خواب، تسبیح و تهلیل و تمجید
از شکم خود و این حال مرا می ترسانید و به
هول می انداخت و چون بیدار می شدم، چیزی
نمی شنیدم و وقتی که او را به دنیا آوردم، آمد
به زمین به گونه ای که دست به زمین نهاده
و سر، سوی آسمان برداشته بود و می جنبید
لبهایش گویا که حرف می زد. پس وارد شد بر
من پدرش موسی ع و فرمود: ای نجمه! گوارا
باد تو را کرامت پروردگار تو. پس به او دادم آن
حضرت را در پارچه سفید و اذان گفت در گوش
راستش و اقامه گفت در گوش چپش و آب فرات
خواست و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او
را به من بازگردانده و فرمود: او را بگیر، که او
بقیه خداست در زمین.

ع

باب نص أبي الحسن موسى بن
جعفر عليه السلام على ابنه الرضا علي بن
موسى بن جعفر عليه السلام بالإمامة
والوصية

ع

تصریح و نص امام کاظم عليه السلام
در باره امامت و وصایت فرزندش
علی بن موسی الرضا عليه السلام

۱

۱۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي
الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى
عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ
الْبَيْهَقِيِّ وَكَانَ وَاقِفِيًّا قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ
بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ:
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَدْ اشْتَكَيْتُ شَكَايَةً شَدِيدَةً،
فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ مَا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ لَا يُرِيئَنَاهُ،
فَأَلِي مَنْ؟ قَالَ: إِلَى عَلِيِّ ابْنِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي
وَ هُوَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

۱

۱۲

پدرم نقل کرد که حسن بن عبدالله بن
محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن موسی
خشاب از محمد بن اصبغ از احمد بن حسن
میثمی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای
من محمد بن اسماعیل بن فضل هاشمی که
گفت: داخل شدم بر اباالحسن موسی بن
جعفر عليه السلام و او سخت بیمار بود. پس عرض
کردم: اگر شما را واقعه‌ای رسد - خدا آن روز
نیآورد- به چه کسی رجوع کنیم و امام که
باشد؟ فرمود: علی فرزندم، کتاب او کتاب من
است و او وصی من است و خلیفه من بعد از من.

۲

۱۳

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار
و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی
اشعری از حسن بن علی بن یقطین از برادرش
حسین از پدرش علی بن یقطین که گفت: نزد
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بودم و نزد او
علی پسرش بود، پس به من فرمود: ای علی!
این پسر من بزرگ فرزندان من است، کنیه
خود به او بخشیدم. راوی گوید: پس هشام بن
سالم دست خود را بر پیشانی زد و گفت: «اِنَّ الله»
خبر مرگ خود به تو می دهد به خدا قسم.

۳

۱۳

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از
عبدالله بن محمد بن عیسی از حسن بن
محبوب و عثمان بن عیسی از حسین بن نعیم
صحاف که گفت: من و هشام بن حکم و علی بن
یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین
گفت: نزد عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام بودم
که فرزند ایشان رضاء علیه السلام وارد شدند، امام

۲

۱۳

نَصَّ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى
الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَاقُطِ بْنِ
عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَاقُطِ بْنِ
قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ
هَذَا ابْنِي سَيِّدٌ وَوَلَدِي وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي.
قَالَ: فَضَرَبَ هِشَامُ يَغْنِي ابْنَ سَالِمٍ يَدَهُ عَلِيَّ
جَبْهَتِهِ فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ نَعَى وَ اللَّهُ إِلَيْكَ نَفْسُهُ.

۳

۱۳

نَصَّ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ
عُثْمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمِ
الصَّحَّافِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ
وَ عَلِيُّ بْنُ يَاقُطِ بْنِ بَغْدَادَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَاقُطِ بْنِ
كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنَةُ الرِّضَاءِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا سَيِّدٌ وُلْدِي وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنِّيَّي. فَضْرَبَ هِشَامٌ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ ثُمَّ قَالَ: وَيْحَكَ كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: سَمِعْتُ وَ اللّٰهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ لَكَ. فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبَرَكَ وَ اللّٰهِ أَنَّ الأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

کاظم علیه السلام فرمود: ای علی! این آقاو سرور فرزندان من است و من کنیه خود را به او عطا کردم. هشام بر پیشانی خود زد و گفت: وای چه گفستی؟ علی بن یقطین گفت: به خدا همان را که برایت گفتم از ایشان شنیدم، هشام گفت: به خدا تو را خبر داده که امامت بعد از ایشان در امام رضا علیه السلام می باشد.

۴

۱۵

۴

۱۵

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبِرْزَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قَالَ لِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ؛ هَذَا أَفْقَهُ وُلْدِي وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الرِّضَاءِ فَقَدْ نَحَلْتُهُ كُنِّيَّي.

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از خلف بن حماد از داود بن زریبی از علی بن یقطین که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام بدون این که سؤالی کنم به من فرمود: او فقیه ترین فرزند من است - و با دست به حضرت رضا علیه السلام اشاره کردند - و کنیه خود را به او عطا کرده ام.

۵

۱۶

۵

۱۶

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَصْبَغِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ غَنَامِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قَالَ لِي مَنْصُورُ بْنُ

حسن بن محمد بن عبدالله بن عیسی از پدرش از حسن بن موسی خشاب از محمد بن اصبح از پدرش از عثمان بن قاسم روایت کرده که گفت: منصور بن بزرج به من گفت: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم، فرمود: ای منصور! می دانی

يُونُسُ بْنُ بُرْزَجٍ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ
يَعْنِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام يَوْمًا فَقَالَ لِي: يَا
مَنْصُورُ أَمَا عَلِمْتَ مَا أَخَذْتُ فِي يَوْمِي
هَذَا؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: قَدْ صَيَّرْتُ عَلِيًّا ابْنِي
وَصِيِّي وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الرُّضَا عليه السلام وَقَدْ
نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي وَالْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي فَأَدْخُلْ
عَلَيْهِ وَهَنَّهُ بِذَلِكَ وَاعْلَمْ أَنِّي أَمَرْتُكَ بِهَذَا.
قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَهَنَيْتُهُ بِذَلِكَ وَ
اعْلَمْتُهُ أَنَّ أَبَاهُ أَمَرَنِي بِذَلِكَ.

ثُمَّ جَعَدَ مَنْصُورٌ فَأَخَذَ الْأَمْوَالَ الَّتِي
كَانَتْ فِي يَدِهِ وَكَسَرَهَا.

امروز چه کرده‌ام؟ عرض کردم: خیر، فرمود:
فرزندم علی را وصی و خلیفه بعد از خود قرار
دادم، بز او وارد شو و به او تهنیت بگو و بگو که
من تو را به این کار امر کرده‌ام. منصور گوید: بر
ایشان وارد شدم و تبریک امامت گفتم و عرض
کردم که پدرشان مرا به این کار امر نموده است.
ولی منصور بعداً منکر امامت امام رضا عليه السلام شد
و اموال امامت را که در دست داشت تصاحب
کرده، خرج نمود.

ع

۱۷

ع

۱۷

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى
الْخَشَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ
الْبَزَنْطِيِّ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ
قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ
قَدَمَنِي لِمَوْتِ (الْمَوْتِ قَبْلَكَ) إِنْ كَانَ
كَوْنُ قَائِلِي مَنْ؟ قَالَ: إِلَى ابْنِي مُوسَى فَكَانَ
ذَلِكَ الْكَوْنُ فَوَ اللَّهُ مَا شَكَّكَ فِي مُوسَى عليه السلام
طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ ثُمَّ مَكَّنْتُ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثِينَ
سَنَةً. ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى فَقُلْتُ لَهُ:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از
حسن بن موسی خشاب از احمد بن محمد بن
ابی نصر بزنتی از زکریا بن آدم از داود بن کثیر
که گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت
شوم اگر شما را واقعه‌ای برسد، امام کیست و به
چه کسی رجوع کنیم؟ فرمود: به فرزندم
موسی، سپس آن اتفاق افتاد و به خدا قسم که
در مورد موسی بن جعفر عليه السلام ذره‌ای شک نکردم،
حدود سی سال بعد نزد امام کاظم عليه السلام آمدم
و عرض کردم: فدایت شوم اگر برای شما واقعه‌ای

رخ دهد به چه کسی مراجعه کنیم؟ فرمود: به فرزندم علی، آن اتفاق رخ داد و به خدا قسم من لحظه‌ای در مورد امام رضا علیه السلام شک نکردم.

۷

۱۸

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده که گفت: عبدالله بن محمد حجال روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن سنان از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! من پیر شده‌ام، مرا خبر دهید که امام بعد از شما کیست؟ آن جناب به امام رضا علیه السلام اشاره کرده و فرمودند: او امام شما بعد از من است.

۸

۱۹

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجال و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی علی خزاز از داود رقی که گفت: به ابو ابراهیم امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم فدای شما باد! من پیر

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ كَانَ كَوْنُ فِإِلَى مَنْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ ابْنِي. قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الْكَوْنُ فَوَ اللَّهُ مَا شَكَّكَتُ فِي عَلِيٍّ علیه السلام طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ.

۷

۱۸

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ كَبُرَ بَسِيئِي فَحَدِّثْنِي مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ؟ قَالَ: فَأَشَارَ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام وَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

۸

۱۹

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ يَغْنِي مُوسَى

شده ام و می ترسم بر ایسم واقعه ای رخ دهد
و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، خبر دهید مرا
به این که امام بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر
علی.

۹

۲۰

محمد بن حسن بن احمد بن ولید و محمد
بن موسی بن متوکل و احمد بن محمد بن
یحیی عطار و محمد بن علی ماجیلویه گویند:
روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از
محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از
عبدالله بن محمد شامی از حسن بن موسی
خشاب از علی بن اسباط از حسین مولی ابی
عبدالله از ابی الحکم از عبدالله بن ابراهیم
جعفری از یزید بن سلیط زیدی که گفت: من به
همراه گروهی امام صادق علیه السلام را در راه مکه
ملاقات کردیم. به حضرت عرض کردم: پدر
و مادرم فدای شما! شما و اجدادتان امام و مطهر
هستید ولی هیچ کس را از مرگ راه نجات
نیست، در باب امام بعد از خود کلامی بفرمایید
تا من به فرزندان و اقوام بعد از خود بگویم، حضرت
فرمود: اینان فرزندان من هستند ولی او از همه برتر
است - و به فرزندش موسی اشاره نمود - او دارای

الكَاطِمِ عليه السلام: فِدَاكَ أَبِي إِنْني قَدْ كَبُرْتُ وَ
خِفْتُ أَنْ يَخْذُتْ بِي حَدْثٌ وَ لَا أَلْقَاكَ
فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ: ابْنِي
عَلِيٌّ عليه السلام.

۹

۲۰

نَصُّ آخِرُ: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ
مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى
بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ
الشَّامِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحُسَيْنِ مَوْلَى أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطِ الزَّيْدِيِّ
قَالَ: لَقِينَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَ
نَحْنُ جَمَاعَةٌ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَنْتُمْ
الْأَيْمَةُ الْمُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا يَغْرَى أَحَدًا
مِنْهُ فَأَخْبِرْنِي إِلَى شَيْءٍ أَلْقِيَهُ إِلَى مَنْ
يَخْلُقْنِي؟ فَقَالَ لِي: نَعَمْ هُوَ لِوَالِدِي وَ هَذَا
سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام وَ فِيهِ الْعِلْمُ

علم، حکمت، فهم و سخاوت است، به تمام اختلافات دینی آگاه است، حسن خلق و حسن همسایگی دارد، دری از درهای خداست، در او نکته مهمتر دیگری است، پدرم گفت: پدر و مادرم فدایت، نکته مهم چیست؟ فرمود: خدا دادرس این امت، علم، فهم و نور و حکمت آن، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را از او به وجود خواهد آورد، خدا توسط این مولود از خونریزی جلوگیری کرده و ذات البین و شکاف و آسفتگی را اصلاح می فرماید. خدا با او برهنه را پوشانده و گرسنه را سیر می کند، با او خائفین را ایمنی می دهد، به سبب او باران را نازل می کند، بندگان به واسطه او بندگی کنند، از بهترین مرد و جوان است، قبل از بلوغش بشارت امامت او به خانواده اش داده می شود، گفتارش حکمت آموز و سکوتش از روی علم است، مسائل مورد اختلاف را بیان می کند. پدرم گفت: پدر و مادرم فدایت! آیا فرزندی دارد؟ فرمود: بله و چیزی نفرمود. یزید گوید: بعد از مدتی موسی بن جعفر را ملاقات کردم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! دوست دارم خبر دهید به مثل آنچه پدرتان فرمود، فرمود: زمان ما چون زمان پدرم نیست، گفتم: هر کس به این مقدار بسنده کند، خدا

وَ الْحُكْمُ وَ الْفَهْمُ وَ السَّخَاءُ وَ الْمَعْرِفَةُ بِمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِيهِ أُخْرَى هِيَ خَيْرٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَ مَا هِيَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟ قَالَ: يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْهُ عَزَّ وَ جَلَّ غَوْتَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا وَ عِلْمَهَا وَ نُورَهَا وَ فَهْمَهَا وَ حُكْمَهَا وَ خَيْرَ مَوْلُودٍ وَ خَيْرَ نَاشِئٍ يَخْتُنُّ اللَّهُ بِهِ الدَّمَاءَ وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ وَ يَلْمُ بِهِ الشَّعْثَ وَ يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَّ وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَاعَ وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ وَ يُنْزِلُ بِهِ الْقَطْرَ وَ يَأْتِمِرُ بِهِ الْعِبَادُ خَيْرَ كَهْلٍ وَ خَيْرَ نَاشِئٍ يُبَشِّرُ بِهِ عَشِيرَتُهُ قَبْلَ أَوَانِ حُلْمِهِ، قَوْلُهُ حُكْمٌ وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ، يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. قَالَ: فَقَالَ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَيَكُونُ لَهُ وَ لَدَّ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ وَ قَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ لَقَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَغْنِي مَوْسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام بَعْدُ فَقُلْتُ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنْ أَرِيدُ أَنْ تُخْبِرَنِي بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ. قَالَ: فَقَالَ: كَانَ أَبِي عليه السلام فِي زَمَنِ لَيْسَ هَذَا مِثْلَهُ. قَالَ يَزِيدُ: فَقُلْتُ: مَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. قَالَ: فَضَحِكَ ثُمَّ

عالم است و جهل در او راه ندارد، سرشار از علم و حکمت است و چه کم با او خواهی بود، آن قدر که گویا اصلاً نبوده، چون از سفر برگشتی امور خود را سامان بده و از خواسته‌هایت خود را فارغ البال کن، از آنها جدا شده و با دیگری قرین خواهی شد، فرزندان را جمع کن و خدا را بر آنان گواه بگیر و خدا برای گواهی کافی است. سپس حضرت فرمود: ای یزید! در این سال وفات خواهم کرد و پسر من علی هم نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین دارای فهم، شکوه و هیبت امیرالمؤمنین است، تا چهار سال بعد از هارون سخن نگوید، بعد از آن هر چه خواهی از او سؤال کن که به امر خدا پاسخ خواهد داد.

وَلَا يَجْهَلُ وَقَدْ مِلِّي حُكْمًا وَعِلْمًا وَمَا أَقَلُّ مُقَامَكَ مَعَهُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأُضِلِحْ أَمْرَكَ وَافْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُ وَ مُجَاوِرٌ غَيْرُهُ فَاجْمَعْ وَ لَدَكَ وَ أَشْهَدُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. ثُمَّ قَالَ: يَا يَزِيدُ إِنِّي أَوْخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ عَلِيٌّ ابْنِي سَمِيَّ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَمِيَّ عَلِيٌّ بِنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ فَهَمَّ الْأَوَّلِ وَ عِلْمَهُ وَ نَصْرَهُ وَ رِذَاءَهُ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعُ سِنِينَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا سِئِلْتُ يُجِيبُكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

۱۰

۲۱

احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از عباس نجاشی اسدی روایت کرده که گفت: به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله، به خدا امام تمام انس و جن.

۱۱

۲۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از

۱۰

۲۱

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي «رَض» قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْعَبَّاسِ النَّجَاشِيِّ الْأَسَدِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهُ عَلَى الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ.

۱۱

۲۲

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ

پدرش از محمد بن خالد برقی از سلیمان بن حفص مروزی که گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و می خواستم درباره امام بعد از ایشان سؤال کنم، بدون این که مطلبی سؤال کنم حضرت نگاهی به من کرده و فرمود: سلیمان! «علی» پسر و وصی من است و بعد از من حجت خدا بر مردم خواهد بود، او بهترین فرزند من است، اگر بعد از من زنده بودی نزد شیعیان و اهل ولایت من که جوایب شناخت جانشین من هستند به علی بن موسی شهادت

بُنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ فَابْتَدَأَنِي وَ قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلِيًّا ابْنِي وَ وَصِيَّي وَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدِي وَ هُوَ أَفْضَلُ وُلْدِي فَإِنْ بَقِيَ بَعْدِي فَاشْهَدْ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ شِيعَتِي وَ أَهْلِ وِلَايَتِي الْمُسْتَخْبِرِينَ عَنِ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

۱۲

۲۳

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما سعد بن زکریا بن آدم از علی بن عبدالله هاشمی که گفت: من و گروهی حدود شصت نفر کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و امام کاظم علیه السلام در حالی که دست فرزندش «علی» را در دست گرفته بود به سمت ما آمده فرمود: می دانید من کیستم؟ عرض کردیم: شما سرور و بزرگ ما هستید، حضرت فرمود: نام و نسب مرا بگوئید، عرض کردیم: شما موسی بن جعفر بن محمد هستید، حضرت

۱۲

۲۳

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الْقَبْرِ نَحْوَ سِتِّينَ رَجُلًا مِنَّا وَ مِنْ مَوَالِينَا إِذْ أَقْبَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ يَدُ عَلِيِّ ابْنِهِ علیه السلام فِي يَدِهِ فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَنْ أَنَا؟ قُلْنَا: أَنْتَ سَيِّدُنَا وَ كَبِيرُنَا. فَقَالَ: سَمُّونِي وَ انْسُبُونِي. فَقُلْنَا: أَنْتَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدٍ. فَقَالَ: مَنْ هَذَا مَعِيَ؟ قُلْنَا: هُوَ عَلِيُّ
بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: فَاشْهَدُوا أَنَّهُ
وَكَيْلِي فِي حَيَاتِي وَوَصِيِّي بَعْدَ مَوْتِي.

۱۳

۲۲

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْحُومٍ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ
الْبَصْرَةِ أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَعْضِ
الطَّرِيقِ لَقَيْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَهُوَ يَذْهَبُ بِهِ
إِلَى الْبَصْرَةِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَدَفَعَ
إِلَيَّ كِتَابًا وَآمَرَنِي أَنْ أُصِلَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَقُلْتُ:
إِلَى مَنْ أَدْفَعُهَا جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِلَى ابْنِي
عَلِيِّ فَإِنَّهُ وَصِيِّي وَالتَّيْمُ بِأَمْرِي وَخَيْرُ بَنِي.

۱۴

۲۵

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْفُضَيْلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَزْثِ وَ أُمِّهِ مِنْ
وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا

فرمود: این که همراه من است، کیست؟ گفتیم:
علی بن موسی بن جعفر، فرمود: شاهد باشید که
اودر حیاتم وکیل من و بعد از من وصی من است.

۱۳

۲۲

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از
حسن بن محبوب از عبدالله بن مرحوم روایت کرده
که گفت: از بصره به جانب مدینه خارج شدیم، در
میانه راه امام کاظم علیه السلام را که به بصره برده می شد،
ملاقات کردیم، حضرت کسی را نزد من فرستاد
و من نزد ایشان رفتم، حضرت تعدادی کتاب به من
داده و امر کردند که آنها را به مدینه برسانم، عرض
کردم: فدایت شوم! اینها را به چه کسی بدهم؟
فرمود: به فرزندم علی، او وصی من است و تمام
کارهایم به دست اوست و بهترین فرزندم می باشد.

۱۴

۲۵

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از
محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن
فضیل از عبدالله بن حارث - مادرش از نسل
جعفر بن ابی طالب است - که گفت: امام
کاظم علیه السلام کسی را نزد ما فرستاده ما را جمع

أَبُو إِسْرَاهِيمَ عليه السلام فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ: أَتَذَرُونَ لِمِ
جَمَعْتِكُمْ؟ قُلْنَا: لَا قَالَ: اشْهَدُوا أَنَّ عَلِيًّا ابْنِي
هَذَا وَصِيِّي وَالتَّيْمُ بِأَمْرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ
بَعْدِي مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ
ابْنِي هَذَا وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ
فَلْيَسْتَنْجِزْهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ
لِقَائِي فَلَا يَلْقُنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ.

۱۵

۲۶

کرد و فرمود: می دانید برای چه شما را جمع
کرده ام؟ گفتیم: خیر، فرمود: گواه باشید که این
پسر من «علی» وصی من است، کارهایم به دست
او و جانشین من است، هر کس از من طلبی دارد،
طلب خود را از این فرزندم بگیرد، هر کس من به او
وعده ای داده ام از او طلب کند، هر کس که باید مرا
ملاقات کند به دست خط او به ملاقات من بیاید.

۱۵

۲۶

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ
الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ
عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ الشَّحْتِ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَرِيضِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَيْدَرِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْهَاشِمِيِّ أَنَّهُ قَالَ: [أَلَا أُنَا
الْآنَ تَتَّخِذُ الشَّيْعَةَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام
إِمَامًا. قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: دَعَاهُ أَبُو
الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَوْصَى إِلَيْهِ.

۱۶

۲۷

مظفر بن جعفر علوی سمرقندی گوید:
روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود
عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما
یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی از
پدرش از صفوان بن یحیی از حیدر بن ایوب از
محمد بن یزید هاشمی که گفت: الان شیعیان
علی بن موسی عليه السلام را امام خود برخواهند
گزید، گفتم: چگونه است؟ گفت: امام کاظم عليه السلام
ایشان را به حضور طلبیده وصی خود قرار
دادند.

۱۶

۲۷

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:
حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ

احمد بن محمد بن عیسی از حیدر بن ایوب
روایت کرده که گفت: در شهر مدینه در محله قبا

محل زندگی محمد بن زید بن علی بودیم، محمد بعد از وقت معینی نزد ما آمد، گفتم: فدایت گردم! سبب تأخیر چه بوده، گفت: امروز ابوابراهیم، من و هفده نفر از سادات را فرا خواند و ما را شاهد گرفت که پسرش «علی» در زمان حیات و وفات او وصی و وکیل اوست و گفتار او را قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند و چه به ضرر ایشان، سپس گفت: حیدرا سوگند به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او معتقد خواهند شد، حیدر گوید: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه کلامی است؟ گفت: وقتی او را وصی خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده، علی بن حکم گوید: حیدر باشک در امامت امام رضا علیه السلام از دنیا رفت.

۱۷

۲۸

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خلف از یونس بن عبدالرحمن از اسد بن ابی العلاء از عبدالصمد بن بشیر و خلف بن حماد از عبدالرحمن بن حجاج که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش «علی» را وصی خود قرار داده و نوشته‌ای برای

مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ حَيْدَرِ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فِي مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِالْقَبَا فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَجَاءَ بَعْدَ الْوَقْتِ الَّذِي كَانَ يَجِئُنَا فِيهِ، فَقُلْنَا لَهُ: جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ مَا حَبَسَكَ؟ قَالَ: دَعَانَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام الْيَوْمَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَأَشْهَدَنَا لِعَلِيِّ ابْنِهِ بِالْوَصِيَّةِ وَ الْوَكَاةِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ أَنْ أَمْرَهُ جَائِزٌ عَلَيْهِ وَ لَهُ. ثُمَّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ: وَ اللَّهُ يَا حَيْدَرُ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ الْإِمَامَةَ الْيَوْمَ وَ لَيَقُولَنَّ الشَّيْعَةُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ. قَالَ حَيْدَرُ: قُلْتُ بَلْ يُتَّبِعُهُ اللَّهُ وَ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا؟ قَالَ: يَا حَيْدَرُ إِذَا أَوْصَى إِلَيْهِ فَقَدْ عَقَدَ لَهُ الْإِمَامَةَ. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ: مَاتَ حَيْدَرُ وَ هُوَ شَاكٍ.

۱۷

۲۸

نَصْرٍ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلْفِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَسَدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ وَ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: أَوْصَى أَبُو الْعَسَنِ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ عليه السلام وَ
كَتَبَ لَهُ كِتَابًا أَشْهَدَ فِيهِ سِتِينَ رَجُلًا مِنْ
وُجُوهِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ.

حضرت رضا عليه السلام تهیه کرده و در آن شصت نفر
از بزرگان مدینه را بر امامت ایشان شاهد
گرفتند.

۱۸

۲۹

۱۸

۲۹

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:

روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از اسماعیل بن مرار و صالح بن سندی از
یونس بن عبدالرحمن از حسین بن بشیر که
گفت: همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت
امیر عليه السلام را در روز غدیر خم به امامت معرفی
کردند، امام کاظم عليه السلام نیز فرزند خود «علی» را
امام قرار داده، فرمود: ای اهل مدینه! [یا فرمود]
ای اهل مسجد! این «علی» وصی من بعد از من است.

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ [بْنِ] جَعْفَرِ
الْهُمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ
بْنِ مَرَّارٍ وَ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ
بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ:
أَقَامَ لَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام ابْنَهُ
عَلِيًّا عليه السلام كَمَا أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا عليه السلام
يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَوْ قَالَ يَا
أَهْلَ الْمَسْجِدِ هَذَا وَصِيِّي مِنْ بَعْدِي.

۱۹

۳۰

۱۹

۳۰

محمد بن موسی بن متوکل از محمد بن یحیی
از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی خزاز
روایت کرده که گفت: با علی بن ابی حمزه به جانب
مکه حرکت کردیم، وی با خود کالاها و اموالی
داشت، به او گفتیم: اینها چیست؟ گفت: اینها مال
عبد صالح امام کاظم عليه السلام است، مرا فرموده که به
فرزندش علی برسانم که او را وصی خود قرار داده.

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ
الْمَتَوَكَّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ
بْنِ عَلِيِّ الْخَزَّازِ قَالَ: خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ وَ مَعَنَا
عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَ مَعَهُ مَالٌ وَ مَتَاعٌ فَقُلْنَا:
مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام أَمْرَنِي
أَنْ أُحْمِلَهُ إِلَيَّ عَلِيِّ ابْنِهِ عليه السلام وَ قَدْ أَوْصَى إِلَيْهِ.

مصنف گوید: علی بن ابی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السلام تحویل نداد.

۲۰

۳۱

علی بن عبدالله وراق گوید: سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از صفوان بن یحیی از ابی ایوب خزاز از سلمه بن محرز که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از عجلیه به من گفت: چقدر امید دارید این پیرمرد زنده بماند؟ یک یا دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی مایه امید شما نخواهد بود، فرمود: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیه السلام است که مردی شده، و جاریه‌ای برای او خریده‌ایم که بر او حلال است و به زودی خواهی دید که به خواست خداوند، فرزندی فقیه را دارا خواهد شد.

۲۱

۳۲

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از یوسف بن سخت از علی بن

قال مصنف هذا الكتاب: إن علي بن أبي حمزة أنكر ذلك بعد وفاة موسى بن جعفر علیه السلام وحبس المال عن الرضا علیه السلام.

۲۰

۳۱

نص آخر: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْعَجَلِيَّةِ قَالَ لِي: كَمْ عَسَى أَنْ يَبْقَى لَكُمْ هَذَا الشَّيْخُ إِنَّمَا هُوَ سَنَةٌ أَوْ سَنَتَيْنِ حَتَّى يَهْلِكَ ثُمَّ تَصِيرُونَ لَيْسَ لَكُمْ أَحَدٌ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَلَا قُلْتَ لَهُ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام قَدْ أَدْرَكَ مَا يُدْرِكُ الرَّجَالَ وَ قَدْ اشْتَرَيْنَا لَهُ جَارِيَةً تُبَاحُ لَهُ فَكَأَنَّكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ وُلِدَ لَهُ فقيهٌ خَلَفُ.

۲۱

۳۲

نص آخر: حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ

قاسم از پدرش از جعفر بن خلف از اسماعیل بن خطاب که گفت: موسی بن جعفر علیه السلام بی مقدمه به مدح فرزند خود علی شروع می کردند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران نمی فرمودند، گویی می خواستند بر امامت ایشان دلالت کنند.

۲۲

۳۳

سعد بن عبدالله گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از جعفر بن خلف که گفت: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ فرزندش را ببیند، و خداوند فرزندش را که از من باقی خواهد ماند به من نشان داده است، و به او یعنی امام رضا علیه السلام اشاره فرمود.

۲۳

۳۲

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجاج و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن سنان و

يُوسُفَ بْنِ الشُّخْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ خَلْفِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام يَبْتَدِي بِالثَّنَاءِ عَلَى ابْنِهِ عَلِيِّ علیه السلام وَ يُطْرِيهِ وَ يَذْكُرُ مِنْ فَضْلِهِ وَ بَرِّهِ مَا لَا يَذْكُرُ مِنْ غَيْرِهِ كَأَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ.

۲۲

۳۳

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبِيدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عَبِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ خَلْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُرَى مِنْهُ خَلْفٌ وَ قَدْ أَرَانِي اللَّهَ مِنْ ابْنِي هَذَا خَلْفًا وَ أَسَارَ إِلَيْهِ يَغْنِي الرِّضَا علیه السلام.

۲۳

۳۲

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (بْنِ مُحَمَّدٍ) الْحَجَّالِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ

علی بن سنان و علی از ابن حکم از حسین بن مختار که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بودند، نامه‌هایی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می‌رسد.

۲۴

۳۵

سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از حسین بن مختار روایت کرده که گفت: زمانی که امام کاظم علیه السلام از سرزمین ما بصره عبور فرمود، نامه‌هایی از ایشان به ما رسید که در کنار آنها مکتوب بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می‌رسد.

۲۵

۳۶

سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی روایت کرد که گفت: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم فرزندش علی کنارشان بود، فرمود: زیاده این شخص نوشته‌اش، نوشته من، گفتارش گفتار من، فرستاده‌اش فرستاده من است و هر چه بگوید، مطلب همان است که او گفته است.

الْبَزَنْطِيُّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيٍّ (عن) ابْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: خَرَجَتْ إِلَيْنَا الْوَأْحُ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى علیه السلام وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ فَإِذَا فِيهَا مَكْتُوبٌ: عَهْدِي إِلَيَّ أَكْبَرَ وَ لَدِي.

۲۴

۳۵

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: لَمَّا مَرَّ بِنَا أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِالْبَصْرَةِ خَرَجَتْ إِلَيْنَا مِنْهُ الْوَأْحُ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرَضِ: عَهْدِي إِلَيَّ أَكْبَرَ وَ لَدِي.

۲۵

۳۶

نَصُّ آخَرَ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ، فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ هَذَا كِتَابُهُ كِتَابِي وَ كَلَامُهُ كَلَامِي وَ رَسُولُهُ رَسُولِي وَ مَا قَالَ فَأَقُولُ قَوْلَهُ.

قال مصنف هذا الكتاب: إن زياد بن مروان القندي روى هذا الحديث ثم أنكره بعد مضي موسى عليه السلام وقال بالوقف وحبس ما كان عنده من مال موسى بن جعفر عليه السلام.

مصنف گوید: زیاد بن مروان قندی این حدیث را نقل کرد ولی بعد از وفات امام کاظم علیه السلام منکر شده و از واقفیه شد و اموال که از موسی بن جعفر علیه السلام نزد خود داشت، ضبط نمود و به امام رضا علیه السلام تحویل نداد.

۲۶

۳۷

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَجَّالِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام مَنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تَوَفَّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ قُلْتُ أَنَا وَ أَصْحَابِي بِكَ، فَأَخْبَرَنِي مَنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي عَلِيُّ عليه السلام.

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجاج روایت کرده که گفت: روایت کرد برای ما سعید بن ابی الجهم از نصر بن قابوس که گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ شما را معرفی فرمود، بعد از وفات ایشان مردم هر کدام به سمتی رفته و منحرف شدند، من و دوستانم به امامت شما معتقدیم، حال بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم «علی».

۲۷

۳۸

نَصُّ آخَرُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ نَعِيمِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ:

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از نعیم بن قابوس که گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: پسر من علی

بزرگترین فرزندان من و از همه آنها نسبت به من مطیع تر است، با من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند که کسی نمی تواند در آن دو نگاه کند غیر از پیغمبر یا وصی پیغمبر.

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: عَلِيُّ ابْنِي أَكْبَرُ
وُلْدِي وَ أَسْمَعُهُمْ لِقَوْلِي وَ أَطْوَعُهُمْ لِأَمْرِي
يَنْظُرُ مَعِي فِي كِتَابِي الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ
لَيْسَ يَنْظُرُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ.

۲۸

۳۹

سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله
برقی از عبدالله بن عبدالرحمن از مفضل بن
عمر روایت کرده که گفت: بر موسی بن
جعفر عليه السلام وارد شدم، فرزندش علی در آغوش
آن جناب بود، او را می بوسید و زبانش را
می مکید، بر شانه خود می گذاشت و در آغوش
می گرفت و می فرمود: پدر و مادرم فدایت!
چقدر خوشبو، خوش خلق و پاک طینت
هستی و فضیلت آشکار است. عرض کردم:
فدایت شوم! محبتی نسبت به این کودک در
دلم افتاده که به کسی جز شما چنین محبتی را
احساس نمی کنم، فرمود: مفضل! نسبت او با
من مانند نسبت من با پدرم است، «برگزیدگان
الهی برخی از نسل برخی دیگر هستند».

عرض کردم: آیا او امام بعد از شماست؟
فرمود: بله هر که از او اطاعت کند، رشد می یابد
و هر که نافرمانی کند، کافر است.

۲۸

۳۹

نَصٌّ آخَرٌ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ:
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عليه السلام وَ عَلِيٍّ عليه السلام ابْنَهُ فِي حِجْرِهِ وَ هُوَ
يَقْبَلُهُ وَ يَمْسُ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ
يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا
أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ أَطَهَرَ خُلُقَكَ وَ أَبْيَنَ
فَضْلَكَ! قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ لَقَدْ وَقَعَ فِي
قَلْبِي لِهَذَا الْغُلَامِ مِنَ الْمَوَدَّةِ مَا لَمْ يَقَعْ لِأَحَدٍ
إِلَّا لَكَ. فَقَالَ لِي: يَا مُفْضَلُ هُوَ مِنِّي
بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي عليه السلام ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

قَالَ قُلْتُ: هُوَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ
بَعْدِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ مَنْ أَطَاعَهُ رَشِدَ وَ مَنْ
عَصَاهُ كَفَرَ.

۲۹

۳۰

نَصَّ آخِرُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ
 الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ
 بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام
 قَبْلَ أَنْ يُحْمَلَ إِلَى الْعِرَاقِ بِسَنَةِ وَ عَلِيٍّ
 ابْنَهُ عليه السلام بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ!
 فَقُلْتُ: لَيْتَكَ قَالَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ
 السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْزَعُ مِنْهَا. ثُمَّ أَطْرَقَ وَ
 نَكَتَ بِيَدِهِ فِي الْأَرْضِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَ هُوَ
 يَقُولُ: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا
 يَشَاءُ. قُلْتُ: وَ مَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ:
 مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ
 بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام
 حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَعَلِمْتُ
 أَنَّهُ قَدْ نَعَى إِلَيَّ نَفْسَهُ وَ دَلَّ عَلَيَّ ابْنِي.

فَقُلْتُ: وَ اللَّهُ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ فِي عُمْرِي
 لَأَسْلَمَنَّ إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ لَأُقِرَّنَّ لَهُ بِالإِمَامَةِ وَ
 أَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ
 خَلْقِيهِ وَ الدَّاعِي إِلَيَّ دِينِهِ. فَقَالَ لِي: يَا
 مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَ تَدْعُو إِلَيَّ

۲۹

۳۰

احمد بن زياد بن جعفر همدانی گوید، علی
 بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان گوید:
 یک سال قبل از انتقال امام کاظم عليه السلام به عراق بر
 آن حضرت وارد شدم، فرزندش «علی» مقابل
 حضرت بود، امام کاظم عليه السلام فرمود: ای محمد!
 عرض کردم: بله، فرمود: امسال مسأله‌ای پیش
 خواهد آمد، سعی کن بی‌قراری نکنی، سپس
 سکوت کرده با دست به زمین زدند، به من نگاه
 کرده فرمود: «خدا ظالمین را گمراه می‌کند و هر
 کاری بخواهد می‌کند» عرض کردم: فدایت شوم!
 ماجرا چیست؟ فرمود: هر کس به این فرزندم
 ظلم کند، حق او را ندهد و امامت او را بعد از من
 منکر شود، چون کسی می‌ماند که به علی بن ابی
 طالب عليه السلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را
 بعد از پیامبر منکر شده، دانستم که با این سخنان
 می‌خواهد از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند.

عرض کردم: به خدا! اگر خدا به من طول عمر
 دهد، حق ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول
 خواهم کرد و شهادت می‌دهم که ایشان بعد از شما
 حجت خدا بر مردم بوده و دعوت‌کننده به دین
 الهی می‌باشند، فرمود: خدا به تو طول عمر خواهد داد،

إِيمَانَتِهِ وَ إِمَامَتِهِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ بَعْدِهِ
 فَقُلْتُ: مَنْ ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ
 ابْنُهُ قَالَ: قُلْتُ فَالرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ.
 قَالَ: نَعَمْ كَذَلِكَ وَ جَدُّكَ فِي كِتَابِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّكَ فِي شِيعَتِنَا أَيْبُنُ
 مِنَ الْبَرْقِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ.
 ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْمُفْضَلَ كَانَ أَنْسِي
 وَ مُسْتَرَا حِي وَ أَنْتَ أَنْسُهُمَا وَ مُسْتَرَا حُهُمَا
 حَرَامٌ عَلَى النَّارِ أَنْ تَمَسَّكَ أَبَدًا.

تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت
 خواهی کرد. عرض کردم: امام بعد از ایشان کیست؟
 فرمود: پسرش محمد، عرض کردم: قبول و تسلیم.
 فرمود: من تو را این گونه در کتاب
 امیرالمؤمنین علیه السلام یافته بودم، تو در بین شیعیان
 ما از برق در شب ظلمانی روشن تر هستی.
 سپس فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس
 و راحتی من بود، تو انس و آرامش آن دو خواهی
 بود، بر آتش حرام است که تو را لمس کند.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

⑤

باب نسخه وصیة موسی بن

جعفر علیه السلام

⑤

نسخه وصیت نامه موسی بن

جعفر علیه السلام

۱

۳۱

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ
 قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي
 الصُّهْبَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ،
 أَنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِيَّ حَدَّثَهُ عَنْ
 عِدَّةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ
 جَعْفَرٍ علیه السلام أَشْهَدَ عَلَيَّ وَصِيَّتِهِ إِسْحَاقَ بْنَ
 جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ
 الْجَعْفَرِيَّ وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ وَ مُعَاوِيَةَ بْنَ
 الْجَعْفَرِيَّ وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ وَ
 سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ
 الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيطِ
 الْأَنْصَارِيَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ الْأَسْلَمِيِّ بَعْدَ
 أَنْ أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ

۱

۳۱

حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت
 کرد برای ما محمد بن ابی صهبان از عبدالله بن
 محمد حجال که گفت: ابراهیم بن عبدالله
 جعفری از چند کس از اهل بیت خود روایت
 می کند که ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گواه
 ساخت بر وصیت خود اسحاق بن جعفر بن
 محمد علیه السلام و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر
 بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین
 بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن
 حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری
 و محمد بن جعفر اسلمی را بعد از آنکه گواه
 ساخت ایشان را بر آن که او گواهی می دهد که
 نیست معبودی جز خدای عزوجل تنها
 بی شریک و بی همتا و این که محمد بنده و

رسول اوست و بدون شک قیامت خواهد آمد
 و خدا بر می انگیزد اهل قبور را، زندگی بعد از موت
 و قصاص و حساب و وقوف پیش خداوند حق است
 و هر آن چه محمد ﷺ آورده حق است حق
 است حق است و آنچه روح الامین نازل ساخته
 حق است، بر این قول زنده ام و می میرم
 و برانگیخته می شوم، ان شاء الله، گواه کرد ایشان
 را که این وصیت من است به خط خودم و نسخه
 کردم وصیت جدم امیرالمؤمنین ﷺ حسن
 و حسین و علی بن حسین و وصیت محمد بن
 علی ﷺ و وصی ات جعفر بن محمد ﷺ را قبل
 از این حرف به حرف، اینک وصی ساختم پسر
 علی و با او پسران دیگرم را بعد از آن اگر خدا
 بخواهد، اگر علی از ایشان رشدی دید و دوست
 دارد ایشان به جا باشند اختیار دارد و اگر دوست
 دارد بیرون کند ایشان را اختیار دارد و ایشان را با
 او هیچ اختیاری نیست و به او وصیت کردم
 موقوفات و اموال و کودکان خود را که وا گذاشته ام
 و اولاد خود ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد، و ام
 احمد و با علی است اختیار زنان و ثلث صدقه پدرم
 و اهل بیتم هر جا خواهد صرف کند و با آن بکند
 آن چه صاحب مال در مال خود می کند، اگر دوست
 داشت آنچه را گفتم در مورد اهل و عیالم اجرا

رَسُولُهُ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ
 اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ
 الْمَوْتِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ وَ الْقِصَاصَ حَقٌّ
 وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقٌّ وَ
 أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ حَقٌّ وَ أَنَّ مَا
 نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ عَلَى ذَلِكَ أَخْبَأَ وَ
 عَلَيْهِ أَمُوتُ وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
 أَشْهَدُهُمْ أَنَّ هَذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي وَ قَدْ
 نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ
 وَصَايَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ وَ وَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ وَ
 وَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ ذَلِكَ حَرْفًا
 بِحَرْفٍ وَ أَوْصَيْتُ بِهَا إِلَى عَلِيٍّ ابْنِي وَ بَنِيَّ
 بَعْدَهُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَإِنْ آتَسَ مِنْهُمْ رُشْدًا
 وَ أَحَبَّ إِفْرَارَهُمْ فَذَاكَ لَهُ وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَ
 أَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذَاكَ لَهُ وَ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ
 وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَ أَمْوَالِي وَ
 صِبْيَانِي الَّذِي خَلَفْتُ وَ وُلْدِي وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ
 وَ الْعَبَّاسِ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَحْمَدَ وَ أُمَّ أَحْمَدَ وَ
 إِلَى عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ وَ ثُلُثُ صَدَقَةِ
 أَبِي وَ أَهْلِ بَيْتِي يَضَعُهُ حَيْثُ يَرَى وَ يَجْعَلُ
 مِنْهُ مَا يَجْعَلُ مِنْهُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ
 أَنْ يُجِيزَ مَا ذَكَرْتُ فِي عِيَالِي فَذَاكَ إِلَيْهِ وَ

و ما را با تنگدستی رها نماید، پس ابراهیم بن محمد جعفری با او درستی کرده و عمویش اسحاق بن جعفر نیز به او درستی کرد، عباس به قاضی گفت: خداوند توفیقت دهد این مهر بشکن و آن چه در پایین نامه است بخوان، گفت: من این مهر نشکنم که پدرت مرا لعنت کند. عباس گفت: من می شکم، گفت: خود دانی، عباس مهر برداشت در آن جا نوشته بود که ایشان را در این صدقه حقی نیست و وصی من تنها علی است و ایشان همه در ولایت او داخلند، اگر خواهند و اگر نخواهند همچو یتیمان باشند و حضرت آنها را از حد صدقه خارج نموده است، سپس امام علیه السلام روی به عباس کرد و فرمود: ای برادر! می دانم که تو را طلب های مردم بر این حرکت واداشته، پس به سعد فرمود: بدهی های او را ادا کن! به خدا احسان با شما را ترک نکنم تا زنده باشم، شما هر چه می خواهید بگویید، عباس گفت: اینها بخشی از زیادی اموال ماست و نزد شما بیش از اینها است، حضرت فرمود: هر چه می خواهید بگویید، آبروی من آبروی شماست، خداوند! کارشان را اصلاح و شیطان راز ما و ایشان دور کن و همه را بر بندگی خود یاری فرما و خدا بر آنچه می گویم شاهد است، عباس گفت: من سخن تو را خوب

وَتَرَكْنَا عِيَالَهُ عَالَةً فَوَثَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ الْجَعْفَرِيِّ فَاسْمَعَهُ فَوَثَبَ عَلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ فَفَعَلَ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي: أَصْلَحَكَ اللَّهُ فُضَّ الْخَاتَمَ وَافْرَأَمَا تَحْتَهُ. فَقَالَ: لَا أَفُضُّهُ وَلَا يَلْعَنُنِي أَبُوكَ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَفُضُّهُ. قَالَ: ذَلِكَ إِلَيْكَ. فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ مِنَ الْوَصِيَّةِ وَ إِفْرَارُ عَلِيِّ عليه السلام وَ خَدَّهُ وَ إِذْخَالَهُ إِيَّاهُمْ فِي وَ لَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا وَ صَارُوا كَالْأَيْتَامِ فِي حَجْرِهِ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَ ذَكَرَهَا ثُمَّ التَفَّتْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ: يَا أَخِي إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُمُ عَلَى هَذِهِ الْغَرَامِ وَ الدُّيُونِ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَاَنْطَلِقْ يَا سَعْدُ فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ وَ أَقْضِهِ عَنْهُمْ وَ أَقْبِضْ ذِكْرَ حُقُوقِهِمْ وَ خُذْ لَهُمُ الْبِرَاءَةَ فَلَا وَ اللَّهُ لَا أَدْعُ مُوَاسَاتِكُمْ وَ بَرِّكُمْ مَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ فَقُولُوا مَا سِئْتُمْ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا وَ مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ. فَقَالَ: قُولُوا مَا سِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ. اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَ أَصْلِحْ بِهِمْ وَ احْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ الشَّيْطَانَ وَ أَعْنِهِمْ عَلَى طَاعَتِكَ وَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَ كَيْلٌ. قَالَ

الْعَبَّاسُ: مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ وَ لَيْسَ
لِمَسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ. ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ افْتَرَقُوا.

درک می‌کنم، لیک از این دست مالیدن‌ها بجلی
برایم درست نمی‌شود. پس از آن مردمان پراکنده
شدند.

۲

۲

۳۲

۳۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي
الصُّهْبَانِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو
الْحَسَنِ عليه السلام بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ
بَعَثَ إِلَيَّ بِصَدَقَةِ أَبِيهِ مَعَ أَبِي إِسْمَاعِيلَ
مُصَادِفٍ وَ ذَكَرَ صَدَقَةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ
صَدَقَةَ نَفْسِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا
مَا تَصَدَّقَ بِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؛ تَصَدَّقَ
بِأَرْضِهِ مَكَانَ كَذَا وَ كَذَا وَ حُدُودُ الْأَرْضِ كَذَا
وَ كَذَا كُلُّهَا وَ نَخْلِيهَا وَ أَرْضِيهَا وَ بِيَاضِهَا وَ
مَائِهَا وَ أَرْجَائِهَا وَ حُقُوقِهَا وَ شَرِبِهَا مِنَ الْمَاءِ
وَ كُلُّ حَقٍّ هُوَ لَهَا فِي مَرْقِعٍ أَوْ مَظْهَرٍ أَوْ
غَيْضٍ أَوْ مِرْقِيٍّ أَوْ سَاحَةِ أَوْ مَسِيلٍ أَوْ غَامِرٍ
أَوْ غَامِرٍ، تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ حَقِّهِ مِنْ ذَلِكَ عَلَى
وَلَدِهِ مِنْ صُلْبِهِ لِلرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ يَنْقَسِمُ
وَ إِلَيْهَا مَا أَخْرَجَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ غَلَّتِهَا بَعْدَ
الَّذِي يَكْفِيهَا فِي عِمَارَتِهَا وَ مَرَافِقِهَا وَ بَعْدَ
ثَلَاثِينَ عَدَقًا يَنْقَسِمُ فِي مَسَاكِينِ أَهْلِ الْقَرْيَةِ

احمد بن ادريس از محمد بن ابی صهبان از
صفوان بن يحيی از عبدالرحمن بن الحجاج
روایت کرده که گفت: ابوالحسن عليه السلام وصیت
امیرالمؤمنین عليه السلام و نسخه موقوفات پدرشان را
همراه «ابو اسماعیل مصادف» فرستاده و یاد
کرد صدقه جعفر بن محمد و صدقه خودش را
و آن این است: بسم الله الرحمن الرحيم این
تصدقی است که موسی بن جعفر کرده است:
تصدق نمود زمینش را در فلان مکان که
مشخصات و حد و مرز آن چنین و چنان است،
تمامی آن، نخلستان و زمین بیاض، آب موجود
در آن، گوشه و کنار آن، حق و نوبت آب آن و هر
حق دیگری که در بلندی‌ها و بیشه آن
می‌باشد، مسیل آن و قسمت آباد و لم یزرع آن
همه اینها را موسی بن جعفر عليه السلام به اولاد
بلافضل خود وقف نمود، متولی آن حاصل آن
را بعد از وضع خرج متعلق به تعمیر و حفظ آن
و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که
بین فقرای اهل روستا تقسیم می‌شود،

بقیه را بین اولاد موسی بن جعفر علیه السلام تقسیم می‌کند، پسر دو برابر دختر سهم ببرد و اگر زنی از اولاد موسی شوهر کند حقی در این صدقه ندارد تا بی شوهر بازگردد و او را مثل آنان باشد که شوهر نرفته‌اند و هر که فوت شود از اولاد موسی و او را ولد باشد، سهم پدر می‌برد و پسر را سهم دو دختر باشد چنان‌که شرط کرد موسی میان اولاد صلبی خود، هر که فوت شود از اولاد موسی و فرزندی نگذارد حق او به اهل صدقه باز می‌گردد و فرزندان دختران در این صدقه حقی ندارند مگر پدرهاشان از اولاد من باشند و کسی در این صدقه حقی ندارد با وجود فرزندان و فرزندان فرزندان من و اعقاب ایشان مادام که از ایشان یکی باقی است و اگر اولاد منقرض شوند، وقف است بر خواهران و برادران تنی من، مادام که از ایشان باقی باشد به همان روش که بر اولاد خودم شرط کردم، اگر آنها از بین رفتند، وقف باشد بر خواهران و برادران پدری، مادام که از ایشان باقی باشد و اگر از ایشان کسی باقی نماند، وقف است بر خویشان هر کدام که به من نزدیکتر باشند، مادام که دیگر کسی روی زمین باقی نماند. موسی بن جعفر در صحت وقف کرد این مال را بی هیچ شبهه‌ای به حق و به طور قطعی

بَيْنَ وُلْدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، فَإِنْ تَزَوَّجَتْ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلَا حَقَّ لَهَا فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ حَتَّى تَزْجِعَ إِلَيْهَا بِغَيْرِ زَوْجٍ، فَإِنْ رَجَعَتْ كَانَ لَهَا مِثْلُ حَظِّ الَّتِي لَمْ تَتَزَوَّجْ قَطُّ مِنْ بَنَاتِ مُوسَى، وَ مَنْ تُوَفِّي مِنْ وُلْدِ مُوسَى وَ لَهُ وُلْدٌ فَوَلَدُهُ عَلَى سَهْمِ أَبِيهِمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ عَلَى مِثْلِ مَا شَرَطَ مُوسَى بَيْنَ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ، وَ مَنْ تُوَفِّي مِنْ وُلْدِ مُوسَى وَ لَمْ يَتْرُكْ وَ لَدَا رُدَّ حَقُّهُ عَلَى أَهْلِ الصَّدَقَةِ، وَ لَيْسَ لَوُلْدِ بَنَاتِي فِي صَدَقَتِي هَذِهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ آبَاؤُهُمْ مِنْ وُلْدِي، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي صَدَقَتِي حَقٌّ مَعَ وُلْدِي وَ وُلْدِ وُلْدِي وَ أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَإِنْ انْقَرَضُوا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي مِنْ أُمِّي مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى مَا شَرَطْتُ بَيْنَ وُلْدِي وَ عَقِبِي، فَإِنْ انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِي مِنْ أُمِّي فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي وَ أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِي عَلَى الْأَوْلَى فَالْأَوْلَى حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي وَرَثَتِهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَةِ هَذِهِ وَ هُوَ صَحِيحٌ صَدَقَةٌ حَيْسَاءُ بِنَاءً بِنَاءً لَا مَثْوِيَّةَ فِيهَا وَ لَا [ردا]

ردی نخواهد بود، انجام دادم این را به جهت رضایت خدا و خانه آخرت، حلال نیست برای مؤمن به خدا و روز عقیبی که بفروشد آن را یا بخرد یا ببخشد یا تغیر دهد آن قوانین که وضع کرده‌ام را، تا آن که خدا میراث برد زمین و آن چه بر آن است، گردانیدم تولیت این صدقه را با علی و ابراهیم اگر یکی از ایشان منقرض گردد، قاسم با آن باقی داخل شود، اگر از ایشان یکی منقرض گردد، اسماعیل با آن باقی داخل گردد، اگر از ایشان یکی منقرض گردد، عباس با آن باقی داخل گردد و اگر از ایشان یکی منقرض شود، اولاد بزرگ‌تر من قائم مقام او باشد و اگر از اولادم جز یکی نماند او به آن کار قیام نماید. راوی گوید: ابوالحسن علیه السلام فرمود: پدرش اسماعیل را مقدم داشت با اینکه از عباس کوچکتر بود.

۳

۳۳

مظفر بن جعفر علوی سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن مسعود عیاشی از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی حسینی که گفت: روایت کرد برای ما صفوان بن یحیی از عبدالرحمن بن حجاج از اسحاق و علی پسران ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که گفتند:

رَدُّ أَبَدًا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الدَّارِ
الْآخِرَةِ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا أَوْ يَبْتَاعَهَا أَوْ يَهَبَهَا أَوْ
يَنْحَلَهَا أَوْ يُغَيِّرَ شَيْئًا مِمَّا وَضَعْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى
يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا، وَ جَعَلَ
صَدَقَةَ هَذِهِ إِلَى عَلِيٍّ وَ إِبْرَاهِيمَ فَإِنْ انْقَرَضَ
أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْقَاسِمُ مَعَ الْبَاقِي مَكَانَهُ، فَإِنْ
انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ إِسْمَاعِيلُ مَعَ الْبَاقِي
مِنْهُمَا مَكَانَهُ، فَإِنْ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ
الْعَبَّاسُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا، فَإِنْ انْقَرَضَ
أَحَدُهُمَا فَلَاكِبْرٌ مِنْ وُلْدِي يَتَّوَمُّ مَقَامَهُ، فَإِنْ
لَمْ يَبْقَ مِنْ وُلْدِي إِلَّا وَاحِدٌ فَهُوَ الَّذِي يَتَّوَمُّ بِهِ
قَالَ وَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ أَبَاهُ قَدَّمَ
إِسْمَاعِيلَ فِي صَدَقَةِ عَلِيٍّ الْعَبَّاسِ وَهُوَ أَصْغَرُهُمْ.

۳

۳۳

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ
السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ
قَالَ: حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ السُّخْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
الْقَاسِمِ الْعَرِيضِيِّ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ
يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ عَنْ
إِسْحَاقَ وَ عَلِيٍّ ابْنَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ

سالی که موسی بن جعفر علیه السلام دستگیر شدند ما در مکه نزد عبدالرحمن بن اسلم رفتیم و نامه‌ای از موسی بن جعفر علیه السلام همراه داشتیم که حضرت به خط خود حاجت‌ها فرموده بود که سامان دهند، به او گفتیم: حضرت از این وجه فرموده هر کدام که انجام شد به فرزندشان علی بده که او خلیفه و قیم امر اوست و این ماجرا یک روز بعد از روانه شدن حاجیان از منی به مکه و پنجاه روز بعد از دستگیری امام کاظم علیه السلام واقع شد. اسحاق و علی فرزندان امام صادق علیه السلام حسین بن احمد مقری، اسماعیل بن عمر، حسان بن معاویه و حسین بن محمد صاحب الختم را بر شهادت خود به این که علی بن موسی علیه السلام جانشین پدر خود می‌باشد، گواه ساختند، دو نفر به همین نحو شهادت دادند و دو نفر دیگر گفتند وی جانشین و وکیل موسی بن جعفر است، در نتیجه شهادت همگی نزد حفص بن غیاث قاضی پذیرفته شد.

۴

۳۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:
روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح که گفت: به ابراهیم بن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتم:

مُحَمَّدٌ علیه السلام أَنَّهُمَا دَخَلَا عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَسْلَمَ بِمَكَّةَ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام وَمَعَهُمَا كِتَابُ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام بِحُطْبِهِ فِيهِ حَوَائِجٌ قَدْ أَمَرَ بِهَا فَقَالَا: إِنَّهُ أَمَرَ بِهَذِهِ الْحَوَائِجِ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ شَيْءٌ فَادْفَعُهُ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٌّ علیه السلام فَإِنَّهُ خَلِيفَتُهُ وَالْقَيْمُ بِأَمْرِهِ وَكَانَ هَذَا بَعْدَ التَّفْرِيفِ بِيَوْمٍ بَعْدَ مَا أُخِذَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِنَحْوِ مِنْ خَمْسِينَ يَوْمًا وَأَشْهَدُ إِسْحَاقَ وَ عَلِيَّ ابْنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ الْحُسَيْنَ بْنَ أَحْمَدَ الْمُنْقَرِيَّ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنَ عُمَرَ وَ حَسَانَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَ الْحُسَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْخَتْمِ عَلَيَّ شَهَادَتَهُمَا أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى علیه السلام وَصِيَّ أَبِيهِ علیه السلام وَ خَلِيفَتُهُ. فَشَهِدَ اثْنَانِ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ وَ اثْنَانِ قَالَا: خَلِيفَتُهُ وَ وَكِيلُهُ، فَقَبِلْتُ شَهَادَتَهُمْ عِنْدَ حَفْصِ بْنِ غِيَاثِ الْقَاضِي.

۴

۳۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: قُلْتُ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ

٦

باب النصوص على الرضا
بالإمامة في جملة الأئمة الاثني

عشر

٦

نصّ هایی که بر امامت حضرت
رضا وارد است در جمله ائمه اثني

عشر

١

٢٥

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
نَضْرِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ
السُّلَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ
قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ قَالَ
حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو عَنْ صَدَقَةَ بْنِ
أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: لَمَّا اخْتَضَرَ
أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عِنْدَ
الْوَفَاةِ دَعَا بِأَبْنَيْهِ الصَّادِقِ لِيُعْهَدَ إِلَيْهِ
عَهْدًا فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ: لَوْ
امْتَنَلْتَ فِي تِمْنَالِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لَأَنَّ
لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا. فَقَالَ لَهُ: يَا

١

٢٥

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی
گوید: روایت کرد برای ما حسین بن اسماعیل
از ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قطان که
گفت: روایت کرد برای ما عبیدالله بن محمد
سلمی از محمد بن عبدالرحیم از محمد بن
سعید بن محمد از عباس بن ابی عمرو از صدقه
بن ابی موسی از ابی نضره که گفت: نزدیک
وفات امام باقر چون حالت احتضار به وی
دست داد پسر خود صادق را خواند تا عهد
امامت را به او وصیت کند، برادرش زید بن
علی گفت: اگر درباره من بر مثال حسن
و حسین سلوک کنی امیدوارم که کاری
ناپسند نکرده باشی. آن جناب به او فرمود:

ای ابالحسن! امانات به تمثال، و تعیین وصی به رسوم نیست، اینها اموری است که سابق بر حجتهای خداوند مقرر شده، آن جناب به جابر بن عبدالله فرمود: ای جابر! به ما بگو آن چه دیدی از صحیفه، جابر گفت: ای اباجعفر! داخل شدم نزد سیده خود فاطمه دختر رسول خدا ﷺ تا او را تهنیت کنم به ولادت حسین علیه السلام دیدم صحیفه سفید از مروارید در دست داشت، گفتم: ای سید زنان عالم! این چه صحیفه است که با تو می بینم؟ فرمود: در این اسماء امامان از فرزندان من مسطور است، گفتم: عطا فرما تا در آن نظر کنم، فرمود: ای جابر! اگر نهی نمی بود می دادم، اما نهی شده که جز نبی و وصی نبی یا اهل بیت او به آن دست نمی یابد، اما تو را رخصت دادم تا نظر کنی به باطن آن از ظاهرش، جابر گفت: خواندم در آن مکتوب بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادرش آمنه، ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم، ابومحمد الحسن بن علی البار، ابوعبدالله الحسین بن علی التقی مادر هر دو فاطمه بنت محمد، ابومحمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانو دختر یزدجرد، ابوجعفر محمد بن علی باقر مادرش ام عبد الله دختر حسن بن

أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمَثَالِ وَلَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ مِنَ الصَّحِيفَةِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَهْنئَهَا بِمَوْلُودِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِذَا بِيَدَيْهَا صَحِيفَةٌ بَيضاءُ مِنْ دُرَّةٍ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِي. قُلْتُ لَهَا: نَاوِلِينِي لِأَنْظُرَ فِيهَا. قَالَتْ: يَا جَابِرُ لَوْ لَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ لَكِنَّهُ قَدْ نَهَى أَنْ يَمَسَّهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِي نَبِيٍّ أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ وَ لَكِنَّهُ مَا ذُوْنُ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا. قَالَ جَابِرٌ: فَإِذَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى أُمُّهُ أَمِينَةُ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُرْتَضَى أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرِّ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ التَّقِيِّ، أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ أُمُّهُ شَهْرَبَانُو بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ

علي بن ابو طالب عليه السلام، ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابي بكر، ابو ابراهيم موسى بن جعفر مادرش جاريه نامش حميدة مصفاة، ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مادرش جاريه نامش نجمه، ابو جعفر محمد بن علي الزكي مادرش جاريه نامش خيزران، ابو الحسن علي بن محمد الامين مادرش جاريه نامش سوسن، ابو محمد الحسن بن علي الرفيق مادرش جاريه نامش سمانه و به ام الحسن كنيه كنند، ابو القاسم محمد بن الحسن او حجت قائم خداست مادرش جاريه نامش نرجس، صلوات الله عليهم اجمعين.

مصنف گوید: اين حديث چنين آمده است كه نام قائم برده شده و مذهب من آن است كه نام بردن آن حضرت منهي است و جايز نيست.

۲

۳۶

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید: روايت كردند براي ما سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حميري از صالح بن ابي حماد و حسن بن ظريف از بكر بن صالح كه گفتند: روايت كرد براي ما پدرم و محمد بن موسى بن

أبي طالب عليه السلام، أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق و أمه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، أبو إبراهيم موسى بن جعفر أمه جارية اسمها حميدة المصفاة، أبو الحسن علي بن موسى الرضا أمه جارية اسمها نجمة، أبو جعفر محمد بن علي الزكي أمه جارية اسمها خيزران، أبو الحسن علي بن محمد الأمين أمه جارية اسمها سوسن، أبو محمد الحسن بن علي الرفيق أمه جارية اسمها سمانة و تكنى أم الحسن، أبو القاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم أمه جارية اسمها نرجس صلوات الله عليهم أجمعين.

قال مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا بتسمية القائم عليه السلام والذي أذهب إليه النهي عن تسميته عليه السلام.

۲

۳۶

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْخَيْرِ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفِ جَمِيعاً عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ وَ حَدَّثَنَا

متوکل و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفتند: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبدالرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله فرمود: مرا با تو حاجتی است چه وقت بر تو سبک است که خلوت کنم با تو و از آن حاجت بپرسم؟ جابر گفت: هر وقت که خواهی، پس پدرم با او خلوت کرد و گفت: ای جابر خبر ده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن چه مادرم با تو گفت که در این لوح مکتوب است. جابر گفت: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا تهنیت کنم او را به ولادت حسین علیه السلام دیدم در دست او لوحی سبز بود گمان کردم که از زمرد است و دیدم در او نوشته ای سفید، مانند نور آفتاب، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله این چه لوح است؟ فرمود: این لوح را خدای عزوجل فرستاده است بر رسول خود و در او نام پدر من است و نام شوهر من و نام دو

أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَاتَانَةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبِي عليه السلام لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ قَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ سِئْتِ. فَخَلَا بِهِ أَبِي عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنْ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبًا. قَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَهْنَتَهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ زُمْرَدٌ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شِبْهَ نُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَغْلِي وَ اسْمُ

پسرم و نام اوصیا از اولادم، پدرم داد تا مرا به آن شاد گرداند، آن لوح را مادرت به من داد، خواندم و نسخه برداشتم. پدرم به جابر فرمود: ممکن است آن را نشان دهی؟ جابر گفت: آری، سپس پدرم با جابر به منزل رفت، جابر صحیفه‌های از پوست درآورد و گفت: خدا را گواه می‌گیرم در آن لوح دیدم که چنین مکتوب بود: بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است از خدای مقتدر حکیم برای محمد، نور، سفیر، حجاب و راهنمای به سوی او که روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل کرده، ای محمد بزرگ دار اسامی مرا و شکر کن نعمت‌های مرا و منکر مشو منت‌های مرا، همانا منم خدا، نیست الهی جز من شکننده جباران و خوارکننده ظالمان و جزا دهنده روز جزا، منم خدا، نیست خدایی جز من، هر که امید بندد به غیر فضل من یا ترسد از غیر عدل من، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکنم، مرا عبادت کن و بر من توکل کن، بر نینگیختم پیغمبری، مگر چون زندگانی او بسر آید برای او وصی معین کردم، تو را بر انبیا و وصی تو را بر اوصیا برتری دادم، اکرام نمودم تو را به دو شبیل و دو سبط تو حسن و حسین، حسن را معدن علم خود بعد از پدرش و حسین را خازن وحی

ابنِي وَ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي فَأَعْطَانِيهِ أَبِي ﷺ لِيَسْرُنِي بِذَلِكَ. قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَتْنِيهِ أُمِّي فَاطِمَةُ فَقَرَأْتُهُ وَ انْتَسَخْتُهُ. فَقَالَ أَبِي ﷺ: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ فَمَشَى مَعَهُ أَبِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ لِأَبِي ﷺ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍ قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْعَدْ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدْلِلُ الظَّالِمِينَ وَ دِيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذَابِي عَذَابُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامًا وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِسَبْلِكَ بَعْدَهُ وَ سَبَّطَيْكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا

و خلیفه او، پسر او وارث علمی و معدن حُکْمَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ وَارِثُ عَلَمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَي خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أُخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أُمِينِي عَلَي وَ خِيي، أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، سَيِّدِلُ فِي زَمَانِهِ أَوْلِيَائِي وَ تَتَهَادُونَ رُءُوسَهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ الثُّرَاكِبِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّئِيسُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ جِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ مَنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

و خلیفه او، پسر او وارث علم من، معدن حکمت من، موضع سر من و حجت من است بر خلق، ایمان نیاورد بنده به او مگر جنت را قرارگاه او کنم و شفاعت او بپذیرم در هفتاد کس از اهل بیت او که همه مستوجب آتش بودند و امر فرزندش علی را که ولی و ناصر و شاهد من بر خلق و امین و وحی من است ختم به سعادت کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که مردم را به سوی من می خوانند و خازن علم من است، بعد از آن کامل می سازم آن را به پسر او رحمت عالمیان، که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب در او جمع است، در زمان او اولیا مورد خفت واقع می شوند و سرهاشان را چون سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، سوزانیده می شوند، ترسان و وحشت زده اند، زمین به خون آنان رنگین و فغان و نوحه و ناله زنانشان فراگیر شود، ایشان به حق اولیاء من هستند، با ایشان بردارم فتنه ظالمان را، برطرف کنم زلزله ها را و دفع کنم مشقت ها و بارهای گران را، بر ایشان باد درود و رحمت از پروردگارش و ایشان هدایت یافته اند.

عبدالرحمن گوید: ابوبصیر گفت: اگر در عمر خود جز این حدیث نشنیده باشی تو را بس باشد، این را محافظت نما مگر از اهلش والسلام.

٣

٣٧

ابو محمد حسن بن حمزه علوی گوید:
روایت کرد برای ما ابو جعفر محمد بن حسین
بن دُرست سروی از جعفر بن محمد بن مالک
از محمد بن عمران کوفی از عبدالرحمن بن
ابی نجران و صفوان بن یحیی از اسحاق بن
عمار که گفت: امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای
اسحاق آیا تو را بشارت ندهم؟ عرض کردم: بلی
خدا مرا فدای تو کند ای پسر رسول خدا! فرمود:
یافتیم صحیفه‌ای به املاء رسول صلی الله علیه و آله و خط
علی علیه السلام که در او این بود: بسم الله الرحمن
الرحیم هذا کتاب من الله العزيز العليم... و حدیث
سابق را ذکر کرد مثل آن یکسان. اما در آخر
حدیث گفت که بعد از آن امام صادق علیه السلام فرمود:
ای اسحاق! این دین ملائکه و پیامبران است، پس
صیانت نما آن را از غیر اهل آن تا صیانت نماید تو را
خدا و نیکوگرداند دل و حال تو را، سپس فرمود: هر
که به این متدین گردد از عقاب خدا ایمن باشد.

٤

٢٨

ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق
طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن

٣

٣٧

وَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمَزَةَ
الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ
مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دُرَيْسِ السَّرُويِّ عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي
نَجْرَانَ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا
إِسْحَاقُ أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلَنِي اللَّهُ
فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: وَجَدْنَا
صَحِيفَةً بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَطِّ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ
ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سِوَاءِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي
حَدِيثِهِ فِي آخِرِهِ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام يَا
إِسْحَاقُ هَذَا دِينُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ فَصُنَّهُ عَنْ
غَيْرِ أَهْلِهِ يَصْنُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُصْلِحْ بِأَلَمِكَ. ثُمَّ
قَالَ: مَنْ دَانَ بِهَذَا أَمِنَ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

٤

٢٨

وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

اسماعیل از سعید بن محمد قطان از عبدالله بن موسی رویانی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش از جدش جعفر صادق علیه السلام که محمد بن علی باقر علیه السلام اولاد خود را جمع کرد و در جمله ایشان بود زید بن علی که برادر اوست، پس بیرون آورد به سوی ایشان نوشته‌ای به خط علی علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نوشته بودند هذا کتاب من الله العزیز الحکیم بتمام حدیث لوح تا آخر که گفت: و اولئک هم المهتدون و ایشان راه یافتگانند، در آخر آن عبدالعظیم گفت: عجب دارم کمال عجب از محمد بن جعفر و خروج او و از پدر خود این شنیده بود و حکایت می نمود. پس گفت: این سر خدا و دین او و دین ملائکه است، آن را محفوظ دار مگر از اهل و اولیانش.

۵

۲۹

علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و احمد بن هارون عامی گویند: روایت کرد برای ما محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ أَبُو تَرَابٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ جَمَعَ وُلْدَهُ وَ فِيهِمْ عَنْهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ كِتَابًا بِخَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَكْتُوبٌ فِيهِ: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ حَدِيثُ اللَّوْحِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ وَ قَدْ سَمِعَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَذَا وَ يَحْكِيهِ ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ فَصُنَّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَ أَوْلِيَانِهِ.

۵

۲۹

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوِيهِ الْمُؤَدَّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْعَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

از جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی از مالک سلولی از درست از عبدالحمید از عبدالله بن قاسم از عبدالله بن جبلة از ابی السفاتج از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیش روی اولوحی بود که نزدیک بود روشنی آن دیده‌ها را فرو پوشد، در آن دوازده نام بود، سه نام در ظاهرش و سه نام در باطنش و سه نام در آخرش و سه نام در طرفش، آنها را شمردم دوازده بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اول ایشان پسر عموی من است با یازده عدد از فرزندان من، که آخر ایشان قائم علیه السلام است. جابر گفت: دیدم در آن نوشته محمد محمد محمد محمد در سه موضع و علی علی علی در چهار موضع.

ع

هـ

احمد بن محمد بن یحیی عطار گوید: روایت کرد برای ما پدرم از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود او از ابی جعفر علیه السلام که آن حضرت

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ السُّلُولِيِّ عَنْ دُرِّسْتٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدَامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يَغْشَى الْأَبْصَارَ وَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا؛ ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي آخِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي طَرْفِهِ، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ، قُلْتُ: أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، أَوْلَهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ. قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ.

ع

هـ

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ علیه السلام عَنْ

فرمود: جابر بن عبدالله انصاری گفت: داخل شدم بر فاطمه (ع) پیش دو دست او لوحی بود که در آن اسامی اوصیا بود، شمردم دوازده بود، آخرشان قائم، سه تن ایشان محمد و چهار تن علی بود.

۷

۵۱

حسین بن احمد بن ادريس گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم، همگی از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر (ع) از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: داخل شدم بر فاطمه (ع) که پیش دو دست او لوحی بود در آن نام‌های اوصیا مسطور بود، شمردم دوازده بود آخرشان قائم، سه تن از ایشان محمد و چهار تن آنان علی بود.

۸

۵۲

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی که گفت: شنیدم از عبدالله بن جعفر طیار که می‌گفت: ما نزد معاویه بودیم با حسن و حسین (ع) و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ.

۷

۵۱

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (ع) وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ.

۸

۵۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ وَ الْحَسَنِ وَ

سلمه و اسامه بن زید سخنی نقل می‌کرد که میان او و معاویه گذشته بود، عبدالله بن جعفر به معاویه گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ می‌فرمود: همانا من اولی هستم به مؤمنان از نفس‌هایشان، بعد از آن برادرم علی بن ابی طالب اولی است به مؤمنان از نفس‌هایشان، چون شهید گردد پسر من حسن اولی است به مؤمنان از نفس‌هایشان، سپس پسر من حسین اولی است به مؤمنان از نفس‌هایشان و چون شهید شود پسر من علی بن حسین اولی است به مؤمنان از نفس‌هایشان و زود باشد دریایی تو او را یا اباعبدالله، بعد از آن پسر من محمد بن علی باقر اولی است به مؤمنان از نفس‌هایشان و تو در می‌یابی او را یا عبدالله با او سخن می‌کنی دوازده عدد امامند نه تن از اولاد حسین ﷺ است. عبدالله گفت: گواهی طلبیدم از امام حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید پس گواهی دادند به این مضمون نزد معاویه. سلیم بن قیس گفت: من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که می‌گفتند از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند.

الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ يَذْكُرُ [حَدِيثَنَا] حَدِيثًا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ أَنَّهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنِي الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَذْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ السَّبَّاقِرُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَذْرِكُهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ تَكْمِلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ. قَالَ سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ: وَ قَدْ كُنْتُ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَسَامَةَ أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۹

۵۳

ابوعلی احمد بن حسن بن قطان گوید:
روایت کرد برای ما ابو عبدالله احمد بن محمد
بن ابراهیم بن ابی الرجال بغدادی که گفت:
روایت کرد برای ما محمد بن عبدوس حرانی از
عبدالغفار بن حکم از منصور بن ابی اسود از
مطرف از شعبی از عم خود قیس بن عبدالله که
گفت: ما نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود در
میان ما بود تا یک اعرابی در آمد و گفت: کدام
یک از شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله گفت:
منم عبدالله بن مسعود، گفت: آیا با شما گفت نبی
شما که خلفا بعد از او چند عدد خواهند بود؟
گفت: آری، دوازده تا به عدد نقیبان بنی اسرائیل.

۱۰

۵۲

ابوعلی احمد بن حسن بن علی بن عبدویه
قطان گوید: ابویزید محمد بن یحیی بن خالد
بن یزید مروزی در ربیع الاول سال سیصد و دو
در ری برای ما روایت کرد و گفت: اسحاق بن
ابراهیم حنظلی معروف به اسحاق بن راهویه
در سال دویست و سی و هشت برای ما روایت
کرد و گفت: روایت کرد برای ما یحیی

۹

۵۳

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِوَسِّ الْحَرَّانِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا
مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنِ الْمُطَّرَفِ عَنِ
الشَّعْبِيِّ عَنِ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا
جُلُوسًا فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ
فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَيُّكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟
فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ. قَالَ: هَلْ
حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ كَمَا يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟
قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ، عِدَّةَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۰

۵۲

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِوَيْهِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو
يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ
الْمَرْوَزِيِّ بِالرِّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ
اِثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ
مِائَتَيْنِ وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقِ بْنِ رَاهَوِيَةَ

بن یحیی از هشتم از مجالد از شعبی از مسروق
 که گفت: نزد عبدالله بن مسعود بودیم
 و مصحفهای خود را بر او عرضه می کردیم، در
 این وقت جوانی نو سال به او گفت: آیا وصیت
 کرد با شما نبی شما که بعد از او چند خلیفه
 خواهد بود؟ گفت: تو نو سالی و این سخن را
 پیش از تو کسی از من نپرسیده، آری با ما گفت
 نبی ما صلی الله علیه و آله که بعد از او دوازده خلیفه باشند، به
 عدد نقیبان بنی اسرائیل.

۱۱

۵۵

ابوالقاسم غیاث بن محمد ورامینی حافظ
 گوید: روایت کرد برای ما یحیی بن محمد بن
 صاعد از احمد بن عبدالرحمن بن فضل
 و محمد بن عبدالله بن سوار که گفتند: روایت
 کرد برای ما عبدالغفار بن حکم از منصور بن
 ابی الاسود از مطرف از شعبی که گفت: روایت
 کرد برای ما عتاب بن محمد از اسحاق بن
 محمود انماطی که گفت: روایت کرد برای ما
 یوسف بن موسی از جریر از اشعث بن سوار از
 شعبی که گفت: روایت کرد برای ما عتاب بن
 محمد که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن
 محمد حرانی از ایوب بن محمد و زان که گفت:

قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا هَيْثَمٌ
 عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ:
 بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ
 مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتَى شَابٌّ. هَلْ
 عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟
 قَالَ: إِنَّكَ لَحَدِيثُ السَّنِّ وَإِنْ هَذَا شَيْءٌ مَا
 سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، نَعَمْ عَهْدَ إِلَيْنَا
 نَبِيْنَا صلی الله علیه و آله أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً
 بَعْدَ نُبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۱

۵۵

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ غِيَاثُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 الْوَرَامِينِيُّ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ
 مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ
 الرَّحْمَنِ بْنِ الْفَضْلِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 سَوَّارٍ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ
 حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مَطْرَفٍ
 عَنِ الشَّعْبِيِّ وَ حَدَّثَنَا عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ:
 حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ الْأَنْطَاطِيِّ قَالَ:
 حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ
 عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ وَ حَدَّثَنَا
 عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ
 مُحَمَّدِ الْحَرَائِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ

روایت کرد برای ما سعید بن مسلمه که گفت:
 روایت کرد برای ما اشعث بن سوار از شعبی
 و همگی گفتند: روایت کرد برای ما شعبی از
 عمویش قیس بن عبدالله که گفت: با عبدالله
 بن مسعود در مسجد نشسته بودیم که اعرابی
 وارد شد و گفت: عبدالله در میان شماست؟
 عبدالله آیا گفت: آری، منم چه حاجت داری؟
 گفت: یا عبدالله پیغمبر شما خبر داد شما را که
 چند خلیفه در میان شما خواهد بود؟ گفت: از
 من سوالی کردی که از وقتی که از عراق آمده‌ام
 کسی آن را از من نپرسیده است، آری فرمود:
 دوازده تن هستند، به عدد نقیبان بنی
 اسرائیل. و جریر از اشعث از ابن مسعود نقل
 می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: خلفاء بعد از من
 به عدد نقباء بنی اسرائیل هستند.

۱۲

۵۶

احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد
 برای ما ابوبکر احمد بن محمد بن عبیده
 نیشابوری از ابوالقاسم هارون بن اسحاق که
 گفت: روایت کرد برای من عمویم ابراهیم بن
 محمد از زیاد بن علاقه و عبدالملک بن عمیر از
 جابر بن سمره که گفت: با پدرم

الْوَزَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ:
 حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ كُلِّهِمْ
 قَالُوا عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَبُو
 الْقَاسِمِ عَتَّابٌ: وَ هَذَا حَدِيثُ مُطَرِّفٍ قَالَ:
 كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
 مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ؟
 قَالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: يَا
 عَبْدَ اللَّهِ هَلْ أَخْبَرَكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ كَمْ يَكُونُ
 فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ
 مَا سَأَلَنِي عَنْهُ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ اثْنَا
 عَشَرَ عِدَّةً نُقَبَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَ قَالَ أَبُو (عروية) عَرُوبَةَ فِي حَدِيثِهِ: نَعَمْ
 هَذِهِ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ قَالَ جَرِيرٌ عَنْ
 أَشْعَثَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ:
 الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

۱۲

۵۶

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ:
 حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبِيدَةَ
 النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ
 بْنُ إِسْحَاقَ يَعْنِي الْهَمْدَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي
 عَمِّي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ عَلَاقَةَ وَ
 عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ عَمِيرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ

نزد نبی ﷺ بودم که شنیدم آن حضرت می فرمود: بعد از من دوازده امیر باشد، سپس آواز پنهان کرد، به پدرم گفتم: پیامبر ﷺ پنهانی چه فرمود؟ گفت: فرمود همه از قریش باشند.

۱۳

۵۷

احمد بن حسن قطان گوید: ابوعلی محمد بن علی بن اسماعیل مروزی در ری برای ما روایت کرد و گفت: روایت کرد برای ما فضل بن عبد الجبار مروزی از علی بن حسن یعنی ابن شقیق از حسین بن واقد از سماک بن حرب از جابر بن سمره که گفت: خدمت پیامبر ﷺ بودم شنیدم حضرت می فرمود: این کار به پایان نخواهد رسید تا این که دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس مطلبی را آهسته فرمودند، به پدرم گفتم: چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.

۱۴

۵۸

احمد بن محمد بن اسحاق قاضی گوید: روایت کرد برای ما ابوعلی از علی بن جعد که گفت: روایت کرد برای ما زهیر از زیاد بن خثیمه از اسود بن سعید همدانی که گفت: شنیدم جابر بن سمره می گفت: رسول

قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۱۳

۵۷

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَرْوَزِيُّ بِالرِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ يَعْني ابْنَ شَقِيقِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ وَاقِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سَمَّاكُ بْنُ حَرْبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنْ يَنْقُضِي حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، فَقَالَ كَلِمَةً خَفِيَةً. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۱۴

۵۸

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ: حَدَّثَنَا زَهَيْرٌ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ السَّعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ

اللَّهُ ﷻ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً
كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَتَيْتُهُ
فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَقُلْتُ: ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ:
ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.

خدا ﷻ فرمود: بعد از من دوازده خلیفه
باشند همه از قریش و چون به منزل آمد
موقعی که کسی نبود پرسیدم: بعد از آنها چه
خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

۱۵

۵۹

۱۵

۵۹

ابوالقاسم عبدالله بن محمد صانع گوید:
روایت کرد برای ما ابو عبدالله محمد بن سعید
از حسن بن علی که گفت: شیخی در بغداد که
به او یحیی گفته می شد می گفت: روایت کرد
برای ما عبدالله بن بکر سهمی از حاتم بن ابی
مغیره از ابی بحیر که می گفت: ابوالخلد
همسایه من بود و می گفت و قسم می خورد که
این امت هلاک نشوند تا در میان ایشان دوازده
خلیفه باشد که همه عمل به هدی و دین حق کنند.

۱۶

۶۰

ابوالقاسم عبدالله بن محمد صانع گوید: روایت
کرد برای ما ابو عبدالله محمد بن سعید از حسن بن
علی از ولید بن مسلم که گفت: روایت کرد برای ما
صفوان بن عمرو از شریح بن عبید از عمرو بکائی از
کعب الاحبار که در مورد خلفا گفت: آنها دوازده تن
هستند چون زمان آنها سپری شود و مردم صالح به

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّانِعُ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ:
حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْخٌ بِبَغْدَادَ
يُقَالُ يَحْيَى سَقَطَ عَنِّي اسْمُ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ
اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي
مُغِيرَةَ عَنْ أَبِي بَحِيرٍ قَالَ كَانَ أَبُو الْخَلْدِ
جَارِي فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ يَخْلِفُ عَلَيْهِ: إِنَّ
هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تُهْدَى حَتَّى تَكُونَ فِيهَا اثْنَا
عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ يَعْمَلُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ.

۱۶

۶۰

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ
الصَّانِعُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ
سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ:
حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ
بْنِ عَمْرٍو عَنْ شَرِيحِ بْنِ عَبِيدٍ عَنْ عَمْرٍو
الْبَكَّائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ قَالَ فِي الْخُلَفَاءِ:

وجود آیند خدا عمر آنها را طولانی خواهد کرد، خدا چنین وعده‌ای داده، بعد این آیه را خواند: «خداوند وعده داده آنان را که ایمان آورده و اعمال صالحه کردند در زمین خلیفه گردانند چنانچه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بودند». کعب الاحبار گفت: خداوند با بنی اسرائیل چنین کرد و بر او دشوار نیست که جمع کند این امت را یک روز یا نصف روز و این آیه را خواند: «یک روز نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه می‌شمارید».

شیخ صدوق می‌گوید: طریق و استناد این روایات را در کتاب «خصال» آورده‌ام.

۱۷

۶۱

سعد بن عبدالله بن ابی خلف گوید: روایت کرد برای ما یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبدالله بن مسکان از ابان بن خلف از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت: داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و او حسین را بران خود نشانیده بود و چشم و دهانش را می‌بوسید و می‌فرمود: تو بزرگوار هستی و پدرت نیز بزرگوار است، تو امام و پدرت نیز امام است، تو حجت هستی و پدرت نیز حجت است، تو پدر نه حجت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهم ایشان قائم آنهاست.

هُم اثنَا عَشَرَ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ انْقِضَائِهِمْ وَ أَتَى طَبَقَةَ صَالِحَةٍ مَدَّ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْعُمُرِ كَذَلِكَ وَعَدَّ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ ثُمَّ قَرَأَ: وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ وَ كَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يَجْمَعَ هَذَا الْأُمَّةَ يَوْمًا أَوْ نِصْفَ يَوْمٍ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طُرُقَ هَذِهِ الْأَخْبَارِ فِي كِتَابِ الْخِصَالِ.

۱۷

۶۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ خَلْفٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضی الله عنه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذَيْهِ وَ هُوَ يَقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَ يَلْتِمُ فَاؤَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ، أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

۱۸

۶۲

حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعٍ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِي أَوْلَاهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ، إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أُطِعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًّا ثُمَّ أُطِعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًّا لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجٌ يَكُونُ أَعْرَضَهَا بَحْرًا وَ أَعْمَقَهَا طُولًا وَ فَرَعًا وَ أَحْسَنَهَا [جَنِيًّا] جَنَى وَ كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ وَ أَوْلُو الْأَلْبَابِ وَ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آخِرَهَا وَ لَكِنْ يَهْلِكُ مِنْ بَيْنِ ذَلِكَ أَنْتَجُّ الْهَرَجِ لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.

۱۸

۶۲

حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در رجب سال سیصد و سی و نه گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی مولى بنی هاشم از قاسم بن محمد بن حماد از غیاث بن ابراهیم که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از علی عليه السلام که فرمود: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: بشارت شما را بشارت شما را، بشارت شمارا، جز این نیست که مثل امت من مثل باران است، دانسته نمی شود که اولش بهتر است یا آخرش، مثل امت من مثل بستان است، سالی فوجی از آن خوردند و سالی فوجی دیگر، شاید آخر آن فوجی باشند بحرشان عریض تر و طول و فرعشان عمیق تر و میوه شان نیکوتر و چگونه هلاک گردد امتی که من اول ایشان باشم و دوازده نفر سعادت مند و خردمند بعد از من و مسیح عیسی بن مریم آخرشان باشد ولیکن نسل آینده در این هرج و مرج هلاک خواهند شد، آنها از من نیستند و من هم از ایشان نیستم.

۱۹

۶۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
 أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينِ الثَّقَفِيِّ
 عَنْ صَالِحِ بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام
 قَالَ: لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ رَجَعَ
 عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ
 فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي رَجُلٌ مِنَ
 الْيَهُودِ وَأَنَا عَلَّامَتُهُمْ وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ
 عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أُجِبْتَنِي فِيهَا أَسَلَمْتُ. قَالَ: مَا
 هِيَ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ وَثَلَاثٌ وَوَاحِدَةٌ فَإِنْ شِئْتَ
 سَأَلْتُكَ وَإِنْ كَانَ فِي قَوْمِكَ أَحَدٌ أَعْلَمَ
 مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ. قَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ
 الشَّابُّ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَاتَى
 عَلِيًّا عليه السلام فَسَأَلَهُ. فَقَالَ لَهُ: لِمَ قُلْتَ ثَلَاثًا وَ
 ثَلَاثًا وَوَاحِدَةً إِلَّا قُلْتَ سَبْعًا؟ قَالَ: أَنَا إِذَا
 جَاهِلٌ إِنْ لَمْ تُجِبْنِي فِي الثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ.
 قَالَ: فَإِنْ أُجِبْتُكَ تُسَلِّمُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: سَلْ.
 قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ
 الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ.
 قَالَ يَا يَهُودِيُّ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَوَّلَ حَجَرٍ وُضِعَ
 عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ الَّذِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ

۱۹

۶۳

سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی
 الخطاب از حکم بن مسکین ثقفی از صالح بن
 عقبه از جعفر بن محمد عليه السلام روایت می کند که
 فرمود: چون ابوبکر هلاک شد و عمر خلیفه
 گشت و به مسجد آمد، مردی بر او داخل شد
 و گفت: یا امیرالمؤمنین! من مردی از یهود
 و علامه ایشانم، مسئله ای چند از تو پرسم اگر
 مرا جواب دهی ایمان آورم، گفت: آنها کدام
 است؟ گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می خواهی
 از تو پرسم و اگر در میان قوم تو عالمتر هست
 مرا به او راه نما. گفت: این جوان (علی بن ابی
 طالب) را از جنگ مگذار، یهودی نزد او آمد و آن
 سؤال بازگفت، حضرت فرمود: چرا گفתי سه و سه
 و یک و نگفתי هفت؟ گفت: اگر چنین می گفتم
 جاهل می بودم، اگر در سه اول جواب نگویی دیگر
 نپرسم، فرمود: اگر جواب گویم اسلام می آوری؟
 گفت: آری، فرمود: بپرس، گفت: اول سنگی که بر
 روی زمین نهاده شد چه بود اول چشمه ای که
 جاری شد و اول درخت که برست کدام است؟
 فرمود: ای یهودی شما می گوئید اول سنگی که بر
 زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس

وَ كَذَّبْتُمْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَيْنُ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ كَذَّبْتُمْ هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي غَسَلَ فِيهَا يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ السَّمَكَةَ وَ هِيَ الْعَيْنُ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخِضْرُ وَ لَيْسَ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَيٌّ. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الزَّيْتُونُ وَ كَذَّبْتُمْ هِيَ الْعَجْوَةُ الَّتِي نَزَلَ بِهَا آدَمُ ﷺ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَهُ. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. قَالَ: وَ الثَّلَاثُ الْأُخْرَى كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هُدَى لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. قَالَ: قَائِنٌ يَسْكُنُ نَبِيكُمُ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: فِي أَعْلَاهَا دَرَجَةٌ وَ أَشْرَفُهَا مَكَانًا فِي جَنَاتِ عَدْنٍ. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. قَالَ: فَمَنْ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى. ثُمَّ قَالَ: السَّابِعَةُ

است، دروغ می گویند سنگی است که آدم ﷺ از بهشت آورد، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ فرمود: شما می گویند اول چشمه روان چشمه ای است در بیت المقدس، دروغ می گویند آن چشمه عین الحیاة است که یوشع بن نون ماهی در آن شست و خضر ﷺ از آن آشامید و هر کس از آن نوشد زنده شود، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ، فرمود: شما می گویند اول درخت که بر زمین روئید، زیتون است دروغ می گویند درخت عجوه است که آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ، یهودی گفت: سه دیگر اینکه امت را چند امام است که اگر کسی ایشان را یاری نکند به آنها ضرر نرسد، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ، گفت: کجاست جای نبی شما در بهشت، فرمود: درجه بلندتر و شریفتر در جنات عدن، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ، گفت: چه کسی نزول می کند در منزل او، فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی چنین است به خط هارون و املاء موسی ﷺ، سپس گفت: سؤال هفتم اینکه وصی او بعد از او

چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، گفت: بعد از آن می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود، ضربتی بر فرق سرش می زنند و محاسنش را از خونس خضاب می کنند، گفت: راست گفتی والله چنین است به خط هارون و املاء موسی عليه السلام. این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب کمال الدین در باب اثبات غیبت آورده ام.

۲۰

۶۴

احمد بن حسن قطان گوید: روایت کرد برای ما احمد یحیی بن زکریای قطان که گفت: بکر بن عبدالله بن حبیب برای ما روایت کرد و گفت: تمیم بن بهلول می گوید: از عبدالله بن ابی هذیل پرسیدم: امامت در چه کسی حق است و علامت امام چیست؟ گفت: امامت بر کسی است که راهنما و امام حجت بر مؤمنان و قایم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، برادر نبی خداست و خلیفه و وصی او بر امت و ولی او، آن که منزلت او از رسول خدا مثل منزلت هارون است از موسی عليه السلام و واجب است اطاعت او بر ما از راه قول حق تعالی که فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان امر از خودتان را»

فَأَسْأَلُكَ كَمْ يَعْيشُ وَصِيَّهُ بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً. قَالَ: ثُمَّ مَاذَا يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قَالَ يُقْتَلُ وَ يُضْرَبُ عَلَى قَرْبِهِ فَتُخْضَبُ لِحْيَتُهُ. قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لِيُخْطَ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى وَ لِهَذَا الْحَدِيثِ طُرُقٌ أُخْرَى قَدْ أُخْرِجَتْهَا فِي كِتَابِ كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ فِي إِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَ كَشْفِ الْحَيْرَةِ.

۲۰

۶۴

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهَزِيلِ الْهَذِيلِ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَ مَا عَلَامَةٌ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ. فَقَالَ: إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَ الْعَالِمَ بِالأَحْكَامِ، أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَ وَصِيَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَلِيِّهِ، الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ»

الْمُؤَصِّفُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
 اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» وَ
 الْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمُثَبَّتْ لَهُ الْإِمَامَةُ
 يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ بِقَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ عَنِ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ؟
 قَالُوا: بَلَىٰ قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاةِ
 اللَّهِ وَالْمَنْ وَالِ مَنْ وَالِاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ
 مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَعِنْ مَنْ
 أَعَانَهُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدَ الْغُرَّةِ
 الْمُحِبِّينَ وَ أَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرَ الْخَلْقِ
 أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ
 بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطًا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ
 ابْنَا خَيْرَةِ النَّسْوَانِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ
 الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ
 مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ
 مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
 ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمْ عَشْرَةٌ
 الرَّسُولِ ﷺ الْمَعْرُوفُونَ بِالْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ، لَا
 تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ
 زَمَانٍ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ أَوَانٍ وَ هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى

و در وصف او آمده: انما وليکم الله و رسوله و الذين
 یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون، و روز
 غدیر خم پیامبر مردم را به ولایت او خواند
 و امامت او را ثابت ساخت و به امر خداوند به
 ایشان فرمود: آیا من به شما از نفس های شما
 اولی نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس هر که من
 مولای او بودم علی مولای اوست. خدایا با
 دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی کن،
 هر کس او را یاری کرد یاریش فرما و هر کس او را
 تنها گذاشت دست از یاریش بردار، کمک کننده
 او را کمک کن؛ او علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان
 و امام متقین و پیشوای افراد نورانی و برترین
 اوصیاء و بهترین خلائق بعد از پیامبر می باشد،
 بعد از او حسن بن علی و سپس حسین دو نوه
 پیامبر و دو فرزند بهترین زنان روی زمین، سپس
 علی بن حسین سپس محمد بن علی، سپس
 جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس
 علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی
 بن محمد، سپس محمد بن علی، سپس حسن بن
 علی سپس محمد بن حسن تا امروز یکی پس از
 دیگری، خاندان پیامبر هستند که به امامت
 شناخته شده اند و در هیچ عصری زمین بدون
 یکی از آنها نیست که همان دستگیره محکم

و ائمه هدايت و حجت بر اهل دنيا هستند تا
 زمانی که عمر زمين و ساکنان آن به سر آید، هر
 کس با آنان مخالفت کند گمراه و گمراه کننده
 است و حق و هدايت را کنار زده، آنان قرآن را
 بيان می کنند و به جای پیامبر سخن می گویند،
 هر کس بمیرد و ایشان را نشناسد به مرگ
 جاهلیت مرده است، دین آنها ورع، عفت،
 صدق، صلاح، اجتهاد، رد امانت به نیکوکار
 و بدکار، طول سجود، شب زنده داری، دوری از
 محرّمات، انتظار فرج با پایداری نمودن، حسن
 صحبت و حسن جوار است، سپس تمیم گفت:
 ابو معاویه از اعمش از جعفر صادق علیه السلام مثل
 این حدیث را نقل کرده است.

۲۱

۶۵

علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن
 عیسی بن عبید از محمد بن حسین بن ابی
 الخطاب زیات از محمد بن فضیل صیرفی از
 ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده
 که آن حضرت فرمود: خدای عزوجل
 محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انس مبعوث کرد
 و بعد از او دوازده وصی قرار داد بعضی از ایشان
 در گذشته می زیسته اند و بعضی از ایشان هنوز

وَ ائِمَّةُ الْهُدَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى اَهْلِ الدُّنْيَا اِلَى
 اَنْ يَرِثَ اللهُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ كُلُّ مَنْ
 خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ
 هُمْ الْمُعْبَرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ النَّاطِقُونَ عَنِ
 الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ
 مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّةُ وَ
 الصَّدَقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الْاجْتِهَادُ وَ اَدَاءُ
 الْاَمَانَةِ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ طَوْلُ السُّجُودِ وَ
 قِيَامُ اللَّيْلِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ اِنْتِظَارُ
 الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَ حُسْنُ الصُّحْبَةِ وَ حُسْنُ
 الْجَوَارِ. ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ: حَدَّثَنِي أَبُو
 مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي الْاِمَامَةِ مِثْلَهُ سِوَاءً.

۲۱

۶۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
 عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي
 الْخَطَّابِ الزِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ
 الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي
 جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَرْسَلَ
 مُحَمَّدًا اِلَى الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ
 اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَ مِنْهُمْ مَنْ

بِقِي وَكُلِّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَ الْأَوْصِيَاءِ
الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ
عِيسَى ﷺ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ ﷺ.

۲۲

۶۶

نوبتشان نرسیده، بر هر وصی سنتی خاص
جاری است و اوصیاء بعد از محمد ﷺ بر سنت
اوصیا عیسی ﷺ می باشند و آنان دوازده تن
بودند و امیرالمومنین ﷺ بر سنت مسیح بود.

۲۲

۶۶

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ
حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنِ
الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيِّ الْوَشَاءِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ
بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ:
نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْهُمْ الْحَسَنُ وَ
الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ﷺ.

۲۳

۶۷

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت
کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی
بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء از ابان
بن عثمان از زرارة بن اعین که گفت: شنیدم از
ابا جعفر ﷺ که می فرمود: ما دوازده امامیم از
آن جمله است حسن و حسین ﷺ بعد از آن
امامان از اولاد حسین ﷺ.

۲۳

۶۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ قَالَ:
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ عَنْ عُمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ
سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ
وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي
مَنْزِلٍ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا.

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد
برای ما محمد بن یحیی عطّار از محمد بن
حسن صفار از ابی طالب عبدالله بن صلت قمی
از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران که
گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران (مولای
غلام) ابی جعفر ﷺ) در منزلی بودیم، محمد
بن عمران گفت: از امام صادق ﷺ شنیدم که
فرمودند: ما دوازده محدث هستیم، ابوبصیر

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: بِاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ فَحَلَفَ أَنَّهُ [سَمِعْتَهُ] سَمِعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

۲۴

۶۸

گفت: به خدا این را خود از امام صادق عليه السلام شنیدی؟ یکی دو بار او را قسم داد و او نیز قسم خورد که از امام صادق عليه السلام شنیده است، ابوبصیر گفت: من هم از امام باقر عليه السلام شنیده‌ام.

۲۴

۶۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، كُلُّهُمْ مُحَدِّثُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْهُمْ.

۲۵

۶۹

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی که گفت: روایت کرد برای ما ابوعلی اشعری از حسین بن عبدالله از حسن بن موسی الخشاب از علی بن سماعة از علی بن حسن بن رباط از پدرش از ابن اذینه از زرارة بن اعین که گفت: شنیدم اباجعفر عليه السلام می فرمود: ما دوازده امام هستیم همه از آل محمد و محدث هستیم و علی بن ابی طالب جزء این دوازده امام است.

۲۵

۶۹

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم از هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از

پدرش حسین بن علی علیه السلام که فرمودند: از امیرالمومنین علیه السلام از قول رسول صلی الله علیه و آله دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم کتاب خدا و خاندانم، پرسیدند عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: منم، حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، نهم ایشان مهدی و قائم ایشان است، جدا نمی شوند از کتاب خدا و جدا نمی شود کتاب خدا از ایشان تا وارد شوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر.

۲۶

۷۰

علی بن فضل بغدادی گوید: از ابو عمر دوست ابو العباس تغلب از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم، سؤال شد چرا این دو چیز گرانبها نامیده شده اند؟ گفت: چون چنگ زدن به آن دو سنگین است.

۲۷

۷۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن همام از احمد بن بندار که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدران از امیرالمومنین علیه السلام که فرمود:

الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي مِنَ الْعِثْرَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَيْمَةُ التُّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَسِعُهُمْ مَهْدِيهِمْ وَقَائِمُهُمْ لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضَهُ.

۲۶

۷۰

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْفَضْلِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمَرَ صَاحِبَ أَبِي الْعَبَّاسِ تَغْلِبُ يُسْأَلُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ لِمَ سُمِّيَا بِالثَّقَلَيْنِ؟ قَالَ: لِأَنَّ التَّمَسُّكَ بِهِمَا ثَقِيلٌ.

۲۷

۷۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بُنْدَارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

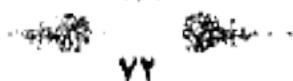
رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، خداوند به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظر کردم، تو را اختیار کردم و نبی گردانیدم و از نام‌های خود برای تو نامی اشتقاق کردم، من محمودم تو محمد، پس دومین بار نظر کردم و اختیار کردم از آن علی را و او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو گردانیدم و نام او را از نام‌های خود اشتقاق کردم منم علی اعلی و اوست علی و گردانیدم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما، سپس عرضه کردم ولایت ایشان را بر ملائکه، هر که قبول کرد نزد من از مقربان شد، یا محمد اگر عبدی مرا عبادت کند تا همچو کهنه پوستی شود سپس نزد من بیاید و منکر ولایت ایشان باشد او را در جنت خود ساکن کنم و در عرش خود سایه بر او نگestرم، ای محمد ﷺ آیا دوست می‌داری ایشان را ببینی؟ گفتم: آری ای پروردگار! گفتم: سر بردار، سر برداشتم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن قائم (ایستاده) در میان ایشان گویا ستاره درخشان بود، گفتم: یا رب اینان چه کسانی هستند؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعاً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسماً فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدُ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبَا ذُرِّيَّتِكَ وَ شَقَقْتُ لَهُ اسماً مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ جَعَلْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمْ، ثُمَّ عَرَضْتُ وَ لَا يَتَّهَمُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا لَوْلَا يَتَّهَمُ مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي، يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّي، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: اذْفَعْ رَأْسَكَ، فَزَفَقْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: يَا رَبِّ! مَنْ

هُوَ لَأَيِّ؟ قَالَ: هُوَ لَأَيِّ الْأَيْمَةِ وَ هَذَا الْقَائِمُ
الَّذِي يُجِلُّ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ
أَنْتَمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ
الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ
الْبَاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ
الْعُرَى طَرِيئِينَ فَيُحْرِقُهُمَا فَلَيْتَنَّهُ النَّاسَ بِهِمَا
يَوْمَئِذٍ أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ.

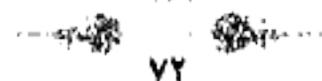
فرمود: اینها امامانند و این قائم است که
حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و با او
انتقام می ستانم از دشمنان خود، او راحت
دوستان من و شفا دهنده دل های شیعه تواز
ظالمان، منکران و کافران است، بیرون می آورد لات
و عزی را و آنها را می سوزاند، همانا گمراهی مردمان
در آن روز بدتر باشد از فتنه گوساله و سامری.

۲۸



۷۲

۲۸



۷۲

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبدالله
کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش
حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی
حمزه از پدرش از یحیی بن ابی القاسم از
صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش از
علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله
فرمود: امامان بعد از من دوازده تن هستند،
اول ایشان علی علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است،
ایشان خلفا و اوصیا و اولیاء من و حجّت های
خدا بر امت من هستند، بعد از من اقرار کننده
به ایشان مؤمن است و انکار کننده ایشان کافر.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى
بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ
يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ
الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ
عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:
الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَائِي وَ
أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي
بَعْدِي الْمُقَرَّبُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ.

٢٩

٧٣

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ ثَابِتٍ
 الدَّوَالِبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ
 سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ قَالَ:
 حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
 مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
 أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
 طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ، فَقَالَ لِي رَسُولُ
 اللَّهِ ﷺ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. قَالَ لَهُ أَبِي: وَكَيْفَ
 يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ
 الْأَرْضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ؟ قَالَ: يَا أَبِي وَالَّذِي
 بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي
 السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ
 عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى
 وَسَفِينَةُ نَجَاةٍ وَإِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ وَعِزٌّ وَفَخْرٌ وَ
 عِلْمٌ وَذُخْرٌ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي
 صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَ لَقَدْ لُقِّنَ

٢٩

٧٣

ابوالحسن علی بن ثابت دوالینی به سال
 سیصد و پنجاه و دو در بغداد گفته که روایت کرد
 برای ما محمد بن فصل نحوی از محمد بن علی
 بن عبدالصمد کوفی که گفت: روایت کرد برای ما
 علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از
 پدرش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر
 از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن
 علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین
 بن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: روزی به
 خدمت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم اُبی بن
 کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول فرمودند:
 خوش آمدی ای ابا عبدالله ای زینت بخش
 آسمانها و زمینها اُبی پرسید: چگونه ممکن
 است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها
 و زمینها باشد؟ پیامبر فرمودند: قسم به خدایی
 که به حق مرا مبعوث نموده، مقام حسین بن علی
 در آسمان بالاتر از مقام او در زمین است، در
 سمت راست عرش الهی درباره او چنین نوشته
 شده: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار،
 مایه عزت و افتخار، دریای علم و گنجینه، خداوند
 در صلب او نطفه‌ای پاکیزه و مبارک قرار داده است

همانا چند دعا به او تلقین شده، مخلوقی به آن دعا نکند مگر این که خدا وی را با او محشور کند و او شفیع وی باشد در آخرت و به آن دعا او را از اندوه فرج بخشد و وام او بگذارد و کار او آسان سازد و راه او را روشن گرداند و او را بر دشمن قوت بخشد و پرده او بر ندارد. ابی گفت: آن دعاها کدام است یا رسول الله! فرمود: چون از نماز فارغ شدی بنشین و می گویی: «اللهم انی اسئلك بکلماتک و معاهد عرشک و سکن سماواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسراً فاسئلك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری یسراً پس خدا آسان سازد کار تو را و گشاده گرداند سینه تو را و تو را به وقت مرگ «لا اله الا الله» تلقین کند، ابی گفت: یا رسول الله! آن نطفه چیست که در صلب حبیب من حسین است؟ فرمود: مثل آن نطفه مثل قمر است و آن نطفه بیان است هر که تابع آن شود راه یافته و هر که تابع آن نشود در مفاک هلاک افتد. گفت: نام او چیست و دعای او کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعاء او این است: «یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم، یا فارح الهم و یا باعث الرسل یا صادق الوعد». هر که این دعا کند خداوند وی را با علی بن حسین علیهما السلام محشور

دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشْرَهُ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ وَكَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ
فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ وَ قَضَى بِهَا دَيْنَهُ وَ يَسَّرَ
أَمْرَهُ وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ لَمْ
يَهْتِكْ سِرَّهُ. فَقَالَ لَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ: وَ مَا
هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ? قَالَ:
تَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاوِدِ
عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ
رُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ
أَمْرِي عُسْرًا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي يُسْرًا.
فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ وَ يَشْرَحُ
صَدْرَكَ وَ يُلَقِّنُكَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ. قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ
اللَّهِ فَمَا هَذِهِ النُّطْفَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي
الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ هَذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ
وَ هِيَ نُطْفَةٌ تَبِينُ وَ بَيَانٌ يَكُونُ مِنْ اتِّبَاعِهِ
رَشِيداً وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ هَوِيًّا. قَالَ: فَمَا اسْمُهُ
وَ مَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ عَلِيُّ وَ دُعَاؤُهُ يَا دَائِمُ يَا
دِيمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَ يَا فَارِحَ
الْهَمِّ وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ. مَنْ
دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيٍّ

کند و او وی را سوی جنت کشد. اَبی گفت: یا رسول الله! او را وصی باشد؟ فرمود: آری، برای اوست میراث آسمان‌ها و زمین، گفت: یا رسول الله! میراث آسمان‌ها و زمین چه معنی دارد؟ فرمود: قضا به حق و حکم به دیانت و تاویل احکام و بیان آنچه خواهد شد، گفت: نام او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و در آسمان‌ها مونس ملائکه می‌باشد و در دعای خود می‌گوید: «اللهم ان کان لی عندک رضوان و ودّ فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب مافی صلیبی، پس خدای عزوجل در صلب او نطفه مبارک و پاکیزه می‌نهد و مرا جبرئیل علیه السلام خبر داد که خدای عزوجل آن نطفه را طیب گردانید و او را نزد خود جعفر نامید و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی گردانید، پروردگار خود را می‌خواند و در دعای می‌گوید: «یا دان غیر متوان، یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء، و لهم عندک رضا و اغفر ذنوبهم و یسر امورهم و افض دیونهم و استر عوراتهم و هب لهم الکبائر الّتی بینک و بینهم، یا من لا یخاف الضیم و لا تأخذه سنة و لا نوم اجعل لی من کل غم فرجاً هر که این دعا را بخواند خداوند او را با چهره‌ای نورانی با جعفر بن محمد محشور کند

بْنِ الْحُسَيْنِ وَ كَانَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلْفٍ وَ وَصِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. قَالَ: مَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْذِيَّانَةِ وَ تَأْوِيلُ الْأَحْكَامِ وَ بَيَانُ مَا يَكُونُ. قَالَ: فَمَا اسْمُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَسْتَتَانِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَ وَدٌّ فَاعْفِرْ لِي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَ شِيعَتِي وَ طَيِّبْ مَا فِي صُلْبِي فَرَكَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَ أَخْبَرَ نَبِيَّ جِبْرِيْلَ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ طَيَّبَ هَذِهِ النُّطْفَةَ وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ جَعْفَرًا وَ جَعَلَهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا رَاضِيًا مَرْضِيًّا يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: يَا دَانَ غَيْرَ مُتَوَانَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَ لَهُمْ عِنْدَكَ رِضَى وَ اغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَ افْضِ دِيُونَهُمْ وَ اسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَ هَبْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّيْمَ وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجًا. مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى

ای ابی خداوند بر این نطفه نطفه‌ای پاکیزه و با برکت قرار داده و رحمت را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسی نامیده، ابی گفت: یا رسول الله! گویا ایشان بهم می پیوندند و نسل می کنند و وارث هم می گردند و بعضی بعضی را وصف می کنند. فرمود: جبرئیل ایشان را برای من از جانب خداوند وصف کرد، گفت: آیا موسی را دعایی غیر دعای پدرانش هست که به آن دعا کند؟ فرمود: آری، در دعاء خود می گوید: «یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و یا فالق الحب و التوی و یا باریء النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی مانت اهلہ» هر که این دعا را بخواند خداوند حاجات او را ادا کند و او را روز قیامت با موسی بن جعفر محشور کند، همانا خداوند در صلب او نیز نطفه‌ای با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و او را نزد خود علی خواند تا در میان خلق از نظر علم و حکمت مورد رضایت خدا باشد و خدا او را برای شیعیان حجت می گرداند تا در روز قیامت به او احتجاج کنند و برای او دعائی است که می خوانند: «اللهم اعطنی الهدی و ثبتنی علیہ و احشرنی علیہ آمنا، امن من لا خوف علیہ و لا حزن و لا جزع اتک اهل التقوی و اهل المغفرة» همانا خداوند

أَبْيَضَ الْوَجْهِ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ. يَا أَبِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ عَلَيَّ هَذِهِ النُّطْفَةَ نُطْفَةً رَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ مُوسَى. قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَتْهُمْ يَتَوَاصِفُونَ وَ يَتَنَاسَلُونَ وَ يَتَوَارَثُونَ وَ يَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَالَ وَصَفَهُمْ لِي جِبْرَائِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ فَهَلْ لِمُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا سِوَى دُعَاءِ آبَائِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَ فَالِقَ الْحَبِّ وَ التَّوَيَّ وَ بَارِيءَ النَّسَمِ وَ مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَ دَائِمَ الثَّبَاتِ وَ مُخْرِجَ النَّبَاتِ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ. مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ تَعَالَى حَوَائِجَهُ وَ حَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً رَكِيَّةً رَضِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا يَكُونُ لِلَّهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ رَضِيًّا فِي عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ وَ يَجْعَلُهُ حُجَّةً لِشِيعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ دُعَاءٌ يَدْعُو بِهِ: اللَّهُمَّ اعْطِنِي الْهُدَى وَ ثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حُزْنَ وَ لَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَ

در صلب او نطفه‌ای بابرکت و پاکیزه و پسندیده قرار داده و او را محمد بن علی نامیده، او شفیع شیعه خود و وارث علم جدش می‌باشد، دارای علامتی آشکار است، هرگاه متولد شود می‌گوید: «لا اله الا الله محمد رسول الله»، و در دعای خود می‌گوید: «یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله الذی لا اله الا انت و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقى انت حلت عن عصاک و فی المغفرة رضاک»، هر که خدا را به این دعا بخواند محمد بن علی شفیع او در روز قیامت خواهد بود و همانا خداوند در صلب او نطفه‌ای قرار داده که یاغی و طاغی نیست، نیکوکار و مبارک و پاکیزه است و او را نزد خود علی بن محمد نامیده و سکینه و وقار در او پوشانیده و اسرار پنهان در او ودیعت نهاده است، هر که به او رسد و در سینه‌اش چیزی باشد به آن اختیار کند و او را از دشمن او حذر فرماید و در دعا می‌گوید: «یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسألک النجاة یوم ینفخ فی الصور» هر که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع و پیشوای او به سوی بهشت باشد، همانا خداوند در صلب او نطفه‌ای قرار داد که او را نزد خود حسن نامید و وی را همچون نوری در شهرها قرار داد

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً رَضِيَّةً مَرْضِيَّةً وَسَمَّاهَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَهُوَ شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَوَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَحُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ إِذَا وُلِدَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ». مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَكَبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةً لَا بَاغِيَّةً وَ لَا طَاغِيَّةً بَارَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً ظَاهِرَةً سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَالْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ أَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَ كُلَّ سِرِّ مَكْتُومٍ، مَنْ لَقِيَهُ وَ فِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَ حَذَرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشَّرُورِ وَ آفَاتِ الدَّهْرِ وَ أَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةً وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ وَ

خَلِيفَةٌ فِي اَرْضِهِ وَ عِزًّا لِأُمَّةٍ جَدَّهُ وَ هَادِيًّا
 لِشِيعَتِهِ وَ شَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِ وَ نِعْمَةٌ عَلَيَّ
 مَنْ خَالَفَهُ وَ حُجَّةً لِمَنْ وَالَاهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ
 اتَّخَذَهُ إِمَامًا، يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: يَا عَزِيزَ الْعِزِّ
 فِي عِزِّهِ مَا أَعَزَّ عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ، يَا عَزِيزُ
 أَعِزَّنِي بِعِزِّكَ وَ أَيْدِنِي بِنَصْرِكَ وَ أَبْعِدْ عَنِّي
 هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ
 امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ
 خَلْقِكَ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ، مَنْ
 دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ وَ
 نَجَاهُ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ وَ إِنَّ اللَّهَ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ
 نُطْقَةً مَبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً
 يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ
 تَعَالَى مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ
 جَاحِدٍ، فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ سَارٌّ مَرْضِيٌّ
 [هادي] هَادٍ مَهْدِيٌّ، يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَ يَأْمُرُ بِهِ
 يُصَدِّقُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي
 قَوْلِهِ، يَخْرُجُ مِنْ تَهَامَةٍ حِينَ تَظْهَرُ الدَّلَائِلُ وَ
 الْعَلَامَاتُ وَ لَهُ كُنُوزٌ لَا ذَهَبُ وَ لَا فِضَّةٌ إِلَّا
 خَيْرٌ مُطَهَّمَةٌ وَ رِجَالٌ مُسَوِّمَةٌ، يَجْمَعُ اللَّهُ
 تَعَالَى لَهُ مِنْ أَقْصَى الْبِلَادِ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرِ
 ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَهُ صَحِيفَةٌ

و او را در زمین خلیفه و مایه عزت امت جدش
 و هادی شیعیانش کرده و او را شفیع آنان و مایه
 عذاب مخالفان و حجت دوستان و آنان که او را
 امام بدانند قرار داده، در دعاء خود می گوید: «یا
 عزیز العزفی عزه ما اعز عزیز العزفی عزه یا عزیز
 اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد عنی همزاة
 الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی
 بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد
 یا فرد یا صمد» هر که این دعا را بخواند خدا وی را
 با او محشور کند و از آتش نجات بخشد هر چند
 مستوجب آن باشد، خداوند در صلب حسن
 نطقه پاکیزه، با برکت و پسندیده ای قرار داده که
 راضی باشند به آن مؤمنان که خدا از ایشان
 پیمان به ولایت گرفته و کافر گردند به او منکران،
 او امامی است باتقوا، پاک، نیکوکار، پسندیده،
 هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می کند
 و به عدالت دستور می دهد، خدا را تصدیق
 می کند، و خداوند او را در گفتارش تصدیق
 می کند بیرون می آید از تهامه وقتی که ظاهر
 می شود علامات و برای او گنجهاست نه از طلا و نقره
 بلکه از اسبهایی تام الخلقه و مردان قوی که خدا از
 بلاد دور به شمار اهل بدر سبصد و سیزده مرد
 برای او جمع کرده با او صحیفه ای است مهر کرده

که در آن تعداد و اسامی اصحاب و نسب و شهرها و خلق و خوی آنان، وضع ظاهری، چهره و کنیه آنان ثبت است، در اطاعت او کوشا هستند. ابی گفت: نشانه‌های او چیست؟ فرمود: او را علمی است چون وقت خروج رسد آن علم باز می‌شود و خداوند آن را گویا گرداند، آن علم او را ندا کند که «اخرج یا ولی الله» و او را دو نشانه باشد، او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروج بیاید از غلاف کنده شود و خداوند آن را گویا گرداند و ندا کند او را که «اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله» بیرون آید و دشمنان خدا را هر جا بیاید، بکشد و حدود خدا بر پا دارد و به حکم خدا حکم کند بیرون آید جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او، این را که گفتم هر چند بعد از مدتی باشد خواهید دانست و امر خود را به خدا تفویض می‌کنم. ای ابی! خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و او را دوست دارد و به او معتقد باشد، خداوند به خاطر وی و اعتقاد به خدا و رسول و ائمه آنها را از هلاکت نجات دهد، گشوده شود بر ایشان درهای بهشت، مثل ایشان مثل مشک است که بوی او می‌تابد و متغیر نمی‌گردد و مثل ایشان مثل ماه روشن است که هرگز نورش خاموش نمی‌گردد.

مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ
 أَنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ طَبَائِعِهِمْ وَ حُلَاهُمْ وَ
 كُنَاهُمْ كَدَّادُونَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ. فَقَالَ لَهُ
 أَبِي: وَ مَا دَلَالَتُهُ وَ عِلْمَاتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
 قَالَ: لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ
 ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ انْطَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 فَنَادَاهُ الْعِلْمُ: اُخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ
 اللَّهِ. وَ هُمَا رَايَتَانِ وَ عَلَامَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ
 مُغْمَدٌ فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اخْتَلَعَ ذَلِكَ
 السَّيْفُ مِنْ غَمْدِهِ وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
 فَنَادَاهُ السَّيْفُ: اُخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ
 لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ. فَيَخْرُجُ وَ يَقْتُلُ
 أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقَفُّهُمْ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ
 يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ، يَخْرُجُ جَبْرَائِيلُ عَنِ
 يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنِ يَسَارِهِ وَ سَوْفَ تَذَكُرُونَ مَا
 أَقُولُ لَكُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ وَ أَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ، يَا أَبِي طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ وَ طُوبَى
 لِمَنْ أَحَبَّهُ وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، يُنَجِّهِمُ اللَّهُ بِهِ
 مِنَ الْهَلَكَةِ وَ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ
 بِجَمِيعِ الْأَيْمَةِ، يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ، مِثْلُهُمْ
 فِي الْأَرْضِ كَمِثْلِ الْمِسْكِ الَّذِي يَسْطَعُ
 رِيحُهُ وَ لَا يَتَغَيَّرُ أَبَدًا وَ مِثْلُهُمْ فِي السَّمَاءِ
 كَمِثْلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ نُورَهُ أَبَدًا

قَالَ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ بَيَانُ حَالِ هَؤُلَاءِ الْأَيُّمَةِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَيَّ خَاتَمِهِ وَصِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ.

٣٠

٧٢

٣٠

٧٢

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ الرَّازِيُّ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.

٣١

٧٥

٣١

٧٥

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ الرَّبِيعِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ

ابی گفت: یا رسول الله! حال ایشان از جانب حق از چه راه نزد تو مبین شده؟ فرمود: همانا خداوند بر من دوازده صحیفه نازل ساخته که نام هر امام در خاتم آن و صفت او در صحیفه آن است.

علی بن عبدالله وراق رازی از سعد بن عبدالله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد بن طریف از اصبع بن نباته از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهر و معصوم هستیم.

احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن زکریا قطان روایت کرده که از بکر بن عبدالله بن حبیب از فضل بن صقر عبدی از ابومعاویه از اعمش از عبایه بن ربیع از عبدالله بن عباس مروی است که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من سید و سرور پیامبران می باشم و علی بن ابی طالب رضي الله عنه سید و سرور اوصیا است

بُنُّ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِنُّ
أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ.

۳۲

۷۶

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ
الْهَمْدَانِيُّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ
الْقُرْمِيسِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ، عَنْ
أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ
عَلِيِّ عليه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: اثْنَا
عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أُعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهْمِي وَ
عِلْمِي وَ حِكْمَتِي وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِي فَوَيْلٌ
لِلْمُنْكَرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ
صَلَاتِي مَا لَهُمْ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.

۳۳

۷۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ هَمَّامٍ أَبُو عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ
الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ
عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى النَّخَعِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ

و اوصیاء بعد از من دوازده نفر هستند که اول
ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان حضرت
قائم علیه السلام می باشد.

۳۲

۷۶

محمد بن عبدالله بصری از ابراهیم بن
مهزم از پدرش از امام صادق علیه السلام از قول
پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که
فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند به
دوازده نفر از اهل بیت من فهم و علم و حکمت
مرا عطا فرموده و ایشان را از طینت (گل) من
آفریده است، پس وای بر کسانی که بعد از من
ایشان را نادیده بگیرند (انکار کنند). چه
می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها
نرساند!

۳۳

۷۷

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از
محمد بن همام ابوعلی از عبدالله بن جعفر
حمیری از حسن بن موسی خشاب از ابی مثنی
نخعی از زید بن علی بن حسین از پدرش
سیدالشهداء علیه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می کند
که فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن

فرمود: چگونه هلاک شود امتی که ابتدای آن
من و علی و یازده نفر از فرزندان او از صاحبان
درایت هستیم و آخر ایشان عیسی است و لکن
در میانه کسانی هلاک می شوند که نه از منند
و نه من از ایشان.

۳۴

۷۸

احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش
از محمد بن عبدالجبار از ابی احمد محمد بن
زیاد از دی از ابان بن عثمان از ثابت بن دینار از
جناب زین العابدین و سید الساجدین و ایشان
از پدر بزرگوارش سید الشهداء علیه السلام
و آن جناب از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ائمه پس از
من دوازده نفرند که اولین ایشان تو هستی
و آخر ایشان قائم است که خداوند تبارک
و تعالی ذکرش را به دست او در مشارق و مغارب
زمین افتتاح می نماید.

۳۵

۷۹

پدرم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن
ولید از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر
حمیری و محمد بن یحیی عطار و احمد بن

أَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ
تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا وَعَلِيٌّ وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي
أَوَّلُ الْأَلْبَابِ أَوْلَاهَا وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
آخِرُهَا وَ لَكِن يَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ
مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي.

۳۴

۷۸

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ
عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ
أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ
الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ سَيِّدِ
الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيِّدِ
الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْأَيُّمَةُ
مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَاهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ
آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.

۳۵

۷۹

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ
بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ
بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ

و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ
 إِدْرِيسَ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا (أَبِي) أَبُو هَاشِمٍ
 دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الثَّانِي عليه السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ
 عَلِيٍّ عليه السلام وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُتَكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ
 فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ
 الْهَيْئَةِ وَ اللَّسْبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَجَلَسَ ثُمَّ
 قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشَالِكَ عَنْ ثَلَاثِ
 مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ
 رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضِي عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ
 لَيْسُوا بِمَأْمُورِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَا فِي
 آخِرَتِهِمْ وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ
 هُمْ شَرَعٌ سِوَاهُ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:
 سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ
 إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ
 يَذْكُرُ وَ يَنْسَى وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُهُ وَلَدُهُ
 الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ، فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
 إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ:
 يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْنِي، فَقَالَ عليه السلام: أَمَّا مَا سَأَلْتَ

ادريس روايت کردند که ایشان از احمد بن
 ابی عبدالله برقی از ابوهاشم داود بن قاسم
 جعفری از ابوجعفر محمد بن علی عليه السلام روايت
 می کند که روزی امیرالمؤمنین عليه السلام با امام
 حسن عليه السلام و سلمان در حالی که حضرت به
 دست سلمان تکیه کرده بود، وارد مسجد
 الحرام شدند. مردی نیکو صورت و سیرت به
 حضرت سلام کرد و پاسخ شنید و در محضر
 حضرت نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین! سه
 مسأله از تو سؤال می کنم، اگر پاسخ گفתי،
 می دانم که مردمان در تو بر چیزی سوار شدند
 که شایسته آن نبودند و در دنیا و آخرت از آن در
 امان نیستند و اگر گونه ای دیگر بود،
 می دانم که تو و ایشان یکسانید. حضرت فرمود:
 بپرس! عرض کرد: مرا خبر ده که چون آدمی به
 خواب می رود، روح او در کجاست و نیز چگونه
 آدمی چیزی را فراموش کرده، دوباره به خاطر
 می آورد و همچنین چرا فرزند آدمی، گاه شبیه
 عموها و دایی هایش می شود؟ حضرت روبه
 امام حسن عليه السلام کرده، فرمود: او را پاسخ گوی!
 امام حسن عليه السلام فرمود: اما درباره انسان که
 چون به خواب می رود، روح او در کجاست،
 پرسیدی! بدان! روح در آن گاه متعلق

عنه من أمر الإنسان إذا نام أين تذهب روحه، فإن روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها لييقظ، فإن أذن الله تعالى برده تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الريح الروح و جذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح فأسكنت في بدن صاحبها وإن لم ياذن الله عز وجل برده تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح فلم ترد على صاحبها إلى وقت ما يبعث. وأما ما ذكرت من أمر الذكر والنسيان، فإن قلب الرجل في حق علي الحق طبق فإن صلى الرجل على عند ذلك على محمد وآل محمد صلاة تامة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحق فأضاء القلب و ذكر الرجل ما كان نسي فإن هو لم يصل على محمد وآل محمد أو نقص من الصلاة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحق فأظلم القلب و نسي الرجل ما كان ذكره. وأما ما ذكرت من أمر المولود الذي يشبه أعمامه و أخواله، فإن الرجل إذا أتى أهله فجامعها بقلب ساكن و عروق هادئة و بدن غير مضطرب

به باد و باد متعلق به هواست. چون آدمی را هنگام بیداری پیش آید، اگر خداوند اذن فرماید، باد آن روح را از هوا جذب کرده در بدن صاحبش قرار می گیرد و اگر اجازه نفرماید، باد آن روح را جذب کرده و هوا آن را از باد می گیرد و روح به بدن باز نمی گردد تا روز قیامت. پرسیدی از مرد چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند! بدان که قلب آدمی در حقه ای است و بر در آن حقه، طبقی قرار گرفته است. اگر آدمی درود جامعی بر محمد و آل محمد بفرستد، آن طبق از حقه کنار رفته، قلب روشن می شود و آدمی آن چه را فراموش کرده، به خاطر می آورد و اگر درود نفرستد یا درودی ناقص بر آن جناب بفرستد، درپوش بر حقه مانده، قلب سیاه شده و مرد آن چه را به یاد داشت، فراموش می کند.

اما سؤال کردی از فرزند که چرا گاه شبیه عموهای خویش می گردد و گاه شبیه دایی های خویش.

همانا گاهی که مرد برای نزدیکی به سراغ همسر خود می رود و قلب او آرام و رگ هایش ساکن و بدنش غیر مضطرب است، نطفه در جوف رحم جای گرفته و فرزند در این گاه شبیه

پدر خویش یا مادر خود می‌گردد و اگر که مرد با قلبی نا آرام و رگ‌هایی غیر ساکن و بدنی مضطرب با همسرش، همبستر شود، نطفه مضطرب شده، در یکی از رگ‌ها جای می‌گیرد، اگر آن رگ، مختص به عموهای او باشد، شبیه عموها و اگر شبیه دایی‌های او باشد، فرزند چون دایی‌هایش می‌شود. مرد گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، شهادتی ماندگار و نیز شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست، شهادتی ماندگار و شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به امر او هستی، شهادتی ماندگار. در این حال آن مرد به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و سپس به امام حسن علیه السلام اشاره کرده و گفت: و شهادت می‌دهم که تو وصی و قائم به امری پس از امیرالمؤمنین و شهادت می‌دهم که حسین بن علی برادر تو وصی پدر تو و قائم به امر اوست پس از تو، و شهادت می‌دهم که علی بن حسین وصی حسین است پس از او، و قائم به امر اوست و شهادت می‌دهم که محمد بن علی قائم به امر علی بن حسین است و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز موسی بن جعفر قائم به امر

فَأَشْتَكَنْتَ تِلْكَ النَّطْفَةَ فِي جَوْفِ الرَّجْمِ خَرَجَ الْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ، وَ إِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ اضْطَرَبَتِ النَّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ، فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِزْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِزْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَبِيكَ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ

جعفر بن محمد است و نیز علی بن موسی قائم به امر موسی بن جعفر است و نیز محمد بن علی قائم به امر علی بن موسی است و نیز علی بن محمد قائم به امر محمد بن علی است و نیز حسن علی قائم به امر علی بن محمد است و شهادت می‌دهم که مردی که نام و کنیه‌اش برده نشود و زمین را پس از ظلم و جور، از عدل پر کند، قائم به امر حسن بن علی است و سلام بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابامحمد! او را دنبال کن و ببین که به کجا می‌رود؟ حضرت فرمود: پای که از مسجد بیرون نهاد، ندانستم که به کدام سوی زمین رفت. پس به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشتم و ایشان را خبر دادم. فرمود: ای ابامحمد او را شناختی؟ عرضه داشتم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین دانانترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود.

۳۶

۸۰

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالسلام بن صالح هروی از وکیع از ربیع بن سعد از عبدالرحمن بن سلیط از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که

أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. ثُمَّ قَامَ وَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَإِنَّا نَرَى أَيْنَ يَقْصِدُ. فَخَرَجَ الْحَسَنُ علیه السلام فِي أَثَرِهِ، قَالَ: فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ فَقُلْتُ اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ. فَقَالَ: هُوَ الْخَضِرُ علیه السلام.

۳۶

۸۰

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ

فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، اولین ایشان امیر المؤمنین علیه السلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند من است، او قائم به حق است و خداوند به او زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و دین حق را بر تمامی ادیان برتری داده و پشتیبانی می‌نماید، گرچه مشرکین ناخشنود باشند. او را غیبتی است که در آن عده‌ای مرتد شده و عده‌ای بر او ثابت‌قدمند و در این راه آزار دیده و از ایشان می‌پرسند که این وعده چه شد؟ همانا صابر و آزار دیده در این میانه چونان مجاهد در راه خدا در پیشگاه رسول خداست.

۳۷

۸۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمد همدانی از ابو عبدالله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن بن محمد بن سماعه از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از ما دوازده مهدی وجود دارد، نیمی گذشته و نیمی مانده‌اند، و خداوند درباره ششمی از ماندگان آن گونه که دوست دارد، عمل خواهد کرد. همانا روایاتی را که در این زمینه وجود دارد، در کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة جمع آوری کرده‌ام، والله اعلم.

سَعْدٌ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُخَيِّبُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَزْتَدُّ فِيهَا قَوْمٌ وَ يَنْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخَرُونَ، فَيُؤَدُّونَ فِعَالًا لَهُمْ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، أَمَا إِنْ الصَّابِرِ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

۳۷

۸۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ ثَابِتِ الصَّبَاغِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ وَ يَصْنَعُ اللَّهُ فِي السَّادِسِ مَا أَحَبَّ. و قد أخرجت الأخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب كمال الدین و تمام النعمة في إثبات الغیبة و کشف الحیرة و الله تعالى أعلم.



باب جمل من أخبار موسی بن
جعفر علیه السلام مع هارون الرشید ومع
موسی بن المهدي



پاره‌ای از اخبار موسی بن
جعفر علیه السلام با هارون الرشید و موسی
بن مهدی



۸۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ
أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
عَطِيَّةَ قَالَ: كَانَ السَّبَبَ فِي وَقُوعِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَى بَغْدَادَ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ أَرَادَ
أَنْ يُقْعِدَ الْأَمْرَ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ زُبَيْدَةَ وَكَانَ
لَهُ مِنَ الْبَنِينَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ ابْنًا فَاخْتَارَ مِنْهُمْ
ثَلَاثَةً: مُحَمَّدَ ابْنَ زُبَيْدَةَ وَجَعَلَهُ وَلِيَّ عَهْدِهِ وَ
عَبْدَ اللَّهِ الْمَأْمُونَ وَجَعَلَ الْأَمْرَ لَهُ بَعْدَ ابْنِ
زُبَيْدَةَ وَ الْقَاسِمَ الْمُؤْتَمَنَ وَ جَعَلَ لَهُ الْأَمْرَ
مِنْ بَعْدِ الْمَأْمُونَ، فَأَرَادَ أَنْ يُحْكِمَ الْأَمْرَ فِي



۸۲

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی
صولی که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن
عبدالله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که
گفت: روایت کرد برای ما صالح بن علی بن
عطیه که گفت: علت بردن موسی بن جعفر علیه السلام
به بغداد آن بود که هارون خواست خلافت را
بعد از خود برای پسر خود محمد بن زبیده
مقرر کند و او را ولی عهد گرداند. او چهارده پسر
داشت، از ایشان سه تن را اختیار نموده محمد
بن زبیده را ولی عهد نمود و بعد از او مأمون
را و بعد از او قاسم مؤتمن را و خواست این
کار را محکم کند و مشهور و علنی کند

تا خاص و عام بر آن مطلع شوند، پس در سال صد و هفتاد و نه عزم حج نمود، به اطراف جهان نوشت که فقیهان و عالمان و قاریان و امیران در مکه حاضر گردند و خود از راه مدینه رهسپار شد. علی بن محمد نوفلی گوید: پدرم گفت: یحیی بن خالد نزد هارون بدگویی موسی بن جعفر علیه السلام می نموده به سبب آن که هارون پسر خود محمد بن زبیده را برای تربیت به جعفر بن محمد اشعث داده بود و یحیی از این موضوع ناراحت بود و می گفت: چون هارون بمیرد و خلافت به محمد رسد دولت من و فرزندان من منقضی گردد و کار با جعفر بن محمد و فرزندان او افتد. او می دانست که جعفر بن محمد شیعه است، با او ظاهر ساخت که من نیز بر مذهب تو هستم، جعفر شاد شد و همه کار خود با او در میان نهاد و امامت موسی بن جعفر علیه السلام نزد او یاد کرد چون مذهب او یقین بدانست آن خبر با هارون بگفت و هارون جانب جعفر پاس می داشت که او و پدرش در نصرت خلافت حقوق داشتند، پس در کار او مردد بود و یحیی سعی در قصد جعفر می نمود، روزی جعفر نزد هارون رفت و هارون او را اکرام نمود و در گفتگوها سخن از جعفر و پدرش گشود و حقوق ایشان یاد کرد و بیست هزار دینار به او عطا فرمود.

ذَلِكَ وَ يُشَهَّرُهُ شُهْرَةً يَبْقَى عَلَيْهَا الْخَاصُّ وَ الْعَامُ، فَحَجَّ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ كَتَبَ إِلَى جَمِيعِ الْأَقْبَاقِ يَأْمُرُ الْفُقَهَاءَ وَ الْعُلَمَاءَ وَ الْقُرَّاءَ وَ الْأَمْرَاءَ أَنْ يَحْضُرُوا مَكَّةَ أَيَّامَ الْمَوْسِمِ، فَأَخَذَ هُوَ طَرِيقَ الْمَدِينَةِ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ: فَحَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ كَانَ سَبَبُ سِعَايَةِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَضَعُ الرَّشِيدِ ابْنَهُ مُحَمَّدَ ابْنَ زُبَيْدَةَ فِي حَجْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَسَاءَ ذَلِكَ يَحْيَى وَ قَالَ: إِذَا مَاتَ الرَّشِيدُ وَ أَقْضَى الْأَمْرُ إِلَى مُحَمَّدٍ انْقَضَتْ دَوْلَتِي وَ دَوْلَةُ وُلْدِي وَ تَحْوَلُ الْأَمْرُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ وُلْدِهِ وَ كَانَ قَدْ عَرَفَ مَذْهَبَ جَعْفَرٍ فِي التَّشْيِيعِ فَأَظْهَرَ لَهُ أَنَّهُ عَلَى مَذْهَبِهِ فَسَرَّ بِهِ جَعْفَرٌ وَ أَقْضَى إِلَيْهِ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ وَ ذَكَرَ لَهُ مَا هُوَ عَلَيْهِ فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَلَمَّا وَقَفَ عَلَى مَذْهَبِهِ سَعَى بِهِ إِلَى الرَّشِيدِ وَ كَانَ الرَّشِيدُ يَرْغَى لَهُ مَوْضِعَهُ وَ مَوْضِعَ أَبِيهِ مِنْ نُصْرَةِ الْخِلَافَةِ فَكَانَ يُقَدِّمُ فِي أَمْرِهِ وَ يُؤَخِّرُ وَ يَحْيَى لَا يَأْلُو أَنْ يَخْطُبَ عَلَيْهِ إِلَى أَنْ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الرَّشِيدِ فَأَظْهَرَ لَهُ إِكْرَامًا وَ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ مَرِيئَةً جَعْفَرٍ لِحُرْمَتِهِ وَ حُرْمَةِ أَبِيهِ فَأَمَرَ لَهُ الرَّشِيدُ فِي

یحیی از بدگویی درباره جعفر خودداری کرد تا این که شب فرارسید، به هارون گفت: یا امیرالمؤمنین! من پیوسته به تو می گفتم که جعفر شیعه است و تو باور نمی کردی حالا دلیلی بنمایم که در آن شک نباشد. گفت: بگو، گفت: مالی که به دست او می آید خمس آن را برای موسی بن جعفر علیه السلام می فرستد و یقین می دانم که در این بیست هزار دینار نیز بر آن منوال عمل نموده است. هارون گفت: اگر چنین باشد دیگر شک نماند و همان شب هارون شخصی را فرستاد و جعفر را بخواند، جعفر نیز می دانست که یحیی بدگویی او نزد امیرالمؤمنین می کند و میانشان دشمنی ظاهر شده، چون فرستاده هارون بیامد، ترسید که هارون الرشید قول یحیی را درباره او قبول کرده باشد و او را بکشد پس آب خواست و غسل کرد و مشک و کافور بر خود حنوط کرد و برده ای بر روی لباس خود بر تن کرد و نزد هارون بیامد، چون هارون او را چنین دید، گفت: ای جعفر! این چیست؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! می دانم که یحیی بد من نزد تو گفته است و قصد جان من دارد، چون فرستاده تو آمد، گفتم: مرا به کشتن می برند؟ گفت: نه چنین نیست

ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَمْسَكَ يَحْيَى عَنْ أَنْ يَقُولَ فِيهِ شَيْئاً حَتَّى أَمْسَى ثُمَّ قَالَ لِلرَّشِيدِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كُنْتُ أَخْبَرْتُكَ عَنْ جَعْفَرٍ وَ مَذْهَبِهِ فَتُكذِّبُ عَنْهُ وَ هَاهُنَا أَمْرٌ فِيهِ الْفَيْصَلُ. قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ مَالٌ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ إِلَّا أَخْرَجَ خُمُسَهُ فَوَجَّهَهُ بِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَسْتُ أَشْكُ أَنْهُ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ الَّتِي أَمَرْتُ بِهَا لَهُ. فَقَالَ هَارُونُ: إِنَّ فِي هَذَا لَفَيْصَلاً فَأَرْسَلَ إِلَى جَعْفَرٍ لَيْلاً وَ قَدْ كَانَ عَرَفَ سَعَايَةَ يَحْيَى بِهِ فَتَبَايَنَّا وَ أَظْهَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِبَصَاحِبِهِ الْعَدَاوَةَ، فَلَمَّا طَرَقَ [جعفر] جَعْفَرًا رَسُولُ الرَّشِيدِ بِاللَّيْلِ خَشِيَ أَنْ يَكُونَ قَدْ سَمِعَ فِيهِ قَوْلَ يَحْيَى وَ أَنَّهُ إِنَّمَا دَعَاهُ لِيَقْتُلَهُ فَأَفَاضَ عَلَيْهِ مَاءً وَ دَعَا بِمِسْكِ وَ كَافُورٍ فَتَخَطَّ بِهِمَا وَ لَبَسَ بُرْدَةً فَوْقَ ثِيَابِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَى الرَّشِيدِ فَلَمَّا وَقَعَتْ عَلَيْهِ عَيْنُهُ وَ شَمَّ رَائِحَةَ الْكَافُورِ وَ رَأَى الْبُرْدَةَ عَلَيْهِ، قَالَ: يَا جَعْفَرُ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ سُعْيَ بِي عِنْدَكَ فَلَمَّا جَاءَنِي رَسُولُكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لَمْ أَمْنُ أَنْ يَكُونَ قَدْ قَرَحَ فِي قَلْبِكَ مَا يَقُولُ عَلَيَّ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْكَ لِتَقْتُلَنِي. قَالَ: كَلَّا

وَ لَكِنْ قَدْ خُبِرْتُ أَنَّكَ تَبَعْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ كُلِّ مَا يَصِيرُ إِلَيْكَ بِخُمُسِهِ وَ أَنَّكَ قَدْ فَعَلْتَ بِذَلِكَ فِي الْعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَخْبَيْتُ أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ. فَقَالَ جَعْفَرٌ: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأْمُرُ بِنُغْصِ خَدَمِكَ يَذْهَبُ فَيَأْتِيكَ بِهَا بِخَوَاتِيمِهَا. فَقَالَ الرَّشِيدُ لِخَادِمٍ لَهُ: خُذْ خَاتَمَ جَعْفَرٍ وَ انْطَلِقْ بِهِ حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهَذَا الْمَالِ وَ سَمَى لَهُ جَعْفَرُ جَارِيَتَهُ الَّتِي عِنْدَهَا الْمَالُ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ الْبَدْرَ بِخَوَاتِيمِهَا فَأَتَى بِهَا الرَّشِيدَ. فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ: هَذَا أَوَّلُ مَا تَعْرِفُ بِهِ، كَذَبَ مَنْ سَعَى بِسِي إِلَيْكَ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا جَعْفَرُ انْصَرَفَ آمِنًا فَإِنِّي لَا أَقْبَلُ فِيكَ قَوْلَ أَحَدٍ قَالَ وَ جَعَلَ يَخْتَلِي بِحَتَالٍ فِي إِسْقَاطِ جَعْفَرٍ.

اما گفته اند که تو خمس هر مال را نزد موسی می فرستی، خمس این بیست هزار دینار را نیز فرستاده ای؟ جعفر گفت: الله اکبر یا امیرالمومنین! از خادمان خلافت برود و آن زر را بیاورد، هارون به یکی از خدمه گفت تا انگشتر جعفر را بگیرد و پولها را بیاورد. جعفر نیز نام کنیزی که پولها نزد او بود گفت، کنیز کیسه های پول را همان طور مهر شده به او داد و خادم آنها را نزد هارون برد، جعفر گفت: این اول دلیل کذب آن که درباره من نزد تو بدگویی می کند، گفت: راست می گویی ای جعفر! برو و آسوده باش که من حرف کسی درباره تو نمی شنوم و یحیی حيله ها می کرد که شاید جعفر را ببیند از د. نوفلی گفت: علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی حکایت کرد از بعضی از مشایخ خود که این حکایت پیش از سالی که هارون برای حج به مکه آمده بود اتفاق افتاد و نیز او گفته که اسمعیل بن جعفر بن محمد به من گفت: چرا خود را کنار کشیده ای و در کار وزیر داخل نمی شوی، وزیر کسی را فرستاد، نزد او رفتم و با او معادله نمودم و حاجت ها خواستم، به این سبب که یحیی بن خالد به یحیی بن مریم گفت: مرا دلالت می کنی به مردی از آل ابي طالب که راغب باشد در دنیا تا

قَالَ التُّوفَلِيُّ: فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ بَعْضِ مَشَايِخِهِ وَ ذَلِكَ فِي حِجَّةِ الرَّشِيدِ قَبْلَ هَذِهِ الْحِجَّةِ. قَالَ: لَقِيتُ عَلِيَّ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي: مَا لَكَ قَدْ أَحْمَلْتَ نَفْسَكَ مَا لَكَ لَا تُدَبِّرُ أُمُورَ الْوَزِيرِ فَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيَّ فَعَادَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ الْحَوَائِجَ إِلَيْهِ وَ كَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِيَحْيَى بْنَ أَبِي مَرْيَمَ: أَلَا تَدُلُّنِي عَلَى رَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ لَهُ رَغْبَةٌ فِي الدُّنْيَا فَأَوْسَعُ

به زندگی او وسعت دهم؟ گفت: کسی را به این اوصاف معرفی کنم و او علی بن اسمعیل بن جعفر است، یحیی او را طلبید و گفت: خبر ده مرا از عمومی خود و از شیعه او و مالی که برای او می فرستند، گفت: من از همه خبر دارم و بدگویی عم خود کرد و گفت: بسیاری مال او به حدی است که ملکی به سی هزار دینار خرید و چون نقد حاضر کردند، فروشنده گفت: من فلان زر می خواهم، فرمود آن زر در بیت المال ریختند و از آن زر که او می خواست سی هزار دینار سرخ آوردند، نوفلی گوید: پدرم گفت: موسی بن جعفر علیه السلام به علی بن اسمعیل اعتماد داشت و گاهی نامه هایی که به بعضی از شیعیان می فرستاد به خط علی بن اسمعیل بود، ولی کم کم از او متوحش شد و چون هارون از حج عزم عراق نمود به موسی علیه السلام رسید که برادرزاده ات با هارون به عراق می رود، پیغام داد که تو را با سلطان و رفتن به عراق چه کار است؟ گفت: قرض دارم، فرمود: قرض تو را ادا نمایم، گفت: پس امور زندگی ام چه می شود؟ فرمود: آن نیز به عهده من، ولی علی بن اسمعیل از رفتن به همراه سلطان صرف نظر نکرد و امام کاظم علیه السلام سیصد دینار و چهار هزار درهم توسط برادرش محمد بن جعفر علیه السلام به او

لَهُ مِنْهَا؟ قَالَ: بَلَى أَدُلُّكَ عَلَى رَجُلٍ بِهِذِهِ الصِّفَةِ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ يَحْيَى فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ عَمِّكَ وَ عَنْ شِيعَتِهِ وَ الْمَالِ الَّذِي يُحْمَلُ إِلَيْهِ. فَقَالَ: لَهُ عِنْدِي الْخَبْرُ وَ سَعَى بَعْمِهِ فَكَانَ مِنْ سَعَايَتِهِ أَنْ قَالَ: مِنْ كَثْرَةِ الْمَالِ عِنْدَهُ أَنَّهُ اشْتَرَى ضَيْعَةً تُسَمَّى الْبَشْرِيَّةَ بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَلَمَّا أَخْضَرَ الْمَالَ قَالَ الْبَائِعُ: لَا أُرِيدُ هَذَا النَّقْدَ أُرِيدُ نَقْدًا كَذَا وَ كَذَا فَأَمَرَ بِهَا فَصُبَّتْ فِي بَيْتِ مَالِهِ وَ أُخْرِجَ مِنْهُ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ ذَلِكَ النَّقْدِ وَ وَزَنَهُ فِي ثَمَنِ الضَّيْعَةِ. قَالَ النَّوْفَلِيُّ: قَالَ أَبِي وَ كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام يَأْمُرُ لِعَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ يَثِقُ بِهِ حَتَّى رُبَّمَا خَرَجَ الْكِتَابُ مِنْهُ إِلَى بَعْضِ شِيعَتِهِ بِخَطِّ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، ثُمَّ اسْتَوْحَشَ مِنْهُ. فَلَمَّا أَرَادَ الرَّشِيدُ الرَّحْلَةَ إِلَى الْعِرَاقِ بَلَغَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ عَلِيًّا ابْنَ أَخِيهِ يُرِيدُ الْخُرُوجَ مَعَ السُّلْطَانِ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ: مَا لَكَ وَ الْخُرُوجَ مَعَ السُّلْطَانِ؟ قَالَ: لِأَنَّ عَلِيَّ دِينًا. فَقَالَ: دَيْنُكَ عَلِيٌّ قَالَ فَتَدِيرُ عِيَالِي؟ قَالَ أَنَا أَكْفِيهِمْ. فَأَبَى إِلَّا الْخُرُوجَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَعَ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بِثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ وَ أَرْبَعَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ

فَقَالَ لَهُ: اجْعَلْ هَذَا فِي جَهَازِكَ وَلَا تُؤْتِمِ
وُلْدِي.

فرستاد و گفت: اینها را توشه راه خود قرار بده
و فرزندان مرا یتیم نکن.

۲

۸۳

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
هَشَامِ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ
الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِي
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ
ذَكَرَ لِي: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ دَخَلَ عَلَى
هَارُونَ الرَّشِيدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، ثُمَّ قَالَ
لَهُ: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى
رَأَيْتُ أَخِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يُسَلِّمُ عَلَيْهِ
بِالْخِلَافَةِ. وَكَانَ مِنْ سَعَى بِمُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عليه السلام يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَكَانَ يَرَى رَأْيَ
الزُّيْدِيَّةِ.

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام
مؤدب گوید: روایت کرد برای ما علی بن
ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید
از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر که
گفت: محمد بن اسمعیل بن جعفر بن
محمد علیه السلام نزد من آمد و گفت: محمد بن جعفر
نزد هارون رفته است و بر او سلام خلافت کرده
است و سپس گفته تا حال گمان نمی بردم که
در زمین دو خلیفه است تا دیدم برادر خود
موسی بن جعفر علیه السلام را که مردم بر او سلام به
خلافت می دادند. و از جمله آنان که درباره
موسی علیه السلام نزد هارون سعایت و بدگویی کردند
یعقوب بن داود است و او مذهب زیدیه داشت.

۳

۸۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ
أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از
ابوالعباس احمد بن عبدالله از علی بن محمد
بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما

سُلَيْمَانَ التَّوْفَلِي قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي
الْبِلَادِ قَالَ: كَانَ يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ يُخْبِرُنِي أَنَّهُ
قَدْ قَالَ بِالْإِمَامَةِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ فِي
الْليْلَةِ الَّتِي أَخَذَ فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع
فِي صَبِيحَتِهَا، فَقَالَ لِي: كُنْتُ عِنْدَ الْوَزِيرِ
السَّاعَةَ يَعْنِي يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ فَحَدَّثَنِي أَنَّهُ
سَمِعَ الرَّشِيدَ يَقُولُ عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص
كَالْمُخَاطِبِ لَهُ: يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ
اللَّهِ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ عَزَمْتُ
عَلَيْهِ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخَذَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
فَأَخْبَسَهُ لِأَنِّي قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُلْقِي بَيْنَ
أُمَّتِكَ حَرْبًا تُسْفِكُ فِيهَا دِمَاؤَهُمْ وَ أَنَا
أَحْسَبُ أَنَّهُ سَيَأْخُذُهُ غَدًا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ
أُرْسِلَ إِلَيْهِ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ وَ هُوَ قَائِمٌ
يُصَلِّي فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَرَ
بِالْقَبْضِ عَلَيْهِ وَ حَبْسِهِ.

ابراهیم بن ابی البلاد کہ گفت: یعقوب بن داود
به من می گفت: من مذهب امامیه دارم،
ابراهیم ادامه داد در شبی که صباح آن هارون
موسی بن جعفر ع را دستگیر کرد نزد یعقوب
بن داود رفتم، یعقوب گفت: الان نزد وزیر
یحیی بن خالد بودم به من نقل کرد که شنیدم
از هارون که با قبر حضرت رسول ص خطاب
کرده می گفت: پدر و مادرم فدای تو یا رسول
الله ص معذرت می خواهم از تو در این کار که
عزم آن کرده ام می خواهم موسی بن جعفر ع
را بگیرم و حبس کنم که می ترسم او میان امت
تو جنگی اندازد که خونهایشان ریخته گردد.
یحیی گفت: گمان دارم که او را فردا بگیرد.
و چون فردا شد فضل بن ربیع را بفرستاد و آن
حضرت در مقام رسول ص به نماز ایستاده بود
او را بگرفتند و حبس کردند.

۴

۸۵

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:
روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از عبدالله بن صالح که گفت: روایت کرد
برای ما صاحب فضل بن ربیع از فضل بن ربیع
که گفت: شبی در فراش خود با کنیزان

۴

۸۵

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي
صَاحِبُ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ
الرَّبِيعِ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي فِرَاشِي مَعَ

فَقَالَ لِي: نَعَمْ وَيَلِكَ أَتُرِيدُ أَنْ أَتُكِّثَ الْعَهْدَ؟
 فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا الْعَهْدُ؟ قَالَ: بَيْنَنَا
 أَنَا فِي مَرْقَدِي هَذَا إِذْ سَاوَرَنِي أَسْوَدٌ مَا
 رَأَيْتُ مِنَ السُّودَانِ أَعْظَمَ مِنْهُ فَقَعَدَ عَلَيَّ
 صَدْرِي وَتَبَضَّ عَلَيَّ حَلْقِي وَقَالَ لِي
 حَبَسْتَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ظَالِمًا لَهُ؟ فَقُلْتُ:
 فَأَنَا أَطْلِقُهُ وَأَهْبُ لَهُ وَأَخْلَعُ عَلَيْهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ
 عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِيثَاقَهُ وَقَامَ عَنِّي
 صَدْرِي وَقَدْ كَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ. فَخَرَجْتُ
 مِنْ عِنْدِهِ وَوَأَفَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ
 فِي حَبْسِهِ فَرَأَيْتُهُ قَائِمًا يُصَلِّي، فَجَلَسْتُ
 حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ أَبْلَغْتُهُ سَلَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 أَعْلَمْتُهُ بِالَّذِي أَمَرَنِي بِهِ فِي أَمْرِهِ وَ أَنِّي قَدْ
 أَحْضَرْتُ مَا أَوْصَلُهُ بِهِ. فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ أَمَرْتَ
 بِشَيْءٍ غَيْرِ هَذَا فَافْعَلْهُ. فَقُلْتُ: لَا وَحَقُّ
 جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَمَرْتُ إِلَّا بِهَذَا. قَالَ:
 لَا حَاجَةَ لِي فِي الْخِلْعِ وَالْحُمْلَانِ وَالْمَالِ
 إِذَا كَانَتْ فِيهِ حَقُوقُ الْأُمَّةِ. فَقُلْتُ: نَاشِدْتُكَ
 بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرُدَّهُ فَيَغْتَاطَ. فَقَالَ: اعْمَلْ بِهِ مَا
 أَحْبَبْتَ فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْرَجْتُهُ مِنَ السُّجْنِ
 ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي السَّبَبَ
 الَّذِي نِلْتَ بِهِ هَذِهِ الْكِرَامَةَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَقَدْ
 وَجَبَ حَقِّي عَلَيْكَ لِبِشَارَتِي إِيَّاكَ وَ لِمَا

آری، وای بر تو، می خواهی من عهد بشکنم؟
 گفتم: یا امیرالمومنین! چه عهدی؟ گفت: در
 همین جا که خفته‌ام ناگاه دیدم سیاهی بر سر من
 جست و از او بزرگتر و مهیبت‌تر سیاهی ندیده بودم.
 بر سینه من بنشست و حلق من بگرفت و گفت
 موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ را به ظلم حبس کردی؟
 گفتم: او را رها می‌کنم و مال می‌بخشم و خلعت
 می‌دهم پس از من عهد خدا گرفت و از سینه‌ام
 برخاست و نزدیک بود جانم بیرون رود، فضل
 گفت: از پیش او بیرون آمدم و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در
 حبس دیدم که ایستاده نماز می‌گزارد، نشستم تا
 سلام داد، سلام امیرالمومنین به او رسانیدم
 و آنچه فرموده بود در باره او گفتم، فرمود: اگر کاری
 غیر این نیز فرموده بکن، گفتم: به حق جدت
 رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر آن چه گفتم مرا نفرمود،
 فرمود: مرا حاجت به خلعت و مرکوب و مال او
 نیست چون حق امت در آن داخل است. گفتم: تو
 را به خدا قسم می‌دهم که آنها را رد نکنی که او در
 خشم شود، فرمود: خود آنچه می‌خواهی با آنها
 بکن، دست او گرفتم و او را از زندان بیرون آوردم
 و گفتم: یابن رسول الله! مرا بگو به چه سبب این
 مرد در این وقت در مقام اکرام تو برآمد که من بر
 تو حق ثابت کرده‌ام و برای تو این بشارت آورده‌ام

أَجْرَاهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ؟
 فَقَالَ ﷺ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ فِي النَّوْمِ
 فَقَالَ لِي: يَا مُوسَى أَنْتَ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ
 فَقُلْتُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ
 فَكَرَّرَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ وَ إِنْ أُذِرِي
 لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ أَصْبِحُ غَدًا
 صَائِمًا وَ أَتْبِعُهُ بِصِيَامِ الْخَمِيسِ وَ الْجُمُعَةِ.
 فَإِذَا كَانَتْ وَقْتُ الْإِفْطَارِ فَصَلِّ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ
 رَكْعَةً تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدَ مَرَّةً وَ اثْنَتَا
 عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. فَإِذَا صَلَّيْتَ
 مِنْهَا أَرْبَعَ رَكْعَاتٍ فَاسْجُدْ ثُمَّ قُلْ: يَا سَابِقَ
 الْقُرْبِ وَ يَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ يَا مُخَيِّبَ الْعِظَامِ وَ
 هِيَ رَمِيمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ
 الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ
 وَ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ أَنْ تُعَجِّلَ لِي الْفَرَجَ
 مِمَّا أَنَا فِيهِ. فَفَعَلْتُ فَكَانَ الَّذِي رَأَيْتُ.

و خداوند این کار خیر را به دست من جاری
 کرده؟ فرمود: رسول خدا ﷺ را شب چهارشنبه
 در خواب دیدم فرمود: یا موسی تو محبوس
 و مظلومی؟ گفتم: آری یا رسول الله! محبوس
 مظلومم و سه بار این سخن تکرار کرد سپس
 گفت: «نمی دانم شاید آزمایش الهی باشد و اندک
 مدتی در دنیا خرم باشید» فرمود: فردا
 و پنجشنبه و جمعه روزه باش، در وقت افطار
 دوازده رکعت نماز بگزار و در هر رکعت «حمد»
 یک بار و «قل هو الله احد» دوازده بار و چون چهار
 رکعت گزاردی سجده کن و بگو «یا سابق القوت و یا
 سامع کل صوت و یا مخیی العظام و هی رمیم بعد
 الموت اسئلك باسمک العظیم الاعظم ان تصلی
 علی محمد عبدک و رسولک و علی اهل بیته
 الطیبین الطاهرین و ان تعجل لی الفرج مما انا
 فیهِ» آنچه فرموده بود کردم آن شد که دیدی.

۵

۸۶

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:
 روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم
 از محمد بن حسن مدنی که گفت: روایت کرد
 برای ما ابی عبدالله بن فضل از پدرش فضل
 بن ربیع که گفت: من حاجب رشید بودم

۵

۸۶

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
 بْنِ هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
 الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ
 أَبِيهِ الْفَضْلِ قَالَ: كُنْتُ أَحْجُبُ الرَّشِيدَ فَأَقْبَلَ

روزی هارون در حالی که غضبناک بود و به دست شمشیری داشت و می‌گردانید گفت: ای فضل! به حق خویشی من به رسول خدا ﷺ اگر پسر عمویم را نیاوری سرت بردارم، گفتم: که را بیاورم؟ گفت: این حجازی را، گفتم: کدام حجازی را؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ترسیدم از خداوند که او را بیاورم، چون در عقوبت کار اندیشیدم گفتم: خواهم کرد، هارون گفت: دو شلاق زن و دو شمشیر تیز و دو جلاّد حاضر کن، حاضر ساختم و متوجه منزل موسی بن جعفر علیه السلام شدم، آمدم به خانه خرابی آنجا کوخی بود از شاخه‌های درخت خرما و غلام سیاهی دیدم، گفتم: خدا بر تو رحمت کند از مولای خود اذنی بگیر، گفتم: در او را حاجبی نیست، در آمدم، دیدم غلامی سیاه که قیچی به دست دارد بارها پینه از پیشانی و بالای بلندی بینی آن حضرت که از بسیاری سجود پیدا شده قیچی می‌کند، گفتم: السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! هارون شما را خوانده، فرمود: رشید را با من چه کار است؟ نعمت و دولت او را از من مشغول نساخته؟ سپس برجست و می‌فرمود: اگر نه آن است که از جدّ خود شنیده‌ام که فرمود: اطاعت سلطان للتقیّة واجب است

عَلَيَّ يَوْمًا غَضَبَانِ وَ بِيَدِهِ سَيْفٌ يَقْلِبُهُ فَقَالَ لِي: يَا فَضْلُ بِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَئِنْ لَمْ تَأْتِنِي بِابْنِ عَمِّي الْأَنْ لَأَخَذَنَّ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ. فَقُلْتُ: بِمَنْ أَجِيئُكَ؟ فَقَالَ: بِهَذَا الْحِجَازِيِّ. فَقُلْتُ: وَ أَيُّ الْحِجَازِيِّ؟ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام. قَالَ الْفَضْلُ: فَخِفْتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَجِيءَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ فَكَّرْتُ فِي النِّعْمَةِ فَقُلْتُ لَهُ: أَفَعَلْتُ فَقَالَ: ابْتِنِي بِسَوَاطِينِ وَ إِسَارِينَ هَصَّارِينَ وَ جَلَّادِينَ قَالَ: فَاتَيْتُهُ بِذَلِكَ وَ مَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَاتَيْتُ إِلَى خَرِبَةٍ فِيهَا كُوخٌ مِنْ جَرَائِدِ النَّخْلِ فَإِذَا أَنَا بِغُلامٍ أَسْوَدَ فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى مَوْلَاكَ يَزْحَمُكَ اللَّهُ. فَقَالَ لِي: لِمَ فَلَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ وَ لَا بَوَّابٌ فَوَلَجْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِغُلامٍ أَسْوَدَ بِيَدِهِ مِقْصٌ يَأْخُذُ اللَّحْمَ مِنْ جَبِينِهِ وَ عِزْرَيْنِ أَنْفِهِ مِنْ كَثْرَةِ سُجُودِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَجِبِ الرَّشِيدَ. فَقَالَ: مَا لِلرَّشِيدِ وَ مَا لِي أَمَا تَشْغَلُهُ نِعْمَتُهُ عَنِّي ثُمَّ وَتَبَ مُسْرِعًا وَ هُوَ يَقُولُ: لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبَرٍ عَن جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذَا

نمی آمدم، گفتم: مهیای عقوبت باش یا ابا ابراهیم خدا رحم کند، فرمود: مگر مالک دنیا و آخرت همراه من نیست؟ امروز بدی به من نرساند اگر خدا خواهد، فضل گوید: دست خود سه بار دور سر گردانید و چون داخل شدم رشید چون کنیزی فرزند مرده حیران ایستاده، مرا دید و گفت: یا فضل! گفتم: لبیك، گفت: آوردی پسر عم مرا؟ گفتم: آری، گفت: مبادا او را ترسانده باشی؟ گفتم: نه، گفت: نگفتی که بر او غضبنا کم؟ نفسم مرا به کاری واداشت که نمی خواستم، او را اذن دخول بده، اذن دادم چون در آمد، رشید برجست و دست در گردن او کرد و گفت: مرحبا ای پسر عم و برادر و وارث نعمت من، او را بر روی بالشت بنشانند و گفت: چه مانع از دیدن من شده؟ فرمود: وسعت مملکت تو و دوستی دنیا، گفت: حقه غایبه بیاورید، برگرفت در محاسن او مالید سپس دستور داد چند خلعت و دو کیسه طلا عطا نمایند، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: والله اگر نمی خواستم عزیزان بنی ابی طالب را داماد کنم تا نسل او منقطع نشود قبول نمی کردم، از پیش رشید برگشت و می فرمود: الحمد لله رب العالمین فضل گفت: یا امیرالمومنین! خواستی او را عقوبت کنی پس خلعت بخشیدی

مَا جِئْتُ. فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَعِدَّ لِلْعُقُوبَةِ يَا أَبَا إِبْرَاهِيمَ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ عليه السلام: أَلَيْسَ مَعِيَ مَنْ يَمْلِكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَ لَنْ يَقْدِرَ الْيَوْمَ عَلَى سُوءٍ بِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ فَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ: فَرَأَيْتَهُ وَقَدْ أَدَارَ يَدَهُ عليه السلام يَلُوحُ بِهَا عَلَى رَأْسِهِ عليه السلام ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ فَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ امْرَأَةٌ تَكَلِّمُ قَائِمَ حَيْرَانَ فَلَمَّا رَأَى قَالِ لِي: يَا فَضْلُ فَقُلْتُ لَيْتَكَ فَقَالَ جِئْتَنِي بِابْنِ عَمِّي قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا تَكُونَ أَرْعَجْتَهُ فَقُلْتُ لَا قَالَ لَا تَكُونَ أَغْلَمْتَهُ أَنِّي عَلَيْهِ غَضِبَانُ قَائِمِي قَدْ هَيَّبْتُ عَلَى نَفْسِي مَا لَمْ أُرِدْهُ أَنْ يَدْخُلَ لِي بِالْدُخُولِ فَأَذِنْتُ لَهُ فَلَمَّا رَأَاهُ وَثَبَ إِلَيْهِ قَائِمًا وَعَانَقَهُ وَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِابْنِ عَمِّي وَ أَخِي وَ وَارِثِ نِعْمَتِي ثُمَّ أَجْلَسَهُ عَلَى مِخْدَةٍ فَقَالَ لَهُ: مَا الَّذِي قَطَعَكَ عَن زِيَارَتِنَا؟ فَقَالَ: سَعَةٌ مَمْلَكَتِكَ وَ حُبُّكَ لِلدُّنْيَا. فَقَالَ: أَيُّونِي بِحَقِّمَةِ الْغَالِيَةِ قَائِمِي بِهَا فَعَلَّقَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُحْمَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِلْعٌ وَ بَدْرَتَانِ دَنَابِيرُ فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: وَ اللَّهُ لَوْ لَا أَنِّي أَرَى أَنْ أَرْوَجَ بِهَا مِنْ عُرَابِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ لِنَلَا يَنْقَطِعَ نَسْلُهُ أَبَدًا مَا قَبِلْتُهَا ثُمَّ تَوَلَّى عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فَقَالَ الْفَضْلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرَدْتَ أَنْ تُعَاقِبَهُ فَخَلَعْتَ

و اکرام نمودی، گفت: ای فضل! وقتی تو رفتی، قومی چند خانه مرا احاطه کرده و شمشیرها در دست داشتند آنها را در پای دیوار خانه فرو برده و می گفتند: اگر آزار رساند پسر رسول خدا را، او و خانه اش را به زمین فرو بریم و اگر نیکی کرد، رهایش کنیم، فضل گفت: پس از پی آن حضرت رفتم و پرسیدم: چه گفتی که از شر رشید سالم ماندی؟ فرمود: دعاء جدم علی بن ابی طالب خواندم، چون آن دعا را می خواند، به هر لشکری می رفت از او به هرزیمت می شدند و با هر سوار که مقابل می شد بر او غلبه می نمود و آن دعای کفایت بلاست گفتم: آن کدام است؟ فرمود: اللهم بک اساور و بک احاول و بک اجاور و بک اصول و بک انتصر و بک اموت و بک احی نفسی الیک و فوضت امری الیک و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم اللهم انک خلقتنی و رزقتنی و سترتني من العباد بلطفک ما خولتني و اغنيتني اذا هويت رددتني و اذا عثرت قومتي و اذا مرضت شفيتني و اذا دعوتک اجبتني يا سيدي ارض عني فقد ارضيتني.۴

عَلَيْهِ وَ أَكْرَمْتَهُ؟ فَقَالَ لِي: يَا فَضْلُ إِنَّكَ لَمَّا مَضَيْتَ لِتَجِيئِنِي بِهِ رَأَيْتُ أَقْوَامًا قَدْ أَخَذُوا بِدَارِي بِأَيْدِيهِمْ حِرَابٌ قَدْ غَرَسُوهَا فِي أَصْلِ الدَّارِ يَقُولُونَ: إِنْ آذَى ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَسَفْنَا بِهِ وَ إِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ انْصَرَفْنَا عَنْهُ وَ تَرَكْنَاهُ. فَتَبِعْتُهُ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: مَا الَّذِي قُلْتَ حَتَّى كُنَيْتَ أَمْرَ الرَّشِيدِ؟ فَقَالَ دُعَاءَ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ إِذَا دَعَا بِهِ مَا بَرَزَ إِلَى عَسْكَرٍ إِلَّا هَزَمَهُ وَ لَا إِلَى فَارِسٍ إِلَّا قَهَرَهُ وَ هُوَ دُعَاءُ كِفَايَةِ الْبَلَاءِ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: قُلْتُ اللَّهُمَّ بِكَ (أَسَاوِرُ) وَ بِكَ (أَحَاوِلُ) وَ بِكَ (أَجَاوِرُ) وَ بِكَ (أَصُولُ) وَ بِكَ (أَنْتَصِرُ) وَ بِكَ (أَمُوتُ) وَ بِكَ (أَحْيَا) أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ فَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَ رَزَقْتَنِي وَ سَتَرْتَنِي عَنِ الْعِبَادِ بِلُطْفِكَ مَا خَوَّلْتَنِي وَ أَغْنَيْتَنِي إِذَا هَوَيْتُ رَدَدْتَنِي وَ إِذَا عَثَرْتُ قَوْمَتِي وَ إِذَا مَرِضْتُ شَفَيْتَنِي وَ إِذَا دَعَوْتُكَ أَجَبْتَنِي يَا سَيِّدِي اَرْضْ عَنِّي فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي.

٦

٨٧

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی روایت کرده که گفت: ابو یوسف وقتی موسی بن جعفر علیه السلام نزد مهدی بود به او گفت: اذن می دهی مرا که از او چند مسئله بپرسم که از آن خبر ندارد؟ گفت: بپرس، گفت: چه می گویی اگر محرم در سایه راه رود، فرمود: نتواند، گفت: اگر خیمه زند در زمینی و داخل آن شود فرمود: بتواند، گفت: فرق این دو حال چیست، آن حضرت فرمود: چه می گویی در زن حائض، نماز قضا می کند؟ گفت: نه، فرمود: روزه قضا می کند؟ گفت: آری، فرمود: این فرق از کجاست؟ گفت: چنین به ما آمده، فرمود: این هم به ما چنین آمده، مهدی به ابو یوسف گفت: کاری نساختی؟ گفت: سنگی بر من انداخت که دماغ را بشکست.

٧

٨٨

احمد بن یحیی مکتب گوید: روایت کرد برای ما ابو الطیب احمد بن محمد وراق از علی بن هارون حمیری از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: روایت کرد برای ما

٦

٨٧

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَصْحَابِهِ قَالَ: قَالَ أَبُو يُوسُفَ لِلْمَهْدِيِّ وَ عِنْدَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام تَأْذِنُ لِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ لَيْسَ عِنْدَهُ فِيهَا شَيْءٌ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ فَقَالَ لِمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: أَسْأَلُكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: مَا تَقُولُ فِي التَّظْلِيلِ لِلْمُحْرِمِ؟ قَالَ لَا يَصْلُحُ. قَالَ فَيَضْرِبُ الْخَبَاءَ فِي الْأَرْضِ وَ يَدْخُلُ الْبَيْتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ هَذَيْنِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: مَا تَقُولُ فِي الطَّامِثِ أَ تَقْضِي الصَّلَاةَ قَالَ لَا قَالَ فَتَقْضِي الصَّوْمَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ لِمَ قَالَ هَكَذَا جَاءَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: وَ هَكَذَا جَاءَ هَذَا فَقَالَ الْمَهْدِيُّ لِأَبِي يُوسُفَ مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئاً؟ قَالَ: رَمَانِي بِحَجَرٍ دَامِغٍ.

٧

٨٨

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكْتَبُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَلِيمَانَ النَّوْفَلِيُّ

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: أَنَّهُمُ الْخَبَرُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِمَا عَزَمَ إِلَيْهِ مُوسَى بْنُ الْمَهْدِيِّ فِي أَمْرِهِ، فَقَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: مَا تُشِيرُونَ قَالُوا نَرَى أَنْ تَتْبَاعَدَ عَنْهُ وَ أَنْ تُغَيَّبَ شَخْصَكَ فَإِنَّهُ لَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ فَتَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ:

رَعَمْتُ سَخِينَةً أَنْ سَتَّغَلِبُ رَبَّهَا

وَ لَيُغْلَبَنَّ مُغَالِبُ الْغَلَابِ

ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ

كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِي ظُبَّةَ مُدْيَتِهِ وَ أَزْهَقَ

لِي شَبَابَ حَدِّهِ وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُؤْمِيهِ وَ لَمْ

تَنْمُ عَنِّي عَيْنُ حَرَّاسَتِهِ فَلَمَّا رَأَيْتَ ضَعْفِي

عَنِ اخْتِمَالِ الْفَوَاحِ وَ عَجْزِي ذَلِكَ عَنْ

مِلِمَاتِ الْحَوَائِجِ صَرَفْتَ ذَلِكَ عَنِّي بِذَلِكَ

بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ لَا بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي فَالْقَيْتَهُ

فِي الْحَفِيرِ الَّذِي اخْتَقَرَهُ لِي خَائِبًا مِمَّا أَمَلْتُ

فِي دُنْيَاهُ مُتْبَاعِدًا مِمَّا رَجَاهُ فِي آخِرَتِهِ فَلَكَ

الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ قَدَرِ اسْتِحْقَاقِكَ سَيِّدِي اللَّهُمَّ

فَخُذْهُ بِعِزَّتِكَ وَ [أقلل] أَفْلُلْ حَدَّهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ

وَ اجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ وَ عَجْزًا عَمَّنْ

يُنَاوِيهِ اللَّهُمَّ وَ أَعِدْنِي عَلَيْهِ مِنْ عَدُوِّي

حَاضِرَةً تَكُونُ مِنْ غِيْظِي شِفَاءً وَ مِنْ حَقِّي

پدرم از علی بن یقطین که گفت: به ابی الحسن موسی بن جعفر عليه السلام زمانی که جماعتی نزد او بودند، خبر رسانیدند که موسی بن مهدی قصد او دارد، به اهل بیت خود فرمود: چه صلاح می دانید؟ گفتند: صلاح در آن است که از او دور شوی و خود را غایب سازی تا از شر او ایمن باشی. تبسم نمود و بخواند:

سخینه گمان دارد بر سرورش غالب شود

ممکن است همیشه پیروز مند، گاهی مغلوب شود

حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود:

خدایا! بسا دشمنی که شمشیر خود را به جهت

من تیز کرده و غذای مرا مسموم کرده و لحظه ای

از من غفلت نکرده، تو چون ضعف مرا در مصائب

دیددی به نیروی خودت او را کنار زدی و مرا از شر

او ایمن کردی، او را با ناامیدی از رسیدن به آمال

دنیوی و آنچه در آخرت به آن امید داشت در

همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود،

خدایا! تو را سپاس می گویم به مقداری که

استحقاق داری، خدایا! او را به عزت و قدرت خود

بگیر و شمشیرش را بر من کند کن، او را سرگرم

کارهایش نما و مقابل دشمنش عاجز گردان،

اینک مرا یاری فرما و از او انتقام مرا بگیر تا خشم

دروم فرو نشیند و حقی را که بر او دارم به دست

عَلَيْهِ وَفَاءً وَ صِلِ اللَّهُمَّ دُعَانِي بِالْإِجَابَةِ وَ
 أَنْظِمْ شِكَايَتِي بِالتَّغْيِيرِ وَ عَرِّفْهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا
 وَعَدْتَ الظَّالِمِينَ وَ عَرِّفْنِي مَا وَعَدْتَ فِي
 إِجَابَةِ الْمُضْطَرِّينَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ
 الْمَنِّ الْكَرِيمِ. قَالَ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَمَا
 اجْتَمَعُوا إِلَّا لِقِرَاءَةِ الْكِتَابِ الْوَارِدِ عَلَيْهِ
 بِمَوْتِ مُوسَى بْنِ الْمَهْدِيِّ فِي ذَلِكَ يَقُولُ
 بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ أَهْلِ
 بَيْتِهِ شِعْرًا:

اورم، خدایا دعایم را اجابت فرما و شکایتم را
 تغییر ده، و آنچه را به ظالمین وعده دادی به او
 و آنچه را در اجابت دعای مضطربین وعده دادی
 به من نشان ده، تو دارای فضل بزرگ و نعمتهای
 با ارزش هستی. راوی گوید: حاضرین متفرق
 شدند و مجتمع نشدند مگر برای خواندن
 نامه‌ای که خبر مرگ موسی بن مهدی در آن بود.
 یکی از حاضرین مجلس موسی بن جعفر عليه السلام از
 اهل بیتش این ابیات را سرود:

وَ سَارِيَّةٍ لَمْ تَسِرْ فِي الْأَرْضِ تَبْتَغِي
 مَحَلًّا وَ لَمْ تَقْطَعْ بِهَا الْبُعْدَ قَاطِعٌ
 سَرَتْ حَيْثُ لَمْ تُجِدِ الرِّكَابُ وَ لَمْ تُنْجِ
 لِيُزِدْ وَ لَمْ يَنْقُصْ لَهَا الْعَبْدَ مَانِعٌ
 تَمُرُّ وَرَاءَ اللَّيْلِ وَ اللَّيْلُ ضَارِبٌ
 بِجُنُودِهِ فِيهِ سَمِيرٌ وَ هَاجِعٌ
 تُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ دُونَهَا
 إِذَا قَرَعَ الْأَبْوَابَ مِنْهُنَّ قَارِعٌ
 إِذَا وَرَدَتْ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ وَفَدَهَا
 عَلَى أَهْلِهَا وَ اللَّهُ رَائٍ وَ سَامِعٌ
 وَ إِنِّي لِأَرْجُو اللَّهَ حَتَّى كَأَنَّمَا
 أَرَى بِجَمِيلِ الظَّنِّ مَا اللَّهُ صَانِعٌ

بسا دعایی که شبانه به آسمان می‌رود
 و کس نمی‌تواند مانع آن شود
 به جایی می‌رود که هیچ کاروانی در آن
 حرکت نکرده و پر از موانع است
 این دعا از پس پرده شب زمانی که عده‌ای
 بیدار و عده‌ای خواب هستند حرکت می‌کند
 قبل از این که دعا به آسمان برسد و کسی
 درهای آسمان را بکوبد آن درها باز می‌شود
 چون قافله آنجا رسد، خدا پیش قراولانش را
 باز نمی‌گرداند، خداوند بینا و شنواست
 من به فضل خدا امیدوارم، گویا از حسن
 ظن به خدا می‌بینم که خدا چه کار خواهد کرد

۸

۸۹

ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبیدی گوید: پدرم چنین برای ما روایت کرد و گفت: موسی بن جعفر علیه السلام بر رشید داخل شد، رشید به او گفت: یا بن رسول الله مرا از طبایع اربع خبر ده، فرمود: باد پادشاهی است که مداوا می کند، خون برده ای بدهکار است چه بسا غلام مولا را بکشد، اما بلغم او خصمی است پر جدل. اگر او را از جانبی مسدود کنی از جانب دیگر منفتح گردد و صفرا چون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند، هارون گفت: یا بن رسول الله بر مردم انفاق می کنی از گنجهای خدا و رسول او.

۹

۹۰

ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبیدی گوید: محمد بن محمود برای ما روایت کرد و گفت: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چون مرا بر رشید داخل کردند، بر او سلام کردم جواب بداد، پس گفت: یا موسی بن جعفر! به دو خلیفه خراج می دهند؟ گفتم: یا امیرالمومنین! تو را در پناه خدا در می آورم از این که گناه خود و مرا بر

۸

۸۹

حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودِ الْعَبْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ: أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ الرَّشِيدُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الطَّبَائِعِ الْأَرْبَعِ؟ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الرِّيحُ فَإِنَّهُ مَلِكٌ يُدَارِي وَ أَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ عَبْدٌ غَارِمٌ وَ رَبُّمَا قَتَلَ الْعَبْدُ مَوْلَاهُ وَ أَمَّا الْبَلْغَمُ فَإِنَّهُ حَصْمٌ جَدِلٌ إِنْ سَدَدْتَهُ مِنْ جَانِبٍ انْفَتَحَ مِنْ آخَرَ وَ أَمَّا الْمِرَّةُ فَإِنَّهَا الْأَرْضُ إِذَا اهْتَزَّتْ رَجَفَتْ بِمَا فَوْقَهَا. فَقَالَ لَهُ هَارُونُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تُنْفِقُ عَلَى النَّاسِ مِنْ كُنُوزِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

۹

۹۰

حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ هَانِي بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودِ الْعَبْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَأَلْتُهُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَيْنِ يُجَبِي إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ؟ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعِيدُكَ

گردن گیری و قبول کنی باطل را از دشمنان ما، همانا می دانی از آن زمان که رسول خدا ﷺ از جهان برفت دایم بر مادروغ بستند، اینک به حق قربت تو با رسول خدا ﷺ مرا اذن دهی که با تو حدیثی گویم که به آن خبر داده پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا ﷺ، هارون گفت: تو را اذن دادم، گفتم: خبر داد مرا پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا ﷺ که فرمود: هرگاه دو خویشاوند همدیگر را لمس کنند، حس خویشاوندی بیدار می شود، قربانت کردم تو هم دستت را به من بده، هارون گفت: نزدیکتر بیا، نزدیک شدم دستم را گرفت و به خود کشید و دست در گردن من کرد و گفت: بنشین یا موسی! باکی بر تو نیست، پس دیدم دو چشمش پر از اشک شده، به خود آمدم پس گفت: راست گفتمی و راست گفتم جدت، خون من حرکت کرد و عروق من مضطرب شد و رقت بر من غالب گشت و اشک دو چشمم روان شد، می خواهم از تو چندی بپرسم که روزگاری در سینه ام بوده و از کسی نپرسیده ام اگر جوابم دهی، قول کسی را درباره تو قبول نکنم، شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای، پس راست بگو در جواب آنچه می پرسم، گفتم: آنچه بدانم خواهم گفت

بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِيْمِي وَإِيْمِكَ وَتَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ كُذِبَ عَلَيْنَا مِنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَكَ فَإِنْ رَأَيْتَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَأْذَنَ لِي أُحَدِّثُكَ بِحَدِيثٍ؟ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ. فَقُلْتُ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ تَحَرَّكَتْ وَاضْطَرَبَتْ فَتَأْوِلُنِي يَدَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ: اذْنُ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَفْسِهِ وَعَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَقَالَ: اجْلِسْ يَا مُوسَى فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ. فَتَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا إِنَّهُ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَقَالَ: صَدَقْتَ وَصَدَقَ جَدُّكَ ﷺ لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِي وَاضْطَرَبَتْ عُرُوقِي حَتَّى غَلَبَتْ عَلَيَّ الرَّقَّةُ وَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَتَلَجَّلُجُ فِي صَدْرِي مِنْذُ حِينٍ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهَا أَحَدًا فَإِنَّ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا خَلَيْتُ عَنْكَ وَ لَمْ أَقْبَلْ قَوْلَ أَحَدٍ فَيْكَ وَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطُّ فَاصْدُقْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ مِنِّي فِي قَلْبِي. فَقُلْتُ: مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَإِنِّي مُخْبِرُكَ إِنْ أَنْتَ

اگر امامم دهی، گفت: در امان هستی به شرطی که راست گویی و تقیه را که شما فرزندان فاطمه به آن مشهورید، ترک کنی، گفتم: آنچه می خواهی بپرس، هارون گفت: چرا خود را بر ما ترجیح می دهی، ما از یک شجره ایم و همه پسران عبدالمطلبیم، ما پسران عباسیم و شما پسران ابوطالب که هر دو عم رسول خدا بودند و قرابتشان یکسان بود، گفتم: ما نزدیکتریم، گفت: چرا؟ گفتم: چون عبدالله و ابوطالب از پدر و مادر برادرند و پدر شما عباس از مادر ایشان نیست. گفت: چرا دعوی می کنید که شما وارث رسول خدا هستید، حال آنکه ابوطالب قبل از پیامبر وفات کرده بود و عباس زنده بود و با وجود عمو، عموزادگان ارث نمی برند! گفتم: اگر امیر صلاح داند، مرا از این معاف دارد و غیر این هر چه خواهد مطرح کند، گفت: نه باید جواب دهی، گفتم: امامم ده، گفت: امان داده ام، گفتم: طبق نظر علی بن ابی طالب با وجود فرزند صلبی دختر یا پسر جز پدر، مادر و همسر کس سهم نبرد، جدم با وجود فرزند برای عمو سهمی قائل نبود و در قرآن نیز چنین نیامده، البته ابوبکر و عمر و بنی امیه با رأی خود و بدون مدرکی از پیامبر عمورا پدر حساب کرده و جزء وراث دانسته اند

أَمْتَنِي. فَقَالَ: لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتَنِي وَ تَرَكْتَ التَّقِيَةَ الَّتِي تُعْرِفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ. فَقُلْتُ: اسْأَلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا سِئْتَ. قَالَ: أَخْبِرْنِي لِمَ فَضَلْتُمْ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ وَاحِدٌ إِنَّا بَنُو الْعَبَّاسِ وَ أَنْتُمْ وُلْدُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُمَا عَمَّا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَرَابَتُهُمَا مِنْهُ سَوَاءٌ؟ فَقُلْتُ: نَحْنُ أَقْرَبُ. قَالَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَبَا طَالِبٍ لِأَبٍ وَ أُمٍّ وَ أَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ: فَلِمَ ادَّعَيْتُمْ أَنْتُمْ وَرِثَتُمُ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْعَمُّ يَحْجُبُ ابْنَ الْعَمِّ وَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ تُوَفِّيَ أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَيٌّ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُغْفِيَنِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ يَسْأَلَنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاهُ يُرِيدُهُ. فَقَالَ: لَا أَوْ تُجِيبَ. فَقُلْتُ فَأَمِنِي فَقَالَ: قَدْ أَمَنْتُكَ قَبْلَ الْكَلَامِ. فَقُلْتُ: إِنْ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ لَيْسَ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أَنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَ الزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ وَ لَمْ يَنْبُتْ لِلْعَمِّ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ مِيرَاثٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنْ تَيْمَأَ وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمِّيَّةَ قَالُوا الْعَمُّ وَالِدٌ رَأْيًا مِنْهُمْ

و علمائی که فتوای علی را پذیرفتند فتوایشان خلاف فتوای اینهاست، نوح بن درّاج رأی علی بن ابی طالب را پذیرفته و بر آن حکم داده و خلیفه او را حاکم بصره و کوفه کرد، او قضاوت نمود و خبر به خلیفه رسید، دستور داد او و مخالفینش، سفیان ثوری، ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض را حاضر کنند، آنها شهادت دادند که این رأی علی بن ابی طالب هست، امیرالمؤمنین گفت: چرا شما به این فتوی نداده و نوح طبق آن قضاوت کرده، آنها گفتند: نوح جرأت داشت و ما ترسیدیم، امیرالمؤمنین طبق گفته علمای اهل سنت که از رسول خدا «اقضاکم علی» را نقل کرده اند قضاوت نوح را امضا کرد، عمر بن خطاب گفته: «بهترین قاضی ما علی است»، قضاء جامع اوصاف پسندیده است، الفاظی مثل قرائت و اداء واجبات و علم که پیامبر برای مدح اصحاب بکار برده داخل در قضاء است، هارون گفت: بیفزای ای موسی! گفتم: انسان در مجلس ایمن است، خصوصا مجلس شما! گفت: خطری نیست، گفتم: دلیل دیگر بر ارث نبردن عباس، این که پیامبر کسانی را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و ولایت آنها را امضا نکرد، هارون گفت: دلیلت چیست؟

بِلا حَقِيقَةٍ وَ لَا اَثَرٍ عَنِ الرَّسُولِ ﷺ وَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِ عَلِيٍّ ﷺ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقَضَايَاهُمْ خِلَافُ قَضَايَا هُوَلَاءِ هَذَا نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِقَوْلِ عَلِيٍّ ﷺ وَ قَدْ حَكَمَ بِهِ وَ قَدْ وُلَّاهُ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمِصْرَيْنِ الْكُوفَةَ وَ الْبَصْرَةَ وَ قَدْ قَضَى بِهِ فَاُنْهِيَ اِلَى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَاَمَرَ بِاِحْضَارِهِ وَ اِحْضَارِ مَنْ يَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِهِ مِنْهُمْ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَ اِبْرَاهِيمُ الْمَدَنِيُّ وَ الْفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ فَشَهِدُوا اَنَّهُ قَوْلُ عَلِيٍّ ﷺ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَهُمْ فِيمَا اُبَلِّغُنِي بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ اَهْلِ الْحِجَازِ فَلِمَ لَا تُفْتُونَ بِهِ وَ قَدْ قَضَى بِهِ نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ فَقَالُوا جَسَرَ نُوحٌ وَ جَبْتًا وَ قَدْ اَمَضَى اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَضِيَّةً يَقُولُ قُدَمَاءُ الْعَامَّةِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ: عَلِيُّ اَقْضَاكُمْ وَ كَذَلِكَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: عَلِيُّ اَقْضَانَا وَ هُوَ اسْمُ جَامِعٍ لِأَنَّ جَمِيعَ مَا مَدَّحَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ اَصْحَابَهُ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ الْقِرَائِضِ وَ الْعِلْمِ دَاخِلٌ فِي الْقَضَاءِ. قَالَ: زِدْنِي يَا مُوسَى. قُلْتُ: الْمَجَالِسُ بِالْاَمَانَاتِ وَ خَاصَّةً مَجْلِسُكَ. فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَقُلْتُ: اِنَّ النَّبِيَّ لَمْ يُورَثْ مَنْ لَمْ يُهَاجِرْ وَ لَا اُثْبِتَ لَهُ وِلَايَةٌ حَتَّى يُهَاجِرَ. فَقَالَ: مَا حُجَّتُكَ فِيهِ؟

گفتم: قول خدای کسانی که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند، بین شما و آنها ولایت وجود ندارد تا هجرت کنند، عمویم عباس هجرت نکرد، گفت: ای موسی! آیا این را به دشمنان و فقهای ما بیان کرده‌ای؟ گفتم: جز امیرالمؤمنین کسی از من سؤال نکرده، گفت: چرا اجازه می‌دهید مردم شما را به پیامبر منتسب کرده و بگویند: فرزندان رسول خدا! شما فرزندان علی هستید و اشخاص به پدرشان منتسب شوند، فاطمه ظرف است و پیامبر جد مادری شماست، گفتم: یا امیرالمؤمنین! اگر پیامبر زنده شوند و دختر شما را خواستگاری کنند، جواب مثبت می‌دهید؟ گفت: سبحان الله! چرا اجابت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم. گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به ازدواج او در می‌آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: احسنت ای موسی! گفت: چرا می‌گویید ذریه پیامبر هستید، پیامبر نسلی بر جای نگذاشت و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، شما فرزندان دختر او هستید و دختر نسل ندارد، گفتم: به حق خویشاوندی و به حق قبر و آن کس که در آن است مرا از پاسخ این سؤال معاف دارید

فَقُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنَّ عَمِّي الْعَبَّاسَ لَمْ يُهَاجِرْ. فَقَالَ لِي: أَسْأَلُكَ يَا مُوسَى هَلْ أَفْتَيْتَ بِذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أَعْدَائِنَا أَمْ أَخْبَرْتَ أَحَدًا مِنَ الْفُقَهَاءِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِشَيْءٍ. فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا وَ مَا سَأَلَنِي عَنْهَا إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ: لِمَ جَوَزْتُمْ لِلْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ أَنْ يَنْسُبُواكُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَقُولُونَ لَكُمْ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ بَنُو عَلِيٍّ وَ إِنَّمَا يُنْسَبُ الْمَرْءُ إِلَى أَبِيهِ وَ فَاطِمَةَ إِنَّمَا هِيَ وَعَاءٌ وَ النَّبِيُّ ﷺ جَدُّكُمْ مِنْ قَبْلِ أُمَّكُمْ؟ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نُشِرَ فَخَطَبَ إِلَيْكَ كَرِيمَتِكَ هَلْ كُنْتَ تُجِيبُهُ؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ لِمَ لَا أُجِيبُهُ بَلْ أَفْتَحِرُّ عَلَى الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ قُرَيْشٍ بِذَلِكَ. فَقُلْتُ لَهُ: لَكِنَّهُ ﷺ لَا يَخْطُبُ إِلَيَّ وَ لَا أَرْوِجُهُ. فَقَالَ: وَ لِمَ؟ فَقُلْتُ: لِأَنَّهُ ﷺ وَ لَدُنِّي وَ لَمْ يَلِدْكَ فَقَالَ أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى. ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتُمْ إِنَّا ذُرِّيَّةُ النَّبِيِّ ﷺ وَ النَّبِيُّ ﷺ لَمْ يُعْقِبْ وَ إِنَّمَا الْعَقِبُ لِلذَّكَرِ لَا لِلْأُنثَى وَ أَنْتُمْ وَ لِدُ الْبِنْتِ وَ لَا يَكُونُ لَهَا عَقِبٌ؟ فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ وَ الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ إِلَّا مَا (أَعْفَانِي)

أَعْفَيْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ. فَقَالَ: لَا أَوْ
 تُخْبِرَنِي بِحُجَّتِكُمْ فِيهِ يَا وَلَدَ عَلِيٍّ وَ أَنْتَ يَا
 مُوسَى يَفْسُوبُهُمْ وَ إِمَامُ زَمَانِهِمْ كَذَا أَنَّهُ
 إِلَيَّ وَ لَسْتُ أَعْفِيكَ فِي كُلِّ مَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ
 حَتَّى تَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى
 وَ أَنْتُمْ تَدْعُونَ مَعْشَرَ وَلَدِ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ
 عَنْكُمْ مِنْهُ بِشَيْءٍ أَلْفٍ وَ لَا وَائٍ إِلَّا وَ
 تَأْوِيلُهُ عِنْدَكُمْ وَ اخْتَبَجْتُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 «مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ قَدْ
 اسْتَفْنَيْتُمْ عَنْ رَأْيِ الْعُلَمَاءِ وَ قِيَّاسِهِمْ. فَقُلْتُ
 تَأْذَنُ لِي فِي الْجَوَابِ؟ قَالَ هَاتِ قَوْلَ أَهْلِ
 بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ ... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ
 أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ
 نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ
 إِبْرَاهِيمَ... مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ:
 لَيْسَ لِعِيسَى أَبٌ. فَقُلْتُ: إِنَّمَا الْحَقُّنَاهُ بِذَرَارِي
 الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ طَرِيقِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ
 الْحَقُّنَاهُ بِذَرَارِي النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ أُمِّنَا
 فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ:
 هَاتِ. قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنْ حَاجَكَ
 فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
 أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ

گفت: هرگز، باید شما فرزندان علی دلیل خود
 را بگویید، تو رئیس و امام آنها در این زمان
 هستی، تو را معاف ندارم و از تو درنگ در هر
 مسئله که از تو پرسم مگر حجتی از کتاب خدا
 بیاوری، شما فرزندان علی دعوی می کنید از
 کتاب خدا هیچ چیز کلمه و حرفی از شما فوت
 نشده و تاویل همه آن را می دانید و به این آیه
 استناد می کنید «در کتاب از هیچ چیز فروگذار
 نکرده ایم» و از رأی و قیاس علما خود را
 مستغنی دانید، گفتم: رخصت جواب
 می دهی؟ گفت: جوابت را بگو، گفتم: «اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
 و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف
 و موسی و هرون و کذالک نجزی المحسنین
 و ذکریا و یحیی و عیسی» پدر عیسی کیست یا
 امیرا گفت: پدر ندارد. گفتم: خداوند او را داخل
 ذریه انبیا ساخت از راه مادرش مریم علیها السلام هم
 چنین ما داخل ذریت رسول صلی الله علیه و آله شدیم از
 جانب مادر خود فاطمه علیها السلام، گفتم: باز دلیل
 بیاورم؟ گفت: اگر دلیل دیگری هم داری بگو،
 گفتم: خداوند می فرماید: «فمن حاجک فيه
 من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
 ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم

أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» وَ لَمْ يَدَّعِ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ الْمُبَاهَلَةِ لِلنَّصَارَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى أَبْنَاءَنَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَةُ وَ أَنْفُسَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَلَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ جَبْرِئِيلَ ﷺ قَالَ يَوْمَ أُحُدٍ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمَوَاسَاةُ مِنْ عَلِيٍّ. قَالَ: لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: وَ أَنَا مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ: لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ فَكَانَ كَمَا مَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ خَلِيلَهُ ﷺ إِذْ يَقُولُ «فَتَى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» إِنَّا مَعَشَرَ بَنِي عَمِّكَ نَفْتَخِرُ بِقَوْلِ جَبْرِئِيلَ إِنَّهُ مِنَّا فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى ازْفَعِ إِلَيْنَا حَوَائِجَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: أَوَّلُ حَاجَةٍ أَنْ تَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّكَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِ وَ إِلَيَّ عِيَالِهِ. فَقَالَ: تَنْظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَرَوَى أَنَّهُ أَنْزَلَهُ عِنْدَ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكٍ فَزَعَمَ أَنَّهُ تُوْفِيَ عِنْدَهُ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين، کسی دعوی نکرده که آن حضرت در روز مباحله با نصاری کسی را زیر رداء خود درآورده باشد مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و حسین ﷺ، مراد از «ابناءنا» حسن و حسین و مراد از «نساءنا» فاطمه و مراد از «انفسنا» علی بن ابی طالب ﷺ است، همه علما نیز متفق القول هستند بر اینکه جبرئیل ﷺ روز احد گفت: ای محمد! این کار علی نشانه جانفشانی است و رسول خدای ﷺ فرمود: زیرا او از من است و من از او، جبرئیل گفت: و من از شما هستم یا رسول الله! سپس گفت: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی» و اطلاق جوانمرد بر علی همانند آن است که خداوند خلیل خود ابراهیم ﷺ را به آن مدح نمود و فرمود: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» ما پسران عموی تو فخر می کنیم به قول جبرئیل که او از ماست، گفت: احسنت یا موسی! حاجات خود را به ما بگو، گفتیم: اول آن که اذن دهی پسر عمت را تا به حرم جد خود و عیال خود باز گردد، گفت: ببینم ان شاء الله، و روایت شده که هارون آن حضرت را نزد سندی بن شاهک فرود آورد و او دعوی کرد که وفات یافت نزد او و الله اعلم.

۱۰
۹۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ
أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا
قَبَضَ الرَّشِيدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَبِضَ عَلَيْهِ وَهُوَ عِنْدَ رَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَانِمًا
يُصَلِّي فَتَقَطَعَ عَلَيْهِ صَلَاتُهُ وَحُمِلَ وَهُوَ
يَبْكِي وَيَقُولُ: أَشْكُو إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا
أَلْقَى وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ يَبْكُونَ وَ
يَصِيحُونَ. فَلَمَّا حُمِلَ إِلَى بَيْنِ يَدَيِ الرَّشِيدِ
شَتَمَهُ وَ جَفَّاهُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ أَمَرَ بِبَيْتَيْنِ
فَهَيَّأَ لَهُ فَحَمَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى أَحَدِهِمَا
فِي خَفَاءٍ وَ دَفَعَهُ إِلَى حَسَّانِ السَّرْوِيِّ وَ أَمَرَهُ
بِأَنْ يَصِيرَ بِهِ فِي قُبَّةٍ إِلَى الْبَصْرَةِ فَيُسَلِّمَ إِلَى
عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ هُوَ أَمِيرُهَا وَ
وَجَّهَ قُبَّةً أُخْرَى عَلَانِيَةً نَهَارًا إِلَى الْكُوفَةِ
مَعَهَا جَمَاعَةٌ يُعَمِّي عَلَى النَّاسِ أَمَرَ مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدِمَ حَسَّانُ الْبَصْرَةَ قَبْلَ
التَّرْوِيَةِ يَوْمٍ فَدَفَعَهُ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ
أَبِي جَعْفَرٍ نَهَارًا عَلَانِيَةً حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ وَ

۱۰
۹۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی
صولی از ابوالعباس احمد بن عبدالله از علی بن
محمد بن سلیمان نوفلی که گفت: از پدر خود
شنیدم که می گفت: هارون موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ
را گرفت زمانی که در حرم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در
حال نماز بود که نمازش را قطع کردند و او را
بردند، در حالی که می گریست و می گفت: «به تو
شکایت می کنم ای رسول خدا از این ستم»
مردم از هر طرف روی آوردند و می گریستند
و ناله می کردند، چون او را پیش رشید بردند او
را دشنام داد و بی احترامی کرد و چون شب
درآمد فرمود دو کجاوه مهیا نمودند، حضرت را
در یکی از آن دو پنهان از مردم نشانند و به
حسان سروی سپرد و فرمود که ایشان را به
بصره برد و تسلیم عیسی بن جعفر بن ابی جعفر
امیر بصره کند و قبه دیگر را آشکارا و در روز به
جانب کوفه روان کردند و با آن جماعتی بودند،
پنهان ماند بر مردم که او را کجا بردند، حسان
یک روز قبل از ترویبه به بصره رسید، در روز
و آشکارا او را به عیسی سپرد تا همه کس دانستند

و خبر شایع شد، عیسی آن حضرت را در اتاقی از عمارت خود حبس نمود و بر آن قفل نهاد و عید قربان چنان او را مشغول ساخت که از حضرت غافل بود، نمی‌گشودند در را مگر دو وقت یک وقت برای طهارت و دیگر برای آوردن آب و نان، پدرم گفت: فیض بن ابی صالح که اول نصرانی بود سپس اسلام ظاهر آورد، زندق و کاتب عیسی بن ابی جعفر بود و با من ارتباط داشت گفت: یا ابا عبدالله! این مرد صالح در این روزها که در این خانه بوده انواع اعمال ناپسند و فواحش و منکرات را شنیده، شک ندارم که ملتفت آنها نشده و دل به آنها نداده، بس که مشغول عبادت بوده، پدرم گفت: در این ایام علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعہ بدگوی و سعایت من به عیسی بن جعفر کرد و توسط احمد بن اسید حاجب عیسی رقعہ به او فرستاد و گفت: علی بن یعقوب از مشایخ بنی هاشم بود و بزرگتر از همه و با آن پیری شراب می‌خورد، احمد بن اسید را می‌خواند و با او مجلس می‌گیرد او مرد و زن مغنی و مغنیه می‌آورد و امید داشت که احمد او را نزد عیسی یاد کرده و باعث ربط گردد و در رقعہ نوشته بود: تو محمد بن سلیمان را بر ما مقدم می‌داری در اکرام و او را مخصوص می‌سازی

شَاعَ خَبْرُهُ فَحَبَسَهُ عِيسَى فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْمَجْلِسِ الَّذِي كَانَ يَجْلِسُ فِيهِ وَ أَقْفَلَ عَلَيْهِ وَ شَغَلَهُ الْعَيْدُ عَنْهُ فَكَانَ لَا يَفْتَحُ عَنْهُ الْبَابَ إِلَّا فِي حَالَتَيْنِ حَالَةٍ يَخْرُجُ فِيهَا إِلَى الطَّهْوَرِ وَ حَالَةٍ يَدْخُلُ فِيهَا الطَّعَامُ قَالَ أَبِي: فَقَالَ لِي الْفَيْضُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ وَ كَانَ نَصْرَانِيًّا ثُمَّ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَ كَانَ زَنْدِيقًا وَ كَانَ يَكْتُبُ لِعِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ بِي خَاصًّا فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعَ هَذَا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فِي أَيَّامِهِ هَذِهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا مِنْ ضُرُوبِ الْفَوَاحِشِ وَ الْمَنَاقِبِ مَا أَعْلَمُ وَ لَا أَشْكُ أَنَّهُ لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِهِ. قَالَ أَبِي: وَ سَعَى بِي فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ عَوْنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ رَبِيعَةَ فِي رُقْعَةٍ دَفَعَهَا إِلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ أُسَيْدٍ حَاجِبُ عِيسَى. قَالَ: وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ يَعْقُوبَ مِنْ مَشَايخِ بَنِي هَاشِمٍ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ سِنًا وَ كَانَ مَعَ كِبَرِ سِنِهِ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يَدْعُو أَحْمَدَ بْنَ أُسَيْدٍ إِلَى مَنْزِلِهِ فَيَحْتَقِلُ لَهُ وَ يَأْتِيهِ بِالْمُغْنَيْنِ وَ الْمُغْنِيَّاتِ يَطْمَعُ فِي أَنْ يَذْكُرَهُ لِعِيسَى فَكَانَ فِي رُقْعَتِهِ الَّتِي رَفَعَهَا إِلَيْهِ إِنَّكَ تُقَدِّمُ عَلَيْنَا مُحَمَّدَ بْنَ سُلَيْمَانَ فِي إِذْنِكَ وَ إِكْرَامِكَ وَ تَخْصُّهُ

و به او مشک هدیه می دهی و در میان ما از او مسن تر نیز هست، دین او طاعت موسی بن جعفر است که نزد تو محبوب است، پدرم گفت: من در نیم روز گرمی به قیلوله استراحت می کردم که حلقه در کوفتند، گفتم: کیست؟ غلام گفت: قعنّب بن یحیی می گوید: هم اکنون می خواهد شما را ببیند، گفتم: برای کار ضروری آمده، اذن دهید وارد شد و از جانب فیض بن صالح آن حکایت کرد و گفت: فیض بعد از بیان آن واقعه گفت: جریان را به ابا عبدالله مگو که غمگین می کنی او را زیرا آن رقعہ در امیر تاثیر نکرد و من به امیر گفتم: آیا در خاطرت شبهه ای داری تا ابا عبدالله را بگویم بر دروغ بودن قول او قسم یاد کند، گفت: نه! مگو که غمگین میکنی او را زیرا که این افترا گوید، گفتم: ای امیر! می دانی که هیچ کس چون نوفلی همدم شما نیست، تاکنون شما را بر کسی شورانده؟ گفت: معاذالله! گفتم: اگر او مذهبی مخالف داشت، تو را بر آن وامی داشت گفت: آری! او را بهتر از تو می شناسم، پدرم گفت: چون این خبر شنیدم، مرکبم را طلبیدم و همان ساعت با قعنّب به خانه فیض رفتم، اذن خواستم، پیغام فرستاد: فدای تو شوم مجلسی ناخوش دارم لایق قدر تو نیست

بِالْمِسْكِ وَ فِينَا مَنْ هُوَ أَسْنُّ مِنْهُ وَ هُوَ يَدِينُ بِطَاعَةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْمُحْبُوسِ عِنْدَكَ؟ قَالَ أَبِي: فَإِنِّي لَقَائِلٌ فِي يَوْمٍ قَائِظٍ إِذْ حُرُكْتُ حَلَقَةَ الْبَابِ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَ لِي الْغُلَامُ: قَعْنَبُ بْنُ يَحْيَى عَلَى الْبَابِ يَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ لِقَائِكَ السَّاعَةَ. فَقُلْتُ: مَا جَاءَ إِلَّا لِأَمْرِ ائْتَدُّوا لَهُ فَدَخَلَ فَخَبَّرَنِي عَنِ الْفَيْضِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ بِهَذِهِ الْقِصَّةِ وَ الرُّقْعَةِ قَالَ وَ قَدْ كَانَ قَالَ لِي الْفَيْضُ بَعْدَ مَا أَخْبَرَنِي لَا تُخْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَتُخْرِنَهُ فَإِنَّ الرَّافِعَ عِنْدَ الْأَمِيرِ لَمْ يَجِدْ فِيهِ مَسَاعاً وَ قَدْ قُلْتُ لِلْأَمِيرِ أَ فِي نَفْسِكَ مِنْ هَذَا شَيْءٌ حَتَّى أَخْبَرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَيَأْتِيكَ وَ يَخْلِفَ عَلَيَّ كَذِبِهِ فَقَالَ لَا تُخْبِرُهُ فَتَغْمَهُ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّهِ إِنَّمَا حَمَلَهُ عَلَيَّ هَذَا الْحَسَدُ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَخْلُو بِأَحَدٍ خَلَوْتَكَ بِهِ فَهَلْ حَمَلَكَ عَلَيَّ أَحَدٌ قَطُّ؟ قَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ لَهُ مَذْهَبٌ يُخَالِفُ فِيهِ النَّاسَ لِأَحَبِّ أَنْ يَحْمِلَكَ عَلَيْهِ قَالَ أَجَلٌ وَ مَعْرِفَتِي بِهِ أَكْثَرُ قَالَ أَبِي فَدَعَوْتُ بِدَائِي وَ رَكِبْتُ إِلَى الْفَيْضِ مِنْ سَاعَتِي فَصِرْتُ إِلَيْهِ وَ مَعِيَ قَعْنَبُ فِي الظُّهَيْرَةِ فَاسْتَأْذَنْتُ إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ وَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِساً

أَرْفَعُ قَدْرَكَ عَنْهُ وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَيَّ
شَرَابِهِ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ وَاللَّهِ لَا بُدَّ مِنِّ لِقَائِكَ
فَخَرَجَ إِلَيَّ فِي قَمِيصٍ رَقِيقٍ وَإِزَارٍ مُوَرَّدٍ
فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا بَلَغَنِي فَقَالَ لِقَعْنَبٍ لَا جُرِيئَتَ
خَيْرًا أَلَمْ أُنْقِذْكَ إِلَيْكَ أَنْ لَا تُخَيِّرَ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ فَتَغْتُمَّهُ ثُمَّ قَالَ لِي لَا بَأْسَ فَلَيْسَ فِي قَلْبِ
الْأَمِيرِ مِن ذَلِكَ شَيْءٌ قَالَ فَمَا مَضَتْ بَعْدَ
ذَلِكَ إِلَّا أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى حَمَلَ مُوسَى بْنُ
جَعْفَرٍ عليه السلام سِرًّا إِلَى بَغْدَادَ وَحُبْسَ ثُمَّ أُطْلِقَ ثُمَّ
حُبْسَ ثُمَّ سُلِّمَ إِلَى السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ
فَحَبَسَهُ وَضَيَّقَ عَلَيْهِ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِ الرَّشِيدَ
بِسَمِّ فِي رُطْبٍ وَأَمَرَهُ أَنْ يَقْدِمَهُ إِلَيْهِ وَيَحْتِمَ
عَلَيْهِ فِي تَنَاوُلِهِ مِنْهُ فَفَعَلَ فَمَاتَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ

در شراب خوردن بود، پیغام فرستادم به خدا
ناچارم تو را ببینم، پس بیرون آمد با پیراهنی
نازک و ازاری گلگون، آن خبر که از او شنیده
بودم به او گفتم، به قعناب گفتم: جزای خیر
نیایی به تو سفارش نکردم که این خبر با ابا
عبدالله نگویی که غمگین می کنی او را، سپس
به من گفتم: هیچ باکی نیست که در خاطر امیر
از آن باب هیچ نیست، این گفت و نگذشت بر
آن مگر چند روزی که موسی بن جعفر را پنهان
از آنجا سوی بغداد برده تسلیم سندی بن
شاهک نمودند، او را حبس کرد و بر او تنگ
گرفت بعد از آن رشید زهری در رطب نزد او
فرستاد و دستور داد پیش آن حضرت برده و او را
بر تناول آن بدارد و او از آن بخورد و وفات یافت.

۱۱

۹۲

علی بن عبدالله بن وزاق و حسین بن
ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن
تاتانه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم
و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی
بن متوکل گویند: روایت کرد برای ما ابراهیم
بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی از سفیان

۱۱

۹۲

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ
الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ
الْمُكْتَبِ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَاتَانَةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ
عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
مَاجِيلَوِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

بن نزار که گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، گفت: می دانید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی دانیم، گفت: رشید به من آموخته، گفتند: این چه گونه بود و حال آنکه رشید اهل این بیت را می کشت، گفت: برای بقاء ملک و پادشاهی می کشت که عقیم است، مأمون گفت: سالی همراه هارون به حج رفتم، وقتی به مدینه رسیدیم، مأمون به حاجبان گفت: کسی بر من داخل نشود از اهل مدینه یا مکه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر این که نسب خود را بازگوید، پس هر که داخل می شد می گفت: من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود یا هاشم یا قریش یا مهاجر یا انصار بر می شمرد پس او را عطا می داد از پنج هزار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت، روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بر در کسی ایستاده که به اعتقاد خود موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است، هارون روبه ما کرد و من و امین و موتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم، گفت: خود را مسحافظت کنید

إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نِزَارٍ قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا عَلَى رَأْسِ الْمَأْمُونِ فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَنْ عَلَّمَنِي الشَّيْعَ؟ فَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعًا: لَا وَاللَّهِ مَا نَعْلَمُ قَالَ: عَلَّمَنِي الرَّشِيدُ. قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ ذَلِكَ وَالرَّشِيدُ كَانَ يَقْتُلُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ: كَانَ يَقْتُلُهُمْ عَلَى الْمَلِكِ لِأَنَّ الْمَلِكَ عَقِيمٌ وَ لَقَدْ حَبَجْتُ مَعَهُ سَنَةً فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمَدِينَةِ تَقَدَّمَ إِلَيَّ حُجَّابِهِ وَ قَالَ: لَا يَدْخُلُنَّ عَلَيَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَكَّةَ مِنْ أَهْلِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ سَائِرِ بَطُونِ قُرَيْشٍ إِلَّا نَسَبَ نَفْسَهُ وَ كَانَ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى جَدِّهِ مِنْ هَاشِمِيٍّ أَوْ قُرَشِيٍّ أَوْ مُهَاجِرِيٍّ أَوْ أَنْصَارِيٍّ فَيَصِلُهُ مِنَ الْحَالِ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ وَ مَا دُونَهَا إِلَى مِائَتِي دِينَارٍ عَلَى قَدْرِ شَرَفِهِ وَ هِجْرَةِ آبَائِهِ، فَأَنَا ذَاتَ يَوْمٍ وَاقِفٌ إِذْ دَخَلَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى السَّبَابِ رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ قِيَامٌ عَلَى رَأْسِهِ وَ الْأَمِينُ وَ الْمُؤْتَمَنُ وَ سَائِرُ الْقَوَادِ فَقَالَ: اخْفَظُوا عَلَيَّ

قَالَ: نَحْنُ عَشْرَةَ [ألف] آلَافٍ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُ
الرَّشِيدُ يَا ابْنَ عَمٍّ أَنَا أُعْطِيكَ مِنَ الْعَالِ مَا
تُزَوِّجُ الذُّكْرَانَ وَ النُّسْوَانَ وَ تَقْضِي الدَّيْنَ
وَ تَعْمُرُ الضِّيَاعَ فَقَالَ لَهُ وَصَلَّتْكَ رَحْمَةُ يَا
ابْنَ عَمٍّ وَ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ هَذِهِ النِّيَّةَ الْجَمِيلَةَ
وَ الرَّحِمُ مَأْسَةٌ وَ الْقَرَابَةُ وَ اشْجَعَةٌ وَ النَّسَبُ
وَاحِدٌ وَ الْعَبَّاسُ عَمُّ النَّبِيِّ ﷺ وَ صِنُو أَبِيهِ
وَ عَمُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ صِنُو أَبِيهِ وَ
مَا أَبْعَدَكَ اللَّهُ مِنْ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ وَ قَدْ
بَسَطَ يَدَكَ وَ أَكْرَمَ عُنُقُوكَ وَ أَعْلَى مَحْتَدَكَ
فَقَالَ: أَفْعَلُ ذَلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ كَرَامَةً
فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ
فَرَضَ عَلَيَّ وَ لَاءَهُ عَهْدِهِ أَنْ يَتَعَسَّوْا فُقَرَاءَ الْأُمَّةِ وَ
يَقْضُوا عَنِ الْغَارِمِينَ وَ يُؤَدُّوا عَنِ الْمُثْقَلِ وَ
يَكْسُوا الْقَارِيَّ وَ يُحْسِنُوا إِلَى الْعَانِي فَأَنْتَ
أَوْلَى مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: أَفْعَلُ يَا أَبَا
الْحَسَنِ ثُمَّ قَامَ فَقَامَ الرَّشِيدُ لِقِيَامِهِ وَ قَبَّلَ
عَيْنَيْهِ وَ وَجْهَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ الْأَمِينِ
وَ الْمُؤْتَمَنِ. فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ يَا مُحَمَّدُ وَ
يَا إِبْرَاهِيمَ امْشُوا بَيْنَ يَدَيَّ عَمَّكُمْ وَ سَيِّدِكُمْ
خُذُوا بِرِكَابِهِ وَ سَوُّوا عَلَيْهِ نِيَابَهُ وَ شَبِّعُوهُ إِلَى
مَنْزِلِهِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ
جَعْفَرٍ ﷺ سِرًّا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَبَشَّرَنِي بِالْخِلَافَةِ

فرمود: ده هزار دینار، هارون گفت: عموزاده آنقدر
عطا کنم که پسران و دختران را تزویج، قرضت را
پرداخت و زمینت را آباد کنی، فرمود: عموزاده!
امیدوارم خویشان نیز حق خویشاوندی را در
شما به جای آورند، خدای تو را مزد دهد برای
نیت نیک، خویشاوندی ما صمیمی است، نسب
ما یکی است، عباس عموی پیامبر و علی بن
ابی طالب است و با پدرانشان چون دو تنه درخت
هستند که از ریشه به هم متصلند، خداوند دور
نکند تو را از توفیق این کار، تو را کریم ساخته
و رایت مجد تو برافراخته، گفت: این کار را خواهم
کرد، سپس فرمود: یا امیرا خداوند واجب کرده بر
والیان که فقیران امت را دریابند و وامهایشان
گذارده و صاحب عیالان را دستگیری
کنند، برهنه را بپوشانند و با اسیران نیکی کنند
و تو اولی تر آنانی، گفت: می کنم یا ابا الحسن!
سپس برخاست و رشید با او برخاست و صورت
و چشمانش ببوسید پس روی به من و امین
و موتمن کرد و گفت: یا ابا عبدالله! یا محمدا یا
ابراهیم! همراه عمو و سید خود بروید، رکاب او
گرفته و او را سوار کنید و جامه هایش درست کرده
تا منزل او را مشایعت نمایید، در راه ابوالحسن
پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد

وگفت: چون مالک این امر شوی با اولاد من
 نیکی کن، پس بازگشتم و من از فرزندان دیگر
 بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی
 شد گفتم: یا امیرالمومنین! این مرد که بود که
 تو او را تعظیم نمودی و برای او از مجلس خود
 برخاستی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر
 نشستی و سپس ما را فرمودی تا رکاب او
 گرفتیم؟ گفت: این امام و حجت خداست بر
 مردم و خلیفه اوست میان بندگان، گفتم: یا
 امیرالمومنین! این صفتها که گفתי همه از آن
 توست، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر
 و غلبه و موسی بن جعفر امام حق است و الله ای
 پسرکم! او سزاوارتر است به مقام رسول
 خدا ﷺ از من و از همه خلق، به خدا اگر تو در
 خلافت با من نزاع کنی گردنت می زنم زیرا
 ملک عقیم است و چون هارون خواست از مدینه
 به مکه برود، فرمود تا دویست دینار در کیسه
 سیاهی کردند و به فضل گفت: این را نزد موسی
 بن جعفر برده بگو امیرالمومنین می گوید: در این
 وقت دست تنگ بودیم و عطای ما به تو خواهد
 آمد، برخاستم و گفتم: یا امیرالمومنین! مهاجران
 و انصار، قریش و بنی هاشم و آنان که نسبشان
 را نمی دانی پنج هزار دینار و کمتر می دهی

فَقَالَ لِي: إِذَا مَلَكَتَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَحْسِنَ إِلَيَّ
 وَوَلَدِي. ثُمَّ انصَرَفْنَا وَكُنْتُ أُجْرِي وَوَلِدِ أَبِي
 عَلَيْهِ فَلَمَّا خَلَا الْمَجْلِسُ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ أَعْظَمْتَهُ
 وَاجْلَلْتَهُ وَقُمْتَ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ
 فَاسْتَقْبَلْتَهُ وَأَقْعَدْتَهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ
 جَلَسْتَ دُونَهُ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِأَخْذِ الرِّكَابِ لَهُ؟
 قَالَ: هَذَا إِمَامُ النَّاسِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ
 وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ أَوَ لَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَاتُ كُلُّهَا لَكَ
 وَفِيكَ؟ فَقَالَ: أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَةِ فِي الظَّاهِرِ
 وَالْغَلْبَةِ وَالتَّهَرِ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامٌ حَقٌّ
 وَاللَّهِ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 مِنِّي وَمِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً وَاللَّهِ لَوْ نَارَعْتَنِي
 هَذَا الْأَمْرَ لَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْتَاكَ فَإِنَّ
 الْمُلْكَ عَقِيمٌ. فَلَمَّا أَرَادَ الرَّحِيلَ مِنَ الْمَدِينَةِ
 إِلَى مَكَّةَ أَمَرَ بِصُرَّةٍ سَوْدَاءَ فِيهَا مِائَتَا دِينَارٍ
 ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ فَقَالَ لَهُ:
 أَذْهَبَ بِهَذِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ
 لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ فِي ضَيْقَةٍ وَسَيَأْتِيكَ
 بِرْنَا بَعْدَ الرَّقْتِ. فَقُمْتُ فِي صَدْرِهِ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ تُغْطِي أُنْبَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ
 سَائِرِ قُرَيْشٍ وَبَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ لَا تَعْرِفُ

و موسی بن جعفر را دوست دینار می دهی که کمترین عطائی است که به مردمان می دهی و حال آنکه او را اجلال و اعظام نمودی، گفت: خاموش باش مادر مباد تو را، اگر مالی که وعده دادم عطا کنم ایمن نباشم از او که فردا با صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود بر من بتازد، تنگدستی او و اهل بیتش بهتر است برای من و شما از اینکه فراخ باشند، چون مخارق مغنی [اوازخوان] استخفاف او نسبت به آن حضرت بدید از خشم بجوشید و به رشید گفت: یا امیرالمومنین! چون به مدینه وارد شدم، اکثر اهل مدینه از من توقع عطا دارند و اگر از اینجا بروم و مالی میان ایشان قسمت نکنم قرب و منزلت من نزد امیرالمومنین بر مردم روشن نخواهد شد، هارون گفت ده هزار دینار به او بدهند، مخارق گفت: یا امیر! این مال اهل مدینه است و من وام دارم می خواهم بگذارم ده هزار دینار دیگر بفرمود، گفت: یا امیر! دختران خود را می خواهم شوهر دهم و به جهازشان محتاجم، ده هزار دینار دیگر فرمود، گفت: یا امیر! مرا ملکی بخش که حاصل آن قوت من و عیال و دختران و شوهران ایشان شود، بفرمود او را قطاعی دادند که هر سال ده هزار دینار از آن خیزد

حَسَبَهُ وَ نَسَبَهُ خَمْسَةَ آلَافِ دِينَارٍ إِلَى مَا دُونَهَا وَ تُعْطِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ قَدْ أَعْظَمْتَهُ وَ أَجَلَلْتَهُ مِائَتِي دِينَارٍ أَحْسَ عَطِيَّةٍ أَعْطَيْتَهَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ؟ فَقَالَ: اسْكُتْ لَا أُمَّ لَكَ فَإِنِّي لَوْ أَعْطَيْتُ هَذَا مَا ضَمِنْتُهُ لَهُ مَا كُنْتُ أَمِنْتُهُ أَنْ يَضْرِبَ وَجْهِي غَدًا بِمِائَةِ آلْفِ سَيْفٍ مِنْ شِيعَتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ فَقَرَّ هَذَا وَ أَهْلُ بَيْتِهِ أَسْلَمُوا لِي وَ لَكُمْ مِنْ بَسْطِ أَيْدِيهِمْ وَ أُعْيِيهِمْ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ مُخَارِقُ الْمُغْنِي دَخَلَهُ فِي ذَلِكَ غَيْظٌ فَقَامَ إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ أَكْثَرَ أَهْلِهَا يَطْلُبُونَ مِنِّي شَيْئًا وَ إِنْ خَرَجْتُ وَ لَمْ أَقْسِمْ فِيهِمْ شَيْئًا لَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُمْ تَفَضُّلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ وَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ عَلَيَّ ذَيْنُ أَحْتِاجُ أَنْ أَقْضِيَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى. فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَنَاتِي أُرِيدُ أَنْ أُزَوِّجَهُنَّ وَ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى جِهَازِهِنَّ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى. فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا بُدَّ مِنْ غَلَّةٍ تُعْطِيْنِيهَا تَرُدُّ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عِيَالِي وَ بَنَاتِي وَ أُزَوَّاجِهِنَّ الْقُوتَ فَأَمَرَ لَهُ بِأَقْطَاعٍ مَا تَبْلُغُ غَلَّتَهُ فِي السَّنَةِ

الْحَاجِبُ فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ إِلَى السَّجْنِ فَأَطْلِقْ
 عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام. قَالَ: فَخَرَجَ الْحَاجِبُ
 فَفَرَعَ بَابَ السَّجْنِ فَأَجَابَهُ صَاحِبُ السَّجْنِ
 فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالَ إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُو مُوسَى
 بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَأَخْرِجْهُ مِنْ سِجْنِكَ وَأَطْلِقْ عَنْهُ
 فَصَاحَ السَّجَّانُ: يَا مُوسَى إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَدْعُوكَ.
 فَقَامَ مُوسَى عليه السلام مَذْعُورًا فَرِعَا وَهُوَ
 يَقُولُ: لَا يَدْعُونِي فِي جَوْفِ هَذَا اللَّيْلِ إِلَّا
 لِشَيْءٍ يُرِيدُهُ بِي فَقَامَ بَاكِيًا حَزِينًا مَغْمُومًا آيِسًا
 مِنْ حَيَاتِهِ فَجَاءَ إِلَى هَارُونَ وَهُوَ يَسْتَعِدُّ
 فَرَائِصَهُ فَقَالَ: سَلَامٌ عَلَى هَارُونَ فَرَدَّ عَلَيْهِ
 السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ لَهُ هَارُونَ: نَاشِدُكَ بِاللَّهِ
 هَلْ دَعَوْتَ فِي جَوْفِ هَذَا اللَّيْلِ بِدَعَوَاتٍ؟
 فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: جَسَّدْتُ
 طَهُورًا وَصَلَّيْتُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
 وَرَفَعْتُ طَرْفِي إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا
 سَيِّدِي خَلِّصْنِي مِنْ يَدِ هَارُونَ وَشَرِّهِ وَذَكَرْتُ
 لَهُ مَا كَانَ مِنْ دُعَائِهِ. فَقَالَ هَارُونَ: قَدْ اسْتَجَابَ
 اللَّهُ دَعْوَتَكَ يَا حَاجِبُ أَطْلِقْ عَنْ هَذَا.
 ثُمَّ دَعَا بِخَلْعٍ عَلَيْهِ ثَلَاثًا وَحَمَلَهُ عَلَى
 فَرْسِهِ وَأَكْرَمَهُ وَصَيَّرَهُ نَدِيمًا لِنَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ:
 هَاتِ الْكَلِمَاتِ فَعَلَّمَهُ قَالَ فَأَطْلَقَ عَنْهُ وَسَلَّمَهُ
 إِلَى الْحَاجِبِ لِيُسَلِّمَهُ إِلَى الدَّارِ وَيَكُونَ

کن، راوی گوید: حاجب بیرون آمد به سمت
 زندان حرکت کرد، چون به زندان رسید درب
 زندان بکوفت و زندان بان گفت: کیست؟ گفت:
 خلیفه موسی بن جعفر را فراخوانده است، او را از
 زندان بیرون بیاور و آزادش کن، زندان بان فریاد
 زد و گفت: یا موسی! خلیفه تو را فرا خوانده است.
 حضرت موسی بن جعفر عليه السلام هراسان
 و نگران برخاست و گفت: مرا نیمه های شب جز
 برای شر نخوانند. پس گریان و غمگین و ناامید
 از حیات خود برخاست و با اندامی لرزان نزد
 هارون آمد و سلام کرد. هارون جواب سلام داد
 و گفت: تو را به خدا قسم می دهم که در این
 شب هیچ دعا کردی؟ فرمود: آری، گفت: چه
 بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز
 گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای
 سید من مرا از دست هارون و شر او خلاص
 گردان، تا آخر دعا را ذکر فرمود، هارون گفت:
 خدای عزوجل دعای تو را اجابت نمود، ای
 دربان! او را آزاد کن.

پس او را سه خلعت داد و اسب خود مرکوب او
 ساخت و اکرام نمود و همدم خود کرد و گفت: مرا آن
 کلمات بیاموز. امام او را آموخت. پس او را آزاد کرده
 و به حاجب سپرد که به سلامت به منزل برساند و

مَعَهُ فَصَارَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ كَرِيمًا شَرِيفًا
عِنْدَ هَارُونَ وَكَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ خَمِيسٍ
إِلَى أَنْ حَبَسَهُ الثَّانِيَةَ فَلَمْ يُطْلَقْ عَنْهُ حَتَّى
سَلَّمَهُ إِلَى السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكٍ وَ قَتَلَهُ بِالسَّمِّ.

امام کاظم علیه السلام همواره نزد هارون شریف و کریم بود
و هر پنج شنبه، نزد او وارد می شد تا بار دیگری که
او را حبس کرده و دیگر او را آزاد نکرد تا به سندی
بن شاهک سپرده و او امام را با سم شهید کرد.

۱۳

۹۵

۱۴

۹۵

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
بِْنِ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَحْرِ
الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْخَرَزِيُّ أَبُو الْعَبَّاسِ
بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الثُّوبَانِيُّ قَالَ: كَانَتْ
لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام بِضِعْعُ عَشْرَةَ
سَنَةً كُلَّ يَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ انْقِضَاكِ الشَّمْسِ إِلَى
وَقْتِ الزَّوَالِ فَكَانَ هَارُونَ رُبَّمَا صَعِدَ سَطْحًا
يُشْرِفُ مِنْهُ عَلَى الْحَبْسِ الَّذِي حُبِسَ فِيهِ أَبُو
الْحَسَنِ علیه السلام فَكَانَ يَرَى أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام سَاجِدًا.
فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: يَا رَبِيعُ! مَا ذَاكَ الشُّؤْبُ
الَّذِي أَرَاهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ؟ فَقَالَ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا ذَاكَ بِشُؤْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام لَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ. قَالَ الرَّبِيعُ:
فَقَالَ لِي هَارُونَ: أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانِ بَنِي
هَاشِمٍ. قُلْتُ: فَمَا لَكَ قَدْ ضَيِّقْتَ عَلَيْهِ فِي
الْحَبْسِ. قَالَ: هَيْهَاتَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ.

ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن حاتم از
عبدالله بن بحر الشیبانی و او از خرزی ابوعباس
در کوفه روایت می کند که او از ثوبانی روایت
می کند که امام موسی کاظم علیه السلام، بیش
از ده سال، هر روز بعد از روشنایی آفتاب تا
ظهرگاه به سجده می رفت. گاهی هارون در
جایی که بر زندانی که امام کاظم علیه السلام در
آن محبوس بود، اشراف داشت، قرار می گرفت
و امام را در حال سجده می دید.

روزی به ربیع گفت: این پارچه ای که همواره
آن را در آن موضع می بینم، چیست؟ ربیع
گفت: آن پارچه نیست، بلکه موسی بن جعفر
است که هر روز از طلوع آفتاب تا گاه ظهر در
سجده است. ربیع می گوید: هارون گفت: همانا
این مرد از راهبان بنی هاشم است. به او گفتم:
پس چرا چنین بر او در حبس تنگ گرفته ای؟
گفت: هیهات! که چاره ای از این کار نیست.

۸

خبرهایی که در صحت وفات ابي
ابراهيم موسى بن جعفر بن محمد بن
علي بن حسين بن علي بن
ابي طالب عليه السلام روایت شده

۸

باب الأخبار التي رويت في صحة
وفاة ابي ابراهيم موسى بن جعفر بن
محمد بن علي بن الحسين بن علي بن
ابي طالب عليه السلام

۱
۹۶

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار
و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین
از پدرش علی بن یقطین که گفت: هارون
الرشید به دنبال کسی می گشت که بتواند
توسط او از احترام موسی بن جعفر عليه السلام بکاهد
و او را در مجلس خجل سازد، مردی جادوگر
برای این کار حاضر شد و چون خوان بنهادند،
آن حضرت هر وقت دست سوی نان می برد آن
مرد جادوگر حيله و افسونی کرده بود که نان پر
می کشید، هارون شاد شد و بخندید

۱
۹۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ الصَّفَّارُ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ
بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَاقُطِيبٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنِ
أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَاقُطِيبٍ قَالَ: اسْتَدْعَى الرَّشِيدُ
رَجُلًا يُبْطِلُ بِهِ أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عليه السلام وَ يَقْطَعُهُ وَ يُخْجِلُهُ فِي الْمَجْلِسِ
فَانْتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مُعَرَّمٌ فَلَمَّا أُخْضِرَتْ
الْمَائِدَةُ عَمِلَ نَامُوساً عَلَى الْخُبْزِ فَكَانَ كَلَّمَا
رَامَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام تَتَاوَلَ رَغِيفٍ مِنَ الْخُبْزِ
طَارَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ اسْتَفْرَّ مِنْ هَارُونَ الْفَرَحُ

آن حضرت سر برداشت، شیری بر پرده مصور دید و فرمود: ای شیر این دشمن خدا را بگیر، آن صورت همچو یک شیر درنده بزرگ از جای بجست و آن جادوگر را از هم بدرید و بکشت (نابود کرد) هارون و اهل مجلس از هیبت آن غش کرده و بر روی زمین افتادند و چون به خود آمدند هارون به آن حضرت گفت: از تو می خواهم به حق من بر تو که این صورت را بگویی این مرد را باز گرداند، فرمود: اگر عصای موسی آنچه از عصاها و طنابها که بلعیده بود باز گرداند، این عکس نیز این مرد را که بلع کرده است باز گرداند، راوی گفت: این مسأله از اسباب مهم شهادت آن حضرت بود.

۲

۹۷

سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی یقطینی از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شخصی از اهل قطیعة الربیع که سنی مذهب و راستگو بود به من گفت: من بعضی از سادات را که مردم اقرار به فضل و کمال آنها دارند دیده‌ام، اما مثل او (موسی علیه السلام) در فضل و تقوی و عبادت ندیدم.

وَ الضَّحِكُ لِذَلِكَ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى أَسَدٍ مُصَوَّرٍ عَلَى بَعْضِ الشُّوَرِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَسَدُ خُذْ عَدُوَّ اللَّهِ. قَالَ: فَوَيْبَتْ تِلْكَ الصُّورَةُ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنَ السَّبَاعِ فَانْتَرَسَتْ ذَلِكَ الْمَعْرَمَ فَخَرَّ هَارُونُ وَ نَدَمَاوَةُ عَلَى وَجْهِهِمْ مَغْشِيًا عَلَيْهِمْ فَطَارَتْ عُقُولُهُمْ خَوْفًا مِنْ هَوْلِ مَا رَأَوْهُ، فَلَمَّا أَفَاقُوا مِنْ ذَلِكَ قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، سَأَلْتُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا سَأَلْتَ الصُّورَةَ أَنْ تَرُدَّ الرَّجُلَ فَقَالَ: إِنْ كَانَتْ عَصَا مُوسَى رَدَّتْ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ حَبَالِ الْقَوْمِ وَ عَصِيهِمْ فَإِنَّ هَذِهِ الصُّورَةَ تَرُدُّ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ. فَكَانَ ذَلِكَ أَعْمَلُ الْأَشْيَاءِ فِي إِفَاتَةِ نَفْسِهِ.

۲

۹۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقُطِينِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَّةِ مِمَّنْ كَانَ يُقْبَلُ قَوْلُهُ قَالَ قَالَ لِي: رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يُقْرُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي نُسْكِهِ وَ فَضْلِهِ.

قَالَ قُلْتُ: مَنْ هُوَ وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: جُمِعْنَا
 أَيَّامَ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكَ وَنَحْنُ ثَمَانُونَ
 رَجُلًا فَأَدْخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ
 لَنَا السُّنْدِيُّ: يَا هَوْلَاءِ انظُرُوا إِلَيَّ هَذَا
 الرَّجُلِ هَلْ حَدَّثَ بِهٍ حَدَثٌ فَإِنَّ النَّاسَ
 يَزْعُمُونَ أَنَّهُ فَعِلَ بِهٍ مَكْرُوهٌ وَ يُكْثِرُونَ فِي
 ذَلِكَ وَ هَذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوسَعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ
 مُضَيِّقٍ وَ لَمْ يُرِدْ بِهٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءًا وَ
 إِنَّمَا يَنْتَظِرُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ فَيُنَاطِرُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 وَ هَا هُوَ ذَا هُوَ صَحِيحٌ فَسَلُّوهُ فَقَالَ: أَمَّا مَا
 ذَكَرَ مِنَ التَّوَسُّعَةِ فَهُوَ عَلَى مَا ذَكَرَ غَيْرُ أُنِّي
 أَخْبَرَكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ أُنِّي قَدْ سَمِعْتُ فِي تَشِعِ
 تَمَرَاتٍ وَ أُنِّي أَخْضَرُّ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ.
 قَالَ: فَتَنَظَرْتُ إِلَيَّ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكَ
 تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ وَ يَضْطَرِبُ مِثْلَ السَّعْفَةِ.

قَالَ الْحَسَنُ: وَ كَانَ هَذَا الشَّيْخُ مِنْ خِيَارِ
 الْعَامَّةِ شَيْخٌ صَدُوقٌ مَقْبُولُ الْقَوْلِ بَقَّةٌ جِدًّا
 عِنْدَ النَّاسِ.

گفتم: او کیست و چگونه دیدی او را؟ گفت: در ایام
 سندی بن شاهک ما را جمع کردند و ما هشتاد مرد
 بودیم و ما را بر موسی بن جعفر عليه السلام داخل کردند،
 سندی گفت: ای مردم! نگاه کنید به این مرد ببینید
 هیچ مکروهی به او رسیده است؟ که مردم سخن‌ها
 بسیار می‌گویند و این منزل و فراش اوست، بر او تنگ
 نگرفته و جفایی نرسانده‌ایم و امیرالمومنین با او
 بدی در خاطر ندارد و ما او را برای آن داریم که
 امیرالمومنین بیاید و با او گفتگویی بکند، اینک او را
 ببینید صحیح است و ضرری به او نرسیده و از
 خودش بپرسید، آن حضرت فرمود: اینکه می‌گوید
 تنگ نگرفته‌ام، چنان است اما با شما بگویم ای
 جماعت! مرا زهر خوراندند در نه دانه خرما و من سبز
 می‌شوم فردا و بعد از فردا می‌میرم. آن شخص
 می‌گوید من به سندی نگاه کردم دیدم می‌لرزد
 و مضطرب است همچو شاخه خرما.

حسن گفت: این شیخ از خوبان اهل سنت و راستگو
 است و نزد مردم مورد اعتماد و مقبول است.

۳

۹۸

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی
 گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن
 عامر از حسن بن محمد قطعی که گفت: روایت

۳

۹۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
 الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ
 بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ

کرد برای ما حسن بن علی نخاس از حسن بن عبدالواحد خزاز از علی بن جعفر بن عمر که گفت: روایت کرد برای ما عمر بن واقد که گفت: سندی شبی در بغداد مرا طلبید، ترسیدم که مبادا قصد بدی داشته باشد، با عیال خود وصیت کردم و گفتم: «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سوار مرکب شده و رفتم، چون مرا دید گفت: ای اباحفص! شاید تو را ترسانیده باشم، گفتم: آری، گفت: خیر است و دغدغه نیست، گفتم: پس رسولی به منزل من برود و خبر خیری ببرد، گفت: برود و سپس گفت: می دانی برای چه تو را طلبیدم؟ گفتم: نه، گفت: تو موسی بن جعفر رضی الله عنه را می شناسی؟ گفتم: او را می شناسم و از مدت‌ها پیش با او دوست بوده‌ایم، گفت: در بغداد کسانی که او را بشناسند و مردم حرفشان را قبول کنند می شناسی؟ جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که موسی رضی الله عنه وفات یافته است، ایشان را نیز طلبید و با ایشان نیز گفتم: هیچ می شناسید کسانی که موسی را بشناسند؟ ایشان نیز جماعتی نام بردند، آنان را نیز طلبید و ما پنجاه و چند نفر شدیم که آن حضرت را می شناختیم و به او رسیده و او را دیده بودیم.

مُحَمَّدِ الْقَطِيعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّخَّاسُ الْعَدْلُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ قَالَ أُرْسِلَ إِلَيَّ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ وَ أَنَا بِبَغْدَادَ يَسْتَحْضِرُنِي فَخَشِيتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لِسُوءٍ يُرِيدُهُ بِي قَالَ: فَأَوْصَيْتُ عِيَالِي بِمَا اخْتَجْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ: إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ثُمَّ رَكِبْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَيْتُ مُقْبِلًا قَالَ: يَا أَبَا حَفْصٍ لَعَلْنَا أُرْعَبْنَاكَ وَ أَفْرَعْنَاكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَلَيْسَ هُنَاكَ إِلَّا خَيْرٌ. قُلْتُ: فَرَسُولٌ تَبَعْتُهُ إِلَى مَنْزِلِي يُخْبِرُهُمْ بِخَبْرِي. فَقَالَ: نَعَمْ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا حَفْصٍ أَ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ؟ فَقُلْتُ: لَا قَالَ أَ تَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ رضی الله عنه قُلْتُ: إِي وَ اللّٰهِ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ صَدَاقَةٌ مُنْذُ دَهْرٍ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا بِبَغْدَادَ يَعْرِفُهُ مِمَّنْ يُقْبَلُ قَوْلُهُ فَسَمَّيْتُ لَهُ أَقْوَامًا وَ وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ رضی الله عنه قَدْ مَاتَ. قَالَ: فَبَعَثْتُ فَجَاءَ بِهِمْ كَمَا جَاءَ بِي فَقَالَ: هَلْ تَعْرِفُونَ قَوْمًا يَعْرِفُونَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَسَمُّوا لَهُ قَوْمًا فَجَاءَ بِهِمْ فَأَصْبَحْنَا وَ نَحْنُ فِي الدَّارِ نَيْفٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا مِمَّنْ يَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ رضی الله عنه وَ قَدْ صَحِبَهُ.

برخواست و به اتاق دیگر رفت، ما نماز خواندیم، کاتب بیرون آمد طوماری در دست اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما نوشت و سپس نزد سندی رفت، سندی بیرون آمد و به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا اباحفص! من و جماعت وارد اتاق شدیم، به من گفت: یا اباحفص! جامه از روی موسی بن جعفر بردار، جامه برداشتم، دیدم فوت کرده، اشکم جاری شد استرجاع نمودم.

بعد از آن به جماعت گفت: همه نظر کنید. یک یک نزدیک آمدند و بدیدند، پس گفت: شاهد هستید که این موسی بن جعفر است، گفتم: آری، گفت: ای غلام! بر عورت او پارچه پوشان و او را برهنه کن، او نیز چنان کرد و گفت: هیچ در تن او اثر جراحت می بینید؟ گفتیم: نمی بینیم، غیر اینکه به مرگ طبیعی مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید، ما ماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و بازگشتیم.

و عمر بن واقد می گفت: او را هیچ کس همچون من نمی شناخت، مردم چگونه می گویند او زنده است و حال آن که من خود دفنش کردم.

قَالَ: ثُمَّ قَامَ وَ دَخَلَ وَ صَلَّيْنَا فَخَرَجَ كَاتِبُهُ وَ مَعَهُ طُومَارٌ وَ كَتَبَ أَسْمَاءَنَا وَ مَنَازِلَنَا وَ أَعْمَالَنَا وَ حَلَانَا ثُمَّ دَخَلَ إِلَيَّ السُّنْدِيُّ قَالَ فَخَرَجَ السُّنْدِيُّ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: قُمْ يَا أَبَا حَفْصٍ فَتَهَضُّتُ وَ نَهَضَ أَصْحَابُنَا وَ دَخَلْنَا فَقَالَ لِي: يَا أَبَا حَفْصٍ اكْشِفِ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتَهُ مَيِّتًا فَبَكَيْتُ وَ اسْتَرْجَعْتُ.

ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ: انظُرُوا إِلَيْهِ. فَدَنَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَانظَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَشْهَدُونَ كَلِّكُمْ أَنْ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ قُلْنَا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَيَّ عَوْرَتِي مِنْدِيلًا وَ اكْشِفْهُ. قَالَ: فَفَعَلَ قَالَ أَتَرُونَ بِهِ أَثْرًا تُتَكَبَّرُونَهُ فَقُلْنَا: لَا مَا تَرَى بِهِ شَيْئًا وَ لَا تَرَاهُ إِلَّا مَيِّتًا. قَالَ: فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى تُغَسِّلُوهُ وَ تُكْفِنُوهُ. قَالَ فَلَمْ نَبْرَحْ حَتَّى غُسِّلَ وَ كُفِّنَ وَ حُمِلَ إِلَيَّ الْمُصَلَّى فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكٍ وَ دَفَّنَاهُ وَ رَجَعْنَا. وَ كَانَ عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنِّي كَيْفَ يَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَ أَنَا دَفَنْتُهُ.

۴
۹۹

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن زکریا از ابو عبدالله محمد بن خلیلان که گفت: روایت کرد برای ما پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ بغداد که گفتند: چون پانزده سال از سلطنت رشید گذشت ولی خدا موسی بن جعفر علیه السلام به زهر شهید شد، او را سندی زهر خورانیید به امر رشید در زندان معروف «دار المسیب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار دارد و آن حضرت روز جمعه پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه واصل رحمت ایزدی گشت و عمر او پنجاه و چهار تمام شده بود، تربت شریفش در بغداد است در جانب غربی به باب التبن در مقبره معروف به مقابر قریش قرار دارد.

۵
۱۰۰

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری به سال سیصد و پنجاه و دودر نیشابور

۴
۹۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَتَابِ بْنِ أُسَيْدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: لَمَّا مَضَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ مُلْكِ الرَّشِيدِ اسْتُشْهِدَ وَلِيُّ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام مَسْمُومًا سَمَّهُ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ بِأَمْرِ الرَّشِيدِ فِي الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِدَارِ الْمُسَيْبِ بِبَابِ الْكُوفَةِ وَفِيهِ السُّدْرَةُ وَ مَضَى إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَرَّامَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِخَمْسِ خَلْوَنٍ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ قَدْ تَمَّ عُمُرُهُ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ تُرْبَتُهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بِبَابِ التَّبَنِ فِي الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قُرَيْشٍ.

۵
۱۰۰

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِّ الْعَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ بِنَيْسَابُورٍ فِي

علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از از حسن بن عبدالله صیرفی از پدرش روایت کرده که گفت: موسی علیه السلام به دست سندی وفات یافت، او را بر تابوتی نهاده ندا کردند که این امام رافضیان است، بشناسید و چون حضرت را به محل شرطه‌ها آورد چهار کس بر پاداشت تا ندا کنند که هر که می‌خواهد خبیث بن خبیث (العیاذ بالله) را ببیند، بیاید، سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود درآمد و نظر در شرط کرد آواز و غوغای مردم شنید، به غلامان و فرزندان گفت: چه خبر است؟ گفتند: این سندی بن شاهک است نعلش موسی علیه السلام را برداشته، و مردم را می‌خواند، او به فرزندان و غلامانش گفت: آنها به جانب غربی شهر می‌روند چون از آنجا عبور کردند با غلامان به آنجا روید و جنازه را از دست ایشان بگیرید و اگر ندهند آنها را بزنید و جامه‌ها و علم‌های سیاهشان را پاره کنید، چون به آنجا رسیدند غلامان آنها را زدند و لباسهایشان را پاره کردند و جنازه حضرت را گرفتند و بر سر چهارراه بر زمین نهادند و ندا دادند که هر کس می‌خواهد طیب بن طیب موسی بن جعفر علیه السلام را ببیند، بیاید، مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند

شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِ مِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تُوْفِيَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ فَحُمِلَ عَلَى نَعْشٍ وَ نُودِيَ عَلَيْهِ: هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَأَعْرِفُوهُ، فَلَمَّا أُتِيَ بِهِ مَجْلِسَ الشَّرْطَةِ أَقَامَ أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فَتَادَوْا: أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الْخَبِيثَ بَنَ الْخَبِيثِ فَلْيُخْرَجْ وَ خَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ قَصْرِهِ إِلَى الشَّرْطَةِ فَسَمِعَ الصِّيَاحَ وَ الضُّوْضَاءَ فَقَالَ لِغِلْمَانِهِ وَ لِوَلَدِهِ مَا هَذَا؟ قَالُوا: السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ يُنَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَعْشِهِ. فَقَالَ لِوَلَدِهِ وَ غِلْمَانِهِ: يُوشِكُ أَنْ يَفْعَلَ هَذَا بِهِيَ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فَإِذَا عَبَّرَ بِهِ فَانزِلُوا مَعَ غِلْمَانِكُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَإِنْ مَانَعُوكُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ خَرِّقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ فَلَمَّا عَبَّرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ ضَرَبُوهُمْ وَ خَرَّقُوا عَلَيْهِمْ مِنَ سَوَادِهِمْ وَ وَضَعُوهُ فِي مَفْرَقِ أَرْبَعَةِ طُرُقٍ وَ أَقَامَ الْمُتَنَادِينَ يُنَادِي أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرَى الطَّيِّبَ بْنَ الطَّيِّبِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَلْيُخْرَجْ وَ حَضَرَ الْخَلْقُ

و باحنوطی فاخر حضرت راحنوط کردند و سلیمان حضرت را برد یمانی که به دو هزار و پانصد دینار سرخ تمام شده و تمام قرآن بر آن مکتوب بود، کفن کرد و خود با پای برهنه جامه ماتم پوشیده، گریبان دریده او را تا مقابر قریش تشییع کرد و آنجا مدفون ساخت و جریان را به رشید نوشت، رشید در جواب سلیمان نوشت: ای عم! پاس قرابت و صلہ رحم داشتی، خداوند به تو جزای خیر دهد، والله آنچه سندی کرد من نفرموده بودم.

وَعُسِّلَ وَ حُنْطَ بِحَنُوطٍ فَآخِرٍ وَ كَفَّنَهُ بِكَفَنِ فِيهِ جِبْرَةٌ اسْتَعْمِلَتْ لَهُ بِالْفَيْنِ وَ خَمْسِمِائَةَ دِينَارٍ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ وَ اخْتَمَى وَ مَشَى فِي جَنَازَتِهِ مُتَسَلِّبًا مَشْقُوقَ الْجَنِيْبِ إِلَى مَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَدَفَنَهُ ﷺ هُنَاكَ وَ كَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ فَكَتَبَ الرَّشِيدُ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلَّتْكَ رَحِمُ يَا عَمُّ وَ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَ اللَّهُ مَا فَعَلَ السَّنْدِيُّ بِنُ شَاهَكَ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَعَلَهُ عَن أَمْرِنَا.

ع

۱۰۱

ع

۱۰۱

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید: روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی انصاری از سلیمان بن جعفر بصری از عمر بن واقد که گفت: چون هارون الرشید سینه‌اش تنگ شد، به سبب احوالی که ظاهر می‌شد بر او در فضل و بزرگی موسی بن جعفر رضی الله عنه و اقوالی که از فرق شیعه در امامت او آمد و شد ایشان روز و شب پنهان و آشکارا نزد او می‌شنید، بر خود و دولت خود بترسید پس عزم کرد که او را زهر خوراند. پس رطب طلبید و از آن بخورد سپس یک سینی طلبید و در آن بیست عدد رطب نهاد پس رشته برگرفت و آن را به زهر آغشته کرد و در سوزن کشید و رطبی از آنها برگرفت

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنه وَ مَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ قَوْلِ الشَّيْعَةِ بِإِمَامَتِهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي السَّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ خَشِيَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَلِكِهِ فَفَكَّرَ فِي قَتْلِهِ بِالسَّمِّ فَذَعَا بِرُطَبٍ وَ أَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ أَخَذَ صِينِيَّةً فَوَضَعَ عَلَيْهَا عِشْرِينَ رُطْبَةً وَ أَخَذَ سِلْكَاً فَعَرَكَهُ فِي السَّمِّ وَ أَدْخَلَهُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ

و آن رشته زهر آلود در او گذرانید و مکرر می آورد و می برد تا دانست که زهر در او خوب اثر کرده است، پس میان رطب ها گذاشت و به خادمش گفت: این صینی را نزد موسی بن جعفر می بری و می گویی امیرالمومنین از این رطب بخورد و این را برای تو فرستاده و تو را به حق خود قسم می دهد که همه را بخوری که من اینها را به دست خود برای تو چیده ام و چیزی از آن باقی نگذار و به کسی دیگر نخوران، خادم رطب آورد و آن رسالت بگذارد و آن حضرت به او فرمود: خلالی به من ده، بداد و برابر او بایستاد و او رطب ها می خورد و رشید را سگی بود که نزد او بسیار عزیز بود، خود را بکند و بیرون آمد و زنجیر مرصع به طلا و جواهر را می کشید تا بیامد و در برابر آن حضرت ایستاد، حضرت خلال در آن رطب زهر آلود فرو کرد و آن را نزد سگ انداخت، سگ آن رطب بخورد و خود را بر زمین می زد و فریاد می کرد تا بمرد و گوشتش تکه تکه شد.

حضرت باقی رطب بخورد و غلام صینی را باز گردانید، رشید گفت: همه رطب ها را خورد؟ گفت: آری یا امیرالمومنین! گفت: حالت غربی از او مشاهده کردی؟ گفت: نه حال بدی ندیدم.

فَأَخَذَ رُطْبَةً مِنْ ذَلِكَ الرُّطْبَةِ فَأَقْبَلَ يُرَدِّدُ إِلَيْهَا ذَلِكَ السَّمَّ بِذَلِكَ الْخَيْطِ حَتَّى قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ حَصَلَ السَّمُّ فِيهَا فَاسْتَكْتَمَ مِنْهُ ثُمَّ رَدَّهَا فِي ذَلِكَ الرُّطْبِ وَقَالَ لِخَادِمٍ لَهُ: اخْمِلْ هَذِهِ الصِّينَةَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقُلْ لَهُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكَلَ مِنْ هَذَا الرُّطْبِ وَتَنَفَّصَ لَكَ مَا بِهِ وَهُوَ يُقْسِمُ عَلَيْكَ بِحَقِّهِ لَمَّا أَكَلَتْهَا عَنْ آخِرِ رُطْبَةٍ فَإِنِّي اخْتَرْتُهَا لَكَ بِيَدِي وَلَا تَتْرُكُهُ يَبْقِي مِنْهَا شَيْئًا وَلَا تَطْعِمَ مِنْهُ أَحَدًا. فَأَتَاهُ بِهَا الْخَادِمُ وَأَبْلَغَهُ الرِّسَالََةَ. فَقَالَ: ابْتِنِي بِخِلَالٍ فَتَأْوَلَهُ خِلَالًا وَقَامَ بِإِزَائِهِ وَهُوَ يَأْكُلُ مِنَ الرُّطْبِ وَكَانَتْ لِلرَّشِيدِ كَلْبَةٌ تَعِزُّ عَلَيْهِ فَجَذَبَتْ نَفْسَهَا وَخَرَجَتْ تَجُرُّ سَلْسِلَهَا مِنْ ذَهَبٍ وَجَوْهَرٍ حَتَّى حَادَتْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَبَادَرَ بِالْخِلَالِ إِلَى الرُّطْبَةِ الْمَسْمُومَةِ وَرَمَى بِهَا إِلَى الْكَلْبَةِ فَأَكَلَتْهَا فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَتْ بِنَفْسِهَا الْأَرْضَ وَعَوَتْ وَتَهَرَّتْ قِطْعَةً قِطْعَةً.

وَاسْتَوَفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَاقِيَ الرُّطْبِ وَحَمَلَ الْغُلَامُ الصِّينَةَ حَتَّى صَارَ بِهَا إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَكَلَ الرُّطْبَ عَنْ آخِرِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: مَا

بعد از آن خبر سگ را به رشید گفتند، سخت مضطرب شد و آن را عظیم شمرد و سگ را دید که به زهر از هم ریخته است، خادم را حاضر گردانید و شمشیر و زیراندازی خواست و به غلام گفت: خبر رطب با من راست می‌گویی یا تو را بکشم؟ گفت: یا امیرا من رطب‌ها را نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم و سلام تو را به او رسانیدم و برابر او ایستادم از من خلالی خواست به او دادم، او خلال را بر یک یک رطب‌ها فرو می‌برد و بر می‌گرفت و می‌خورد این سگ از آنجا بگذشت خلالی در رطب زد و برگرفت و جلوی آن سگ افکند سگ بخورد و او باقی رطب‌ها بخورد، این حال شد که می‌بینی.

رشید گفت: ما هیچ سودی از موسی نبردیم، غیر اینکه بهترین رطب‌ها به او خوراندیم و زهر و سگ خود تلف کردیم با موسی بن جعفر راه چاره‌ای نیست، راوی گوید: حضرت سه روز قبل از وفاتش مسیب را خواند و فرمود: مسیب! گفت: بله مولای من، فرمود: من امشب به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم تا با علی پسر من وصیت کنم آنچه که پدرم با من وصیت کرد و او را وصی خود گردانم

أُنكَرْتُ مِنْهُ شَيْئًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيْهِ خَبْرُ الْكَلْبَةِ بِأَنَّهَا قَدْ تَهَرَّتْ وَ مَاتَتْ فَقَلِقَ الرَّشِيدُ لِذَلِكَ فَلَقَا شَدِيدًا وَ اسْتَعْظَمَهُ وَ وَقَفَ عَلَى الْكَلْبَةِ فَوَجَدَهَا مُتَهَرَّتَةً بِالسَّمِّ فَأَخْضَرَ الْخَادِمَ وَ دَعَا بِسَيْفٍ وَ نَطَعَ وَ قَالَ لَهُ لَتُصَدِّقَنِي عَنْ خَبْرِ الرَّطْبِ أَوْ لَا قُتِلْتَنِيكَ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي حَمَلْتُ الرَّطْبَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَبْلَغْتُهُ سَلَامَكَ وَ قُمْتُ بِإِزَائِهِ وَ طَلَبَ مِنِّي خِلَالَ فِدَقْعَتِهِ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ يَغْرِزُ فِي الرَّطْبَةِ بَعْدَ الرَّطْبَةِ وَ يَأْكُلُهَا حَتَّى مَرَّتِ الْكَلْبَةُ فَعَرَزَ الْخِلَالَ فِي رُطْبَةٍ مِنْ ذَلِكَ الرَّطْبِ فَرَمَى بِهَا فَأَكَلَتْهَا الْكَلْبَةُ وَ أَكَلَ هُوَ بَاقِيَ الرَّطْبِ فَكَانَ مَا تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ الرَّشِيدُ: مَا رِبْحَنَا مِنْ مُوسَى عليه السلام إِلَّا أَنَا أَطْعَمْنَاهُ جَيْدَ الرَّطْبِ وَ ضَيَعْنَا سَمْنَا وَ قُتِلَ كَلْبَتُنَا مَا فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ حِيلَةٌ. ثُمَّ إِنَّ سَيِّدَنَا مُوسَى عليه السلام دَعَا بِالْمُسَيْبِ وَ ذَلِكَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ مُوَكَّلًا بِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُسَيْبُ قَالَ: لَيْتَكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ إِنِّي ظَاعِنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ مَدِينَةِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَعْهَدَ إِلَيَّ عَلَيَّ ابْنِي مَا عَهَدَهُ إِلَيَّ أَبِي وَ أَجْعَلُهُ وَصِيِّي

و امر خود به او فرمایم، گفتم: ای مولای من، مرا امر می‌کنی که درها بر تو بگشایم و حال آن که دیگر نگهبانان با من هستند، فرمود: ای مسیبا! یقین تو به خدا درباره ما ضعیف است، گفتم: نه! ای سید من، فرمود: پس چیست؟ گفتم: ای سید من، دعا کن و از خدا بخواه تا مرا ثابت گرداند، فرمود: خدایا ثابت گردان او را، سپس فرمود: من خدای عزوجل را به اسم عظیم او می‌خوانم - آن اسمی که آصف آن اسم را خواند و تخت بلقیس را پیش سلیمان حاضر ساخت پیش از چشم زدنی - تا جمع کند میان من و پسر من علی به مدینه، مسیب گفت: شنیدم از آن حضرت که دعا می‌کرد پس او را در مصلاهی خود ندیدم همچنان بر پایستاده بودم که دیدم به مکان خود باز گردید و آن آهن بر دو پای خود نهاده، پس سجده کردم و خدا را بر آن نعمت که مرا داد از معرفت حال آن حضرت شکر کردم، پس به من فرمود: سر بردار یا مسیب و بدان که من در روز سوم نزد خدای عزوجل خواهم رفت، گریستم، فرمود: گریه نکن ای مسیب! که پسر من علی امام و مولای توست، بعد از من چنگ در ولایت او زن که تو گمراه نمی‌گردی تا زمانی که از او جدا نشده‌ای، گفتم: الحمد لله.

وَ خَلِيفَتِي وَ أَمْرُهُ أَمْرِي. قَالَ الْمُسَيْبُ: فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ كَيْفَ تَأْمُرْنِي أَنْ أَفْتَحَ لَكَ الْأَبْوَابَ وَ أَفْقَالَهَا وَ الْحَرَسُ مَعِي عَلَى الْأَبْوَابِ؟ فَقَالَ: يَا مُسَيْبُ ضَعْفَ يَقِينِكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِينَا قُلْتُ: لَا يَا سَيِّدِي قَالَ: فَمَهْ؟ قُلْتُ: يَا سَيِّدِي ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُسَبِّتَنِي. فَقَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي أَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ الَّذِي دَعَا آصَفُ حَتَّى جَاءَ بِسَرِيرِ بَلْقِيسَ وَ وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيَّ سُلَيْمَانَ قَبْلَ أَنْ تَدَادَ طَرْفَهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنِي وَ بَيْنَ ابْنِي عَلِيٍّ بِالْمَدِينَةِ. قَالَ الْمُسَيْبُ: فَسَمِعْتُهُ ^{عَلَيْهِ} يَدْعُو فَقَفَّذْتُهُ عَنْ مُصَلَاةٍ فَلَمْ أَزَلْ قَائِمًا عَلَى قَدَمِي حَتَّى رَأَيْتُهُ قَدْ عَادَ إِلَى مَكَانِهِ وَ أَعَادَ الْحَدِيدَ إِلَى رِجْلَيْهِ فَخَرَزْتُ لِلَّهِ سَاجِدًا لِيُجِيبَ شُكْرًا عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ مَعْرِفَتِيهِ. فَقَالَ لِي: ازْفَعْ رَأْسَكَ يَا مُسَيْبُ وَ اعْلَمْ أَنِّي رَاجِلٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَالِثِ هَذَا الْيَوْمِ. قَالَ: فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي: لَا تَبْكِي يَا مُسَيْبُ فَإِنَّ عَلِيًّا ابْنِي هُوَ إِمَامُكَ وَ مَوْلَاكَ بَعْدِي فَاسْتَمْسِكْ بِوَلَايَتِهِ فَإِنَّكَ لَنْ تَضِلَّ مَا لَزِمْتَهُ. فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

مسیب گوید: در شب روز سوم سید من مرا خواند و فرمود: من بر آن حالم که به تو گفتم، زمان رحل است به سوی خدای عالمیان، هر گاه از تو شربت خواستم و آشامیدم و دیدی که نفخ کردم و شکم برآمد، و رنگم زرد و سرخ و سبز شد، و رنگ به رنگ گشتم، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان و هر گاه این احوال که گفتم در من دیدی، کسی را از آن خبر نده و به کسی که نزد من است اطلاع نده، مگر بعد از وفات من، مسیب گفت: پس پیوسته منتظر بودم تا آب بطلبید و بیاشامید پس مرا بخواند و فرمود: ای مسیب! این پلید، سندی بن شاهک گمان خواهد کرد که او مرا غسل می دهد و دفن می کند، هیئات! هیئات! این هرگز نشود و چون مرا به مقبره معروف به مقابر قریش برند مرا لحد کنید و قبر مرا چهار انگشت گشاده برتر از زمین بگیرید و از تربت من برای شفا برگیرید که هر تربتی دیگر حرام است برای این کار مگر تربت جدم حسین علیه السلام، زیرا خدای عزوجل آن تربت را شفاء شیعیان و موالیان ما گردانیده است.

گوید: دیدم شخصی شبیه حضرت کنارش نشسته، من مولایم حضرت رضا علیه السلام را در کودکی دیده بودم، خواستم از او بپرسم، آواز داد مرا

قَالَ: ثُمَّ إِنَّ سَيِّدِي عليه السلام دَعَانِي فِي لَيْلَةٍ الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ لِي: إِنِّي عَلَى مَا عَرَفْتُكَ مِنَ الرَّحِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا دَعَوْتُ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ فَشَرِبْتُهَا وَرَأَيْتَنِي قَدِ انْتَفَخْتُ وَازْتَفَعَ بَطْنِي وَاصْفَرَ لَوْنِي وَاحْمَرَّ وَ اخْضَرَ وَ تَلَوَّنَ الْوَانَا فَخَبِرَ الطَّاعِيَةَ بِوَفَاتِي فَإِذَا رَأَيْتَ بِي هَذَا الْحَدَثَ فَإِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَ عَلَيْهِ أَحَدًا وَلَا عَلَى مَنْ عِنْدِي إِلَّا بَعْدَ وَفَاتِي: قَالَ الْمُسَيْبُ بْنُ زُهَيْرٍ: فَلَمَّ أَزَلُّ أَرْقُبُ وَعَدُهُ حَتَّى دَعَانِي عليه السلام بِالشَّرْبَةِ فَشَرِبْتُهَا ثُمَّ دَعَانِي فَقَالَ لِي: يَا مُسَيْبُ إِنَّ هَذَا الرَّجَسَ السُّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ سَيَرُغُمُ أَنَّهُ يَتَوَلَّى غُسْلِي وَ دَفْنِي هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَبَدًا فَإِذَا حُمِلْتُ إِلَى الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَالْحَدُونِي بِهَا وَلَا تَرْفَعُوا قَبْرِي فَوْقَ أَرْبَعِ أَصَابِعِ مَفْرَجَاتٍ وَلَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لِتَبَرَّكُوا بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةَ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ أَوْلِيَائِنَا.

قَالَ: ثُمَّ رَأَيْتُ شَخْصًا أَشْبَهَ الْأَشْخَاصَ بِهِ جَالِسًا إِلَى جَانِبِهِ وَ كَانَ عَهْدِي بِسَيِّدِي الرِّضَا عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَأَرَدْتُ سُؤَالَهُ فَصَاحَ

سیدم موسی علیه السلام که ای مسیب تو را نهی نکردم؟ هیچ نگفتم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب گشت، خبر را به رشید رسانیدم، سندی بن شاهک آمد، به خدا قسم ایشان گمان می کردند حضرت را غسل می دهند و حنوط و کفن می کنند ولی دستشان به او نمی رسید و هیچ کاری انجام نمی دادند و آن شخص حضرت را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، آنها او را می دیدند ولی نمی شناختند و او وانمود می کرد که معاونت ایشان می کند، چون از کار او فارغ شد آن شخص با من گفت: ای مسیب! اگر شک کردی در او، در مورد من در شک مباش، من مولای تو و حجت خدایم بر تو بعد از پدرم، ای مسیب! مثل من مثل یوسف صدیق علیه السلام است و مثل ایشان مثل برادران، چون بر یوسف وارد شدند، یوسف ایشان را شناخت و آنها او را نمی شناختند.

حضرت را به مقابر قریش برده و دفن نمودند و قبرش زیاده از آنچه فرموده بود بر نداشتند و سپس قبر را بالا آورده و روی آن بنا نهادند.

۷

۱۰۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از

بِی سَیِّدِی مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَيْتُكَ يَا مُسَيْبُ؟ فَلَمْ أَزَلْ صَابِرًا حَتَّى مَضَى وَغَابَ الشَّخْصُ ثُمَّ أَتَيْتُ الْخَبَرَ إِلَى الرَّشِيدِ فَوَافَى السُّنْدِيَّ بِنُ شَاهَكَ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ بِعَيْنِي وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ يَغْسِلُونَهُ فَلَا تَصِلُ أَيْدِيهِمْ إِلَيْهِ وَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ يُحَنِّطُونَهُ وَ يُكْفِنُونَهُ وَ أَرَاهُمْ لَا يَصْنَعُونَ بِهِ شَيْئًا وَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الشَّخْصَ يَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَحْنِيطَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ هُوَ يَظْهَرُ الْمَعَاوَنَةَ لَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ لِي ذَلِكَ الشَّخْصُ: يَا مُسَيْبُ مَهْمَا شَكَّكَتَ فِيهِ فَلَا تَشْكَنَّ فِيَّ فَإِنِّي إِمَامُكَ وَ مَوْلَاكَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكَ بَعْدَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُسَيْبُ مَثَلِي مَثَلُ يُونُسَ الصَّدِيقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَثَلُهُمْ مَثَلُ إِخْوَتِهِ حِينَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.

ثُمَّ حُمِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى دُفِنَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ لَمْ يُرْفَعْ قَبْرُهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ رَفَعُوا قَبْرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ بَنَوْا عَلَيْهِ.

۷

۱۰۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

سلیمان بن حفص مروزی که گفت: هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام در سال صد و هفتاد و نه دستگیر کرد. آن حضرت در بغداد پنج شب از ماه رجب مانده در سال صد و هشتاد و سه در حبس وفات کرد و عمر حضرت چهل و هفت سال بود و در مقابر قریش مدفون شد و مدت امامتش سی و پنج سال و چند ماه بود. مادرش ام ولد بود که او را حمیده می گفتند. وی مادر اسحق و محمد دو پسر دیگر است از پسران جعفر علیه السلام. حضرت به امامت پسرش علی بن موسی علیه السلام بعد از خود تصریح فرمود.

بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ قَبَضَ عَلَيَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام سَنَةَ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ تُوْفِيَ فِي حَبْسِهِ بِبَغْدَادَ لِخَمْسِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ دُفِنَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ كَانَتْ إِمَامَتُهُ خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرًا وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهُ حَمِيدَةٌ وَ هِيَ أُمُّ أَخَوَيْهِ إِسْحَاقَ وَ مُحَمَّدِ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ نَصَّ عَلَيَّ ابْنَهُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام بِالْإِمَامَةِ بَعْدَهُ

۸

۱۰۳

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن صدقه العنبری که گفت: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، هارون بزرگان سادات و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حکام را جمع نمود و آن حضرت را حاضر ساخت و گفت: این موسی بن جعفر است وفات یافته به اجل خود، و میان من و او چیزی رخ نداده که استغفار کنم به خدای عزوجل از آن، یعنی مقتول نگشته است، در او نظر کنید.

۸

۱۰۳

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ لَمَّا تُوْفِيَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ جَمَعَ هَارُونُ الرَّشِيدُ شُيُوخَ الطَّالِبِيَّةِ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ سَائِرَ أَهْلِ الْمَمْلَكَةِ وَ الْحُكَّامَ وَ أَحْضَرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فِي أَمْرِهِ يَغْنِي فِي قَتْلِهِ فَاَنْظُرُوا

پس هفتاد مرد از شیعه بر حضرت داخل شدند و اثری از جراحت و خفگی ندیدند، در پای مبارک آن حضرت اثر حنا بود. سلیمان بن ابی جعفر حضرت را غسل داد و تکفین نمود و در پای جنازه او سر و پای برهنه کرد.

مصنف کتاب گوید: این خبرها در این کتاب برای آن آوردم که ظاهر کنم بطلان قول واقفیه را در مورد موسی علیه السلام که اعتقادشان آن است که او زنده است و امامت رضاء علیه السلام و دیگر امامان بعد از او را انکار می کنند و چون وفات موسی علیه السلام ثابت شد قول ایشان باطل شد و ایشان در این خبرها سخنی دارند که می گویند: صادق علیه السلام گفت امام را غسل ندهد مگر امام و اگر رضاء علیه السلام امام می بود چنانچه شما می گویند بایستی موسی علیه السلام را غیر او کسی غسل ندهد.

حجت ایشان برای ما کامل نیست که حضرت صادق علیه السلام نهی کرده که امام را غیر امام غسل دهد و اگر کسی نهی او نشنود و داخل شود در غسل امام باطل نشود امامت امام بعد از آن و حضرت صادق علیه السلام فرموده که امام نباشد مگر آن کس که غسل دهد امام سابق را، در نتیجه تمسک آنان به این خبر باطل می شود.

إِلَيْهِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ فَنظَرُوا إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ لَيْسَ بِهِ أَثَرُ جِرَاحَةٍ وَ لَا خَنْقٍ وَ كَانَ فِي رِجْلِهِ أَثَرُ الْحِنَاءِ فَأَخَذَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ فَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحْفَى وَ تَحَسَّرَ فِي جَنَازَتِهِ قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ إِنَّمَا أُورِدْتُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ فِي هَذَا الْكِتَابِ رَدًا عَلَى الْوَاقِفَةِ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَيٌّ وَيُنْكِرُونَ إِمَامَةَ الرِّضَاءِ عليه السلام وَ إِمَامَةَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليه السلام وَ فِي صِحَّةِ وَفَاةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام إِبْطَالُ مَذْهَبِهِمْ وَ لَهُمْ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ كَلَامٌ يَقُولُونَ إِنَّ الصَّادِقَ عليه السلام قَالَ الْإِمَامَ لَا يَغْسَلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ وَ لَوْ كَانَ الرِّضَاءُ عليه السلام إِمَامًا كَمَا ذَكَرْتُمْ لَغَسَلَهُ وَ فِي هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّ مُوسَى عليه السلام غَسَلَهُ غَيْرَهُ.

وَ لَا حُجَّةَ لَهُمْ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الصَّادِقَ عليه السلام إِنَّمَا نَهَى أَنْ يَغْسَلَ الْإِمَامَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ إِمَامًا فَإِنْ دَخَلَ مِنْ يَغْسَلُ الْإِمَامَ فِي نَهْيِهِ فَغَسَلَهُ لَمْ يَبْطُلْ بِذَلِكَ إِمَامَةُ الْإِمَامِ بَعْدَهُ وَ لَمْ يَقُلْ عليه السلام أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا الَّذِي يَغْسَلُ مَنْ قَبْلَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليه السلام فَبَطُلَ تَعَلُّقُهُمْ عَلَيْنَا بِذَلِكَ.

على أنا قد روينا في بعض هذه الأخبار أن الرضا عليه السلام قد غسل أباه موسى بن جعفر عليه السلام من حيث خفي على الحاضرين لغسله غير من اطلع عليه ولا تنكر الواقفية أن الإمام يجوز أن يطوي الله تعالى له البعد حتى يقطع المسافة البعيدة في المدة اليسيرة

علاوه بر این، ما اخباری روایت کردیم که رضا عليه السلام غسل داد پدر خود موسی عليه السلام را بر وجهی که بر حاضران پوشیده ماند مگر آن کسی که اطلاع داده شد و واقفیه منکر نیستند که جایز است اینکه خدای تعالی زمین را برای امام بپیچاند تا مسافت دور را به اندک زمانی طی نماید.

۹

۱۰۲

۹

۱۰۲

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ رَبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَاءِ عليه السلام إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ عليه السلام حَيٌّ وَأَنْكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا تَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ لَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام بَلَى وَاللَّهِ لَسَقَدَّ مَاتَ وَ قُسِمَتْ أَمْوَالُهُ وَ نَكَحَتْ جَوَارِيهِ

جعفر بن محمد بن مسرور گوید: روایت کرد برای ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از علی بن رباط که گفت: به علی بن موسی عليه السلام عرض کردم: نزد ما مردی است که می گوید پدر تو عليه السلام زنده است و می گوید تو می دانی این سخن را که او می گوید، فرمود: سبحان الله! رسول خدا صلى الله عليه وآله بمیرد و موسی بن جعفر عليه السلام نمیرد، بله، والله! وفات کرد و اموالش تقسیم شد و کنیزانش را دیگران نکاح نمودند.

۱۰

۱۰۵

۱۰

۱۰۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی از احمد بن عبد الله غروی از پدرش روایت کرده که گفت: بر فضل بن ربیع

وارد شدم و او بر بام خانه نشسته بود، گفت: نزدیک آی، نزدیک شدم، گفت: به داخل اتاقی از خانه روبه‌رو نگاه کن، نگاه کردم، گفت: چه می‌بینی در خانه؟ گفتم: جامه‌ای افتاده، گفت: خوب نظر کن، تامل نمودم و گفتم مردی به سجده رفته، گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: او مولای توست، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تجاهل می‌کنی بر من؟ گفتم: تجاهل نمی‌کنم، اما من مولایی برای خود نمی‌شناسم، گفت: او موسی بن جعفر علیه السلام است، من روز و شب جست و جوی حال او می‌کنم، نمی‌بینم او را مگر بر این حالت که به تو می‌گویم، او نماز فجر می‌کند، سپس ساعتی تعقیب می‌خواند تا آفتاب طلوع می‌کند، به سجده می‌رود و تا وقت ظهر در سجده هست و کسی را موکل کرده که وقت زوال را به او بگوید، نمی‌دانم چه وقت آن شخص با او می‌گوید ظهر شده که او بر می‌جهد و نماز می‌خواند، بدون تجدید وضو و از این می‌دانم که او به خواب نرفته و چرت نزده است.

چون از نماز عصر فارغ می‌شود به سجده می‌رود و پیوسته در سجده است تا آفتاب غایب شود، پس از سجده بر می‌جهد و نماز مغرب می‌کند بی آنکه تجدید وضو کند

الْفَرَوِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَيَّ سَطِحٍ فَقَالَ لِي اذْنُ فَدَنَوْتُ حَتَّى حَادَيْتُهُ ثُمَّ قَالَ لِي أَشْرِفْ إِلَيَّ بَيْتٍ فِي الدَّارِ فَأَشْرَفْتُ فَقَالَ مَا تَرَى فِي بَيْتِ الْبَيْتِ فَقُلْتُ ثَوْبًا مَطْرُوحًا فَقَالَ انظُرْ حَسَنًا فَتَأَمَّلْتُ وَنَظَرْتُ فَتَيَقَّنْتُ فَقُلْتُ رَجُلٌ سَاجِدٌ فَقَالَ لِي تَعْرِفُهُ قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا مَوْلَاكَ قُلْتُ وَمَنْ مَوْلَايَ فَقَالَ تَتَجَاهَلُ عَلَيَّ فَقُلْتُ مَا أَتَجَاهَلُ وَ لَكِنِّي لَا أَعْرِفُ لِي مَوْلَى فَقَالَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِنِّي أَتَفَقَّدُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَلَا أَجِدُهُ فِي وَاقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ إِلَّا عَلَيَّ الْحَالِ الَّتِي أَخْبَرَكِ بِهَا إِنَّهُ يُصَلِّي الْفَجْرَ فَيَعْقُبُ سَاعَةً فِي دُبْرِ الصَّلَاةِ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِدًا حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ قَدْ وَكَّلَ مَنْ يَتَرَصَّدُ لَهُ الزُّوَالَ فَلَسْتُ أَدْرِي مَتَى يَقُولُ الْغَلَامُ قَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ إِذْ يَتَّبُ فَيَبْتَدِي الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْدِثَ فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَتَمَّ فِي سُجُودِهِ وَ لَا أَعْفَى.

و لَا يَزَالُ إِلَيَّ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ فَإِذَا صَلَّى سَجَدَ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِدًا إِلَيَّ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ وَتَبَّ مِنْ سَجْدَتِهِ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ مِنْ غَيْرِ أَنْ

و همچنان در نماز و تعقیب است تا از نماز عشاء فارغ شود، سپس به اندک طعامی افطار می‌کند و بعد وضو تازه می‌کند و به سجده می‌رود، سپس اندک خوابی می‌کند و بعد برمی‌خیزد و وضو تازه می‌کند پس به نماز می‌ایستد و هم‌چنان در میان شب تا طلوع صبح در نماز است، نمی‌داند چه وقت غلام به او می‌گوید صبح طالع شد که برای نماز صبح برمی‌خیزد و این شیوه اوست از زمانی که من مراقب او بودم.

گفتم: از خدا بترس و درباره او کاری نکنی که موجب زوال نعمت گردد، همانا تو می‌دانی که کسی یا کسی از ایشان بدی نکرد، مگر این که نعمت خود را زایل ساخت. گفت: چند بار مرا پیغام داده و امر کرده‌اند که او را به قتل رسانم، قبول نکرده و گفته‌ام من این کار را نمی‌کنم و اگر مرا بکشند این کار را انجام ندهم. راوی گوید: بعد از آن حضرت را به فضل بن یحیی برمکی سپردند، چند روز محبوس بود، فضل بن ربیع هر روز غذایی نزد حضرت می‌فرستاد، چون سه روز بگذشت شب چهارم از جانب فضل بن یحیی غذایی آوردند، حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود: خدایا! تو می‌دانی که اگر پیشتر چنین غذایی می‌خوردم

يُحَدِّثُ حَدَثًا وَلَا يَزَالُ فِي صَلَاتِهِ وَتَعْقِيبِهِ إِلَى أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ فَإِذَا صَلَّى الْعَتَمَةَ أَفْطَرَ عَلَى شَوِي يُوْتِي بِهِ ثُمَّ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَسْجُدُ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَتَأَمُّ نَوْمَتَهُ حَفِيفَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيَجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَقُومُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَلَسْتُ أَذْرِي مَتَى يَقُولُ الْغَلَامُ إِنَّ الْفَجْرَ قَدْ طَلَعَ إِذْ قَدْ وَتَبَ هُوَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَهَذَا دَأْبُهُ مِنْذُ حَوْلِ إِلَيَّ.

فَقُلْتُ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُحَدِّثَنَّ فِي أَمْرِهِ حَدَثًا يَكُونُ فِيهِ زَوَالُ النِّعْمَةِ فَقَدْ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ أَحَدٌ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ سُوءًا إِلَّا كَانَتْ نِعْمَتُهُ زَائِلَةً فَقَالَ قَدْ أَرْسَلُوا إِلَيَّ غَيْرَ مَرَّةٍ يَا مُرَوِّئِي بِقَتْلِهِ فَلَمْ أُجِبْتُهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ لَوْ قَتَلُونِي مَا أُجِبْتُهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِي.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى الْبَزْمَكِيِّ فَحُبِسَ عِنْدَهُ أَيَّامًا فَكَانَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ يَبْعَثُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَائِدَةً حَتَّى مَضَى ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهَا فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةَ قُدِّمَتْ إِلَيْهِ مَائِدَةٌ لِلْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى فَرَفَعَ رَأْسَهُ يَدُهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنِّي لَوْ أَكَلْتُ قَبْلَ

بر هلاک خود اعانت نموده بودم، پس
بخورد و بیمار شد، فردا طبیب آمد، حضرت
دست خود به طبیب بنمود، سبز گشته بود از
آن زهر که به او خورانده بودند، طبیب بازگشت
و با ایشان گفت: به خدا قسم او داناتر است از
شما به آنچه که با او کرده‌اید، سپس حضرت
وفات نمود.

الْيَوْمِ كُنْتُ قَدْ أَعْنْتُ عَلَى نَفْسِي فَأَكَلِ
فَمَرِضٌ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَهُ الطَّبِيبُ
فَعَرَضَ عَلَيْهِ خُضْرَةً فِي بَطْنِ رَاحَتِهِ وَكَانَ
السُّمُّ الَّذِي سُمَّ بِهِ قَدْ اجْتَمَعَ فِي ذَلِكَ
الْمَوْضِعِ فَأَنْصَرَفَ الطَّبِيبُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ وَ
اللَّهِ لَهُوَ أَغْلَمُ بِمَا فَعَلْتُمْ بِهِ مِنْكُمْ ثُمَّ
تُوُفِّيَ عَلَيْهِ .



مرکز تحقیقات علوم و تاریخ اسلامی

٩

باب ذکر من قتلہ الرشید من اولاد رسول الله ﷺ بعد قتلہ لموسی بن جعفر ﷺ بالسسم فی لیلة واحدة سوی من قتل منهم فی سائر الأيام واللیالی

٩

در بیان قتل اولاد رسول الله ﷺ که هارون بعد از کشتن موسی بن جعفر ﷺ در یک شب کشت، غیر از آنانی که در سایر روزها کشته

١

١٠٦

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَاهِرٍ السَّامَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ مَاهَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ الْبَزَّازُ النَّيْسَابُورِيُّ وَكَانَ مُسِنًّا قَالَ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ حُمَيْدِ بْنِ قَحْطَبَةَ الطَّبَائِيِّ الطُّوسِيِّ مُعَامَلَةً فَرَحَلْتُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَبَلَغَهُ خَبْرُ قُدُومِي فَاسْتَحْضَرَنِي لِلْوَقْتِ وَ عَلَيَّ ثِيَابُ السَّفَرِ لَمْ أُغَيِّرْهَا وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قَتَّ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأَيْتُهُ فِي بَيْتِ يَجْرِي فِيهِ الْمَاءُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَلَسْتُ فَأَتَيْ بِطُشْتِ

١

١٠٦

ابوالحسن احمد بن محمد بن حسين بزاز گوید: روایت کرد برای ما ابوطاهر سامانی از ابوالقاسم بن بشر بن محمد بن بشیر از احمد بن سهل بن ماهان از عبیدالله بزاز نیشابوری که مردی سالخورده بوده، گفت: میان من و میان حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله‌ای بود، عزم سفر کرده به جانب او رفتم، خبر آمدن مرا شنید و فی الفور مرا احضار کرد، هنوز جامه سفر تغییر نداده بودم، وقت ظهر نزدش رفتم و این جریان در ماه رمضان بود. وقتی که داخل شدم او را در خانه‌ای دیدم که جوی آب از آنجا می‌گذشت، سلام کردم و نشستم، طشت و تنگی آوردند و اودستهایش

را شست و مرا نیز فرمود تا دست بشستم، پس غذا آوردند و به یادم نبود که روزه‌ام و ماه رمضان است پس یادم آمد و دست بکشیدم، حمید گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای امیرا ماه رمضان است و من بیمار نیستم و علتی ندارم که روزه بخورم، شاید امیر را عذری هست که روزه می خورد، گفتم: نه من هیچ علتی ندارم که موجب روزه خوردن باشد و من صحیح و سالم هستم، سپس دو چشمش پراز اشک شد و بگریست، بعد از آن که از طعام فارغ شد، با او گفتم: ای امیرا علت گریه چه بود؟ گفتم: هارون وقتی که در طوس بود، یکی از شب‌ها مرا بخواند، چون برفتم دیدم پیش روی او شمعی برافروخته و شمشیری سبز نهاده و خادمی ایستاده، چون پیش او ایستادم سر بالا کرد و گفت: اطاعت تو از امیرالمومنین تا کجاست؟ تا جان و مال، سر به زیر انداخت و مرا رخصت داد که بازگردم، چون به منزل رسیدم در دم رسول آمد و مرا بخواند با خود گفتم: به خدا می ترسم عزم کشتن من داشته باشد و مگر مرا بار اول که دید شرم داشت، نزد او بازگشتم، سر بالا کرد و گفت: اطاعت تو از امیرالمومنین تا کجاست؟

وَإِبْرِيْقٍ فَعَسَلَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَمَرَنِي فَعَسَلْتُ يَدَيَّ وَأُحْضِرَتِ الْمَائِدَةَ وَذَهَبَ عَنِّي أَنِّي صَائِمٌ وَأَنِّي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ ذَكَرْتُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي فَقَالَ لِي حُمَيْدٌ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَسْتُ بِمَرِيضٍ وَ لَا بِي عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَ لَعَلَّ الْأَمِيرَ لَهُ عَذْرٌ فِي ذَلِكَ أَوْ عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ فَقَالَ مَا بِي عِلَّةٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَ إِنِّي لَصَحِيحُ الْبَدَنِ ثُمَّ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَ بَكَى فَقُلْتُ لَهُ بَعْدَ مَا فَرَعَ مِنْ طَعَامِهِ مَا يُبْكِيكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَقَالَ أَنْفَذَ إِلَيَّ هَارُونَ الرَّشِيدُ وَ قَتَّ كَوْنِهِ بِطُوسٍ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ أَنْ أُجِيبَ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ [رأيتہ] رَأَيْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةً تَتَّقِدُ وَ سَيْفًا [أخضر] أَخْضَرَ مَسْلُولا وَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَادِمٌ وَاقِفٌ فَلَمَّا قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ كَيْفَ طَاعَتُكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ فَاطَّرَقَ ثُمَّ أَدِنَ لِي فِي الْإِنْصِرَافِ فَلَمْ أَلْبَثُ فِي مَنْزِلِي حَتَّى عَادَ الرَّسُولُ إِلَيَّ وَ قَالَ أُجِيبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنَّا لِلَّهِ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ قَدْ عَزَمَ عَلَيَّ قَتْلِي وَ أَنَّهُ لَمَّا رَأَيْتُ اسْتَحْيَا مِنِّي فَعَدْتُ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ كَيْفَ طَاعَتُكَ لِأَمِيرِ

گفتم: تاجان و مال و اهل و ولد. خنده کرد و مرا اذن بازگشت داد، چون به منزل رسیدم، دیگر بار نیز مرا طلبید، چون حاضر شدم او بر همان حال بود سر بالا کرد و به من گفت: اطاعت تو از امیرالمومنین تا کجاست؟ گفتم: تا مال و نفس و اهل و ولد و دین، پس بخندید و با من گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه این غلام به تو می گوید به جای آر. خادم شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه ای آورد که درش بسته بود، در را بگشود و در آنجا چاهی بود در میان خانه و سه اتاق دیگر که درهاش بسته بود، در یکی از آنها را بگشود، بیست نفر پیر و جوان که در بند بودند و گیسوانشان بلند شده بود، در آنجا بودند، غلام به من گفت: امیرالمومنین می فرماید اینها را بکش. همه آنها علوی بودند از اولاد علی و فاطمه علیها السلام پس یک یک آنها را بیرون می آورد و من گردن می زدم تا تمام ایشان را من به تنهایی کشتم و بدنها و سرهای ایشان را در آن چاه افکند، بعد از آن در اتاق دیگری را گشود و در آنجا نیز بیست تن از اولاد علی و فاطمه علیها السلام بود که همه در بند بودند، غلام به من گفت: امیرالمومنین تو را امر می کند که اینها را بکشی. پس یک یک آنها را بیرون

الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَالِدِ فَتَبَسُّمْ ضَاحِكًا ثُمَّ أَدْنَى لِي فِي الْإِنْصِرَافِ فَلَمَّا دَخَلْتُ مَنزِلِي لَمْ أَلْبَثْ أَنْ عَادَ إِلَيَّ الرَّسُولُ فَقَالَ أَجِبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَحَضَرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَقَالَ لِي كَيْفَ طَاعَتُكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَالْدِينِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ هَذَا السَّيْفَ وَامْتَثِلْ مَا يَأْمُرُكَ بِهِ الْخَادِمُ قَالَ فَتَنَاولَ الْخَادِمُ السَّيْفَ وَنَاولَنِيهِ وَجَاءَ بِي إِلَى بَيْتِ بَابِهِ مُغْلَقٌ فَفَتَحَهُ فَإِذَا فِيهِ بَيْتٌ فِي وَسْطِهِ وَثَلَاثَةُ بُيُوتٍ أَبُوَابِهَا مُغْلَقَةٌ فَفَتَحَ بَابَ بَيْتِ مِنْهَا فَإِذَا فِيهِ عِشْرُونَ نَفْسًا عَلَيْهِمُ الشُّعُورُ وَالذَّوَابِبُ شَيْوُخٌ وَكُهُولٌ وَشُبَّانٌ مُقَيَّدُونَ فَقَالَ لِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ وَكَانُوا كُلُّهُمْ عَلَوِيَّةً مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیها السلام فَجَعَلَ يُخْرِجُ إِلَيَّ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَيَّ آخِرِهِمْ ثُمَّ رَمَى بِأَجْسَادِهِمْ وَرُءُوسِهِمْ فِي تِلْكَ الْبَيْتِ ثُمَّ فَتَحَ بَابَ بَيْتٍ آخَرَ فَإِذَا فِيهِ أَيْضًا عِشْرُونَ نَفْسًا مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ علیها السلام مُقَيَّدُونَ فَقَالَ لِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ فَجَعَلَ يُخْرِجُ

إِلَيَّ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ يَزِيْمِي
 بِهِ فِي تِلْكَ الْبُيْرِ حَتَّى أَتَيْتُ إِلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ
 فَتَحَ بَابَ الْبَيْتِ الثَّلَاثِ فَإِذَا فِيهِ مِثْلُهُمْ
 عِشْرُونَ نَفْسًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
 مُقَيَّدُونَ عَلَيْهِمُ الشُّعُورُ وَ الذُّوَابُ فَقَالَ لِي
 إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا مُرُكَّ بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ أَيْضًا
 فَجَعَلَ يُخْرِجُ إِلَيَّ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ
 عُنُقَهُ وَ يَزِيْمِي بِهِ فِي تِلْكَ الْبُيْرِ حَتَّى أَتَيْتُ
 عَلَى تِسْعَةِ عَشَرَ نَفْسًا مِنْهُمْ وَ بَقِيَ شَيْخٌ
 مِنْهُمْ عَلَيْهِ شَعْرٌ فَقَالَ لِي تَبَّ لَكَ يَا مَيْشُومُ
 أَيُّ عَذْرٍ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ
 عَلَى جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَ قَدْ قَتَلْتَ مِنْ
 أَوْلَادِهِ سِتِّينَ نَفْسًا قَدْ وُلِدَهُمْ عَلِيٌّ وَ
 فَاطِمَةُ عَلَيْمَا فَارْتَعَشْتُ يَدَيَّ وَ ارْتَعَدْتُ
 فَرَأَيْتُ فَنظَرْتُ إِلَيَّ الْخَادِمُ مُغْضِبًا وَ زَبْرَنِي
 فَأَتَيْتُ عَلَى ذَلِكَ الشَّيْخِ أَيْضًا فَقَتَلْتُهُ وَ
 رَمَى بِهِ فِي تِلْكَ الْبُيْرِ فَإِذَا كَانَ فِعْلِي هَذَا
 وَ قَدْ قَتَلْتُ سِتِّينَ نَفْسًا مِنْ وُلْدِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ فَمَا يَنْفَعُنِي صَوْمِي وَ صَلَاتِي وَ أَنَا
 لَا أَشْكُ أَنِّي مُخَلَّدٌ فِي النَّارِ.

قال مصنف هذا الكتاب للمنصور مثل

هذه الفعلة في ذرية رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ.

می آورد و من گردن می زدم و او هم اجساد را
 در آن چاه می افکند، سپس در اتاق سوم را باز
 کرد در آن نیز چون دو اتاق دیگر بیست تن از
 سادات باگیسوان بلند در بند بودند، غلام
 دیگر بار گفت: امیرالمؤمنین تو را مأمور قتل
 اینها کرده، پس یکی یکی آنها را بیرون آورد
 و من سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را
 در چاه انداخت تا نوزده نفر بکشتم، مردی پیر
 با موهای بلند باقی ماند رو به من کرد و گفت:
 خداوند تو را نابود کند ای پلیدا چه جواب
 خواهی گفت روز قیامت چون نزد جد ما
 رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ آیی در حالی که از اولاد او
 شصت تن را کشته ای که همه فرزندان علی
 و فاطمه عَلَيْمَا بودند، پس بر دست من رعشه
 افتاد و اندامم به لرزه درآمد و خادم به غضب
 نگاه کرد و مرا تهدید کرد، پیش رفتم و آن پیرمرد
 را نیز کشتم و جسد او را در آن چاه افکند، هرگاه این
 کار کرده باشم و شصت نفر از اولاد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ
 را کشته باشم، مرا روزه و نماز چه سود دهد،
 شک ندارم که در آتش مخلد خواهم بود.

مصنف کتاب گوید: منصور نیز مثل این

ذریه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ را می کشت.

۲

۱۰۷

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ
 الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ الْمَطْرُزِيُّ قَالَ
 سَمِعْتُ الْحَاكِمَ أَبَا أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ
 إِسْحَاقَ الْأَنْطَاطِيَّ النَّيْسَابُورِيَّ يَقُولُ بِإِسْنَادٍ
 مُتَّصِلٍ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمَّا بَنَى الْمَنْصُورُ الْأُبَيْيَّةَ
 بِبَغْدَادَ جَعَلَ يَطْلُبُ الْعَلَوِيَّةَ طَلَبًا شَدِيدًا وَ
 يَجْعَلُ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ فِي الْأَسْطُوَانَاتِ
 الْمَجُوفَةِ الْمَبْنِيَّةِ مِنَ الْجِصِّ وَالْأَجْرُ فَظْفَرَ
 ذَاتَ يَوْمٍ بِغَلَامٍ مِنْهُمْ حَسَنِ الْوَجْهِ عَلَيْهِ شَعْرٌ
 أَسْوَدٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
 طَالِبٍ عليه السلام فَسَلَّمَهُ إِلَى الْبَنَاءِ الَّذِي كَانَ يَبْنِي
 لَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي جَوْفِ أُسْطُوَانَةٍ وَ
 يَبْنِي عَلَيْهِ وَ وَكَّلَ عَلَيْهِ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يُرَاعِي
 ذَلِكَ حَتَّى يَجْعَلَهُ فِي جَوْفِ أُسْطُوَانَةٍ
 بِمَشْهَدِهِ فَجَعَلَهُ الْبَنَاءُ فِي جَوْفِ أُسْطُوَانَةٍ
 فَدَخَلَتْهُ رِقَّةٌ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةٌ لَهُ فَتَرَكَ فِي
 الْأُسْطُوَانَةِ فُرْجَةً يَدْخُلُ مِنْهَا الرُّوحُ فَقَالَ
 لِغَلَامٍ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَإِنِّي
 سَأُخْرِجُكَ مِنْ جَوْفِ هَذِهِ الْأُسْطُوَانَةِ إِذَا
 جَنَّ اللَّيْلُ فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ جَاءَ الْبَنَاءُ فِي
 ظُلْمَةٍ فَأَخْرَجَ ذَلِكَ الْعَلَوِيَّ مِنْ جَوْفِ تِلْكَ

۲

۱۰۷

احمد بن محمد بن حسین بن بزاز گوید:
 روایت کرد برای ما ابومنصور مطرز که گفت:
 شنیدم که حاکم اباحمد محمد بن محمد بن
 اسحاق انماطی به اسناد متصلی که ذکر کرده
 می گوید: زمانی که منصور در بغداد عمارت‌ها
 بنا می کرد، پیوسته در جست و جوی علویان
 بود و هر کسی از ایشان را می یافت در میان
 ستون های مجوف و توخالی قرار می داد و با گچ
 و آجر می پوشاند. روزی به سید نوجوان
 و خوش سیمانی که از اولاد حسن بن علی بن
 ابی طالب علیه السلام بود و موهای مشکی داشت،
 دست یافت و او را به بناء داد و گفت که در جوف
 اسطوانه گذارد و کسی از معتمدان خود را به
 نگهبانی او گمارد تا سید نوجوان را در حضور
 وی در اسطوانه نهد، بنا او را در اسطوانه نهاد،
 ولی دلش به حال جوان سوخت و در اسطوانه
 برای او سوراخی گذاشت تا هوا از آنجا داخل
 شود و به او گفت: غم مخور صبر کن که من
 امشب می آیم و تو را بیرون می آورم، چون شب
 شد، بنا در تاریکی شب آن سید نوجوان را از
 اسطوانه بیرون آورد و گفت: مواظب باش

که خون خود و این کارگران که با من هستند مریز و بیرون رو و خود را غایب کن، من تو را در این ظلمت شب نجات دادم از ترس آن که جد تو رسول خدا ﷺ روز قیامت پیش خدای عزوجل به دشمنی با من برخیزد، پس مقداری از موی آن نوجوان را برید و به او گفت: غایب شو و جان خود را نجات بده، و سوی مادر بازنگرد، سید نوجوان گفت: هرگاه چنین است پس تو به مادر من خبر برسان و بگو که من خلاص شدم و گریختم تا خوش دل شود و جزع و گریه کم کند، چون بازگشتن من سوی او صورتی ندارد پس پسر بگریخت و کس ندانست که کجا رفت و به کدام شهر افتاد، بنا می گفت: او مکان مادر خود با من گفته و نشانی داده بود، به آنجا که گفته بود رفتم، آواز گریه و ناله شنیدم همچو آواز زنبوران عسل، دانستم که مادر اوست و ماتم او می دارند نزدیک رفتم و خبر پسر وی گفتم و موی او به وی دادم و بازگشتم.

الْأَسْطُوَانَةِ وَ قَالَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ فِي دَمِي وَ دَمِ
الْفَعْلَةِ الَّذِينَ مَعِي وَ غَيْبْ شَخْصَكَ فَإِنِّي
إِنَّمَا أَخْرَجْتُكَ فِي ظُلْمَةِ هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنْ
جَوْفِ هَذِهِ الْأَسْطُوَانَةِ لِأَنِّي خِفْتُ إِنْ
تَرَكَتُكَ فِي جَوْفِهَا أَنْ يَكُونَ جَدُّكَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُصِمِي بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ أَخَذَ شَعْرَهُ بِأَلَاتِ الْجِصَّاصِينَ
كَمَا أُمَكَّنَ وَ قَالَ غَيْبْ شَخْصَكَ وَ انْجُ
بِنَفْسِكَ وَ لَا تَرْجِعْ إِلَى أُمِّكَ فَقَالَ الْغُلَامُ
فَإِنْ كَانَ هَذَا هَكَذَا فَعَرَّفْتُ أُمَّي أَنِّي قَدْ
نَجَوْتُ وَ هَرَبْتُ لِتَطْيِبِ نَفْسِهَا وَ يَقُلْ جَزَعُهَا
وَ بُكَاءُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِعَوْدِي إِلَيْهَا وَجْهٌ
فَهَرَبَ الْغُلَامُ وَ لَا يُدْرِي أَيْنَ قَصَدَ مِنْ وَجْهِ
أَرْضِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا إِلَى أَيِّ بَلَدٍ وَقَعَ قَالَ
ذَلِكَ الْبَنَاءُ وَ قَدْ كَانَ الْغُلَامُ عَرَفَنِي مَكَانَ
أُمِّهِ وَ أَعْطَانِي الْعَلَامَةَ فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهَا فِي
الْمَوْضِعِ الَّذِي دَلَّنِي عَلَيْهِ فَسَمِعْتُ دَوِيًّا
كَدَوِيِّ النَّخْلِ مِنَ الْبُكَاءِ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أُمُّهُ
فَدَنَوْتُ مِنْهَا وَ عَرَفْتُهَا خَبَرَ ابْنِهَا وَ أَعْطَيْتُهَا
شَعْرَهُ وَ انْصَرَفْتُ.

۱۰

باب السبب الذي قيل من أجله

بالوقف على موسى بن جعفر عليه السلام

۱

۱۰۸

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ كَانَ وَ
اللَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ
يَعْلَمُ مَنْ يَقِفُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَيَجْحَدُ الْإِمَامَ
بَعْدَ إِمَامَتِهِ فَكَانَ يَكْظِمُ غَيْظَهُ عَلَيْهِمْ وَ لَا
يُبْدِي لَهُمْ مَا يَعْرِفُهُ مِنْهُمْ فَسُمِّيَ الْكَاطِمَ
لِذَلِكَ

۲

۱۰۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
يَعْقِبِ الْعَطَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

۱۰

در بیان علت واقفی شدن واقفی ها

بر موسی بن جعفر عليه السلام

۱

۱۰۸

علی بن عبدالله وراق گوید: روایت کرد برای
ماسعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی
از ربیع بن عبدالرحمن که گفت: به خدا موسی
بن جعفر عليه السلام بسیار تیزبین بود و می دانست که
چه کسانی بعد از وفات او در امامت او توقف
کرده و امام بعد از او را منکر می شوند، پس
خشم خود فرو می برد و ظاهر نمی ساخت به
ایشان آنچه را که می دانست، از این روی او را
کاظم نامیدند.

۲

۱۰۹

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار
و گفت: روایت کرد برای ما احمد بن حسین بن
سعید از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از

الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ لَيْسَ مِنْ قُوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ فَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَ قَفِيهِمْ وَ جُحُودِهِمْ لِمَوْتِهِ وَ كَانَ عِنْدَ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ قَالَ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ وَ تَبَيَّنَ لِي الْحَقُّ وَ عَرَفْتُ مِنْ أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام مَا عَرَفْتُ تَكَلَّمْتُ وَ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَيْهِ قَالَ فَبَعَثْنَا إِلَيْهِ وَ قَالَا لِي مَا يَدْعُوكَ إِلَى هَذَا إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَخُنْ نَفْسَكَ وَ ضَمِنَا لِي عَشْرَةَ أَلْفٍ [أَلْفٍ] دِينَارٍ وَ قَالَا لِي كَفَّ فَأَبَيْتُ فَقُلْتُ لَهُمَا إِنَّمَا رُؤِينَا عَنِ الصَّادِقِينَ عليه السلام أَنَّهُمْ قَالُوا إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ نُورَ الْإِيمَانِ وَ مَا كُنْتُ لِأَدْعَى الْجِهَادَ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَتَأَصَّبَانِي وَ أَظْهَرَا لِي الْعَدَاوَةَ

یونس بن عبدالرحمن که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، نزد هر یک از کارگزاران حضرت اموال زیادی جمع شده بود و این سبب شد که مرگ او را انکار کردند و بر امامت ایشان توقف کردند، نزد زیاد قندی، هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار، من چون این حال دیدم و حق ظاهر شد و از احوال رضای علیه السلام دانستم آنچه دانستم به سخن درآمدم و مردم را به او می خواندم، آن دو کس به من پیغام فرستادند و گفتند: تو را بر این کار چه باعث شده؟ اگر مال می خواهی ما تو را بدهیم و ده هزار دینار به من وعده دادند. آن دو گفتند: خاموش باش، گفتم: از صادقان علیهم السلام روایت رسیده که به وقت ظهور بدعت ها واجب است عالم علم خود را ظاهر سازد و اگر ظاهر نکند، خدا نور ایمان را از او سلب کند و من جهاد در کار خدا را به هیچ حال ترک نکنم. پس با من دشمن شده، کینه مرا در دل گرفتند.

۳

۱۱۰

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن حماد که گفت: یکی از ملازمان امام

۳

۱۱۰

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

حَمَادٍ قَالَ كَانَ أَحَدُ الْقَوَّامِ عُثْمَانَ بْنَ عَيْسَى
الرُّوَاسِيِّ وَكَانَ يَكُونُ بِمِصْرَ وَكَانَ عِنْدَهُ
مَالٌ كَثِيرٌ وَ سِتُّ جَوَارِي قَالَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِنَّ وَ فِي الْمَالِ.

قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ قَالَ
فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ وَ قَدْ قَسَمْنَا
مِيرَاثَهُ وَ قَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ وَ اِحْتَجَّ
عَلَيْهِ فِيهِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ إِنَّ لَمْ يَكُنْ أَبُوكَ
مَاتَ فَلَيْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ إِنْ كَانَ
قَدْ مَاتَ عَلَيَّ مَا تَحْكِي فَلَمْ يَأْمُرْنِي بِدَفْعِ
شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ قَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِي وَ تَزَوَّجْتُهُنَّ.

قال مصنف هذا الكتاب لم يكن موسى بن
جعفر عليه السلام ممن يجمع المال ولكنه حصل في
وقت الرشيد وكثر أعداؤه ولم يقدر على تفریق
ما كان يجمع إلا على القليل ممن يثق بهم في
كتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلك
و أراد أن لا يحقق على نفسه قول من كان
يسعى به إلى الرشيد ويقول إنه تحمل [عليه]
إليه الأموال ويعتقد له الإمامة ويحمل على
الخروج عليه ولو لا ذلك لفرق ما اجتمع من
هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء
وإنما كانت أموالا يصل بها موالیه ليكون له
إكراماً منهم له وبرا منهم به عليه السلام

موسی بن جعفر علیه السلام عیسی بن عثمان رواسی
بود، او در مصر مقام داشت و نزد او مالی بسیار
باشش کنیز بود، حضرت رضا علیه السلام شخصی را
نزد او فرستاد و آن کنیزان و مال را خواست.

در جواب نوشت: پدر تو نمرده، حضرت
نوشت که پدر من بمرد و ما میراث او قسمت
نمودیم و خبر صحیح به موت او رسید و بر او
حجت‌ها اقامه کرد. در جواب نوشت: اگر پدر تو
نمرده است، چیزی به تو نمی‌رسد و اگر مرده است
چنانچه تو می‌گویی، مرا نفرموده است که آن مال به
تو دهم و من کنیزان را آزاد کردم و نکاح نمودم.

مصنف گوید: موسی بن جعفر علیه السلام کسی نبود که
مال جمع کند ولی دشمنانش در دوران رشید
بسیار بودند و نمی‌توانست اموال جمع شده را به
دست مستحقین رسانده و برای تقسیم به افراد دهد
مگر به عده‌ای از موثقین و به صورت پنهانی، از این
روی آن مالها جمع شده بود و حضرت نمی‌خواست
نزد هارون قول بدگویان محقق شود که می‌گفتند:
مال‌ها از هر طرف به سوی او می‌آید و مردم او را امام
دانسته و به خروج ترغیب می‌کنند و اگر این نبود،
این اموال را متفرق کرده بود، با آن که آنها، اموال
فقرا نبود بلکه مال حضرت بود و شیعیان آنها را به
ایشان برای اکرام او و نیکویی با او صله می‌نمودند.

۵۵

باب ما جاء عن الرضا علي بن
موسى عليه السلام من الأخبار في التوحيد

۵۵

خبرهایی که از حضرت رضا عليه السلام
در توحید و شناختن حق تعالی آمده

۱

۱۱۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ دَلْفٍ عَنْ
يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ
مُوسَى الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ تَعَالَى
بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى
عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ

محمد بن موسی بن متوکل روایت
کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از صقر بن دلف از یاسر خادم که گفت: شنیدم
از ابوالحسن علی بن موسی الرضا عليه السلام که
می فرمود: هر که خدا را به خلق او تشبیه کند،
مشرک است و هر که نسبت دهد به خدا آنچه را
که نهی شده است، کافر است.

۲

۱۱۲

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ
اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ
الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون
صوفی از عبیدالله بن موسی رویانی که گفت:
روایت کرد برای ما عبدالعظیم بن عبدالله بن
علی بن حسن بن زید بن علی بن حسن بن علی بن

ابی طالب علیه السلام از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: علی بن موسی علیه السلام در قول خدای عزوجل «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» فرمود: این صورتهای درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش است.

۳

۱۱۳

روایت می‌کند از عبدالسلام بن صالح هروی که گفت: به علی بن موسی علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می‌گویی در حدیثی که روایت می‌کنند که «مؤمنان زیارت می‌کنند پروردگار خود را از منازل خود در بهشت» فرمود: ای ابا الصلت! خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را بر جمیع خلق خود از انبیا و ملائکه برتری داد و طاعت او را طاعت خود گردانید و بیعت با او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داد و فرمود: «هر که رسول را اطاعت کند اطاعت خدا کرده است» و نیز فرمود: «آنان که با تو بیعت کنند با خدای خود بیعت کرده‌اند دست خدا بالای دست‌های ایشان است» و نیز نبی صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مرا در زمان حیاتم یا بعد از مرگم زیارت کند، خداوند را زیارت نموده است»

زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَاءِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» قَالَ يَعْنِي مُشْرِقَةً يَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا

۳

۱۱۳

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاءِ علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَزُورُهُ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ علیه السلام يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَلَىٰ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَ مُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَ زِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَ قَالَ «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» وَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى وَ

فرمود: آری، وقتی پیامبر ﷺ به معراج رفت، وارد بهشت شد و جهنم را نیز دید، گفتم: گروهی می گویند: بهشت و دوزخ امروز مقدرند و مخلوق نشده اند، فرمود: ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم، هر که منکر خلق بهشت و دوزخ شود، پیامبر ﷺ و ما را تکذیب کرده و از ولایت بهره ندارد و در آتش جهنم مخلد ماند، خداوند فرمود: این جهنمی است که مجرمین آن را انکار می کنند و بین آن و آبی داغ در رفت و آمدند، و پیامبر ﷺ فرمود: وقتی مرا به آسمان عروج دادند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت به من داد، خوردم، آن نطفه شد در صلب من، چون به زمین فرود آمدم با خدیجه موافقه نمودم به فاطمه ﷺ حامله شد، پس فاطمه حورا و انسیه است، هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.

۴

۱۱۲

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن الصلت از علی بن موسی الرضا از پدرش و از پدرانش ﷺ نقل کردند که امیرالمومنین ﷺ از رسول خدا ﷺ چنین نقل کرده که خداوند فرموده

فَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ ﷺ لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَكَذَّبَنَا وَ لَيْسَ مِنَّا وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَيُخَلَّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ» وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ ﷺ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَآوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيدَةً فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ ﷺ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ﷺ

۴

۱۱۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

است: «ایمان نیاورده است به من کسی که تفسیر کند برای خود کلام مرا، نشناخته است مرا کسی که مرا تشبیه کند به خلق، بر دین من نیست هر که قیاس در دین من را به کار برد.

قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَ مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَ مَا عَلَى دِينِي مَنْ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي

٥

١١٥

احمد برقی از بعضی از راویان حدیث نقل می کند که حضرت رضاع رضاع از مقابل قبری از قبور بستگانشان عبور می فرمودند، دست خویش را بر آن قبر نهاده و فرمود: الهی! قدرتت آشکار است و فتوری از تو آشکار نیست، پس تو را نشناختند و به اندازه سنجش کردند و اندازه برای غیر چون تویی وصف می شود و من بیزارم از کسانی که تو را با تشبیه طلب کردند. هیچ چیز چون تو نیست. الهی! تو را درک نکردند و ظواهر نعمت هایت بر تو دلیل است، اگر تو را بشناسند، اندیشه برای شناخت تو کافی بود و ایشان تو را با مخلوقات مساوی دیدند و از این رو تو را نشناختند و بعضی از نشانه های تو را پروردگار خویش پنداشتند و از این رو تو را به وصف در آوردند. الهی! تو برتری از آن چه تشبیه کنندگان تو را به آن وصف کنند.

٥

١١٥

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ مَرَّ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَاعُ رضاع بِقَبْرِ مِنْ قُبُورِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِلَهِي بَدَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَمْ تَبْدُ وَاهِيَةٌ فَجَهْلُوكَ وَ قَدَّرُوكَ وَ التَّقْدِيرُ عَلَى غَيْرِ مَا بِهِ وَ صَفُّوكَ وَ إِنْسِي بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ إِلَهِي وَ لَنْ يُدْرِكُوكَ وَ ظَاهِرٌ مَا بِهِمْ مِنْ نَعْمِكَ دَلِيلُهُمْ عَلَيْكَ لَوْ عَرَفُوكَ وَ فِي خَلْقِكَ يَا إِلَهِي مَنذُوحَةٌ أَنْ يَتَنَاوَلُوكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ وَ اتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ رَبًّا فَبَدَلِكَ وَ صَفُّوكَ فَتَعَالَيْتَ رَبِّي عَسَا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعْتُوكَ.

٦

١١٦

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحُسَيْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ وَرَاءِ الشَّهْرِ
إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا فَقَالُوا لَهُ جِئْنَاكَ
نَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَإِنْ أَجَبْتَنَا فِيهَا
عَلِمْنَا أَنَّكَ عَالِمٌ فَقَالَ سَلُوا فَقَالُوا أَخْبِرْنَا
عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَ كَانَ كَيْفَ كَانَ وَ عَلَى أَيِّ
شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ فَقَالَ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
كَيْفَ الْكَيْفَ فَهُوَ بِلَا كَيْفٍ وَ أَيْنَ الْأَيْنَ فَهُوَ
بِلَا أَيْنٍ وَ كَانَ اعْتِمَادُهُ عَلَى قُدْرَتِهِ فَقَالُوا
نَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ.

قال مصنف هذا الكتاب يعني بقوله
وكان اعتماده على قدرته أي على ذاته
لأن القدرة من صفات ذات الله تعالى

٧

١١٧

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ
الْبَزْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ

٦

١١٦

سعد بن عبدالله گوید: روایت کرد برای ما
محمد بن حسین بن ابی الخطاب که گفت:
قومی از ماوراءالنهر نزد ابوالحسن علیه السلام آمدند
و عرضه داشتند: آمده ایم تا سه مسئله بپرسیم،
اگر جواب ما را در آنها دهی، دانیم که تو عالمی.
فرمود: بپرسید، گفتند: ما را از خدای خبر ده
کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز اعتمادش
بود؟ فرمود: خدای عزوجل چگونگی را
چگونگی گردانیده است، پس او بی چگونگی
است، و کجا را کجا کرده است پس او بی نیاز از
مکان است و اعتمادش بر قدرت خود است.
گفتند: شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

مصنف گوید: قول حضرت که فرمود: خدا بر
قدرتش تکیه دارد، یعنی: بر ذات خود تکیه کرده
زیرا قدرت از صفات ذات خداست.

٧

١١٧

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد
برای ما محمد بن عبدالله کوفی از محمد بن
اسماعیل برمکی که گفت: روایت کرد برای ما
حسین بن حسن از محمد بن عیسی از محمد

بن عرفه که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: خداوند اشیاء را با قدرت خلق کرد یا بدون قدرت؟ فرمود: نمی توان گفت که با قدرت خلق کرده؛ زیرا در این حال قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته و آن را وسیله خلقت اشیاء پنداشته‌ای و این شرک است، و چون بگویی که بدون قدرت خلق کرده، او را وصف کرده‌ای به این که اشیاء را با اقتدار خویش خلق کرد نه قدرت و خداوند نیز ضعیف و عاجز و محتاج به دیگری نیست، بلکه او به ذات قادر است، نه به قدرت زاید بر ذات.

قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرْفَةَ قَالَ قُلْتُ لِامْرِئٍ مِّنْ أَهْلِ بَغْدَادٍ خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَيْرِ الْقُدْرَةِ فَقَالَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ خَلْقُ الْأَشْيَاءِ بِالْقُدْرَةِ لِأَنَّكَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْقُدْرَةِ فَكَأَنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَيْئًا غَيْرَهُ وَجَعَلْتَهَا آلَةً لَهُ بِهَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَهَذَا شِرْكٌ وَإِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِغَيْرِ قُدْرَةٍ فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِاِقْتِدَارِ عَلَيْهَا وَ قُدْرَةٍ وَ لَكِنْ لَيْسَ هُوَ بِضَعِيفٍ وَ لَا عَاجِزٍ وَ لَا مُحْتَاجٍ إِلَى غَيْرِهِ بَلْ هُوَ سُبْحَانَهُ قَادِرٌ لِذَاتِهِ لَا بِالْقُدْرَةِ

١١٨

١١٨

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب قرشی گوید: روایت کرد برای ما احمد بن فضل بن مغیره از ابونصر منصور بن عبدالله بن ابراهیم اصبهانی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن بشار که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند می داند چیزی که موجود نیست اگر قرار بود موجود باشد، چگونه خواهد بود؟ فرمود: خدای عزوجل داناست به اشیا پیش از بودن اشیا، خداوند می فرماید: «ما آنچه را که شما انجام می دادید، می نوشتیم» درباره اهل آتش

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْقَضَائِبِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ مَنصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ بَشَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ أَيْعَلَمُ اللَّهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّا كُنَّا

فرموده: «اگر به دنیا بازگردانده می شدند به کارهای نهی شده، روی می آوردند و آنها دروغ می گویند، پس خدا می دانست که اگر آنان به دنیا بازگردند، کارهای نهی شده را انجام می دهند.

و در جواب ملائکه گفت: وقتیکه ملائکه گفتند: «آیا در زمین کسی را خلیفه می گردانی که فساد می کند و خون ها می ریزد و ما تسبیح می کنیم به حمد تو و تقدیس می کنیم تو را؟» خداوند پاسخ فرمود: «من می دانم آنچه را که شما نمی دانید، پس همیشه علم خداوند سابق بود بر اشیا و قدیم بود پیش از خلق اشیا و هم چنین خدای ما همیشه دانا و شنوا و بینا بود.

۹

۱۱۹

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری گوید: محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام در دعایش می گوید: «منزه است خدایی که به قدرت خود خلایق را خلق کرده و آنها را به حکمت خود متقن آفرید، با علم خویش هر چیزی را در جای خود قرار داد، منزه است کسی که نگاه های خیانت بار چشم ها و نیت های پنهان را در دل می داند، هیچ چیز مثل او

نَسْتَسِيخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» وَ قَالَ لِأَهْلِ النَّارِ «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فَقَدْ عَلِمَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَوْ رَدَّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ.

وَ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ لِمَا قَالَتْ «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَهُ سَابِقاً لِأَشْيَاءٍ قَدِيماً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّنَا وَ تَعَالَى عُلُوّاً كَبِيراً خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ عَلَّمَهُ بِهَا سَابِقُ لَهَا كَمَا شَاءَ كَذَلِكَ رَبُّنَا لَمْ يَزَلْ عَالِماً سَمِيعاً بَصِيراً.

۹

۱۱۹

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ بِنَيْسَابُورٍ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام يَقُولُ فِي دُعَائِهِ سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتَقَنَّ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ لَيْسَ

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

نیست و او شنوا و بیناست.

۱۰

۱۲۰

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ
سُلَيْمَانَ الْكُوفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ
سَمِعْتُ الرَّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى
عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ
يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ لَمْ يَزَلِ
اللَّهُ عَالِمًا يَعْلَمُ وَ قَادِرًا بِقُدْرَةٍ وَ حَيًّا بِحَيَاةٍ وَ
قَدِيمًا بِقَدَمٍ وَ سَمِيعًا بِسَمْعٍ وَ بَصِيرًا
[ببصره] بِبَصَرٍ فَقَالَ عليه السلام مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ
بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَ لَيْسَ
مِنْ وَ لَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ عليه السلام لَمْ يَزَلِ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا
بَصِيرًا لِذَاتِهِ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ
وَ الْمُشْبَهُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

علی بن احمد بن محمد بن عمران بن
دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی
عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی از
فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که
گفت: از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود:
خداوند همیشه عالم، قادر، حتی، قدیم، سمیع
و بصیر بود. گفتم: یا بن رسول الله! گروهی
می گویند: خداوند همیشه با علم عالم بود،
قادر بود به قدرت، زنده بود به حیات، قدیم بود
به قدم و سمیع بود به سمع و بصیر بود به بصر.
فرمود: هر که این قول گوید و آن را دین خود
گرداند با خدای عزوجل خدایان دیگر گرفته
باشد و او را از ولایت ما بهره ای نیست، سپس
فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر،
حی، سمیع و بصیر بود، خداوند منزّه است از
آنچه مشرکان و مشبهان می گویند.

۱۱

۱۲۱

حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از
محمد بن عبدالجبار از صفوان بن یحیی

۱۱

۱۲۱

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ

روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فرق بین اراده خداوند و اراده مخلوق چیست؟ فرمود: اراده مخلوق، فکر و اندیشه و تصمیم به کار صحیح است، اما اراده خداوند عبارت است از ایجاد، زیرا او اندیشه نمی‌کند و در خاطر نمی‌گذراند و فکر نمی‌کند و این صفات از او نفی شده؛ چرا که این صفات خلق است، پس اراده خدا فعل است نه چیز دیگر، می‌گوید: «موجود شو پس موجود می‌شود» بدون لفظ و نطق به زبان و اندیشه و تفکر، و اراده خداوند را چگونگی نیست چنانچه او بی چگونگی است.

بْنِ يَحْيَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنَ الْخَلْقِ فَقَالَ الْإِرَادَةُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ وَ مَا يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ أَمَّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِرَادَتُهُ إِخْدَائُهُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّي وَ لَا يَهْمُ وَ لَا يَتَفَكَّرُ وَ هَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَةٌ عَنْهُ وَ هِيَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ فَإِرَادَةُ اللَّهِ تَعَالَى هِيَ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلا لَفْظٍ وَ لَا نَطْقٍ بِلسَانٍ وَ لَا هِمَّةٍ وَ لَا تَفَكُّرٍ وَ لَا كَيْفٍ كَذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ بِلا كَيْفٍ

۱۲

۱۲۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! مردم معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آدم را به شکل خود خلق کرد، فرمود: خداوند آنها را بکشد، اول حدیث را حذف کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله دو مرد را دید که یکدیگر را دشنام می‌دادند، یکی به دیگری گفت: خدا روی تو و روی کسی را که شبیه توست، قبیح گرداند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱۲

۱۲۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَاءِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ النَّاسَ يَزُوونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ لَقَدْ خَدَفُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَ وَجَهَ مَنْ يُشَبِّهَكَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله

ای بنده خدا! با برادرت چنین مگو که
خداوند آدم را بر صورت خود آفرید.

۱۳

۱۲۳

محمد بن محمد بن عاصم کلینی گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از
احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عیسی
از محمد بن عبیده که گفت: از امام رضا علیه السلام
پرسیدم معنی قول خداوند که به ابلیس فرمود:
«ای ابلیس چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل
آنچه به دست خود آفریدم سجده نکنی،
چیست؟ فرمود: منظور قدرت و نیرو است.

مصنف گوید: از بعضی از مشایخ شیعه
شنیدم که ائمه علیهم السلام بر لفظ «ما خلقت» وقف
می کردند و از «بیدی و استکبرت ام کنت
من العالمین» شروع می کردند، این مثل آن
است که کسی گوید: با شمشیر خودم با من
می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟
معنی آیه نیز چنین شود «با نعمت و احسان
و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان من توانا
شده ای».

لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ

۱۳

۱۲۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمِ
الْكَلِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ
إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ
عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ
سَأَلْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
لِإِبْلِيسَ «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ
بِيَدَيَّ» قَالَ علیه السلام يَعْنِي بِقُدْرَتِي وَ قُوَّتِي

قال مصنف هذا الكتاب سمعت بعض
مشايخ الشيعة يذكر في هذه الآية أن
الائمة كانوا يقفون على قوله ما مَنَعَكَ أَنْ
تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ ثم يبتدءون بقوله عز
وجل بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ
قال وهذا مثل قول القائل بسيفي تقاتلني
وبرمحي تطاعنني كأنه يقول عز وجل
بنعمتي عليك وإحساني إليك قويت
على الاستكبار والعصيان

١٤

١٢٢

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَزْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» قَالَ جِبَابٌ مِنْ نُورٍ يُكْشَفُ فَيَقَعُ الْمُؤْمِنُونَ سُجَّدًا وَتَدْمُجُ أَصْلَابُ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ السُّجُودَ

١٥

١٢٥

حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَدَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّمَازِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

١٤

١٢٢

حسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام مكتب گوید: روایت کرد برای ما ابوالحسین محمد بن جعفر کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید که گفت: در باب قول خداوند که فرمود: «روزی که ساق نمایان می شود و آنها را به سجده می خوانند، ولی نمی توانند سجده کنند» امام رضا عليه السلام فرمودند: حجابی است از نور که برداشته می شود و مؤمنان به سجده می افتند ولی پشت منافقین سخت می شود و نمی توانند سجده کنند.

١٥

١٢٥

ابوالعباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید: روایت کرد برای ما ابوسعید حسن بن علی عدوی که گفت: روایت کرد برای ما هیثم بن عبدالله رمازی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدرش موسی بن جعفر عليه السلام از پدرش جعفر بن محمد بن علی بن حسین عليه السلام از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام که فرمود:

امیرالمومنین علیه السلام در مسجد کوفه در خطبه‌ای فرمود: حمد خدایی را که هستی او از چیزی نیست و از چیزی کاینات را هستی نداد، حدوث کائنات شاهد همیشگی او بوده و داغ عجز بر ایشان نهاد برای ظهور قدرت خود، همه را بیچاره زوال کرد برای دلالت بر دوام خود، مکانی از او خالی نیست تا او را ادراک کنند که کجاست و او را مثالی نیست تا وصف کنند که چگونه است آن ذات، غایب نمی‌شود از چیزی تا دانسته شود اینجا است یا آنجا، از آنچه احداث نموده جداست در صفات و درک نشود به آنچه خود ایجاد کرده، بیرون است به عظمت از تغییر حالات، حرام است بر اندیشمندان تیزبین که حدی برای او نهند و بر ژرف اندیشان ممنوع است که کیفیتی برای او تعیین کنند، غواصان دریای اندیشه او را به صورتی تصویر نکنند، عظمت او را مکان‌ها فرا نگیرند، در نیابد مقدارها جلالت او را و قیاس‌ها کبریا او را مشخص نکند، امتناع اندیشه‌ها از تصور کنه او، افهام او را نشناسند، اذهان او را مجسم نکنند، عقول بلندپرواز از فهم مایوس گشته و دریاهای علوم از اشاره به او بی‌مایه شده، از وصف قدرتش اندیشه‌های باریک بین به حقارت برگشته‌اند

طَالِبٌ علیه السلام قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ الْمُسْتَشْهِدُ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْبَابِهِ وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ لَمْ يَخُلْ مِنْهُ مَكَانٌ فَيُدْرِكُ بِأَيْبَتِهِ وَ لَا لَهُ شَيْءٌ مِثَالٍ فَيُوصَفُ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ لَمْ يَغِبْ عَنْ شَيْءٍ فَيَعْلَمَ بِحَيْثِيَّتِهِ.

مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أُحْدِثَ فِي الصِّفَاتِ وَ مُسْتَنَعٌ عَنِ الْإِدْرَاكِ بِمَا ابْتَدَعَ مِنْ تَضْرِيْفِ الدَّوَاتِ وَ خَارِجٌ بِالْكَبْرِيَاءِ وَ الْعَظَمَةِ مِنْ جَمِيعِ تَصَرُّفِ الْحَالَاتِ مُحَرَّمٌ عَلَى بَوَارِعِ نَاقِبَاتِ الْفِطَنِ تَجْدِيدُهَا وَ عَلَى غَوَامِضِ ثَاقِبَاتِ الْفِكْرِ تَكْيِيفُهَا وَ عَلَى غَوَائِصِ سَابِحَاتِ النَّظْرِ تَصْوِيرُهَا لَا تَخْوِيهِ الْأَمَاكِنُ لِعَظَمَتِهِ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْمَقَادِيرُ لِجَلَالِهِ وَ لَا تَقْطَعُهُ الْمَقَاسِيسُ لِكَبْرِيَاءِهِ مُسْتَنَعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَبِتَهُ وَ عَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْتَعْرِقَهُ وَ عَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَثِّلَهُ وَ قَدْ يَنْسَتُ مِنَ اسْتِنْبَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِحُ الْعُقُولِ وَ نَضَبَتْ عَنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالْاِكْتِنَاهِ بِخَارِ الْعُلُومِ وَ رَجَعَتْ بِالصُّغْرِ عَنِ السُّمُوِّ

واحد است نه در عدد، دایم است بی انتهای مدت، قائم است نه با عمود، جنس نیست تا اجناس همانندی او کنند، شخص نیست تا اشخاص چون او باشند، مانند اشیاء نیست تا وصفش کنند، عقول در بیکران ادراکش گمراهند، اوهام از درک چگونگی ازلی بودنش متحیرند، افهام از علم به چگونگی قدرتش در بندند، اذهان در امواج حوزه‌های قدرتش غرقند، بر همه الاء و نعم تواناست، حریم وصفش برتر و سلطان قدرتش محاط، دهر او را فرسوده و زمان او را کهنه نسازد، وصف او را مشخص نکند، موجودات ریشه‌دار به فرمانش خاضعند، کوههای عظیم در بزرگی خویش رام فرمانش، همه موجودات را گواه مالکیت خویش و رام بودنشان را دلیل بر توان خود کرده، حدوثشان شاهد قدیم بودن او و نابودیشان گواه همیشگی بودن اوست، موجودات را مجال فرار از فرمان او و خروج از حیطة قدرتش نباشد، موجودات توان ندارند خود را از دیوانش پنهان سازند، محال است سرپیچی آنها از سلطه قدرتش، نظام و استواری خلقت به تنهایی، نشانه‌های و ترکیب طبع آنها، دلالتی بر اوست و بر ازلی بودن او ایجاد فرسودگی و خرابی آنها دلالت می‌کند و استحکام آفرینش بر اعتبارش. برای او حدّ محدود و ضرب المثلی نیست و چیزی

إِلَى وَصْفِ قُدْرَتِهِ لَطَائِفُ الْخُصُومِ وَاحِدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ وَ دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ وَ قَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ لَيْسَ بِجِنْسٍ فَتُعَادِلُهُ الْأَجْنَاسُ وَ لَا بِشَجٍ فَتُضَارِعُهُ الْأَشْبَاحُ وَ لَا كَالْأَشْيَاءِ فَتَقَعُ عَلَيْهِ الصِّغَاتُ قَدْ ضَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ إِحَاطَةِ ذِكْرِ أَرْزِيَّتِهِ وَ حَصَرَتِ الْأَفْهَامُ عَنْ اسْتِشْعَارِ وَصْفِ قُدْرَتِهِ وَ غَرِقَتِ الْأَذْهَانُ فِي لُجَجِ أَفْلَاكِ مَلَكُوتِهِ مُقْتَدِرٌ بِالْأَلَاءِ وَ مُسْتَنَعٌ بِالْكَبْرِيَاءِ وَ مُتَمَلِّكٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ فَلَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ وَ لَا زَمَانٌ يُبْلِيهِ وَ لَا وَصْفٌ يُحِيطُ بِهِ وَ قَدْ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ الصَّعَابُ فِي مَحَلِّ تَخُومِ قَرَارِهَا وَ أَدْعَنْتْ لَهُ رَوَاصِنُ الْأَشْبَابِ فِي مُنْتَهَى شَوَاقِقِ أَنْطَارِهَا مُسْتَشْهِدٌ بِكُلِّيَّةِ الْأَجْنَاسِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعَجْزِهَا عَلَى قُدْرَتِهِ وَ بِفُطُورِهَا عَلَى قِدْمَتِهِ وَ بِزَوَالِهَا عَلَى بَقَائِهِ فَلَا لَهَا مَحِيصٌ عَنْ إِدْرَاكِهِ إِيَّاهَا وَ لَا خُرُوجٌ مِنْ إِحَاطَتِهِ بِهَا وَ لَا اخْتِجَابٌ عَنْ إِحْصَائِهِ لَهَا وَ لَا امْتِنَاعٌ مِنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَفَى بِإِتْقَانِ الصَّنْعِ لَهَا آيَةً وَ بِمَرْكَبِ الطَّبْعِ عَلَيْهَا دَلَالَةً وَ بِحُدُوثِ الْفِطْرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً وَ بِإِحْكَامِ الصَّنْعَةِ لَهَا عِبْرَةً فَلَا إِلَيْهِ حُدٌّ مَنُوبٌ وَ لَا لَهُ مَثَلٌ مَضْرُوبٌ وَ لَا شَيْءٌ

از او پوشیده نیست، از اینکه بر وجودش مثلی
زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند، برتر است.

گواهی می‌دهم معبودی جز او نیست با
ایمان به پروردگاریش و مخالفت با منکران
وجودش، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول
اوست که در بهترین قرارگاه مستقر بوده و روزگار او
راز صلبهای مکرم و رحمهای پاکیزه منتقل کرده،
از کریم‌ترین نژاد، بالاترین ریشه و مقام و عزیزترین
تبار خارج گشته، نهالی که خدا انبیاء را از آن به
وجود آورد و امان را برگزید، چوبش پاک، تنه‌اش
راست، ساقهایش سرفراز، شاخه‌هایش دلربا،
میوه‌اش خوشگوار، درونش جوانمردی، در مقر
کرامت کاشته شد و در حریم محترم روئید و گسترش
یافت و شوکت پذیرفت، آن‌گاه اوج گرفت و خدا به
ارسال روح الامین گرامیش داشت و به نور آشکار
و کتاب روشن مفتخر ساخت، براق را مسخر او کرد،
فرشتگان با او مصافحه کردند و با او شاطین را
ترساند، بتها را به دست او از بین برد، سنتش
صواب، سیره‌اش عدل، حکمش حق، به آنچه
پروردگارش فرمان داده بود آغاز کرد، پیامش را
ابلاغ و آشکارا به یکتاپرستی دعوت کرد، در بین
خلق «لا اله الا الله و حده لا شریک له» را رواج داد
و وحدانیت حق را از شرک خالص گردانید.

عَنْهُ مَحْجُوبٌ تَعَالَى عَنْ ضَرْبِ الْأَمْثَالِ وَ
الصِّفَاتِ الْمَخْلُوقَةِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِيْمَانًا بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ
خِلَافًا عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الْمُقَرَّرُ فِي خَيْرِ الْمُسْتَقَرِّ
الْمُتَنَاسِخِ مِنْ أَكْرَمِ الْأَصْلَابِ وَ مُطَهَّرَاتِ
الْأَرْحَامِ الْمُخْرَجِ مِنْ أَكْرَمِ الْمَعَادِنِ مَخْتِدًا وَ
أَفْضَلِ الْمَنَابِتِ مَنبِتًا مِنْ أَمْنَعِ ذُرُوعٍ وَ أَعَزُّ
أَرْوَمَةٍ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَاعَ اللَّهُ مِنْهَا
أَنْبِيَاءَهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءَهُ الطَّيِّبَةَ الْعُودِ
الْمُعْتَدِلَةَ الْعُودِ الْبَاسِقَةِ الْفُرُوعِ النَّاصِرَةِ
الْقُصُونِ الْيَانِعَةِ الثَّمَارِ الْكَرِيمَةِ الْجَنَاتِ فِي
كَرَمِ غُرَسَتْ وَ فِي حَرَمِ أَنْبَتَتْ وَ فِيهِ تَشَعَّبَتْ
وَ أَثْمَرَتْ وَ عَزَّتْ وَ امْتَنَعَتْ فَسَمَتْ بِهِ وَ
شَمَخَتْ حَتَّى [أَكْرَم] أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى
بِالرُّوحِ الْأَمِينِ وَ النُّورِ الْمُبِينِ وَ الْكِتَابِ
الْمُسْتَبِينِ وَ سَخَّرَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ صَافَحَتْهُ
الْمَلَائِكَةُ وَ أُرْعَبَ بِهِ الْأَبَالِيسَ وَ هَدَمَ بِهِ
الْأَصْنَامَ وَ الْأِلَهَةَ الْمَعْبُودَةَ دُونَهُ سُنَّتَهُ
الرُّشْدَ وَ سِيرَتَهُ الْعَدْلَ وَ حُكْمَهُ الْحَقُّ صَدَعَ
بِمَا أَمَرَهُ بِهِ رَبُّهُ وَ بَلَغَ مَا حَمَلَهُ حَتَّى أَفْصَحَ
بِالتَّوْحِيدِ دَعْوَتَهُ وَ أَظْهَرَ فِي الْخَلْقِ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ حَتَّى خَلَصَتْ

خداپرستی را از شرک پاک نمود، پس خدا
حجت او را به توحيد ظاهر ساخت، به وسيله
اسلام درجه اش را بالا برد، خدایش برای او
آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود، فراهم
آورد، درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

۱۶

۱۲۶

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد
برای ما محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن
زیاد بن آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله
حسینی، از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: از
امام رضا علیه السلام از قول خداوند که فرمود: «آنها را
در حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها
می کند» پرسیدم، فرمود: خداوند به ترک
کردن، موصوف نگردد، چنانچه خلق او به آن
موصوف می گردند، چون دانست که ایشان از
کفر بر نمی گردند، معاونت و لطف خود از ایشان
بازداشت و ایشان را به اختیار و حال خودشان
رها کرد.

عرض کردم: معنای قول حق «خداوند بر دلها
و گوشهای آنان مهر نهاده» چیست؟ فرمود:
«ختم، مهر کردن دل کفار است، به جزای
کفرشان» همان طور که خدا می فرماید: «بلکه

الْوَحْدَانِيَّةُ وَ صَفَتِ الرَّبُّوِيَّةُ فَأَظْهَرَ اللَّهُ
بِالتَّوْحِيدِ حُجَّتَهُ وَ أَعْلَى بِالإِسْلَامِ دَرَجَتَهُ وَ
اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ مَا عِنْدَهُ مِنْ
الرُّوحِ وَ الدَّرَجَةِ وَ الوَسِيلَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱۶

۱۲۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ
العَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا
الحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَ
تَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» فَقَالَ إِنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالتَّرَكِ كَمَا
يُوصَفُ خَلْقُهُ وَ لَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا
يَرْجِعُونَ عَنِ الكُفْرِ وَ الضَّلَالِ مَنَعَهُمُ
المُعَاوَنَةَ وَ اللُّطْفَ وَ خَلَّى بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ
اخْتِيَارِهِمْ.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «خَتَمَ
اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» قَالَ الخَتْمُ هُوَ
الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الكُفَّارِ عُقُوبَةٌ عَلَى كُفْرِهِمْ
كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا

که امر روزی دادن را به ائمه علیهم السلام واگذار نموده است، قائل به تفویض شده، قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک، گفتم: «امر بین امرین» یعنی چه؟ فرمود: راه باز است که آنچه را خدا دستور داده، انجام دهند و آنچه را نهی فرموده، ترک کنند، و گفتم: در اعمال بندگان اراده خداوند جاری نیست؟ فرمود: اراده خداوند در طاعات، امر و رضایت او به آن و کمک نمودن بر انجام آن و اراده او در معاصی، نهی از آن و خشم و یاری نکردن به انجام آن است، گفتم: خدا در اعمال بندگان قضاء دارد؟ فرمود: آری، هیچ فعلی از خیر و شر نیست که بندگان انجام دهند مگر این که خدا در آن قضائی دارد، گفتم: قضاء چه معنی دارد؟ فرمود: حکم بر افعال ایشان به آنچه مستحق آند از ثواب و عقاب، در دنیا و آخرت.

۱۸

۱۲۸

محمد بن محمد بن عصام گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسین بن قاسم از قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز بن مسلم گوید: از امام رضا علیه السلام

أَمَرَ الْخَلْقَ وَ الرَّزْقِ إِلَىٰ حُجِّهِ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِیْضِ وَ الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِیْضِ مُشْرِكٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَقَالَ وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَىٰ اثْنَانِ مَا أَمُرُوا بِهِ وَ تَرْكُ مَا نُهُوا عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ لِلَّهِ عَزٌّ وَ جَلٌّ مَشِيئَةٌ وَ إِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ فَقَالَ فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فَأِرَادَةُ اللَّهِ وَ مَشِيئَتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَ الرِّضَا لَهَا وَ الْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا وَ إِرَادَتُهُ وَ مَشِيئَتُهُ فِي الْمَعَاصِي النَّهْيُ عَنْهَا وَ السَّخْطُ لَهَا وَ الْخِذْلَانُ عَلَيْهَا قُلْتُ فَهَلْ لِلَّهِ فِيهَا الْقَضَاءُ قَالَ نَعَمْ مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ قَضَاءٌ قُلْتُ مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ قَالَ الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ عَلَىٰ أَفْعَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

۱۸

۱۲۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ الْمَعْرُوفِ بَعْلَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ

مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَنْسَهُو وَ إِنَّمَا يَنْسَى وَ يَنْسَهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحَدَّثُ أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» وَ إِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَهُ وَ نَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يُنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَ قَالَ تَعَالَى «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أَي نَتْرَكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِعْذَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا.

قال المصنف قوله نتركهم أي لا نجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه لأن الترك لا يجوز على الله تعالى فأما قول الله تعالى وَ تَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ أَي لا يعالجهم [يعاجلهم] بالعقوبة و أمهلهم ليتوبوا.

از قول حق خدا را فراموش کردند و او هم آنها را فراموش کرده پرسیدم، فرمود: خداوند سهو و نسیان ندارد، سهو و نسیان برای مخلوقات است، این آیه را شنیده‌ای «پروردگارت فراموشکار نیست» معنی آیه چنین است: خدا فراموشکاران او و قیامتش را چنین جزا می‌دهد که خودشان را از یاد خودشان می‌برد، و فرمود: «مانند آنها نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد، ایشان فاسقانند» نیز فرمود: «امروز آنها را فراموش می‌کنیم همان طور که آنها این روز را فراموش کردند» یعنی رهایشان می‌کنیم همچنان که آنها آمادگی این روز را ترک کردند.

مصنف گوید: «رهایشان می‌کنیم» منظور این است که ثواب امیدواران به قیامت را به او نمی‌دهیم، زیرا «ترک کردن» در مورد خدا جایز نیست، قول خدا «انهارا در تاریکی، آنچنان که چیزی نمی‌بینند، رهایشان کرد» معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرموده و مهلت داده تا توبه کنند.

١٩

١٢٩

محمد بن احمد بن ابراهیم معاذی گوید:
روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید
کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال که

١٩

١٢٩

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
الْمُعَاذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
سَعِيدِ الْكُوفِيِّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم از قول خدا: «چنین نیست، همانا ایشان از پروردگار خود آن روز محجوب خواهند بود، فرمود: خدا موصوف نشود به مکانی که در آن درآید و نگذارند که بندگان به آن مکان درآیند، بلکه منظور این است که ایشان از ثواب پروردگارشان محجوب شوند، و نیز از قول خداوند که فرمود: «پروردگارت و فرشتگان صف به صف آمدند، پرسیدم، فرمود: خدا موصوف به آمد و شد نگردد، خدا از انتقال برتر است، بلکه مراد آن است که امر پروردگار تو آمد و فرشتگان صف به صف بودند، از قول خدا که فرمود: «آیا منتظرند که خدا در پاره‌های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند، پرسیدم: فرمود: یعنی آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها نزدشان بفرستد و همین گونه نیز این آیه نازل شده است.

راوی گوید: از این آیات سؤال کردم: «خدا آنها را مسخره کرد»، «خدا آنها را استهزاء می‌کند»، «آنها فریب به کار بستند، خدا نیز فریب به کار برد»، «می‌خواهند در مورد خدا نیرنگ به کار برند، ولی خدا به آنها خدعه می‌زند»، حضرت فرمود: خدا مسخره نمی‌کند و استهزاء و فریب و نیرنگ به کار نمی‌برد، بلکه مطابق عمل استهزاء

الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ يَحُلُّ فِيهِ فَيُحْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ وَ لَكِنَّهُ يَغْنِي أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُوصَفُ بِالْمَجِيءِ وَ الذَّهَابِ تَعَالَى عَنِ الْإِنْتِقَالِ إِنَّمَا يَغْنِي بِذَلِكَ وَ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ» قَالَ يَقُولُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ عَنْ قَوْلِهِ وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ عَنْ قَوْلِهِ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْخَرُ وَ لَا يَسْتَهْزِئُ وَ لَا يَمَكُرُ وَ لَا يُخَادِعُ وَ لَكِنَّهُ تَعَالَى يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ وَ جَزَاءَ الْإِسْتِهْزَاءِ وَ جَزَاءَ الْمَكْرِ

و نیرنگ آنان جزایشان می دهد، خداوند برتر است از آنچه که ظالمین می گویند.

۲۰

۱۳۰

سعد بن عبدالله گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن علی خزاز از علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت به دامان خداوند جنگ می زند، ما نیز به دامان پیامبرمان و شیعیان نیز به دامان ما جنگ می زنند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: مراد از دامان، دین است.

۲۱

۱۳۱

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن هارون صوفی که گفت: روایت کرد برای ما عبیدالله بن موسی بن ایوب رویانی که گفت: روایت کرد برای ما عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! چه می گویی در حدیثی که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی

۲۰

۱۳۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتِنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا ثُمَّ قَالَ وَ الْحُجْرَةُ النُّورُ وَ قَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ مَعْنَى الْحُجْرَةِ الدِّينُ

۲۱

۱۳۱

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى بْنِ أَيُّوبَ الرَّوْيَانِيَّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَاءِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید، فرمود: خدا تحریف کنندگان کلمات از مواضع خود را لعنت کند، به خدا رسول خدا چنین نفرمود، بلکه فرمود: در ثلث آخر و در شب جمعه، اول شب خدا ملکی را می فرستد و امر می کند تا ندا دهد: آیا هیچ سائلی هست که او را عطا کنم؟ آیا هیچ تائبی هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ مستغفری هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر! روی آر، ای طالب شر! باز ایست، همچنان منادی ندا می کند تا فجر طالع شود، پس به محل خود به آسمان باز می گردد، این را حدیث کرد به من پدرم از جدم از پدرانش علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲۲

۱۳۲

ابوعبدالله حسین بن محمد اشنانی رازی عدل گوید: روایت کرد برای ما علی بن مهرویه قزوینی از داوود بن سلیمان فراء که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی بن عمران چون مناجات نمود به پروردگار خود، گفت: خدایا آیا تو از من دوری تا تو را ندا کنم یا به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم، خدای جل جلاله به او وحی کرد: من هم نشین آن کسم که مرا یاد کند.

يُنزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ اللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَذَلِكَ إِنَّمَا قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُنزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبَ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ وَ يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكَوَاتِ السَّمَاءِ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

۲۲

۱۳۲

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْهَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَجَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا رَبِّ أَبْعِدْهُ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسٌ مَنْ

موسی گفت: چه بسا در حالتی هستم که شأن تو را برتر از آن می دانم که تو را در آن حال یاد کنم، خداوند فرمود: ای موسی! در هر حال مرا یاد کن.

۲۳

۱۳۳

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از فتح بن یزید جرجانی که گفت: از ابوالحسن رضا علیه السلام شنیدم که در وصف خدا می فرمود: او لطیف و خبیر است، شنوا و بیناست، واحد و احد و بی نیاز است، نزائیده و زائیده نشده است، همانندی ندارد، اشیا را ایجاد کرده، به اجسام جسمیت داده و نقشها را صورت و شکل داده، اگر آن طور بود که می گویند: خالق و مخلوق شناخته نمی شدند، ایجاد کننده از ایجاد شونده شناخته نمی شد، لکن او ایجاد کننده است، فرق است بین خدا و بین آن چیزی که خدا به او صورت بخشیده و ایجاد کرده، چون هیچ چیز شبیه خدا و خدا شبیه هیچ چیز نیست.

گفتم: فدای تو، فرمودی خدا احد و بی نیاز است و به چیزی شبیه نیست و حال آنکه خدا یکی است و انسان نیز یکی است پس آیا در یکی بودن شبیه نشدند؟ فرمود: ای فتح! محال گفتمی

ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَى عليه السلام يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أَجْلِكَ أَنْ أَدُكَّرَكَ فِيهَا فَقَالَ يَا مُوسَى أَدُكَّرَنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ

۲۳

۱۳۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ... السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّورِ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يُعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرَّقُ بَيْنَ مَنْ جَسَمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَا يُشْبِهُهُ هُوَ شَيْئًا.

قُلْتُ أَجَلُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لَكِنَّكَ قُلْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ وَ قُلْتَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ أَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَاحِدَانِيَّةُ قَالَ يَا فَتْحُ أَحَلَّتْ

خدا تو را ثابت قدم بدارد، تشبیه در معنی می باشد، اما اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسمی است، اگر بگوییم انسان یکی هست، معنی این است که یک جثه است نه دو جثه، اما در ذات خود و در معنی یکی نیست که او را اعضا و رنگهای مختلف است، یکی نباشد و جزءها دارد مختلف، خونس غیر گوشت است و گوشتش غیر خون و عروق و مو غیر پوست، و بیاضش غیر سواد و هم چنین سایر خلق. پس انسان یکی است در نام نه در معنی و خدای جل جلاله یکی است به همه جهت، غیر او خلقی به این وصف نیست در او اختلاف و تفاوت و زیاده و نقصان نیست اما انسان مخلوقی است مصنوع، مرکب از اجزاء مختلف و گوهرهای پراکنده، که به اجتماع یک چیز شده، گفتم: فدایت شوم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه از تو ببرد و اینکه فرمودی خدا لطیف خبیر است، برای من تفسیر کن چنانچه واحد را تفسیر کردی که می دانم لطیف بودن خدا مانند لطیف بودن خلق او نیست، برای جدایی خالق و مخلوق و فضل او بر مخلوق، دوست می دارم که برایم شرح دهی، فرمود: ای فتح! برای آن گفتم لطیف است که خالق خلق لطیف است و در خلق اشیا کمال لطف به کاربرده

ثَبَّتَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعْنَى فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمُسَمَّى وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِن قِيلَ وَاحِدٌ فَإِنَّمَا يُخْبِرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ لَيْسَ بِإِثْنَيْنِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ نَفْسُهُ لَيْسَتْ بِوَاحِدَةٍ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ وَ أَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ وَ هُوَ أَجْزَاءٌ مُجْرَّاةٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ وَ لَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ وَ عَصَبُهُ غَيْرُ عُرْوِقِهِ وَ شَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ وَ سَوَادُهُ غَيْرُ بِيَاضِهِ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ جَمْعِ الْخَلْقِ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ وَاحِدٌ فِي الْإِسْمِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلُّ جَلَالَتِهِ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نُقْصَانَ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالْاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ.

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَرَجْتَ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ فَقَوْلُكَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ فَسَّرَهُ لِي كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلَى خِلَافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَضْلِ غَيْرَ أَنِّي أَحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ لِي ذَلِكَ فَقَالَ يَا فَتْحُ إِنَّمَا قُلْنَا اللَّطِيفُ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ وَ غَيْرِ اللَّطِيفِ وَ فِي الْخَلْقِ اللَّطِيفِ

عالم به لطیف است، ندیدی صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف، در خلق حیوانات ظریف کوچک مثل پشه و پشه ریزه که کوچک تر بوده و چشم به سختی آن را می بیند و از فرط کوچکی، نر و ماده و بچه و بزرگ شناخته نشود، چون کوچکی را در عین ظرافت، و آشنایی آنها را به آمیزش و فرار از مرگ، جمع معاش از دریاها و پوست درختان و پهنه بیابانها، سخن گفتن و نحوه فهم سخن و درک کلام بزرگترها توسط بچه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می بینیم، وقتی رنگ آمیزی آنها را می بینیم، سرخی با زردی، سفیدی با سبزی و احوال دیگر که به چشم دیده نشود و به دست لمس نگردد، می دانیم که خالق این خلق لطیف است و خلق مخلوقات را با ظرافت و بدون ادوات انجام داده، هر خالقی مخلوق خود را از چیزی می آفریند و خدای لطیف و جلیل مخلوق خود را از هیچ آفریده.

۲۴

۱۳۳

احمد بن ادریس از حسین بن عبدالله از محمد بن عبیدالله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند

مِنَ الْحَيَوَانِ الصَّغَارِ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجُرْجِسِ وَ مَا هُوَ أَصْفَرُ مِنْهَا مَا لَا تَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ بَلْ لَا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّكَرُ مِنَ الْأُنثَى وَ الْحَدِيثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذَلِكَ فِي لُطْفِهِ وَ اهْتِدَاءَهُ لِلسَّقَادِ وَ الْهَرَبِ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْجَمْعِ لِمَا يُصْلِحُهُ مِمَّا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ مَا فِي لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَ الْمَقَاوِزِ وَ الْقِفَارِ وَ فَهَمَ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا وَ مَا تَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا وَ نَقَلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَأَلِيفُ أَلْوَانَهَا حُمْرَةً مَعَ صُفْرَةٍ وَ بَيَاضَهَا مَعَ خَضْرَاءٍ وَ مَا لَا تَكَادُ عُيُونُنَا تَسْتَبِينُهُ بِتَمَامِ خَلْقِهَا وَ لَا تَرَاهُ عُيُونُنَا وَ لَا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هَذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ لَطْفَ فِي خَلْقِ مَا سَمَّيْنَا بِلَا عِلَاجٍ وَ لَا أَدَاةٍ وَ لَا آلَةٍ إِنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَهُ وَ اللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَ صَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ

۲۴

۱۳۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ وَ مُوسَى بْنِ عَمْرٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ ع هَلْ كَانَ اللَّهُ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يُرِيدُهَا وَيَسْمَعُهَا قَالَ مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرِفْ فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا فَمَعْنَاهُ اللَّهُ وَ اسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

عارف بود به خود پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آری، گفتم: خود را می‌دید و کلام خود را می‌شنید، فرمود: به آن محتاج نبود زیرا از خود چیزی درخواست نمی‌کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است، قدرتش نافذ است، نیاز به نامی برای خود ندارد، اما برای خود نام‌هایی برگزید تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا که تا او را به نام او نخوانند شناخته نگردد و آن نام که برای خود اختیار نمود «العلی العظیم» است زیرا او برتر است از همه اشیاء، پس معنی او «الله» است و اسم او «العلی العظیم» است و آن اولین نام‌های اوست؛ زیرا او علی است و مافوق همه چیز است.

۲۵

۱۳۵

محمد بن سنان گفت: از امام رضا ع پرسیدم: اسم چیست؟ فرمود: صفتی برای موصوف.

۲۶

۱۳۶

محمد بن بکران نقاش در سال ۳۴۵ در کوفه گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی مولی بنی‌هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی الرضا ع که

۲۵

۱۳۵

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُهُ يَعْني الرَّضَاءَ ع عَنِ الْإِسْمِ مَا هُوَ فَقَالَ صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ

۲۶

۱۳۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا

فرمود: اول چیزی که خدای عزوجل خلق کرد تا به آن شناخته گردد، نوشتن و حروف معجم و الفبا بود و چون کسی عصا بر سر مردی زند و او دعوی کند که از ضربه آن زبانش را خلل رسیده است و نمی تواند خوب سخن بگوید، حکم شرع آن است که بر او حرف معجم عرض کنند پس هر چه خوب نتواند گفتن به قدر آن او را ادب رسانند و حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش امیرالمومنین علیه السلام در «اب ت ث» که فرمود: «الف» تسعمت های خداست، «ب» بهجت و سرور خداست، «ت» تمام شدن امرست به قائم آل محمد علیه السلام، «ث» ثواب مؤمنان بر اعمال نیکشان، «ج ح خ» جیم جمال و جلال خداست و خاء حلم خداست درباره گناهکاران و خاء بی نشان بودن گناهکاران نزد حق تعالی می باشد.

«د ذ» دال دین خداست و ذال از ذی الجلال و صاحب جبروت مأخوذ است.

«ر ز» راه از رؤوف و رحیم مأخوذ است و زاء زلزله های قیامت است.

«س ش» سین بزرگی و نور خداست و شین خدا خواست آنچه خواست، اراده کرد آنچه اراده کرد، نخواهند بندگان مگر آنچه خدا خواهد.

«ص ض» صاد از صادق الوعد است برای

عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى لِيُعْرَفَ بِهِ خَلْقَهُ الْكِتَابَةَ الْحُرُوفِ الْمُعْجَمِ وَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ بِعَصَا فَزَعَمَ أَنَّهُ لَا يُفْصِحُ بِبَعْضِ الْكَلَامِ فَالْحُكْمُ فِيهِ أَنْ تُعْرَضَ عَلَيْهِ حُرُوفُ الْمُعْجَمِ ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةَ بِقَدْرِ مَا لَمْ يُفْصِحْ مِنْهَا وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي «أ ب ت ث» قَالَ الْأَلْفُ آلاءُ اللَّهِ وَ النَّبَاءُ بِهَيْجَةِ اللَّهِ وَ النَّاءُ تَمَامُ الْأَمْرِ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ النَّاءُ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الصَّالِحَةِ.

«ج ح خ» فَالْجِيمُ جَمَالُ اللَّهِ وَ جَلَالُهُ وَ الْحَاءُ حِلْمُ اللَّهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ وَ الْخَاءُ خُمُولُ ذِكْرِ أَهْلِ الْمُعَاصِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

«د ذ» فَالذَّالُ دِينَ اللَّهِ وَ الذَّالُ مِنْ ذِي الْجَلَالِ.

«ر ز» فَالرَّاءُ مِنْ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ الرَّاءُ زَلَزِلَةُ الْقِيَامَةِ.

«س ش» فَالسِّينُ سَنَاءُ اللَّهِ وَ الشِّينُ شَاءَ اللَّهُ مَا شَاءَ وَ أَرَادَ مَا أَرَادَ وَ مَا تَشَاوَنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

«ص ض» فَالصَّادُ مِنْ صَادِقِ الْوَعْدِ فِي

بردن مردم بر صراط و بازداشتن ظالمین در کمینگاه الهی، ضاد گمراه شد هر که مخالفت محمد و آل محمد علیهم السلام نمود.

«ط ظ» طاء خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنان است و ظا ظن نیکوی مؤمنان به خدا و ظن بد کافران به خدا هست.

«ع غ» عین از علم است غین از غناء و بی نیازی است.

«ف ق» فاء شعله‌ای از شعله‌های آتش و قاف قرآن است که بر خداست جمع و بیان آن.

«ک ل» کاف از کافی است و لام لغوگویی کافرین است در دروغهایی که به خدا می‌بندند.

«م ن» میم مُلک خداست روزی که جز او

مالک نیست، خدا می‌گوید: مُلک امروز برای کیست؟ ارواح انبیا، حجّت‌ها، رسولان گویا شده،

می‌گویند: برای خدای واحد قهار، خدا می‌گوید: امروز جزا داده شود هر نفس به آنچه کسب کرده،

امروز ظلم نیست، خدا زود حساب کند خلائق را، نون نعم خدا بر مؤمنان و عذاب او بر کافران است.

«و ه» واو وای بر کسی که عصیان خدا کرد و هاء خوار است نزد خدا هر که معصیت او را کرد.

«لای» لام الف «لا اله الا الله»، و کلمه اخلاص است و عبدی با اخلاص این کلمه را نگفت مگر

حَمَلَ النَّاسِ عَلَى الصِّرَاطِ وَ حَبَسَ الظَّالِمِينَ عِنْدَ الْمِرْصَادِ وَ الضَّادُ ضَلَّ مَنْ خَالَفَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام.

«ط ظ» فَالطَّاءُ طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ الظَّاءُ ظَنُّ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ خَيْرًا وَ ظَنُّ الْكَافِرِينَ سُوءًا.

«ع غ» فَالْعَيْنُ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْعَيْنُ مِنَ الْغِنَى.

«ف ق» فَالْقَاءُ فَوْجٌ مِنَ أَفْوَاجِ النَّارِ وَ الْقَافُ قُرْآنٌ عَلَى اللَّهِ جَمْعُهُ وَ قُرْآنُهُ.

«ک ل» فَالْكَافُ مِنَ الْكَافِي وَ اللَّامُ لَغْوٌ الْكَافِرِينَ فِي افْتِرَائِهِمْ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ.

«م ن» فَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ لَا مَالِكَ

غَيْرُهُ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ثُمَّ يُنْطِقُ أَرْوَاحُ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ

فَيَقُولُونَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ فَيَقُولُ جَلَّ جَلَالُهُ الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا

ظَلَمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَ التَّوَنُ نَوَالُ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ نِكَالُهُ بِالْكَافِرِينَ.

«و ه» فَالْوَاوُ وَ يَلُّ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ وَ الْهَاءُ هَانَ عَلَى اللَّهِ مَنْ عَصَاهُ.

«لای» فَلَا مِ أَلِفٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَهَا مُخْلِصًا إِلَّا

این که جنت بر او واجب شد و یاء دست خدا بالای دست‌های ایشان است، گشاده است به رزق خلاق و خدا برتر است از آنچه مشرکان می‌گویند.

سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی نازل ساخت این قرآن را به این حروف که میان جمع عرب متداول است و سپس فرمود: اگر جمع شوند انس و جن بر این کار که بیاورند مثل این قرآن را نتوانند، هر چند بعضی بعضی را کمک و مددکار باشد.

وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَالْيَأَاءُ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ خَلْقِهِ
بَاسِطَةً بِالرُّزْقِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا
يُشْرِكُونَ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ
هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا
جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ «قُلْ لَسِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا
الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ
لِبَعْضٍ ظَهِيرًا».

۲۷

۱۳۷

۲۷

۱۳۷

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت: از امام رضا علیه السلام از قول حق تعالی که فرمود: «خدا هر کس را بخواهد هدایت کند، او را به اسلام راضی نموده و هر کس را نخواهد که از گمراهی نجات یابد، سینه او را تنگ می‌کند، پرسیدم، فرمود: هر کس را خدا بخواهد با ایمانی که در دنیا داشته به بهشت راهنمایی می‌کند و سینه او را برای تسلیم در برابر خدا، و وثوق به او، آرام گرفتن به آنچه وعده داده از ثواب تا مطمئن گردد به آن و هر که را خواهد که گمراه گرداند از جنت و

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدُوسِ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ
حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
الرُّضَاءَ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنْ يُرِدِ
اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ
يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»
قَالَ علیه السلام مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَأَيَّمَانِهِ فِي
الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ
يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الثَّقَةِ بِهِ وَ
السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى
يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

دار کرامت او در آخرت، برای کفر او و عصیان او در دنیا، سینه‌اش را تنگ و گرفته می‌گرداند تا در شک افتد و مضطرب شود، از اعتقاد او دلش چنان شود که گویا به آسمان بالا می‌رود، خدا این چنین رجس و ناپاکی را بر آنان که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.

۲۸

۱۳۸

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی القاسم از ابوسمینه محمد بن علی کوفی صیرفی از محمد بن عبدالله خراسانی خادم امام رضا علیه السلام که گفت: وارد شد مردی از زنداقه بر امام رضا علیه السلام و نزد او جماعتی بودند، امام رضا علیه السلام به او فرمود: اگر قول شما حق باشد - هر چند حق نیست - آیا ما و شما یکسان نیستیم؟ نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما به ما ضرری نرسانده، مرد هیچ نگفت. امام رضا علیه السلام فرمود: و اگر قول ما حق باشد - و قول ما به حتم حق است - در این صورت شما به هلاکت نیفتاده‌اید و ما نجات نیافته‌ایم؟

گفت: خدایت رحمت کند، بگو خدا چگونه است و کجاست؟ فرمود: وای بر تو آنچه گمان

عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ اِعْتِقَادِ قَلْبِهِ حَتَّى يَصِيرَ كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

۲۸

۱۳۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَمِينَةَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَّاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلَسْنَا وَ إِيَّاكُمْ إِشْرَعٌ سِوَاهُ | شَرَعًا سِوَاهُ وَ لَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ ضَمَّنَا وَ زَكَّيْنَا وَ أَقْرَبْنَا فَسَكَّتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ قَوْلُنَا وَ كَمَا نَقُولُ أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجَوْنَا.

قَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ أَيْنَ هُوَ قَالَ وَ يَلُوكَ إِنْ الَّذِي ذَهَبَتْ إِلَيْهِ غَلَطُ

کرده‌ای غلط است، او کجا را کجا کرده، او بود و مکانی نبود، او چگونگی را چگونگی کرده، او بود و چگونگی نبود، پس او را نتوان شناخت به نحو چگونگی و کجا بودن، و نتوان به یکی از حواس دریافت و به چیزی قیاس نمود، گفت: پس چون به حواس درک نشود، نیست، حضرت فرمود: وای بر تو! چون تواز ادراک او عاجز شدی ربوبیت او را منکر شدی، چون حواس ما عاجز شد از ادراک او یقین کردیم که او پروردگار ماست و او چیزی بر خلاف اشیاست، گفت: بگو خدا چه وقت بود؟

فرمود: بگو چه وقت نبود تا بگویم چه وقت بود، مرد گفت: دلیل بر او چیست؟ فرمود: چون من نظر کردم به جسم خود و مراممکن نبود در او چیزی بیفزایم یا کم کنم و سختی‌ها را از او دفع کنم و نفعی به او کنم، دانستم که این بنیان را بناکننده‌ای است، اقرار کردم به او، با این آیات عجیب مصنوعات که می‌بینم از دوران فلک به کمال قدرت او و احداث ابر در هوا و آمد و شد باده‌ها و سیر آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن از آثار عجیب، پس دانستم که این‌ها را مقدری و موجدی هست.

مرد گفت: چرا ظاهر نشد؟ فرمود: حجاب از خلق به سبب بسیاری گناهان خلق است اما در

وَ هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ وَ كَانَ وَ لَا أَيْنَ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ وَ كَانَ وَ لَا كَيْفَ فَلَا يُعْرَفُ بِكَيْفِيَّةٍ وَ لَا بِأَيْثُوثِيَّةٍ وَ لَا يُدْرَكُ بِحَاشِيَةٍ وَ لَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ قَالَ الرَّجُلُ فَإِذَا إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذَا لَمْ يُدْرَكْ بِحَاشِيَةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ يَلِكْ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسِّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا وَ أَنَّهُ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِي مَتَى كَانَ.

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَخْبِرْنِي مَتَى لَمْ يَكُنْ فَأَخْبِرَكَ مَتَى كَانَ قَالَ الرَّجُلُ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمَكِّنِي زِيَادَةً وَ لَا نُقْصَانًا فِي الْعَرَضِ وَ طَوْلٍ وَ دَفَعُ الْمَكَارِهِ عَنْهُ وَ جَرُّهُ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِيًا فَأَقْرَرْتُ بِهِ مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بِقُدْرَتِهِ وَ إِنْشَاءِ السَّحَابِ وَ تَضْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَ مَجْرَى الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُتَقَنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدَّرًا وَ مُنْشَأً.

قَالَ الرَّجُلُ فَلِمَ اخْتَجَبَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ إِنَّ الْحِجَابَ عَلَى الْخَلْقِ لِكثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ فَأَمَّا

ساعات شب و روز چیزی برای او پنهان نیست، گفت: چرا چشم او را در نیابد؟ فرمود: تا برای این که میان او و خلق او که قابل رؤیت هستند، فرقی باشد، مضافاً به این، او بزرگتر است از آن چشم که او را ببینند، یا اندیشه به او احاطه نماید یا عقل او را درک کند، گفت: پس برایم حدّ و وصف خدا را بگو، فرمود: او را حدّ و وصفی نباشد، گفت: چرا؟ فرمود: برای آن که هر چه حدی دارد به آن حد منتهی می‌شود و در او زیاده و نقصان ممکن شود، او حد ندارد پس زیاده و نقصان در او ممکن نباشد، نه جزء در او باشد و نه به اندیشه درآید.

مرد گفت: تو می‌گویی او لطیف، سمیع، بصیر، علیم و حکیم است، آیا چیزی شنوا باشد مگر به گوش و بینا باشد مگر به چشم و لطیف گویند مگر کارهای نازک به عمل دست از او صادر گردد و حکیم گویند مگر آنکه صنعت نیکو کند یا داند. امام فرمود: ما را لطیف گویند به اعتبار صنعتی لطیف که از ما صادر شود، گویند فلانی چه لطیف است در صنعت خود، پس چرا جلیل را نتوان لطیف گفت که خلقی چنین لطیف و جلیل بکرد و در حیوان جان بنهاد و هر جنس را از جنس دیگر جدا ساخت، در صورت، هیچ کسی

هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ قَالَ فَلِمَ لَا يُدْرِكُهُ حَاسَةُ الْأَبْصَارِ قَالَ لِلْفَرْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ الَّذِينَ تُدْرِكُهُمْ حَاسَةُ الْأَبْصَارِ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُدْرِكَهُ بَصَرٌ أَوْ يُحِيطَهُ وَهُمْ أَوْ يَضْبِطَهُ عَقْلٌ.

قَالَ فَحَدُّهُ لِي قَالَ لَا حَدَّ لَهُ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاهٍ إِلَى حَدِّهِ وَإِذَا اخْتَمَلَ التَّحْدِيدَ اخْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَإِذَا اخْتَمَلَ الزِّيَادَةَ اخْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مُتَزَائِدٍ وَلَا مُتَنَاقِصٍ وَلَا مُتَجَزِّيٍ وَلَا مُتَوَهِّمٍ.

قَالَ الرَّجُلُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكُمْ إِنَّهُ لَطِيفٌ وَ سَمِيعٌ وَ حَكِيمٌ وَ بَصِيرٌ وَ عَلِيمٌ أَيْ كُونَ السَّمِيعُ إِلَّا بِأُذُنٍ وَ الْبَصِيرُ إِلَّا بِالْعَيْنِ وَ اللَّطِيفُ إِلَّا بِالْعَمَلِ بِالْيَدَيْنِ وَ الْحَكِيمُ إِلَّا بِالصَّنْعَةِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّ اللَّطِيفَ مِنَّا عَلَى حَدِّ اتِّخَاذِ الصَّنْعَةِ أَوْ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَتَّخِذُ شَيْئًا يَلْطَفُ فِي اتِّخَاذِهِ فَيَقَالُ مَا أَلْطَفَ فُلَانًا فَكَيْفَ لَا يُقَالُ لِلْخَالِقِ الْجَلِيلِ لَطِيفٌ إِذْ خَلَقَ خَلْقًا لَطِيفًا وَ جَلِيلًا وَ رَكَّبَ فِي الْحَيَوَانَ مِنْهُ أَرْوَاحَهَا وَ خَلَقَ كُلَّ جِنْسٍ مُتَبَايِنًا مِنْ جِنْسِهِ فِي الصُّورَةِ

به دیگری نماند، هر چه می بینی در ترکیب
ظاهری اش لطفی هست از جانب خالق لطیف،
نیز به درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی
دقت کردیم و گفتیم: خالق ما لطیف است نه
مانند لطف خلق در کارهایشان که محتاج به
آلات و اعضا باشند و گفتیم او شنواست، اصوات
خلق بر او پنهان نماند از عرش تا خاک و از مورچه
تا بزرگتر از آن، در خشکی و دریا، و مشتبه نشود بر
او صفات ایشان و از این رو گفتیم او شنواست اما
نه به گوش، گفتیم بیناست نه به چشم و آلت
بینایی، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را
در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه و حرکت مورچه
را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع
است، آمیزش، بچه ها و نسل آن را می بیند، در
نتیجه گفتیم او بیناست نه مانند بینایی خلق، راوی
گوید: زندق از آنجا نرفت تا اسلام آورد.

۲۹

۱۳۹

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد
برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن
محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید
جرجانی که گفت: از ابوالحسن رضا علیه السلام
پرسیدم: کمترین معرفت و شناخت چیست؟

لَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَكُلُّ لَه لُطْفٌ مِّنَ
الْخَالِقِ اللطيفِ الْخَبِيرِ فِي تَرْكِيبِ صُورَتِهِ
ثُمَّ نَظَرْنَا إِلَى الْأَشْجَارِ وَ حَمَلِهَا أَطَابِئِهَا
الْمَأْكُولَةَ فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّ خَالِقَنَا لَطِيفٌ
لَّا كَلُطِفِ خَلْقِهِ فِي صَنَعَتِهِمْ وَ قُلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ
لَّا يَخْفَى عَلَيْهِ أَصْوَاتُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ
إِلَى الثَّرَى مِنَ الذَّرَّةِ إِلَى أَكْبَرَ مِنْهَا فِي بَرِّهَا
وَ بَحْرِهَا وَ لَا يَشْتَبِهُ عَلَيْهِ لُغَاتُهَا فَقُلْنَا عِنْدَ
ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ لَّا بِأَذُنٍ وَ قُلْنَا إِنَّهُ بَصِيرٌ
لَّا بِبَصَرٍ لِأَنَّهُ يَرَى أَثَرَ الذَّرَّةِ السَّخْمَاءِ فِي
اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ السُّودَاءِ وَيَرَى
دَبِيبَ النَّمْلِ فِي اللَّيْلَةِ الدُّجُوبِ وَيَرَى
مَضَارَّهَا وَ مَنَافِعَهَا وَ أَثَرَ سِقَادِهَا وَ فِرَاحَهَا
وَ نَسَلَهَا فَقُلْنَا عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّهُ بَصِيرٌ لَّا كَبَصَرِ
خَلْقِهِ قَالَ فَمَا بَرِحَ حَتَّى أَسْلَمَ وَ فِيهِ كَلَامٌ
غَيْرُهُ هَذَا.

۲۹

۱۳۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
هَاشِمٍ عَنْ مُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ
الْهُمْدَانِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ
أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ

فَرَمُود: اَقْرَارُ اسْتِ بِهٖ خَدَا بِرِ اَیْنِ وَجْهٍ كِهٖ نِیْسْتِ
 اَلْهٰی جِزْ اَوْ وَ شَبِیْهٰی بِرَاٰی اَوْ نِیْسْتِ وَاوْ قَدِیْمِ،
 ثَابِتٌ وَّ مَوْجُودٌ اسْتِ وَّ مِثْلُ اَوْ هِیْجِ چِیْزِ نِیْسْتِ.

۳۰

۱۳۰

عَلٰی بِنِ اَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ عَمْرَانَ دَقَّاقِ
 گُوید: مُحَمَّدِ بِنِ اَبِی عَبْدِاَللّٰهِ كُوفِیِّ بِرَاٰی مَا
 رَوَاٰیثِ كَرْدِهٖ وَ گُفْت: رَوَاٰیثِ كَرْدِ بِرَاٰی مَا مُحَمَّدِ
 بِنِ اِسْمَاعِیْلِ بَرْمَكِیِّ اَزْ حَسَنِ بِنِ حَسَنِ اَزْ بَكْرِ
 بِنِ زِیَادِ اَزْ عَبْدِاَلْعَزِیْزِ بِنِ الْمُهْتَدِیِّ كِهٖ گُفْت: اَزْ
 اِمَامِ رِضَا علیه السلام دَرْبَارِهٖ تَوْحِیْدِ پَرَسِیْدِم، فَرَمُود: هَر
 كِهٖ «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ اَحَدٌ» رَا بَخْوَانْدِ وَ بِهٖ اَنْ اَیْمَانَ
 اَوْرَدِ، تَوْحِیْدِ رَا شَنَاخْتِهٖ اسْتِ. گُفْتِم: چِگُوْنِهٖ
 بَخْوَانْدِ؟ فَرَمُود: چِنَانِچِهٖ مَرْدَمِ مِیْ خَوَانْدِنْدِ وَ اَیْنِ
 جَمْلَهٗ رَا اِضَافَهٗ فَرَمُود: «خَدَاٰی مِنْ چِنِیْنِ اسْتِ»
 سَهٗ مَرْتَبَهٗ.

۳۱

۱۴۱

حَسَنِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ اَدْرِیْسِ گُوید: رَوَاٰیثِ
 كَرْدِ بِرَاٰی مَا مُحَمَّدِ بِنِ بِنْدَارِ كِهٖ گُفْت: رَوَاٰیثِ
 كَرْدِ بِرَاٰی مَا مُحَمَّدِ بِنِ عَلِیِّ كُوفِیِّ اَزْ مُحَمَّدِ بِنِ
 عَلِیِّ خِرَاسَانِیِّ خَادِمِ اِمَامِ رِضَا علیه السلام كِهٖ گُفْت:
 زَنْدِیْقِیِّ بِهٖ اِمَامِ رِضَا علیه السلام گُفْت: اَیَا مِیْ تَوَانِ گُفْت:

۳۰

۱۳۰

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي
 الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ
 زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
 الرَّضَا علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ كُلُّ مَنْ قَرَأَ قُلْ
 هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ
 قُلْتُ كَيْفَ يَفْرُوْهَا قَالَ كَمَا يَفْرَأُهَا النَّاسُ وَ
 زَادَ فِيهِ كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي
 كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي ثَلَاثًا.

۳۱

۱۴۱

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
 بْنُ بِنْدَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْخِرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرَّضَا علیه السلام
 قَالَ قَالَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام

خدا شیء است؟ فرمود: آری، او خود را در قرآن
«شیء» نامیده و فرموده: «بگو شهادت چه چیزی
بزرگتر و مهمتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه
است، او شینی است که هیچ چیز مثل او نیست.

۳۲

۱۳۲

احمد بن محمد بن یحیی عطار گوید:
روایت کرد برای ما سعد بن عبدالله از ابراهیم
بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که
گفت: مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و عرض
کرد: یا بن رسول الله! دلیل بر حدوث عالم
چیست؟ فرمود: تو نبودی بعد از آن شدی و تو
به تحقیق می دانی که تو خود را هستی
نداده ای و نیز کسی که مانند تو هست تو را
هستی نداده.

۳۳

۱۳۳

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید:
روایت کرد برای ما پدرم از احمد بن علی
انصاری از ابی الصلت عبدالسلام بن صالح
هروی که گفت: روزی مأمون از امام رضا علیه السلام
درباره این آیه پرسید: «او کسی است که
آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی

هَلْ يُقَالُ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ قَدْ سَمَى
نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ
أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ
شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

۳۲

۱۳۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ
رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا
الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ
تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُؤُنْ
نَفْسَكَ وَ لَا كُؤُنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ.

۳۳

۱۳۳

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ
الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ
الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ
صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلَ الْمَأْمُونَ أَبَا
الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ تَعَالَى «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را
بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر
است؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی، عرش، آب
و ملائکه را قبل از خلق آسمانها و زمین خلق
کرد، ملائکه با توجه نمودن به خود و عرش و آب،
بر وجود خداوند استدلال می نمودند. پس
خداوند عرش خود را بر آب نهاد تا ظاهر سازد به
آن قدرت خود را برای فرشتگان تا بدانند که او بر
همه چیز قادر است، آنگاه عرش را به قدرت خود
بسالای آسمانهای هفتگانه قرار داد، پس
آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید و او بر
عرش خود مستولی بود و قادر بود که آنها را در
یک چشم زدن بیافریند، لیکن در شش روز
آفرید تا برای ملائکه قدرت او ظاهر شود و آنچه او
می آفریند نوبت به نوبت، پس استدلال کنند بر او
به حدوث آنچه حادث می سازد چند بار و مرتبه
مرتبه و خلق نکرد خدای عرش را برای احتیاج به
آن، زیرا بی نیاز است از عرش و جمیع آنچه خلق
کرده است و نشاید گفت او بر عرش است زیرا که او
جسم نیست و از صفات خلق متعالی و برتر است.

و اما آیه «تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک
بهتر است» یعنی خلق کرد تا به تکلیف طاعت
و عبادت بیازماید، نه به عنوان آزمایش و امتحان

الأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى
الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» فَقَالَ إِنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْمَاءَ وَ
الْمَلَائِكَةَ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ
فَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَدِلُّ بِأَنْفُسِهَا وَ بِالْعَرْشِ
وَ بِالْمَاءِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ جَعَلَ عَرْشَهُ
عَلَى الْمَاءِ لِيُظْهِرَ بِذَلِكَ قُدْرَتَهُ لِلْمَلَائِكَةِ
فَتَعَلَّمُوا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثُمَّ رَفَعَ
الْعَرْشَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَقَلَهُ وَ جَعَلَهُ فَوْقَ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ هُوَ مُسْتَوْلِي
مُسْتَوْلٍ عَلَى عَرْشِهِ وَ كَانَ قَادِرًا عَلَى أَنْ
يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ لَكِنَّهُ تَعَالَى خَلَقَهَا
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِيُظْهِرَ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا
شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ فَيُسْتَدَلُّ بِحُدُوثِ مَا يَحْدُثُ
عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ لَمْ يَخْلُقِ
اللَّهُ الْعَرْشَ لِحَاجَةٍ بِهِ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ غَنِيٌّ عَنِ
الْعَرْشِ وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ لَا يُوصَفُ
بِالْكُؤُنِ عَلَى الْعَرْشِ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ
تَعَالَى عَنِ صِفَةِ خَلْقِهِ عُلُوًّا كَبِيرًا.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا» فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُمْ لِيَبْلُوكُمْ
بِتَكْلِيفِ طَاعَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ لَا عَلَى سَبِيلِ

که برای مخلوق می باشد، زیرا او همیشه به همه چیز دانا بود. مأمون گفت: اندوه از دل من بردی یا ابا الحسن! خدا اندوه و غم از تو ببرد.

سپس گفت: یا بن رسول الله! معنی قول خداوند «اگر پروردگارت می خواست همه افراد روی زمین را مجبور می کرد تا همگی ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شوند، حال آن که کسی ایمان نمی آورد مگر به اذن خدا، چیست؟ فرمود: مرا حدیث کرد پدرم از پدرش از پدرانیش که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! اگر اکراه کنی بر اسلام هر کس را که بر او دست یابی تعداد ما بسیار می شود و بر دشمن غالب می شویم. فرمود: شایسته نیست که ملاقات کنم با خدای عزوجل به بدعتی که در آن باب چیزی با من نگفته باشد و من از متکلفین نیستم، خدای عزوجل نازل ساخت که یا محمد «اگر خداوند بخواهد ایمان می آورد هر که در زمین است جمیعاً بر سبیل اضطرار در دنیا چنانچه ایمان می آورد وقت مشاهده عذاب و بلا در آخرت، اگر این کار را با آنها انجام می دادم دیگر مستحق مدح و ثواب از جانب من نبودند.

الامْتِحَانِ وَ التَّجْرِبَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَلِيماً بِكُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَجَتْ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَرَجَّ اللَّهُ عَنكَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَثْرَةً عَدَدُنَا وَ قَوِينَا عَلَى عَدُونَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا كُنْتُ لِأَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً عَلَى سَبِيلِ الْإِلْجَاءِ وَ الْإِضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ وَ رُؤْيَةِ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ وَ لَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَاباً وَ لَا

مَذْحًا لِكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ
 غَيْرَ مُضْطَرِّينَ لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّي الزُّلْفَىٰ وَ
 الْكَرَامَةَ وَ دَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ
 أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ
 أَمَا قَوْلُهُ تَعَالَىٰ « وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ
 إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَىٰ سَبِيلِ
 تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا وَ لَكِنْ عَلَىٰ مَعْنَىٰ
 أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ إِذْنُهُ
 أَمْرُهُ لَهَا بِالْإِيمَانِ مَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبَّدَةً وَ
 الْجَاهُ إِتْيَاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ
 وَ [التبعيد] التَّعَبُّدِ عَنْهَا.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَجْتَ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ
 فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ
 تَعَالَىٰ « الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ
 ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا » فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذُّكْرِ وَ الذُّكْرُ لَا
 يُرَىٰ بِالْعَيْنِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَبَّهَ
 الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِالْعُمَيَّانِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَقْبِلُونَ قَوْلَ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ سَمْعًا فَقَالَ
 الْمَأْمُونُ فَرَجْتَ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ.

بلکه من می خواهم که ایمان آورند به اختیار
 نه به اضطرار تا از جانب من مستحق قرب
 و کرامت و دوام در جنت باشند، آیا تو مردم را
 اکراه می کنی تا مؤمن باشند. اما قول خداوند
 عزوجل که فرمود: «هیچ نفسی را نیست که
 ایمان آورد مگر به اذن خدا، این نه بر این وجه
 است که ایمان بر او حرام است بلکه به این
 معنی است که ایمان نمی آورد بی اذن خدا و
 اذن خدا آن است که او را امر به ایمان و تکلیف
 به آن می کند، زمانی که تکلیف از آنها برداشته
 شود.

مأمون گفت: غم از من بردی خدا غم از تو
 ببرد، به من بگو خدای عزوجل می فرماید:
 «آنان که چشم هاشان در پرده بود از یاد من
 و توانای شنیدن هم نداشتند» امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:
 پرده چشم مانع از ذکر نگردد و ذکر به چشم
 دیده نشود اما خدای عزوجل منکران ولایت
 علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را به افراد نابینا تشبیه
 کرد، زیرا بر خاطر ایشان گران بود قول نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ
 درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و نمی توانستند به آن سخنان
 گوش فرا دهند. مأمون گفت: غم از من بردی
 خدای غم از تو ببرد.

لِلرَّضَاءِ عَلَيْهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»
قَالَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ.

قال المصنف المؤمن هو الذي تسره
حسنته و تسوؤه سيئته لقول النبي ﷺ من
سرته حسنته و ساءته سيئته فهو مؤمن
ومتى ساءه سيئته ندم عليها و الندم توبة
و التائب مستحق للشفاعة و الغفران و من
لم تسوؤه سيئته فليس بمؤمن و إذا لم يكن
مؤمناً لم يستحق الشفاعة لأن الله عز و جل
غير مرتضى لدينه.

رسول الله! معنی قول خدا: شفاعت نمی کنند مگر
کسی را که خدا بپسندد؛ فرمود: شفاعت نمی کنند،
جز کسی را که خدا دینش را پذیرفته باشد.

مصنف گوید: مؤمن کسی است که نیکی ها او
را شاد و سینات او را ناراحت کند، زیرا نبی ﷺ
فرمود: کسی که از نیکی ها خوشحال و از بدی ها
ناراحت شود، مؤمن است و چون از سینات خود
پشیمان شود، پشیمانی توبه است و توبه کننده
مستحق شفاعت است و هر کس از سینات خود
ناراحت نشود، مؤمن نیست و مستحق شفاعت
نخواهد بود، زیرا خدا دین او را نمی پسندد.

۳۶

۱۲۶

۳۶

۱۲۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُقَسِّرُ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ
السَّمَاءَ بِنَاءً» قَالَ جَعَلَهَا مَلَأَمَةً لِبَطْبَائِعِكُمْ

محمد بن قاسم مفسر گوید: روایت کرد
برای ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن
محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی
از پدرش علی بن محمد ﷺ از پدرش محمد
بن علی ﷺ از پدرش علی بن موسی الرضا ﷺ
تا حضرت علی بن الحسین ﷺ در تفسیر قول
خدای عزوجل که فرمود: «آن کس که برای
شما زمین را همچون بستر و آسمان را
همچون ساختمان گردانید، فرمود: خداوند
زمین را با طبیعت های شما مناسب

و با بدنهای شما موافق ساخت، نه بسیار گرم که شما را بسوزاند و نه بسیار سرد که شما را منجمد گرداند، نه بسیار خوشبو که دماغتان را بشکافد و نه بسیار بدبو که شما را در تعب اندازد، نه بسیار نرم همچو آب که در او غرق شوید و نه بسیار سخت که نتوانید در او خانه نهید و برای مردگان قبر کنید، اما به قدری استواری داد که به آن منتفع شوید و ابدان و بنیان شما بر او قرار گیرد و آن قدر فرمان برداری داد که خانه و بنا و قبرها و سایر نفع‌ها از او حاصل شود و فرمود: «آسمان را مانند ساختمان گردانید، سقفی که در آن آفتاب و ماه و ستارگان را برای منافع شما به حرکت درآورد، پس خدا فرمود: «از آسمان آب را نازل ساخت، یعنی بارانی که از بالا فرو می‌فرستد تا بلندی و پستی و کوه و دشت از او بهره یابد و باران را چند نوع ساخت، ریز و درشت، شدید و نهم، تا زمین‌های شما آن آب را به خود بکشد و یک دفعه بر شما نازل نکرد تا زمین‌ها و اشجار و زروع شما را تلف کند، سپس خدا فرمود: «به وسیله آن آب، روزی شما را از زمین بیرون آورد، یعنی از آن چه از زمین می‌روید برای شما روزی قرار داد، پس برای خداوند شبیه قرار ندهید،

مُؤَافِقَةً لِأَجْسَادِكُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةً الْحُمَّى وَ الْحَرَارَةَ فَتُحْرِقْكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً الْبُرُودَةَ فَتُجْمِدْكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً طِيبِ الرِّيحِ فَتُصَدِّعَ هَامَاتِكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً النَّثَنِ فَتُغْطِبْكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَتُغْرِقْكُمْ وَ لَا شَدِيدَةً الصَّلَابَةِ فَتَمْتَنِعَ عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَ أَنْبِيَّتِكُمْ وَ قُبُورِ مَوْتَاكُمْ وَ لَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ فِيهَا مِنَ الْمَتَانَةِ مَا تَسْتَفْعُونَ بِهِ وَ تَتَمَاسَكُونَ وَ تَتَمَاسِكُ عَلَيْهَا أَبْدَانُكُمْ وَ بُنْيَانُكُمْ وَ جَعَلَ فِيهَا مَا تَنْقَادُ بِهِ لِدُورِكُمْ وَ قُبُورِكُمْ وَ كَثِيرٍ مِنْ مَنَافِعِكُمْ فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشًا لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ السَّمَاءَ بِنَاءً سَقْفًا مِنْ فَوْقِكُمْ مَحْفُوظًا يُدِيرُ فِيهَا شَمْسَهَا وَ قَمَرَهَا وَ نُجُومَهَا لِمَنَافِعِكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَغْنِي الْمَطَرَ يُنْزِلُهُ مِنْ عَلَا لِيَبْلُغَ قُلُلَ جِبَالِكُمْ وَ تَلَالِكُمْ وَ هَضَابِكُمْ وَ أَوْهَادِكُمْ ثُمَّ فَرَّقَهُ رِذَازًا وَ وَابِلًا وَ هَطْلًا لِيَتَشَفَّهَ أَرْضُوكُمْ وَ لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ الْمَطَرَ نَازِلًا عَلَيْكُمْ قِطْعَةً وَاحِدَةً فَيُفْسِدَ أَرْضِيَكُمْ وَ أَشْجَارَكُمْ وَ زُرُوعَكُمْ وَ يُعَارِكُمْ ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ يَغْنِي مِمَّا يُخْرِجُهُ مِنَ الْأَرْضِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا

أَيُّ أَشْبَاهَا وَ أَمْثَالًا مِنَ الْأَضْنَامِ الَّتِي لَا تَعْقِلُ وَلَا تَسْمَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ النِّعَمِ الْجَلِيلَةِ الَّتِي أَنْعَمَهَا عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

از بتهایی که عقل ندارند و نمی شنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز قادر نیستند و شما می دانید که این بتها بر نعمت های بزرگی که پروردگار متعال به شما داده است، قادر نیستند.

۳۷

۳۷

۱۲۷

۱۲۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ الْحَسَنِ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا غَلَامُ مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ قَالَ لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثٍ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَيْسَتْ مِنْهُ وَ لَا يَنْبَغِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذَّبَ عَبْدُهُ بِمَا لَا يَكْتَسِبُهُ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ الْعَبْدِ فَلَا يَنْبَغِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيِّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ وَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ وَ هِيَ مِنْهُ فَإِنْ عَاقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَبِذَنْبِهِ وَ إِنْ عَفَى عَنْهُ فَبِكَرَمِهِ وَ جُودِهِ.

محمد بن احمد سنانی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبدالله کوفی که گفت: سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از امام علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده اند که روزی ابوحنیفه از نزد امام صادق علیه السلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السلام برخورد کرد و از آن حضرت سؤال کرد: ای پسر امعصیت از چه کسی بروز می کند؟ فرمود: خالی از سه احتمال نیست یا از خدای عزوجل است و چنین نیست پس لایق نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را به آن چه نکرده است و یا از خدا و بنده هست، پس لایق نیست شریک قوی را که ظلم کند بر شریک ضعیف و یا از بنده است و چنین است پس اگر عقوبت کند او را خدای به سبب گناه اوست و اگر عفو کند از کرم و جود خداوند متعال است.

۳۸

۱۲۸

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن حسن طائی از
ابوسعید سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن
جعفر کوفی که گفت: شنیدم مولایم علی بن
محمد رضی الله عنه می فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از
پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن
جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد
بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش
حسین بن علی رضی الله عنه و روایت کرد برای ما محمد
بن عمر حافظ بغدادی که گفت: روایت کرد مرا
ابوالقاسم اسحاق بن جعفر علوی که گفت: روایت
کرد برای ما پدرم جعفر بن محمد بن علی از
سلیمان بن محمد قرشی از اسماعیل بن زیاد از
جعفر بن محمد از پدرش از جد بزرگوارش علی
بن حسین رضی الله عنه از جد بزرگوارش علی بن ابی
طالب رضی الله عنه، و نیز روایت کرد برای ما ابوالحسین
محمد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی غرائمی که
گفت: روایت کرد برای ما ابوسعید احمد بن
محمد بن رمیح نسوی از عبدالعزیز بن اسحاق
بن جعفر از عبدالوهاب بن عیسی مروزی که
گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن

۳۸

۱۲۸

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو
سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ الرَّازِيُّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِي
عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ
بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ
أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ
بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رضی الله عنه
وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرِ
الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْقُرَشِيِّ عَنْ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه
وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْفَارِسِيِّ الْغَرَائِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو
سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُمَيْحِ النَّسَوِيِّ
بِجُرْجَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ
بْنِ جَعْفَرٍ بَغْدَادًا قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَهَّابِ

محمد بلوی کہ گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عبدالله بن نجیح از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش از جد بزرگوارش علیه السلام، و نیز روایت کرد برای ما احمد بن حسن قطان کہ گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی سکری کہ گفت: روایت کرد برای ما محمد بن زکریای جوهری از عباس بن بکار ضبتی از ابوبکر هذلی از عکرمه از ابن عباس کہ گفت: زمانی کہ امیرالمؤمنین از صفین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی کہ در جنگ همراه حضرت بودند، گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا این حرکت ما به صفین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (در روایتی کہ از طریق امام رضا علیه السلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده چنین آمده کہ مردی از اهل عراق بر امیرالمؤمنین وارد شد و درباره حرکت سپاه به سوی شام پرسید کہ آیا این حرکت به قضا و قدر الهی بوده یا نه؟) امیرالمؤمنین فرمود: بله ای شیخ والله کہ از هیچ بلندی بالا نرفتید و به هیچ وادی فرو نرفتید مگر به قضا و قدر خدا، شیخ گفت: آیا برای مشکلاتی کہ تحمل کردم نزد خدا اجر و ثوابی هست؟ فرمود: چنین مگوای شیخ! مگر تو گمان می کنی منظور من قضا و قدر حتمی بوده؟

بْنُ عَيْسَى الْمَرْوَزِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْهَذَلِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنَ الصُّفِينِ قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ مِنْ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَهُ الْوَأَقِعَةَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنِ مَسِيرِنَا هَذَا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدَرِهِ وَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فِي رِوَايَتِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ خُرُوجِنَا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ أَبِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدَرِهِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَجَلٌ يَا شَيْخُ فَوَاللَّهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَ لَا هَبَطْتُمْ بَطْنًا وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرِهِ فَقَالَ الشَّيْخُ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام مَهْلًا يَا شَيْخُ لَعَلَّكَ تَنْظُنُّ قَضَاءً حَتْمًا وَ قَدْرًا لَازِمًا

اگر چنین باشد، ثواب و عقاب، امر و نهی، وعده و وعید الهی بی معنا خواهد بود، گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار لایق احسان نباشد، نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر، این سخن بت پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس است، ای مرد! خدا مردم را مکلف کرده ولی آنها مختارند، آنان را نهی کرده ولی با این نهی از اعمال بد ممانعت نکرده، فقط بر حذر داشته، کار اندک بندگان را ثواب بسیار عنایت فرموده، اگر نافرمانی خدا می شود، ناتوانی خدانیست و اگر اطاعت می شود اجباری نیست، آسمان و زمین و مابین آنها را بیهوده خلق نکرده، این اندیشه کفار است و وای بر کفار از عذاب آتش، پس پیرمرد برخاست و این شعر را می خواند:

تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او امید داریم خدا در روز نجات ما را بیامرزد
بخشی از دین ما که برای ما مبهم بود، روشن کردی، خدا به جای ما به تو جزای نیک دهد
عذری نیست در انجام کار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خدا
هرگز نمی پذیرم که ناهی از کار زشت، شخص رابه آن وادارد که شیطان را پیروی کرده ام

لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ وَأَسْقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَلَمْ تَكُنْ عَلَى الْمُسِيِّءِ لَائِمَةً وَلَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةً وَ لَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ وَالْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ تِلْكَ مَقَالَةُ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ حُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَ قَدَرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا يَا شَيْخُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ تَخْيِيرًا وَ نَهَى تَحْذِيرًا وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُغْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُطْغَ مَكْرَهَا وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ قَالَ فَسَنَهَضَ الشَّيْخُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ
يَوْمَ النُّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا
جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا
فَلَيْسَ مَعْذِرَةً فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ
قَدْ كُنْتُ رَاكِبَهَا فَسَقًا وَ عِصْيَانًا
لَا لَا وَ لَا قَائِلًا نَاهِيَهُ أَوْقَعَهُ
فِيهَا عَبْدْتُ إِذَا يَا قَوْمِ شَيْطَانًا

وَلَا أَحَبُّ وَلَا شَاءَ الْفُسُوقَ وَلَا

قَتَلَ الْوَلِيِّ لَهُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا

أَنِّي يُحِبُّ وَقَدْ صَحَّتْ عَزِيمَتُهُ

ذُو الْعَرْشِ أُعْلِنَ ذَاكَ اللَّهُ إِعْلَانًا

و لم يذكر محمد بن عمر الحافظ في

آخر هذا الحديث من الشعر إلا بيتين من

أوله.

خدا دوست ندارد و زشتی ها را نخواسته
و کشتن ولی خدا را از روی ظلم جایز ندانسته
از کجا چنین خواسته باشد که سنت صاحب
عرش آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته
مصنف گوید: محمد بن عمر حافظ در آخر
این حدیث فقط دو بیت اول را روایت کرده
است.

۳۹

۱۳۹

۳۹

۱۳۹

ابومنصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوری
گفت: روایت کرد برای ما ابواسحاق ابراهیم بن
محمد بن مروان خوری از محمد بن زیاد فقیه
خوری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن
عبدالله جوینباری شیبانی از علی بن موسی
الرضا علیه السلام از پدرش از پدران او از علی بن ابی
طالب علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
خدای عزوجل تقدیر مقادیر و تدبیر تدابیر کرد
پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
بَكْرِ الْخُوزِيِّ بَنِيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو
إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ
الْخُوزِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ
الْفَقِيهِ الْخُوزِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ الْجُوَيْبَارِيُّ الشَّيْبَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
عَلِيِّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنْ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَدَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ
يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ.

٤٠

١٥٠

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْنَانِيُّ
الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بِبَلْخِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ
سُلَيْمَانَ الْقَرَاءُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ عليه السلام قَالَ إِنَّ يَهُودِيًّا سَأَلَ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ
أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلَّهِ وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ وَ
عَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام أَمَّا مَا لَا
يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ إِنَّ
عَزِيرًا ابْنُ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ وَ لَدَا وَ أَمَّا
قَوْلُكَ مَا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ
ظَلْمٌ لِلْعِبَادِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَا لَيْسَ لِلَّهِ فَلَيْسَ
لِلَّهِ شَرِيكٌ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

٤٠

١٥٠

حسین بن محمد اشنانی از علی بن
مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از علی
بن موسی الرضا عليه السلام از پدرش از پدرانیش از
حسین بن علی عليه السلام روایت کرد که فرمود:
یهودی از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال کرد
وگفت: خبر ده ما را که چه چیزی است که خدا
آن را ندارد و چه چیزی نزد خدای نیست و چه
چیز است که خدا آن را نمی داند. فرمود: آن چه
خدا آن را نمی داند، قول شما طایفه یهود است
که می گویند عزیر پسر خدا است و خدای برای
خود پسر نمی داند، اما آن چه نزد خدا نیست
ظلم بر عباد است که نزد او نیست و اما آن چه
خدا ندارد، برای خدا شریک نیست، یهودی
گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای
یکتا نیست و محمد فرستاده و رسول او است.

٤١

١٥١

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا
الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ

٤١

١٥١

سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از
احمد بن سلیمان روایت کرده که گفت: مردی
به امام رضا عليه السلام (در حالی که حضرت در طواف
بود) عرض کرد: به من بگو جواد چه کسی

أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ إِنَّ لِكَلَامِكَ وَجْهَيْنِ فَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْمَخْلُوقِ فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا افْتَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ الْبَخِيلَ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْنِي الْخَالِقَ فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أُعْطِيَ [فهو] وَ هُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ لِأَنَّهُ إِنْ أُعْطِيَ عَبْدًا أُعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ إِنْ مَنَعَ مَنَعَ مَا لَيْسَ لَهُ.

است؟ فرمود: کلام تو دو روی دارد، اگر از مخلوق می‌پرسی جواد کسی است که واجب خدا را ادا کند و بخیل ادا نکند و اگر خالق را می‌خواهی، خدای جواد است اگر بخشد و اگر نبخشد، زیرا اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع کرده است از او چیزی را که برای او در آن حقی نیست.

۴۲

۱۵۲

۴۲

۱۵۲

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيَتَمَسَّ إِلَهًا غَيْرِي وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي كُلِّ قَضَاءٍ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَيْرَةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب گوید: روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب عليه السلام که فرمود: از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: خدای عزوجل فرمود: هر که راضی نشود به قضای من و ایمان نیاورد به قدر من، پس بجوید معبودی غیر من. و رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: در هر چه خدا قضا می‌کند برای مؤمن خیر است.

۴۳

۱۵۳

ابوعلی حسین بن احمد بیهقی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی صولی از ابوذکوان که گفت: شنیدم ابراهیم بن عباس می گوید: مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا خدا بندگان را به چیزی که طاقت آن را ندارند، تکلیف می کند؟ فرمود: خدا عادل تر از آن است، گفت: پس قادرند بر هر چه اراده کنند، فرمود: ایشان از آن عاجز ترند.

۴۴

۱۵۴

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بصری گوید: روایت کرد برای ما ابوالحسن علی بن حسن بن میثمی که گفت: روایت کرد برای ما ابوالحسن علی بن مهرویه قزوینی که گفت: روایت کرد برای ما ابواحمد غازی از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که می فرمود: اعمال بر سه حالند

۴۳

۱۵۳

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ذَكْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ أَيْكَلِفُ اللَّهُ الْعِبَادَ مَا لَا يُطِيقُونَ فَقَالَ هُوَ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَفَيَقْدِرُونَ عَلَى كُلِّ مَا أَرَادُوهُ قَالَ هُمْ أَعْجَزُ مِنْ ذَلِكَ.

۴۴

۱۵۴

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْغَازِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْأَعْمَالُ

فرايض و فضایل و معاصی، اما فرايض به امر خدا و به رضایت و قضا و قدر او و به مشیت او و علم او انجام می شود، و اما فضایل به امر و جویی خدا نیست لکن به آنها راضی و خشنود بوده و بر طبق قضا و قدر و مشیت و علم او انجام می گیرد، اما معاصی به امر خدا نیست ولیکن به قدر خدا و علم خدا است و عقاب می کند.

۴۵

۱۵۵

عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ فَرَائِضُ وَ فَضَائِلُ وَ مَعَاصِي فَأَمَّا الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ وَ بِرِضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِيرِهِ وَ مَشِيئِهِ وَ عِلْمِهِ وَ أَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَكِنْ بِرِضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِيرِهِ وَ مَشِيئِهِ وَ بِعِلْمِهِ وَ أَمَّا الْمَعَاصِي فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَكِنْ بِقَدْرِ اللَّهِ وَ بِعِلْمِهِ ثُمَّ يُعَاقَبُ عَلَيْهَا.

۴۵

۱۵۵

احمد بن ابراهیم بن هارون فامی گوید: روایت کرد برای ما محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت: روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! مردم ما را به مذهب تشبیه و جبر نسبت می دهند به خاطر اخباری که از پدران شما امامان علیهم السلام روایت شده است. فرمود: یا بن خالد! به من بگو اخباری که در باب تشبیه و جبر از پدرانم روایت شده بیشتر است یا اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب مروی است؟ عرض کردم: اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، بیشتر است. فرمود: پس باید بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل به جبر و

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَارُونَ الْقَامِي فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأئِمَّةِ عليهم السلام فَقَالَ يَا ابْنَ خَالِدٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِي الْأئِمَّةِ عليهم السلام فِي التَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ أَكْثَرُ أَمْ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي ذَلِكَ فَقُلْتُ بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ قَالَ فَلْيَقُولُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ

يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ إِذَا قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ
 يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ
 شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ قَالَ فَلْيَقُولُوا فِي
 آبَائِي الْأَنْعَمَةِ عَلَيْهِ إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ
 شَيْئاً وَ إِنَّمَا رُوِيَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ
 مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَ الْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ
 وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا ابْنَ
 خَالِدٍ إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَ
 الْجَبْرِ الْفُلَاةُ الَّذِينَ صَغُرُوا عَظَمَةَ اللَّهِ
 تَعَالَى فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ
 فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَ مَنْ
 عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا وَ مَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا
 وَ مَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلْنَا وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ
 بَرَّانَا وَ مَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ
 أَهَانَنَا وَ مَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَ مَنْ قَبَلَهُمْ
 فَقَدْ رَدَدْنَا وَ مَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبَلْنَا وَ مَنْ أَحْسَنَ
 إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ
 أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَ مَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبْنَا وَ مَنْ
 كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقْنَا وَ مَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمْنَا
 وَ مَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا يَا ابْنَ خَالِدٍ مَنْ
 كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لَا
 نَصِيراً.

تشبیه بود. گفتم: می‌گویند رسول خدا ﷺ
 آن‌ها را نگفته، بر او افترا کرده‌اند، فرمود: پس
 باید بگویند بر پدران من نیز افترا کرده‌اند،
 سپس فرمود: هر که به تشبیه و جبر قائل شود
 کافر و مشرک است، ما از او بیزاریم در دنیا
 و آخرت. یابن خالد آن اخبار را غلات بر ما افترا
 کرده‌اند، قومی که خرد شمردند عظمت خدا را،
 دوستدار ایشان دشمن ما و دشمن ایشان
 دوستدار ماست، هر که موالات نماید با ایشان با
 ما معادات نموده و معادات کننده با ایشان، با ما
 موالات کرده، هر که با ایشان پیوندد از ما ببرد
 و هر که از ایشان ببرد با ما پیوندد، جفاکننده به
 ایشان، نیکی کننده ما و نیکی کننده به ایشان جفا
 کننده به ماست، اکرام کننده ایشان، اهانت کننده به
 ما و اهانت کننده به ایشان، اکرام کننده به ماست،
 قبول کننده ایشان رد کننده ما و رد کننده ایشان
 قبول کننده ماست، احسان کننده با ایشان، بدی
 کننده به ما و بدی کننده با ایشان، احسان کننده به
 ماست، تصدیق کننده ایشان، تکذیب کننده ما
 و تکذیب کننده ایشان، تصدیق کننده ماست، عطا
 کننده به ایشان محروم کننده ما و محروم کننده
 ایشان، عطا کننده ماست، یابن خالد! شیعه ما نباید
 کسی از ایشان را دوست و ناصر خود گرداند.

۴۶

۱۵۶

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ
 عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
 الرِّضَا قَالَ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ اللَّهُ فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى
 الْعِبَادِ فَقَالَ هُوَ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ أَجْبَرَهُمْ
 عَلَى الْمَعَاصِي قَالَ اللَّهُ أَغْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ
 ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ
 أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى
 بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي
 الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ.

۴۶

۱۵۶

جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن
 محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن
 بن علی الوشاء روایت کرده که گفت: به امام
 رضا علیه السلام عرض کردم: آیا خدا کار را به بندگان
 تفویض کرده است؟ فرمود: خدا از آن عزیزتر،
 غالب تر و قوی تر است، گفتم: پس اجبار کرده
 است ایشان را به معاصی؟ فرمود: خدا از آن عادل تر
 و حکیم تر است. سپس فرمود: خدای عزوجل
 فرمود: ای فرزند آدم! من سزاوارترم به حسنات تو از
 تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، معاصی را به
 قوتی که من در تو گذاشتم مرتکب می گردی.

۴۷

۱۵۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
 الْمُؤَدَّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ
 عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ
 الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ
 فَلَا تَعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُ
 شَهَادَةً أَبَدًا إِنْ اللَّهُ تَعَالَى لَا يُكَلِّفُ نَفْساً الْإِ
 وُسْعَهَا وَ لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا تَكْسِبُ

۴۷

۱۵۷

محمد بن ابراهیم بن اسحاق مؤدب گوید:
 روایت کرد برای ما احمد بن علی انصاری از
 عبدالسلام بن صالح هروی که گفت: شنیدم
 امام رضا علیه السلام فرمود: هر که به جبر قایل شود، او
 را زکات ندهید و شهادت او را قبول نکنید،
 خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرده است کسی
 را مگر آن چه می تواند انجام دهد و بر او آن چه
 را که طاقت آن را ندارد، تحمیل نکرده، هر نفس

كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. ان چه کند بر خود کند و گناه دیگری بر او نباشد.

۴۸

۱۵۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَائِيِّ قَالَ ذَكَرَ عِنْدَهُ الْجَبْرُ وَالتَّفْوِيضُ فَقَالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَضْلاً لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا يُخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ قُلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلْبَةٍ وَ لَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مَلِكِهِ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقاً وَ لَا مِنْهَا مَانِعاً وَ إِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ ثُمَّ قَالَ ﷺ مَنْ يَضْبِطْ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصِمَ مَنْ خَالَفَهُ.

۴۹

۱۵۹

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۴۸

۱۵۸

نزد امام رضا علیه السلام حرف جبر و تفویض مذکور شد، فرمود: آیا می خواهید در این باب اصلی را به شما آموزش دهم که در آن اختلاف نکنید و منازعی بر شما غالب نیاید؟ اصحاب گفتند: آری کرم کن، فرمود: خدای عزوجل را به اجبار طاعت نکردند و به غلبه معصیت ننمودند و بندگان را در ملک خویش خودسر رها نکرد، او مالک است هر چه به تملیک ایشان داده است و قادر است بر هر چه ایشان را قدرت بر آن داده است، اگر بندگان فرمان پذیری کردند به طاعتی، خدای عزوجل ایشان را مانع نگردد و اگر پذیری معصیت شوند خواهد میان ایشان و معصیت حایل شود و اگر حایل نشود و معصیت را بکنند، خدای عزوجل ایشان را در آن کار داخل نساخته است، سپس فرمود: هر که ضبط کند حدود این کلام را، غلبه می کند بر مخالف در وقت بحث و خصومت.

۴۹

۱۵۹

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید: روایت کرد برای ما سعد بن عبدالله از احمد بن

محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: اصحاب ما بعضی قائل به جبرند و بعضی قائل به استطاعت، فرمود: بنویس خدای تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من توان شدی که مشیت می کنی و به قوت من فرایض مرا ادا می کنی، به نعمت من بر معصیت من قوی گشته ای، گردانیدم تو را شنوا و بینا و توانا، هر حسنه که به تو می رسد از جانب خداست و هر سیئه که به تو می رسد از نفس تو است و به همین سبب است که من سزاوارترم به حسنات تو از تو و تو سزاوارتری به سیئات خود از من، من سؤال کرده نشوم از آن چه می کنی و ایشان سؤال کرده می شوند، همانا منظم کرده ام برای تو هر چیزی را که می خواهی.

۵۰

۱۶۰

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عیسی از حسین بن خالد که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند دانایت کند، بدان که خدای تعالی قدیم است و ازلی بودن صفتی است که به عاقل می فهماند که چیزی

قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالْجَبْرِ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ بِالِاسْتِطَاعَةِ فَقَالَ لِي اكْتُبْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ وَ بِقُوَّتِي أَذَيْتَ لِي فَرَائِضِي وَ بِنِعْمَتِي قَوَيْتَ عَلَيَّ مَفْصِيئِي جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً مَا أَضَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَ ذَلِكَ أَنِّي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ أَنْتُمْ تَسْأَلُونَ وَ قَدْ نَظَّمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ.

۵۰

۱۶۰

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمَعْرُوفِ بَعْلَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ اعْلَمْ عَلَمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدِيمٌ وَ الْقَدَمُ

صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ فِي دَيْمُومَتِهِ فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مُعْجِزَةُ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَ اللَّهِ وَلَا شَيْءَ مَعَ اللَّهِ فِي بَقَائِهِ وَ بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِهِ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقًا لَهُ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقًا لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ وَ لَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ كَانَ الْأَوَّلَ ذَلِكَ الشَّيْءُ لَا هَذَا وَ كَانَ الْأَوَّلَ أَوْلَى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقًا لِلأَوَّلِ.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَسْمَاءِ دَعَا الخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلَاهُمْ إِلَى أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَى نَفْسَهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا قَادِرًا قَاهِرًا حَيًّا قَيُّومًا ظَاهِرًا بَاطِنًا لَطِيْفًا خَبِيْرًا قَوِيًّا عَزِيْزًا حَكِيْمًا عَلِيْمًا وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الأَسْمَاءَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْعَالُونَ المُكْذِبُونَ وَ قَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِثْلَهُ وَلَا شَيْءَ مِنَ الخَلْقِ فِي حَالِهِ قَالُوا أَخْبِرُونَا إِذْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ لِلَّهِ وَ لَا شِبْهَ لَهُ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَاءِ الحُسْنَى فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيْعِهَا أَمَّا فِي ذَلِكَ دَلِيْلًا عَلَى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالَتِهِ كُلِّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ إِذْ قَدْ جَمَعْتُمْ

قبل از او نیست و در بقائش چیزی همراه او نیست. با اقرار عامه و معجزه صفت برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقائش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او یا همراه او چیزی بوده، باطل می گردد، زیرا اگر چیزی با او بود، خدا نمی توانست خالق آن چیز باشد که همچو او دایم بوده و به خود بقا داشته است. و اگر پیش از او چیزی بودی آن چیز مبدا هستی و خالق ما بعد خود می باشد.

خدای تعالی خود را به نامهایی وصف کرد و آن نامها بر خود افکند و بندگان را به آن نامها اطلاع داد تا او را وقت عبادت و دعا به آنها بخوانند و عبودیت ظاهر گردانند، مثل سمیع، بصیر، قادر، قاهر، حتی، قیوم، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، قوی، عزیز، حکیم، علیم و دیگر نامها و چون غالون مکذبون این نامها دیدند و از ما شنیدند که می گفتیم: خدا در هیچ حال به بنده شبیه نباشد، گفتند: به ما بگویید هرگاه خدای شبیه ندارد چگونه شما در این نامهای حسنی خود را با خداوند شریک ساختید و این نامها بر خود افکندید، پس ناچار شبیه خدا باشید از همه جهت یا بعضی جهت زیرا شما و او دارای

نام‌های نیکو هستید، جواب ایشان آن است که خدا بعضی از نام‌های خود را برای عباد ثابت ساخت ولیکن بر معنی دیگر، اگر نام یکی است معنی یکی نیست و بسیار است یک نام بر چند معنی مختلف اطلاق شود، دلیل بر این مدعی زبان و گفتار شایع مردم است، خدا نیز با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده تا بفهمند و تا حجتی باشد در آنچه تزییع کرده، به مردی گفته می‌شود: کلب، حمار، گاو، شکر، تلخ، شیر، این اسامی بر خلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده‌اند، نیستند، زیرا انسان شیر یا سگ نیست، خوب دقت کن و بفهم، خدا تو را مورد رحمت قرار دهد.

ما خدا را عالم می‌دانیم نه این که علمی به دست آورده و با آن چیزی را بداند و حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش اندیشه کند، چنین چیزی ممکن نیست حال آن که گذشتگانی را که نابود ساخته در محضرش حاضرند، که اگر آن علم نباشد جاهل بماند، اما علماء خلق به علم حادث عالم هستند، جاهل بودند بعد عالم شدند، چه بسا که علم از ایشان زایل گردد و به جهل اول بازگردند. خدا عالم است چون محال است که جاهل به امری باشد، پس این نام بر خالق

الْأَسْمَاءِ الطَّيِّبَةِ قِيلَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلَزَمَ الْعِبَادَةَ أَسْمَاءَ مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي وَ ذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الْإِسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزِ عِنْدَهُمُ السَّائِغُ وَ هُوَ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْخَلْقَ فَكَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ فِي تَضْيِيعِ مَا ضَيَّعُوا وَ قَدْ يُقَالُ لِلرَّجُلِ كَلْبٌ وَ حِمَارٌ وَ ثَوْرٌ وَ سُكَّرَةٌ وَ عَلَقَمَةٌ وَ أَسَدٌ وَ كُلُّ ذَلِكَ عَلَى خِلَافِهِ لِأَنَّهُ لَمْ تَقَعِ الْأَسْمَاءُ عَلَى مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُيِّنَتْ عَلَيْهَا لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَ لَا كَلْبٍ فَافْهَمْ ذَلِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ.

وَ إِنَّمَا يُسَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعَالِمِ لِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عِلْمٍ بِهِ الْأَشْيَاءِ وَ اسْتِعَانَ بِهِ عَلَى حِفْظِ مَا يُسْتَقْبَلُ مِنْ أَمْرِهِ وَ الرُّوِيَّةِ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ وَ تَفْنِيَةِ مَا مَضَى مِمَّا أَتَى مِنْ خَلْقِهِ مِمَّا لَوْ لَمْ يَخْضُرْهُ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَ يَغِيْبُهُ كَانَ جَاهِلًا ضَعِيفًا كَمَا أَنَا رَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمِ حَادِثٍ إِذْ كَانُوا قَبْلَهُ جَهْلَةً وَ رَبُّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ فَصَارُوا إِلَى الْجَهْلِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئًا فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ

و المَخْلُوقَ اسْمُ الْعِلْمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى عَلَى مَا رَأَيْتَ.

و مخلوق اطلاق شد لکن معنی آن دو با هم متفاوت است.

وَ سُمِّيَ رَبَّنَا سَمِيعًا لَا جُزْءَ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتُ وَ لَا يُبْصِرُ بِهِ كَمَا أَنَّ جُزْأَنَا الَّذِي نَسْمَعُ بِهِ لَا تَقْوَى عَلَى النَّظَرِ بِهِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ لَيْسَ عَلَى حَدِّ مَا سُمِّيْنَا نَحْنُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ بِالسَّمِيعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

و هم چنین پروردگار ما سمیع است لکن نه به عضوی که با آن بشنود و نتواند ببیند، ما با عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم، خداوند فرموده: هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست، اسم سمیع بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن دو فرق دارد.

وَ هَكَذَا الْبَصِيرُ لَا لِجُزْءٍ بِهِ أَبْصَرَ كَمَا أَنَا تُبْصِرُ بِجُزْءٍ مِنَّا لَا يُتَنَعَّعُ بِهِ فِي غَيْرِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ لَا يَجْهَلُ شَخْصًا مَنْظُورًا إِلَيْهِ فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ هُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَ قِيَامٍ عَلَى سَاقٍ فِي كَبَدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ وَ لَكِنَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ قَائِمٌ يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظُ كَقَوْلِ الرَّجُلِ الْقَائِمِ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ الْقَائِمُ أَيْضًا فِي كَلَامِ النَّاسِ الْبَاقِي وَ الْقَائِمُ أَيْضًا يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَةِ كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ قُمْ بِأَمْرِ فُلَانٍ أَيْ أَكْفِهِ وَ الْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلَى سَاقٍ فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمُ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَى.

بصیر است نه این که به عضوی ببیند مثل ما که به عضوی می بینیم و استفاده دیگری نمی بریم، خدا بیناست و به چیزی جهل ندارد، اسم مشترک است و معنی متفاوت، خدا قائم است نه به ایستادن روی پا با سختی مثل ایستادن اشیاء، وقتی می فرماید: خدا قائم است، یعنی حافظ اشیاء است، مانند: فلانی قائم به امر ماست، خداوند قائم بر هر نفسی است در آن چه که کسب می کند، قائم در کلام مردم به معنی «باقی» و «کفایت» نیز هست، وقتی گفته شود: کار فلانی را انجام بده یعنی نیازش را برطرف کن، و قائم در بین انسانها به معنی کسی است که روی پا ایستاده، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

وَ أَمَّا اللَّطِيفُ فَلَيْسَ عَلَى قَلْبِهِ وَ قَضَايَةُ وَ صِغَرٌ وَ لَكِنَّ ذَلِكَ عَلَى النَّقَازِ فِي الْأَشْيَاءِ وَ

خدا لطیف است نه به این که خرد و نازک و باریک است بلکه به معنی نفوذ در همه اشیا

الإمتناع من أن يدرك كقولك لطف عن هذا الأمر و لطف فلان في مذهبه و قوله يخبرك أنه غمض فبهز العقل و فات الطلب و عاد متعمقا [متطلقا] متلطفا لا يدركه الوهم فهكذا لطف الله تبارك و تعالى عن أن يدرك بحد أو يحد بوصف و اللطافة منا الصغر و القلة فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أما الخبير فالذي لا يغرب عنه شيء و لا يقوته ليس للتجربة و الاعتبار بالأشياء فتقيد التجربة و الاعتبار علما لولاها ما علم لأن من كان كذلك كان جاهلا و الله تعالى لم يزل خيرا بما يخلق و الخبير من الناس المستخبر عن جهل المتعلم و قد جمعنا الاسم و اختلف المعنى.

و أما الظاهر فليس من أجل أنه علا للأشياء بركوب فوقها و قعود عليها و تسنم لذراها و لكن ذلك لقهره و لغلبة الأشياء و قدرته عليها كقول الرجل ظهرت على أعدائي و أظهرني الله على خصمي يخبر على الفلج و الغلبة فهكذا ظهور الله على الأشياء و وجه آخر و هو أنه و هو الظاهر لمن أراده لا يخفى عليه شيء و أنه مدبر

و ممتنع از ادراک است، مثل: «فلان امر از من پنهان شده، یا «فلانی در گفتارش لطیف است» یعنی روش پیچیده‌ای دارد، عقل متعجب گشته، از دسترس به دور، بسیار عمیق و ظریف بوده و وهم به او نمی‌رسد، خدا نیز چنین است، دقیق‌تر و پیچیده‌تر از آن است که به حدی درک شود یا به وصفی توصیف گردد، لطافت آدمیان کوچکی و کمی است، اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما خبير کسی است که چیزی از او پنهان نیست و چیزی از او فوت نمی‌شود، نه با تجربه که چیزی از آن بیاموزد، اگر تجربه نبود هیچ نمی‌دانست، آنکه چنین باشد جاهل است و خدا از ازل به مخلوقات خود آگاه بوده و در میان مردم به کسی خبير گفته می‌شود که در صدد یادگیری برآید، پس لفظ یکی و معنی متفاوت است.

اما ظاهر به این معنی نیست که بر بالای چیزی برآمده و در چیزی پنهان نیست، به این معنی که قاهر و غالب است بر همه چیز، و قادر است به همه کار، عرب گوید: «بر دشمنان فایق آمدم»، «خدا مرا بر دشمنم پیروز گردانید» چنین است ظهور خدا بر اشیاء، دیگر این که خدا ظاهر است برای هر کس که او را بخواهد، پنهان نیست بر او چیزی از امور پیدا و پنهان، و اوست مدبر

هر چیز جهان، و کدام ظاهر از خدا ظاهرتر و واضح تر است، در هر چیزی صنع او بینی، در خود نظر کنی آثاری از او تو را کفایت کند، لکن ظاهر در انسانها فردی را گویند که وجودش آشکار و به حد معلوم باشد، نام یکی و معنی مختلف است.

اما باطن، به معنی درون اشیاء و نفوذ در آنها نیست بلکه به درون اشیاء علم و آگاهی دارد و تدبیر آنها به دست اوست، عرب گوید: از آن آگاه شدم؛ اما باطن در مورد انسانها شخصی را گویند که به درون اشیاء نفوذ کرده و پنهان شود، بنابراین اسم مشترک و معنی متفاوت است.

اما قاهر، به ممارست و رنج و حيله و کنار زدن دیگری نیست، چنان که بعضی از مردم بر بعضی دیگر چیره می گردند، میان مردم ممکن است مقهور، قاهر و قاهر مقهور گردد، قاهر در مورد خدا یعنی مخلوقات در برابر او ذلیل هستند و از فرمانش نمی توانند خودداری کنند و از ساحت قدرت او به قدر یک چشم بر هم زدن نیز خارج نشوند، فقط می گوید: ایجاد شو و ایجاد می شود، قاهر در مورد ما آن بود که گفتم، اسم مشترک و معنی متفاوت است، چنین است تمام نامها، هر چند آنها را ذکر نکردیم، به همین اکتفا می کنیم

لِكُلِّ مَا بَرَى فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَأَوْضَحُ أَمْرًا
مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّكَ لَا تَعْدَمُ صَنَعَتَهُ حَيْثُمَا
تَوَجَّهْتَ وَ فِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ وَ
الظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ وَ الْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ
فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ لَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنَى.

وَ أَمَّا الْبَاطِنُ فَلَيْسَ عَلَى مَعْنَى
الْإِسْتِظْطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا وَ لَكِنْ
ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِظْطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْمًا وَ
حِفْظًا وَ تَدْبِيرًا كَقَوْلِ الْقَائِلِ أَبْطَنْتُهُ يَغْنِي
خَبْرَتُهُ وَ عَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ وَ الْبَاطِنُ مِنَّا
بِمَعْنَى الْغَائِبِ فِي الشَّيْءِ الْمُسْتَبْرَ فَقَدْ جَمَعْنَا
الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى.

وَ أَمَّا الْقَاهِرُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَعْنَى عِلاجٍ
وَ نَصْبٍ وَ اخْتِيَالٍ وَ مُدَارَاةٍ وَ مَكْرِ كَمَا يَقْهَرُ
الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ
قَاهِرًا وَ الْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُورًا وَ لَكِنْ ذَلِكَ
مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى أَنْ جَمِيعَ مَا
يَخْلُقُ مُلْتَبِسٌ بِهِ الذُّلُّ لِقَاعِلِهِ وَ قَلَّةُ الْإِمْتِنَاعِ
لِمَا أَرَادَ بِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ غَيْرَ أَنَّهُ
يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الْقَاهِرُ مِنَّا عَلَى مَا
ذَكَرْتُ وَ وَصَفْتُ فَقَدْ جَمَعْنَا الْإِسْمَ وَ اخْتَلَفَ
الْمَعْنَى وَ هَكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَ إِنْ كُنَّا لَمْ
نُسَمِّهَا كُلَّهَا فَقَدْ يُكْتَفَى الْإِعْتِبَارُ بِمَا أَلْقَيْنَا

إِيَّاكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَوْنُنَا وَعَوْنُكَ فِي
إِزْشَادِنَا وَتَوْفِيقِنَا.

بقیه را می توان با اینها مقایسه کرد، خداوند در
راهنمایی و توفیق یاور ما و شماست.

۵۱

۱۶۱

خطبه الرضا عليه السلام في التوحيد

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
عَمْرِ الْكَاتِبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْقَلْزُمِيِّ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زِيَادِ الْجُدِّيِّ صَاحِبِ
الصَّلَاةِ بِجَدَّةَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَاءَ عليه السلام يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ
عِنْدَ الْمَأْمُونِ فِي التَّوْحِيدِ قَالَ ابْنُ أَبِي زِيَادٍ
وَرَوَاهُ لِي وَ أُمَّلَى أَيْضاً أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْعَلَوِيُّ مَوْلَى لَهُمْ وَ خَالاً لِبَعْضِهِمْ عَنِ
الْقَاسِمِ بْنِ أَيُّوبَ الْعَلَوِيِّ أَنَّ الْمَأْمُونَ لَمَّا
أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ الرُّضَاءَ عليه السلام جَمَعَ بَنِي هَاشِمٍ
فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْتَعْمِلَ الرُّضَاءَ عَلَيَّ
هَذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي فَحَسَدَهُ بَنُو هَاشِمٍ وَ
قَالُوا أ تُولِي رَجُلًا جَاهِلًا لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ
بِتَدْيِيرِ الْخِلَافَةِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ رَجُلًا يَأْتِنَا فَتَرَى
مِنْ جَهْلِهِ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَأَتَاهُ

۵۱

۱۶۱

خطبه امام رضا عليه السلام در توحيد

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن عمر کاتب از محمد
بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی که
گفت: حدیث کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن
علی بن ابی طالب عليه السلام که گفت: از امام رضا عليه السلام
شنیدم که در باب توحيد نزد مأمون چنین تکلم
فرمود، ابن ابی زیاد گوید: همچنین احمد بن
عبدالله علوی از قاسم بن ایوب علوی برایم روایت
واملاء کرد و گفت: زمانی که مأمون خواست امام
رضا عليه السلام را ولایتعهدی منصوب کند، بنی هاشم
را جمع نموده و گفت: قصد دارم پس از خود امام
رضا عليه السلام را به خلافت اختیار کنم، بنی هاشم از
روی حسادت گفتند: می خواهی مردی نادان را
که با خلافت و سیاست آشنایی ندارد، به
ولایتعهدی برگزینی؟ کسی را نزد او بفرست تا
بیاید و نمونه های جهل او را که دلیل علیه او
خواهد بود، ببینی، حضرت را احضار کرد،

بنی هاشم گفتند: ای ابوالحسن بر منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خدا را شناخته و عبادت کنیم. حضرت بر منبر رفت، مدتی به سکوت نشست، سپس حرکت کرده و برخاست، حمد و ثنای خدا گفت، بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد.

سپس فرمود: اول مرتبه عبادت، شناخت اوست، اصل معرفت وحدانیت او، و اساس توحید نفی صفات از ذات خداست، عقل داند که دارنده صفت و موصوف، مخلوق است، مخلوق دارای خالق است که صفت و موصوف نیست، همراهی صفت و موصوف به حادث بودن، و حادث بودن به نفی ازلی بودن گواهی می دهد، هر که بخواهد خدا را با تشبیه بشناسد، خدا را شناخته، بخواهد کنه ذات او را دریابد قائل به توحید نیست، قائل به ماندی برای خدا، ناگاه به حقیقت او است، قائل به نهایت او، او را تصدیق ننموده، اشاره کننده به او، به سوی خدا نرفته، تشبیه کننده او، خدا را قصد نکرده، قائل به اجزاء برای خدا، در مقابل او تذلل نکرده، توهم کننده خدا، او را اراده نکرده، هر شناخته شده ای مصنوع و هر وابسته به دیگری معلول است، مخلوقات دال بر وجود اویند، با عقل شناخت او ممکن شود، با فطرت حجت بر مردم تمام شود، خلق و مخلوقات، حجابی است بین او و

فَقَالَ لَهُ بَنُو هَاشِمٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ اصْعِدِ الْمِنْبَرَ وَ انصِبْ لَنَا عِلْمًا نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَقَعَدَ مَلِيًّا لَا يَتَكَلَّمُ مُطَرِّقًا ثُمَّ انْتَضَ انْتِفاضةً وَ اسْتَوَى قائماً وَ حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. ثُمَّ قَالَ أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالِاقْتِرَانِ وَ شَهَادَةِ الْاِقْتِرَانِ بِالْحُدُوثِ وَ شَهَادَةِ الْحُدُوثِ بِالِامْتِنَاعِ مِنَ الْأَزَلِ الْمُشْتَبِعِ مِنَ الْحُدُوثِ فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ وَ لَا إِيَّاهُ وَ حُدَّهُ مَنْ اِكْتَنَّهُ وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلَهُ وَ لَا بِهِ صَدَّقَ مَنْ نَهَاهُ وَ لَا صَمَدَ صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لَا لَهُ تَذَلُّلٌ مَنْ بَعْضَهُ وَ لَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُوقٌ بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَمَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تَبَيَّنَتْ حُجَّتُهُ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَاباً بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ مُبَايَنَةً

آنها، از مخلوقات جداست، آنان دلیل هستند که ابتدائی برای خدا نیست به دلیل ناتوانی هر ابتداکننده از غیر خودش، عطای ادوات از خدا به بندگان دلیل بر عدم ادوات در خداست، ادوات گواه تهی دستی صاحب آنهاست.

اسامی خدا عبارات، افعال او صرف تفهیم، ذاتش حقیقت، کنهش جدائی بین او و مخلوقات است. غیر، وسیله تحدید است، نادان است آنکه او را توصیف کند، متجاوز است آنکه او را شامل صفات بندگان قرار دهد و خطا کار است هر که برای او انتهائی قرار دهد، آن که گوید چگونه است، او را تشبیه کرده؛ آن که گوید چرا، او را معلول ساخته، هر که گوید چه وقت (کی)، او را در زمان فرض کرده، آن که گوید در کجا، او را محدود به مکان کرده، هر که گوید تا کجا، برای او نهایت قرار داده، هر که گوید تا به کجا، او را غایت دار فرض کرده، هر که او را غایت دار بداند، او را جزء دار دانسته، هر که او را جزء دار بداند، او را وصف کرده، هر که او را وصف کند در او الحاد ورزیده است. با تغییر مخلوق تغییر نکند، با تحدید ایشان محدود نشود، یکی است نه با شمارش؛ ظاهر است نه با مباشرت؛ جلی است نه با رؤیت مستقیم؛ باطن است نه با غیبت؛ دور است نه با مسافت؛ نزدیک است نه با الصاق؛ لطیف است

إِيَّاهُمْ وَمُفَارَقَتُهُ أَيْنِيَّتَهُمْ وَ ابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدِئٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ وَ [ادوات] أَدْوُهُ إِيَّاهُمْ [دليلهم] دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا أَدْوَاتَ فِيهِ لِشَهَادَةِ الْأَدْوَاتِ بِفَاقَةِ [المادين] الْمَتَادِينَ.

فَأَسْمَاؤُهُ تَغْيِيرٌ وَ أَعْمَالُهُ تَفْهِيمٌ وَ ذَاتُهُ حَقِيقَةٌ وَ كُنْهَهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ غُيُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ فَقَدْ جَهَلَ اللَّهُ مَنْ اسْتَوْصَفَهُ وَ قَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اسْتَمَلَّهُ وَ قَدْ أَخْطَأَهُ مَنْ اكْتَنَهَهُ وَ مَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ وَ مَنْ قَالَ لِمَ فَقَدْ عَلَّلَهُ وَ مَنْ قَالَ مَتَى فَقَدْ وَقَّتَهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ إِلَى مَ فَقَدْ نَهَّاهُ وَ مَنْ قَالَ حَتَّى مَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَ مَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ وَ مَنْ غَايَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ وَصَفَهُ وَ مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ أَحَدَ فِيهِ.

وَ لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ بِانْتِغْيَارِ الْمَخْلُوقِ كَمَا لَا يَتَّخَذُ بِتَحْدِيدِ الْمَحْدُودِ أَحَدًا لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ ظَاهِرٍ لَا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ [متجلی] مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِقْلَالِ رُؤْيِيَةِ بَاطِنٍ لَا بِمُرَايَلَةِ مُبَازِنٍ لَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَا بِمُدَانَاةِ لَطِيفٍ لَا بِتَجَسُّمِ مَوْجُودٍ لَا بَعَدَ عَدَمٍ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدَّرٍ لَا بِحَوْلِ فِكْرَةٍ مُدَبَّرٍ لَا بِحَرَكَةِ مُرِيدٍ لَا

نه با جسمیت؛ موجود است نه بعد از نبودن، فاعل است نه به اجبار؛ قادر است نه به نیروی تفکر؛ گرداننده است نه به حرکت؛ اراده می کند نه با همت؛ درک می کند نه با احساس، می شنود نه با وسیله، می بیند نه به دیده؛ زمان بر او نمی گذرد؛ مکان او را نمی گیرد؛ خواب ندارد، صفات او را محدود نمی کند و وسایل بر او قید نمی بندد. بودن او بروقت، وجودش بر عدم و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. حواس بخشی او، او را از آنها و جوهر بخشی او، او را از جوهره بی نیاز می کند. ضدیت میان اشیاء می نمایند که او را ضدی نیست و مقارنت بین امور، می فهماند که او را قرینی نباشد. نور را ضد ظلمت، جلی را ضد خفی، خشک را ضد تر و سرد را ضد گرم قرار داد. بین دو ضد، تألیف کرد و میان دو ملایم، تفریق. تفریق بر جدا کننده و تألیف بر بهم رساننده دلالت دارد. و این معنای قول خداست: «از هر چیز جفت قرار دادیم، باشد که فکر کنید.» میان قبل و بعد مخلوقات جدایی انداخت، تا دانسته شود که او را قبل و بعد نیست. غریزه موجودات را دلیل بر این است که او را غریزه نیست و تفاوت میان آنها دلیل بر آنکه تفاوت دهنده را در خویش تفاوتی نیست. وقت دار بودن را دلیل بر این که او زمان دار نیست. حجاب میان بعضی را دلیل بر این است که او را حجاب نیست. قبل از مرئوس

بِهَمَامَةٍ شَاءَ لَا بِهَمَّةٍ مُدْرِكٌ لَا بِمِحْسَةٍ سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ لَا تَضَعُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَضُمَّهُ الْأَمَاكِينُ وَلَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَلَا تُقَيِّدُهُ الْأَدْوَاتُ سَابِقَ الْأَوْقَاتِ كَوْنُهُ وَالْعَدَمِ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءِ أَزَلُهُ.

بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَالْجَلَالَةِ بِالْبُهْمِ وَالْحَسُو بِالْبَلَلِ وَالصَّرَدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُفْرَقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مُفَرِّقِهَا وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَفَرَّقَ بِهَا بَيْنَ قَبْلِ وَبَعْدٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ شَاهِدَةٌ بِفَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغَرِّزِهَا دَالَّةٌ بِتَفَاوُتِهَا أَنْ لَا تَفَاوُتَ لِمُتَفَاوُتِهَا مُخْبِرَةٌ بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمَوْقِيتِهَا حَجَبٌ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُهَا لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ وَحَقِيقَةَ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا

اورب بود و قبل از پرستنده او اله؛ معنا عالم بود، گاهی که معلومی نبود و خالق بود گاهی که مخلوقی نبود، و سامع بود، گاهی که مسموعی نبود. نه از گاهی که آفرید، آفریننده شد و نه از گاهی که بارئیت آغاز کرد باریء شد، چگونه؟ و حال آن که با «ازوکی؟» در زمان نیاید و با «به تحقیق» نزدیک نشود. «شاید» او را پنهان نکند و «کی» او را صاحب مکان ننماید. «وقتی که» او را شامل نشود و «با» همراهی برای او نیاورد؛ زیرا ادوات خویش را محدود می سازد و آلات به سوی چون خودی اشاره می کند و در اشیاء حرکت یافت می شود. «از وقتی» اشیاء را از قدمت می اندازد و «به تحقیق» آن ها را از ازلیت باز می دارد و «اگر نه» این بود، آن ها را از تکامل می اندازد. متفرقند، پس جداکننده دارند و متباینند، پس متباین کننده ای برای ایشان هست. به وسیله آنها صانع بر عقول تجلی کرده و نیز بدان ها از دیدگان محجوب شده است و اوهام را بر آنها به حکم واداشته است و در آنها اثبات غیر ایشان قرار داده است. از آنها دلیل استنباط می شود و به وسیله آنها اقرار را شناسانده است. با عقول، تصدیق به خدا حاصل می شود و با اقرار، ایمان به او کامل می گردد. دیانتی نیست، مگر بعد از شناخت و شناختی نیست، مگر با اخلاص، و اخلاصی با وجود تشبیه نیست و نفیی نیست با

مَالُوهُ وَ مَعْنَى الْعَالِمِ وَ لَا مَعْلُومَ وَ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا مَخْلُوقَ وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ وَ لَا مَسْمُوعَ لَيْسَ مُذْ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا بِإِحْدَائِهِ الْبَرَايَا اسْتَفَادَ مَعْنَى الْبَرَائِيَّةِ كَيْفَ وَ لَا تَغْيِبُهُ مُذْ وَ لَا تُذْنِبُهُ قَدْ وَ لَا يَخْجُبُهُ لَعَلَّ وَ لَا تُوقِّتُهُ مَتَى وَ لَا يَشْتَمِلُهُ حِينَ وَ لَا تُقَارِبُهُ مَعَ إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْأَلَّةُ إِلَى نَظَائِرِهَا وَ فِي الْأَشْيَاءِ يُوجَدُ أَفْعَالُهَا مَنَّعَتَهَا مُذْ الْقَدِيمَةَ وَ حَمَتَهَا قَدْ الْأَزَلِيَّةَ لَوْ لَا الْكَلِمَةُ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ تَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا اخْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ إِلَيْهَا تَحَاكَمَ الْأَوْهَامُ وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ وَ مِنْهَا أُنِيطَ الدَّلِيلُ وَ بِهَا عَرَفَهَا الْإِقْرَارَ وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقَ بِاللَّهِ وَ بِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيْمَانُ بِهِ وَ لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ وَ لَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ لَا تَجْرِي عَلَيْهَا الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ ابْتِدَآءُهُ إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ وَ

اثبات صفات برای تشبیه. پس هر چه در خلق است، در خالق یافت نشود و هر چه در خلق ممکن است، در صانع ممتنع. در او حرکت و سکون جاری نیست و چگونه در او چیزی که خود جاری کننده است، جاری باشد، یا چیزی که او آغاز کرده، در او بازگشت نماید؟ چه که در این حال ذات او متفاوت و کنهش بخش پذیر می شد و ازلیت در او معنا نمی داشت و در آن حال خالق چون مخلوق می شد. اگر او به «وراء» محدود شود، به «جلو» نیز محدود خواهد بود. اگر از او تمامیت خواهند، پس نقص لازمه اوست و چگونه کسی که حدوث درباره او ممنوع نیست، مستحق ازلیت باشد؟ و چگونه اشیاء را بیافریند، در حالی که ایجاد بر خود او ممتنع نیست؟ در این گاه نشانه مصنوع بودن در او ظاهر می شود و خود نشانه‌های بر خالق دیگر بود. گفتار ناممکن، دلیل نیست و سؤال درباره او را جواب نباشد. در معنای آن تعظیم برای خداوند نیست و در جدایی اش از مخلوقات ستم نیست، مگر آن که ازلی را دوئیت ممنوع باشد و آن که را ابتدا نیست، نمی توان آغازید. هیچ خدایی جز خدای علی عظیم نیست. آنها که او را همسنگ دیگران قرار می دهند، دروغ گویند و در خسران مبین گرفتار شده اند و صلوات بر محمد ﷺ و اهل بیت طاهرین او باد.

لَتَجَزَّأَنَّ كُنْهَهُ وَ لَا مَتْنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ وَ لَمَّا كَانَ لِلْبَارِي مَعْنَى غَيْرَ مَعْنَى الْمَبْرُوءِ وَ لَوْ حُدَّ لَهُ وَ رَاءَ إِذَا لَحُدَّ لَهُ أَمَامُ وَ لَوْ التَّمِيسَ لَهُ التَّعَامُ إِذَا لَزِمَهُ النُّقْصَانُ كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزْلَ مَنْ لَا يَمْتَنَعُ مِنَ الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ يُشْئِي الْأَشْيَاءَ مَنْ يَمْتَنَعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ وَ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ وَ لَتَحْوَلَ دَكِيلًا بَعْدَ مَا كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ لَيْسَ فِي مَجَالِ الْقَوْلِ حُجَّةٌ وَ لَا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ وَ لَا فِي مَعْنَاهُ لِلَّهِ تَعْظِيمٌ وَ لَا فِي إِبَانَتِهِ عَنِ الْخَلْقِ ضَمِيمٌ إِلَّا بِامْتِنَاعِ الْأَزْلِيِّ أَنْ يُتَى وَ لِمَا لَا بَدَأَ لَهُ أَنْ يُبْتَدَأَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ كَذَّبَ الْعَادِلُونَ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ خَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱۲

باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع اهل
الاديان وأصحاب المقالات في التوحيد
عند المأمون

۱

۱۶۲

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ
الْفَقِيهَ الْقُمِّيَّ ثُمَّ الْإِبِلَاقِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو
مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيِّ
الْكَجِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ
مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ ثُمَّ الْهَاشِمِيَّ يَقُولُ لَمَّا قَدِمَ
عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَاءِ عليه السلام عَلَى الْمَأْمُونِ
أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ
الْمَقَالَاتِ مِثْلَ الْجَائِلِيِّ وَرَأْسِ الْجَالُوتِ وَ
رُؤَسَاءِ الصَّابِئِينَ وَ الْهَزْبِ الْأَكْبَرَ وَ أَصْحَابَ
زُرْدَهَشْتِ وَ نِسْطَاسِ الرُّومِيِّ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ
لِيَسْمَعَ كَلَامَهُ وَ كَلَامَهُمْ فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ

۱۲

باب ذکر مناظره امام رضا عليه السلام با
اهل ادیان واصحاب مقالات در توحيد
و معرفت حق تعالی در نزد مأمون

۱

۱۶۲

ابومحمد جعفر بن علی بن احمد فقيه
قمي از ابومحمد حسن بن محمد بن علی بن
صدقه قمي روايت کرده که گفت: روايت کرد
برای من ابو عمرو محمد بن عبدالعزیز انصاری
از کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که
گفت: چون امام رضا عليه السلام بر مأمون قدوم نمود،
مأمون به فضل بن سهل گفت تا اصحاب
مقالات؛ از جمله جائلیق بزرگ علمای نصاری،
رأس الجالوت بزرگ علمای یهود، رؤسای
صابئین و هر بزد بزرگ و اصحاب زرتشت،
نسطاس رومی، متکلمان اسلام را گرد آورد تا با
آن حضرت گفتگو کنند و مأمون کلامشان را
بشنود، فضل همه را جمع کرد و به مأمون اعلام

نمود. گفت: ایشان را بیاور، چون بیامدند مأمون ایشان را حرمت داشت و گفت: من شما را برای آن جمع کردم که با پسر عم من این مدنی که از مدینه آمده است، مناظره و مباحثه کنید، فردا همه صبح گاه نزد من آیند و هیچ کس تخلف نکند. گفتند: ای امیرالمؤمنین اطاعت می‌کنیم.

حسن بن محمد نوفلی گوید: ما نزد امام رضا علیه السلام مشغول صحبت بودیم که یاسر خادم امام رضا علیه السلام وارد شده و گفت: یا سیدی امیرالمؤمنین تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت فدای تو باد! اصحاب مقالات و ارباب ادیان و متکلمان همه ملت‌ها نزد من مجتمع شده‌اند، آیا تمایل دارید نزد ما بیایید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به سختی میندازید و اگر تمایل داری که ما نزد تو بیاییم، آن نیز بر ما گران نیست. امام رضا علیه السلام فرمود: او را سلام برسان و بگو اراده و منظور تو را دانستم و فردا اول روز خواهیم آمد، ان شاء الله.

حسن بن محمد نوفلی گوید: چون یاسر رفت حضرت روی به ما کرد و فرمود: ای نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی‌ها طبع نکته‌سنجی دارند

سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونُ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحَّبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ إِنِّي إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَأُخْبِيتُ أَنْ تَتَاطَرُوا ابْنَ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَأَعِدُّوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفُ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبَكِّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النَّوْفَلِيِّ فَبَيْنَمَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمِ وَكَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ فِدَاكَ أَخُوكَ إِنَّهُ أَجْمَعُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَ أَهْلُ الْأَدْيَانِ وَ الْمُسْكَلْمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمِلَلِ فَرَأَيْكَ فِي الْبُكُورِ إِلَيْنَا إِنْ أُخْبِيتَ كَلَامَهُمْ وَ إِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَشَّمْ وَ إِنْ أُخْبِيتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ خَفْ ذَلِكَ عَلَيْنَا فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ أُبَلِّغُهُ السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ وَ أَنَا صَابِرٌ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النَّوْفَلِيِّ فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَّتَ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَنْتَ عِرَاقِي وَ رِقَّةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ فَمَا

نظر تو درباره کار پسر عمت که اهل شرک و اصحاب مقالات را جمع کرده چیست؟ گفتم: فدایت شوم، قصد امتحان تو را دارد تا بداند نزد تو چیست؟ کاری می‌کند بنیانش محکم نیست، به خدا چه بد بنیانی است؟ فرمود: چه بنا نهاده؟ گفتم: اصحاب کلام و بدعت خلاف علما هستند، زیرا عالم منکر نمی‌شود مگر سخنی ناصواب را و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک کارشان انکار و ناصواب گفتن است، چون حجت‌آوری که خدا یکتاست، گویند ثابت کن یگانگی او را و اگر بگویی محمد رسول خداست، گویند: ثابت کن رسالت او را، پس شخص را متحیر کنند و حجت او جز خواب را باطل سازند و او را در غلط افکنند تا سخن خود ترک دهد، فدایت شوم از ایشان حذر کن، حضرت تبسم نمود و فرمود: ای نوفلی! می‌ترسی که ایشان مرا ملزم گردانند و حجت من باطل سازند؟ گفتم: نه! به خدا هرگز از این نمی‌ترسم و امیدوارم که خدا تو را بر ایشان ظفر بخشد. فرمود: ای نوفلی! می‌خواهی بدانی که مأمون چه وقت پشیمان خواهد شد؟! گفتم: آری! فرمود: زمانی که بشنود حجت من بر اهل تورات به تورات و بر اهل انجیل با انجیل و بر اهل زبور به زبورشان و بر صابین به زبان عبرانی

عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشُّرْكِ وَ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يُرِيدُ الْإِمْتِحَانَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ وَ لَقَدْ بَنَى عَلَى أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الْبُتْيَانِ وَ بِئْسَ وَ اللَّهُ مَا بَنَى فَقَالَ لِي وَ مَا بِنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ قُلْتُ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَلَامِ وَ الْبِدْعَةِ خِلَافَ الْعُلَمَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لَا يُنْكِرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَ الْمُتَكَلِّمُونَ وَ أَهْلُ الشُّرْكِ أَصْحَابُ إِنْكَارٍ وَ مُبَاهَاةٍ إِنْ اخْتَجَجْتَ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا [صَح] صَحَّحْ وَ خَدَّائِيَّتُهُ وَ إِنْ قُلْتُ إِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالُوا أَثْبِتْ رِسَالَتَهُ ثُمَّ يِبَاهِتُونَ الرَّجُلَ وَ هُوَ يُبْطِلُ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ وَ يُغَالِطُونَهُ حَتَّى يَشْرُكَ قَوْلَهُ فَاحْذَرْهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَتَبَسَّمْتُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا نَوْفَلِي أَ فَتَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهُ مَا خِفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِي أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدَمُ الْمَأْمُونُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا سَمِعَ اخْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الرَّبُّورِ بِرَبُّورِهِمْ وَ عَلَى الصَّابِيِّينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ

و بر هرابذه به زبان فارسی شان و بر اهل روم به زبان رومی شان و بر صاحبان مقالات به لغت هاشان است و چون هر صنف را خاموش کنم و حجت ایشان باطل کنم ترک قول خود گویند و به قول من بازگردند، آن وقت مأمون داند که مکانی که او راه آن در پیش دارد استحقاق آن ندارد و آن وقت پشیمان شود، هر نیرو و قدرتی از جانب خداوند است.

چون صبح شد، فضل آمد و گفت: فدای تو شوم پسر عمت انتظار تو می‌برد و جماعت مجتمع شده‌اند چه می‌فرمایی؟ فرمود: تو پیش برو که من اینک به آن جانب می‌آیم، پس وضو بساخت و شربتی سویق بخورد و ما را نیز بخوراند. پس بیرون آمد و ما با او همراه بودیم تا داخل مجلس مأمون شدیم، مجلسی مالا مال از مردم و محمد بن جعفر در جماعت طالبین و هاشمین و امیران و مقدمان لشکر همه حاضر بودند. چون امام رضا علیه السلام داخل شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم برخاستند و چندان بر پا بودند که آن حضرت با مأمون بنشست. پس فرمود بنشستند و آنان نیز نشستند و مأمون روی به او آورده بود و سخن می‌کرد. پس روی به جاثلیق کرد و گفت: این پسر عموی من

وَ عَلَى أَهْلِ الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيِّهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيِّهِمْ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتَ كُلَّ صِنْفٍ وَ دَخَصْتَ حُجَّتَهُ وَ تَرَكَ مَقَالَتَهُ وَ رَجَعَ إِلَى قَوْلِي عِلْمُ الْمَأْمُونِ الْمَوْضِعُ الَّذِي هُوَ سَبِيلُهُ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ النَّدَامَةُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَانَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ ابْنُ عَمِّكَ [يَنْظُرُكَ] يَنْتَظِرُكَ وَ قَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَمَا رَأَيْكَ فِي إِتْيَانِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام تَقَدَّمَنِي فَبَانِي صَافِرًا إِلَى نَاحِيَّتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. مَرْتَحِقًا تَكُونُ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَ ضَوَّءَ لِلصَّلَاةِ وَ شَرِبَ شَرْبَةً سَوِيْقٍ وَ سَقَانًا مِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ وَ إِذَا الْمَجْلِسُ غَاصُّ بِأَهْلِهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ وَ الْهَاشِمِيِّينَ وَ الْقَوَادُ حُضُورًا فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَاءُ علیه السلام قَامَ الْمَأْمُونُ وَ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وَقُوفًا وَ الرَّضَاءُ علیه السلام جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْجَاثَلِيْقِ فَقَالَ يَا جَاثَلِيْقُ هَذَا ابْنُ عَمِّي

علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر نبی ما صلی الله علیه و آله و پسر علی بن ابی طالب است، با او سخن کن و حجت خویش باز نما و انصاف نگهدار. جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین! چگونه بحث کنم با مردی که احتجاج می‌کند بر من به کتابی که منکرم و به قول پیغمبری که به او ایمان ندارم. حضرت فرمود: ای نصرانی! اگر احتجاج کنم به انجیل تو اقرار می‌کنی. گفت: مگر می‌توانم اقرار نکنم، آری به خدا اقرار می‌کنم بر خلاف میل خود، فرمود: هر چه به خاطرت می‌رسد بپرس و جواب بشنو.

جاثلیق گفت: نبوت عیسی و چیزی از کتاب او را منکر هستی؟ فرمود: من به نبوت عیسی، کتاب او و بشارت او به امت خود مقرم و حواریون نیز مقرند و منکرم نبوت عیسی را که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او نکرده و امت را به او بشارت نداده. جاثلیق گفت: آیا نباید سخن را قطع کنیم به دو شاهد عادل. فرمود: بلی! گفت: پس دو شاهد از غیر اصحاب دین خود که در دین نصرانی مقبول باشند بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقامه کن و از من دو گواه از غیر اهل دین ما بخواه. فرمود: انصاف دادی ای نصرانی! آیا قبول نداری عادل صاحب مرتبه نزد مسیح صلی الله علیه و آله را؟

عَلِيُّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ
بِنْتِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
فَأَحْبَبُ أَنْ تُكَلِّمَهُ أَوْ تُحَاجَّهُ وَ تُصِفَّهُ فَقَالَ
الْجَائِلِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَحَاجُّ رَجُلًا
يَحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابٍ أَنَا مُنْكَرُهُ وَ نَبِيٍّ لَا أُوْمِنُ
بِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَا نَصْرَانِي فَإِنْ
اِخْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِانْجِيلِكَ أَ تُقِرُّ بِهِ قَالَ
الْجَائِلِيُّ وَ هَلْ أَقْدِرُ عَلَيَّ رَفِعَ مَا نَطَقَ بِهِ
الْإِنْجِيلُ نَعَمْ وَ اللَّهُ أَقْرُّ بِهِ عَلَيَّ رَغِمَ أَنْفِي
فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ وَ اسْمَعْ
الْجَوَابَ.

فَقَالَ الْجَائِلِيُّ مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عَيْسَى
وَ كِتَابِهِ هَلْ تُنْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئًا قَالَ الرَّضَاءُ أَنَا
مُقِرٌّ بِنُبُوَّةِ عَيْسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ
أَقْرَبَتْ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ
عَيْسَى لَمْ يُقِرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بِكِتَابِهِ وَ
لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَ لَيْسَ إِنَّمَا
تَقْطَعُ الْأَحْكَامَ بِشَاهِدَيْنِ عَدْلٍ قَالَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَلَى
قَالَ فَأَقِمْ شَاهِدَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَيَّ
نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ لَا تُنْكِرُهُ النَّصْرَانِيَّةُ وَ
سَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا قَالَ
الرَّضَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَلَا نَحْنُ جِئْنَا بِالنِّصْفَةِ يَا نَصْرَانِي أَلَا
تَقْبَلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمُقَدَّمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ

گفت: آن عادل کیست، نامش ببر؟ فرمود: یوحنا دیلمی. گفت: کسی را نام بردی که نزد مسیح دوست‌ترین مردم بود. فرمود: تو را قسم می‌دهم که آیا انجیل ناطق هست به این که یوحنا گفت که مسیح علیه السلام خبر داد مرا به این محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد که او بعد از او خواهد بود و حواریون را به آن بشارت داده و به او ایمان آوردند. جاثلیق گفت: یوحنا این سخن از مسیح علیه السلام نقل می‌کند و بشارت به نبوت مردی می‌دهد با اهل بیت و وصی او، اما نمی‌گوید که او کی خواهد بود و آن قوم را نام نمی‌برد تا ما بشناسیم. حضرت فرمود: اگر کسی بیاورم که انجیل بداند و نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او بر تو بخواند به آن ایمان می‌آوری؟ گفت: صواب گفתי، حضرت، نسطاس رومی را فرمود: سفر سوم انجیل در حفظ داری؟ گفت: آری، پس ملتفت رأس الجالوت شد و فرمود: انجیل خوانده‌ای، گفت: آری. فرمود: این سفر از من گوش کنی اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و امت او شده گواهی دهی و اگر نباشد گواهی ندهی، پس سفر سوم را خواند تا به ذکر نبی صلی الله علیه و آله رسید، ایستاد و فرمود: ای نصرانی! از تومی پرسم به حق مسیح و مادرش که آیا می‌دانی که من انجیل می‌دانم؟

عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام قَالَ الْجَائِلِيُّ وَمَنْ هَذَا الْعَدْلُ سَمِّهِ لِي قَالَ مَا تَقُولُ فِي يُوْحَنَّا الدِّيْلَمِيِّ قَالَ بَخَّ بَخَّ ذَكَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ الْمَسِيحِ قَالَ فَأَقْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِيلُ أَنَّ يُوْحَنَّا قَالَ إِنَّمَا الْمَسِيحُ أَخْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَبَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيْنَ فَأَمَّنُوا بِهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوْحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ وَبَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَصِيِّهِ وَ لَمْ يُلَخِّصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ (تسم) يُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ فَتَعْرِفُهُمْ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فَإِنْ جِئْتَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ أَوْ مِنْ بِيهِ قَالَ سَدِيداً قَالَ الرَّضَا عليه السلام لِنِسْطَاسِ الرَّومِيِّ كَيْفَ حَفِظْتَكَ لِلسَّفَرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ قَالَ مَا أَحْفَظُنِي لَهُ ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ قَالَ بَلَى لَعَمْرِي قَالَ فَخُذْ عَلَيَّ السَّفَرَ فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ فَاشْهَدُوا لِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لِي ثُمَّ قَرَأَ عليه السلام السَّفَرَ الثَّالِثَ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَقَفَّ ثُمَّ قَالَ يَا نَصْرَانِي إِنْ سَأَلْتُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَ أُمَّهِ أَتَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ

گفت: آری، پس ذکر محمد و امت او بخواند و فرمود: چه می‌گویی ای نصرانی! این قول عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب می‌کنی به آنچه انجیل به آن ناطق است موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده‌ای و قتل تو واجب شود زیرا که کافر شده باشی به خدا و پیغمبر و کتاب خود. جاثلیق گفت: منکر نیستم به آن چه که ظاهر شود نزد من در انجیل و به آن اقرار دارم. حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او.

و سپس امام رضا علیه السلام فرمود: ای جاثلیق! پیرس هر آن چه را که به خاطر می‌رسد. گفت: به من بگو حواری عیسی بن مریم علیه السلام و علمای انجیل چند تن بودند. فرمود: به شخص دانا برخوردی اما تعداد حواریون، آنان دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ایشان الوقابود. و اما علمای نصاری سه مرد بودند: یوحنا اکبر باج و یوحنا به قرقیسیا و یوحنا دیلمی برجاز و نزد او بود ذکر نبی و اهل بیت و امت او و او همان است که امت عیسی علیه السلام و بنی اسرائیل را بشارت داده است.

پس فرمود: ای نصرانی! به خدا ما ایمان آوریم به عیسی که ایمان آورد به محمد صلی الله علیه و آله و از او هیچ آزدگی نداریم جز ضعف و کمی نماز و روزه.

بِالْإِنْجِيلِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ تَلَا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ ثُمَّ قَالَ مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي هَذَا قَوْلُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام فَإِنْ كَذَبْتَ بِمَا يَنْطِقُ بِهِ الْإِنْجِيلُ فَقَدْ كَذَبْتَ مُوسَى وَ عِيسَى عليهما السلام وَ مَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الذُّكْرَ وَ جَبَّ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لِأَنَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بِكِتَابِكَ قَالَ الْجَاثِلِيُّ لَا أَنْكُرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنِّي لَمُقَرَّرٌ بِهِ قَالَ الرَّضَا عليه السلام أَشْهَدُوا عَلَيَّ إِقْرَارِهِ.

ثُمَّ قَالَ يَا جَاثِلِيُّ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ الْجَاثِلِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ حَوَارِيِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ وَ عَنْ عُلَمَاءِ الْإِنْجِيلِ كَمْ كَانُوا قَالَ الرَّضَا عليه السلام عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ أَمَّا الْحَوَارِيُّونَ فَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ أَعْلَمُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمُ الْوَقَا وَ أَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رِجَالٍ يُوحَنَّا الْأَكْبَرُ بِأَجِّ وَ يُوحَنَّا بِقَرْقِيسِيَا وَ يُوحَنَّا الدِّيَلْمِيُّ بِرَجَازَ وَ عِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ ذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عِيسَى وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا نَصْرَانِي وَ اللَّهُ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعِيسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَا نَنْقِمُ عَلَى عِيسَاكُمْ شَيْئًا إِلَّا ضَعْفَهُ وَ قِلَّةَ صِيَامِهِ وَ

جائلیق گفت: به خدا، فاسد کردی علم خود را و بی اعتقاد کردی مرا، می پنداشتم که تو عالم تری از همه علمای اسلام. حضرت فرمود: چرا؟ گفت: به این دلیل که گفتم عیسی ضعیف بود و روزه و نماز کم می گزارد، حال آن که هرگز روزی روزه نخورد و هیچ شب نخفت و صائم الدهر و قایم اللیل بود. حضرت فرمود: پس بگوی او برای که روزه می داشت و نماز می کرد. جائلیق از کلام افتاد و هیچ نگفت. حضرت فرمود: ای نصرانی! از تو سه مسئله می پرسم. گفت: بپرس اگر بدانم جواب گویم، حضرت فرمود: چرا منکر خدایی که عیسی علیه السلام به اذن خدا مرده زنده کرد، پس بنده باشد نه پروردگار و شریک آفریدگار. گفت: از آن روی منکرم که هر که مرده زنده کند و کور مادر زاد و ابرص شفا بخشد او پروردگار است و مستحق عبادت. حضرت فرمود: پس یسع علیه السلام نیز کرده آن چه را عیسی علیه السلام کرده، بر آب راه رفته و مرده زنده کرده و اکمه و ابرص شفاداده است و امت او را پروردگار ندانند و جز خدا را عبادت نکنند. و حزقیل پیامبر نیز مثل آن چه عیسی بن مریم کرد، کرده است، سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن شصت سال زنده گردانید. بعد رو به رأس الجالوت نمود،

صَلَاتِهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَفَسَدْتَ وَاللَّهِ عَلِمَكَ وَضَعُفْتَ أَمَرَكَ وَ مَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ الْجَائِلِيُّ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ عِيسَى كَانَ ضَعِيفًا قَلِيلَ الصِّيَامِ قَلِيلَ الصَّلَاةِ وَ مَا أَفْطَرَ عِيسَى يَوْمًا قَطُّ وَ لَا نَامَ بِلَيْلٍ قَطُّ وَ مَا زَالَ صَائِمًا الدَّهْرَ وَ قَائِمًا اللَّيْلَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فَلَمَنْ كَانَ يَصُومُ وَ يُصَلِّي قَالَ فَخَرَسَ الْجَائِلِيُّ وَ انْقَطَعَ.

قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام يَا نَصْرَانِي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عِلْمُهَا أَجَبْتُكَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى عليه السلام كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى عليه السلام مَشَى عَلَى الْمَاءِ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ فَلَمْ تَتَّخِذْهُ أُمَّتَهُ رَبًّا وَ لَمْ يُعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ صَنَعَ حَزَقِيلُ النَّبِيُّ عليه السلام مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَأَحْيَا خَمْسَةَ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِينَ سَنَةً ثُمَّ التَّقَتْ إِلَيَّ

و فرمود: ای رأس الجالوت! آیا احوال جوانان بنی اسرائیل را در تورات خوانده‌ای، بخت نصر آنان را از اسرای بنی اسرائیل در حمله بیت المقدس اختیار نمود و به بابل برد، پس خدا حزقیل را فرستاد تا آنان را زنده کرد. این در تورات است و منکر آن کافر است، رأس الجالوت گفت: حق است و ما این را شنیده و دانسته‌ایم. پس فرمود: ای یهودی! این سفر تورات را از من بشنو، آیات از تورات بخواند و یهودی حیران بماند، پس روی به نصرانی کرد و فرمود: این انبیا پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفتند: ایشان پیش بودند و عیسی از تورات ذکر ایشان خوانده، پس فرمود: قریش نزد رسول ﷺ آمده و درخواست کردند برای ایشان چند مرده را زنده گرداند، پیامبر علی بن ابی طالب رضی الله عنه را با ایشان فرستاد و فرمود: برو به قبرستان کنار شهر و این جماعت را به نام‌هاشان به آواز بلند بخوان، ای فلان! ای فلان! ای فلان! محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید که برخیزید به اذن خداوند، همه برخاستند و خاک از سرهاشان می‌افشانند قریش روی آوردند و از ایشان خبرها می‌گرفتند، سپس به ایشان خبر دادند که محمد به نبوت مبعوث است، گفتند: کاش ما او را در می‌یافتیم

رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَجِدُ هَؤُلَاءِ فِي شَبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ اخْتَارَهُمْ بُخْتِ نَصْرٍ مِنْ سَبِيِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ غَزَا بَيْتَ الْمُقَدِّسِ ثُمَّ انصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَخْيَاهُمْ هَذَا فِي التَّوْرَةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ سَمِعْنَا بِهِ وَ عَرَفْنَاهُ قَالَ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ يَا يَهُودِيُّ خُذْ عَلَيَّ هَذَا السِّفْرَ مِنَ التَّوْرَةِ فَتَلَا بِهِ عَلَيْنَا مِنَ التَّوْرَةِ آيَاتٍ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ يَتَرَجَّحُ لِقِرَاءَتِهِ وَ يَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّصْرَانِيِّ فَقَالَ يَا نَصْرَانِي أَمْ هَؤُلَاءِ كَانُوا قَبْلَ عَيْسَى أَمْ عَيْسَى كَانَ قَبْلَهُمْ قَالَ بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ فَقَالَ الرَّضَاءُ رضي الله عنه لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلُوهُ أَنْ يُخَيِّي لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَى الْجَبَانَةِ فَتَادِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَقَامُوا يَنْفُضُونَ الشَّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ قُرَيْشٌ يَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَخْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ بَعَثَ نَبِيًّا فَقَالُوا وَدِدْنَا أَنَا أَدْرِكُنَاهُ

و به او ایمان می آوردیم، رسول ما اگمه و ابرص و مجانین راشفادادو بهایم و طبرو جن و شیاطین با او سخن می گفتند و ما او را پروردگار ندانستیم و فضل انبیاء سابق را منکر نشدیم، پس هرگاه شما عیسی را پروردگار دانید باید یسع و حزقیل را نیز پروردگار دانید که ایشان همان کردند که عیسی علیه السلام کرد، قومی از بنی اسرائیل از دیار خود بیرون آمدند به سبب طاعون و ایشان چندین هزار بودند از خوف مرگ، خداوند همه را در یک ساعت بمیراند و اطراف قریه را حصار کشیدند و مردگان به همان حال بودند تا استخوان هاشان پوسید و خاک گشتند، یکی از انبیا بنی اسرائیل برایشان عبور کرد و از آن حال و زیادی استخوان پوسیده متعجب شد، خداوند وحی فرستاد دوست داری ایشان را زنده کنم تا انذار کنی، گفت: آری ای پروردگار! پس خداوند وحی کرد که ایشان را آواز ده، گفت: ای استخوان های پوسیده برخیزید، به اذن خداوند همه برخاسته و زنده گشته و خاک از سرهایم افشانند. دیگر ابراهیم خلیل علیه السلام چند مرغ گرفت و تکه تکه کرد و در هر کوه پاره ای بنهاد و بعد آواز داد همه شتابان به سوی او آمدند، دیگر موسی بن عمران علیه السلام که هفتاد نفر از اصحاب خود را

فَقَوْمٍ بِهِ وَ لَقَدْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ وَ الطَّيْرُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ لَمْ تَتَّخِذْهُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ تُنْكِرْ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَضْلَهُمْ فَسَيَّ اتَّخَذْتُمْ عِيسَى رَبًّا جَازَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حِزْقِيلَ رَبًّا لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ وَ إِنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونَ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخِرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَسْجَبُ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتَنْذِرُهُمْ قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ فَقَالَ أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءُ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ عليه السلام حِينَ أَخَذَ الطَّيْرَ فَقَطَعَهُنَّ قِطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعْيًا إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام وَ أَصْحَابُهُ

اختیار نمود و وقت مناجات به کوه برد، گفتند: تو خدا را دیدی، به ما نیز بنما چنان چه خود دیدی. گفت: من ندیدم. گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکار ببینیم. ایشان را صاعقه درگرفت و همه سوختند. موسی تنها ماند و گفت: یا رب! هفتاد مرد از بنی اسرائیل اختیار نمودم همه را سوختی و من با ایشان آمدم و تنها می‌روم، با قوم خود چه گویم و مرا کجا تصدیق کنند در این خبر، و اگر می‌خواستی، پیش از این من و ایشان را هلاک می‌کردی، آیا ما را هلاک می‌کنی به آن چه سفیهان ما کردند. خدا آنان را زنده گردانید و این خبرها که با تو گفتم نتوانی منکر شوی زیرا تورات و انجیل و زبور و فرقان به آن ناطق شده‌اند و اگر هر که مرده زنده کند و اکمه و ابرص و مجانین را شفا بخشد پروردگار باشد همه اینها را باید پروردگار دانید چه می‌گویی ای نصرانی! جاثلیق گفت: حق می‌گویی و جز خدای تعالی پروردگاری نیست.

پس رو به رأس الجالوت فرمود: یا یهودی! تو را قسم می‌دهم به حق ده آیه که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا خبر محمد ﷺ و امت او در تورات موجود است به این نحو که: هرگاه امت آخر پیروانش شتر سوار بیایند و خداوند را

السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ فَأَخْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِيَ مُوسَى وَحِيداً فَقَالَ يَا رَبِّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَخَدِي فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرْتُهُمْ بِهِ فَ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا فَأَخْيَاهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ بِذِكْرَتِهِ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَيَّ دَفْعَهُ لِأَنَّ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَهْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كُلَّهُمْ أَرْبَاباً مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِي فَقَالَ الْجَاثِلِيُّ الْقَوْلُ قَوْلِكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِي أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوباً بِنَبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أُمَّتِهِ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبٍ

بسیار بسیار تسبیح گویند تسبیحی جدید در کنیسه‌هایی جدید، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و پادشاه آنان بروند تا قلبهایشان آرام گیرد، زیرا آنان شمشیرهایی به دست دارند که از کافران هر امت انتقام می‌گیرند، آیا این در تورات مکتوب است. رأس الجالوت گفت: آری در تورات چنین است، پس به جاثلیق فرمود: یا نصرانی! علم تو به کتاب شعیا چگونه است؟ گفت: حرف به حرف می‌دانم. پس به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود: آیا این از کلام اوست که ای قوم من صورت راکب حمار را دیدم که به پارچه‌ای از نور پوشیده بود، آن شتر سوار را دیدم که نورش چون نور ماه بود؟ گفتند: راست است شعیا این سخن گفت. حضرت فرمود: یا نصرانی! در انجیل خوانده‌ای که عیسی می‌گوید: من نزد پروردگار خود و شما می‌روم و فارقلیطا می‌آید و او به نفع من و به حق شهادت می‌دهد چنان چه برای او شهادت دادم و او تفسیر می‌کند برای شما همه چیز را و اوست که ظاهر می‌سازد رسوائی امت‌ها را و اوست که می‌شکند عمود کفر را. جاثلیق گفت: هر چه تو از انجیل می‌گویی ما به آن اقرار داریم. فرمود: این در انجیل هست؟ گفت: آری. فرمود: یا جاثلیق! به من نمی‌گویی که چون انجیل اول را گم کردند

الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا تَسْبِيحًا جَدِيدًا فِي الْكِنَائِسِ الْجُدُدِ [فَلْيَفْرَغْ] فَلْيَفْرَغْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِيَتَطَمِّنُوا قُلُوبَهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ أَ هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لِجَاثَلِيقِ يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شُعْيَا ﷺ قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا قَالَ لَهُمَا أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَا بِسَأْ جَلَابِيبِ النُّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءٌ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَا قَدْ قَالَ ذَلِكَ شُعْيَا ﷺ قَالَ الرُّضَا ﷺ يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عَيْسَى إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَ رَبِّي وَ الْبَارِقَلِيطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يَقْسُرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبَدِّئُ فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ فَقَالَ الْجَاثَلِيقُ مَا ذَكَرْتَ شَيْئًا مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقَرَّرُونَ بِهِ فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتًا يَا جَاثَلِيقُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرُّضَا ﷺ يَا جَاثَلِيقُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ

نزد چه کسی یافتید و این انجیل را چه کسی برای شما وضع کرد؟ گفت: ما انجیل را گم نکردیم مگر یک روز و آن را تر و تازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما بیرون آوردند. حضرت فرمود: چقدر به احوال انجیل کم اطلاع هستی، اگر چنان است که تو می گویی چرا اختلاف کردید در انجیل، اگر انجیل اول بود اختلاف نمی کردید و این اختلاف در این انجیلی است که امروز در دست شماست. اما من خبر آن با تو بگویم: بدان که چون انجیل اول گم شد، نصاری مجتمع شده، نزد علما آمدند و گفتند: عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را گم کردیم، شما علما چه می گوید و چه تدبیری اندیشه می کنید؟

الوقا و مرقابوس گفتند: انجیل در سینه های ماست، سفر به سفر آن را برای شما در هر یکشنبه می گوئیم، غمگین نبوده و کنسیه ها را خالی مگذارید که هر یکشنبه یک سفر انجیل را خواهیم خواند تا تمام آن را جمع کنیم. الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی این انجیل را وضع کردند بعد از گم کردن انجیل اول، و این چهار کس شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این را می دانستی؟ جاثلیق گفت: نمی دانستم، اینک

اَفْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ فَقَالَ لَهُ مَا اَفْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضًّا طَرِبًا فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا يُوْحَنَّا وَ مَتَّى فَقَالَ لَهُ الرُّضَاةُ مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ وَ عُلَمَائِهِ فَإِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ اِخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنَّمَا وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيَادِيكُمْ الْيَوْمَ فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ وَ لَكِنِّي مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا اَفْتَقَدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ قَتِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَفْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ وَ أَنْتُمْ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ؟

فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَخْزَنُوا عَلَيْهِ وَ لَا تُخْلُوا الْكِنَائِسَ فَإِنَّا سَنَسْأَلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا حَتَّى نَجْمَعَهُ كُلَّهُ فَعَقَدَ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ وَ يُوْحَنَّا وَ مَتَّى فَوَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا اَفْتَقَدْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا كَانَ هُوَ لِأَيِّ الْأَرْبَعَةِ تَلَامِيذَ تَلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ أَعْلَمْتَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ الْجَاثِلِيُّ أَمَّا

برایم روشن شد و دلم گواهی می‌دهد که تو حق می‌گویی؛ زیرا که علم تو به انجیل در کمال است و از توفوایدی راشنیدم و مقاصدی را اخذ کردم.

حضرت فرمود: شهادت این چهار تن از علما نزد تو چه حال دارد؟ گفت: شهادت ایشان مقبول و مسموع است که علمای انجیل‌اند.

امام رضا علیه السلام به مأمون و حاضران فرمود: گواه باشید. سپس به جاثلیق فرمود: به حق پسر و مادرش هیچ می‌دانی متی گفت: مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یهوذا بن خضرون است؟ مرقابوس گفت: عیسی بن مریم کلمه خدا است که او را خداوند در جسد آدم درآورد و به شکل آدم شد، الوقا گفت: عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون، پس داخل شد در ایشان روح القدس، حال تو می‌گویی که عیسی علیه السلام بر خود این شهادت داد و فرمود: حق است این که با شما می‌گویم ای حواریون که بالا نرود به آسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آسمان، مگر سوار شتر، خاتم پیغمبران که او بالا رود بر آسمان و فرود آید، چه می‌گویی در این سخن؟ جاثلیق گفت: این سخن عیسی است، منکر نمی‌شوم.

هَذَا فَلَمْ أَعْلَمُهُ وَ قَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ وَ سَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ كَثِيرًا مِنَ الْفَهْمِ.

فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام فَكَيْفَ شَهَادَةُ هَؤُلَاءِ عِنْدَكَ قَالَ جَائِزَةٌ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ كُلَّمَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ.

قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ اشْهَدُوا عَلَيْهِ قَالُوا قَدْ شَهِدْنَا ثُمَّ قَالَ علیه السلام لِلْجَاثَلِيقِ بِحَقِّ الْإِبْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَّى قَالَ إِنَّ الْمَسِيحَ هُوَ ابْنُ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ خَضْرُونَ فَقَالَ مَرْقَابُوسُ فِي نِسْبَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ إِنْسَانًا وَ قَالَ الْوَقَا إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ علیه السلام وَ أُمُّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ فَدَخَلَ فِيهَا الرُّوحُ الْقُدُسُ ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ قَالَ الْجَاثَلِيقُ هَذَا قَوْلُ عِيسَى

امام فرمود: چه می‌گویی در شهادت الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی علیه السلام و آن چه به او نسبت دادند؟
جائلیق گفت: ایشان دروغ بستند بر عیسی علیه السلام.
فرمود: ای قوم! پیش از این ایشان را صادق و عادل دانست و گواهی داد که از علمای انجیل‌اند و قولشان حق است. گفت: ای عالم مسلمانان مرا از حرف این چندین معاف دار. فرمود: درگذشتیم بهرس ای نصرانی آن چه به خاطر می‌رسد.
جائلیق گفت: دیگری بپرسد، مرا بس است به حق مسیح که در علمای اسلام مانند تو ندیدم.

حضرت متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: تو می‌پرسی یا من از تو می‌پرسم؟ گفت: من می‌پرسم و از تو هیچ حجتی را قبول نمی‌کنم مگر این که حجت از تورات یا زبور داود علیه السلام یا از صحف ابراهیم و موسی بیآوری. حضرت فرمود: از من هیچ قبول مکن مگر آن چه را که تورات به زبان موسی بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زبور به زبان داود ناطق باشد.

رأس الجالوت گفت: از چه طریق نبوت محمد صلی الله علیه و آله ثابت می‌کنی. فرمود: چون موسی بن عمران، عیسی بن مریم و داود خلیفه خدا در زمین به نبوت محمد شهادت داده. پس گفت:

لَا تُنْكِرُهُ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسَ وَ مَتَّى عَلَى عِيسَى وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ قَالَ الْجَائِلِيقُ كَذَبُوا عَلَى عِيسَى فَقَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام يَا قَوْمِ أَلَيْسَ قَدْ زَكَّاهُمْ وَ شَهِدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ قَوْلُهُمْ حَقٌّ فَقَالَ الْجَائِلِيقُ يَا عَالِمَ الْمُسْلِمِينَ أَحِبُّ أَنْ تُغْفِرْتَنِي مِنْ أَمْرِ هَؤُلَاءِ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا سَلْ يَا نَصْرَانِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ الْجَائِلِيقُ لَيْسَ لَكَ غَيْرِي فَلَا وَ حَقُّ الْمَسِيحِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ.

فَالْتَفَتَ الرَّضَاءُ عليه السلام إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ تَسْأَلِنِي أَوْ أَسْأَلُكَ فَقَالَ بَلْ أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زُبُورِ دَاوُدَ أَوْ بِمَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام لَا تَقْبَلُ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ الْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ.

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تُثَبِّتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ

ثابت کن قول موسی علیه السلام را. امام رضا علیه السلام فرمود: ای یهودی! آیا می دانی موسی بن عمران وصیت کرد به بنی اسرائیل و گفت: به زودی پیغمبری از برادران شما بیاید، او را تصدیق کنید و قول او را بشنوید، هیچ برادری برای بنی اسرائیل غیر اولاد اسماعیل می شناسی اگر نسبت اسرائیل را با اسماعیل از جانب ابراهیم علیه السلام بدانی.

گفت: این قول موسی علیه السلام است و منکر نیستم، حضرت فرمود: هیچ پیغمبری از برادران بنی اسرائیل غیر محمد صلی الله علیه و آله آمده است؟ گفت: نه! حضرت فرمود: آیا این صحیح است؟ گفت: آری صحیح است و می خواهم مدعا را در تورات برای من باز کرده و ثابت گردانی.

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا منکر این هستی که در تورات آمده است: «نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: این کلمات را می دانم و تفسیرش را نمی دانم. امام رضا علیه السلام فرمود: من خبر می دهم تو را، اما این که نور از کوه طور سینا آمد، اشاره است به وحی خداوند که در کوه طور سیناء بر موسی علیه السلام نازل شد و اما آن که گفت: روشن شد برای ما

ثَبَّتَ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيٌّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدُّقُوا وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةً غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ السَّبَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام.

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ مُوسَى لِأَنذَقَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالَ لَا قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام أَوْ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ إِلَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ.

فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام هَلْ تُتَكَبَّرُ أَنَّ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ النُّورُ مِنْ قَبْلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرٍ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام أَنَا أَخْبِرُكَ بِهِ أَمَّا قَوْلُهُ جَاءَ النُّورُ مِنْ قَبْلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَ حَيُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى علیه السلام عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا

از کوه ساعیر، کوهی که خداوند در آن جا به عیسی علیه السلام وحی فرستاد. اما آن که گفت: عیان شد بر ما از کوه فاران، آن کوهی از کوه‌های مکه است و یک روز راه (فاصله زمانی) دارد. و شعیبای نبی گفت: بنابر قول تو و اصحابت در تورات گفته: دو سوار را می‌بینم که زمین بر ایشان می‌درخشد و یکی از آنان سوار بر حمار و دیگری سوار بر شتر است، سوار بر شتر و حمار کیست؟ رأس الجالوت گفت: نمی‌دانم تو بگو کیستند؟! فرمود: راکب حمار عیسی علیه السلام و راکب جمل محمد صلی الله علیه و آله است، این که خواندم اقرار داری که در تورات است؟! گفت: آری. سپس فرمود: حقیق نبی را می‌شناسی؟! گفت: آری، فرمود: او گفته و کتاب شما با کتاب او بنابر اختلاف نسخ به آن ناطق است که خدا بیان را از کوه فاران آورد و آسمان‌ها از تسبیح محمد و امتش پر شده و سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می‌کند، برای ما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس آورد و مراد از کتاب تازه قرآن است. آیا حقیق نبی این گفته و به آن تصدیق می‌کنی؟! رأس الجالوت گفت: آری. حقیق نبی این گفت و منکر نیستم. حضرت فرمود: همانا داود علیه السلام در زبور خود گفته و تو آن را می‌خوانی

مِنْ جَبَلٍ سَاعِيرٍ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلٍ فَارَانَ فَذَاكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ وَ قَالَ شُعَيْبُ النَّبِيُّ عليه السلام فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَةِ رَأَيْتُمْ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لهم لَهُمَا الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْأُخْرَى عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبَّرَنِي بِهِمَا قَالَ أَمَّا رَاكِبُ الْحِمَارِ فِعِيسَى عليه السلام وَ أَمَّا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله أَتُنَكِّرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَةِ قَالَ لَا مَا أَتُنَكِّرُهُ ثُمَّ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام هَلْ تَعْرِفُ حَيْقُوقَ النَّبِيِّ عليه السلام قَالَ نَعَمْ إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ قَالَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابُكُمْ يُنْطِقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلٍ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتُهُ يَحْمِلُ حَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَغْنِي بِالْكِتَابِ الْفُرْقَانَ أَ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُوْمِنُ بِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْقُوقَ النَّبِيِّ عليه السلام وَ لَا تُنَكِّرُ قَوْلَهُ. قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فَقَدْ قَالَ دَاوُدُ فِي زُبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرَأُهُ اللَّهُمَّ

خدایا آن که سنت را بعد از فترت بر پا می کند
مبعوث کن، آیا پیغمبری غیر محمد ﷺ
می شناسی که سنت را بعد از فترت بر پا کند؟
گفت: آن چه گفتمی قول داود علیہ السلام است و منکر
نیستم، اما مراد از آن عیسی علیہ السلام است و ایام او
روزگار فترت بود. حضرت فرمود: غلط گفتمی
عیسی سنتی مخالف نیاورد و سنت او با سنت
تورات موافق بود تا آن زمان که خدا او را به
آسمان برد و در انجیل آمده که «پسر زن
نیکوکار می رود و فارقلیطا خواهد آمد و او
سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان
تفسیر می کند، همان طور که من برای او شهادت
می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من
امثال را برای شما آوردم و او تاویل را برایتان
خواهد آورده، این در انجیل هست و به آن ایمان
داری؟» گفت: آری منکر نیستیم. حضرت فرمود:
ای رأس الجالوت! خبر پیغمبرت از تو می پرسم.
گفت: بپرس. فرمود: چه حجت داری بر نبوت
موسی علیہ السلام؟ یهودی گفت: کاری چند کرد که
هیچ پیغمبری پیش از او نکرده بود، فرمود:
مثل چه؟ گفت: مثل شکافتن دریا، مار شدن
عصا بر دست او، پدید آمدن چشمه ها از سنگ
چون عصا را بر او زد و ید بیضا و دیگر آیات

ابْعَثْ مُقِيمَ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفِتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا
أَقَامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفِتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ
رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ نَعْرِفُهُ
وَلَا تُنْكِرُ وَ لَكِنْ عَنِّي بِذَلِكَ عِيسَى وَأَيَّامُهُ
هِيَ الْفِتْرَةُ.

قَالَ لَهُ الرُّضَاءُ ﷺ جَهَلْتُ إِنَّ عِيسَى ﷺ
لَمْ يُخَالِفِ السُّنَّةَ وَ كَانَ مُوَافِقًا لِسُنَّةِ التَّوْرَةِ
حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ
أَنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْبَارِ قَلِيطًا جَاءَ مِنْ
بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَحْفَظُ الْأَصَارَ وَ يُفَسِّرُ لَكُمْ
كُلَّ شَيْءٍ وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ أَنَا
جِثَّتُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ يَأْتِيكُمْ بِالتَّأْوِيلِ
أَتُوْمِنُ بِهَذَا فِي الْإِنْجِيلِ.

قَالَ نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ الرُّضَاءُ ﷺ يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ
أَسْأَلُكَ عَنِ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ﷺ
فَقَالَ سَلْ.

قَالَ مَا الْحُجَّةُ عَلَيَّ أَنْ مُوسَى ثَبَّتَتْ
نُبُوَّتُهُ قَالَ الْيَهُودِيُّ إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ
أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ قَالَ لَهُ مِثْلَ مَا ذَا قَالَ
مِثْلَ فَلَقِ الْبَحْرِ وَ قَلْبِهِ الْعَصَا حَيْثُ تَسْعَى وَ
ضَرْبِهِ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ وَ
إِخْرَاجِهِ يَدَهُ بِيضَاءً لِلنَّاطِرِينَ وَ عَلَامَاتُهُ

که خلق بر مثل آن قادر نیستند. حضرت فرمود: راست گفתי که آن افعال حجت است بر نبوت او؛ زیرا که خلق بر آن قادر نیستند. پس هر که دعوی نبوت کند و ظاهر سازد کاری چند که خلق بر آن قادر نباشند واجب است بر شما که او را تصدیق کنید. گفت: نه، زیرا که موسی علیه السلام را نظیری نبود از راه منزلت و قربی که به پروردگار خود داشت و بر ما واجب نیست که اقرار کنیم به هر که دعوی نبوت کند تا از نشانه ها مثل آن چه برای موسی علیه السلام بود بیاورد. حضرت فرمود: پس چگونه اقرار به انبیاء که قبل از موسی آمدند دارید در حالی که ایشان دریا نشکافتند و از سنگ به عصا دوازده چشمه پدید نیاوردند و بدیضا ظاهر نساختند و عصا مار و زدها نکردند. یهودی گفت من خود با تو گفتم که هر پیغمبر که بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر آن قادر نباشند او را تصدیق کنیم و به او اقرار و ایمان آوریم هر چند آن علامات و آیات که موسی علیه السلام آورد، نیاورد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای رأس الجالوت! پس چرا اقرار به عیسی بن مریم علیه السلام نکنی و او مرده زنده می کرد و اکمه و ابرص شفا می داد و از گل صورت مرغ می ساخت، پس در او می دمید به اذن خدا و مرغ طاير می شد؟

لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَىٰ مِثْلِهَا قَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام صَدَقْتَ فِي أَنَّهُ كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَىٰ نُبُوتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَىٰ مِثْلِهِ أَفَلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادَّعَىٰ أَنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَىٰ مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقُهُ قَالَ لَا لِأَنَّ مُوسَى علیه السلام لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ قُرْبِهِ مِنْهُ وَ لَا يَجِبُ عَلَيْنَا الْاِقْرَارُ بِنُبُوتِهِ مِنْ اِدْعَايَا حَتَّىٰ يَأْتِيَ مِنَ الْاَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ فَقَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام فَكَيْفَ اُقْرَرْتُمْ بِالْاَنْبِيَاءِ الَّذِيْنَ كَانُوْا قَبْلَ مُوسَى علیه السلام وَ لَمْ يَفْلِقُوا الْبَحْرَ وَ لَمْ يَفْجُرُوا مِنَ الْحَجْرِ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ عَيْنًا وَ لَمْ يُخْرِجُوا اَيْدِيَهُمْ مِثْلَ اِخْرَاجِ مُوسَى يَدَهُ بَيْضَاءَ وَ لَمْ يَقْلُبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى قَالَ الْيَهُودِيُّ قَدْ خَبَّرْتُكَ أَنَّهُ مَتَىٰ مَا جَاءُوا عَلَىٰ نُبُوتِهِمْ مِنَ الْاَيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَىٰ مِثْلِهِ وَ لَوْ جَاءُوا بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ مُوسَىٰ اَوْ كَانَ عَلَىٰ غَيْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ وَجَبَ تَصْدِيقُهُمْ.

قَالَ لَهُ الرَّضَاءُ علیه السلام يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْاِقْرَارِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ قَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ يُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ يَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ قَالَ

رأس الجالوت گفت: این‌ها کرد و ما حاضر نبودیم و ندیدیم. حضرت فرمود: مگر آن چه موسی علیه السلام آورد دیدی و حاضر بودی یا خبر آن از اصحاب امین موسی علیه السلام شنیدی؟ گفت: آری خبر آن شنیدم. فرمود: خبرهای متواتر نیز شنیدی به معجزاتی که عیسی آورده چرا نگروردی و حال یکسان است؟ درماند و جواب نگفت. حضرت فرمود: هم چنین است امر محمد صلی الله علیه و آله و سایر پیغمبران که از جانب خدا مبعوث شد. از جمله آیات محمد صلی الله علیه و آله این بود که یتیمی فقیر بود و چوپانی می‌کرد و اجرت می‌گرفت و نژاد معلمی نرفته بود و این قرآن را آورد که قصه‌های پیامبران و اخبار ایشان و گذشتگان و آیندگان تا قیامت در آن مسطور است، مردم را خبر می‌داد به اسرار ایشان و آن چه می‌کردند در خانه‌ها، آیات و معجزات بیش از احصا آورد. رأس الجالوت گفت: خبر عیسی علیه السلام و خبر محمد صلی الله علیه و آله هیچ یک نزد ما ثابت نگشت و تا امری ثابت نگردد اقرار نکنیم. حضرت فرمود: پس دروغ گفتند این گواهان که گواهی دادند برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، جواب نگفت. سپس حضرت هر بذا کبر را خواند و فرمود: حجت خود بر نبوت زرتشت را به من بگو.

رَأْسُ الْجَالُوتِ يَقَالُ إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ قَالَ الرُّضَا عليه السلام أَرَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى مِنَ الْآيَاتِ شَاهِدَتْهُ أَلَيْسَ إِسْمًا جَاءَتْ الْأَخْبَارُ مِنْ ثِقَاتٍ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ أَيْضًا أَتَتْكُمُ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَكَيْفَ صَدَقْتُمْ بِمُوسَى وَ لَمْ تُصَدِّقُوا بِعِيسَى فَلَمْ يُحْزِ جَوَابًا.

قَالَ الرُّضَا عليه السلام وَ كَذَلِكَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَا جَاءَ بِهِ وَ أَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا وَ أَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَ مَا يَغْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَ جَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا خَبْرُ عِيسَى وَ لَا خَبْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقَرَّ لَهُمَا بِمَا لَا يَصِحُّ قَالَ الرُّضَا عليه السلام فَالشَّاهِدُ الَّذِي شَهِدَ لِعِيسَى وَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله شَاهِدٌ زَوْرٍ فَلَمْ يُحْزِ جَوَابًا ثُمَّ دَعَا عليه السلام بِالْهَرَبِذِ الْأَكْبَرِ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدَهُشْتِ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا

گفت: معجزاتی آورد که پیش از او کسی نیاورده و ما او را ندیدیم ولیکن اخبار او از اسلاف خود شنیدیم که او برای ما حلال کرد آن چه را که غیر او حلال نکرده بود. فرمود: خبری شنیده و تابع گشتید؟ گفتند: بلی! فرمود: سایر امت‌های گذشته نیز خبر انبیا و معجزات ایشان شنیدند، و اقرار کردند، شما به چه عذری اقرار به ایشان نمی‌کنید، چرا که اقرار به زرتشت از راه خبر متواتر و نقل مردم می‌کنید و حال یکسان است؟ هر بد ساکت شد. حضرت فرمود: ای قوم! اگر کسی در میان شما مخالف اسلام هست و هر سؤالی دارد بپرسد و شرم و حیا را کنار بگذارد. عمران صابی یکی از متکلمین برخاست و گفت: ای عالم مردمان! اگر ما را به سؤال خود دعوت نمی‌نمودی جرأت بر سؤال از تو نمی‌کردیم. من به بصره و شام و جزیره سفر کرده و با متکلمین و علما ملاقات نموده و به کسی نرسیدم که برایم ثابت گرداند که قدیم اول یکی است قائم به وحدانیت خویش است و جز او نیست، اذن می‌دهی از تو بپرسم. حضرت فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابی هست آن تویی. گفت: بلی من عمران صابی‌ام. فرمود: بپرس ای

حُبَّتِكَ عَلَى نُبُوتِهِ قَالَ إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ لَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَ رَدَّتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ أَ فَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَيْتُمْ الْأَخْبَارَ فَاتَّبَعْتُمُوهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ سَأَلْتُ الْأُمَّمَ السَّالِفَةَ أَتَيْتُمْ الْأَخْبَارَ بِمَا أَتَى بِهِ النَّبِيُّونَ وَ أَتَى بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَمَا عُدْرْتُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزُرْدَهْشْتِ مَنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ فَانْقَطَعَ الْهَزْبُ مَكَانَهُ.

فَقَالَ الرَّضَاءُ ﷺ يَا قَوْمَ إِنْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُخَالِفُ الْإِسْلَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ فَلْيَسْأَلْ غَيْرَ مُحْتَشِمٍ فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ وَ كَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ.

فَقَالَ يَا عَالِمَ النَّاسِ لَوْ لَا أَنَّكَ دَعَوْتَ إِلَيَّ مَسْأَلَتِكَ لَمْ أَقْدِمُ عَلَيْكَ بِالْمَسَائِلِ فَلَقَدْ دَخَلْتُ بِالْكُوفَةِ وَ الْبَصْرَةَ وَ الشَّامَ وَ الْجَزِيرَةَ وَ لَقِيتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَلَمْ أَقْعُ عَلَى أَحَدٍ يُثْبِتُ لِي وَاحِدًا لَيْسَ غَيْرُهُ قَائِمًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ أَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ قَالَ الرَّضَاءُ ﷺ إِنْ كَانَ فِي الْجَمَاعَةِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ أَنَا هُوَ قَالَ سَلْ يَا

عمران و انصاف نگه دار و از باطل بپرهیز. گفت: والله یا سیدی که من غیر این قصدی ندارم که ثابت کنی تا از آن درنگذرم. فرمود: بپرس هر چه به خاطر می‌رسد. مردم جمع شدند، عمران گفت: به من بگو اولین موجود چه بود؟ فرمود: پرسیدی پس دقت کن، واحد همیشه واحد بوده و با او چیزی نبود، بی‌حدود و بی‌اعراض و پیوسته چنین بود بعد از آن بیافرید خلقی نو، مختلف به اعراض و حدود، در چیزی او را بر پانداشت و در او چیزی معین نساخت و بر چیزی او را مثل نگردانید، پس خلق را بعد از آن جعل نمود به صور مختلف، خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت، نه از روی نیاز به آنها و برای علو قدر و فضل مرتبه که بدون آن خلق به آن پایه نرسد و نه از آن جهت که آن خلق مصدر زیاده و نقصان در او گردد، ای عمران در این که گفتم تعقل کن. گفت: یا سیدی تعقل کردم. فرمود: بدان ای عمران! اگر خداوند برای احتیاج نیاز و با هدف استعانت از اشیاء آنها را خلق می‌کرد و از ایشان نصرت می‌طلبید، پس بایستی اضعاف این بیافریند که اعوان هر چند بیشتر باشد کس قوی‌تر گردد، ای عمران! خداوند گنجایش ندارد که محتاج باشد

عَمْرَانُ وَ عَلَيكَ بِالنَّصْفَةِ وَ إِتَاكَ وَ الْخَطْلَ وَ الْجَوْرَ فَقَالَ وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي مَا أُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُثَبِّتَ لِي شَيْئًا أَتَعَلَّقُ بِهِ فَلَا أُجُوزُهُ.

قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَازْدَحَمَ النَّاسُ وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَقَالَ عَمْرَانُ الصَّابِي أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَائِنِ الْأَوَّلِ وَ عَمَّا خَلَقَ فَقَالَ لَهُ سَأَلْتُ فَافْهَمُ أَمَّا الْوَاحِدُ فَلَمْ يَزَلْ وَاحِدًا كَأَنَّهَا لَا شَيْءَ مَعَهُ بِلَا حُدُودٍ وَ لَا أَعْرَاضٍ وَ لَا يَزَالُ كَذَلِكَ ثُمَّ خَلَقَ خَلْقًا مُبْتَدِعًا مُخْتَلِفًا بِأَعْرَاضٍ وَ حُدُودٍ مُخْتَلِفَةٍ لَا فِي شَيْءٍ أَقَامَهُ وَ لَا فِي شَيْءٍ حَدَّهُ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ حَدَاهُ وَ مَثَلُهُ لَهُ فَجَعَلَ الْخَلْقَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ صَفْوَةً وَ غَيْرَ صَفْوَةٍ وَ اخْتِلَافًا وَ ائْتِلَافًا وَ أَلْوَانًا وَ ذَوَقًا وَ طَعْمًا لَا لِحَاجَةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَى ذَلِكَ وَ لَا لِفَضْلِ مَنزِلَةٍ لَمْ يَتَلَفَهَا إِلَّا بِهِ وَ لَا أَرَى أَرَى لِنَفْسِهِ فِيمَا خَلَقَ زِيَادَةً وَ لَا نُقْصَانًا تَعْقِلُ هَذَا يَا عَمْرَانُ؟

قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي قَالَ وَ اعْلَمْ يَا عَمْرَانُ أَنَّهُ لَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا مَنْ يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى حَاجَتِهِ لَكَانَ يَسْتَبْنِي أَنْ يَخْلُقَ أَضْعَافَ مَا خَلَقَ لِأَنَّ الْأَعْوَانَ كُلَّمَا كَثُرُوا كَانَ صَاحِبُهُمْ أَقْوَى وَ الْحَاجَةُ يَا عَمْرَانُ لَا يَسَعُهَا لِأَنَّهُ كَانَ لَمْ

دلیل خلق رفع نیاز بوده که در این صورت صاحب حاجت بوده و خلق را برای رفع نیاز آفریده و یا با این خلق حاجت‌ها را از بعضی به بعضی نقل داد و بعضی را بر بعضی تفضیل داد بدون نیاز به شخص برتر یا این که بخواهد از زیر دست انتقام بگیرد.

عمران گفت: یا سیدی! آیا موجودات در نفس او معلوم بود؟ فرمود: دانستن چیزی برای نفی خلاف اوست و از برای آن که این چیز خودش به نفی خلاف موجود باشد و آن جا چیزی نبود مخالف او که محتاج شود به نفی آن از نفس خود، به تعیین آن چه از آن می‌داند، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری والله یا سیدی. پس به من بگو به چه چیز دانست آن چه را دانست، به اندیشه و ضمیر یا به غیر آن؟

حضرت فرمود: به من بگو اگر او اشیا به ضمیر داند هیچ چاره از آن می‌یابی که ضمیر را حدی باشد که به آن منتهی شود و معرفت ناچار است از آن، آن ضمیر چه خواهد بود؟ عمران جوابی نگفت. حضرت فرمود: غم نیست اگر ما از تو بپرسیم از آن ضمیر که آیا او را به ضمیر دیگر می‌داند که اگر بگویی آری فاسد کرده باشی بر خود قول دعوی خود را. ای عمران! شایسته

يُحَدِّثُ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا إِلَّا حَدَّثَتْ فِيهِ حَاجَةً أُخْرَى وَ لِذَلِكَ أَقُولُ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ لِحَاجَةٍ وَ لَكِنْ نَقَلَ بِالْخَلْقِ الْحَوَائِجَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ فَضَّلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِسَبَبِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى مَنْ فَضَّلَ وَ لَا نَقِمَةَ مِنْهُ عَلَى مَنْ أَدَلَّ فَلِهَذَا خَلَقَ.

قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي هَلْ كَانَ الْكَائِنُ مَعْلُومًا فِي نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ قَالَ الرَّضَاءُ رضی الله عنه إِنَّمَا يَكُونُ الْمَعْلَمَةُ بِالشَّيْءِ لِنَفْيِ خِلَافِهِ وَ لِيَكُونَ الشَّيْءُ نَفْسُهُ بِمَا نَفَى عَنْهُ مَوْجُودًا وَ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ شَيْءٌ يُخَالِفُهُ فَتَدْعُوهُ الْحَاجَةُ إِلَى نَفْيِ ذَلِكَ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ بِتَحْدِيدِ مَا عَلِمَ مِنْهَا أَفَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهُ يَا سَيِّدِي فَأَخْبِرْنِي بِأَيِّ شَيْءٍ عَلِمَ مَا عَلِمَ أَمْ بِضَمِيرٍ أَمْ بِغَيْرِ ذَلِكَ.

قَالَ الرَّضَاءُ رضی الله عنه أَرَأَيْتَ إِذَا عَلِمَ بِضَمِيرٍ هَلْ يَجِدُ بُدْأً مِنْ أَنْ يَجْعَلَ لِذَلِكَ الضَّمِيرِ حَدًّا تَنْتَهِي إِلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ قَالَ عِمْرَانُ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ قَالَ الرَّضَاءُ رضی الله عنه فَمَا ذَلِكَ الضَّمِيرُ فَأَنْقَطَعَ وَ لَمْ يُعْزِ جَوَابًا قَالَ الرَّضَاءُ رضی الله عنه لَا بَأْسَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنِ الضَّمِيرِ نَفْسِهِ تَعْرِفُهُ بِضَمِيرٍ آخَرَ فَإِنْ قُلْتَ نَعَمْ أَفَسَدْتَ عَلَيْكَ قَوْلَكَ وَ دَعَوَاكَ يَا عِمْرَانُ أَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ

نیست که بدانی واحد به ضمیر وصف نمی شود
و برای اوزیاده از فعل و عمل و صنع نتوان گفت،
همچون مخلوقین برای او جهات و اجزاء
مختلف قابل تصور نیست، این را خوب بفهم
و دانسته‌های صحیح خود را بر آن اساس قرار
بده. عمران گفت: ای سیدی! امر از حدود خلق
او و معانی و انواع آن آگاه می‌کنی؟ فرمود: خوب
دقت کن تا بفهمی، حدود خلق او بر شش نوع
است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، آن
چه که دیده نشود که همان روح است، آن چه
که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس
نیست، رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست،
اندازه و عرض و صورت و طول و عرض ندارد که
عمل و حرکاتی است که اشیاء را می‌سازد و از
حالی به حال دیگر تغییرش می‌دهد و زیاد و کم
می‌کند، اعمال و حرکات می‌روند و زمانی
بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، چون
خلاصی از آن فعل صورت گیرد، نیست شده
و اثرش باقی بماند، این جاری مجری کلام
است که می‌رود و اثرش باقی می‌ماند.

عمران گفت: اگر خالق واحد باشد و چیزی
غیر از او و به همراهش نباشد آیا خلقت خلق
خود تغییری می‌کند؟ حضرت فرمود: خدا

تَعْلَمَ أَنَّ الْوَاحِدَ لَيْسَ يُوصَفُ بِضَمِيرٍ وَ لَيْسَ
يُقَالُ لَهُ أَكْثَرُ مِنْ فِعْلٍ وَ عَمَلٍ وَ صُنْعٍ وَ لَيْسَ
يَتَوَهَّمُ مِنْهُ مَذَاهِبٌ وَ تَجْزِيَةٌ كَمَذَاهِبِ
الْمَخْلُوقِينَ وَ تَجْزِيَتِهِمْ فَأَعْقِلْ ذَلِكَ وَ ابْنِ
عَلَيْهِ مَا عَلِمْتَ صَوَاباً قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي
أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ حُدُودِ خَلْقِهِ كَيْفَ هِيَ وَ مَا
مَعَانِيهَا وَ عَلَى كَمْ نَوْعٍ يَكُونُ قَالَ قَدْ سَأَلْتَ
فَاعْلَمْ أَنَّ حُدُودَ خَلْقِهِ عَلَى سِتَّةِ أَنْوَاعٍ
مَلْمُوسٍ وَ مَوْزُونٍ وَ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ وَ مَا لَا
ذَوْقَ لَهُ وَ هُوَ الرُّوحُ وَ مِنْهَا مَنْظُورٌ إِلَيْهِ وَ
لَيْسَ لَهُ وَزْنٌ وَ لَا لَمَسٌ وَ لَا حِسٌّ وَ لَا لَوْنٌ
وَ لَا ذَوْقٌ وَ التَّقْدِيرُ وَ الْأَعْرَاضُ وَ الصُّورُ
وَ الطُّولُ وَ الْعَرْضُ وَ مِنْهَا الْعَمَلُ وَ
الْحَرَكَاتُ الَّتِي تَصْنَعُ الْأَشْيَاءَ وَ تَعْمَلُهَا وَ
تُغَيِّرُهَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ تَزِيدُهَا وَ
تَنْقُصُهَا فَأَمَّا الْأَعْمَالُ وَ الْحَرَكَاتُ فَإِنَّهَا
تَنْطَلِقُ لِأَنَّهَا لَا وَقْتَ لَهَا أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ مَا
يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَإِذَا فَرَّغَ مِنَ الشَّيْءِ انْطَلَقَ
بِالْحَرَكَةِ وَ بَقِيَ الْأَثَرُ وَ يَجْرِي مَجْرَى
الْكَلَامِ الَّذِي يَذْهَبُ وَ يَبْقَى أَثَرُهُ.

قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ
الْخَالِقِ إِذَا كَانَ وَاحِداً لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ
لَا شَيْءَ مَعَهُ أَلَيْسَ قَدْ تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الْخَلْقُ قَالَ

بوده، با خلقت خلایق تغییر نمی‌کند، خلایق با تغییراتی که خدا ایجاد می‌کند تغییر می‌کنند. گفت: خدا را با چه چیز شناخته‌ایم؟ فرمود: با چیزی غیر از او، گفت: غیر او چیست؟ فرمود: مشیت، اسم و صفت او و هر چیز دیگر شبیه اینها که همگی مخلوق، حادث و تدبیر شده‌ی خداوند. گفت: او چیست؟ فرمود: نور است و مخلوقات خود را از اهل آسمان و زمین هدایت می‌کند و غیر از بیان و اثبات وحدانیت او چیز دیگری بر من واجب نیست.

گفت: چنین نبوده که قبل از آفرینش ساکت بوده و سپس به نطق آمده؟ فرمود: سکوت جایی است که قبلاً نطقی بوده، به عنوان مثال به چراغ ساکت گفته نمی‌شود و نمی‌توان گفت: چراغ درخشد، زیرا نور و درخشش کار و وجودی از چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمی‌شوند و خود چیزی جز نور نیستند، هنگامی که ما را روشنی می‌بخشد گوئیم برای ما روشن شد و تو به آن روشنی امر خود را می‌یابی و بینا می‌گرددی. گفت: گمان کردم خالق با خلق و تغییر در کارش از حالت خود دگرگون می‌شود. حضرت فرمود: سخن محالی گفتمی موجود تغییر نمی‌کند مگر این که چیزی آن را تغییر

لَهُ الرَّضَاءُ قَدِيمٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَجَلَّ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي فَبِأَيِّ شَيْءٍ عَرَفْنَاكَ قَالَ بِغَيْرِهِ قَالَ فَأَيُّ شَيْءٍ غَيْرُهُ قَالَ الرَّضَاءُ مَشِيئَتُهُ وَ اسْمُهُ وَ صِفَتُهُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مُخَدَّثٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ.

قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي فَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ هُوَ نُورٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ هَادٍ خَلَقَهُ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَكَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ تَوْحِيدِي إِيَّاهُ.

قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَلَيْسَ قَدْ كَانَ سَاكِتًا قَبْلَ الْخَلْقِ لَا يَنْطِقُ ثُمَّ نَطَقَ قَالَ الرَّضَاءُ لَا يَكُونُ السُّكُوتُ إِلَّا عَنْ نُطْقٍ قَبْلَهُ وَ الْمَثَلُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يُقَالُ لِلسَّرَاجِ هُوَ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ وَ لَا يُقَالُ إِنَّ السَّرَاجَ لَيُضِيءُ فِيمَا يُرِيدُ أَنْ يَفْعَلَ بِنَا لِأَنَّ الضُّوْءَ مِنَ السَّرَاجِ لَيْسَ بِفِعْلٍ مِنْهُ وَ لَا كَوْنٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ فَلَمَّا اسْتَضَاءَ لَنَا قُلْنَا قَدْ أَضَاءَ لَنَا حَتَّى اسْتَضَانَا بِهِ فَبِهَذَا تَسْتَبْصِرُ أَمَرَكَ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي فَإِنَّ الَّذِي كَانَ عِنْدِي أَنَّ الْكَائِنَ قَدْ تَغَيَّرَ فِي فِعْلِهِ عَنْ حَالِهِ بِخَلْقِهِ الْخَلْقَ قَالَ الرَّضَاءُ أَحَلَّتْ يَا عِمْرَانُ فِي قَوْلِكَ إِنَّ الْكَائِنَ يَتَغَيَّرُ فِي وَجْهِهِ

دهد، آیا دیده‌ای که تغییراتش آن را تغییر دهد؟ آیا دیده‌ای که حرارت خودش را بسوزاند، آیا دیده‌ای که شخص بینا بینائی خود را ببیند؟ عمران گفت: ندیده‌ام، مرا خبر ده که او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمود: او برتر از اینهاست، نه او در مخلوقات بوده نه مخلوقات در او بوده، برتر از این حالت است، به حول وقوه الهی برایت توضیح خواهم داد، اینک بگو تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید پس چگونه خودت را در آینه می‌بینی؟ عمران گفت: به نوری که بین من و آن هست. حضرت فرمود: آیا آن نور را بیشتر از آن چه در چشم خود می‌بینی در آینه می‌بینی؟ عمران گفت: بله، حضرت فرمود: نشانش بده. عمران جوابی نداد، حضرت فرمود: از نظر من، نور بدون این که در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده، برای این موضوع مثالهای دیگری هست که جاهل را در آنها راهی نیست، و برای خداوند مثل اعلی است.

حضرت روی به مأمون نمود و فرمود: وقت نماز شده، عمران گفت: سؤالم را قطع نکن دلم نرم شده. فرمود: نماز می‌گزاریم و باز

مِنَ الْوُجُوهِ حَتَّى يُصِيبَ الذَّاتَ مِنْهُ مَا يُغَيِّرُهُ يَا عِمْرَانُ هَلْ تَجِدُ النَّارَ تُغَيِّرُهَا تَغْيِيرًا تَغْيِيرَ نَفْسِهَا وَ هَلْ تَجِدُ الْحَرَارَةَ تُحْرِقُ نَفْسَهَا أَوْ هَلْ رَأَيْتَ بَصِيرًا قَطُّ رَأَى بَصَرَهُ قَالَ عِمْرَانُ لَمْ أَرْ هَذَا إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنِي يَا سَيِّدِي أَ هُوَ فِي الْخَلْقِ أَمْ الْخَلْقُ فِيهِ قَالَ الرَّضَاءُ أَجَلُّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ لَيْسَ هُوَ فِي الْخَلْقِ وَلَا الْخَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ سَاءَ عِلْمُكَ مَا تَعْرِفُهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَخْبِرَنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فِيكَ فَإِنْ كَانَ لَيْسَ وَاحِدٌ مِنْكُمَا فِي صَاحِبِهِ قَبَائِي شَيْءٌ اسْتَدْلَلْتُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ يَا عِمْرَانُ قَالَ بِضَوْءِ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا قَالَ الرَّضَاءُ هَلْ تَرَى مِنْ ذَلِكَ الضَّوِّ فِي الْمِرْآةِ أَكْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِي عَيْنِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرَّضَاءُ فَارِنَاهُ فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا قَالَ فَلَا أَرَى النُّورَ إِلَّا وَ قَدْ ذَلِكَ وَ دَلَّ الْمِرْآةَ عَلَى أَنْفُسِكُمَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي وَاحِدٍ مِنْكُمَا وَ لِهَذَا أَمْثَالُ كَثِيرَةٌ غَيْرُ هَذَا لَا يَجِدُ الْجَاهِلُ فِيهَا مَقَالًا وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى.

ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْمَأْمُونِ فَقَالَ الصَّلَاةُ قَدْ حَضَرَتْ فَقَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي لَا تَقْطَعْ عَلَيَّ مَسْأَلَتِي فَقَدْ رَقَّ قَلْبِي قَالَ الرَّضَاءُ نَصَلِّي

می‌گردیم، مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل نماز خواندند و مردم به امامت محمد بن جعفر در بیرون نماز گزاردند، حضرت برگشتند و عمران را فراخوانده و فرمودند: سؤال‌هایت را عنوان کن، گفت: یکتایی خدا به حقیقت درک می‌شود یا به وصف؟ حضرت فرمود: خداوندی که یکتایی را ایجاد کرده، از اول بوده و یکتا بوده، بدون این که چیزی همراهش باشد، دومی ندارد، معلوم و مجهول نیست، محکم و متشابه نیست، نه در یادهاست و نه فراموش شده، چیز دیگری نیست که نام چیز دیگری غیر از اشیاء بر او نهاده شود، چنین نیست که از زمان خاصی موجود شده و تا وقت معینی باشد، قائم به چیز دیگری نبوده و تا مرز چیز دیگری بر پا نیست، به چیزی تکیه نکرده و در چیزی پنهان نشده، اینها همه قبل از خلقت خلق است، چیزی غیر از خودش نبوده و هر صفتی بر او قرار دهی همگی حادث و ترجمانی است که موجب فهمیدن می‌شود.

ابداع، مشیت و اراده سه اسم برای یک چیز هستند، اول ابداع، اراده و مشیت او حروفی بود که آنها را اصل هر چیزی قرار داد و بر هر مُدرک، راهنمایی و بر هر امر مشتبهی، روشنگری نمود، با آن حروف هر چیز؛ اعم از حق و باطل،

و نَعُودُ فَتَهَضُّ وَ نَهَضَ الْمَأْمُونُ فَصَلَّى
الرِّضَاءُ دَاخِلًا وَ صَلَّى النَّاسُ خَارِجًا
خَلَفَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ خَرَجَا فَعَادَ الرِّضَا
إِلَى مَجْلِسِهِ وَ دَعَا بِعِمْرَانَ فَقَالَ سَلْ يَا
عِمْرَانُ قَالَ يَا سَيِّدِي أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوَحَّدُ بِحَقِيقَةٍ أَوْ يُوَحَّدُ
بِوَصْفٍ؟

قَالَ الرِّضَاءُ إِنَّ اللَّهَ الْمُبْدِيُّ الْوَاحِدُ
الْكَائِنُ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ وَاحِدًا لَا شَيْءَ مَعَهُ
فَرَدًّا لَا ثَانِي مَعَهُ لَا مَعْلُومًا وَ لَا مَجْهُولًا وَ لَا
مُحْكَمًا وَ لَا مُتَشَابِهًا وَ لَا مَذْكُورًا وَ لَا مُنْسَبًا
وَ لَا شَيْئًا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ
غَيْرِهِ وَ لَا مِنْ وَقْتٍ كَانَ وَ لَا إِلَى وَقْتٍ يَكُونُ
وَ لَا بِشَيْءٍ قَامَ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ يَقُومُ وَ لَا إِلَى
شَيْءٍ اسْتَدَّ وَ لَا فِي شَيْءٍ اسْتَكَنَّ وَ ذَلِكَ
كُلُّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَ مَا أَوْقَعَتْ
عَلَيْهِ مِنَ الْكُلِّ فِيهِ صِفَاتٌ مُخَدَّثَةٌ وَ
تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِهَا مَنْ فَهَمَ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَ الْمَشِيَّةَ وَ الْإِرَادَةَ
مَعْنَاهَا وَاحِدٌ وَ أَسْمَاؤُهَا ثَلَاثَةٌ وَ كَانَ أَوَّلُ
إِبْدَاعِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ الْحُرُوفَ الَّتِي
جَعَلَهَا أَصْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ دَلِيلًا عَلَى كُلِّ
مُدْرِكٍ وَ فَاصِلًا لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ بَيِّنًا

فعل و مفعول، معنی و غیر معنی، از هم جدا و شناخته می شود و همه این امور بر آنها جمع شده است و در آفرینش این حروف برای آنها معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها قرار نداد، زیرا آنها با ابداع به وجود آمده اند و نور در این جا اولین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است و حروف از آن فعل به فعلیت رسیده اند، حروفی که اساس گفتار بر آنهاست و همه عبارات از خداوند است که خداوند به خلق خود آموخته است، این حروف سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای عربی است و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف نشانگر زبانهای سریانی و عبری است و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف متفرق است و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، پس حروف سی و سه حرف شد و این پنج حرف به دلایلی است که پیش از آن چه گفتیم جایز نیست ذکر شود، سپس حروف را بعد از احصاء و شمردن آنها فعل خود نمود، مثل کلام خداوند که فرمود: «موجود شو، موجود می شود» کن صفت خداست و آن چه از آن ایجاد می شود، مصنوع

الْحُرُوفِ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ اسْمٍ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنَى أَوْ غَيْرِ مَعْنَى وَ عَلَيْهَا اجْتَمَعَتِ الْأُمُورُ كُلُّهَا وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْحُرُوفِ فِي إِبْدَاعِهِ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا تَتَنَاهَى وَ لَا وُجُودَ لَهَا لِأَنَّهَا مُبْدَعَةٌ بِالْإِبْدَاعِ وَ الثُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَوَّلُ فِعْلٍ اللَّهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْحُرُوفُ هِيَ الْمَفْعُولُ بِذَلِكَ الْفِعْلِ وَ هِيَ الْحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْهَا مَدَارُ الْكَلَامِ وَ الْعِبَادَاتُ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا عِلْمُهَا خَلْقُهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفًا فَمِنْهَا ثَمَانِيَّةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا تَدُلُّ عَلَى لُغَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَ الْعِشْرِينَ اثْنَانِ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا تَدُلُّ عَلَى لُغَاتِ السَّرْيَانِيَّةِ وَ الْعِبْرَانِيَّةِ وَ مِنْهَا خَمْسَةٌ أَحْرَفٍ مُتَعَرِّفَةٌ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ مِنَ الْعَجَمِ وَ الْأَقَالِيمِ وَ اللُّغَاتِ كُلُّهَا وَ هِيَ خَمْسَةٌ أَحْرَفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمَانِيَّةِ وَ الْعِشْرِينَ حَرْفًا مِنَ اللُّغَاتِ فَصَارَتْ الْحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثِينَ حَرْفًا فَأَمَّا الْخَمْسَةُ الْمُخْتَلِفَةُ [فِي تَجَمُّعِهَا] فَبِحُجَجٍ لَا يَجُوزُ ذِكْرُهَا أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ ثُمَّ جَعَلَ الْحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصَائِهَا وَ إِحْكَامِ عِدَّتِهَا فِعْلًا مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُنْ فَيَكُونُ وَ كُنْ

است. اولین خلقت خداوند ابداع است، بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حس نیست. دومین مخلوق خدا حروف هستند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند، ولی قابل دیدن نیستند. سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن و دیدن است. خداوند قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند و همراه او چیز دیگری نبوده و ابداع قبل از حروف بوده و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی‌دهد.

قَالَ المأمونُ وَ كَيْفَ لَا تَدُلُّ عَلَيَّ غَيْرِ
 أَنفُسِهَا قَالَ الرِّضَا عليه السلام لِأَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى لَا يَجْمَعُ مِنْهَا شَيْئاً لِغَيْرِ مَعْنَى أَبْدأ
 فَإِذَا أَلْفَ مِنْهَا أَحْرَفاً أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً
 أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ لَمْ يُؤَلَّفْهَا بِغَيْرِ
 مَعْنَى وَ لَمْ يَكُنْ إِلا لِمَعْنَى مُخَدَّبٍ لَمْ يَكُنْ
 قَبْلَ ذَلِكَ شَيْئاً قَالَ عِمْرانُ فَكَيْفَ لَنَا
 بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام أَمَّا المَعْرِفَةُ
 فَوَجْهُ ذَلِكَ وَ بَيَانُهُ أَنَّكَ تَذْكُرُ الحُرُوفَ إِذَا
 لَمْ تُرِدْ بِهَا غَيْرَ نَفْسِهَا ذَكَرْتَهَا فَرَدَّ أَقُلْتُ اب
 ت ث ج ح خ حَتَّى تَأْتِي عَلَيَّ آخِرِهَا فَلَمْ
 تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنفُسِهَا وَ إِذَا أَلْفَتْهَا وَ

مأمون گفت: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی‌دهند؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند آنها را برای معنی کنار هم قرار می‌دهد، وقتی چند حرف، مثلاً چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و کمتر از آنها را کنار هم قرار می‌دهد، برای معنایی جدید است که قبلاً نبوده. عمران گفت: راه درک بهتر این مطلب چیست؟ حضرت فرمود: توضیح چنین است که اگر مقصود تراز این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگر، آنها را جدا جدا ذکر می‌کنی و می‌گویی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر، در این صورت معنایی غیر از حروف درک نمی‌کنی،

چون آنها را کنار هم قرار دهی و اسم و صفت برای معنی مورد نظر خود قرار دهی نشانگر معنی و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

فرمود: بدان که صفت بدون موصوف، اسم بدون معنی و حد بدون محدود نمی‌تواند باشد، صفات و اسماء دال بر کمال و وجود هستند و مانند حدود مثل تربیع، تثلیث و تسدیس دالیتی بر احاطه ندارند، زیرا معرفت خداوند با صفات و اسماء درک می‌شود و با حد نهادن از طریق طول و عرض، قلت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی‌شود و هیچ یک از آن چه گفتیم در مورد خداوند مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود او را بشناسند. این مطلب ضرورتاً از گفته‌ها و دلایل ما ثابت می‌شود، اما صفات خداوند دال بر خداوند هستند. خدا با اسماء خویش درک می‌گردد و با وجود مخلوقات می‌توان بر وجود او استدلال کرد، طوری که انسان طالب حقیقت نیازی به دیدن با چشم و شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت. اگر صفات و اسماء الهی نشانگر او نبود و علم مخلوق معنای او را درک نمی‌کرد، مخلوق اسماء و صفات او را

جَمَعَتْ مِنْهَا أُحْرَفًا وَ جَعَلْتَهَا اسْمًا وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجِهَ مَا عَنَيْتَ كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا أَ فَهَمْتَهُ قَالَ نَعَمْ.

قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَ لَا اسْمًا لِغَيْرِ مَعْنَى وَ لَا حَدًّا لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَ الْوُجُودِ وَ لَا تَدُلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ الْحُدُودُ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَ التَّثْلِيثُ وَ التَّسَدِيسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْرِكُ مَعْرِفَتَهُ بِالصِّفَاتِ وَ الْأَسْمَاءِ وَ لَا تَدْرِكُ بِالتَّحْدِيدِ بِالطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْقَلْبَةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ اللَّوْنِ وَ الْوِزْنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَحُلُّ بِاللَّهِ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَ لَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ يُدْرِكُ بِأَسْمَائِهِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ (حق) حَتَّى لَا يَخْتَاجَ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُزْتَادَ إِلَى رُؤْيَةِ عَيْنٍ وَ لَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَ لَا لَمْسِ كَفِّ وَ لَا إِحَاطَةَ بِقَلْبٍ وَ لَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ أَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تَدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتْ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ

می‌پرستید نه معنای او را، اگر غیر از آن بود
معبود یکتا غیر از الله بود، زیرا اسماء و صفات
غیر از او هستند. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمود: مبدا سخنان جاهلان گمراه
و کوردل را بر زبان آوری، آنان که می‌پندارند
خداوند برای ثواب و عقاب در آخرت حضور دارد
ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان
حضور ندارد، اگر قرار حضور خداوند برای او مایه
نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور
نمی‌داشت، افراد با چنین پنداری به سرگردانی
دچار گشته و ندانسته نسبت به حق، کور و کور
شده‌اند و خداوند می‌فرماید: «هر کس در این
جهان کور باشد در آخرت نیز کور است و گمراه‌تر»
منظور کوری از حقایق است و عاقلان می‌دانند که
استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز با آن چه
در این جهان است و هر کس بخواهد با رأی خود
و از پیش خود به آن عالم گردد و آن را درک
نماید با این کار فقط از درک آن حقایق فاصله
می‌گیرد، زیرا خداوند علم آن را نزد کسانی قرار
داده که عاقل و عالم و اهل فهم می‌باشند.
عمران گفت: ای سرورم! آیا مرا آگاه نمی‌کنی
که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

لِأَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ
كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ لِأَنَّ
صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أَ فَهَيْتَ قَالَ نَعَمْ يَا
سَيِّدِي زِدْنِي.

قَالَ الرَّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ وَ قَوْلَ الْجُهَالِ مِنْ
أَهْلِ الْعَمَى وَ الضَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ
اللَّهَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ
لِلْحِسَابِ فِي الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَيْسَ
بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَ الرَّجَاءِ وَ لَوْ
كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَقْصٌ وَ
اِهْتِضَامٌ لَمْ يَوْجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَدًا وَ لَكِنَّ
الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ
حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ
كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ
أَضَلُّ سَبِيلًا يَغْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ
الْمَوْجُودَةِ وَ قَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّ
الِاسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا
هَاهُنَا وَ مَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَ طَلَبَ
وُجُودَهُ وَ إِدْرَاكَهُ عَنِ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ
يَزِدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَّا بُغْدًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ
يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ. قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَلَا
تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِبْدَاعِ أَخْلَقَ هُوَ أَمْ غَيْرُ

حضرت فرمود: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی‌شود، از این جهت مخلوق است که شینی است محدث، خدا او را ایجاد نمود و در نتیجه او مخلوق شده، خداوند است و مخلوقاتش، چیز سومی در این میان نیست، آنچه خداوند خلق کند از مخلوق بودن سر باز نمی‌زند، خلق خدا یا ساکن است یا متحرک، یا مختلف است یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، هر آن چه حد پذیرد مخلوق خدا است. بدان هر آن چه که حواس آن را ایجاد کند، معنایی است که با حواس قابل درک است و هر حسی نشانگر چیزی است که خدا در ادراکش برایش قرار داده و فهم از قلب سرچشمه می‌گیرد. بدان آن یکتایی که همیشه برپاست بدون هیچ اندازه و حدودی، مخلوقی با اندازه و حد آفرید، آنچه آفرید دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه، هیچ یک رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد و آن دو را به گونه‌ای قرار داد که به خودی خود درک شوند، چیزی را به صورت تک و قائم به خود نه غیر از خود نیافرید، خداوند یکتاست و دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را کمک کند یا مصون دارد، ولی مخلوقات با اذن خدا

خَلَقَ قَالَ الرَّضَا عليه السلام بَلْ خَلَقَ سَاكِنٌ لَا يُدْرَكُ بِالسُّكُونِ وَ إِنَّمَا صَارَ خَلْقًا لِأَنَّهُ شَيْءٌ مُّحَدَّثٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي أَخَذَهُ فَصَارَ خَلْقًا لَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلْقُهُ لَا ثَالِثَ بَيْنَهُمَا وَ لَا ثَالِثَ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَغْدُ أَنْ يَكُونَ خَلْقُهُ وَ قَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَ مُتَحَرِّكًا وَ مُخْتَلِفًا وَ مُوْتَلِفًا وَ مَعْلُومًا وَ مُتَشَابِهًا وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدْتَكِ الْحَوَاسُ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرَكٌ لِلْحَوَاسِ وَ كُلُّ حَاسَةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي إِدْرَاكِهَا وَ الْفَهْمُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لَا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقًا مُّقَدَّرًا بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرَ وَ الْمُقَدَّرَ وَ لَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا وَزْنٌ وَ لَا ذَوْقٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرَكُ بِالْآخِرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرَكَيْنِ بِنَفْسِهَا وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وُجُودِهِ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِي مَعَهُ يَقِيمُهُ وَ لَا يَعْضُدُهُ وَ لَا يَكُنُّهُ وَ الْخَلْقُ يُنْسِكُ

بعضی بعض دیگر را حفظ می‌کنند، مردم در این مسأله باهم اختلاف کرده و به حیرت افتادند و با تاریکی برای رهایی از تاریکی کوشیدند، چون خدا را با اوصاف خودشان وصف کرده و از حق دور شدند، اگر خدا را با صفات خود خدا و مخلوقات را با صفات خودشان وصف می‌کردند به صواب سخن گفته و دچار اختلاف نمی‌شدند، اما چون به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می‌شدند گرفتار شدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می‌دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی؛ ولی سؤال دیگری دارم. فرمود: سؤال کن. پرسید: حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ چیزی او را احاطه نموده؟ از جایی به جای دیگر تغییر مکان می‌دهد؟ نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: از نکات پیچیده‌ای است که برای مردم سؤال است و افرادی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم هستند آن را نمی‌فهمند و عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، اول آن که اگر خدا مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود جایز بود که به سمت مخلوقاتش تغییر مکان دهد؛ چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده؛

بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَشِيئِهِ وَ إِنَّمَا اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَضْفِهِمُ اللَّهَ تَعَالَى بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْدًا وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا اللَّهَ الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَا اِخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنْ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ اِزْتَكَبُوا وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ وَ لَكِنِ بَقِيَتْ لِي مَسْأَلَةٌ قَالَ سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ قَالَ أَشَأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ وَ هَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ قَالَ الرَّضَاءُ أَحْبِرْكَ يَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْخَلْقِ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ لَيْسَ يَفْهَمُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ حِلْمُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أَوْلُو الْعَقْلِ الْمُنْصِفُونَ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلْقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لَجَازَ لِغَائِلٍ أَنْ يَقُولَ يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَةٍ وَ لَمْ

همیشه ثابت بوده، نه بر چیزی و نه روی چیزی است، مخلوقات یکدیگر را حفظ کرده، برخی در برخی دیگر داخل و برخی از برخی خارج می‌شوند. خدا با قدرت خود اینها را نگه می‌دارد، در چیزی داخل و از چیزی خارج نمی‌شود و از نگاهداری آنها خسته و عاجز نمی‌گردد. مخلوقات، چگونگی این را نمی‌دانند جز خدا و کسانی که خدا آنها را مطلع ساخته؛ پیامبران و آشنایان سر و حافظان شریعت خدا. امر او در چشم به هم زدنی و زودتر اجرا می‌شود، آنچه را اراده فرماید فقط می‌گوید: موجود شو و به اراده الهی موجود می‌شود، هیچ چیز از مخلوقات از چیز دیگر به او نزدیکتر و هیچ چیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، فهمیدی ای عمران! گفت: بله سرورم فهمیدم، گواهی می‌دهم خدا چنان است که به یکتایی و صفش نمودی، و محمد بنده او به نور هدایت و دین حق مبعوث شده. پس رو به قبله به سجده افتاد و اسلام آورد. حسن بن محمد نوفلی گوید: چون متکلمان، عمران را چنین دیدند کسی از حضرت سؤالی نکرد، تا این که غروب شد و مأمون و امام رضا علیهما السلام به داخل رفتند و مردم متفرق شدند. من با عده‌ای از دوستان خود نشسته بودیم که محمد بن جعفر مرا احضار

يَزَلُ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنْ
الْخَلْقَ يُمَسِّكُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ
فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ
بِقُدْرَتِهِ يُمَسِّكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي
شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يَتَوَدَّهُ حِفْظُهُ وَ لَا
يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ
كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ
عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِينَ
لِأَمْرِهِ وَ خُرَّانِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيْعَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ
كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئًا فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ لَيْسَ
شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَ لَا
شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَفْهَمْتَ يَا عِمْرَانُ.
قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ
اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْتَ وَ وَحَّدْتَ وَ أَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَ دِينِ
الْحَقِّ ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَسْلَمَ.
قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَقَلِيِّ قَلَّمَا نَظَرَ
الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِيِّ وَ كَانَ
جَدًّا لَمْ يَقْطَعُهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ قَطُّ لَمْ
يَذَنْ مِنْ الرُّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَام أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَسْأَلُوهُ
عَنْ شَيْءٍ وَ أَمْسَيْنَا فَتَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَ
الرُّضَاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَام فَدَخَلَا وَ انصَرَفَ النَّاسُ وَ كُنْتُ

کرد، به نزدش رفتم، گفتم: ای نوفلی! دیدی دوستت چه کرد؟ به خدا قسم، گمان نداشتم که علی بن موسی الرضا علیه السلام توان غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این‌گونه نمی‌شناختیم که در مدینه از کلام صحبت کند یا علماء کلام نزد او جمع شوند. من گفتم: حجاج نزد او می‌آمدند و مسائل مختلفی در باب حلال و حرام از او سؤال می‌کردند و جواب می‌گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث

و مناظره می‌کردند. محمد بن جعفر گفت: ای ابومحمد! می‌ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می‌خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش چیزی می‌داند یا نه؟ محمد بن جعفر به من گفت: به او بگو عمویت به علل مختلف از این موضوع خوشش نمی‌آید و دوست دارد از این کارها دست برداری. چون به منزل حضرت بازگشتم پیام عمویشان محمد بن جعفر را رساندم، امام تبسمی کرده، فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می‌شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است، سپس فرمود: ای غلام نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، گفتم:

مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ بَعَثَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَمَا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ لَا وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام خَاضَ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَلَا عَرَفْتَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَكَلِّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ قُلْتُ قَدْ كَانَ الْحَاجُّ يَأْتُونَهُ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ فَيُجِيبُهُمْ وَرُبَّمَا كَلَّمَ مَنْ يَأْتِيهِ يُحَاجُّهُ.

فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ عَلَيْهِ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسْمُهُ أَوْ يَفْعَلَ بِهِ بَلِيَّةً فَأَشْرُ عَلَيْكَ بِالْإِمْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ قُلْتُ إِذَا لَا يَقْبَلُ مِنِّي وَ مَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا امْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ عُلُومِ آبَائِهِ عليه السلام فَقَالَ لِي قُلْ لَهُ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ أَنْ تُنْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لِخِصَالِ شَيْءٍ فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرَّضَاءِ عليه السلام أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ عليه السلام.

ثُمَّ قَالَ حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَعْرَفَنِي بِهِ لِمَ كَرِهَ ذَلِكَ يَا غَلَامُ صِرَ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِيِّ فَأَتَيْتَنِي بِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ

قَالَ فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً فَصَرَتْ إِلَى
عِمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ دَعَا بِكِسْوَةٍ
فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ وَ حَمَلَهُ وَ دَعَا بِعَشْرَةِ آلَافِ
دِرْهَمٍ فَوَصَّلَهُ بِهَا قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ حَكَيْتَ
فِعْلَ جَدِّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عليه السلام هَكَذَا
نُحِبُّ.

ثُمَّ دَعَا عليه السلام بِالْعِشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ
وَ أَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَعْنَا
قَالَ لِعِمْرَانَ انصَرِفْ مُصَاحِباً وَ بَكَرْ عَلَيْنَا
نُطْعِمَكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ
ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ
الْمَقَالَاتِ فَيَبْتَغُونَ مِنْهُمْ حَتَّى اجْتَسَبُوهُ وَ
وَصَلَّهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ أَعْطَاهُ
الْفِضْلُ مَالاً وَ حَمَلَهُ وَ وُلَّاهُ الرَّضَا عليه السلام
صَدَقَاتٍ بَلَخٍ فَأَصَابَ الرُّغَائِبَ

فدایت شوم می‌دانم او کجاست او نزد یکی از
برادران شیعی است، حضرت فرمود: عیبی
ندارد مرکبی به او بدهید تا سوار شود. به نزد
عمران رفته او را آوردم، حضرت به او خوش
آمد گفتند و لباس طلبیدند و بر او پوشانیدند
و مرکب و ده هزار دینار به او هدیه دادند، عرض
کردم: فدایت شوم مثل جدت امیرالمؤمنین عليه السلام
رفتار کردید، فرمود: این گونه دوست داریم
و بعد دستور شام داده و مراسمت راست
و عمران راست چپ خود نشانند، بعد از شام
به عمران فرمود: به منزل برو و فردا اول وقت
نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این متکلمین از گروه‌های مختلف
نزد عمران می‌آمدند و او سخنان آنان را باطل
می‌کرد، تا از او کناره گرفتند و مأمون ده هزار
درهم به او هدیه داد و فضل اموالی به او بخشید
و مرکبی به او داد و امام رضا عليه السلام او را مأمور
صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی
دست یافت.

۱۳

باب في ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع
سلیمان المروزي متكلم خراسان عند
المأمون في التوحيد

۱
۱۶۳

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ
الْفَقِيهَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ
الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِيِّ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ
عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَجِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي
مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّوْفَلِيِّ يَقُولُ
قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ عَلَى
الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَوَصَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَ
عَمِّي عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءَ عليه السلام قَدِمَ عَلَيَّ
مِنَ الْحِجَازِ وَهُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَ أَصْحَابَهُ
فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْنَا يَوْمَ الثَّرْوِيَةِ
لِمُنَظَرَتِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشَالَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي

۱۳

ذكر مناظره امام رضا عليه السلام با
سلیمان مروزی متكلم خراسان نزد
مأمون در توحيد

۱
۱۶۳

ابومحمد جعفر بن علی بن احمد فقیه از
ابومحمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی
از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز انصاری
کجی روایت کرده که گفت: روایت کرد برای من
کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده که
گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون
وارد شد، مأمون او را اکرام بسیاری کرد و هدایایی
به او داد و گفت: پسر عم من علی بن موسی
الرضا عليه السلام از حجاز آمده است و او و اصحابش
می خواهند با مردم سخن کنند، چه می شود اگر
تو روز ترویبه نزد ما آیی و با او مناظره کنی؟
سلیمان گفت: یا امیرالمؤمنین! دوستم ندارم در
مجلس شما و در حضور بنی هاشم از چنین کسی

سؤال کنم و او شکسته گردد و با او نمی توان زیاد بحث کرد. مأمون گفت: تو را برای آن طلبیده‌ام که قوت دانش تو می دانم، می خواهم او را ملزم سازی، کافی است او را در یک سخن عاجز کنی. سلیمان گفت: همین که گفתי مرا بس است، میان من و او جمع کن و مرا با او گذار و خود شاهد باش. مأمون نزد حضرت فرستاد و گفت: مردی از اهل مرو نزد ما آمده و در خراسان و میان اصحاب کلام ثانی ندارد و اگر تو را زحمت نباشد نزد ما بیا. حضرت برای وضو برخاست و فرمود: شما پیش بروید، عمران صابی همراه ما بود. نوفلی گوید: یاسر و خالد دو دست من گرفتند و مرا بر مأمون داخل کردند، چون سلام کردم. گفت: کجاست برادرم ابوالحسن، خدا او را حفظ کند، گفتم: جامه می پوشد و ما را پیش بفرستاد، پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! عمران ارادت مند شما با من و پشت در است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: آن صابی که به دست تو اسلام آورد. گفت: داخل شود و چون پیامد مأمون او را مرحبا گفت، و گفت: یا عمران! نمردی تا از بنی هاشم گشتی. گفت: حمد خدا را که مرا به شما کرامت بخشید یا امیرالمؤمنین! مأمون گفت: عمران! این سلیمان مروزی متکلم خراسان است.

جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيَسْتَقِصُّ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَّمَنِي وَ لَا يَجُوزُ إِلَّا اسْتِثْنَاءً عَلَيْهِ قَالَ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا وَجَّهْتُ [إِلَيْهِ] إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ وَ لَيْسَ مُرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَن حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَالَ سُلَيْمَانُ حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ خَلِّنِي وَ الذَّمَّ فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَاءِ فَقَالَ إِنَّهُ قَدِيمَ إِلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوَزَ وَ هُوَ وَاحِدٌ خُرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ فَإِنْ خَفَّ عَلَيْكَ أَنْ تَتَجَسَّمَ الْمَصِيرَ إِلَيْنَا فَعَلْتَ فَسَهَّضْ لِلْوَضُوءِ وَ قَالَ لَنَا تَقَدَّمُونِي وَ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ مَعَنَا فَصِرْنَا إِلَى الْبَابِ فَأَخَذَ يَاسِرٌ وَ خَالِدٌ بِيَدِي فَأَدْخَلَانِي عَلَى الْمَأْمُونِ فَلَمَّا سَلَّمْتُ قَالَ أَيْنَ أَخِي أَبُو الْحَسَنِ أَبَقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ خَلْفَتُهُ يَلْبَسُ ثِيَابَهُ وَ أَمَرْنَا أَنْ نَتَقَدَّمَ ثُمَّ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلَاكَ مَعِي وَ هُوَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ وَ مَنْ عِمْرَانُ قُلْتُ الصَّابِيُّ الَّذِي أَسْلَمَ عَلَى يَدِكَ قَالَ فَلْيَدْخُلْ فَدَخَلَ فَرَحَّبَ بِهِ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عِمْرَانُ لَمْ تَمُتْ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنِي بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا عِمْرَانُ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ

عمران گفت: یا امیر او خود را در خراسان بی نظیر در مناظره می داند و «بدا» را انکار می کند. مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ گفت: اگر راضی شود. در این اثنا حضرت داخل شد و فرمود: در چه حرف بودید؟ عمران گفت: یا بن رسول الله! این سلیمان مروزی است. سلیمان گفت: راضی هستی به هر چه ابوالحسن میان ما حکم کند. گفت: آری ولیکن باید برای من حجتی بیاورد که من با آن بر دیگران حجت کنم، مأمون گفت: یا ابوالحسن! چه می گویی در این باب؟ فرمود: یا سلیمان! تواز بداء چه چیز را منکری و خدا فرماید: «یا انسان نمی بیند که ما خلق کردیم او را پیش از این و او چیزی نبود، و ابتدا می کند خلق را بعد از آن اعاده می کند» و نیز فرماید: «پدید آورنده آسمان و زمین» و فرماید: «هر آن چه بخواهد در خلقت می افزاید» و نیز فرماید: «خلقت انسان را از گل آغاز نمود» و نیز فرماید: «دیگران به امر خدا واگذار شده اند، یا عذاب می کند یا لطف کرده و توبه شان می پذیرد» و فرماید: «کسی پیر نمی شود و عمر کس کم نمی گردد؛ مگر این که در کتابی ثبت است»؟ سلیمان گفت: در این باره از پدران خود روایتی داری؟ فرمود: آری! از ابی عبدالله علیه السلام روایت رسیده که فرمود: برای خدا

قَالَ عِمْرَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ خُرَاسَانَ فِي النَّظَرِ وَ يُنْكِرُ الْبَدَاءَ قَالَ قَلِمَ لَا تَتَنَاظَرُونَهُ قَالَ عِمْرَانُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَدَخَلَ الرَّضَاءَ فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَالَ عِمْرَانُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ أَ تَرْضَى بِأَبِي الْحَسَنِ وَ بِقَوْلِهِ فِيهِ فَقَالَ عِمْرَانُ قَدْ رَضِيتُ بِقَوْلِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَيَّ أَنْ يَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ أَخْتَجُّ بِهَا عَلَيَّ نَظْرَائِي مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ قَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجَرَا فِيهِ قَالَ وَ مَا أَتَكْرَهُ مِنْ الْبَدَاءِ يَا سُلَيْمَانُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِي يَسْبُدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ يَقُولُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ وَ يَقُولُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ قَالَ سُلَيْمَانُ هَلْ رُوِيَتْ فِيهِ مِنْ آبَائِكَ شَيْئاً قَالَ نَعَمْ رُوِيَتْ عَنْ أَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

دو علم است: علمی مخزون که غیر او نمی داند، بداء از آن می باشد و علمی که تعلیم کرده آن را به ملائکه و رسولان خود، پس آن را علمای اهل بیت نبی ما می دانند. سلیمان گفت: می خواهم که این مطلب را از کتاب خدا بیرون آوری، فرمود: خدا به نسبتی خود فرمود: «از ایشان اعراض کن بر تو ملامتی متوجه نیست» خدا اراده هلاک ایشان نمود و بعد از آن بداء کرد و فرمود: «تذکر بده زیرا تذکر دادن برای مؤمنین مفید است». سلیمان گفت: دیگر بگو فدایت شوم، فرمود: مرا خبر داد پدرم از پدران خود که رسول خدا ﷺ فرمود: خدا وحی کرد به یکی از انبیا که به فلان ملک بگو که من او را وفات می دهم در فلان وقت، پیامبر به ملک گفت، ملک دعا کرد و مسئلت نمود و او بر تخت بود تا از تخت بیفتاد. و گفت: یا رب مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود بسازم، خدا به آن نبی وحی کرد که نزد آن ملک برو و او را اعلام کن من در اجل تأخیر کردم و بر عمرش پانزده سال افزودم، آن نبی گفت: یا رب تو می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام، خدا به او وحی کرد که تو بنده مأموری، این خبر برسان و خدا از آن چه می کند سؤال کرده نمی شود. پس ملتفت سلیمان شد و فرمود: می پندارم مثل

عَلَمَيْنِ عِلْمًا مَخْزُونًا مَكْتُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمًا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا يَعْلَمُونَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ أَحِبُّ أَنْ تَنْزِعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ قَتُولُ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ أَرَادَ هَلَاكَهُمْ ثُمَّ بَدَأَ لِلَّهِ تَعَالَى فَقَالَ وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ سُلَيْمَانُ زِدْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الرَّضَا لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنْ أَخْبِرُ فُلَانًا الْمَلِكَ أَنِّي مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا وَ كَذَا فَاتَاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ فَدَعَا اللَّهَ الْمَلِكُ وَ هُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ وَ قَالَ يَا رَبِّ أَجَلِنِي حَتَّى يَشِبَّ طِفْلِي وَ [اقضي] يَفْضِي أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ ذَلِكَ النَّبِيُّ أَنْ آتِ فُلَانًا الْمَلِكَ فَأَعْلِمْ أَنِّي قَدْ أَنْسَيْتُ فِيهِ أَجَلَهُ وَ زِدْتُ فِي عُمُرِهِ إِلَى خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَكْذِبْ قَطُّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْهُ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى سُلَيْمَانَ فَقَالَ أَحْسَبُكَ

یهود می اندیشی؟ گفت: به خدا پناه می برم، یهود چه می گوید؟ فرمود: یهود می گوید: «دست خدا بسته است، این معنا که خدا از کار فارغ شده و چیزی ایجاد نمی کند، خدا فرمود: «دست هاشان در غل و بر ایشان لعنت باد به آن چه گفته اند، شنیدم قومی از پدرم علیه السلام از بداء پرسیدند، فرمود: مردم چرا منکر هستند بداء و این که خدا امر قومی را به تأخیر اندازد. سلیمان گفت: بفرما ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ در چه چیز نازل شده؟ فرمود: یا سلیمان! خدا در شب قدر تقدیر می کند آن چه از این سال تا سال آینده می شود از زندگی و مرگ، خیر و شر، رزق و روزی، هر چه در آن شب تقدیر می کند قطعی است، در آن تخلف و تبدیل نیست. سلیمان گفت: فدایت شوم دیگر بگو. فرمود: سلیمان! بعضی از امور موقوف است نزد خدا، مقدم می سازد از آن ها هر چه خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد، سلیمان، علی علیه السلام می فرمود: دو علم است، علمی که خدا به ملائکه و رسل تعلیم کرده انجام خواهد شد و خدا به خود و ملائکه و پیامبران خلاف نمی کند، علم دیگر نزد خود او مخزون بوده و احدی بر آن آگاه نیست، با آن مقدم می سازد هر چه را خواهد و مؤخر می سازد هر چه را خواهد

ضَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَالَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ يَغْنُونُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ فَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بَنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْبَدَاءِ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْمًا يُرْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ قَالَ سُلَيْمَانُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتِ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ يَقْدَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَرَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُمِ قَالَ سُلَيْمَانُ الْأَنْ قَدْ فَهِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَرِدْنِي قَالَ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مَوْقُوفَةً عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُقَدَّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلَيَّ عليه السلام كَانِ يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ يُقَدَّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخَّرُ

و محو می کند آن چه خواهد و اثبات می کند آن چه خواهد. سلیمان به مأمون گفت: یا امیرا دیگر بداء را منکر نخواهم شد. مأمون گفت: یا سلیمان بپرس از ابوالحسن هر چه به خاطرت می رسد و خوب گوش ده و انصاف نگه دار. سلیمان گفت: سرورم بپرسم؟ فرمود: بپرس هر چه می خواهی. گفت: چه می گویی در کسی که اراده را مثل حی، سمیع، بصیر و قدیر نام و صفت می گردانند؟ فرمود: شما گفتید اشیا از آن جا حادث و گوناگون شد که خدا اراده نمود و نگفتید از آن جا حادث شد که او سمیع و بصیر است. دلیل است که آنها مثل سمیع، بصیر و قدیر نیستند. سلیمان گفت: او همیشه مرید بود. حضرت فرمود: اراده غیر اوست. گفت: آری! فرمود: اثبات کردی با او چیز قدیم غیر از او را، گفت: اثبات نکردم. فرمود: پس اراده محدث باشد. گفت: نه، محدث نیست. مأمون بانگ کرد که ای سلیمان با چنین کسی مکابره می کنی، انصاف نگه دار، نمی بینی در مجلس جماعتی از اهل نظر هستند. سپس گفت: ای ابوالحسن! با او سخن کن که او متکلم خراسان است، حضرت یک بار دیگر مسأله را بر او باز گردانید. و فرمود: یا سلیمان! اراده محدث باشد زیرا هر چیز اگر قدیم

مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ قَالَ سُلَيْمَانُ لِلْمَأْمُونِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَنْكَرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ وَ لَا أَكْذِبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا سُلَيْمَانُ سَلْ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ وَ عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ وَ الْإِنْصَافِ قَالَ سُلَيْمَانُ يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِزَادَةَ اسْمًا وَ صِفَةً مِثْلَ حَيٍّ وَ سَمِيعٍ وَ بَصِيرٍ وَ قَدِيرٍ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَّثَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ لِأَنَّهُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ تَقُولُوا حَدَّثَتِ الْأَشْيَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ لِأَنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمَا لَيْسَتَا مِثْلَ سَمِيعٍ وَ لَا بَصِيرٍ وَ لَا قَدِيرٍ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا قَالَ عليه السلام يَا سُلَيْمَانُ فَإِرَادَتُهُ غَيْرُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ أُثْبِتَ مَعَهُ شَيْئًا غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ مَا أُثْبِتُ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام أَ هِيَ مُحَدَّثَةٌ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا مَا هِيَ مُحَدَّثَةٌ فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ وَ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ مِثْلُهُ يُعَايَا أَوْ يُكَابِرُ عَلَيْكَ بِالْإِنْصَافِ أَمَا تَرَى مَنْ حَوْلَكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ هِيَ

نباشد محدث باشد و اگر حادث نباشد قدیم باشد، از این دو بیرون نیست. گفت: اراده اش چون سمع و بصر و علم از خود اوست، فرمود: خود را اراده کرده؟ گفت: نه! فرمود: مرید هم چو سمیع و بصیر نباشد. گفت: او خود را اراده کرد چنان چه صدای خود را می شنود و خود را می بیند. فرمود: خود را اراده کرد، چه معنی دارد؟ اراده کرده که چیزی یا حتی و سمیع و بصیر و قدیر باشد. گفت: آری. فرمود: به اراده خود چنین شده؟ گفت: نه، فرمود: قول تو که اراده کرده که حتی و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد هر گاه به اراده او نشده. گفت: البته به اراده او شده. مأمون و حاضران و آن حضرت بخندیدند و فرمود: با متکلم خراسان مدارا کنید. ای سلیمان! خدا از حال خود تغییر کرد زیرا بنا بر قول سلیمان به اراده خود سمیع و بصیر شد و چون اراده حادث باشد این ها همه حادث گردد و لازم آید که خدا همیشه سمیع و بصیر نباشد و صفات در او حادث شده و خدا منزّه است از تغییر و حدوث شیئی در ذات او. سلیمان در ماند. فرمود: یا سلیمان! از تو مسأله می پرسم. گفت: بپرس فدایت شوم. فرمود: تو و اصحابت با مردم به آن چه می دانید و می فهمید تکلم می کنید یا به آن چه نمی فهمید و نمی دانید، گفت: به آن چه می فهمیم و می دانیم.

مُحَدَّثَةٌ يَا سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ
أَزَلِيًّا كَانَ مُحَدَّثًا وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُحَدَّثًا كَانَ
أَزَلِيًّا قَالَ سُلَيْمَانُ إِرَادَتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَ
بَصَرَهُ وَ عِلْمَهُ مِنْهُ قَالَ الرُّضَا فَأَرَادَ نَفْسُهُ
قَالَ لَا قَالَ فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَّمِيعِ وَ
الْبَصِيرِ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسُهُ كَمَا سَمِعَ
نَفْسُهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسُهُ وَ عَلِمَ نَفْسُهُ قَالَ
الرُّضَا مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسُهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ
شَيْئًا وَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا أَوْ سَمِيعًا أَوْ بَصِيرًا
أَوْ قَدِيرًا قَالَ نَعَمْ قَالَ الرُّضَا أَ فَبِإِرَادَتِهِ
كَانَ ذَلِكَ قَالَ سُلَيْمَانُ نَعَمْ قَالَ الرُّضَا
فَلَيْسَ لِقَوْلِكَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا سَمِيعًا
بَصِيرًا مَعْنَى إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ قَالَ
سُلَيْمَانُ بَلَى قَدْ كَانَ ذَلِكَ بِإِرَادَتِهِ فَضَحِكَ
الْمَأْمُونُ وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ ضَحِكَ الرُّضَا
ثُمَّ قَالَ لَهُمْ ازْفُقُوا بِمُتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ يَا
سُلَيْمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَ تَغَيَّرَ
عَنْهَا وَ هَذَا مَا لَا يُوصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ
فَانْقَطَعَ ثُمَّ قَالَ الرُّضَا يَا سُلَيْمَانُ أَسْأَلُكَ
عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ
أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَ عَنِ أَصْحَابِكَ تُكَلِّمُونَ
النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْرِفُونَ أَوْ بِمَا لَا
تَفْقَهُونَ وَ لَا تَعْرِفُونَ قَالَ بَلْ بِمَا نَفَقَهُ وَ نَعَلَّمُ

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالَّذِي يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ الْمُرِيدَ
 غَيْرُ الْإِرَادَةِ وَ أَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ وَ أَنَّ
 الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ وَ هَذَا يُبْطِلُ قَوْلَكُمْ أَنَّ
 الْإِرَادَةَ وَ الْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ قَالَ جُعِلَتْ
 فِدَاكَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ
 وَ لَا عَلَى مَا يَفْقَهُونَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَاكُمْ
 ادَّعَيْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلا مَعْرِفَةٍ وَ قُلْتُمْ الْإِرَادَةَ
 كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَى
 مَا لَا يُعْرَفُ وَ لَا يُعْقَلُ فَلَمْ يُحِزْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ
 الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سُلَيْمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ جَمِيعَ مَا
 فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قَالَ سُلَيْمَانُ نَعَمْ قَالَ
 أَفَيَكُونُ مَا عِلْمَ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ
 ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى
 مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ أَوْ يَزِيدُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ
 قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ يَزِيدُهُمْ قَالَ فَأَرَاهُ فِي
 قَوْلِكَ قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ
 يَكُونُ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَالْمَزِيدُ لَا غَايَةَ لَهُ
 قَالَ فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ
 فِيهِمَا إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ وَ إِذَا لَمْ
 يُحِيطْ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا
 يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا قُلْتُ
 لَا يَعْلَمُهُ لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

فرمود: پس آن چه مردم می دانند این است که
 مرید غیر اراده است و اراده کننده قبل از اراده
 موجود بوده و فاعل غیر از مفعول است و این
 باطل می کند قول شما را که اراده و مرید را یکی
 می دانید. گفت: فدایت شوم این اراده بر آن
 معنی نیست که مردم می دانند و ایشان
 می فهمند، فرمود: می بینم که شما این قول را
 بدون معرفت دعوی می کنید و این اعتقاد شما
 بر اساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی
 نگفت. حضرت فرمود: یا سلیمان! آیا خدا
 می داند جمیع آن چه در جنت و نار است.
 گفت: آری، فرمود: پس خواهد شد آن چه خدا
 دانسته است که می شود از احوال جنت و نار.
 گفت: آری، فرمود: هرگاه آن ها بشود آیا زیاد
 می کند خدا برای ایشان یا کم می کند و باز
 می دارد. سلیمان گفت: بلکه زیاد می کند.
 فرمود: بنابر قول تو زیاد می کند آن چه در علم او
 نبود. گفت: فدایت شوم! خود زیاده شدن نهایی
 ندارد. فرمود: پس علم خدا نیز محیط نشد به آن
 چه در جنت و نار است هرگاه نهایت آن نداند
 و دانسته او تمام شود. سلیمان گفت: برای آن
 گفتم نمی داند که آن دو [بهشت و جهنم] تمام
 شدن ندارد که خداوند آن ها را به خلود وصف کند

و نخواستیم برای آنها پایانی قرار دهیم. فرمود: علم خدا موجب تناهی آنها نمی شود. خدا به آنها علم دارد، بر آنها افزوده و زیادی را از آن قطع نمی نماید، و خدا فرمود: «چون پوستهایشان می پخت، پوستهایی جدید جایگزین می کردیم تا عذاب را بچشند»، در مورد بهشتیان فرمود: «عطائی بی پایان» و «میوه های فراوان، همیشگی بدون این که کسی مانع شود، خدا این زیادی ها را می داند و دریغ نمی کند، آیا آنچه اهل بهشت مصرف می کنند خدا جایگزین آن نمی کند؟ گفت: بله، فرمود: آیا به جای آن چه مصرف شده، چیزی جایگزین کرده، آیا عطاء خود را قطع کرده؟ گفت: نه، فرمود: پس هر چه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، آن چه جایگزین شده از اهل بهشت منقطع نخواهد شد. گفت: اضافی را دریغ کرده و زیادی به آنان نمی دهد، فرمود: پس آن چه در بهشت و جهنم است تمام خواهد شد، ای سلیمان! این خلاف کتاب و جاودانگی است چون خدا فرماید: «برای آنان هر چه خواهند موجود است و نزد ما اضافی است» و «عطائی بی پایان» و «آنان از آنجا بیرون رانده نمی شوند» و «در آن جاودان هستند» و «میوه های فراوان و همیشگی بدون این که کسی مانع می شود». سلیمان جوابی نداشت.

وَصَفَّهُمَا بِالْخُلُودِ وَ كَرِهْنَا أَنْ نَجْعَلَ لَهُمَا انْقِطَاعًا قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِمُوجِبٍ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ ثُمَّ يَزِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ وَ قَالَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ فَهُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الزِّيَادَةَ أَرَأَيْتَ مَا أَكَلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَ مَا شَرِبُوا لَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ قَالَ بَلَى قَالَ أَفَيَكُونُ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا قَالَ فَكَذَلِكَ كُلَّمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ قَالَ سُلَيْمَانُ بَلَى يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ لَا يَزِيدُهُمْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا يَبِيدُ فِيهَا وَ هَذَا يَا سُلَيْمَانُ إِنْبَطَالُ الْخُلُودِ وَ خِلَافُ الْكِتَابِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ فَلَمْ يُحِزْ

فرمود: ای سلیمان! آیا اراده فعل است یا غیر فعل.
گفت: فعل است، فرمود: پس حادث باشد زیرا
فعل حادث است. گفت: فعل نیست. فرمود: پس
با خدا قدیمی دیگر باشد. گفت: اراده انشاء است.
فرمود: سلیمان! این قولی است که عیب می کنند
ضرار و اصحابش را بر آن که می گویند هر چه خدا
خلق کرده در آسمان، زمین در بر و بحر از سگ یا
خوک یا انسان یا چارپایان اراده خدا هستند
و اراده خدا می میرد و زنده می شود، می خورد
و می اشامد و نکاح می کند و می زاید، ظلم
و فواحش می کند و کافر و مشرک می گردد. پس
خدا از او بیزار می شود و او را عذاب می کند و این
حد اراده است بر آن قول. گفت: اراده همچو سمع
و بصر و علم است. فرمود: باز برگشتی به آن
سخن، پس به من بگو که سمع و بصر و علم
مصنوعند گفت: نه، فرمود: پس چگونه نفی
می کنید اراده را یک بار می گویند اراده نکرد باز
می گویند اراده کرد، هرگاه او هم چو سمع و بصر
و علم مصنوع نیست. گفت: مانند آن است که
یک بار می گوئیم دانست و باز می گوئیم ندانست،
فرمود: اینها یکسان نیستند، که نفی معلوم،
نفی علم نیست. و نفی مراد نفی اراده است، زیرا
تا چیزی اراده کرده نشود اراده نباشد

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سُلَيْمَانُ أَلَا
تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ فِعْلٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ فِعْلٍ
قَالَ بَلَى هِيَ فِعْلٌ قَالَ ﷺ فِيهِ مُخَدَّتُهُ لِأَنَّ
الْفِعْلَ كُلَّهُ مُخَدَّثٌ قَالَ لَيْسَتْ بِفِعْلٍ قَالَ
فَمَعَهُ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ الْإِرَادَةُ هِيَ
الْإِنْشَاءُ قَالَ يَا سُلَيْمَانُ هَذَا الَّذِي عِبْتُمُوهُ
عَلَى ضِرَارٍ وَ أَصْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ إِنَّ كُلَّ مَا
خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ
بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خِنْزِيرٍ أَوْ قِرْدٍ أَوْ
إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ إِرَادَةُ اللَّهِ وَ إِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ
تَحْيَا وَ تَمُوتُ وَ تَذَهَبُ وَ تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ وَ
تَنْكَحُ وَ تَلِدُ وَ تَظْلِمُ وَ تَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ وَ تَكْفُرُ
وَ تُشْرِكُ فَيَبْرَأُ مِنْهَا وَ يُعَادُ بِهَا وَ هَذَا حَدُّهَا
قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ
قَالَ الرَّضَا ﷺ قَدْ رَجَعْتَ إِلَيَّ هَذَا ثَانِيَةً
فَأُخْبِرُنِي عَنِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ
أَمْصُوعٌ قَالَ سُلَيْمَانُ لَأَقَالَ الرَّضَا ﷺ
فَكَيْفَ نَفَيْتُمُوهُ قُلْتُمْ لَمْ يُرِدْ وَ مَرَّةً قُلْتُمْ أَرَادَ
وَ لَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا ذَلِكَ
كَقَوْلِنَا مَرَّةً عَلِمَ وَ مَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ قَالَ
الرَّضَا ﷺ لَيْسَ ذَلِكَ سِوَاءٍ لِأَنَّ نَفْيَ
الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ وَ نَفْيُ الْمُرَادِ نَفْيُ
الْإِرَادَةِ أَنْ تَكُونَ إِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرِدْ لَمْ

و اما زمانی که معلوم نباشد علم می تواند باشد همچو دیدن که آدمی بیننده باشد هر چند شیء دیدنی نباشد. گفت: اراده مصنوع است. فرمود: پس حادث باشد نه همچو سمع و بصر زیرا که سمع و بصر مصنوع نیستند و این مصنوع است. گفت: این صفتی است از صفات آن قدیم و ازلی. فرمود: پس لازم است که انسان قدیم و ازلی باشد. گفت: نه! او آن را صفت نساخته و فرمود: ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی، آیا اشیا به اراده و قول خدا موجود شد. گفت: نه، فرمود: هرگاه به اراده و مشیت و امر او نشد و نه به مباشرت او، پس این موجودات چگونه ایجاد شدند؟ عاجز ماند و جواب نگفت، سپس فرمود: به من نمی گویی قول خدای عزوجل: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا﴾ آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه این است که خدا اراده را ایجاد می کند؟ گفت: آری، فرمود: هرگاه اراده را ایجاد کند، پس قول تو که اراده همان اوست یا جزئی از اوست، باطل باشد زیرا که خود را ایجاد نکند و از حالت فعلی خود تغییر نمی کند و خداوند برتر از این است. گفت: منظور خدا این نیست که اراده های ایجاد می کند.

تَكُنْ إِرَادَةٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصْرِ فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيرًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمُبْصَرُ وَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُومُ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا مَصْنُوعَةٌ قَالَ قَبِي مَحْدَثَةٌ لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَالْبَصْرِ لِأَنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ لَيْسَا بِمَصْنُوعَيْنِ وَهَذِهِ مَصْنُوعَةٌ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ قَالَ فَيَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ لَمْ يَزَلْ لِأَنَّ صِفَتَهُ لَمْ تَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا لِأَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْهَا قَالَ الرَّضَاءُ يَا خُرَاسَانِي مَا أَكْثَرَ غَلَطَكَ أَفَلَيْسَ بِإِرَادَتِهِ وَقَوْلِهِ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا قَالَ فَإِذَا لَمْ تَكُنْ بِإِرَادَتِهِ وَلَا مَشِيئَتِهِ وَلَا أَمْرِهِ وَلَا بِالْمُبَاشَرَةِ فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا ثُمَّ قَالَ الرَّضَاءُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا يَعْنِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحْدِثُ إِرَادَةً قَالَ لَهُ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا حَدَّثَ إِرَادَةً كَانَ قَوْلُكَ إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ هُوَ أَوْ شَيْءٌ مِنْهُ بَاطِلًا لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ أَنْ يُحْدِثَ نَفْسُهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ حَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحْدِثُ إِرَادَةً.

فرمود: منظورش چیست؟ گفت: یعنی کاری انجام می‌دهد. فرمود: وای بر تو! چند این سخن را تکرار می‌کنی، گفتم اراده حادث است زیرا فعل و ایجاد شیء حادث است. گفت: پس اراده معنی ندارد. فرمود: خدا خود را وصف کرد و اراده را وصف خود قرار داد، اراده‌ای که معنی ندارد، پس اگر اراده ازلی یا حادث نباشد سخن شما که می‌گویید خدا از ازل اراده می‌کرده، باطل خواهد بود. گفت: مقصود من آن است که اراده فعل ازلی اوست. فرمود: نمی‌دانی شیء ازلی نمی‌تواند در آن واحد مصنوع، محدث، قدیم و ازلی باشد؟ سلیمان درماند و جواب نگفت. فرمود: باک نیست سؤالت را تمام کن. گفت: گفتم اراده صفتی است از صفات او، فرمود: چقدر این سخن را می‌گویی، این صفت حادث است یا قدیم و ازلی؟ گفت: حادث است. فرمود: الله اکبر پس اراده حادث است هر چند صفتی است ازلی و قدیم، درماند و جواب نگفت. فرمود: هر چه ازلی است مفعول و مصنوع نگردد. گفت: اشیاء عین اراده نیستند و خدا چیزی اراده نکرده، فرمود: وسوسه می‌کنی، آیا چیزی را که آفرینش آن را اراده نکرده، آفریده، این حال کسی است که نمی‌داند چه می‌کند، خدا منزله است. گفت:

قَالَ فَمَا عَنِّي بِهِ قَالَ عَنِّي فِعْلَ الشَّيْءِ
 قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَلِكُ كَمْ تَرَدَّدُ فِي هَذِهِ
 الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ أُخْبِرْتُكَ أَنَّ الْإِرَادَةَ مُخَدَّثَةٌ
 لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُخَدَّثٌ قَالَ فَلَيْسَ لَهَا
 مَعْنَى قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ
 عِنْدَكُمْ حَتَّى وَصَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَى
 لَهُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنَى قَدِيمٌ وَ لَا حَدِيثٌ
 بَطَلَ قَوْلَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزَلْ
 مُرِيداً قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّمَا عَنَيْتُ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ
 اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ قَالَ أ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ
 يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولاً وَ قَدِيماً وَ حَدِيثاً فِي
 حَالِهِ وَاحِدَةً فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ
 السَّلَامُ لَا بَأْسَ أَتَيْتُمْ مَسْأَلَتَكَ قَالَ سُلَيْمَانُ قُلْتُ إِنَّ
 الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ قَالَ كَمْ تَرَدَّدُ عَلَيَّ
 أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ فَصِفْتُهُ مُخَدَّثَةً أَوْ لَمْ
 تَزَلْ قَالَ سُلَيْمَانُ مُخَدَّثَةٌ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَكْبَرُ فَإِلَّا إِرَادَةٌ مُخَدَّثَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ صِفَةٌ مِنْ
 صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ فَلَمْ يُرِدْ شَيْئاً قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ
 السَّلَامُ إِنْ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولاً قَالَ سُلَيْمَانُ
 لَيْسَ الْأَشْيَاءُ إِرَادَةٌ وَ لَمْ يُرِدْ شَيْئاً قَالَ
 الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَوِشْتَ يَا سُلَيْمَانُ فَقَدْ فَعَلَ وَ
 خَلَقَ مَا لَمْ يَزَلْ خَلَقَهُ وَ فَعَلَهُ وَ هَذِهِ صِفَةٌ
 مَنْ لَا يَدْرِي مَا فَعَلَ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ قَالَ

من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر اشتباه می‌کنی و این کلام را تکرار می‌کنی سخن دیگری را شروع کن. حضرت فرمود: بگذار سؤالش را بگوید، سخنش را قطع مکن تا حجت خود را ظاهر سازد، سپس فرمود: ای سلیمان ادامه بده. سلیمان گفت: من گفتم که این همچو سمع و بصر و علم است. حضرت فرمود: با من بگو معنی اراده یکی است یا چند معنی مختلف است؟ سلیمان گفت: یکی است. حضرت فرمود: پس معنی همه اراده‌ها یکی است، سلیمان گفت: آری، حضرت فرمود: پس لازم آید که اراده قیام اراده قعود باشد و اراده حیات اراده موت، چون اراده‌ها همه یکی است یعنی بعضی بر بعضی مقدم نیستند و یک چیزند. سلیمان گفت: معنی اراده مختلف است. حضرت فرمود: به من بگو که مرید اراده است یا غیر اراده؟ گفت: بلکه اراده است. حضرت فرمود: پس مرید نزد شما مختلف شد هرگاه عین اراده باشد. گفت: ای سرورم! اراده عین مرید نیست. فرمود: پس محدث باشد و اگر نه با او قدیمی دیگر خواهد بود، ای سلیمان! بفهم. سلیمان گفت: بلکه اراده نامی است از نام‌های او.

سُلَيْمَانُ يَا سَيِّدِي فَقَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصْرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الْمَأْمُونُ وَ يَلِكَ يَا سُلَيْمَانُ كَمْ هَذَا الْغَلَطُ وَ التَّرْدَادُ اقْطَعْ هَذَا وَ خُذْ فِي غَيْرِهِ إِذْ لَسْتَ تَقْوَى عَلَى غَيْرِ هَذَا الرَّدِّ قَالَ الرَّضَا عليه السلام دَعُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْطَعْ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حُجَّةً تَكَلِّمُ يَا سُلَيْمَانُ قَالَ قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصْرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الرَّضَا عليه السلام لَا بَأْسَ أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ أَمْعْنَى وَاحِدٌ أَمْ مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٌ قَالَ سُلَيْمَانُ مَعْنَى وَاحِدٌ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فَمَعْنَى الْإِرَادَاتِ كُلِّهَا مَعْنَى وَاحِدٌ قَالَ سُلَيْمَانُ نَعَمْ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنَى وَاحِدًا كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ إِرَادَةُ الْقُعُودِ وَ إِرَادَةُ الْحَيَاةِ إِرَادَةُ الْمَوْتِ إِذَا كَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةً لَمْ تَتَقَدَّمْ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ لَمْ يُخَالَفْ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ كَانَتْ شَيْئًا وَاحِدًا قَالَ سُلَيْمَانُ إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفٌ قَالَ عليه السلام فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمُرِيدِ أَوْ الْإِرَادَةِ أَوْ غَيْرِهَا قَالَ سُلَيْمَانُ بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فَالْمُرِيدُ عِنْدَكُمْ مُخْتَلِفٌ إِذْ كَانَ هُوَ الْإِرَادَةُ قَالَ يَا سَيِّدِي لَيْسَ الْإِرَادَةُ الْمُرِيدَ قَالَ فَالْإِرَادَةُ مُخْتَلِفَةٌ وَ إِلَّا فَمَعْنَاهُ غَيْرُهُ أَفْهَمُ وَ زِدْ فِي مَسْأَلَتِكَ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّهَا اسْمٌ مِنْ

گفت: او خود این نام بر خود نهاد. فرمود: پس تو را نرسد که او را این نام نهی. گفت: بلی او خود را وصف کرده که مرید است. فرمود: هر گاه خود را به آن وصف کرد معنایش این نیست که بگوید: او اراده است و یا این که اراده نامی از نامهای اوست. گفت: اراده او علم او است. فرمود: ای نادان! اگر خدا به چیزی عالم است چنین معنای دهد که آن را اراده کرده؟ گفت: آری. فرمود: اگر اراده نکند ندانسته است؟ گفت: آری. فرمود: این را از کجای می گویی و چه دلیل داری بر این که اراده، علم است و حال آن که او می داند و علم دارد به آن چه هرگز اراده نمی کند مثل آن که فرمود: «اگر بخواهیم آن چه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد، خدا می داند چگونه آن را ببرد و هرگز این کار را نخواهد کرد. گفت: چون از کار فارغ شده و بر آن چه مقدر کرده چیزی نخواهد افزود. فرمود: این قول یهود است اگر چنین باشد پس خدا چگونه فرمود: «بخوانید تا اجابت کنم شما را؟» گفت: یعنی قادر است بر انجام آن. فرمود: آیا وعده می دهد به چیزی که وفا نمی کند، پس چطور فرمود: «هر آنچه بخواهد در خلقت اضافه می کند» و فرمود: «هر آنچه بخواهد محو می کند و هر آنچه بخواهد ثابت می کند و ام الكتاب نزد اوست» حال آنکه از کار فارغ شده؟ جواب نگفت.

أَسْمَائِهِ قَالَ الرُّضَا هَلْ سَمَى نَفْسَهُ
بِذَلِكَ قَالَ سُلَيْمَانُ لَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ
بِذَلِكَ قَالَ الرُّضَا فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ
بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ قَالَ قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ
بِأَنَّهُ مُرِيدٌ قَالَ الرُّضَا لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ
أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَاراً عَنْ أَنَّهُ إِرَادَةٌ وَلَا إِخْبَاراً عَنْ
أَنَّ الْإِرَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ قَالَ سُلَيْمَانُ لِأَنَّ
إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ قَالَ الرُّضَا يَا جَاهِلُ فَإِذَا
عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ قَالَ سُلَيْمَانُ أَجَلُ
فَقَالَ فَإِذَا لَمْ يُرِدْهُ لَمْ يَعْلَمْهُ قَالَ سُلَيْمَانُ أَجَلُ
قَالَ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ ذَاكَ وَمَا الدَّلِيلُ عَلَيَّ أَنْ
إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ وَقَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا وَ
ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ
بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ
بِهِ وَ هُوَ لَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا قَالَ سُلَيْمَانُ لِأَنَّهُ
قَدْ قَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يَزِيدُ فِيهِ شَيْئًا قَالَ
الرُّضَا هَذَا قَوْلُ الْيَهُودِ فَكَيْفَ قَالَ
تَعَالَى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ قَالَ سُلَيْمَانُ
إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ قَالَ أَفَعِيدُ مَا
لَا يَفِي بِهِ فَكَيْفَ قَالَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا
يَشَاءُ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ
يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وَ قَدْ قَرَعَ مِنَ الْأَمْرِ
فَلَمْ يُحِزْ جَوَابًا قَالَ الرُّضَا يَا سُلَيْمَانُ هَلْ

فرمود: سلیمان! آیا خدا می داند که انسانی موجود خواهد شد در حالی که اراده نکرده انسانی خلق کند، آیا می داند که انسانی امروز می میرد در حالی که اراده نکرده که امروز بمیرد؟ گفت: آری، فرمود: پس آیا می داند که آنچه که اراده کرده موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ گفت: هر دو را می داند که می شود. فرمود: پس باید بداند که شخص زنده و مرده است و ایستاده و نشسته و کور و بینا در یک حال و این محال است. گفت: فدایت شوم می داند که یکی می شود نه آن دیگری، فرمود: کدام می شود؟ آنچه اراده کرده بشود یا آنچه اراده نکرده بشود؟ گفت: آنچه اراده کرده. حضرت رضاء رضاء و مأمون و اصحاب مقالات خندیدند. حضرت فرمود: این غیر آن شد که می گفتمی خدا می داند که فلانی امروز می میرد و اراده نکرده بود که امروز بمیرد و این که خلق می کند و اراده داشت که آن خلق نکند. پس هرگاه جایز ندانید که بداند آن چه اراده ندارد که بشود پس آن می داند که اراده دارد که بشود. گفت: سخن من این است که اراده نه او است و نه غیر او. فرمود: یا جاهل این که گفتمی او نیست یعنی غیر او است و این که گفتمی غیر او نیست یعنی او است پس هم او است و هم او نیست. گفت: آیا خدا می داند چگونه چیزی را خلق کند؟

يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَكُونُ وَلَا يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ
 إِنْسَانًا أَبَدًا وَ أَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ لَا
 يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ قَالَ سُلَيْمَانُ نَعَمْ قَالَ
 الرَّضَاءُ رضاء فَيَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونُ
 أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا لَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونُ قَالَ
 يَعْلَمُ أَنَّهُمَا يَكُونَانِ جَمِيعًا قَالَ الرَّضَاءُ رضاء إِذَا
 يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا حَيٌّ مَيِّتٌ قَائِمٌ قَاعِدٌ أَعْمَى
 بَصِيرٌ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هَذَا هُوَ الْمُحَالُ قَالَ
 جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدَهُمَا
 دُونَ الْآخَرِ قَالَ لَا بَأْسَ فَإِنَّهُمَا يَكُونُ الَّذِي
 أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَوْ الَّذِي لَمْ يَرِدْ أَنْ يَكُونَ قَالَ
 سُلَيْمَانُ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ فَصَحَّحَكَ
 الرَّضَاءُ رضاء وَ الْمَأْمُونُ وَ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ
 قَالَ الرَّضَاءُ رضاء غَلِطْتَ وَ تَرَكْتَ قَوْلَكَ أَنَّهُ
 يَعْلَمُ أَنَّ إِنْسَانًا يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ
 يَمُوتَ الْيَوْمَ وَ أَنَّهُ يَخْلُقُ خَلْقًا وَ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ
 أَنْ يَخْلُقَهُمْ وَ إِذَا لَمْ يَجْزِ الْعِلْمُ عِنْدَكُمْ بِمَا لَمْ
 يَرِدْ أَنْ يَكُونَ فَإِنَّمَا يَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ مَا أَرَادَ أَنْ
 يَكُونَ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّمَا قَوْلِي إِنَّ الْإِرَادَةَ
 لَيْسَتْ هُوَ وَ لَا غَيْرُهُ قَالَ الرَّضَاءُ رضاء يَا جَاهِلُ
 إِذَا قُلْتَ لَيْسَتْ هُوَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ وَ إِذَا
 قُلْتَ لَيْسَتْ هِيَ غَيْرُهُ فَقَدْ جَعَلْتَهَا هُوَ قَالَ
 سُلَيْمَانُ فَهُوَ يَعْلَمُ كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ قَالَ

فرمود: آری. گفت: پس اقتضا می‌کند که از ازل موجود باشد. فرمود: محال گفתי، چه بسا شخصی بنایی می‌داند و خانه‌ای نمی‌سازد، می‌تواند بدوزد و نمی‌دوزد و بالجمله صفتی خوب می‌داند و هرگز نمی‌کند. ای سلیمان! خدا می‌داند که یکی است چیزی با او نیست؟ گفت: آری، فرمود: پس این نیز اقتضا کند که اثبات آن چیز کرده باشد. گفت: نمی‌داند که یکی است و با او چیزی نیست. فرمود: تو این را می‌دانی؟! گفت: آری، فرمود: پس تو از او عالم‌تر باشی. گفت: این مسأله محال است. فرمود: محال است نزد تو که او یکی باشد و یا او چیزی نباشد و سمیع و بصیر و حکیم و قدیر باشد. گفت: آری، فرمود: چگونه ما را خبر داد که او واحد و حتی و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است و او این‌ها نمی‌داند و این ردی بر قول خدا و تکذیب اوست و خدا برتر از آن است. فرمود: چگونه می‌خواهد چیزی را بسازد که ساختن آن را نمی‌داند؟ صانعی که قبل از ساختن نمی‌داند که چگونه باید آن را بسازد، حیران است و خدا از این برتر است. گفت: از آن جا که اراده قدرت است. فرمود: خدا قادر است بر آن چه هرگز اراده نمی‌کند، گریزی از این نیست و خدا فرمود: «اگر خواهیم می‌بریم آن چه را وحی کرده‌ایم به تو».

نَعَمْ قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِثْبَاتٌ لِّلشَّيْءِ
 قَالَ الرُّضَاءُ عليه السلام أَخَلَّتْ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحْسِنُ
 الْبِنَاءَ وَإِنْ لَمْ يَبْنِ وَيُحْسِنُ الْخِيَاطَةَ وَإِنْ لَمْ
 يَخِطْ وَيُحْسِنُ صَنْعَةَ الشَّيْءِ وَإِنْ لَمْ يَصْنَعْهُ
 أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا سُلَيْمَانُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ
 لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرُّضَاءُ عليه السلام فَيَكُونُ
 ذَلِكَ إِثْبَاتًا لِّلشَّيْءِ قَالَ سُلَيْمَانُ لَيْسَ يَعْلَمُ
 أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ الرُّضَاءُ عليه السلام أَفَتَعْلَمُ
 أَنَّكَ ذَاكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ يَا سُلَيْمَانُ إِذَا
 أَعْلَمْتَ مِنْهُ قَالَ سُلَيْمَانُ الْمَسْأَلَةُ مُحَالٌ قَالَ
 مُحَالٌ عِنْدَكَ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ وَأَنَّ
 سَمِيعٌ بَصِيرٌ حَكِيمٌ قَادِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَكَيْفَ
 أَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَتَّى سَمِيعٌ بَصِيرٌ
 حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلَيْهِمْ خَبِيرٌ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ
 هَذَا رَدُّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ
 ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهُ الرُّضَاءُ عليه السلام فَكَيْفَ يُرِيدُ
 صُنْعَ مَا لَا يَدْرِي صُنْعَهُ وَلَا مَا هُوَ وَإِذَا كَانَ
 الصَّانِعُ لَا يَدْرِي كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ قَبْلَ أَنْ
 يَصْنَعَهُ فَإِنَّمَا هُوَ مُتَّخِرٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ
 عُلُوًّا كَبِيرًا قَالَ سُلَيْمَانُ فَإِنَّ الْإِرَادَةَ الْقُدْرَةُ
 قَالَ الرُّضَاءُ عليه السلام وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْدِرُ عَلَى مَا
 لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا وَلَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ قَالَ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لَيْسَ شَيْئًا لِنَدْهَبِنَ بِالَّذِي

اگر اراده همان قدرت می بود، خدا اراده کرده که آن را ببرد، چون قدرت بر این کار را داشت. سلیمان در جواب درمآند. مأمون گفت: سلیمان! او عالم ترین هاشمی است و سپس مردم پراکنده شدند.

مصنف گوید: مأمون علمای فرق خارج از صراط مستقیم و افرادی را که می شناخت و یا شنیده بود را به دلیل حرص بر مقام علمی حضرت رضاعلی از تمام عالم جمع می کرد که با آن حضرت مناظره کنند و او را مجاب سازند تا آتش حسدش خاموش شده و از این طریق شأن علمی ایشان را لکه دار نماید، اما هیچ کدام از علمای فرق با آن جناب به بحث نپرداخت جز این که به مقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلایل حضرت او را مجاب می کرد، چون خدا ابا داشت که فردی بر ایشان چیره شده و نور خدا را تمام کند، خدا حجت خود را یاری می دهد و خدا چنین به وعده ای که داده و فرموده ما یاری می کنیم فرستادگان خود را و کسانی که در این جهان ایمان آورده اند، عمل می کند، منظور از کسانی که ایمان آورده اند ائمه هدی هستند و پیروان با معرفت آنان و کسانی که از ایشان علیه مخالفین اخذ حجت نموده اند، تا زمانی که در این جهان هستند، هم چنین رفتار می کند با آنان در عالم دیگر، و خدا هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَلَوْ كَانَتْ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ
كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ لِقُدْرَتِهِ فَانْقَطَعَ
سُلَيْمَانُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا سُلَيْمَانُ
هَذَا أَعْلَمُ هَاشِمِيٍّ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه
كان المأمون يجلب على الرضا عليه السلام من
متكلمي الفرق والأهواء المضلة كل من
سمع به حرصا على انقطاع الرضا عليه السلام عن
الحجة مع واحد منهم وذلك حسدا منه له
و لمنزله من العلم فكان لا يكلمه أحد إلا
أقر له بالفضل والتزم الحجة له عليه لأن
الله تعالى ذكره يأبى إلا أن يعلي كلمته
ويتم نوره وينصر حجته وهكذا وعد
تبارك وتعالى في كتابه فقال إِنَّا لَنَنْصُرُ
رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يَعْنِي
بِالَّذِينَ آمَنُوا الْأُئِمَّةَ الْهُدَاةَ وَأَتْبَاعَهُمُ
الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَالْآخِذِينَ عَنْهُمْ بِنَصْرِهِمْ
بِالْحُجَّةِ عَلَى مُخَالَفِيهِمْ مَا دَامُوا فِي الدُّنْيَا
وَكَذَلِكَ يَفْعَلُ بِهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

۱۴

باب ذکر مجلس آخر للرضا
عند المأمون مع أهل الملل والمقاتلات
وما أجاب به علي بن محمد بن الجهم
في عصمة الأنبياء سلام الله عليهم
أجمعين

۱۴

ذکر مجلس دیگر امام رضا
نزد مأمون با اهل ملل و مقاتلات واقع
شد و جوابهایی که به علی بن محمد
بن جهم داد در عصمت انبیاء

۱
۱۶۲

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱
۱۶۲

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین
بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن
عبدالله و زاق گویند: علی بن ابراهیم گوید:
قاسم بن محمد برمکی گوید: روایت کرد برای
ما ابوالصلت هروی که گفت: چون مأمون برای
مناظره علی بن موسی الرضا و ارباب
مقاتلات از اهل اسلام و سایر ادیان مثل یهود
و نصاری و مجوس و صائبان و سایر اصحاب کلام
را جمع کرد، هیچ یک با آن حضرت سخن
نکردند، مگر حجت بر ایشان تمام کرد، گویی
سنگ بر گلویشان افکند. علی بن جهم

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْوَزَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ
مُحَمَّدِ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ
الْهَرَوِيُّ قَالَ لَمَّا جَمَعَ الْمَأْمُونُ لِعَلِيِّ بْنِ
مُوسَى الرِّضَا أَهْلَ الْمَقَالَاتِ مِنْ أَهْلِ
الْإِسْلَامِ وَ الدِّيَانَاتِ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى
وَ الْمَجُوسِ وَ الصَّابِيِّينَ وَ سَائِرِ أَهْلِ
الْمَقَالَاتِ فَلَمْ يَقُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ أُلْزِمَهُ حُجَّتُهُ

سوی او قیام نمود و گفت: یا بن رسول الله! چه می گویی در عصمت انبیا؟ فرمود: معصوم هستند. گفت: چه می گویی در قول خدا ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ و ﴿وَالنُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ و قول خدا درباره یوسف علیه السلام ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ و قول خدا درباره داود و ظن داود ﴿وَ أَنْمَا فَتَنَاهُ﴾ و قول خدا درباره یسعیمر خود علیه السلام ﴿وَتَخَفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾؟ فرمود: وای بر تو ای علی! از خدا بترس و به انبیا خدا فواحش و قبايح نسبت مکن و کتاب خدا را برای گمان خود تاویل مکن؛ زیرا خدا می فرماید: نمی داند تاویل آن را مگر خدا و استواران ثابت قدم در علم. اما آن که خدا درباره آدم علیه السلام فرمود: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ خدا آدم را برای آن خلق کرد که در زمین او حجت و در بلاد خلیفه باشد و برای جنت او را خلق نکرد و معصیت از او در جنت صادر شد نه در زمین و عصمت او در زمین واجب بود تا مقادیر امر خدا تمام گردد و چون به زمین فرود آورد او را خلیفه خود گردانید و معصوم شد. به دلالت قول خدا که فرمود: «خدا برگزید آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» اما قول خدا:

كَانَهُ الْقِمَّ حَجْرًا قَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَقُولُ بِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي يُوسُفَ علیه السلام وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَاوُدَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنْمَا فَتَنَاهُ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي نَبِيِّ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ تَخَفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ فَقَالَ الرُّضَاوَيْحَكَ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَلْسُبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْفَوَاحِشَ وَ لَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَالَ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةً فِي بِلَادِهِ لَمْ يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ وَ كَانَتْ الْمَعْصِيَةَ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ وَ عِصْمَتُهُ تَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ لِسَيِّمٍ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ جُعِلَ حُجَّةً وَ خَلِيفَةً عَصِمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ «ظن» به معنی یقین کرد که خدا روزی را بر او تنگ نگیرد، آیا این آیه را نشنیده‌ای دوقتی خدا انسان را بیازماید پس روزی‌اش را تنگ کند، یعنی اگر یونس گمان کرده بود که خدا توانایی ندارد، قطعاً کافر شده بود. اما قول خدا درباره یوسف ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا فَأَنبَأَهَا هَمَّتْ بِأَلْمَعِيَّةِ وَهَمَّ يَوْسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أُجْبِرَتْهُ لِعِظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَالْفَاحِشَةَ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ يُغَيِّبُ الْقَتْلَ وَالزِّنَاءَ وَ أَمَّا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا يَقُولُ مِنْ قِبَلِكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي فَتَصَوَّرَ لَهُ إبليسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ دَاوُدُ صَلَاتَهُ وَقَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَا بْنِ حَنَانٍ فَأَطْلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَّاهَا وَكَانَ قَدْ أَخْرَجَ أَوْرِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمَ أَوْرِيَا أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَدِّمَ فَظَفِرَ أَوْرِيَا بِالْمُشْرِكِينَ

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ «ظن» به معنی یقین کرد که خدا روزی را بر او تنگ نگیرد، آیا این آیه را نشنیده‌ای دوقتی خدا انسان را بیازماید پس روزی‌اش را تنگ کند، یعنی اگر یونس گمان کرده بود که خدا توانایی ندارد، قطعاً کافر شده بود. اما قول خدا درباره یوسف ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا فَأَنبَأَهَا هَمَّتْ بِأَلْمَعِيَّةِ وَهَمَّ يَوْسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أُجْبِرَتْهُ لِعِظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَالْفَاحِشَةَ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ يُغَيِّبُ الْقَتْلَ وَالزِّنَاءَ وَ أَمَّا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا يَقُولُ مِنْ قِبَلِكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي فَتَصَوَّرَ لَهُ إبليسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ دَاوُدُ صَلَاتَهُ وَقَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَا بْنِ حَنَانٍ فَأَطْلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَا تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَّاهَا وَكَانَ قَدْ أَخْرَجَ أَوْرِيَا فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدِّمَ أَوْرِيَا أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَدِّمَ فَظَفِرَ أَوْرِيَا بِالْمُشْرِكِينَ

این حال بر داود علیه السلام گران آمد، دوباره نوشت که اوریا را پیش تابوت دار و او کشته شد، داود زن اوریا را بخواست. حضرت دست مبارک بر پیشانی زد و فرمود: «انا لله وانا اليه راجعون» به یکی از پیامبران خدا تهاون و عدم مبالغت به نماز نسبت داده و می‌گوید: نماز را رها کرده و به دنبال او رفت و به او عمل منافی عفت و قتل نسبت دادید؟! گفت: یابن رسول الله! خطای داود چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود گمان کرد خدا کسی داناتر از او را خلق نکرد، لذا خدا دو ملک سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفته و به او گفتند: «ما دو نفر با هم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده، بین ما به حق حکم کن و خلاف نگو و ما را به درستی راهنمایی کن، این برادر من نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم، به من گفته آن یکی را به من بسپار و در این گفتگو حریف او نشدم» داود علیه السلام عجله کرد و به «مدعی علیه» گفت: «با این درخواست بر تو ظلم کرده» و از مدعی بینه‌ای نخواست و حتی به مدعی علیه نگفت که تو چه می‌گویی؟ این خطا، خطای رسم داوری بود نه خطایی که شما معتقدید، آیا نشنیده‌ای که خدا فرمود: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن» تا آخر آیه؟

فَصَعَبَ ذَلِكَ عَلَى دَاوُدَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ثَابِتَةً أَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَ الثَّابُوتِ فَقَدَّمَ أُورِيَا فَتَزَوَّجَ دَاوُدُ بِأَمْرَاتِهِ قَالَ فَضَرَبَ الرُّضَاءُ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهَؤُنِ بِصَلَاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَسْرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا كَانَ خَطِيئَتُهُ فَقَالَ وَيْحَكَ إِنَّ دَاوُدَ إِنَّمَا ظَنَّ أَنْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَائِكِينَ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ فَقَالَا خُصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ فَعَجَّلَ دَاوُدُ علیه السلام عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَقَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْمُدْعَى الْبَيْتَةَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَمْ يَقْبَلْ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ فَيَقُولَ لَهُ مَا تَقُولُ فَكَانَ هَذَا خَطِيئَتُهُ رَسْمِ الْحُكْمِ لَا مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ أَلَا تَسْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا دَاوُدُ إِنَّمَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ إِلَىٰ آخِرِ

گفت: یابن رسول الله! پس قصه او با اوریا چگونه بوده؟ فرمود: در ایام داود علیه السلام هر زن که شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد بعد از او شوهر نمی‌کرد، اول کسی که خدا مباح کرد برای او که بخواند زنی را که شوهرش کشته شده، داود علیه السلام بود. پس زن اوریا را بخواند. پس از قتل او و انقضای عده او، این حال بر مردمان شاق آمد از کشته شدن اوریا و اما محمد صلی الله علیه و آله که خدا درباره او فرمود: «در خاطر خود پنهان می‌داری آن چه خدا آن را آشکار می‌کنند، می‌ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است که از او بترسی»، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و آخرت را به آن حضرت اطلاع داد و اعلام نمود که آنها هم المؤمنین هستند، یکی از ایشان زینب دختر جحش بود که در آن روز همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در نفس خود پنهان داشت و ظاهر نکرد تا کسی از منافقان نگوید که او زن مردی را که در خانه او است از زنان خود و امهات مؤمنان نام می‌برد و از قول منافقان ترسید. خدا فرمود: «از مردم می‌ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی»، و خدا متولی تزویج کسی نشد مگر تزویج حوا و آدم و زینب و رسول خدا صلی الله علیه و آله که قول خدا نیز به این اشاره دارد که فرمود:

الآیة فقال یا ابن رسول الله فما قصته مع اوریا فقال الرضا علیه السلام إن المرأة فی ایام داود علیه السلام كانت إذا مات بغلها أو قتل لا تزوج بعده أبداً و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأة قتل بغلها كان داود علیه السلام فتزوج بامرأة اوریا لما قتل و انقضت عدها منه فذلك الذي شق على الناس من قبل اوریا و أما محمد صلی الله علیه و آله و قول الله عز و جل و تخفي في نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه فإن الله عز و جل عرف نبيه صلی الله علیه و آله أسماء أزواجه فی دار الدنيا و أسماء أزواجه فی دار الآخرة و اتهم أمهات المؤمنین و إحداهن من سمي له زينب بنت جحش و هي يومئذ تحت زید بن حارثة فأخفى اسمها فی نفسه و لم يبديه لكيلا يقول أحد من المنافقين إنه قال فی امرأة فی بیت رجل إنها إحدى أزواجه من أمهات المؤمنین و خشي قول المنافقين فقال الله عز و جل و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه يخفي في نفسك و إن الله عز و جل ما تولى تزويج أحد من خلقه إلا تزويج حواء من آدم عليه السلام و زينب من رسول الله صلی الله علیه و آله بقوله فلما قضی

زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَأَ زَوْجُنَا كَهَا الْآيَةَ وَ قَاطِمَةَ مِنْ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَبَكَى عَلِيٌّ بِنُ مُحَمَّدٍ بِنِ
 الْجَهْمِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا تَائِبٌ إِلَى
 اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ أَنْطِقَ فِي أَنْبِيَاءِ
 اللَّهِ ﷺ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا إِلَّا بِمَا ذَكَرْتَهُ.

چون زید کام خود از او برگرفت او را به عقد
 تو در آوردم و نیز فاطمه و علی علیه السلام را، راوی
 گفت: پس علی بن محمد بن جهم بگریست
 و گفت: یا بن رسول الله! من توبه می‌کنم به
 خدای عزوجل که بعد از این درباره انبیای او
 سخن نگویم، مگر به آن چه تو گفتی.



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

۱۵

باب ذکر مجلس آخر للرضا
عند المأمون في عصمة الأنبياء

۱

۱۶۵

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ
الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ
حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَلِيِّ
بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ حَضَرْتُ مَجْلِسَ
الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَيْسَ
مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ قَالَ بَلَى
قَالَ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَصَى
آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى قَالَ لِآدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ وَ أَشَارَ لَهَا إِلَى شَجَرَةِ الْحِنْطَةِ
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَقُلْ لَهَا لَا تَأْكُلَا
مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ وَ لَا مِمَّا كَانَ مِنْ جِنْسِهَا

۱۵

ذکر مجلسی دیگر از امام رضا
نزد مأمون در عصمت انبیاء

۱

۱۶۵

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید:
روایت کرد برای من پدرم از حمدان بن
سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم
که گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و امام
رضا نیز نزد او بود. مأمون به آن حضرت
گفت: یا بن رسول الله! تو می گویی که انبیا
معصوم هستند؟ فرمود: بلی، گفت: پس چه
معنی دارد قول خداوند: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ
فَغَوَى» حضرت فرمود: خداوند به آدم فرمود:
«أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا
حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» که اشاره
به درخت گندم نمود و خداوند به ایشان
فرمود: از این درخت و هر چه از جنس این
درخت باشد، نخورید. پس از غیر آن درخت

فَلَمْ يَتْرَبَا تِلْكَ الشَّجَرَةَ وَ لَمْ يَأْكُلَا مِنْهَا وَ
 إِنَّمَا أَكَلَا مِنْ غَيْرِهَا لَمَّا أَنْ وَسَّسَ الشَّيْطَانُ
 إِلَيْهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ
 الشَّجَرَةِ وَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمَا أَنْ تَقْرَبَا غَيْرَهَا وَ لَمْ
 يَنْهَكُمَا عَنِ الْأَكْلِ مِنْهَا إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكِينَ
 أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي
 لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ وَ لَمْ يَكُنْ آدَمُ وَ حَوَاءُ
 شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَخْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا
 فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَأَكَلَا مِنْهَا ثِقَةً بِبَيْمِينِهِ بِاللَّهِ وَ
 كَانَ ذَلِكَ مِنْ آدَمَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَ لَمْ يَكُنْ
 ذَلِكَ بِذَنْبٍ كَبِيرٍ اسْتَحَقَّ بِهِ دُخُولَ النَّارِ وَ
 إِنَّمَا كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمَوْهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ
 عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا
 اجْتَبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ جَعَلَهُ نَبِيًّا كَانَ مَعْصُومًا
 لَا يُذْنِبُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً قَالَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ
 رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ
 اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ
 آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ لَهُ شُرَكَاءَ
 فِيمَا آتَاهُمَا فَقَالَ لَهُ الرَّضَاءُ إِنَّ حَوَاءَ
 وَ لَدَتْ لِآدَمَ حَمْسِمَائَةَ بَطْنِ ذَكَرًا وَ أَنْثَى وَ

خوردند چه شیطان و سوسه کرد و گفت:
 «پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده»
 و فقط شما را از نزدیک شدن به غیر آنها نهی
 کرده مگر به این خاطر که فرشته نشوید و جاودانه
 نگردید و قسم خورد که من خیر خواه شما هستم
 و آدم و حواء قبل از آن کسی را ندیده بودند که به
 دروغ به خدا قسم یاد کند، ایشان را فریب داد،
 آنها نیز با اطمینان به قسم او از درخت خوردند
 و این قبل از نبوت آدم واقع شد و گناهی نبود که به
 آن مستحق دخول نار گردد، بلکه از گناهان
 صغیره بود که خدا می بخشد و بر انبیا قبل از نزول
 وحی جایز است و چون خدا او را برگزید و نبوت
 داد، معصوم شد و کبیره و صغیره مرتکب نشد،
 چنان چه خدا فرمود: «آدم پروردگارش را
 نافرمانی کرد و به گمراهی افتاد، سپس او را
 برگزید و پروردگار توبه او را پذیرفت و هدایت نمود
 و فرمود: «خدا آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را
 بر عالمیان برتری داد. مأمون گفت: چیست
 معنی قول خدا که فرمود: «وقتی خداوند فرزند
 صالح به آنان داد، آنان در مورد این فرزند
 شریکهایی برای خدا قائل شدند؟ حضرت
 فرمود: حوا برای آدم عليها السلام پانصد شکم بزیاید
 و در هر شکم یک پسر و یک دختر، و آدم

و حوا با خدا عهد کرده و دعا کرده و گفته بودند که «اگر ما را نسل نیکو بخشی ما از شا کران خواهیم بود و چون آنان را نسل صالحی بخشید، نسلی که درست اندام و پاک از عیب و آفت و دو صنف بودند، بعضی نر و بعضی ماده و آن دو صنف برای خدا شریک قرار دادند در آن چه ایشان را عطا کرده بود و شکر خدا نکردند؛ چنان چه پدر و مادر ایشان کردند. و خدا می فرماید: «خدا برتر و بیزار از شرک آنهاست».

مأمون گفت: گواهی می دهم حقاً فرزند رسول خدا هستید، از قول خدا درباره ابراهیم علیه السلام بگو که فرمود: «چون شب شد ستاره ای دید و گفت: این پروردگار من است». حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام در میان سه صنف بود، گروهی ستاره را و گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را می پرستیدند، این وقتی بود که از زیر زمین که او را آن جا پنهان کرده بودند بیرون آمده بود. چون شب شد زهره را دید از روی انکار و استخبار گفت: این پروردگار من است و چون فرو شد گفت: دوست نمی دارم هر چه را که غایب گردد، فرو شدن صفت حادث است نه قدیم و چون ماه درخشان را دید به وجه انکار و استخبار گفت: این پروردگار من است و چون غایب شد گفت: اگر پروردگارم هدایت نمی کرد هر آینه از گمراهان بودم

إِنَّ آدَمَ وَ حَوَاءَ عَاهَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَعَوَاهُ وَ قَالَا لَسِنِ آتَيْنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً مِنَ النَّسْلِ خَلَقَا سَوِيَّاتاً بَرِيئاً مِنَ الزَّمَانَةِ وَ الْعَاهَةِ وَ كَانَ مَا آتَاهُمَا صِنْفَيْنِ صِنْفاً ذُكْرَاناً وَ صِنْفاً إِنَاثاً فَجَعَلَ الصِّنْفَانِ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا وَ لَمْ يَشْكُرَاهُ كَشُكْرِ آبَوَيْهِمَا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى وَسَلَّمَ حَقّاً فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حَقِّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً قَالَ هَذَا رَبِّي فَقَالَ الرَّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَعَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٍ يَغْبُدُ الزُّهْرَةَ وَ صِنْفٍ يَغْبُدُ الْقَمَرَ وَ صِنْفٍ يَغْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ الَّذِي أَخْفِيَ فِيهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَأَى الزُّهْرَةَ قَالَ هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الْإِسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَقْبَلَ الْكَوْكَبُ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَقْلِينَ لِأَنَّ الْأَقُولَ مِنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِ لِأَنَّ صِفَاتِ الْقِدَمِ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِغاً قَالَ هَذَا رَبِّي عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الْإِسْتِخْبَارِ فَلَمَّا أَقْبَلَ قَالَ لَسِنِ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ

و چون صبح شد آفتاب درخشان را دید و به وجه انکار گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است از زهره و ماه، و چون خورشید هم غایب شد به آن سه صنف گفت: «ای قوم من بیزارم از آن چه شما آن را با خدا شریک می گردانید، من روی خود به آن خداوندی کردم که ایجاد کرد آسمان ها و زمین را بر وجه اخلاص و من از مشرکین نیستم، ابراهیم علیه السلام خواست با این کلام بطلان دین ایشان را آشکار کند و ثابت کند که نزد ایشان عبادت حق نیست کسی را که به صفت زهره و قمر و شمس باشد، بلکه عبادت برای خالق آن ها حق و ثابت است و حجت هایی که برای قوم خود می آورد الهام خدا و از داده های او بود. چنان چه خداوند می فرماید: «و آنها ادله ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند». مأمون گفت: ای پسر رسول خدا آفرین بر شما! درباره این آیه بگو که خدا فرمود: «ابراهیم گفت: خدایا نشانم بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی، خدا فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم ولی به خاطر اطمینان قلبم». حضرت فرمود: خدا به ابراهیم وحی فرمود که من از بندگان دوستی انتخاب خواهم کرد که اگر از من بخواهد که

الضَّالِّينَ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ مِنَ الزُّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ عَلَى الْإِنْكَارِ وَ الْإِسْتِخْبَارِ لَا عَلَى الْإِخْبَارِ وَ الْإِقْرَارِ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ لِلْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنَ عَبَدَةِ الزُّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام بِمَا قَالَ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ بُطْلَانَ دِينِهِمْ وَ يَثْبُتَ عِنْدَهُمْ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَحِقُّ لِمَا كَانَ بِصِفَةِ الزُّهْرَةِ وَ الْقَمَرِ وَ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ لِخَالِقِهَا وَ خَالِقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ مَا احتجَّ بِهِ عَلَى قَوْمِهِ مِمَّا أَلْهَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ آتَاهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنُّ قَلْبِي قَالَ الرَّضَا علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ

مردہ زندہ کنم اور اجابت می‌کنم، در خاطر ابراهیم افتاد که آن خلیل او باشد، گفت: خدایا نشانم بده که چگونه زندہ می‌کنی مردہ را، خدا فرمود: مگر ایمان نداری؟ گفت: ایمان دارم و می‌خواهم دلم مطمئن شود که آن خلیل من هستم. خدا فرمود: «چهار پرندہ بگیر، آنها را تکه تکه کن، سپس بر هر کوهی بخشی از آن را قرار دادہ و آنها را بخوان، فوری خود را بہ تومی رسانند و بدان کہ خدا عزیز و حکیم است». ابراهیم یک کرکس و مرغابی و طاووس و خروس گرفتہ و آنها را تکه تکه کرد و با ہم درآمیخت و هر بخش از آن را بر سر کوهی از ده کوهی کہ در حوالی او بود نهاد و منقارهاشان را در میان انگشتان خود گرفت و آنها را بہ نامشان خواند و نزد خود دانہ و آب نهاد، اجزا پریدن گرفتہ و بعضی با بعضی پیوستند تا بدن‌هایشان راست شد و هر بدنی بہ گردن و سر خود پیوست. ابراهیم منقارهایشان را کرد، پریدند از آن آب خوردند و از آن دانہ برچیدند و گفتند: یا نبی الله ما را زندہ کردی خدا تو را زندہ کند، ابراهیم گفت: خدا زندہ‌ها را مردہ و مردہ‌ها را زندہ می‌گرداند او بر ہمہ چیز قادر است.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! خبر ده از قول خدا کہ فرمود: «موسی او را با مشتم زد و او مرد، گفت: این از کار شیطان است».

سَأَلَنِي إِخْيَاءَ الْمَوْتَى أَجَبْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ
إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ أَرِنِي
كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى
وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي عَلَى الْخَلَّةِ قَالَ فَخُذْ
أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ
عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ
سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَخَذَ
إِبْرَاهِيمُ نَسْرًا وَطَاوُسًا وَبَطْأً وَدِيكًا
فَقَطَّعَهُنَّ وَخَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ
مِنَ الْجِبَلِ الَّتِي حَوْلَهُ وَكَانَتْ عَشْرَةً مِنْهُنَّ
جُزْءًا وَجَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ
دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَوَضَعَ عِنْدَهُ حَبًّا وَمَاءً
فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ
حَتَّى اسْتَوَتْ الْأَبْدَانُ وَجَاءَ كُلُّ بَدَنِ حَتَّى
انْتَضَمَ إِلَى رَقَبَتِهِ وَرَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمُ ﷺ
عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطِرْنَ ثُمَّ وَقَعْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ
ذَلِكَ الْمَاءِ وَالتَّقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَقُلْنَ
يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ
بَلِ اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

قَالَ الْمَأْمُونُ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَبَا
الْحَسَنِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ

حضرت فرمود: موسی علیه السلام داخل شد به شهری از شهرهای فرعون، زمانی که اهلش غافل بودند، میان مغرب و عشاء دید دو مرد با هم جنگ می‌کنند، یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان، آن که از شیعیان بود، استغاثه نمود از موسی بر آن یک که از دشمنان بود، موسی علیه السلام او را مشت زد به حکم خدا. پس به مرد گفت: این از عمل شیطان بود یعنی آن جنگ که بین آن دو مرد بود نه کشتن آن مرد توسط موسی، همانا او یعنی شیطان دشمنی گمراه کننده و آشکار است.

مأمون گفت: معنی قول موسی علیه السلام چیست؟ «خدایا به خودم ظلم کردم، مرا بیامرزه؟» حضرت فرمود: یعنی با ورود به این شهر خود را در شرایطی قرار دادم که نباید قرار می‌دادم «فاغفر لی» مرا از دشمنان بیوشان تا بر من ظفر نیابند و مرا نکشند و «خدا او را آمرزید همانا او آمرزنده و مهربان است». موسی علیه السلام گفت: «خدایا به ازاء این که تمام کردی بر من قوتی را که مردی را به یک مشت بکشتم، جهاد می‌کنم در راه تو به این قوت تا راضی شوی». صبح موسی علیه السلام در آن شهر ترسان و منتظر بود، مردی که دیروز از او نصرت خواست او را به مدد خود می‌خواند، موسی علیه السلام به او گفت: تو اهل شر هستی

الشَّيْطَانِ قَالَ الرُّضَاءُ إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَةً مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَقَضَى مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَوَكَرَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَغْنِي الْاِقْتِتَالَ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ إِنَّهُ يَغْنِي الشَّيْطَانَ عَدُوُّ مُضِلُّ مُبِينٌ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي قَالَ يَقُولُ إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِي هَذَا الْمَدِينَةَ فَاغْفِرْ لِي أَيِ اسْتُرْنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِئَلَّا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي فَقَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ مُوسَى علیه السلام رَبِّ بِنَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنَ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بِوَكْرَةٍ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى تَرْضَى فَأَصْبَحَ مُوسَى فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخَرٍ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ

دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! تو را ادب خواهم کرد، چون اراده کرد که حمله کند بر آن که دشمن آن دو و از شیعه او بود. گفت: یا موسی می خواهی مرا بکشی هم چنان که دیروز یکی را کشتی. می خواهی جبار باشی و نمی خواهی از مصلحین باشی؟ مأمون گفت: خدا از طرف انبیائش به شما جزای خیر دهد یا ابالحسن! معنی این آیه چیست؟ «موسی به فرعون گفت: آن کار که مرتکب شدم در آن موقع گمراه بودم». حضرت فرمود: وقتی موسی از مدین نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: «آن کار را مرتکب شدی و نسبت به من ناسپاس بودی». موسی علیه السلام گفت: آن کار را زمانی کردم که راه را گم کرده و به آن سبب به شهری از شهرهای تو افتادم و از آن جا بگریختم چون از شما ترسیدم. پروردگام به من حکمت بخشید و مرا از رسولان گردانید و خدا به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را یتیم نیافت پس برایت سرپرست قرار داد» یعنی تو را تنها یافت و مردم را به سوی تو سوق داد، «و تو را گم شده یافت» یعنی نزد قوم خود ناشناخته بودی. «پس هدایت کرد» یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی کرد، «تو را فقیر یافت و غنی نمود» یعنی دعای تو مستجاب ساخت و تو را غنی نمود. مأمون گفت: آفرین بر شما ای پسر رسول خدا

قَاتَلْتَ رَجُلًا بِالْأَمْسِ وَ تَقَاتِلُ هَذَا الْيَوْمَ
الْأَوْذِينَكَ | لِأَوْذِيكَ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ
فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا
وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِهِ قَالَ يَا مُوسَى أَ تُرِيدُ أَنْ
تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ | إِنْ تُرِيدُ إِلَّا
أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ
تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ.

قَالَ الْمَأْمُونُ جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ أَنْبِيَائِهِ
خَيْرًا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى
لِفِرْعَوْنَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ قَالَ
الرِّضَاءُ عليه السلام إِنْ فِرْعَوْنَ قَالَ لِمُوسَى لَمَّا أَتَاهُ وَ
فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ
الْكَافِرِينَ | بِي قَالَ مُوسَى فَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ
الضَّالِّينَ عَنِ الطَّرِيقِ بِوُقُوعِي إِلَى مَدِينَةِ
مِنْ مَدَائِنِكَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ
فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ
الْمُرْسَلِينَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ
مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى | يَقُولُ أَلَمْ
يَجِدْكَ وَحِيدًا فَآوَى إِلَيْكَ النَّاسَ وَ
وَجَدَكَ ضَالًّا يَغْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ فَهَدَى أَيْ
هَدَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِكَ وَ وَجَدَكَ غَائِبًا فَأَغْنَى
يَقُولُ أَعْنَاكَ بِأَنْ جَعَلَ دُعَاكَ مُسْتَجَابًا قَالَ
الْمَأْمُونُ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

سپس گفت: چیست معنی قول خدا که فرمود:
 وقتی موسی در موعدی که معین کرده بودیم
 آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا
 خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم، گفت: مرا
 نتوانی دیده، چگونه جایز بود که موسی علیه السلام کلیم
 الله نداند که خدا دیده نمی شود تا این مسألت از
 او کنند؟ حضرت فرمود: موسی کلیم الله
 می دانست که خدا منزّه است از آن که دیده شود
 به دیده ها ولیکن چون خدا با او سخن کرد و قرب
 داد و بازگشت به سوی قوم خود و ایشان را از آن
 خبر داد، گفتند: ما ایمان نیاوریم به تو تا کلام
 خدا بشنویم چنان چه تو شنیدی و آن قوم
 هفت صد هزار مرد بودند، از ایشان هفتاد هزار
 اختیار کرد. پس از ایشان هفت هزار اختیار کرد
 پس از ایشان هفت صد مرد و از آن هفت صد،
 هفتاد مرد اختیار نمود برای میقات رب خود.

ایشان را با خود به طور سینا برد و در دامن
 کوه بداشت و خود بالا شد و از خدا مسألت کرد که
 با او سخن کند و کلام خود به آن جماعت بشنواند
 خدا با او سخن کرد و ایشان آن سخن بشنیدند، از
 بالا و زیر، از راست و چپ، و از پس و پیش؛ زیرا خدا
 آن کلام را در درخت ایجاد کرد و از آن جا به هر
 طرف منبث کرد تا آن را از هر طرف شنیدند.

فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمَّا جَاءَ
 مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي
 أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ
 يَكُونَ كَلِمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام لَا يَعْلَمُ
 أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ
 الرُّؤْيَةُ حَتَّى يَسْأَلَهُ هَذَا السُّؤَالُ فَقَالَ
 الرِّضَاءُ عليه السلام إِنْ كَلِمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عليه السلام عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعَزُّ أَنْ يُرَى
 بِالْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 قَرَّبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَاجَاهُ فَقَالُوا لَنْ
 نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَ
 كَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةِ أَلْفٍ رَجُلٍ فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ
 سَبْعِينَ أَلْفًا ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ ثُمَّ
 اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ
 رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِمْ.

فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي
 سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ وَ
 سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ يُسْمِعَهُمْ كَلَامَهُ
 فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ سَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ
 فَوْقِ وَ أَسْفَلِ وَ يَمِينِ وَ شِمَالِ وَ وِرَاءِ وَ أَمَامِ
 لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَذَتْهُ فِي الشَّجَرَةِ وَ
 جَعَلَهُ مُنْبَعثًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ

گفتند: ایمان نمی آوریم که آن چه شنیدیم کلام خداست تا خدا را آشکارا ببینیم. چون این سخن بزرگ را گفته و استکبار نمودند، خدا صاعقه فرستاد و به ظلمشان مواخذه نمود و مردند. موسی علیه السلام گفت: یا رب! چون نزد بنی اسرائیل بازگردم، به من خواهند گفت: ایشان را بردی و کشتی چون صادق نبودی در آن دعوی که خدا با تو مناجات می کند. پس خدا ایشان را زنده کرد و با او فرستاد، گفتند: اگر تو از خدا مسألت می کردی که خود را به تو بنماید تا به او نظر کنی تو را اجابت می نمود و تو ما را خبر می دادی او چگونه است و معرفت او بر وجه کمال بر ما حاصل می شد. موسی علیه السلام گفت: ای قوم! خدا به دیده ها دیده نمی شود، او را چگونه نبود، او را به آیات او شناسند و به اعلام او دانند. گفتند: ایمان نمی آوریم تا تو این مسألت کنی. موسی علیه السلام گفت: یا رب! تو می شنوی گفتگوی بنی اسرائیل را و می دانی صلاح حالشان را، خدا وحی کرد؛ ای موسی! سؤال کن آن چه از تو سؤال می کنند که من تو را به جهل ایشان مواخذه نکنم. در این وقت گفت: ای پروردگار من خود را به من بنما تا نظر کنم به تو، گفت: مراهرگز نمی بینی، به کوه نظر کن اگر در جای خود قرار گرفت مرا خواهی دید، چون خدا با ایمای از آیات خود بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد نمود

الْوُجُوهَ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْنَاهُ كَلَامُ اللَّهِ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَلَمَّا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ الْعَظِيمَ وَاسْتَكْبَرُوا وَعَتَوْا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ صَاعِقَةً فَأَخَذَتْهُمْ بِظُلْمِهِمْ فَمَاتُوا فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ مَا أَقُولُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ وَقَالُوا إِنَّكَ ذَهَبْتَ بِهِمْ فَقَتَلْتَهُمْ لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا ادَّعَيْتَ مِنْ مُنَاجَاةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّكَ فَأَخْيَاهُمُ اللَّهُ وَبَعَثَهُمْ مَعَهُ فَقَالُوا إِنَّكَ لَوْ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُرِيكَ نَنظُرُ إِلَيْهِ لِأَجَابِكَ وَكُنْتَ تُخْبِرُنَا كَيْفَ هُوَ فَتَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُرَى بِالْأَبْصَارِ وَلَا كَيْفِيَّةَ لَهُ وَإِنَّمَا يُعْرَفُ بِآيَاتِهِ وَ يُعْلَمُ بِأَعْلَامِهِ.

فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَسْأَلَهُ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ سَمِعْتَ مَقَالََةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِصَلَاحِهِمْ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى سَلْنِي مَا سَأَلُوكَ فَلَنْ أُؤَاخِذَكَ بِجَهْلِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مُوسَى علیه السلام رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ وَ هُوَ يَهْوِي فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بِآيَةٍ مِنْ آيَاتِهِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ

مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ
إِلَيْكَ يَقُولُ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَنِ
جَهْلِ قَوْمِي وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ بِأَنَّكَ
لَا تُرَى.

موسی بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد
گفت: منزهی، توبه کرده و به سوی تو برمی گردم،
یعنی از جهل قوم خود به معرفت تو باز می گردم
و من اول مومنانم به این که تو دیده نمی شوی.

قَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ
فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ هَمَّتْ
بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ فَقَالَ
الرِّضَاءُ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْ لَا أَنْ رَأَى
بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ لَكِنَّهُ كَانَ
مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ
وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ
قَالَ هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ

مأمون گفت: ای بالحسن! آفرین بر شما! در
مورد قول خدا بگو که فرمود: ﴿وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ
هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾. حضرت فرمود:
زلیخا قصد یوسف کرد و او اگر برهان پروردگار خود را
نمی دید قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود
و معصوم قصد گناه نکند و گناه نکند. و حدیث کرد
مرا پدرم از پدرش که فرمود: قصد کرد زلیخا به این
که انجام دهد و او قصد کرد که انجام ندهد. مأمون

قَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ
فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَا النَّوْنِ
إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَالَ
الرِّضَاءُ ذَاكَ يُونُسُ بْنُ مَتَّى عَلَيْهِ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ فَظَنَّ بِمَعْنَى اسْتَيْقَنَ أَنْ لَنْ
نَقْدِرَ عَلَيْهِ أَي لَنْ نُضَيِّقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ مِنْهُ
قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ
عَلَيْهِ رِزْقُهُ (أَوْ) أَي ضَيِّقَ وَ قَتَّرَ فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ أَي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَ ظُلْمَةِ الْبَحْرِ وَ
ظُلْمَةِ بَطْنِ الْحَوْتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بِتَرْكِي

گفت: آفرین بر شما ای ابالحسن! در مورد قول خدا
بگو که فرمود: ﴿وَ ذَا النَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ
أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾. حضرت فرمود: او یونس بن
متی است که بر قوم خود خشمگین شد و از میان
آنها رفت و «ظن» به این معناست که یقین کرد که
«أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی ما روزی اش را بر او تنگ
نمی کنیم، مثل قول خدا که فرمود: ﴿وَ أَمَّا إِذَا مَا
ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ «قدر علیه» به معنی تنگ
کردن معیشت است. به هر حال ﴿فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ﴾ یعنی خدا را در ظلمت شب و دریا و شکم
ماهی خواند ﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي قَدْ فَرَعْتَنِي لَهَا فِي بَطْنِ الْحُوتِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدُ كَذَّبُوا بِجَاءِهِمْ نَصْرُنَا قَالَ الرُّضَائِيُّ عليه السلام يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ مِنْ قَوْمِهِمْ وَظَنَّ قَوْمُهُمْ أَنَّ الرُّسُلَ قَدْ كَذَّبُوا بِجَاءِ الرُّسُلِ نَصْرُنَا.

اے نبی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿ من به خاطر ترک عبادتی کہ در شکم ماہی امکانش را فراہم نمودی ظالم ہستم، خدا دعای او را مستجاب کرد و فرمود: «اگر از مسبحین نبود تا روز رستاخیز در شکم ماہی می ماند». مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابوالحسن! در مورد قول خدا بگو کہ فرمود: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدُ كَذَّبُوا بِجَاءِهِمْ نَصْرُنَا﴾ حضرت فرمود: یعنی زمانی کہ پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان آنان را دروغ پنداشتند، یاری ما بہ پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای ابوالحسن! معنی این آیه چیست ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین مکہ کسی گناہکارتر از رسول خدا نبود، آنان قبل از بعثت سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آن حضرت آنان را بہ سوی کلمہ اخلاص دعوت کرد، این امر بر آنان گران آمد و گفتند: «آیا بہ جای خدایان، یک خدا قرار دادہ، این عجیب است، سرانشان گفتند: بر اعتقاد بہ خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است کہ از شما خواستہ می شود، ما چنین حرفہایی را در بین امت آخر نشنیدہ ایم، این سخن جز

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ الرُّضَائِيُّ عليه السلام لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ صَنَمًا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَظُمَ وَقَالُوا أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا

دروغ نیست، وقتی خدا مکه را برای پیامبرش
 فتح نمود، فرمود: «ای محمدا! ما مکه را با فتوحی
 قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه
 قبلی و بعدی تو را بپوشاند، همان چیزی را که نزد
 مشرکین مکه در گذشته و بعد از آن به خاطر
 دعوت به توحید گناه بود، زیرا برخی از مشرکین
 مکه مسلمان و برخی از مکه خارج شدند و آنان که
 در مکه ماندند زمان دعوت مردم به توحید قادر
 به انکار آن نبوده و با غلبه حضرت آنچه از نظر
 آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای اباالحسن!
 درباره این آیه بگو: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ
 لَهُمْ». حضرت فرمود: این از قبیل «به تو
 می گویم همسایه گوش کن» می باشد، خدا به
 ظاهر با پیامبرش صحبت کرده، منظور امت
 بوده است نظیر این آیه «اگر مشرک شوی،
 عملت باطل شده و از زیانکاران خواهی بود»
 و «اگر تو را تشبیت نمی کردیم نزدیک بود کمی
 به آنان میل کنی».

مأمون گفت: درست گفתי ای پسر رسول
 خدا! معنی این آیه چیست؟ «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ
 زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ

اِخْتَلَاقٌ فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ
 نَبِيِّهِ ﷺ مَكَّةَ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ
 مَكَّةَ فَتَحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
 ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ
 بِدُعَائِكَ إِلَيَّ تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَ مَا
 تَأَخَّرَ لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ وَ خَرَجَ
 بَعْضُهُمْ عَنِ مَكَّةَ وَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ
 عَلَيَّ إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ
 فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ
 عَلَيْهِمْ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ
 فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَفَا اللَّهُ
 عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ قَالَ الرَّضَا ﷺ هَذَا مِمَّا
 نَزَلَ بِإِيَّاكَ أَغْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةَ خَاطَبَ
 اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ نَبِيِّهِ وَ أَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ
 كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ
 عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ قَوْلُهُ
 عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ لَا أَنْ تَبَشِّرَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ
 إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.

قَالَ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ تَقُولُ
 لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ
 عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي

نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ﴿
 اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ قَالَ الرَّضَاءُ إِنَّ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَصَدَ دَارَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ
 شَرَّاحِيلَ الْكَلْبِيِّ فِي أَمْرِ أَرَادَهُ فَرَأَى امْرَأَتَهُ
 تَغْتَسِلُ فَقَالَ لَهَا سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ وَ إِنَّمَا
 أَرَادَ بِذَلِكَ تَنْزِيهَ الْبَارِي عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ قَوْلِ
 مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللَّهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ فَاضْفَاكُم رِبُّكُمْ
 بِالْبَيِّنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ
 لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا فَقَالَ النَّبِيُّ لَمَّا رَأَاهَا
 تَغْتَسِلُ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ أَنْ يَتَّخَذَ لَهُ
 وَلَدًا يَحْتَاجُ إِلَى هَذَا التَّطْهِيرِ وَ الْإِغْتِسَالِ
 فَلَمَّا عَادَ زَيْدٌ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخْبَرَتْهُ امْرَأَتُهُ
 بِمَجِيئِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَوْلِهِ لَهَا سُبْحَانَ
 الَّذِي خَلَقَكَ فَلَمْ يَعْلَمْ زَيْدٌ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ وَ
 ظَنَّ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ لِمَا أُعْجِبَهُ مِنْ حُسْنِهَا
 فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ.

وَ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّ امْرَأَتِي
 فِي خُلُقِهَا سُوءٌ وَ إِنِّي أُرِيدُ طَلَاقَهَا فَقَالَ لَهُ
 النَّبِيُّ ﷺ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ
 اللَّهَ وَ قَدْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَفَهُ عَدَدَ
 أَزْوَاجِهِ وَ أَنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ مِنْهُمْ فَأَخْفَى
 ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهِ لِزَيْدٍ وَ خَشِيَ

حضرت فرمود: رسول خدا برای کاری تصمیم
 گرفتند به خانه زید بن حارثه بروند، زن زید را
 در حال غسل کردن دیدند و به او فرمودند: منزّه
 است کسی که تو را خلق کرده است و منظر
 پیامبر این بود که خدا را تنزیه کند از گفته کسانی
 که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند.
 خدا نیز فرمود: «آیا خدا پسران را برای شما
 گذاشته و برای خود دخترانی از ملائکه برگزیده؟
 سخن بزرگی بر زبان می‌آورد، لذا وقتی حضرت
 آن زن را در حال غسل دید، گفت: آن که تو را
 خلق کرده برتر است که فرزندی نیازمند تطهیر
 داشته باشد، وقتی زید به خانه برگشت، همسرش
 آمدن حضرت رسول و گفته آن حضرت «سبحان
 الذی خلقک، رابه او خبر داد، زید منظور حضرت را
 نفهمید و گمان کرد که سخن حضرت به این خاطر
 بوده که آن حضرت از زن او خوشش آمده، نزد
 حضرت آمد. و عرض کرد: یا رسول الله! همسر من
 بد اخلاق است و می‌خواهم او را طلاق دهم، حضرت
 به او فرمود: «همسرت را نگاه دار و از خدا بترس»
 و خدای تعالی تعداد همسران آن حضرت و این که
 این زن از آنان است رابه او خبر داده بود، حضرت
 این امر را از زید پنهان داشته و از این می‌ترسید

که مردم بگویند: محمد به برده‌اش که آزاد کرده، می‌گوید: زن تو همسر من خواهد شد و بر حضرت ایراد بگیرند، لذا فرمود: «کسی که خدا به واسطه اسلام به او نعمت داده، تو با آزاد کردن او، وی را مورد عنایت قرار دادی، از خدا بترس و همسرت را نگه دار و در دل چیزی را پنهان می‌داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می‌ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی»، سپس زید او را طلاق داد و پس از عده طلاق خدا او را به عقد پیامبر درآورد و فرمود: «آن گاه که زید کام خویش را از او گرفت، او را به عقد تو در آوردم تا بر مؤمنین در ازدواج با همسران فرزند خوانده‌های خود، گناهی نباشد و خواسته خدا شدنی است» خداوند دانست که منافقین به خاطر این ازدواج بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، لذا فرمود: «در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده بر پیامبر گناهی نیست».

مأمون گفت: قلبم را آرام کردی ای پسر رسول خدا! و آنچه بر من مشتبه شده برایم آشکار کردی، خدا از طرف انبیا و اسلام شما را جزای خیر دهد. علی بن محمد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد را که در مجلس بود گرفت و با خود برد، من به دنبال آنان رفتم، مأمون گفت: برادرزاده‌ات را چگونه یافتی؟

النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لِمَوْلَاهُ إِنَّ امْرَأَتَكَ سَتَكُونُ لِي زَوْجَةً يَعْبُونَهُ بِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَغْنِي بِالْإِسْلَامِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ يَغْنِي بِالْعِتْقِ أَمْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ثُمَّ إِنَّ زَيْدَ بَنَ حَارِثَةَ طَلَّقَهَا وَ اعْتَدَّتْ مِنْهُ فَرَزَّوَجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ثُمَّ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْمُتَافِقِينَ سَيَعْبُونَهُ بِتَزْوِيجِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ شَفَيْتَ صَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَوْضَحْتَ لِي مَا كَانَ مُلْتَبِسًا عَلَيَّ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ أَنْبِيَائِهِ وَ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ فَقَامَ الْمَأْمُونُ إِلَى صَلَاةٍ وَ أَخَذَ بِيَدِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَ تَبِعْتُهُمَا فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ كَيْفَ رَأَيْتَ ابْنَ

گفت: دانشمند است و ندیده‌ام که با اهل علم مرتبط باشد، مأمون گفت: برادرزاده‌ات از خاندان پیامبر است که پیامبر فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید که از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نمی‌کنند و در ضلالت داخل نخواهند کرد، سپس حضرت به منزل رهسپار شدند، فردا نزد آن حضرت رفته و صحبت‌های مأمون و محمد بن جعفر را به ایشان عرض کردم، حضرت تبسم کرده و فرمود: ای ابن جهم! آنچه شنیده‌ای فریبت ندهد، او مرا به نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

مؤلف گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام چنین حدیثی از او بعید است.

أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ عَالِمٌ وَ لَمْ نَرَهُ يَخْتَلِفُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ الَّذِينَ قَالَ فِيهِمُ النَّبِيُّ ﷺ أَلَا إِنَّ أُبْرَارَ عِشْرَتِي وَ أَطَائِبَ أَرْوَمَتِي أَخْلَمُ النَّاسِ صِغَارًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى وَ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ وَ انصَرَفَ الرَّضَا إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ غَدَوْتُ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمْتُهُ مَا كَانَ مِنْ قَوْلِ الْمَأْمُونِ وَ جَوَابِ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ لَهُ فَضَحِكَ ﷺ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ الْجَهْمِ لَا يَغُرَّتْكَ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ فَإِنَّهُ سَيَغْتَالِنِي وَ اللَّهُ تَعَالَى يَنْتَقِمُ لِي مِنْهُ.

قال مصنف هذا الكتاب هذا الحديث غريب من طريق علي بن محمد بن جهم مع نضبه و بغضه و عداوته لأهل البيت عليهم‌السلام

۱۶۶

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من
حديث اصحاب الرس

۱۶۶

ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره
اصحاب رس آمده است

۱

۱۶۶

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ
أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ
صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام
قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ
يَقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ
كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مَنْ كَانَ مَلِكُهُمْ
و هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا
و بِمَاذَا هَلَكُوا فَأِنِّي أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ

۱

۱۶۶

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابوصلت
عبدالسلام بن صالح هروی از امام رضا علیه
السلام روایت می کند که ایشان از امام کاظم
علیه السلام از امام صادق، از امام باقر، از امام
سجاد از امام حسین علیهم السلام روایت
می کنند که سه روز قبل از شهادت امیرالمؤمنین
علیه السلام مردی از بزرگان تمیم به نام عمرو
خدمت ایشان شرفیاب شده، عرض کرد: ای
امیر المؤمنین! مرا از اصحاب رس خبر ده، در
چه زمانی بودند؟ محل زندگی ایشان کجا بود؟
پادشاهشان که بود؟ آیا خداوند برای ایشان
پیامبری ارسال کرده بود یا نه؟ و از چه رو هلاک
شدند، همانا من در کتاب خدای

یادی از ایشان دیده‌ام و خبرشان را در جای دیگر نیافته‌ام. امام فرمود: از امری سؤال کردی که کسی پیش از تو نپرسیده بود و سپس نیز کسی تو را خبر ندهد. در کتاب خدا آیه‌ای نیست، مگر آن که من آن را می‌دانم و تفسیرش را و محل نزول آن را از دشت و کوه و زمان نزول آن را از شب و روز می‌دانم. سپس به سینه مبارک خویش اشاره کرد و فرمود: این جا علم فراوانی است، لکن خواهندگانش کم‌اند و به زودی چون مرانیابند، پشیمان خواهند شد. ای برادر تمیمی! قصه ایشان چنین است که ایشان درخت صنوبر را می‌پرستیدند و آن را شاه درخت می‌گفتند. یافث بن نوح آن را کنار چشمه‌ای به نام دوشاب که پس از طوفان برای نوح جوشیده بود، غرس کرده بود. ایشان را اصحاب رس می‌گفتند، زیرا خانه‌های خویش را در زمین حفر می‌کردند. زمان ایشان پس از سلیمان بود و دوازده روستا بر کرانه رود رس در بلاد شرق داشتند و نام رود نیز برگرفته از نام ایشان بود. رودی پر بارتر و شیرین‌تر از آن و بلادی بیشتر و آبادتر از بلاد ایشان نبود. نام روستاهای ایشان به ترتیب اول آبان، دوم آذر، سوم دی، چهارم بهمن، پنجم اسفندار، ششم فروردین،

تَعَالَى ذِكْرَهُمْ وَلَا أَجِدُ إِخْبَرَهُمْ) فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا يُحَدِّثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا عَنِّي وَمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُهَا وَأَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا وَفِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَإِنَّا هَاهُنَا لَعُلَمَاءُ جَمًّا وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ وَ لَكِنَّ طَلَّابَهُ يَسِيرٌ وَعَنْ قَلِيلٍ يَنْدُمُونَ لَوْ فَقَدُونِي.

كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَا تَمِيمٍ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا يَعْْبُدُونَ شَجَرَةَ صَنْوَبِرَةٍ يُقَالُ لَهَا شَاهُ دِرْخْتٍ كَانَ يَافِثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا دُوشَابٌ كَانَتْ أَنْبِطَتْ لِنُوحٍ عليه السلام بَعْدَ الطُّوفَانِ وَإِنَّمَا سُمُّوا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسُّوا بَيْتَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام وَكَانَتْ لَهُمْ اثْنَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ يُقَالُ لَهَا رَسٌّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَبِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهْرُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ أَغْزُرُ مِنْهُ وَ لَا أَعْذَبُ مِنْهُ وَ لَا قَرْيٌ أَكْثَرُ وَ لَا أَعْمَرُ مِنْهَا تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ آبَانَ وَ الثَّانِيَةُ آذَرَ وَ الثَّلَاثَةُ دَى وَ الرَّابِعَةُ بَهْمَنَ وَ الْخَامِسَةُ إِسْفَنْدَارَ وَ السَّادِسَةُ فَرُوزْدِينَ وَ السَّابِعَةُ اَزْدِيْبِيْهَشْتَ وَ

هفتم اردیبهشت، هشتم خرداد، نهم مرداد،
دهم تیر، یازدهم مهر و دوازدهم شهریور بود.
بزرگترین بلد ایشان اسفندار بود و پادشاهشان
که در آن سکونت داشت، ترکوذ بن غابور بن
یارش بن سازن بن عمرو بن کنعان، فرعون
زمان ابراهیم بود.

در آن بلد، چشمه دوشاب و صنوبر شاه
درخت بود. در هر شهری، شاخه‌ای از آن
صنوبر را کاشته بودند و درخت عظیمی شده
بود. آب چشمه و نهر آن را حرام می‌دانستند
و نمی‌نوشیدند و به حیوانات نمی‌دادند و هر که
از آن آب می‌آشامید، او را می‌کشتند
و می‌گفتند این زندگانی خدای ماست و کسی را
نمی‌رسد که از زندگانی او بکاهد و آبشخور خود
و حیواناتشان از رود رس بود که بر کرانه آن
بودند. هر ماهی را در روستایی عیدی قرار داده
بودند که در آن روز جمع شده، بر آن درخت
برده‌ای پر از نقوش می‌آویختند و گوسفند و گاو
بر آن قربانی می‌کردند و با هیزم آتش
می‌افروختند. چون دود آتش ذبایح بر آسمان
بلند می‌شد و مانع نگاه ایشان به آسمان
می‌شد، به سجده می‌افتادند و می‌گریستند
و تضرع می‌کردند که از ایشان راضی شود،

الثَّامِنَةُ خُرْدَادَ وَ التَّاسِعَةَ مُرْدَادَ وَ العَاشِرَةَ
تِيرَ وَ الحَادِيَةَ عَشَرَ مِهْرَ وَ الثَّانِيَةَ عَشَرَ
شَهْرِيورَ وَ كَانَتْ أَعْظَمُ مَدَائِنِهِمْ إِسْفَنْدَارَ وَ
هِيَ الَّتِي يَنْزِلُهَا مَلِكُهُمْ وَ كَانَ يُسَمَّى تَرْكُودَ
بْنِ غَابُورَ بِنِ يَارِشِ بِنِ سَازِنِ بِنِ نَمْرُودَ بِنِ
كَنْعَانَ، فِرْعَوْنَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ بِهَا العَيْنُ وَ الصَّنُوبِرَةُ وَ قَدْ غَرَسُوا فِي
كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ تِلْكَ الصَّنُوبِرَةِ
فَنَبَتَ الحَبَّةُ وَ صَارَتْ شَجَرَةً عَظِيمَةً وَ
حَرَّمُوا مَاءَ العَيْنِ وَ الأنْهَارِ فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا
وَ لَا أَنْعَامُهُمْ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُمُ وَ
يَقُولُونَ هُوَ حَيَاةُ آلِهَتِنَا فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ
يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا وَ يَشْرَبُونَهُمْ وَ أَنْعَامَهُمْ
مِنْ نَهْرِ الرَّسِّ الَّذِي عَلَيْهِ قُرَاهُمُ وَ قَدْ جَعَلُوا
فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَةِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عِيداً
يَجْمَعُ إِلَيْهِ أَهْلُهَا فَيَضْرِبُونَ عَلَى الشَّجَرَةِ
الَّتِي بِهَا كَلَّةٌ مَنْ يُرِيدُ فِيهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ
ثُمَّ يَأْتُونَ بِشَاةٍ وَ بَقَرٍ فَيَذْبَحُونَهَا قُرْبَاناً
لِلشَّجَرَةِ وَ يُشْعِلُونَ فِيهَا النَّيْرَانَ بِالحَطَبِ
فَإِذَا سَطَعَ دُخَانُ تِلْكَ الذَّبَائِحِ وَ قَتَارُهَا فِي
الْهَوَاءِ وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ النَّظَرِ إِلَى السَّمَاءِ
خَرُّوا لِلشَّجَرَةِ سُجُوداً وَ يَبْكُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ
إِلَيْهَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُمْ فَكَانَ الشَّيْطَانُ يَجِيءُ

فَيُحَرِّكُ أَغْصَانَهَا وَ يَصِيحُ مِنْ سَاقِهَا صِيَاحَ
 الصَّبِيِّ وَ يَقُولُ قَدْ رَضِيْتُ عَنْكُمْ عِبَادِي
 فَطِيبُوا نَفْسًا وَ قَرُّوا عَيْنًا فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ
 عِنْدَ ذَلِكَ وَ يَشْرَبُونَ الخَمْرَ وَ يَضْرِبُونَ
 بِالْمَعَارِفِ وَ يَأْخُذُونَ الدَّشْتَبَدَ فَيَكُونُونَ
 عَلَى ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ.
 وَ إِنَّمَا سَمَّتِ الْعَجَمُ شَهْرَهَا بِأَبَانِمَاءَ وَ
 آذْرَمَاءَ وَ غَيْرِهِمَا اشْتِقَاقًا مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ
 الْقَرْيَةِ لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَغْضِهِمْ لِبَغْضِ هَذَا عِيدِ
 شَهْرِ كَذَا وَ عِيدِ شَهْرِ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدُ
 شَهْرِ قَرِيْبِهِمُ الْعُظْمَى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ صَغِيرُهُمْ
 فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنَوْبَرَةِ وَ الْعَيْنِ سُرَادِقًا مِنْ
 دِيبَاجٍ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّورِ لَهُ اثْنَا عَشَرَ
 بَابًا كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرْيَةٍ مِنْهُمْ وَ يَسْجُدُونَ
 لِلصَّنَوْبَرَةِ خَارِجًا مِنَ السُّرَادِقِ وَ يَقْرَبُونَ لَهُ
 الذَّبَائِحَ أَضْعَافَ مَا قَرَّبُوا لِلشَّجَرَةِ الَّتِي فِي
 قَرَاهِمُ فَيَجِيءُ إبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيُحَرِّكُ
 الصَّنَوْبَرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا وَ يَتَكَلَّمُ مِنْ
 جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْرِيًّا وَ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ
 بِأَكْثَرِ مِمَّا وَعَدْتَهُمْ وَ مَنَّتَهُمُ الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا
 فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ
 الْقَرَحِ وَ النَّسَاطِ مَا لَا يُفِيْقُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ
 مِنَ الشُّرْبِ وَ الْعَرْفِ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ

پس شیطان بر ایشان فرو می آمد و شاخه های
 درخت را می جنبانید و چون بچه های صدا
 می داد که: از شما راضی شدیم، دلتان خوش
 و چشمتان روشن. پس سر بر داشته، شراب
 نوشیده، چنگ و سنج می زدند و آن روز و شب
 را تا وقت برگشت چنین بودند.

پارسیان ایام ماهشان را از روی آن شهرها
 به این اسامی خواندند و هر ماه می گفتند که
 عید فلان ماه و فلان ماه است. چون عید شهر
 اصلی ایشان می شد، نزد چشمه و صنوبر،
 کوچک و بزرگ جمع شده، خیمه های بزرگ از
 دیبا می زدند که بر روی آن انواع چهره ها
 نقاشی شده و دوازده در داشت، هر دری برای
 قریه ای. بیرون خیمه برای صنوبر سجده
 می کردند و بیش از آن چه برای درخت
 خودشان قربانی می کردند، آن جا قربانی
 می نمودند. در آن گاه ابلیس می آمد و درخت را
 به شدت تکان می داد و از میانه درخت با ایشان
 صحبت می کرد و ایشان را وعده ها می داد
 و آرزومندشان می کرد بیشتر از آروزها
 و وعده های شیاطین دیگر. پس سر از سجده بر
 می داشتند و بی اندازه خوشحال می شدند
 و شراب می نوشیدند و چنگ می زدند و در این

حال تا دوازده روز به اندازه باقی اعیادشان باقی می ماندند و سپس می رفتند. چون کفر ایشان به خداوند و عبادت غیر او به طول انجامید، خداوند ملکی از بنی اسرائیل از تبار یهود بن یعقوب را فرستاد که مدت زمان زیادی در بین ایشان بود و ایشان را به عبادت خدا و شناخت ربوبیت او خواند و پیرویش نکردند. پس چون شدت اصرار ایشان بر سرکشی و ضلال را دید و نیز رد کردن طریق رشد و صلاح را و عید بزرگشان نیز نزدیک شد، گفت: خدایا! بندگان مرا تکذیب و به تو کفر ورزیدند و صبح می کنند درحالی که درختی را می پرستند که نه نفع می رساند و نه ضرر. پس درختشان را خشک کن و قدرت و غلبه خویش را به ایشان بنما. صبحگاه درخت خویش را خشک یافتند و در هول و ناامیدی واقع شدند. فرقه ای از ایشان گفتند: این مرد که گمان می کند فرستاده خدای آسمان و زمین است، خدای شما را سحر کرد تا شما را به خدای خود بگرداند و عده ای گفتند: بلکه خدای شما به خاطر این مرد که او را عیب کرده، شما را به پرستش دیگری می خواند، غضب کرد و نیکی و عظمت خودش را از شما دریغ کرد، پس یاریش کنید.

اثنى عشر يوماً و لياليها بعد اعيادهم سائر السنة ثم ينصرفون فلما طال كفرهم بالله عز وجل و عبادتهم غيره بعث الله عز وجل إليهم نبياً من بني إسرائيل من ولد يهود بن يعقوب فلبث فيهم زمناً طويلاً يدعوهم إلى عبادة الله عز وجل و معرفة ربوبيته فلا يتبعونه فلما رأى شدة تماديهم في الغي و الضلال و تركهم قبول ما دعاهم إليه من الرشيد و النجاح و حضر عيد قريتهم العظمى.

قال يا رب إن عبادك أبوا إلا تكذيبى و الكفر بك و غدوا يعبدون شجرة لا تنفع و لا تضر فأبىس شجرهم أجمع و أرىهم قد ارتك و سلطانك فأصبح القوم و قد يبس شجرهم فهالهم ذلك و قطع بهم و صاروا فرقتين فرقة قالت سحر آلهتكم هذا الرجل الذي يزعم أنه رسول رب السماء و الأرض إلهتكم ليصرف و جوهكم عن آلهتكم إلى إله و فرقة قالت لا بل غضبت آلهتكم حين رأت هذا الرجل يعيبها و يقع فيها و يدعوكم إلى عبادة غيرها فحجبت حسنها و بهاءها لكي تفضبوا لها فتتصرفوا منه فأجمع رأيهم على قتله فاتخذوا أنابيب

پس بر کشتن او هم‌رای شدند و لوله‌هایی از سرب با دهانه‌ای پهن چون لوله‌های آبراه بر روی هم سوار کردند آن را داخل چشمه اصلی قرار دادند و آب لوله‌ها را کشیدند و در ته لوله‌ها، چاهی با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبر را در آن چاه انداخته، سنگی بزرگ روی آن قرار دادند و سپس لوله‌ها را خارج کردند و گفتند: امید است که اکنون خدای ما از ما راضی شده باشد که کسی که ما را از عبادت او باز می‌داشت، کشتیم و زیر چشمه بزرگش دفن کردیم، باشد که شفا یافته، نور و روشنی خویش را کماکان به ما بازگرداند. ایشان در طول روز ناله پیامبرشان را می‌شنیدند که می‌فرمود: «خدایا! جای تنگ من و نداشتن گریزگاه مرا می‌بینی! مرا به زودی بمیران و درخواست مرا به تأخیر مینداز!» تا این که به جوار حق شتافت. خدای عز و جل جبرئیل را فرمود: ای جبرئیل! بندگان مرا ببین که حلم من ایشان را فریب داده تا از مکر من ایمن شده، غیر مرا پرستیدند و فرستاده‌ام را کشتند، گمان کردند از غضب من ایمن شدند و از حیطة قدرت من خارج شدند. چگونه؟ و حال آن که از عصیانگران خویش انتقام خواهم ستاند و من به عزت خویش قسم می‌خورم که ایشان را عبرت جهانیان سازم.

طَوَّالًا مِنْ رَصَاصٍ وَاسِعَةٍ الْأَفْوَاهِ ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى السَّمَاءِ وَاحِدَةً فَوْقَ وَالأُخْرَى مِثْلَ الْبَرَايِخِ وَ تَزَحُّوا مَا فِيهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بِثَرَا ضَيْمَةً الْمَدْخَلِ عَمِيقَةً وَ أَرْسَلُوا فِيهَا نَبِيَّهُمْ وَ أَلْقَمُوا فَاهَا صَخْرَةً عَظِيمَةً ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنْبِيَّابَ مِنَ الْمَاءِ وَ قَالُوا نَرْجُوا الْآنَ أَنْ تَرْضَى عَنْهُ آلِهَتُنَا إِذْ رَأَتْ أَنَا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَصُدُّ عَنْ عِبَادَتِهَا وَ دَفَنَاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَّى مِنْهُ فَيَعُودَ لَنَا نُورُهَا وَ نَضَارَتُهَا كَمَا كَانَ فَبَقُوا عَامَّةً يَوْمِيهِمْ يَسْمَعُونَ أَيْنَ نَبِيَّهُمْ ﷺ.

وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي قَدْ تَرَى ضَيْقَ مَكَانِي وَ شِدَّةَ كَرْبِي فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ عَجَلَ بِقَبْضِ رُوحِي وَ لَا تُؤَخِّرْ إِجَابَةَ دَعْوَتِي حَتَّى مَاتَ ﷺ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِجَبْرَائِيلَ ﷺ يَا جَبْرَائِيلُ أَنْظِرْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ غَرَّهُمْ حِلْمِي وَ آمَنُوا مَكْرِي وَ عَبَدُوا غَيْرِي وَ قَتَلُوا رَسُولِي أَنْ يَقُومُوا لِنَفْسِي أَوْ يَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِي كَيْفَ وَ أَنَا الْمُنتَقِمُ مِنْ عَصَائِي وَ لَمْ يَخْشَ عِقَابِي وَ إِنِّي حَلَفْتُ بِعِزَّتِي لِأَجْعَلَنَّاهُمْ عِبْرَةً وَ نَكَالًا لِلْعَالَمِينَ فَلَمْ يَزْعُمُهُمْ وَ هُمْ فِي عِيْدِهِمْ

پس آن روز ایشان را فقط با بادی تند با
 سرخی بسیار ترساند که در آن حیران شده از
 آن ترسیدند و بعضی به بعضی چسبیدند. پس
 از چندی زمین زیر پای ایشان، چون سنگ
 کبریت شعله ور شد و ابری سیاه بر ایشان سایه
 افکند، پس چون قبه آتش بر ایشان فرود آمد
 و ایشان را به لهیب کشید. پس بدن های ایشان
 در آتش چون سرب گداخت. به خداوند متعال
 از غضبش و نزول نعمتش پناه می بریم. و لا
 حول و لا قوة الا بالله العظیم.

ذَلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةِ الْحُمْرَةِ
 فَتَحَيَّرُوا فِيهَا وَ دُعِرُوا مِنْهَا وَ انْضَمَّ بَعْضُهُمْ
 إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ
 كَحَجَرٍ كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ وَ أَظْلَمَتْهُمْ سَحَابَةٌ
 سَوْدَاءُ فَأَلْقَتْ عَلَيْهِمْ كَالْقَبَّةِ جَمْرًا تَلْتَهُبُ
 فَذَابَتْ أَبْدَانُهُمْ فِي النَّارِ كَمَا يَذُوبُ
 الرَّصَاصُ فِي النَّارِ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ
 مِنْ غَضَبِهِ وَ نُزُولِ نِقْمَتِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ
 إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱۷

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في

تفسير قول الله عز وجل «و فدیناه»

بذبح عظیم»

۱۷

ذکر آن چه از امام رضا عليه السلام درباره

تفسیر کلام خدا «و او را به ذبحی

عظیم فدا دادیم» آمده است

۱
۱۶۷

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ بِنَيْسَابُورٍ فِي
شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ
النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ
سَمِعْتُ الرُّضَا عليه السلام يَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَ تَعَالَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ
إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى
إِبْرَاهِيمُ عليه السلام أَنْ يَكُونَ يَذْبَحُ ابْنَهُ
إِسْمَاعِيلَ عليه السلام بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذْبَحِ
الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى
قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزُّ وُلْدِهِ بِيَدِهِ
فَيَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ أَرْجَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ

۱
۱۶۷

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار در شعبان سال ۳۵۲ از محمد
بن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل
بن شاذان روایت می کند که امام رضا علیه
السلام فرمود: هنگامی که خداوند تبارک
و تعالی ابراهیم علیه السلام را امر فرمود که به
جای اسماعیل قوچ را ذبح نماید، ابراهیم تمنا
نمود که فرزند خویش را به دست خویش ذبح
کند و امر به ذبح قوچ از او برداشته شود تا بر
قلب او وارد شود، آن چه به قلب پدری که
بهترین فرزند خویش را با دست خود کشته
است، وارد می شود، تا بدین طریق شایسته
بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب گردد.

خداوند به او وحی فرستاد که محبوب‌ترین
 خلائق نزد تو کیست؟ عرض کرد: خدایا! خلقی
 نیافریده‌ای که نزد من محبوب‌تر از نبی تو
 محمد ﷺ باشد. وحی فرمود: آیا او نزد تو
 محبوب‌تر است یا جان تو؟ عرض کرد: او
 محبوب‌تر است. وحی فرمود: فرزند او محبوب‌تر
 است یا فرزند تو؟ عرض کرد: فرزند او! وحی
 فرمود: آیا ذبح فرزند او به دست دشمنانش بر
 قلب تو دردناک‌تر است یا ذبح فرزندت در طاعت
 من! عرض کرد: ذبح فرزند او به دست دشمنانش
 دردناک‌تر است. وحی فرمود: ای ابراهیم! همانا
 گروهی که گمان می‌کنند، امت محمدند، فرزند او
 را پس از او به ظلم و دشمنی می‌کشند، چنانچه
 قوچ را ذبح می‌کنند و بدین عمل مستوجب
 غضب من می‌شوند. ابراهیم جزع آغاز کرد
 و قلبش به درد آمد و نوحه سرآید. خداوند وحی
 فرمود: ای ابراهیم! جزع بر حسین را به جای
 جزع تو بر فرزندت اسماعیل، اگر او را می‌کشتی،
 جایگزین کردم و تو را بدین سبب شایسته
 بالاترین درجات اهل ثواب بر مصایب قرار دادم.
 و این معنی قول خداوند است: «او را به ذبحی
 عظیم فدا قرار دادیم، و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم».

عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا
 إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبُّ
 مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ
 مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا
 إِبْرَاهِيمُ أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ نَفْسُكَ قَالَ بَلْ
 هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ
 إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ قَالَ بَلْ وَوَلَدُهُ قَالَ فَذَبْحُ
 وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ
 ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي قَالَ يَا رَبُّ بَلْ
 ذَبْحُهُ عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعُ لِقَلْبِي قَالَ يَا
 إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ
 مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ﷺ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ
 ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا كَمَا يُذْبِحُ الْكَبِشُ
 فَسَيَسْتَوْجِبُونَ بِسَدِّكَ سَخَطِي فَجَزِعَ
 إِبْرَاهِيمُ ﷺ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ
 بِبَيْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ
 قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ
 دَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتَلِهِ
 وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ
 عَلَى الْمَصَائِبِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
 فَدَيْنَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

۱۸

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في قول
النبي صلى الله عليه وآله انا ابن الذبيحين

۱۸

آن چه از امام رضا عليه السلام در گفتار
پیامبر صلى الله عليه وآله «من فرزند دو ذبیح»
آمده است

۱

۱۶۸

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ
أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ
قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ
بْنَ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ
النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله انا ابن الذبيحين قال يعنى
إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام وَ عَبْدَ اللَّهِ
بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْعَلَامُ
الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ
مَعَهُ السَّنَى وَ هُوَ لَمَّا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالَ يَا
بُتَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ
مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ وَ لَمْ يَقُلْ
يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ
مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ

۱

۱۶۸

احمد بن حسین قطان از احمد بن محمد
بن سعید کوفی از علی بن حسین بن علی بن
فضال از پدرش روایت می کند که گفت: از امام
رضا علیه السلام درباره معنی گفتار
پیامبر صلى الله عليه وآله «من فرزند دو ذبیح» سؤال کردم.
فرمود: مراد اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل
علیه السلام و عبدالله فرزند عبدالمطلب است.
اما اسماعیل جوانی بردبار بود که خداوند او را
به ابراهیم وعده داده بود. چون بزرگ شد و پایه
پای پدر به کوشش پرداخت، به او فرمود: ای
فرزند! من در خواب دیده ام که تو را می کشم.
چه می بینی؟ عرض کرد: پدر آن چه مأموری
انجام ده و نگفت: آن چه دیده ای انجام ده، مرا
از سرداران می یابی ان شاء الله.

و چون عزم بر ذبح نمود، خدای تعالی او را به قوچی نمکین فدا داد که در سیاهی می خورد، در سیاهی می نوشید، در سیاهی می دید و در سیاهی بول و سرگین می کرد. پیش از آن چهل سال در باغات بهشت چریده و از رحم ماده‌ای زاده نشده بود، بلکه با فرمان «کن» از جانب حق تعالی خلق شده بود. او فدای اسماعیل قرار گرفت و هر چه تا روز قیامت در مناقربانی شود، فدای اسماعیل است. این یک ذبیح.

اما دیگری: همانا عبدالمطلب به حلقه کعبه آویخت و دعا فرمود که خداوند او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که پس از این کرامت یکی از ایشان به درگاه خدا قربانی کند. چون ده پسر به او رسید، گفت: خداوند به وعده خویش وفا کرد و من نیز وفا خواهم کرد. پسران به کعبه برده، بین ایشان با تیر قرعه انداخت. قرعه به نام عبدالله پدر پیامبر افتاد و او محبوبترین فرزندان بود، دوباره و سه باره قرعه به نام او افتاد. او را گرفته، حبس کرد و تصمیم به ذبح او گرفت. قریش گرد او را گرفته، منعش کردند و زنان گریه و صیحه سر دادند. دخترش عاتکه او را گفت: ای پدر در این عهدی که میان تو و خداست بر قتل فرزندان، حيله‌ای بساز.

بذبح عظیم بکبش أُمْلَحَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَ يَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَ يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَ يَمْشِي فِي سَوَادٍ وَ يَبُولُ فِي سَوَادٍ وَ يَبْعَرُ فِي سَوَادٍ وَ كَانَ يَزْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَامًا وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنْتَى وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُنْ فَيَكُونُ فَكَانَ لِيُفْدَى بِهِ إِسْمَاعِيلُ فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ فِي مِنَى فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِيحِينَ.

وَ أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ تَعَلَّقَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ عَشْرَةَ بَنِينَ وَ نَذَرَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَذْبَحَ وَاحِدًا مِنْهُمْ مَتَى أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَهُ فَلَمَّا بَلَغُوا عَشْرَةَ قَالَ قَدْ وَفَى اللَّهُ لِي فَلَأَوْفِينَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَدْخَلَ وَوَلَدَهُ الْكَعْبَةَ وَ أَشْهَمَ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كَانَ أَحَبَّ وَوَلَدِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ أَجَالَهَا ثَانِيَةً فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ أَجَالَهَا ثَالِثَةً فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ فَأَخَذَهُ وَ حَبَسَهُ وَ عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَاجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ وَ مَنْعَتْهُ مِنْ ذَلِكَ وَ اجْتَمَعَ نِسَاءُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَبْكِينَ وَ يَصِحْنَ فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ عَاتِكَةُ يَا أَبَتَاهُ اغْدِرْ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَتْلِ

عبدالمطلب گفت: تو که عاقلی، بگو چگونه حيله سازم؟ گفت: شتران حرم را بیاور، میان ایشان و فرزندت قرعه انداز و آن قدر بر شتران بیفزا، تا خداوند راضی شود. عبدالمطلب شتران را خواست و ده نفر از ایشان را جدا کرده، میان ایشان و عبدالله قرعه زد، قرعه به نام عبدالله افتاد. ده شتر، ده شتر به ایشان افزود و همچنان قرعه به نام عبدالله بود، تا آن که به صد شتر رسید. قریش چنان تکبیر گفتند که کوه‌های تهامه لرزید. عبدالمطلب گفت: هرگز، ناگاهی که سه بار قرعه به نام شتران افتد. چون سه بار به نام شتران افتاد، ابوطالب و زبیر و دیگر برادرانش، عبدالله را از زیر پاهای او کشیدند و بردند، به صورتی که گوشت صورتش پاره شد. او را بر دوش برداشتند، بردند، بوسیدند و خاک را از او پاک کردند. عبدالمطلب نیز امر کرد که صد شتر را در حزوره ذبح کرده و کسی را از گوشت ایشان مانع نشوند.

عبدالمطلب را پنج سنت بود که خداوند آنها را در اسلام امضا کرد. همسران پدران را بر فرزندان حرام کرد. ديه قتل را صد شتر قرار داد، هفت بار دور خانه کعبه طواف کرد، گنجی

ابنک قال و کيف اغدر يا بُنيَّةُ فإنيك مُبارکة قالت اغمد إلی تلك السوائم الّتي لک في الحرم فاضرب بِالقِداحِ علی ابنک و علی الإبلِ و أعطِ رَبَّکَ حتّی یرضی فبعث عبدُ الْمُطَّلِبِ إلی إبلِهِ فَأخضَرَهَا و أغزلَ مِنْهَا عَشْرًا و ضَرَبَ بِالسُّهَامِ فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ فَمَا زَالَ یَزِيدُ عَشْرًا عَشْرًا حتّی بَلَغَتْ مِائَةً فَضَرَبَ فَخَرَجَ السُّهْمُ عَلَی الإِبِلِ فَكَبَّرَتْ قُرْنِشٌ تَکْثِیرَةً اذ تَجَّتْ لَهَا جِبَالُ تِهَامَةَ فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَا حتّی اَضْرِبَ بِالقِداحِ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فَضَرَبَ ثَلَاثًا کُلُّ ذَلِکَ یَخْرُجُ السُّهْمُ عَلَی الإِبِلِ فَلَمَّا کَانَتْ فِي الثَّلَاثَةِ اجْتَذَبَهُ الزُّبَیرُ و أَبُو طَالِبٍ و أَخَوَاتُهُمَا مِنْ تَحْتِ رِجْلِیهِ فَحَمَلُوهُ و قَدِ انْسَلَخَتْ جِلْدُهُ خَدَهُ الَّذِی کَانَتْ عَلَی الأَرْضِ و أَقْبَلُوا یَرْفَعُونَهُ و یَقْبَلُونَهُ و یمسحونَ عَنْهُ التُّرابَ فَأَمَرَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَنْ تُنَحَرَ الإِبِلُ بِالْحَزْوَرَةِ و لَا یُمنَعَ أَحَدٌ مِنْهَا و کَانَتْ مِائَةً.

فکانت لعبدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسُ مِنَ السُّنَنِ أَجْزَاها اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ فِي الإسلامِ حَرَمَ نِسَاءِ الأَبْئَاءِ عَلَی الأَبْنَاءِ و سَنَّ الدَّیَّةَ فِي القَتْلِ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ و کَانَ یَطُوفُ

یافت و خمس آن را خارج کرد و همچنین زمزم را حین حفر، سقایة الحاج نام نهاد. اگر این کار عبدالمطلب حجت نمی بود و نیز عزم او بر کشتن عبدالله فرزندش، شبیه عزم ابراهیم خلیل در کشتن اسماعیل؛ پیامبر به این انتساب افتخار نمی کرد که خود را فرزند این دو ذبیح بخواند در فرمایشش که «من فرزند دو ذبیحم».

خداوند به همان علت که ذبح را از اسماعیل دفع کرد، به همان دلیل نیز ذبح را از عبدالله دفع نمود و آن این بود که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از صلب این دو نفرند. پس به برکت پیامبر و ائمه، خداوند ذبح را از آنها برداشت و سنت قتل فرزندان جاری نشد و اگر نه این بود، بر مردمان واجب بود، که در هر عید قربان، با کشتن فرزندانشان به سوی خداوند تبارک و تعالی تقرب جویند. اما هر چه در عید قربان، ذبح می شود، فدایی اسماعیل است تا روز قیامت.

مصنف گوید: اخبار بر دو دسته اند، دسته ای ذبیح را اسحاق و دسته ای اسماعیل می دانند و چون احادیث از طرق صحیح وارد شده است، راهی برای رد آنها وجود ندارد

بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَ وَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ سَمَى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ لَوْ لَا أَنَّ عَمَلَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كَانَ حُجَّةً وَ أَنَّ عَزْمَهُ كَانَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ شَبِيهَا بِعَزْمِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ لَمَا افْتَخَرَ النَّبِيُّ بِالِانْتِسَابِ إِلَيْهِمَا لِأَجْلِ أَنَّهُمَا الذَّبِيحَانِ فِي قَوْلِهِ ﷺ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ.

وَالْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الذَّبِيحَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ هِيَ الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ الذَّبِيحَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ هِيَ كَوْنُ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْأَيْمَةِ الْمَغْضُومِينَ ﷺ فِي صُلْبَيْهِمَا فَبِرَكَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْأَيْمَةِ ﷺ دَفَعَ اللَّهُ الذَّبِيحَ عَنْهُمَا فَلَمْ تَجْرِ السُّنَّةُ فِي النَّاسِ بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَوَجَبَ عَلَى النَّاسِ كُلِّ أَحَدٍ أَنْ يَضْحَى التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ وَ كُلُّ مَا يَتَقَرَّبُ النَّاسُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَضْحِيَّةٍ فَهُوَ فِدَاءٌ لِإِسْمَاعِيلَ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

قال مصنف هذا الكتاب قد اختلفت الروايات في الذبح فمنها ما ورد بأنه إسحاق ومنها ما ورد بأنه إسماعيل ﷺ ولا سبيل إلى رد الأخبار متى صح طرقها و

كان الذبيح إسماعيل عليه السلام لكن إسحاق لما ولد بعد ذلك تمنى أن يكون هو الذي أمر أبوه بذبحه فكان يصبر لأمر الله عزوجل ويسلم له كصبر أخيه وتسلمه فينال بذلك درجته في الثواب فعلم الله عزوجل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحا لتمنيه لذلك وقد أخرجت الخبر في ذلك مسندا في كتاب النبوة

البته ذبیح اسماعیل بود و اسحاق پس از او به دنیا آمد. لکن آرزو کرد که کاش او ذبیح می بود و به فرمان خدای تعالی چون اسماعیل صبر می نمود. از این رو به درجه اسماعیل در ثواب می رسید. خداوند عز و جل این را در قلب او یافت، لذا به خاطر این آرزو در بین ملائکه او را ذبیح نامید. و من روایت این خبر را با اسناد آن در کتاب النبوة آورده ام.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱۶۹

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في

علامات الإمام

۱۶۹

آن چه از امام رضا عليه السلام در علایم

امام آمده است

۱

۱۶۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ اِسْحَاقَ

الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ

بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَفْصَةَ الكُوفِيُّ قَالَ

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اَلْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ

عَنْ اَبِيهِ عَنْ اَبِي اَلْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى

الرَّضَا عليه السلام قَالَ لِلْاِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ اَعْلَمَ

النَّاسِ وَ اَحْكَمَ النَّاسِ وَ اَتْقَى النَّاسِ وَ اَحْلَمَ

النَّاسِ وَ اَشْجَعَ النَّاسِ وَ اَسْخَى النَّاسِ وَ

اَعْبَدَ النَّاسِ وَ يُوَلَّدُ مَخْتُونًا وَ يَكُونُ

مُطَهَّرًا وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ

يَدَيْهِ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ اِذَا وَقَعَ اِلَى

الْاَرْضِ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ وَقَعَ عَلَي رَاحَتِيهِ رَافِعًا

صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ لَا يَخْتَلِمُ وَ يَنَامُ عَيْنُهُ وَ

لَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَ يَكُونُ مُحَدَّثًا وَ يَسْتَوِي عَلَيْهِ

۱

۱۶۹

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی از

احمد بن محمد بن سعيد عقدة کوفی از علی

بن حسن بن علی بن فضال از پدرش روایت

می‌کند که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود:

امام را علاماتی است: او داناترین، حاکم‌ترین،

مستقی‌ترین، حلیم‌ترین، شجاع‌ترین

و بخشنده‌ترین مردمان است و از همه مردم

نسبت به خدا عابدتر است. ختنه شده به دنیا

آید و پاکیزه باشد و از پشت سر می‌بیند، همان

سان که از جلوی رو، ببیند. او را سایه نباشد

و چون از شکم مادر زاده شود، باکف دست فرو

آید و صدا به شهادتین بلند کند. او محتلم

نشود. چشمان امام به خواب رود، لیک قلب او

هرگز به خواب نمی‌رود، حدیث شنود و زره

رسول خدا ﷺ همسان قامت اوست. بول و غایط او دیده نشود، چرا که خداوند زمین را به بلع آن‌ها مأمور کرده است.

بوی بدن او از مشک خوشبوتر است. اولی بر مردم از جان‌های ایشان است و مهربانتر از پدران و مادران ایشان به ایشان. تواضع او نسبت به خدای تبارک و تعالی از همه بیشتر است و مردم را به او امر خدا بگیرد و از نواهی او باز دارد. دعای او مستجاب است، به نحوی که اگر دعا کند، صخره‌ای بر دو نیم شود. نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار است و نیز صحیفه‌ای نزد اوست که اسامی شیعیان او تا روز قیامت در آن است و نیز صحیفه‌ای که اسامی دشمنان او تا روز قیامت در آن باشد. جامعه نزد اوست و او صحیفه‌ای به طول هفتاد ذراع است که تمام مایحتاج آدمی در آن است و نیز جفر اعظم و جفر اصغر نزد اوست که پوست بز و پوست قوچی است که در آن تمامی علوم است، حتی مجازات خراش یا تازیانه یا نیم تازیانه زدنی و نیز مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نزد اوست.

دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَ لَا غَائِطٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِإِتِّلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ.

وَ يَكُونُ رَائِحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ الْمِسْكِ وَ يَكُونُ أَوْلَى بِالنَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ يَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضُعًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ آخِذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُهُ بِهِ وَ أَكْفَى النَّاسِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ وَ يَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابًا حَتَّى إِنَّهُ لَوْ دَعَا عَلَى صَخْرَةٍ لَأَنْشَقَّتْ بِنِصْفَيْنِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ سَيْفُهُ ذُو الْفَقَّارِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ شِيعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَ هِيَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ الْجَفْرُ الْأَكْبَرُ وَ الْأَصْغَرُ وَ إِهَابُ مَا عَزِزَ وَ إِهَابُ كَبِشٍ فِيهِمَا جَمِيعُ الْعُلُومِ حَتَّى أَرْشُ السَّخْدِشِ وَ حَتَّى الْجِلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجِلْدَةِ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ زَهْرَا.

۲

۱۷۰

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ
الْقُدْسِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَمُودٌ مِنْ نُورِ يَرَى
فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ كُلَّمَا احتَاجَ إِلَيْهِ لِدَلَالَةٍ
اطَّلَعَ عَلَيْهِ وَ يَبْسُطُهُ فَيَعْلَمُ وَ يَقْبِضُ عَنْهُ فَلَا
يَعْلَمُ.

وَ الْإِمَامُ يُوَلَّدُ وَ يَلِدُ وَ يَصِحُّ وَ يَمْرُضُ وَ
يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَبُولُ وَ يَتَغَوَّطُ وَ يَنْكُحُ وَ
يَنَامُ وَ يَنْسَى وَ يَسْهُوُ وَ يَفْرَحُ وَ يَحْزَنُ وَ
يَضْحَكُ وَ يَبْكِي وَ يَحْيَى وَ يَمُوتُ وَ يُقْبَرُ وَ
يُزَارُ وَ يُحْسَرُ وَ يُوقَفُ وَ يُعْرَضُ وَ يُسْأَلُ وَ
يُنَابُ وَ يُكْرَمُ وَ يُشْفَعُ وَ دَلَالَتُهُ فِي خَصَلَتَيْنِ
فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ وَ كُلُّ مَا أَخْبَرَ
بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ قَبْلَ كَوْنِهَا
فَذَلِكَ بِعَهْدِ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
تَوَارَثَهُ وَ عَنِ آبَائِهِ عَنْهُ ﷺ وَ يَكُونُ ذَلِكَ
مِمَّا عَهَدَ إِلَيْهِ جِبْرِئِيلُ مِنْ عَلَامِ السُّعُوبِ
عَزَّ وَجَلَّ.

وَ جَمِيعُ الْأَئِمَّةِ الْأَحَدَ عَشَرَ بَعْدَ
النَّبِيِّ ﷺ قُتِلُوا مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ السَّابِقُونَ قُتِلُوا
بِالسَّمِّ قَتَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ طَائِعِيَّةً زَمَانِهِ وَ

۲

۱۷۰

و در حدیث دیگری فرمود: امام با روح
القدس تأیید می‌شود و میان او و خداستونی از
نور است که در آن اعمال بندگان را می‌بیند
و هرگاه به راهنمایی نیاز شود، بر آن مطلع
می‌شود، چون باز شود، می‌داند و چون بسته
شود، نمی‌داند. امام زاد و ولد می‌کند، صحت
و مرض می‌یابد، نوشیدن و خوردن و بول و غایط
دارد. ازدواج می‌کند و خواب و فراموشی و نسیان
بر او عارض می‌شود. خوشی و غم، گریه و خنده،
مرگ و زندگی بر او عارض می‌شود. در قبر قرار
می‌گیرد، زیارت می‌شود، محشور شده،
می‌ایستد و سؤال و جواب می‌شود و جزای خوب
و بد می‌ستاند و شفاعتش پذیرفته می‌شود
و اختصاص او به شجاعت و مستجاب الدعوة
بودن است و هرچه را که پیش از آمدن خبر
می‌دهد، از جانب رسول خدا ﷺ و آبائش ﷺ
به او خبر شده و آن از ناحیه جبرئیل و خداست.
و تمامی ائمه یازده نفر پس از پیامبرند.
حضرت امیر و امام حسین علیه السلام به
شمشیر کشته شدند و باقی به زهر. و طاعی
زمان هر کدام، قاتل اوست و شهادت ایشان

و رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ بَعْدَ آدَمَ مَوْلُودِينَ مِنَ
 الْأَبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ كَانَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ
 بَيْنِهِمْ مَوْلُوداً مِنْ غَيْرِ أَبِي جَزَّ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُهُ
 غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْحُجَجِ كَمَا جَزَّ أَنْ
 يُوَلَّدَ مِنْ غَيْرِ أَبِي دُونَهُمْ وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ أَمْرَهُ آيَةً وَ عِلَامَةً لِيُعْلَمَ
 بِذَلِكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

از پدر و مادر به دنیا آیند و عیسی نیز در زمره
 ایشان است، پس جایز است که امر دیگر انبیا
 و حجج الهی مشتبه شده باشد، کما این که
 جایز است که او به جز ایشان بدون پدر، متولد
 شده باشد. و البته خداوند اراده فرمود که امر
 عیسی نشانه و علامتی باشد تا بدانند که او بر
 هر کاری تواناست.



مرکز تحقیقات علوم و معارف اسلامی

۲۰

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في
وصف الإمامة والإمام وذكر فضل
الإمام ورتبته

۲۰

در آنچه از حضرت رضا عليه السلام منقول
است در وصف امامت و امام و ذکر
فضل و رتبه امام

۱
۱۷۱

حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
الْهَارُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ
مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ
الرَّقَامِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ
أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنَّا فِي أَيَّامِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عليه السلام بِمَرْوٍ فَاجْتَمَعْنَا
فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ
مَقْدَمِنَا فَإِذَا رَأَى النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ
ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى
سَيِّدِي وَمَوْلَانِي الرُّضَا عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ مَا حَاصِرَ
النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ

۱
۱۷۱

ابوالعباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق
طالقانی گوید: روایت کرد برای ما ابو احمد
قاسم بن محمد بن علی هارونی که گفت:
روایت کرد برای ما ابو حامد عمران بن موسی
بن ابراهیم که گفت: روایت کرد برای ما حسن
بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش
عبدالعزیز که گفت: ما در ایام امام رضا عليه السلام در
مرور بودیم، روز جمعه در مسجد جامع آن جا
مجمع شدیم، مردم با هم در مورد امامت
بحث می کردند و اختلاف بسیار کردند. من بر
مولای خود امام رضا عليه السلام داخل شدم و آن
حکایات و سخن ها را خدمت آن حضرت عرض
کردم، تبسم نمود و فرمود: یا عبدالعزیز

جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدِعُوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَسِيَهُ ﷺ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ فِي حَبَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ ﷺ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.

وَ أَمْرَ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَ لَمْ يَنْخُصِ ﷺ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلَيْهِ ﷺ عِلْمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ فَمَنْ رَزَعَهُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ

جاهل شده و در دینشان نیرنگ کردند، خدا پیامبر را از دنیا نبرد تا دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که در آن تفصیل همه چیزهاست، نازل کرد، حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازها را کاملاً بیان کرده و فرمود: «در کتاب از هیچ چیزی کوتاهی نکرده‌ایم» در حجة الوداع در آخر عمر حضرت فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم» و امر امامت تمام‌کننده دین است و آن

حضرت قبل از وفات خود دین را برای مردم بیان ساخت و راه آن را برای آنان آشکار کرده، در مسیر حق قرار داد، علی علیه السلام را امام ایشان قرار داد و رها نکرد نیازهای امت را مگر این که بیان کرد. پس هر که گمان کند خدا دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند او کافر است. آیا مردم به ارزش امامت در امت آگاهند تا انتخابات آنان در آن مورد قبول باشد، امامت بزرگ‌تر در قدر و عظیم‌تر در شأن و برتر در مکان و منیع‌تر است که مردم با عقل خود آن را درک کنند یا با عقاید خویش آن را بفهمند و یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند، امامت مقامی است که خداوند، ابراهیم را پس از

مقام نبوت و خلت، در مرتبه سوم او را به آن مفتخر ساخت و به آن فضیلت مشرف فرمود و خدا فرمود: «من تو را برای مردم امام می گردانم». ابراهیم گفت: «از ذریه من نیز امام برگزیده ای؟» خدا فرمود: «عهد من به ظالمین نمی رسد». پس باطل شد به این آیه، امامت هر ظالمی تا روز قیامت و امامت در خواص قرار گرفت، خدا با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، انجام کارهای نیک، اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و ما را عبادت می کردند». پیوسته امامت در ذریه ابراهیم بود و یکی بعد از دیگری آن را به ارث می بردند تا این که پیامبر وارث آن گردید. خدا می فرماید: «اولی ترین مردم به ابراهیم آنان هستند که او را متابعت نمودند و آنان پیامبر و مؤمنین هستند و خدا ولی مؤمنین است، امامت که خاص آن حضرت بود به امر خدا به عهده علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل او که خدا به ایشان علم و ایمان بخشید، چنان که فرمود: «کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، گفتند: شما در کتاب و علم خدا تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز قیامت

اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عليه السلام بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَ الْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام سُرُورًا بِهَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذُرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.

قَلَّمَ يَزَلُ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ عليه السلام فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَأُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا عليه السلام عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسْمِ مَا قَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهِيَ فِي

است، پس امامت تا رستاخیز در اولاد علی است، زیرا پیغمبری بعد از محمد ﷺ نبود، این جاهلان چگونه می خواهند امام انتخاب کنند؟ امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت خدای عزوجل و خلافت رسول ﷺ و مقام امیرالمومنین ﷺ و میراث حسن و حسین ﷺ است.

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است و امامت اساس بالنده اسلام و فرع عالی مقدار او است و به او اتمام می شود نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و به او صدقات زیاد می شود و به امضا او می رسد حدود و احکام، و به او محفوظ می ماند مرزها و اطراف.

امام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و بر پا می دارد حدود خدا را و دفع می کند ضرر را از دین خدا و می خواند به راه پروردگار به حکمت و موعظت نیکو و حجت رسا. امام همچو آفتاب تابان است برای عالم و او در افق آسمان است، دستها و دیدهها به او نمی رسد.

امام ماه نورانی و چراغ تابان و نور درخشان و ستاره راهنما در تاریکی های ظلمت ها و در دیار دور از آبادی و موجهای دریاها است.

وُلِدَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَأَنْبِيَّيَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هُوَ لَأَيِّ الْجَهَّالِ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صِلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ النَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَقْرِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ.

الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ.

الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السَّرَاحُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَابِ الدُّجَى وَ الْيَدِ الْقَفَّارِ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ الْإِمَامُ

امام آب گوارا برای تشنه و نجات برای سرگشته است. آتشی در بیابان است که گرم می کند پناه جو را، و راهنمای مهلکه است، کسی که از آن دور شود، به هلاکت دچار می شود.

امام ابری است باران زا و بارانی سیل آسا؛ آفتابی است درخشان و زمینی بی کران؛ امام چشمه جوشان است و برکه و باغستان.

امام امین است و رفیق، پدری با قلبی رقیق، برادری مهربان و شفیق و پناهگاه بستندگان خداوند است، در گرفتاری ها و ناگواری ها.

امام، امین خداست بر زمینش، و حجتی بر ساکنینش، و جانشین خدادار سرزمینش. او به خدا می خواند و از حرم خدا دفاع می کند.

امام، از گناه عاری است و از عیوب خالی؛ به علم خدایی مخصوص و به حلم او مرسوم. دین را نظام است و مسلمین را عزت. منافقین را خشمناک سازد و کافران را هلاک.

امام، یکتای دهر است، برابری در زمانه ندارد و دانشمندی چون او نیاید. مثل و مانندی او را نیست. فضیلت خاص اوست، بدون این که آن را بجوید و کسب کند. بلکه اختصاصی است از ناحیه فضل بخش و هاب. پس که را معرفت

الْمَاءِ الْعَذْبِ عَلَى الظَّمَا وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى وَ الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْبِقَاعِ الْحَارِّ لَمَنْ اضْطَلَّ بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ قَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الْإِمَامُ السَّحَابُ السَّاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ.

الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الرَّقِيقُ وَ الْأَخُ الشَّفِيقُ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ.

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الدَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ.

الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْرَأُ مِنَ الْعُيُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ.

الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَتَلَعُّ مَعْرِفَةَ

الْإِمَامِ وَ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ
 ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ
 الْأَلْبَابُ وَ حَسَرَتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ
 الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ
 الْعُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ
 وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ
 الْبُلْغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ
 مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ
 كَيْفَ يُوصَفُ لَهُ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ
 شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يُقَامُ مَقَامَهُ وَ
 يُغْنِي غِنَاهُ لَا كَيْفَ وَ أُنْسَى وَ هُوَ [بحيث]
 بِحَيْثُ النُّجْمُ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصَفِ
 الْوَاصِفِينَ.

فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ
 هَذَا وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا أَظَنُّوا أَنْ يُوجَدَ
 ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ كَذَبْتُهُمْ وَ
 اللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتُهُمُ الْبَاطِلَ فَازْتَقُوا مُرْتَقَى
 صَغْبًا دَخَضًا تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ
 أَقْدَامُهُمْ رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ [جائرة]
 حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَ آرَاءِ مُضِلَّةٍ فَلَمْ
 يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُغْدًا فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ أُنْسَى
 يُوفُكُونَ لَقَدْ رَامُوا صَغْبًا وَ قَالُوا إِفْكَأُ وَ
 ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا وَ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ

امام حاصل می شود و که را انتخاب او ممکن؟
 هرگز! عقل ها گمراه، اندیشه ها سرگشته،
 تفکرها حیران، چشم ها در حسرت، بزرگان
 کوچک، حکیمان متحیر، دانشمندان کوتاه
 دست، خطیبان دست و پای بسته، عقلا نادان،
 شعرا ناتوان، ادیبان عاجز و بلیغان خسته از
 وصف یکی از اوصاف او، یا بیان فضیلتی از
 فضایل او، و همگی به عجز و تقصیر معترف الاورا
 چسان توان وصف نمودن، یا به کنه او رسیدن،
 یا امری از امور را فهم کردن، یا کسی را
 جایگزین او نمودن و به غنای او دست یافتن!
 چگونه و چسان که او ستاره ای است دور از
 دست مردمان و وصف و وصف کنندگان!

مردم را چه رسد به چنین اختیاری و عقول را
 چه به چنین فهمی؟ خیال داشته اند که در غیر آل
 پیامبر چنین یافت شود؟ نفس ایشان به ایشان
 دروغ گفت و آروزی باطل کرده اند! بر بلندای سخت
 و سستی بالا رفته اند که گامهایشان به زیرشان
 خواهد افکند. با عقول ستمکار، ناقص و حیران
 خویش و آرای گمراه، امام نصب می کنند؟ جز دوری
 نصیبشان نمی شود! خداوند بکشدشان،
 سخت راهی رفتند و بد گفتاری گفتند و به دور
 وادی ای، دور افتادند و در حیرت افتادند، از آن گاه

که امام را دیدند و رها کردند و شیطان اعمالشان را
برایشان زینت داد و از راه بدرشان کرد و نخواستند
که ببینند. مختار خدا و پیامبر را گذاشتند و مختار
خویش گرفتند، و حال آنکه قرآن می خواندشان؟
خدا هر چه خواهد آفریند و هر که بخواهد می گزیند!
ایشان را چه به اختیار؟ خداوند منزّه است از آنچه
شریک گرفتند و همو فرماید: مردان و زنان مؤمن را
نرسد که در برابر قضای خدا و رسول از خویش
اختیار کنند و خدا فرماید: شما را چه می شود؟
چگونه حکم می کنید؟ آیا کتاب آسمانی دارید که
در آن می خوانید که آن چه بخواهید، از آن شماست
یا بیمانی از ما گرفته‌اید که بر احکام خویش
خواهید بود؟ ایشان را بپرس که کدامشان ضمانت
می کنند. آیا شریکاتی دارند؟ پس ایشان را بیاورند،
اگر راست می گویند؟ و نیز می فرماید: آیا در قرآن
تدبر نمی کنند، یا بر دل هایشان قفلی است؟ یا خدا
بر دل هایشان مهر نهاد، پس نمی فهمند و یا این که
گفتند: شنیدیم و نشنیدند. همانا که بدتر حیوانات
نزد خدا کر و لالی است که عقل بکار نمی برد و اگر
خدا در ایشان خیری سراغ داشت، ایشان را
می شنوید و اگر می شنیدند، باز می گشتند و اعراض
می کردند. گفتند شنیدیم و عصیان کردیم، بلکه آن
فضل خداست که هر که خواهد عطا کند و خدا

تَرَكُوا الْاِمَامَ عَن بَصِيْرَةٍ وَ زَيْنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيْلِ وَ مَا
كَانُوا مُسْتَبْصِرِيْنَ وَ رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللّٰهِ وَ
اخْتِيَارِ رَسُوْلِهِ اِلٰى اخْتِيَارِهِمْ وَ الْقُرْآنُ
يُنَادِيهِمْ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا
كَانَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالٰى عَمَّا
يُشْرِكُوْنَ وَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا كَانَ
لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَا الْمُؤْمِنٰتِ اِذَا قَضٰى اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ
اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ.

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ
اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيْهِ تَدْرُسُوْنَ اِنْ لَكُمْ فِيْهِ لَمَّا
تَخَيَّرُوْنَ اَمْ لَكُمْ اٰيٰتَانُ عَلَيْنَا بِاللّٰغَةِ اِلٰى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ اِنْ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُوْنَ سَلِّمْ اَيْهُمْ
بِذٰلِكَ زَعِيْمٌ اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَاْتُوْا
بِشُرَكَائِهِمْ اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ
اَفَلَا يَتَذَكَّرُوْنَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰى قُلُوْبٍ اَقْفَالُهَا
اَمْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ اَمْ
قَالُوْا سَمِعْنَا وَ لَا يَسْمَعُوْنَ اِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ
عِنْدَ اللّٰهِ الْعِصْمُ الْبِكْمُ الَّذِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ وَ لَوْ
عَلِمَ اللّٰهُ فِيْهِمْ خَيْرًا لَّاسْمَعَهُمْ وَ لَوْ اَسْمَعَهُمْ
لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُوْنَ وَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ
عَصَيْنَا بَلْ هُوَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ
اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ

صاحب فضل عظیم است. ایشان را چه به اختیار امام و حال که امام عالمی است که نادان نشود، رعایت کند و سخت نگیرد و معدن قدس، پاکی، رفتار، زهد، علم و عبادت است، مخصوص به دعوت رسول است و از نسل بتول. در نسب او عیب و در حسب او پستی راه ندارد. نسب از قریش می برد و از خاندان هاشم است و عترت رسول و مورد رضایت خدای. شرف اشراف است و شاخه ای از عبدمناف. علم او افزون، حلم او کامل، به امامت استوار، به سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، بندگان را ناصح، و علم و حکمت خدا را مخزون. دیگران را علم او ندهند، پس دانایان از دانایان زمانه است. در قول خداوند است: آیا آن که به حق می خواند، سزاوار پیروی است یا آن که هدایت نمی کند، مگر آن که هدایتش کنند. شما را چه شده است؟ چه حکم می کنید؟ و نیز گفتار خدای: آن که را حکمت عطا شد، خیر کثیر عطا شده است و نیز قول خدا در طالوت: خداوند او را بر شما برگزید و گشایشی در علم و بدن عطا فرمود و خدا ملک خویش را به هر که بخواهد عطا می کند و خداوند گشایشگر و داناست. و گفتار خدای به پیامبرش: فضل خداوند بر تو عظیم است و نیز گفتار خدا

الإِمَامِ وَ الإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ
مَسْعِدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ النُّسْكِ وَ
الرَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ
الرَّسُولِ وَ هُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ لَا مَعْمَرَ
فِيهِ فِي نَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فَالنَّسَبُ
مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذُّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِثْرَةُ مِنْ
آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ الرِّضَى مِنَ اللَّهِ شَرَفُ
الأَشْرَافِ وَ الفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنْأَفِ نَامِي الْعِلْمِ
كَأَمِلِ الْحِلْمِ مُضْطَلَعٌ بِالإِمَامَةِ عَالِمٌ
بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضٌ الطَّاعَةَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ
إِنَّ الأَنْبِيَاءَ وَ الأئِمَّةَ ﷺ يُوقَفُهُمُ اللَّهُ وَ
يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عَلَيْهِ وَ حُكْمِهِ مَا
لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عَلَيْهِمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ
أَهْلُ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى.

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ
فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي
طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ
بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي
مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ
لِسَيِّدِهِ ﷺ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

در باره ائمه از اهل بیت و عترت و اهل بیتش علیهم السلام
 آیا مردمان حسد می برند بر آن چه که خداوند از
 فضلش بر ایشان عطا کرده است. همانا ما آل داود
 را نیز کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک عظیم
 دادیم. از ایشان کسانی ایمان آوردند و کسانی
 کافر شدند و آتش جهنم ایشان را کافی است.
 و چون بنده را خدای برای امور بندگانش اختیار
 کند، سینه اش را گشایش می دهد و چشمه های
 حکمت در قلبش می نهد. علم بدو الهام می کند و لذا
 در پاسخ در نمی ماند و از صواب بدور نمی افتد. او
 معصوم است و مؤید، موفق است و مسدد. از خطا
 و لغزش و گناه در امان است. خدا او را اینسان
 مخصوص فرموده تا بر بندگانش حجت باشد و بر
 خلائقش شاهد و این فضل خداست که هر که را
 خواهد عطا کند و خدا را فضل عظیم است. آیا
 بندگان قادرند بر این شخص تا او را برگزینند یا
 مختارشان را این صفات هست که او را پیش
 اندازند؟ قسم به خانه خدا که تعدی کردند و کتاب
 خدا را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی دانند. در
 کتاب خدا هدایت و شفا بود و آن را انداختند و پیروی
 هوای خویش کردند. پس خداوند ایشان را ملامت
 کرده، بر ایشان غضب نموده، هلاکشان کرد و خدا
 فرماید: چه کسی گمراهتر از آن است که

عَظِيمًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَيْتَةِ مِنْ أَهْلِ
 بَيْتِهِ وَعِثْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
 عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا
 آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ
 مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ
 صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.
 وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 لِأُمُورٍ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ
 أَوْدَعَ قَلْبَهُ بِنَائِبِ الْحِكْمَةِ وَالْهَمَّةِ الْعِلْمَ
 الْهَامًا فَلَمْ يَغَيِّ بِغَدَّةٍ بِجَوَابٍ وَلَا يَحِيدُ فِيهِ
 عَنِ الصَّوَابِ وَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ
 مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالزُّلْمَ وَالْعِثْرَةَ
 يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ
 وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
 فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُوهُ أَوْ
 يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدِمُوهُ تَعَدُّوا
 وَبَيَّتِ اللَّهُ الْحَقَّ وَتَبَدُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ
 ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَفِي كِتَابِ اللَّهِ
 الْهُدَى وَالشِّفَاءَ فَنَبَذُوهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
 فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَمَقَتَهُمْ وَأَتَعَسَّهُمْ فَقَالَ
 عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى
 مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ

بیروی هوای خویش کرد، بدون هدایت از جانب خدا، و خداوند ظالمان را هدایت نمی کند و فرمود: هلاک بر ایشان باد و اعمالشان در گمراهی است. و نیز: بزرگ نفرتی است نزد خدا و مؤمنان. این سان خدا بر قلب متکبر جبار مهر می نهد.

ما را حدیث کرد محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبدالله وراق و حسن بن احمد مؤدب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب نیز ما را روایت کردند که محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علاز قاسم بن مسلم از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السلام نیز این روایت را بیان فرمود.

قَالَ عَزَّوَجَلَّ فَتَغَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ

حَدَّثَنَا وَ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَدَّبِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَا قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام.

٢١

باب ما جاء عن الرضا في تزويج
فاطمة

١

١٧٢

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ
الشَّاهِ بِمَرْوَرُودَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ
بْنُ الْمُظَفَّرِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي
الْمَهْدِيُّ بْنُ سَابِقٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ
أبيه جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام
قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَقَدْ هَمَمْتُ
بِالتَّزْوِيجِ فَلَمْ أُجْتَرِ أَنْ أذْكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِنْ ذَلِكَ اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي لَيْلِي
وَ نَهَارِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله
فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ قُلْتُ لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ
أَعْلَمُ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُزَوِّجَنِي بَعْضُ

٢١

آن چه از امام رضا عليه السلام در باب
تزويع حضرت فاطمه عليه السلام وارد شده

١

١٧٢

ابوالحسن محمد بن علی بن شاه از
ابوالعباس احمد بن مظفر بن حسین از ابو
عبدالله محمد بن زکریا بصری از مهدی بن
سابق روایت کرد که گفت: حدیث کرد برای ما
حضرت رضا عليه السلام از پدرش و او از پدرش جعفر
بن محمد از پدرانش که فرمود: علی بن ابی
طالب عليه السلام فرمود: من قصد تزویج نمودم
و جرات نداشتم که آن را به رسول خدا صلى الله عليه وآله
عرض کنم، این موضوع شب و روز در سینه‌ام
بود، روزی بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: ای
علی! عرض کردم: لبتک یا رسول الله! فرمود:
اراده تزویج داری؟ عرض کردم: رسول خدا
داناترست و گمان بردم که می‌خواهد بعضی از
زنان قریش را برای من بخواهد

و من ترسیدم که فاطمه علیها السلام را برای من انتخاب نکند، متوجه نشدم که چه شد که حضرت مرا خواند و در خانه ام سلمه به خدمتشان رسیدم، چون به من نظر کرد، چهره اش درخشید و چنان تبسم نمود که سفیدی دندان های او ظاهر شد، پس فرمود: یا علی! بشارت باد تو را که خداوند از من کفایت نمود اندیشه ای که در کار تزوئج تو داشتم. عرض کردم: چگونه بود یا رسول الله! فرمود: جبرئیل با سنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمد و به من داد، گرفتم و بوییدم و گفتم: یا جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چه بود؟ گفت: خداوند ساکنان جنت از ملائکه و دیگران را امر نمود که تمام بهشتها را با درختها، رودخانه ها، میوه ها و قصرهایش آذین بندند و به بادهای بهشتی دستور داده که با بوی انواع عطر بوزند و حورالعین را به قرائت سوره «طه» و «طس» و «جمعسق» بعد از آن امر نمود، منادی را تاندا کرد که ای ملائکه من و ساکنان جنت من شاهد باشید که من تزوئج کردم فاطمه بنت محمد علیها السلام را به علی بن ابی طالب علیه السلام پس امر کرد ملکی از ملائکه جنت را که او را راحیل گویند و در ملائکه از او بلیغ تر نیست

نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى قَوْتِ فَاطِمَةَ
فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ إِذْ دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَأَتَيْتُهُ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهَلَّلَ
وَجْهُهُ وَ تَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى بَيَاضِ
أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ أَبْشِرْ فَإِنَّ اللَّهَ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَفَانِي مَا كَانَ هَمِّي مِنْ
أَمْرِ تَزْوِيجِكَ قُلْتُ وَ كَيْفَ كَانَ ذَاكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ
مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَ قَرْنَفِلَهَا فَسَاوَلْنِيهِمَا
فَأَخَذْتُهُمَا فَسَمَّمْتُهُمَا وَ قُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ مَا
سَبَبُ هَذَا السُّنْبُلِ وَ الْقَرْنَفِلِ.

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ سُكَّانَ
الْجَنَّةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا
الْجَنَّةَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَ أَنْهَارِهَا وَ ثِمَارِهَا وَ
أَشْجَارِهَا وَ قُصُورِهَا وَ أَمَرَ رِيَّاحَهَا فَهَبَّتْ
بِأَنْوَاعِ الْعَطْرِ وَ الطَّيِّبِ وَ أَمَرَ حُورَ عَيْنِهَا
بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا طَهَ وَ طَسَ وَ حَمَعَسَقَ ثُمَّ أَمَرَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُنَادِيًا فَنَادَى أَلَا يَا مَلَائِكَتِي
وَ سُكَّانَ جَنَّتِي اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ
فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ رَضِيَ مِنِّي بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ ثُمَّ أَمَرَ
اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكًا مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ
يُقَالُ لَهُ رَاحِيلُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أُبْلَغُ مِنْهُ

فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَخْطُبْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ
السَّمَاءِ وَلَا أَهْلُ الْأَرْضِ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيًا
فَتَادَى أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ جَنَّتِي بَارِكُوا
عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبِيبِ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنِّي
قَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا.

قَالَ رَاحِيلُ يَا رَبِّ وَمَا بَرَكَتُكَ عَلَيْهِمَا
أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جَنَّاتِكَ وَ دَارِكَ
فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا رَاحِيلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي
عَلَيْهِمَا أَنِّي أَجْمَعُهُمَا عَلَى [مَجْتَبِي] مَحَبَّتِي وَ
أَجْعَلُهُمَا حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي
لَأَخْلُقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقًا وَ لَأَنْشِئَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً
أَجْعَلُهُمْ خُزَّانِي فِي أَرْضِي وَ مَعَادِنِ
لِحُكْمِي بِهِمْ أَحْتَجُّ عَلَى خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ
وَ الْمُرْسَلِينَ فَأَبَشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي قَدْ
رَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَى مَا رَوَّجَكَ
الرَّحْمَنُ وَ قَدْ رَضِيْتُ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا
قَدْ وَنَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ لَقَدْ
أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ أَهْلَهَا
مُشْتَاقُونَ إِلَيْكُمْمَا وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
أَرَادَ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مَا يَتَّخِذُ بِهِ عَلَى الْخَلْقِ
حُجَّةً لِأَجَابَ فِيكُمْ الْجَنَّةَ وَ أَهْلَهَا فَنِعْمَ الْأَخُ
أَنْتَ وَ نِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ

خطبه خواند، خطبه ای که مثل آن در میان اهل
آسمان و زمین خوانده نشده. امر کرد تا منادی ندا
کرد: ای ملائکه و ساکنان جنت من مبارک باد
کنید بر علی بن ابی طالب حبیب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز
فاطمه بنت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که من مبارک کردم بر
ایشان. راحیل گفت: یا رب! چه برکت کردی
برایشان زیاده از آن چه در جنات و سرای تو
دیدهایم؟ فرمود: یا راحیل از برکاتی که بر ایشان
کردم این که ایشان را جمع کنم بر محبت خود
و بگردانم ایشان را حجت خود بر خلق خود و به
حق عزت و جلال، خلق کنم از ایشان ذریتی که
در زمین خازنان خود و معادن حکمت خود
گردانم و به ایشان حجت گیرم بر خلق خود بعد از
انبیای مرسلین. پس رسول خدا فرمود: ای علی!
بشارت باد تو را که من تزویج کردم به تو دختر
خود فاطمه را بر آن وجه که خدای رحمان تزویج
نمود، پسندیدم برای او آن چه را که خدا
پسندیده. پس بگیر اهل خود را که سزاوارتری از
من. و جبرئیل خبر داد که جنت و اهل آن مشتاق
هستند به شما و اگر خدا نمی خواست از نسل
شما حجتی بر خلق برگزیند، خواسته اهل جنت
را در مورد شما اجابت می فرمود، تو چه خوب
برادر و چه خوب داماد و چه خوب یاری هستی،

رضایت خدا برای تو کافی است. علی علیه السلام فرمود:
خدا یا! مرا یاری نما تا شکر نعمتی که به من دادی
به جای آورم، پس رسول خدا آمین گفتند.

۲

۱۷۳

علی بن محمد بن عمران دقاق گوید:
روایت کرد برای ما احمد بن یحیی بن زکریا
قطان که گفت: روایت کرد برای ما ابو محمد بکر
بن عبدالله بن جندب که گفت: روایت کرد برای
ما احمد بن حرث از ابو معاویه از اعمش از جعفر
بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از علی
بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: تصمیم به ازدواج
با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آن را با
رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذارم - و حدیث قبلی
را عیناً تکرار کرد -

و حدیث فوق به طرق دیگری نیز روایت
شده که در کتاب مدینه العلم بیان شده است.

۳

۱۷۴

ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی گوید:
روایت کرد برای ما احمد بن ادریس که گفت:
روایت کرد برای ما ابراهیم بن هاشم از علی بن
معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن

وَ كَفَاكَ بِرِضَاءِ اللَّهِ رِضَى فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام
رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ
عَلَيَّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آمِينَ.

۲

۱۷۳

حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جُنْدَبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَرْثِ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِتَزْوِيجِ
فَاطِمَةَ علیها السلام وَ لَمْ أَجْتَرَأْ أَنْ أَذْكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ
اللَّهِ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سِوَاءَ.

و لهذا الحدیث طریق آخر قد أخرجه
فی مدینه العلم.

۳

۱۷۴

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ النَّعِيمِ
الشَّاذَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ
بْنُ إِدْرِيسَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ عَلِيِّ
بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ

أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ
عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ لَقَدْ عَاتَبْتَنِي رِجَالٌ مِنْ
قُرَيْشٍ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ وَ قَالُوا خَطَبْنَاهَا
إِلَيْكَ فَمَنْعْتَنَا وَ تَزَوَّجْتَ عَلِيًّا فَقُلْتَ لَهُمْ وَ
اللَّهُ مَا أَنَا مَنْعُكُمْ وَ زَوَّجْتُهُ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى
مَنْعَكُمْ وَ زَوَّجَهُ فَهَبَطَ عَلِيٌّ جِبْرَيْلُ فَقَالَ يَا
مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَوْ لَمْ أُخْلَقْ
عَلِيًّا ﷺ لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفُوٌ عَلَيَّ
وَ جِهَ الْأَرْضِ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ.

موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدران او
علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من
فرمود: ای علی! بزرگانی از قریش در ازدواج
فاطمه با تو مراسم زنی کرده و گفتند: ما او را از
تو خواستگاری کردیم ولی به ماندادی و به عقد
علی درآوردی، به آنان گفتم: قسم به خدا، من
این کار را نکردم، خدا او را به عقد علی درآورد،
جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمدا
خداوند می فرماید: اگر علی را خلق نکرده
بودم، برای دخترت فاطمه در زمین از آدم تا
خاتم همتایی نبود.

حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بِنِ
جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرُّضَا عَنْ
آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ.

این حدیث را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا
علیه السلام از پدران بزرگوارش از
امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله نیز روایت کرد.

و قد أخرجت ما رویته فی هذا المعنی
فی کتاب مولد فاطمة علیها السلام و فضائلها.

و من هر چه در این باب دیدم در کتاب
مولد فاطمه سلام الله علیها آورده‌ام.

۲۲

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في
الإيمان وأنه معرفة بالجنان وإقرار
باللسان وعمل بالأركان

۲۲

آن چه از امام رضا عليه السلام در ايمان
آمده است و اینکه آن معرفت به قلب
و اقرار به زبان و عمل به ارکان است

۱

۱۷۵

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
الْقَرَشِيُّ الْحَاكِمُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ
بْنُ خَالِدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُطَوَّعِيُّ الْبُخَارِيُّ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ بَغْدَادِي قَالَ
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْبِ الْمَلَائِي قَالَ حَدَّثَنَا
أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ
بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ
بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

۱

۱۷۵

احمد بن محمد بن عبدالرحمن قرشی
حاکم از ابوبکر محمد بن خالد بن حسن
مطوعی بخاری از ابوبکر بن ابی داود در بغداد
روایت می کند که از علی بن حرب ملایی از
ابو صلت هروی روایت می کند که امام رضا علیه
السلام از آبای گرامی اش از امیر المؤمنین
علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله
علیه و اله روایت می کند که فرمود:
ايمان، معرفت به قلب، و اقرار به زبان،
و عمل به اعضا و جوارح است.

۲

۱۷۶

[ابو احمد محمد بن جعفر بن محمد بندار ساکن فرغانه از ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور حمادی، از محمد بن عمر بن منصور بلخی ساکن مکه، از ابو یونس احمد بن محمد بن یزید بن عبدالله جمحی، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می کند که] امام رضا علیه السلام از آهای گرامی ایشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا ﷺ روایت می کنند که فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.

۲

۱۷۶

حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبُندَارِ بِفَرغانَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورِ الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ مَنْصُورِ الْبَلْخِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يُونُسَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَحِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِالسَّانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

۳

۱۷۷

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از بکر بن صالح رازی از ابی صلت هروی روایت می کنند که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره ایمان سؤال کردم. فرمود:

۳

۱۷۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ

ایمان، اعتقاد با قلب و گویش با زبان و عمل کردن با اعضا و جوارح است و ایمان جز این چیز دیگری نیست.

الْإِيمَانُ فَقَالَ ﷺ الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ لَا يَكُونُ الْإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا

۴

۱۷۸

نیز سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی از اصفهان به من نوشت که علی بن عبدالعزیز و معاذ بن مثنی از عبدالسلام بن صالح هروی از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران گرامیشان، از امیر المؤمنین علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.

أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ اللَّخْمِيُّ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ أَصْبَهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَ مُعَاذُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ﷺ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

۵

۱۷۹

حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در رجب سال سیصد و سی و نه در قم از ابوالحسن علی بن محمد بزاز روایت می کنند که او از ابواحمد داود بن سلیمان غازی از امام

حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِقَمٍّ فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَزَّازٍ قَالَ حَدَّثَنَا

رضا عليه السلام روایت می کند که ایشان از پدران گرامیشان از امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که حضرت فرمود: ایمان، اقرار به زبان و معرفت به قلب و عمل به اعضا و جوارح است.

حمزه بن محمد می گوید: از عبدالرحمن بن ابی حاتم شنیدم که از پدرش و او از ابی صلت این روایت را از امام رضا علیه السلام ذکر می کرد. ابوحاتم می گوید: اگر اسناد این روایت را بر دیوانه بخوانند، شفا می یابد.

أَبُو أَحْمَدَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْغَازِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

قَالَ حَمَزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي حَاتِمٍ يَقُولُ وَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ قَالَ أَبُو حَاتِمٍ لَوْ قَرَأْتُ هَذَا الْإِسْنَادَ عَلَى مَجْنُونٍ لَبُرَأَ

ع

۱۸۰

مرحوم والدهم از محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبدالله بن طاهر نقل می کند که بالای سر پدرم ایستاده بودم و ابی صلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن

ع

۱۸۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقَرْمِيسِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ قَالَ كُنْتُ وَاقِفًا عَلَى رَأْسِ أَبِي وَ عِنْدَهُ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ وَ إِسْحَاقُ بْنُ

محمد بن حنبل نیز در آن جا بودند، پدرم گفت: هر کدام از شما حدیثی نقل کنید. ابوصلت هروی گفت: امام رضا علیه السلام که به حق از سوی پدرش رضا نامیده شد، به من از پدران گرامی اش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت فرمود که: ایمان، گفتار و کردار است.

چون خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل گفت: عجب اسنادی در این روایت بود. پدرم گفت: این دواى دیوانگان است. چون به دیوانه‌ای بدهند، او را شفا دهد.

رَاهَوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَنْبَلٍ فَقَالَ أَبِي لِيُحَدِّثَنِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِحَدِيثٍ فَقَالَ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام وَ كَانَ وَ اللَّهُ رَضِيَ كَمَا سُمِّيَ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْإِيمَانُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ - فَلَمَّا خَرَجْنَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَنْبَلٍ مَا هَذَا الْإِسْنَادُ فَقَالَ لَهُ أَبِي هَذَا سَعُوطُ الْمَجَانِينِ إِذَا سَعِطَ بِهِ الْمَجْنُونُ أَفَاقَ.

۲۳

باب ذکر مجلس الرضا عليه السلام مع
العامون في الفرق بين العترة والامة

۲۳

مناظرة حضرت رضا عليه السلام با مأمون
پیرامون فرق بین عترت و امت

۱۸۱

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ
الْمُؤَدَّبُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ
الصُّلْتِ قَالَ حَضَرَ الرُّضَا عليه السلام مَجْلِسَ
الْمَأْمُونِ بِمَرْوٍ وَ قَدْ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ
جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ خُرَاسَانَ
فَقَالَ الْمَأْمُونُ أَخْبِرُونِي عَنْ مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ
ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا
فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ
الْأُمَّةَ كُلَّهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ مَا تَقُولُ يَا أَبَا
الْحَسَنِ فَقَالَ الرُّضَا عليه السلام لَا أَقُولُ كَمَا قَالُوا وَ
لَكِنِّي أَقُولُ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْعِتْرَةَ
الطَّاهِرَةَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَ كَيْفَ عَنَى الْعِتْرَةَ

۱۸۱

علی بن حسین بن شاذویه و جعفر بن
محمد بن مسرور گویند: روایت کرد برای ما
محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش
از ریان بن صلت که گفت: امام رضا عليه السلام در
مجلس مأمون در مرو حاضر شد، که در آن
برخی از علمای عراق و خراسان حضور
داشتند، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم
بگویید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَقْنَا
مِنْ عِبَادِنَا» علما گفتند: مراد خدا تمامی امت
است، مأمون گفت: یا ابوالحسن! نظر شما چیست؟
حضرت فرمود: آنچه آنها گفتند، من نمی گویم،
بلکه می گویم: مراد خداوند عترت پاک پیامبر بوده
است. مأمون گفت: چگونه خداوند فقط عترت را
اراده کرد نه امت را؟ حضرت فرمود: اگر امت

اراده کرده بود، پس همه آنها باید بهشتی باشند و خدا می فرماید: «بعضی از آنان به خود ستم می کنند، بعضی میانه رو و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدم هستند، این است فضل بزرگ، سپس همه را اهل بهشت قرار داده، فرمود: «بهشتهای دائمی که وارد آن می شوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند، پس وراثت مختص عترت طاهره هست نه دیگران. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که خدا در کتابش در توصیف آنان چنین فرموده: و خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را مطهر نماید، و آنان کسانی هستند که پیامبر ﷺ فرموده: «من دو چیز گرانبها، کتاب خدا و اهل بیتم را در میان شما می گذارم، از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد از من چگونه با آن دو رفتار می کنید، ای مردم به آنان چیزی نیاموزید؛ زیرا از شما دانشمندترند. علماء گفتند: ای ابوالحسن! آیا عترت همان آل است یا غیر آل؟ حضرت فرمود: آنان همان آل هستند. علماء گفتند: پیامبر فرموده: امت من آل من هستند، این حدیث را صحابه به سند مستفیض و غیر قابل انکار نقل کرده اند که آل محمد امت اویند. حضرت فرمود:

مِنْ دُونَ الْأُمَّةِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَاءُ إِنَّهُ لَوْ أَرَادَ الْأُمَّةَ لَكَانَتْ أَجْمَعَهَا فِي الْجَنَّةِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ثُمَّ جَمَعَهُمْ كُلَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ الْأَيَّةُ فَصَارَتِ الْوِرَاثَةُ لِلْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ فَقَالَ الرِّضَاءُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَ فِيهِمَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ أَخْبِرْنَا يَا أَبَا الْحَسَنِ عَنِ الْعِتْرَةِ أَمْ هُمُ الْأَلُ أَمْ غَيْرُ الْأَلِ فَقَالَ الرِّضَاءُ هُمُ الْأَلُ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ فَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُؤْتِرُهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أُمَّتِي آلِي وَ هُوَ لِأَصْحَابِهِ يَقُولُونَ بِالْخَبَرِ الْمُسْتَقَاضِ الَّذِي لَا يُسْكِنُ دَفْعَهُ آلُ مُحَمَّدٍ أُمَّتُهُ فَقَالَ

بگویند صدقه حرام هست بر آل؟ گفتند: آری، فرمود: پس بر همه امت حرام است، گفتند: نه. فرمود: این فرق آل و امت است، وای بر شما به کدام راه می‌روید آیا از قرآن اعراض و از حد تجاوز کرده‌اید؟ نمی‌دانید که وراثت و طهارت در مورد برگزیدگان هدایت یافته است؟ گفتند: این از کجاست یا ابوالحسن؟ فرمود: از قول خدا که فرمود: نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در ذریه ایشان نبوت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته و اغلب آنان فاسقند، پس وراثت نبوت و کتاب مختص به هدایت یافته‌گان است نه فاسقین، آیا نمی‌دانید وقتی نوح علیه السلام از پروردگارش مسئلت کرد: «خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو بهترین حاکمان هستی، به این جهت بود که خدا وعده داده بود که او و اهل او را نجات دهد، خداوند به او فرمود: «ای نوح! او اهل تو نیست، عمل او، عمل ناپسندیده است، از من نخواه آن چه را که تو علم به آن نداری، پند می‌دهم که از جاهلان نباشی». مأمون گفت: آیا خدا عترة را بر سایر مردمان تفضیل داده؟ فرمود: خدا فضل عترة را بر سایر مردمان در کتاب خود ظاهر ساخته. مأمون گفت: کدام است؟

أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَخْبَرُونِي فَهَلْ تَحْرُمُ الصَّدَقَةُ عَلَى الْأَلِّ فَقَالُوا نَعَمْ قَالَ فَتَحْرُمُ عَلَى الْأُمَّةِ قَالُوا لَا قَالَ هَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْأَلِّ وَالْأُمَّةِ وَيَحْكُمُ أَيْنَ يَذْهَبُ بِكُمْ أَضْرَبْتُمْ عَنِ الذَّكْرِ صَفْحاً أَمْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ وَقَعَتِ الْوِرَاثَةُ وَالطَّهَارَةُ عَلَى الْمُصْطَفَيْنِ الْمُهْتَدِينَ دُونَ سَائِرِهِمْ.

قَالُوا وَمِنْ أَيْنَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فَصَارَتْ وِرَاثَةُ النُّبُوَّةِ وَ الْكِتَابِ لِلْمُهْتَدِينَ دُونَ الْفَاسِقِينَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ نُوحًا حِينَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَهُ أَنْ يُنَجِّيَهُ وَ أَهْلَهُ فَقَالَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا نُوحُ ... إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ فَلَا تَسْئَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَلْ فَضَّلَ اللَّهُ الْعِتْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَانَ فَضْلَ الْعِتْرَةِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ وَ أَيْنَ ذَلِكَ

در قرائت ابی بن کعب چنین بوده و در مصحف عبدالله بن مسعود نیز موجود بوده است، این مقامی رفیع، فضلی عظیم، و شرافتی بزرگ است زمانی که خدا با این کلام آل را اراده کرد و برای رسول خدا ذکر فرمود. این اول آیه. آیه دوم در معنی برگزیدن این آیه است: «خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند، کسی از این فضل بی اطلاع نیست و جز معاند آن را انکار نکند، چون بالاتر از طهارت، فضلی متصور نیست. این آیه دوم.

آیه سوم: وقتی که خدا پاکان خلق خود را جدا نمود و در آیه مباهله پیامبرش را امر به مباهله کرد و فرمود: ای محمد! بعد از این که حق را دانستی، هر که در این مورد با تو بحث کرد، به او بگو: بیایید پسران خودمان و خودتان و زنان خودمان و خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم و دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم، پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را با خود همراه کرد، می دانید معنی «خودمان و خودتان» چیست؟ گفتند: پیامبر خودش را در نظر داشته. فرمود: اشتباه می کنید، پیامبر علی بن ابی طالب را اراده کرده، دلیل بر این، کلام پیامبر است که فرمود:

هَكَذَا فِي قِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ وَ هِيَ ثَابِتَةٌ فِي مُصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ هَذِهِ مَنزِلَةٌ رَفِيعَةٌ وَ فَضْلٌ عَظِيمٌ وَ شَرَفٌ عَالٍ حِينَ عَنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْأَلَّ فَذَكَرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَمَّ وَسَلَّمَ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ وَ الْآيَةُ الثَّانِيَّةُ فِي الْإِضْطِقَاءِ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَ هَذَا الْفَضْلُ الَّذِي لَا يَجْهَلُهُ أَحَدٌ إِلَّا مُعَانِدٌ ضَالٌّ لِأَنَّهُ فَضْلٌ بَعْدَ طَهَارَةٍ تُسْتَنْظَرُ فَهَذِهِ الثَّانِيَّةُ.

وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَحِينَ مَيَّرَ اللَّهُ الطَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ فَأَمَرَ نَبِيَّهُ بِالْمُبَاهَلَةِ بِهِمْ فِي آيَةِ الْإِبْتِهَالِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَهَرَزَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَمَّ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فَاطِمَةَ علیهم السلام وَ قَرَنَ أَنْفُسَهُمْ بِنَفْسِهِ فَهَلْ تَذَرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ عَنَى بِهِ نَفْسَهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لَقَدْ غَلِطْتُمْ إِنَّمَا عَنَى بِهَا عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَمَّ وَسَلَّمَ حِينَ قَالَ

لَيْسَتْ هَيْئٌ بَنُو وَارِثَةٌ أَوْ لَابَعَثَنَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا
كَنَفْسِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَنِّي
بِالْأَبْنَاءِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَنِّي
بِالنِّسَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ
لَا يَتَقَدَّمُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ وَ فَضْلٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ
بَشَرٌ وَ شَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ خَلْقٌ إِذْ جَعَلَ
نَفْسَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَنَفْسِهِ فَهَذِهِ الثَّالِثَةُ.

«بنو ولیعه از کارهایش منصرف می شود یا مردی
همانند خودم را بفرستم؛ یعنی علی بن ابیطالب،
مراد از ابناء، حسن و حسین علیهما السلام و مراد از نساء،
فاطمه علیها السلام است، کسی در این ویژگی بر ایشان
تقدم ندارد و در آن فضیلت به آنان نمی رسد، در
آن شرف بر آنان سبقت نگیرد، زیرا نفس علی را
همانند نفس خود قرار داده. این آیه سوم.

وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ النَّاسَ مِنْ
مَسْجِدِهِ مَا خَلَا الْعِتْرَةَ حَتَّى تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي
ذَلِكَ وَ تَكَلَّمَ الْعَبَّاسُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
تَرَكْتَ عَلِيًّا وَ أَخْرَجْتَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
مَا أَنَا تَرَكْتُهُ وَ أَخْرَجْتَكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ تَرَكَهُ وَ أَخْرَجَكُمْ وَ فِي هَذَا تَبَيَّنَ
قَوْلُهُ ﷺ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى قَالَتِ الْعُلَمَاءُ وَ أَيْنَ هَذَا مِنَ
الْقُرْآنِ؟

آیه چهارم؛ خارج کردن همه مردم به جز عترت
توسط پیامبر از مسجد، طوری که همه مردم
اعتراض کردند، حتی عباس عموی پیامبر گفت: یا
رسول الله! علی را باقی گذاشته و ما را خارج کردی؟
حضرت فرمود: من او را باقی نگذاشته و شما را خارج
نکرده ام؛ بلکه خداوند چنین کرده است. این مطلب
کلام پیامبر به علی را که فرمود: «تو نسبت به من به
منزله هارون نسبت به موسی هستی» روشن
می کند. علماء گفتند: این در کجای قرآن است؟

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ أَوْجِدُكُمْ فِي ذَلِكَ قُرْآنًا
وَ أَقْرَوُهُ عَلَيْكُمْ قَالُوا هَاتِ قَالِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوُّا
لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بَيْوتَكُمْ قِبْلَةً
فَفِي هَذِهِ الْآيَةِ مَنْزِلَةُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
وَ فِيهَا أَيْضًا مَنْزِلَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ وَ مَعَ هَذَا دَلِيلٌ وَاضِحٌ فِي قَوْلِ

فرمود: در این باب از قرآن شاهد می آورم و بر
شما می خوانم، گفتند: بیاور، فرمود: خداوند
فرماید: «به موسی و برادرش وحی کردیم که برای
قوم خود در مصر خانه هایی انتخاب کنید
و خانه های خود را قبله قرار دهید» در آیه نسبت
هارون به موسی و علی علیه السلام به پیامبر ﷺ
روشن شده، افزون بر این در فرمایش

پیامبر که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمد و آل او حلال نیست، دلیلی آشکار است.»

علماء گفتند: یا اباالحسن! این شرح و بیان در جای دیگر غیر از شما و اهل بیت پیامبر علیهم السلام یافت نمی شود.

فرمود: کیست که این موقعیت ما را منکر باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من شهر علم هستم و علی درب آن، هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد، در آن چه شرح دادیم، نمونه هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و پاکیزگی است که کسی جز معاند آن را انکار نکند، خدا را بر این منزلت سپاس می گوئیم. این آیه چهارم.»

آیه پنجم؛ خدا می فرماید: «حق خویشاوند را بده، خصوصیتی که خداوند عزیز جبار آنان را به آن اختصاص داده و بر امت برگزیده، زمانی که این آیه بر پیامبر نازل شد، فرمود: فاطمه را فرا خوانید، فاطمه را فرا خواندند، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: بله یا رسول الله! فرمود: فدک از غنائمی است که بدون جنگ به دست آمده، مال من است و دیگران سهمی در آن ندارند، حال که خدا مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندانت دوست. این آیه پنجم.»

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ لَا يَحِلُّ لِجَنْبٍ إِلَّا لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَآلِهِ.

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا الشَّرْحُ وَ هَذَا الْبَيَانُ لَا يُوجَدُ إِلَّا عِنْدَكُمْ مَعَاشِرَ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ وَمَنْ يُنْكِرُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا فَيَمَّا أَوْضَحْنَا وَ شَرَحْنَا مِنَ الْفَضْلِ وَ الشَّرَفِ وَ التَّقْدِيمَةِ وَ الإِضْطِفَاءِ وَ الطَّهَارَةِ مَا لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا مُعَانِدُو اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ فَهَذِهِ الرَّابِعَةُ.

وَالْآيَةُ الْخَامِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ خُصُوصِيَّةً خَصَّهُمُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِهَا وَ اضْطَفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ يَا فَاطِمَةَ فَدُعِيَتْ لَهُ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَيْسَ لِي رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ هَذِهِ فَذَكَ مِمَّا هِيَ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِالْخَيْلِ وَ لَارِكَابٍ وَ هِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ جَعَلْتَهَا لَكَ لِمَا أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فَخُذِيهَا لَكَ وَ لِوَلَدِكَ فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ

آیه ششم: خدا فرمود: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی خویشاوندان، این خصوصیتی است خاص پیامبر و آل او نه دیگران تا روز قیامت. خداوند در قرآن از نوح نقل فرمود: «ای مردم به خاطر این رسالت از شما مالی نمی‌خواهم، اجر من با خداست، مؤمنین را از خود طرد نمی‌کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد، در نظر من شما مردمی نابخرد هستید» از هود نیز نقل کرده که گفت: «بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی‌خواهم، اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی‌کنید؟» ولی خدا به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: «بگو برای رسالت از شما اجری نمی‌خواهم جز دوستی خویشاوندان، خدا دوستی آنان را واجب نکرد مگر این که دانست آنان هرگز از دین بر نمی‌گردند و به گمراهی نخواهند رفت. دیگر این که چه بسا فرد، شخصی را دوست بدارد و برخی از خانواده‌اش دشمن او باشند، لذا قلب فرد نمی‌تواند خالصانه او را دوست بدارد، خدا دوست دارد در دل پیامبر نسبت به مؤمنین چیزی نباشد لذا دوستی خویشان پیامبر را بر آنان واجب کرد و هر که چنین کند و پیامبر و اهل بیتش را دوست بدارد، رسول خدا نمی‌تواند از او بدش بیاید و هر که این امر ترک کند

وَالْآيَةُ السَّادِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ هَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ خُصُوصِيَّةٌ لِلآلِ دُونَ غَيْرِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَكَى فِي ذِكْرِ نُوحٍ فِي كِتَابِهِ يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ وَ حَكَى عَزَّ وَجَلَّ عَنْ هُودٍ أَنَّهُ قَالَ يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ قُلْ يَا مُحَمَّدُ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ لَمْ يَفْرِضِ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَزْتَدُونَ عَنِ الدِّينِ أَبَدًا وَ لَا يَرْجِعُونَ إِلَى ضَلَالٍ أَبَدًا وَ أُخْرَى أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ وَادًّا لِلرَّجُلِ فَيَكُونُ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ عَدُوًّا لَهُ فَلَا يَسْلَمُ لَهُ قَلْبُ الرَّجُلِ فَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ شَيْءٌ فَفَرَضَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ مَوَدَّةَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَمَنْ أَخَذَ بِهَا وَ أَحَبَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَسْتَطِعْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبْغِضَهُ وَ مَنْ تَرَكَهَا وَ لَمْ يَأْخُذْ

واهل بیت را دوست نداشته باشد، واجب است که پیامبر او را دوست نداشته باشد، چون یکی از واجبات الهی را ترک کرده، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدم دارد یا با آن برابری می کند؟

خداوند آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْفُؤَادَةَ فِي الْقُرْبَى» را بر پیامبر نازل کرد، حضرت در میان اصحاب خود برخاست و خدا را ثنا گفت و فرمود: ای مردم! خدا برای من چیزی را بر شما واجب کرده، آیا آن را انجام می دهید؟ کسی جواب نداد. حضرت فرمود: ای مردم! طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: بگو آن چیست؟ حضرت آیه را بر ایشان تلاوت کرد، گفتند: این مطلب را می پذیریم، ولی اکثر آنها به آن وفا نکردند.

خدا پیامبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه وحی کرد مزد طلب نکند، چون خدا پاداش انبیاء را می دهد، اما برای محمد ﷺ خدا اطاعت و دوستی خویشان او را بر امت واجب نمود و فرمود که مزد خود را در حق خاندانش قرار دهد تا مردم آن را به آنان اداء نمایند و این با شناخت فضل آنان ممکن است، چون دوستی به میزان شناخت فضایل است، چون خدا این دوستی را واجب کرد، به سنگینی و جوب طاعت این امر بر مردم سنگین آمد، گروهی که خدا پیمان

بِهَا وَ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبْغِضَهُ لِأَنَّهُ قَدْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَيُّ فَضِيلَةٍ وَ أَيُّ شَرَفٍ يَتَقَدَّمُ هَذَا أَوْ يُدَانِيهِ؟

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَرَضَ لِي عَلَيْكُمْ قَرْضًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُؤَدُّوهُ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فِضَّةٍ وَ لَا ذَهَبٍ وَ لَا مَأْكُولٍ وَ لَا مَشْرُوبٍ فَقَالُوا هَاتِ إِذَا فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ فَقَالُوا أَمَا هَذِهِ فَسَنَعَمُ فَمَا وَفَى بِهَا أَكْثَرُهُمْ.

وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَّا أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ لَا يَسْأَلَ قَوْمَهُ أَجْرًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُوفِيهِ أَجْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طَاعَتَهُ وَ مَوَدَّةَ قَرَابَتِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَجْعَلَ أَجْرَهُ فِيهِمْ لِيُؤَدُّوهُ فِي قَرَابَتِهِ بِمَعْرِفَةِ فَضْلِهِمُ الَّذِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ فِي الْمَوَدَّةِ إِنَّمَا تَكُونُ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَةِ الْفَضْلِ فَلَمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ نَقَلَ ذَلِكَ لِثِقَلِ وَجُوبِ الطَّاعَةِ فَتَمَسَّكَ بِهَا

وفاداری از آنان گرفته بود، پایدار ماندند و اهل نفاق و شقاوت کافر شده و آن را از حدودی که خدا قرار داده بود، کنار زده و گفتند: «خویشان» تمام عرب و اهل دعوت هستند، در هر حال دانستیم که دوستی برای خویشان پیامبر است و نزدیک‌ترین آنان به پیامبر اولی‌تر به دوستی است، هر چه به پیامبر نزدیک‌تر باشند دوستی بیشتر است، ولی به انصاف رفتار نکردند با پیامبر درباره خاندان او و مهربانی‌اش و منتهی که خدا بر امتش نهاده که زبان از شکر آن عاجز است، آن را در حق فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، موقعیت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند که این رعایت حال پیامبر و نشانه محبت به او بود، چگونه؟! در حالی که قرآن به آن سخن می‌گوید و دعوت می‌کند و اخبار قطعی است که خدا مودت آنان را واجب فرموده و وعده پاداش به آن داده. اما کسی به وعده‌ای که داده عمل نکرد، کسی این مودت را با اخلاص و ایمان ظاهر نکند مگر سزاوار بهشت گردد، چون خدا می‌فرماید: «انان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، در بهشت‌های سرسبز هستند و هر چه خواهند نزد خدا خواهند داشت، این است فضل بزرگ، این همان است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و عمل صالح انجام

قَوْمٌ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الْوَفَاءِ وَ عَانَدَ أَهْلُ الشَّقَاقِ وَ النِّفَاقِ وَ أَلْحَدُوا فِي ذَلِكَ فَصَرَّفُوهُ عَنْ حَدِّهِ الَّذِي حَدَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالُوا الْقَرَابَةُ هُمُ الْعَرَبُ كُلُّهَا وَ أَهْلُ دَعْوَتِهِ فَعَلَى أَيِّ الْحَالَتَيْنِ كَانَ فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَوَدَّةَ هِيَ لِلْقَرَابَةِ فَأَقْرَبُهُمْ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ أَوْلَاهُمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ كَلَّمَا قَرَبَتِ الْقَرَابَةُ كَانَتِ الْمَوَدَّةُ عَلَى قَدْرِهَا وَ مَا أَنْصَفُوا نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فِي حَيْطَتِهِ وَ رَأْفَتِهِ وَ مَا مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ مِمَّا تَعْجِزُ الْأَلْسُنُ عَنْ وَصْفِ الشُّكْرِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُؤَدُّهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ يَجْعَلُوهُمْ فِيهِمْ بِسَمَزِلَةِ الْعَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ فِيهِمْ وَ حُبًّا لَهُمْ فَكَيْفَ وَ الْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْأَخْبَارُ ثَابِتَةٌ بِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْمَوَدَّةِ وَ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ وَ وَعَدَ الْجَزَاءَ عَلَيْهَا فَمَا وَفَى أَحَدٌ بِهَا فَهَذِهِ الْمَوَدَّةُ لَا يَأْتِي بِهَا أَحَدٌ مُؤْمِنًا مُخْلِصًا إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ مُمْسِرًا وَمُبَيِّنًا ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالُوا إِنَّ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَثْوَنَةٌ فِي نَفَقَتِكَ وَفِي مَنَ بَاتِيكَ مِنَ الْوُقُودِ وَهَذِهِ أَمْوَالُنَا مَعَ دِمَائِنَا فَأَحْكُمْ فِيهَا بَارَأَ مَا جُورًا أُعْطِيَ مَا شِئْتَ وَأَسِكَ مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ حَرْجٍ.

دهند به آن بشارت داده، بگو اجری جز مودت خویشاوندان از شما نمی خواهم، صدر و ذیل این آیه تفسیر شده و معلوم می باشد، حضرت فرمود: پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهاجرین و انصار به پیامبر گفتند: یا رسول الله! شما در مخارج خود و افرادی که در خدمت شما هستند ممکن است به سختی بیفتید، اموال ما همچون جانهایمان در اختیار شماست، هر طوز در آنها عمل کنید مشکلی ندارد، هر چه می خواهید بپخشید و نزد خود نگه دارید.

قَالَ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ الرُّوحَ الْأَمِينَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ يَغْنِي أَنْ تَوَدُّوا قَرَابَتِي مِنْ بَعْدِي فَخَرَجُوا فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ مَا حَمَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ تَرْكِ مَا عَرَضْنَا عَلَيْهِ إِلَّا لِيَحْتَنَّا عَلَى قَرَابَتِهِ مِنْ بَعْدِ إِنْ هُوَ إِلَّا شَيْءٌ افْتَرَاهُ فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِمْ عَظِيمًا فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ هَلْ مِنْ حَدِيثٍ؟ فَقَالُوا إِي وَاللَّهِ يَا

خدا جبرئیل امین را فرستاد و گفت: ای محمد! «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، پس خارج شدند و منافقین گفتند: برای اینکه ما را به رعایت حال خویشانش ترغیب کند پیشنهاد ما را ترک کرد، این چیزی است که در آن مجلس به دروغ بیان کرد، این سخن بزرگی بود، خدا فرمود: «أَيَا مِي گویند ساخته محمد است، بگو اگر من آن را به دروغ بیان کرده باشم، زیانش برای من است و شما نمی توانید در مقابل خدا مرا حفظ کنید و او به آنچه بحث می کنید آگاه تر است، بین من و شما همان بس که خدا شاهد باشد و او آمرزنده و مهربان است». پیامبر آنان را احضار کرده و فرمود: اتفاقی رخ داده؟

گفتند: بله یا رسول الله! گروهی از ماسخن ناشایستی گفته و ما نیز ناخرسندیم، پس حضرت این آیه را تلاوت کرد. سخت گریستند و خدا این آیه را نازل کرد: «اوست که از بندگانش توبه می پذیرد و از بدی ها گذشت می کند و آنچه را انجام می دهید می داند». اما آیه هفتم که خدا فرمود: «خدا و ملائکه اش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده و سلام کنید». گفتند: یا رسول الله! سلام کردن بر شما را می دانیم ولی چگونه درود فرستادن را نه. فرمود: می گویند: خدا یا بر محمد و آل محمد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده ای، تو ستوده و بزرگ هستی.

ای مردم آیا در این کلام اختلافی دارید؟ گفتند: نه.

مأمون گفت: در این امر اختلافی نیست و همه امت بر آن اتفاق دارند، اما در مورد «آل» آیه واضح تر از این در قرآن به یاد دارید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: بله، «يَسَّ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» اینک به من بگویند در این آیه منظور از «یس» چیست؟

علما گفتند: یس محمد صلی الله علیه و آله است، کسی

رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ بَعْضُنَا كَلَامًا غَلِيظًا كَرِهْنَاهُ فَتَلَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْآيَةَ فَبَكَوْا وَ اشْتَدَّ بُكَاءُهُمْ فَأَنْزَلَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفِرُ عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ فَهَذِهِ السَّادِسَةُ. وَ أَمَّا الْآيَةُ السَّابِعَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا التَّسْلِيمَ عَلَيْكَ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ فَقَالَ تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

فَهَلْ بَيْنَكُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ فِي هَذَا خِلَافٌ؟ فَقَالُوا لَا.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مِمَّا لَا خِلَافَ فِيهِ أَصْلًا وَ عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي الْأَلِ شَيْءٌ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا فِي الْقُرْآنِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ أَخْبَرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَسَّ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنَى بِقَوْلِهِ يَسَّ؟

قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَسَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَشْكُ

شکی ندارد. حضرت فرمود: خداوند عز و جل به محمد و آل محمد فضلی عنایت کرده که هیچ کس به کنه وصف آن نمی رسد، مگر این که در آن اندیشه کند، زیرا خداوند به جز انبیا بر کسی سلام نفرستاده، خداوند می فرماید: «سلام و درود بر نوح در بین مردم» و نیز فرموده: «سلام و درود بر ابراهیم» و نیز فرمود: «سلام و درود بر موسی و هارون» ولی خداوند نفرموده: سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون، اما فرموده: «سلام و درود بر آل یاسین» یعنی آل محمد علیهم السلام، در این هنگام مأمون گفت: شرح این نیز نزد اهل بیت است. این آیه هفتم.

آیه هشتم: خدا فرمود: «بدانید در هر منفعتی یک پنجم آن متعلق به خدا و رسول و خویشان است»، پس قرین ساخت سهم خویشان را به سهم خود و رسول الله، این تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا خدا آنان را در مکانی قرار داده و مردم را در مکانی دیگر، برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده، در آن مورد آنان را برگزیده و اول از خود شروع کرده و سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد خویشان را، در هر آنچه که با جنگ و بدون جنگ به دست آمده، چیزهایی که خدا برای خود پسندیده

فِيهِ أَحَدٌ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ وَ صَفِيهِ إِلَّا مَنْ عَقَلَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيَّ أَحَدٍ إِلَّا عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ نُوحٍ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَا قَالَ سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَسَّ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ عليهم السلام فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ النَّبُوَّةِ شَرْحَ هَذَا وَ بَيَانَهُ فَهَذِهِ السَّابِعَةُ.

وَ أَمَّا الثَّامِنَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى فَقَرَنَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى بِسَهْمِهِ وَ بِسَهْمِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فَهَذَا فَضْلٌ أَيْضًا بَيْنَ الْأَلِ وَ الْأُمَّةِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهُمْ فِي حَيْزٍ وَ جَعَلَ النَّاسَ فِي حَيْزٍ دُونَ ذَلِكَ وَ رَضِيَ لَهُمْ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَ اضْطَفَاهُمْ فِيهِ قَبْدًا بِنَفْسِهِ ثُمَّ تَنَّى بِرَسُولِهِ ثُمَّ بِذِي الْقُرْبَى فِي كُلِّ مَا كَانَ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْغَنِيمَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا رَضِيَهُ عَزَّ وَ جَلَّ

بر آنان نیز پسندیده و فرموده و گفته‌اش حق است: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ تأکید مؤکد و اثری است که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است، کتابی ناطق که باطل از پیش رو و پشت سر در آن راه ندارد، و از خدای حکیم و حمید نازل گشته است. اما قول خدا ﴿وَ النَّيِّمِ وَ الْمَسَاكِينِ﴾ هر گاه یتیمی یتیم تمام شود از غنائم خارج می‌شود و سهمی از آن نخواهد داشت، همچنین است مسکین، زمانی که فقر او پایان یابد از غنائم بهره‌ای نمی‌برد و حلال نیست که از آن چیزی برگردد، اما سهم «ذی القربی» تا قیامت دوام داشته و بر آنان جاری است، چه غنی باشند و چه فقیر، زیرا کسی از خدا و رسولش غنی‌تر نیست ولی سهمی از غنیمت برای خود و رسولش قرار داده، پس آنچه برای خود و رسولش پسندیده بر ایشان نیز پسندیده است.

همچنین در فیء، هر چه برای خود پسندیده برای ذی القربی نیز پسندیده، چنان که در غنیمت برای آنان سهم قرار داده، از خود آغاز کرده و سپس رسولش را ذکر کرده و بعد آنان را، سهم آنان را به سهم خود و رسولش قرین کرده. نیز در اطاعت؛ خدا فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا، پیامبر و اولی الامر را اطاعت کنید، خدا از خود آغاز کرده،

لِنَفْسِهِ فَرَضِيَ لَهُمْ فَقَالَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ فَهَذَا تَأْكِيدٌ مُؤَكَّدٌ وَ أَثَرٌ قَائِمٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ النَّيِّمِ وَ الْمَسَاكِينِ فَإِنَّ النَّيِّمَ إِذَا انْقَطَعَ يَتَّمُهُ خَرَجَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَ كَذَلِكَ الْمَسْكِينُ إِذَا انْقَطَعَتْ مَسْكِنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنَ الْمَغْنَمِ وَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَخْذُهُ وَ سَهْمُ ذِي الْقُرْبَىٰ قَائِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِمْ لِلْغَنِيِّ وَ الْفَقِيرِ مِنْهُمْ لِأَنَّهُ لَا أَحَدٌ أَغْنَى مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ لِنَفْسِهِ مِنْهَا سَهْمًا وَ لِرَسُولِهِ ﷺ سَهْمًا فَمَا رَضِيَهُ لِنَفْسِهِ وَ لِرَسُولِهِ ﷺ رَضِيَهُ لَهُمْ.

وَ كَذَلِكَ الْفِيءُ مَا رَضِيَهُ مِنْهُ لِنَفْسِهِ وَ لِنَبِيِّهِ ﷺ رَضِيَهُ لِذِي الْقُرْبَىٰ كَمَا أَجْرَاهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ بِرَسُولِهِ ثُمَّ بِهِمْ وَ قَرَنَ سَهْمَهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ وَ سَهْمِ رَسُولِهِ ﷺ وَ كَذَلِكَ فِي الطَّاعَةِ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ ثُمَّ

سپس رسول و اهل بیت او را ذکر کرده، نیز در ولایت فرمود: «ولتی و سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که در حال رکوع زکات می دهند، پس اطاعت آنان و اطاعت رسول را قرین اطاعت خود کرد، نیز ولایت آنان را همراه ولایت رسول و خود کرد، چنان که سهم آنان و سهم رسول را از غنیمت و فیه با سهم خود قرین نمود، منزله است خدا و چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه!

در قضیه صدقات، خود و پیامبر و اهل بیتش را منزله دانسته و فرموده: «مصرف صدقات منحصر است به فقرا، مساکین، متصدیان صدقات، برای تألیف قلوب، آزادی بندگان، بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، اینها از جانب خدا واجب است و خدادانا و آگاه است، آیا موردی می یابید که خود یا رسول یا خویشان او را نام ببرد؟ وقتی خود را از صدقه منزله دانست، پیامبر و اهل بیت او را نیز منزله بلکه حرام نمود، چون صدقه بر محمد و آل او حرام است، زکات چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، چون آنان از هر کثیفی و پلیدی پاک شدند، خدا آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان پسندید که برای خود پسندید و همان بد دانست که برای خود بد دانست، این آیه هشتم.

بِرَسُولِهِ ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ كَذَلِكَ آيَةُ الْوَلَايَةِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ فَجَعَلَ طَاعَتَهُمْ مَعَ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَقْرُونَةً بِطَاعَتِهِ كَذَلِكَ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ مَعَ وَلَا يَتَّبِعُهُمُ الرَّسُولُ مَقْرُونَةً بِطَاعَتِهِ كَمَا جَعَلَ سَهْمَهُمْ مَعَ سَهْمِ الرَّسُولِ مَقْرُونًا بِسَهْمِهِ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْقِيَاءِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى مَا أَكْبَرَتْ نِعْمَتَهُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟

فَلَمَّا جَاءَتْ قِصَّةَ الصَّدَقَةِ نَزَّهَ نَفْسَهُ وَرَسُولَهُ وَنَزَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَقَالَ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْفَارِصِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فَهَلْ تَجِدُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ سَمِيَ لِنَفْسِهِ أَوْ لِرَسُولِهِ أَوْ لِذِي الْقُرْبَى لِأَنَّهُ لَمَّا نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ الصَّدَقَةِ وَنَزَّهَ رَسُولَهُ وَنَزَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ لَا بَلْ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ الصَّدَقَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَآلِهِ وَهِيَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ لَا يَجِلُّ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ طَهَّرُوا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَوَسَخِ فَلَمَّا طَهَّرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاضْطَفَأَهُمْ رَضِيَ لَهُمْ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا كَرِهَ لِنَفْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهَذِهِ الثَّامِنَةُ.

آیه نهم: «ما اهل ذکر هستیم، قرآن می فرماید: «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید» ما اهل ذکر هستیم، پس اگر نمی دانید از ما بپرسید. علما گفتند: منظور خدا از اهل ذکر یهود و نصاری هستند، حضرت فرمود: سبحان الله! آیا چنین چیزی جایز است؟ بر این فرض آنان ما را به دین خود دعوت کرده و می گویند: دین آنان از دین اسلام برتر است. مأمون گفت: آیا بیانی بر خلاف گفته علما دارید؟ حضرت فرمود: بله، «ذکر» رسول خداست و ما اهل او هستیم، این مطلب در قرآن در سوره طلاق روشن است، خدا می فرماید: «پس از خدا بترسید ای عاقلان، ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا بر شما ذکر فرستاده، رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند» پس «ذکر» رسول خداست و ما اهل او هستیم. این آیه نهم.

آیه دهم که خدا در آیه تحریم فرمود: «مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شده» بگویند اگر رسول خدا میان ما بود آیا دختر من و دختر پسر من و سایر دخترانی که از نسل من هستند برایشان حلال بودند؟ گفتند: خیر، حضرت فرمود: آیا دختران شما برایشان

وَأَمَّا التَّاسِعَةُ فَنَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَنَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إِنَّمَا عَنِ اللَّهِ بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام سُبْحَانَ اللَّهِ وَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا يَدْعُونَنَا إِلَى دِينِهِمْ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ الذُّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُهُ وَذَلِكَ بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ فَالذُّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُهُ فَهَذِهِ التَّاسِعَةُ.

وَأَمَّا الْعَاشِرَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي آيَةِ التَّحْرِيمِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ الْأَيَّةَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ تَصْلُحُ ابْنَتِي وَابْنَةُ ابْنِي وَ مَا تَنَاسَلَ مِنْ صُلْبِي لِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام أَنْ يَتَزَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيًّا قَالُوا لَا قَالَ فَأَخْبِرُونِي هَلْ كَانَتْ ابْنَةُ

أَحَدِكُمْ تَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا لَوْ كَانَ حَيًّا
 قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَبَيِّنْ لِي هَذَا بَيِّنًا لِأَنِّي أَنَا مِنْ آلِهِ
 وَ لَسْتُمْ مِنْ آلِهِ وَ لَوْ كُنْتُمْ مِنْ آلِهِ لَحَرَّمَ عَلَيْهِ
 بِنَاتِكُمْ كَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِ بِنَاتِي لِأَنِّي مِنْ آلِهِ وَ
 أَنْتُمْ مِنْ أُمَّتِهِ فَهَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْأَلِ وَ الْأُمَّةِ
 لِأَنَّ الْأَلَ مِنْهُ وَ الْأُمَّةُ إِذَا لَمْ تَكُنْ مِنَ الْأَلِ
 فَلَيْسَتْ مِنْهُ فَهَذِهِ الْعَاشِرَةُ.

وَ أَمَّا الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ حِكَايَةً عَنْ قَوْلِ رَجُلٍ
 مُؤْمِنٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ
 مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا
 أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ
 رَبِّكُمْ إِلَى تَمَامِ الْآيَةِ فَكَانَ ابْنُ خَالِ
 فِرْعَوْنَ فَتَسَبَّهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِنَسَبِهِ وَ لَمْ
 يُضْفِئْهُ إِلَيْهِ بِدِينِهِ وَ كَذَلِكَ خُصُّصْنَا نَحْنُ إِذْ
 كُنَّا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِوِلَادَتِنَا مِنْهُ وَ
 عَمَّمْنَا النَّاسَ بِالدِّينِ فَهَذَا فَرْقٌ بَيْنَ الْأَلِ وَ
 الْأُمَّةِ فَهَذِهِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ.

وَ أَمَّا الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمْرٌ
 أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا فَخُصُّصْنَا
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّةِ
 إِذْ أَمَرْنَا مَعَ الْأُمَّةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ثُمَّ
 خُصُّصْنَا مِنْ دُونِ الْأُمَّةِ فَكَانَ

حلال هستند؟ گفتند: بله، حضرت فرمود: این
 دلیل است که من از آل او هستم و شما از آل او
 نیستید، اگر شما از آل او بودید، دخترانتان
 همچون دختران من بر ایشان حرام بود، چون
 من از آل او هستم و شما از امت او هستید، این
 تفاوت دیگر آل و امت است، زیرا آل از اوست
 و امت اگر از آل نباشد از او نیست. این آیه دهم.

آیه یازدهم؛ خدا در سوره مؤمن از قول
 مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرماید:
 «مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را
 پنهان می کرد، گفت: آیا مردی را که می گوید:
 رب من الله است، می کشید، در حالی که دلایل
 روشنی از نزد پروردگارتان آورده، تا آخر آیه، آن
 مرد پسر دایی فرعون بود و خدا او را به فرعون
 نسبت داد نه دین او، ما نیز چنین هستیم، ما
 چون از رسول خدا متولد شده ایم، از آل ایشان
 هستیم و در دین با بقیه مشترک هستیم، این
 تفاوت آل و امت است، این آیه یازدهم.

آیه دوازدهم؛ خدا فرمود: «خاندانت را به
 نماز امر کن و بر آن پایداری نما»، خدا این
 ویژگی را مختص ما کرد، ما را با امت امر به اقامه
 نماز فرموده و بعد از آن جدا از سایر امت این
 خصیصه را به ما عطا نموده و رسول خدا ﷺ

بعد از نزول این آیه، نه ماه هر روز در وقت نماز پنج بار به در خانه علی و فاطمه علیهم السلام آمده و می فرمود: نماز، لطف و رحمت خدا بر شما باد. خدا فرزندان هیچ کدام از انبیا را به چنین کرامتی که ما را به آن اکرام نموده، اکرام نکرده است، از خاندان انبیا تنها ما را مخصوص گردانیده است.

مأمون و علمای مجلس گفتند: خداوند به جای این امت به شما اهل بیت پیامبر علیهم السلام جزای خیر دهد، در آن چه بر ما مشتبه شده، شرح و بیان آن را جز نزد شما نمی یابیم.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ حُضُورِ كُلِّ صَلَاةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَيَقُولُ الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ ذُرَارِي الْأَنْبِيَاءِ بِمِثْلِ هَذِهِ الْكِرَامَةِ الَّتِي أَكْرَمَنَا بِهَا وَ خَصَّصَنَا مِنْ دُونِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَ الْعُلَمَاءُ جَزَاكُمُ اللَّهُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَيْرًا قَمَّا نَجِدُ الشَّرْحَ وَ الْبَيَانَ فِيمَا اشْتَبَهَ عَلَيْنَا إِلَّا عِنْدَكُمْ.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

٢٤

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من خبر
الشامي وما سأل عنه أمير
المؤمنين عليه السلام في جامع الكوفة

٢٤

كلام امام رضا عليه السلام در مورد مرد
شامي وسؤالات او از امير المؤمنين
در مسجد كوفه

١٨٢

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ
عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ بِإِیْلَاقٍ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِبِيُّ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
الرِّضَا عليه السلام قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا
أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ
عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ كَانَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام
بِالْكُوفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ
أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي

١٨٢

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن
عبدالله بصری گوید: روایت کرد برای ما ابو
عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبله که
گفت: روایت کرد برای ما ابوالقاسم عبدالله بن
احمد بن عامر طائی که گفت: روایت کرد برای
ما علی بن موسی الرضا عليه السلام که فرمود: روایت
کرد برای ما پدرم موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از
پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن
علی عليه السلام روایت کرده که فرمود: علی بن ابی
طالب عليه السلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل
شام برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین!
سؤالاتی چند می خواهم از تو بپرسم.

فرمود: بپرس به قصد تفقه و تعلم نه به قصد سخت گرفتن و در سختی افکندن. مردم همه خیره نگاه کردند. گفت: به من بگو خدا اول چه چیز خلق کرد؟ فرمود: نور خلق کرد. گفت: از چه چیز آسمانها را خلق کرد؟ فرمود: از بخار آب. گفت: زمین را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود: آب. گفت: جبال را از چه چیز خلق کرد؟ فرمود: از امواج. گفت: از چه جهت مکه را ام القری نامید؟ فرمود: چون زمین از زیر آن گسترده شد.

و پرسید: آسمان دنیا از چه چیز است؟ فرمود: از موج باز داشته شده. و آن مرد از طول و عرض ماه و خورشید سؤال کرد. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. از طول و عرض ستاره سؤال کرد. فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و از رنگهای هفت آسمان و نامهایشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا «رفیع» و او از آب و دود است و نام آسمان دوم «فیدوم» است و به رنگ نحاس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و او به رنگ شبه است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و او به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هیعون» است و او به رنگ طلاست و نام آسمان ششم «عروس» است و او خود یک یاقوت سبز است

أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ سَلْ تَفْقَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا فَأَخَذَقَ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ.

فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ أَوَّلِ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ ﷺ خَلَقَ النُّورَ قَالَ فِيمَ خُلِقَتِ السَّمَاوَاتُ قَالَ ﷺ مِنَ بُخَارِ الْمَاءِ قَالَ فِيمَ خُلِقَتِ الْأَرْضُ قَالَ ﷺ مِنَ زَبَدِ الْمَاءِ قَالَ فِيمَ خُلِقَتِ الْجِبَالُ قَالَ مِنَ الْأَمْوَاجِ قَالَ فَلِمَ سُمِّيَتْ مَكَّةُ أُمَّ الْقُرَى قَالَ ﷺ لِأَنَّ الْأَرْضَ دُحِيتٌ مِنْ تَحْتِهَا.

وَ سَأَلَهُ عَنِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِمَّا هِيَ قَالَ ﷺ مِنْ مَوْجٍ مَكْتُوفٍ وَ سَأَلَهُ عَنِ طُولِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ عَرْضِهِمَا قَالَ تِسْعِمِائَةٍ فَرْسَخٍ فِي تِسْعِمِائَةٍ فَرْسَخٍ وَ سَأَلَهُ كَمْ طُولُ الْكَوْكَبِ وَ عَرْضُهُ قَالَ اثْنَا عَشَرَ فَرْسَخًا فِي مِثْلِهَا وَ سَأَلَهُ عَنِ أَلْوَانِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ أَسْمَائِهَا فَقَالَ لَهُ اسْمُ الْأَسْمَاءِ السَّمَاءِ الدُّنْيَا رَفِيعٌ وَ هِيَ مِنْ مَاءٍ وَ دُخَانٍ وَ اسْمُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَيْدُومٌ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ النُّحَاسِ وَ السَّمَاءِ الثَّلَاثَةِ اسْمُهَا الْمَارُومُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الشَّبَبِ وَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ اسْمُهَا أَرْقَلُونُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الْفِضَّةِ وَ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ اسْمُهَا هَيْعُونُ وَ هِيَ عَلَى لَوْنِ الذَّهَبِ وَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ اسْمُهَا عَرُوسٌ وَ هِيَ

و نام آسمان هفتم «عجماء» است و او مروارید سفید است.

آن مرد از گاو پرسید که چرا چشم به زمین افکنده و سوی آسمان بر نمی دارد؟ فرمود: از حیای خدای عزوجل چون قوم موسی گوساله پرست شدند سر به زیر افکند.

نام کسی که دو خواهر همزمان در عقد داشت، پرسید، فرمود: یعقوب بن اسحاق که حبار و راحیل را در عقد داشت، این کار تحریم شد و خدا فرمود: «بر شما حرام است که بین دو خواهر جمع کنید».

از جزر و مد سؤال کرد، فرمود: ملکی است موکل بر دریاها، نام او مارون است و هرگاه دو قدم خود را در دریا نهد آب سرآید و چون بیرون آورد فرو شود. از نام پدر جن پرسید، فرمود: شومان و او مخلوق است از شعله آتش. پرسید: آیا خدای عزوجل پیغمبری به سوی جن فرستاد؟ فرمود: آری، پیغمبری که او را یوسف می گفتند، به سوی ایشان فرستاد، آنان را به سوی خدا خواند او راکشتند. پرسید: نام ابلیس در آسمان چه بود؟ فرمود: نامش حارث بود. پرسید: چرا آدم را آدم نامید؟ فرمود: زیرا از ادیم زمین مخلوق شد. و پرسید: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ فرمود:

يَا قُوْتَةُ خَضْرَاءُ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ اسْمُهَا عَجْمَاءُ وَ هِيَ دُرَّةٌ بَيْضَاءُ.

وَ سَأَلَهُ عَنِ الثَّوْرِ مَا بَالُهُ غَاضٌ طَرْفَهُ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ ﷺ حَيَاءٌ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمُ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ.

وَ سَأَلَهُ عَنْ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ فَقَالَ ﷺ يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ جَمَعَ بَيْنَ حَبَارٍ وَ رَاحِيلَ فَحَرَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ.

وَ سَأَلَهُ عَنِ الْمَدِّ وَ الْجَزْرِ مَا هُمَا فَقَالَ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُوَكَّلٌ بِالْبَحَارِ يُقَالُ لَهُ رُومَانٌ فَإِذَا وَضَعَ قَدَمَيْهِ فِي الْبَحْرِ قَاضٍ فَإِذَا أَخْرَجَهُمَا غَاضٌ وَ سَأَلَهُ عَنِ اسْمِ أَبِي الْجِنِّ فَقَالَ شُومَانٌ وَ هُوَ الَّذِي خَلِقَ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَ سَأَلَهُ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَى الْجِنِّ فَقَالَ ﷺ نَعَمْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَتَلُوهُ وَ سَأَلَهُ عَنِ اسْمِ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي السَّمَاءِ قَالَ كَانَ اسْمُهُ الْحَارِثُ وَ سَأَلَهُ لِمَ سُمِّيَ آدَمُ قَالَ ﷺ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ وَ سَأَلَهُ لِمَ صَارَتِ الْمِيرَاثُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَقَالَ ﷺ مِنْ قَبْلِ

از جهت آن که بر آن سنبله سه دانه بود،
حوا پیش دستی کرد یک دانه را بخورد، دو دانه
دیگر به آدم خورانید، از این جهت پسر دو
نصیب دختر برد.

مرد شامی پرسید: خداوند کدام یک از
انبیا را مختون آفریده؟ فرمود: آدم را مختون
آفرید و شیث مختون به دنیا آمد، ادریس و نوح
و سام بن نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط
و اسماعیل و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله
مختون متولد شدند.

مرد شامی از عمر آدم سؤال کرد؟ فرمود:
نهمصد و سی سال، پرسید: اول کسی که شعر
گفت چه کسی بود؟ فرمود: آدم. گفت: آن شعر
چه بود؟ وقتی از آسمان به زمین آورده شد
و خاک و وسعت و هوای آن را دید و قابیل هابیل
را کشت، آدم گفت:

متغیر شد بلاد و آنان که بر اویند
پس روی زمین سیاه و ناخوش است
تغیر کرد هر چه طعم و لونی داشت
و اندک شد بشاشت روی نیکو.
طول مدت زندگی را بر خود غم می بینم
آیا امکان دارد از این زندگی راحت شوم؟

السُّنْبُلَةُ كَانَتْ عَلَيْهَا ثَلَاثُ حَبَاتٍ
فَبَادَرَتْ إِلَيْهَا حَوَاءٌ فَأَكَلَتْ مِنْهَا حَبَةً وَ
أَطَعَمَتْ آدَمَ حَبَّتَيْنِ فَمِنْ ذَلِكَ وَرَثَ لِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى.

وَ سَأَلَهُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ
الْأَنْبِيَاءِ مَخْتُونًا فَقَالَ صلى الله عليه وآله خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
آدَمَ مَخْتُونًا وَ وُلِدَ شَيْثٌ مَخْتُونًا وَ إِدْرِيسُ
وَ نُوحٌ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ دَاوُدُ وَ
سُلَيْمَانُ وَ لُوطٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُوسَى وَ
عِيسَى صلى الله عليه وآله وَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله.

وَ سَأَلَهُ كَمْ كَانَ عُمُرُ آدَمَ صلى الله عليه وآله فَقَالَ
تِسْعِمِائَةٍ سَنَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ
مَنْ قَالَ الشُّعْرَ فَقَالَ آدَمُ صلى الله عليه وآله قَالَ وَ مَا كَانَ
شِعْرُهُ قَالَ صلى الله عليه وآله لَمَّا أَنْزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ
السَّمَاءِ فَرَأَى تُرْبَتَهَا وَ سِعَتَهَا وَ هَوَاهَا وَ قَتَلَ
قَابِيلُ هَابِيلَ قَالَ

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا
فَوَجَّهَ الْأَرْضِ مُغْبِرٌ قَبِيحٌ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ
وَ قَلَّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ السَّلِيمِ
أَرَى طَوْلَ الْحَيَاةِ عَلَيَّ غَمًّا
وَ هَلْ أَنَا مِنْ حَيَاتِي مُشْتَرِيحٌ

وَ مَا لِي لَا أُجُودُ بِسَكْبٍ دَفْعٍ
 وَ هَابِيلُ تَضَمَّنَهُ الضَّرِيحُ
 قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلًا أَخَاهُ
 فَوَا حُزْنِي لَقَدْ قَدَّ الْمَلِيحُ
 فَأَجَابَهُ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ
 تَنَحَّ عَنِ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا
 فَبِي فِي الْخُلْدِ ضَاقَ بِكَ الْفَسِيحُ
 وَ كُنْتَ بِهَا وَ زَوْجَكَ فِي قَرَارٍ
 وَ قَلْبِكَ مِنْ أَدَى الدُّنْيَا مَرِيحُ
 فَلَمْ تَنْفَكْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي
 إِلَيَّ أَنْ فَاتَكَ الثَّمَنُ الرَّبِيحُ
 وَ بُدِّلَ أَهْلُهَا أَثْلًا وَ خَنْطًا
 بِحَبَّاتٍ وَ أَبْوَابٍ مَنِيحٍ
 فَلَوْ لَا رَحْمَةُ الْجَبَّارِ أَضْحَى
 بِكَفِّكَ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ رِيحُ
 وَ سَأَلَهُ عَنْ بُكَاءِ آدَمَ عَلَى الْجَنَّةِ وَ كَمْ
 كَانَتْ دُمُوعُهُ الَّتِي جَرَتْ مِنْ عَيْنَيْهِ فَقَالَ ﷺ
 بَكَى مِائَةَ سَنَةٍ أُنَى وَ خَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ الْيُمْنَى
 مِثْلُ الدَّجَلَةِ وَ الْعَيْنُ الْأُخْرَى مِثْلُ الْفُرَاتِ
 سَأَلَهُ كَمْ حَجَّ آدَمُ مِنْ حِجَّةٍ فَقَالَ ﷺ سَبْعِينَ
 حِجَّةً مَاشِيًا عَلَى قَدَمَيْهِ وَ أَوَّلُ حِجَّةٍ حَجَّهَا
 كَانَ مَعَهُ الصَّرْدُ يَدُلُّهُ عَلَى مَوَاضِعِ الْمَاءِ وَ
 خَرَجَ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ نُهِيَ عَنْ أَكْلِ

چراگریه سر نداده و اشک نریزم
 در حالی که هابیل را قبر دربر گرفته
 قابیل برادرش هابیل را کشت
 ای وای افرزند نمکین چهره از دستم رفت
 ابلیس در جواب او گفت:
 دور شو از این بلاد و ساکنان او
 توسط من جای وسیع بهشت بر تو تنگ شد
 تو با جفت خود آن جا قرار گرفته بودی
 و دلت از جفای دنیا در راحت و فراغت بود.
 پس رها نشدی از چنگ کید و مکر من
 تا فوت شد از تو آن نقد پر سود
 خدا به اهل زمین درخت گز و خمط را
 به جای بهشت برین و انعام آن داد
 اگر رحمت از خدای جبار بارز نمی شد
 به دست تو از جنات خلد بادی بود
 آن مرد از گریه آدم و مقدار اشک او سؤال
 کرد، فرمود: صد سال گریست و از چشم
 راستش همچون دجله و از چشم چپش
 همچون فرات اشک جاری شد. پرسید:
 آدم ﷺ چند بار حج کرد؟ فرمود: هفتاد حج
 پیاده و در اوایل حج که سرد با او بود و او را به
 مواضع آب راه می نمود و با او از جنت بیرون
 آمده بود و به تحقیق نهی شده است از اکل سرد

و پرستو. پرسید: چرا پرستو روی زمین راه نمی‌رود؟ فرمود: چون او نوحه کرد بر بیت المقدس، او چهل سال طواف می‌نمود و می‌گریست و همیشه با آدم می‌گریست از این جهت در خانه‌ها ساکن گشت و با او نه آیه است از کتاب خدای عزوجل از آن آیه‌ها که آدم علیه السلام در جنت می‌خواند و آن آیه‌ها با اوست تا روز قیامت؛ سه آیه از اول کهف و سه آیه از سوره اسراء از آیه «فإذا قرأت القرآن» و سه آیه از آیه «و جعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهم سداً».

و پرسید از اول کسی که کافر شد و کفر پدید آورد؟ فرمود: ابلیس لعنه الله. پرسید: نام نوح علیه السلام چه بود؟ فرمود: «سکن» و برای آن نوح علیه السلام نامیده شد که بر قوم خود هزار سال و پنجاه سال کمتر نوحه کرد. پرسید: کشتی نوح علیه السلام طول و عرضش چه بود؟ فرمود: طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در هوا هشتاد ذراع. پس آن مرد بنشست. و شخصی دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! بگو به من اول درختی که در زمین نشانده شد چه بود؟ فرمود: عوسجه و عصای موسی علیه السلام از آن بود. پرسید: اول درختی که بر زمین روئید، چه بود؟ فرمود: درخت کدو.

الصُّرْدِ وَ الْخُطَافِ وَ سَأَلَهُ مَا بَالُهُ لَا يَمْشِي قَالَ لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَطَافَ حَوْلَهُ أَرْبَعِينَ عَاماً يَبْكِي عَلَيْهِ وَ لَمْ يَزَلْ يَبْكِي مَعَ آدَمَ عليه السلام فَمِنْ هُنَاكَ سَكَنَ الْبَيْوتَ وَ مَعَهُ تِسْعُ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا كَانَ آدَمُ عليه السلام يَقْرَأُهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ مَعَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْكَهْفِ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى وَ هِيَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ يَس وَ هِيَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا.

وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ كَفَرَ وَ أَنْشَأَ الْكُفْرَ فَقَالَ عليه السلام إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ سَأَلَهُ عَنِ اسْمِ نُوحٍ مَا كَانَ فَقَالَ اسْمُهُ السَّكَنُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ نُوحاً لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً وَ سَأَلَهُ عَنْ سَفِينَةِ نُوحٍ مَا كَانَ عَرْضُهَا وَ طُولُهَا فَقَالَ كَانَ طُولُهَا ثَمَانِمِائَةَ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُهَا خَمْسِمِائَةَ ذِرَاعٍ وَ اِرْتِفَاعُهَا فِي السَّمَاءِ ثَمَانِينَ ذِرَاعاً.

ثُمَّ جَلَسَ الرَّجُلُ فَقَامَ إِلَيْهِ آخِرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ الْعَوْسَجَةُ وَ مِنْهَا عَصَا مُوسَى عليه السلام وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتْ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ هِيَ الدُّبَاءُ وَ هُوَ

الْقَرْعُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ حَجَّ مِنْ أَهْلِ
السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ
بُقْعَةٍ بُسِطَتْ مِنَ الْأَرْضِ أَيَّامَ الطُّوفَانِ فَقَالَ
لَهُ مَوْضِعُ الْكَعْبَةِ وَ كَانَتْ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ وَ
سَأَلَهُ عَنْ أَكْرَمِ وَادٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَقَالَ
لَهُ وَادٍ يُقَالُ لَهُ سَرَنْدِيبُ فَسَقَطَ فِيهِ آدَمُ عَلَيْهِ
مِنَ السَّمَاءِ وَ سَأَلَهُ عَنْ شَرِّ وَادٍ عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ فَقَالَ وَادٍ بِالْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ بَرَهُوتُ وَ
هُوَ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ وَ سَأَلَهُ عَنْ سِجْنِ سَارِ
بِصَاحِبِهِ فَقَالَ الْحَوْتُ سَارَ بِيُونُسَ بْنِ مَتَّى
وَ سَأَلَهُ عَنْ سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمِ
فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَاءُ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَصَا
مُوسَى وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ الْخُفَّاشُ الَّذِي عَمِلَهُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ وَ طَارَ بِأَذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مَكْذُوبٍ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ
الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ فَقَالَ الذُّئْبُ الَّذِي
كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ وَ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ
أَوْحِيَ إِلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ
فَقَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّخْلِ وَ سَأَلَهُ
عَنْ أَطْهَرِ مَوْضِعٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَا تَحِلُّ
الصَّلَاةُ فِيهِ فَقَالَ لَهُ ظَهْرُ الْكَعْبَةِ وَ سَأَلَهُ عَنْ
مَوْضِعٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ
وَ لَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ أَبَدًا فَقَالَ ذَلِكَ الْبَحْرُ

آن مرد پرسید: اول کسی از اهل آسمان که حج
گزارد؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام. پرسید: از اول
بقعه‌ای که گشاده شد از زمین در ایام طوفان؟
فرمود: موضع کعبه که زبرجدی سبز بود.
پرسید از گرامی‌ترین وادی بر روی زمین؟
فرمود: وادی است که سرندیب نامیده می‌شود
و آدم از آسمان به آن جا فرود آمد، آن مرد از
بدترین دره زمین پرسید، فرمود. دره‌ای است
در یمن آن را برهوت می‌گویند و آن از
وادی‌های جهنم است. و پرسید از زندان که
حرکت می‌داد یار خود را؟ فرمود: حوت که یونس
بن متی را سیر می‌داد. و پرسید: کدام شش چیز
است که از مادر متولد نشده است؟ فرمود: آدم
و حوا، گوسفند ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح
و خفاشی که عیسی علیه السلام از گل ساخت و به اذن
خدا طایر شد. و پرسید: چه چیز است بر او دروغ
بستند و او نه از جن بود و نه از انس؟ فرمود: گرگی
که برادران یوسف به او دروغ بستند. پرسید:
چه چیز است که به او وحی رسیده و نه از جن
است و نه از انس؟ فرمود: خدای عزوجل به
زنبور عسل وحی کرد. پرسید: از موضعی که
آفتاب بر او یک ساعت از روز طالع شد و دیگر
هرگز طالع نشد؟ فرمود: این دریاست وقتی که

خدا آن را برای موسی علیه السلام شکافت. پس آفتاب به زمین او تابید و باز سر به هم آورد و دیگر آفتاب به او نرسید. پرسید: چیست که در حال حیات آشامید و در حال مرگ خورد؟ فرمود: عصای موسی علیه السلام. پرسید: کدام نذیر است که قوم خود را انذار نمود ولی از جن و انس نبود؟ فرمود: آن مورچه است، پرسید: چه کسی اولین بار به ختنه امر کرد؟ فرمود: ابراهیم علیه السلام. پرسید: اول زنی که او را ختنه کردند که بود؟ فرمود: هاجر مادر اسماعیل او را ساره خفص کرد تا از عهده قسم خود بیرون آید. پرسید: اول زنی که دامن خود کشید که بود؟ فرمود: هاجر وقتی که از ساره گریخت. پرسید: اول مردی که دامن کشید که بود؟ فرمود: قارون. پرسید: اول کسی که نعلین پوشید؟ فرمود: ابراهیم علیه السلام. پرسید: کریم ترین مردمان در نسب کیست؟ فرمود: دوست خدا، یوسف بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق، ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله. پرسید: آن شش نبی که دو نام دارند؟ فرمود: یوشع بن نون و او ذوالکفل، یعقوب و او اسرائیل، خضر و او حلقیا، یونس و او ذوالنون، عیسی و او مسیح علیه السلام است و محمد و او احمد علیه السلام است پرسید: چیست که تنفس می کند و گوشت و خون ندارد

حِينَ فَلَقَهُ اللَّهُ لِمُوسَى عليه السلام فَأَصَابَتْ أَرْضَهُ الشَّمْسُ وَ [أَطِيق] أَطْبَقَ عَلَيْهِ الْمَاءُ فَلَنْ [يُصِبَهُ] تُصِيبُهُ الشَّمْسُ وَ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ شَرِبَ وَ هُوَ حَيٌّ وَ أَكَلَ وَ هُوَ مَيِّتٌ فَقَالَ تِلْكَ عَصَا مُوسَى عليه السلام وَ سَأَلَهُ عَنْ نَذِيرٍ أَنْذَرَ قَوْمَهُ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ فَقَالَ هِيَ النَّمْلَةُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَا أَمَرَ بِالْخِتَانِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ خَفِضَ مِنَ النِّسَاءِ فَقَالَ هَاجِرُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ خَفَضَتْهَا سَارَةُ لِتَخْرُجَ مِنْ يَمِينِهَا وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ امْرَأَةٍ جَرَّتْ ذَيْلَهَا فَقَالَ هَاجِرُ لَمَّا هَرَبَتْ مِنْ سَارَةَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ جَرَّ ذَيْلَهُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ قَارُونُ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ لَبَسَ النُّعْلَيْنِ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ. وَ سَأَلَهُ عَنْ أَكْرَمِ النَّاسِ نَسَبًا فَقَالَ صَدِيقُ اللَّهِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلُ اللَّهُ بْنُ إِسْحَاقَ ذَبِيحِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عليه السلام وَ سَأَلَهُ عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَهُمْ أَسْمَانٍ فَقَالَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ وَ هُوَ ذُو الْكِفْلِ وَ يَعْقُوبُ وَ هُوَ إِسْرَائِيلُ وَ الْخَضِرُ وَ هُوَ حَلْقِيَا وَ يُونُسُ وَ هُوَ ذُو النَّوْنِ وَ عِيسَى وَ هُوَ الْمَسِيحُ وَ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ أَحْمَدُ عليه السلام وَ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ يَنْتَفَسُ لَيْسَ لَهُ لَحْمٌ وَ لَا دَمٌ فَقَالَ لَهُ

فرمود: آن صبح است، پرسید: کدامند آن پنج پیغمبر که به عربی تکلم نمودند؟ فرمود: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و محمد ﷺ. پس بنشست و دیگری برخاست و خواست حضرت را در مشقت افکند، گفت: یا امیر المؤمنین! به ما بگو از قول خداوند که فرمود: «يَوْمَ يَفِرُّ الْفِرَاءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ لِكُلِّ فِرْيٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود: هابیل از برادر خود هابیل می‌گریزد و آن که از مادر خود می‌گریزد موسی است و آن که از پدرش یعنی سرپرستش نه پدرش می‌گریزد ابراهیم است و آن که از جفت خود می‌گریزد لوط است و آن که از پسرش می‌گریزد نوح است که از پسرش کنعان می‌گریزد. پرسید: اول کسی که به مرگ ناگهانی مرد؟ فرمود: داود بر منبر خود او روز چهارشنبه بمرد. پرسید: کدام چهارند که از چهار سیر نمی‌شوند؟ فرمود: زمین از باران، ماده از نر، چشم از نظر و عالم از علم. پرسید: اول کسی که سکه و دنانیر و دراهم وضع کرد؟ فرمود: نمرود بعد از کنعان بن نوح. پرسید: اول کسی که عمل قوم لوط کرد؟ فرمود: ابلیس که از خود تمکین این عمل داد. پرسید: کبوتر رابعیه چه می‌گوید؟ فرمود:

ذَاكَ الصَّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ وَ سَأَلَهُ عَنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا بِالْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ ﷺ هُوَ هُودٌ وَ شُعَيْبٌ وَ صَالِحٌ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ.

ثُمَّ جَلَسَ وَ قَامَ رَجُلٌ آخَرَ سَأَلَهُ وَ تَعَنَّتُهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ فِرْيٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مَنْ هُمْ فَقَالَ ﷺ قَابِيلٌ يَفِرُّ مِنْ هَابِيلَ وَ الَّذِي يَفِرُّ مِنْ أُمِّهِ مُوسَى وَ الَّذِي يَفِرُّ مِنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمُ يَغْنِيهِ الْآبُ الْمَرْبِي لَا الْوَالِدَ وَ الَّذِي يَفِرُّ مِنْ صَاحِبَتِهِ لُوطٌ وَ الَّذِي يَفِرُّ مِنْ ابْنِهِ نُوحٌ يَفِرُّ مِنْ ابْنِهِ كَنْعَانَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ مَاتَ فَجَاءَهُ فَقَالَ ﷺ دَاوُدُ مَاتَ عَلَى مَنبَرِهِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَرْبَعَةٍ لَا يَشْبَعْنَ مِنْ أَرْبَعٍ فَقَالَ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ وَ الْأُنْثَى مِنَ الذَّكَرِ وَ الْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ وَ الْعَالِمُ مِنَ الْعِلْمِ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ وَضَعَ سِكَّةَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ فَقَالَ نُمْرُودُ بْنُ كَنْعَانَ بَعْدَ نُوحٍ ﷺ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَوَّلِ مَنْ عَمِلَ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ ﷺ إِبْلِيسُ لِأَنَّهُ أَمَكَّنَ مِنْ نَفْسِهِ وَ سَأَلَهُ عَنْ مَعْنَى هَدِيرِ الْحَمَامِ الرَّاعِيَّةِ فَقَالَ تَدْعُو

فرمود: نفرین می کند بر اهل ساز و آواز و صاحبان مزار و عود. از کنیه براق پرسید؟ فرمود: ابا هلال کنیه داشت. پرسید: چرا تتبع پادشاه را تتبع گفتند؟ فرمود: زیرا غلامی بود کاتب ملک سابق و چون نامه می نوشت، چنین ابتدا می کرد ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي خَلَقَ صَبْحًا وَرِيحًا﴾ ملک به او می گفت: بنویس ابتدا به نام ملک رعد. او می گفت: ابتدا نمی کنم مگر به نام اله خود، سپس بر سر مطلب تو می آیم، خدای عزوجل این کار را از او سپاس گزاری نمود و مملکت آن ملک به او بخشید سپس مردم او را بر آن کار متابعت نمودند از آن سبب تتبع نامیده شد. پرسید: چرا دُم بز رو به بالاست و عورتش ظاهر گشته؟ فرمود: زیرا بز فرمان نوح نبرد وقتی که او را به کشتی داخل می کرد. پس او را به کشتی انداخت و دمش را بشکست و اما گوسفند پوشیده است حیا و عورتش، زیرا که او زود داخل کشتی شد پس نوح دست بر حیا و دمش مالید پس دنبه اش درست گردید. پرسید: از زبان اهل جنت؟ فرمود: زبانشان عربی است، پرسید: از زبان اهل آتش. فرمود: زبان ایشان مجوسی است. پرسید: خواب بر چند وجه است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَى أَهْلِ الْمَعَارِفِ وَالْقِيَانِ وَالْمَزَامِيرِ وَالْعِيدَانِ.

وَ سَأَلَهُ عَنْ كُنْيَةِ الْبَرَّاقِ فَقَالَ عليه السلام يُكْتَبُ أَبَا هِلَالٍ وَ سَأَلَهُ لِمَ سُمِّيَ تَبِعَ الْمَلِكِ تَبِعًا فَقَالَ عليه السلام لِأَنَّهُ كَانَ غُلَامًا كَاتِبًا وَ كَانَ يَكْتُبُ لِلْمَلِكِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ وَ كَانَ إِذَا كَتَبَ كَتَبَ بِاسْمِ اللّٰهِ الَّذِي خَلَقَ صَبْحًا وَ رِيحًا فَقَالَ الْمَلِكُ اكْتُبْ وَ ابْدَأْ بِاسْمِ مَلِكِ الرَّعْدِ فَقَالَ لَا أَبْدَأُ إِلَّا بِاسْمِ إِلَهِي ثُمَّ أُعْطِفُ عَلَى حَاجَتِكَ فَشَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ مُلْكَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ فَسُمِّيَ تَبِعًا.

وَ سَأَلَهُ مَا بَالُ الْمَاعِزِ مَرْفُوعَةَ الذَّنْبِ بِأَدْيَةِ الْحَيَاءِ وَ الْعَوْرَةَ فَقَالَ عليه السلام لِأَنَّ الْمَاعِزَ عَصَتْ نُوحًا عليه السلام لَمَّا أُدْخِلَهَا السَّفِينَةَ فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ذَنْبَهَا وَ النَّعْجَةَ مَسْتَوْرَةَ الْحَيَاءِ وَ الْعَوْرَةَ لِأَنَّ النَّعْجَةَ بَادَرَتْ بِالدُّخُولِ إِلَى السَّفِينَةِ فَمَسَحَ نُوحٌ عليه السلام يَدَهُ عَلَى حَيَاهَا وَ ذَنْبَهَا فَاسْتَرَتْ بِالْأَلْيَةِ.

وَ سَأَلَهُ عَنْ كَلَامِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ كَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَأَلَهُ عَنْ كَلَامِ أَهْلِ النَّارِ فَقَالَ بِالْمَجُوسِيَّةِ وَ سَأَلَهُ عَنِ النَّوْمِ عَلَى كَمِّ وَجْهِ هُوَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

النَّوْمُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَصْنَافٍ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ عَلَى أَقْفِيئِهَا مُسْتَلْقِيَةً وَ أَعْيُنُهَا لَا تَنَامُ مُتَوَقِّعَةً لَوْحِي رَبِّهَا عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ الْمُلُوكُ وَ أَسْنَاؤُهُمَا تَنَامُ عَلَى شِمَالِهَا لِيَسْتَمِرُّوا مَا يَأْكُلُونَ وَ إِبْلِيسُ وَ أَخْوَاتُهُ وَ كُلُّ مَجْنُونٍ وَ ذُو عَاهَةِ يَنَامُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ مُنْبَطِحِينَ.

چهار قسم؛ انبیا بر قفا خوابند روی به آسمان و چشم‌هایشان خواب نرود و در انتظار وحی پروردگار، مؤمن بر جانب راست خوابد روی به قبله، ملوک و ابنای ملوک بر جانب چپ تا آن چه می‌خورند بر ایشان گوارا باشد، ابلیس و برادرانش و هر مجنونی و علت‌داری به صورت (رو) می‌خوابند.

ثُمَّ جَلَسَ وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَ تَطْيِيرِنَا مِنْهُ وَ ثِقَلِهِ وَ أَيُّ أَرْبَعَاءٍ هُوَ فَقَالَ ﷺ آخِرُ أَرْبَعَاءٍ فِي الشُّهُورِ وَ هُوَ الْمُحَاقُّ وَ فِيهِ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ أَخَاهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَلْقَى إِبْرَاهِيمُ ﷺ فِي النَّارِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَضَعُوهُ فِي الْمَنْجَنِيْقِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ غَرَقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَرْيَةَ لُوطٍ عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّيحَ عَلَى قَوْمِ عَادٍ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نُجْرُودَ الْبَقَّةَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ طَلَبَ فِرْعَوْنَ مُوسَى ﷺ لِيَقْتُلَهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَمَرَ فِرْعَوْنَ بِذَبْحِ غِلْمَانٍ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ خُرِبَ

سپس نشست و مردی دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! بگو که روز چهارشنبه، شومی و گرانی او به چه سبب است و این کدام چهارشنبه است؟ فرمود: آخر چهارشنبه در ماه و آن محاق است و در او قابیل، هابیل را کشت و روز چهارشنبه ابراهیم خلیل را در آتش افکندند و چهارشنبه او را در منجنیق نهادند و چهارشنبه خدای عزوجل فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه خدای عزوجل قریه لوط را زیر و رو کرد و عالی آن را سافل گردانید و چهارشنبه باد بر قوم عاد فرستاد و چهارشنبه باغ تباہ شد و چهارشنبه مسلط کرد پشه را بر نمرود و چهارشنبه فرعون موسی را طلب کرد تا بکشد و چهارشنبه سقف بر سر ایشان فرو افتاد و چهارشنبه فرعون فرمان داد پسران بنی اسرائیل را ذبح کنند چهارشنبه بیت المقدس

خراب شد و چهارشنبه مسجد سليمان بن داود عليه السلام در اصطخر فارس سوزانده شد، چهارشنبه يحيى بن زكريا كشته شد و چهارشنبه آغاز عذاب قوم فرعون را فرا گرفت، چهارشنبه خدای عزوجل قارون را به زمين فرو برد، چهارشنبه مبتلا شد ايوب عليه السلام به تلف شدن اهل و مال و ولد، چهارشنبه داخل كردند يوسف عليه السلام را در زندان و روز چهارشنبه خدای عزوجل فرمود: «انان و قومشان را همگی نابود كرديم، چهارشنبه ايشان را صيحه آسمانی فرا گرفت، چهارشنبه قوم صالح عليه السلام شتر را پي كردند، چهارشنبه ايشان باریده شد سنگی از سجیل، چهارشنبه سر مبارك نبی ما و دو دندان رباعيه او شكسته شد، چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائيل گرفتند. پرسيد: از روزها و آن چه در هر روز موافق است از عمل اميرالمومنين عليه السلام؟ فرمود: روز شنبه روز مكر و خدعه است، يكشنبه روز درخت نشاندن و بنا كردن، دوشنبه روز جنگ و خون ريختن، سه شنبه روز سفر و طلب، چهارشنبه روز شومی است مردم آن روز را به فال بد گرفته اند و پنج شنبه روز دخول بر امرا است و قضای حوايج، روز جمعه روز خطبه و نکاح است.

بَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أُحْرِقَ مَسْجِدُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ بِاصْطَخْرَ مِنْ كُورَةِ فَارِسَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَظْلَقَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَوَّلَ الْعَذَابِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ خَسَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَارُونَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ابْتُلِيَ أَيُّوبُ عليه السلام بِذَهَابِ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ مَالِهِ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أُدْخِلَ يُوسُفُ عليه السلام السِّجْنَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ عَقَرُوا النَّاقَةَ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَمْطَرَتْ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سَجِيلٍ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ شُجَّ النَّبِيُّ عليه السلام وَ كُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ أَخَذَتِ الْعَمَالِقَةُ التَّابُوتَ وَ سَأَلَهُ عَنِ الْأَيَّامِ وَ مَا يَجُوزُ فِيهَا مِنَ الْعَمَلِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمُ السَّبْتِ يَوْمُ مَكْرٍ وَ خَدِيْعَةٍ وَ يَوْمُ الْأَحَدِ يَوْمُ غَرْسٍ وَ بِنَاءٍ وَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ يَوْمُ حَرْبٍ وَ دَمٍ وَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ يَوْمُ سَفَرٍ وَ طَلَبٍ وَ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمُ سُومٍ يَتَطَيَّرُ فِيهِ النَّاسُ وَ يَوْمُ الْخَمِيْسِ يَوْمُ الدُّخُولِ عَلَى الْأَمْرَاءِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمُ خِطْبَةٍ وَ نِكَاحٍ.

٢

١٨٣

محمد بن موسى بن متوكل از عبدالله بن
جعفر حمیری از ابراهیم بن هاشم از احمد بن
عامر طائی روایت کرده که گفت: شنیدم امام
رضا علیه السلام می فرمود: روز چهارشنبه روز نحوست
دائمی است، هر که در آن روز حجامت کند بیم
آن است که خون بر نیاید و کبود شود جای
حجامت و هر که نوره کشد در آن روز بیم هست
که به برص مبتلا گردد.

٢

١٨٣

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمَتَوَكَّلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ
الْحَمِيرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ عَامِرِ الطَّائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ
عَلِيِّ بْنَ مُوسَى الرُّضَاءِيِّ يَقُولُ يَوْمُ
الْأَزْبَعَاءِ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ مَنْ اخْتَجَمَ فِيهِ
خَيْفَ عَلَيْهِ أَنْ تَخْضَرَ مَحَاجِمُهُ وَ مَنْ تَنَوَّرَ
فِيهِ خَيْفَ عَلَيْهِ الْبَرَصُ.

۲۵

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في زید
بن علی عليه السلام

۱
۱۸۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْمُكْتَبِيُّ قَالَ
أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي
عُبْدُونَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا حُمِلَ زَيْدُ بْنُ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى الْمَأْمُونِ وَ قَدْ كَانَ
خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَ أَحْرَقَ دُورَ وُلْدِ الْعَبَّاسِ
وَهَبَ الْمَأْمُونُ جُرْمَهُ لِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى
الرُّضَائِيِّ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَيْتَ خَرَجَ
أَخُوكَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ لَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ
عَلِيٍّ قَتِيلٌ وَ لَوْ لَا مَكَانُكَ مِنِّي لَقَتَلْتَهُ فَلَيْسَ
مَا أَتَاهُ بِصَغِيرٍ فَقَالَ الرُّضَائِيُّ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْسُ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ
عَلِيٍّ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ غَضِبَ
لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي

۲۵

آنچه از امام رضا عليه السلام درباره زید
بن علی عليه السلام رسیده است

۱
۱۸۲

احمد بن یحیی مکتب از محمد بن یحیی صولی
از محمد بن یزید نحوی از ابن ابی عبدون روایت
کرده که گفت: چون زید بن موسی برادر حضرت
رضا عليه السلام را گرفته نزد مأمون آوردند و او در بصره
خروج کرده و خانه های اولاد عباس را آتش زده بود،
مأمون گناه او را به برادرش امام رضا عليه السلام بخشید
و گفت: یا ابوالحسن! اگر برادر تو خروج کرد و این
کارها کرد پیش از او زید بن علی نیز خروج کرده بود
و او را کشتند و اگر نه برای نسبت تو می بود من نیز او
را می کشتم که آنچه او کرده است کاری کوچک
نیست. امام رضا عليه السلام فرمود: یا امیرالمومنین! برادر
من زید را قیاس مکن با زید بن علی که او از علمای
آل محمد عليه السلام بود و در غضب شد برای خدای عزوجل
پس جهاد نمود با دشمنان او تا در راه او کشته

سَبِيلِهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَفِرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ وَ لَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَمُّ إِنَّ رَضِيَّتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَانَكَ فَلَمَّا وَلى قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيْلَ لِمَنْ سَمِعَ وَاعْيَيْتَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَلَيْسَ قَدْ جَاءَ فِيمَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَا جَاءَ فَقَالَ الرَّضَا عليه السلام إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدَّعِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّهِ وَ إِنَّهُ كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَإِنَّمَا جَاءَ مَا جَاءَ فِيمَنْ يَدَّعِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ يَدْعُو إِلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَ يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ كَانَ زَيْدٌ وَ اللَّهُ مِمَّنْ خُوِطِبَ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ

قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه لزید بن علي فضائل كثيرة عن غير الرضا أحببت إيراد بعضها على أثر هذا الحديث ليعلم من ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الإمامية فيه

شد. مرا حدیث کرد پدرم و او از پدرش جعفر عليه السلام شنید که فرمود: خدا رحمت کند بر عم من زید که او خواند مردم را به رضایت از آل محمد عليه السلام و اگر ظفر می یافت وفا می کرد به آن چه خوانده بود، با من مشورت نمود در خروج، به او گفتم: ای عم! اگر راضی هستی مقتول مصلوب در کناسه باشی خودت می دانی. و چون او برفت، جعفر بن محمد عليه السلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او بشنود و اجابت نکند. مأمون گفت: یا ابوالحسن، روایاتی وارد نشده در باب کسی که ادعای امامت به غیر حق کند؟ فرمود: زید بن علی دعوی نکرد آن چه او را حق نبود و او از این پرهیزگارتر بود. او گفت: من شما را به مرضی آل محمد عليه السلام می خوانم، آن چه وارد شده درباره کسی است که دعوی کند خداوند بر او نص کرده و او را به امامت تعیین نموده پس مردم را به غیر دین خدا بخواند و از راه خدا گمراه گرداند، والله زید از مخاطبین این آیه بود، جهاد کنید در راه خدا آن چه حق جهاد است او شما را برگزیده است.

مصنف کتاب می گوید: برای زید بن علی فضایل بسیاری است که از غیر امام رضا عليه السلام مروی است، می خواهم بعضی از آن را از پی این حدیث ذکر کنم تا هر که در این کتاب نظر کند اعتقاد امامیه را درباره او بداند.

٢
الف

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَامِي فِي
مَسْجِدِ الْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَ
ثَلَاثِينَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عُلْوَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ
الْجَبَّارِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي
جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
لِلْحُسَيْنِ ﷺ يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ
رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَتَخَطَّى هُوَ وَأَصْحَابُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ بِلا حِسَابٍ

٢
الف

احمد بن هارون قامی به سال ۳۵۴ در
مسجد کوفه می گفت: روایت کرد برای ما
محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش
از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین
بن علوان از عمر بن ثابت از داود بن عبدالجبار
از جابر بن یزید جعفی از ابی جعفر محمد بن
علی باقر علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود: یا
حسین! بیرون آید از صلب تو مردی که او را زید
گویند، گام می نهد او و اصحابش روز قیامت بر
گردن های مردم با چهره های نورانی، و بدون
حساب وارد بهشت می شوند.

٣
ب

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رُزْمَةَ
الْقَرْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى
الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ
يَعْقُوبَ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَرْطَاةَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ قَالَ
حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هُوَ

٣
ب

احمد بن محمد بن رزمه قزوینی گوید: روایت
کرد برای ما احمد بن عیسی علوی حسینی از
عباد بن یعقوب اسدی از حبیب بن ارطاة از
محمد بن ذکوان از عمرو بن خالد که گفت:
روایت کرد برای ما زید بن علی بن حسین علیه السلام
در حالی که موی خود را به دست گرفته

بود، گفت: مرا حدیث کرد علی بن حسین علیه السلام و او موی خود گرفته بود از حسین بن علی علیه السلام و او موی خود گرفته بود از علی بن ابی طالب علیه السلام و او موی خود گرفته بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که او موی خود گرفته بود، حدیث کرد و فرمود: هر که برنجاند و آزار رساند یک تار مویم را، مرا آزار رسانده و آزرده است و هر که مرا آزار دهد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد بر او لعنت خداست به اندازه آسمان ها و زمین.

أَخَذَ بِشَعْرِهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ قَالَ مَنْ آذَى شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَى آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَهُ اللَّهُ مِلءَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

٤

ج

٤

ج

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین علوی که گفت: روایت کرد برای ما حسین بن علی ناصری که گفت: روایت کرد برای ما احمد بن رشید از عمویش ابی معمر سعید بن خثیم از برادرش معمر که گفت: ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که زید بن علی بن حسین علیه السلام وارد شد و چار چوب در را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای عم! تو را به پناه خدا می سپارم حال آن که در کناسه به دار آویخته می شوی. مادر زید گفت: به خدا قسم که این حرف را به خاطر حسادت به پسر می گویی. فرمود:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاصِرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ رُشَيْدٍ عَنْ عَمِّهِ أَبِي مَعْمَرٍ سَعِيدِ بْنِ خَيْثَمٍ عَنْ أَخِيهِ مَعْمَرٍ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَجَاءَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا عَمُّ أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَقَالَتْ أُمُّ زَيْدٍ وَ اللَّهُ لَا يَخْمِلُكَ عَلَيَّ هَذَا الْقَوْلِ

کاش حسادت بود، سه بار فرمود، سپس فرمود:
 پدرم مرا حدیث کرد از جدم علیه السلام که بیرون می آید از
 اولاد من مردی که او را زید گویند. و در کوفه کشته
 می شود و در کناسه مصلوب می گردد بیرون می آید
 از قبر خود وقتی که قیامت می شود، در حالی که
 گشوده می شود برای روح او درهای آسمان و اهل
 آسمان و زمین به او مسرورند روحش در درون
 مرغی سبز می چرد در جنت هر جا می خواهد.

۵

د

حسن بن عبدالله بن سعید عسکری گوید:
 روایت کرده برای ما عبدالعزیز بن یحیی از
 اشعث بن محمد ضبّی از شعیب بن عمرو از
 پدرش از جابر جعفی که گفت: داخل شدم بر
 ابی جعفر محمد باقر علیه السلام و نزد او برادرش زید
 بود. پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی
 حضرت فرمود: یا معروف! برای من شعرهای
 تازه و خوب که می دانی بخوان.

این ابیات بخواند:

قسم به جان خودت همانا ابومالک

قوایش ضعیف نیست

در سخن گفتن معاند نیست که هر گاه

حکیمی او را نهی کند با او دشمنی کند

غَيْرَ الْحَسَدِ لِابْنِي فَقَالَ عليه السلام يَا لَيْتَهُ حَسَدًا يَا
 لَيْتَهُ حَسَدًا ثَلَاثًا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عليه السلام
 أَنَّهُ قَالَ يَخْرُجُ مِنْ وَوَلِدِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ
 يُقْتَلُ بِالْكُوفَةِ وَ يُصَلَّبُ بِالْكُنَاسَةِ يَخْرُجُ مِنْ
 قَبْرِهِ حِينَ يُنْشَرُ تُفْتَحُ لِرُوحِهِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ
 يَنْتَهَجُ بِهِنَّ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُجْعَلُ
 رُوحُهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ أَخْضَرَ يَسْرَحُ فِي
 الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ

۵

د

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ
 الْعَسْكَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى
 قَالَ حَدَّثَنَا الْأَشْعَثُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضَّبِّيُّ قَالَ
 حَدَّثَنِي شُعَيْبُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ
 الْجَعْفِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ
 بْنِ عَلِيِّ عليه السلام وَ عِنْدَهُ زَيْدٌ أَخُوهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ
 مَعْرُوفُ بْنُ خَرْبُوذَ الْمَكِّيُّ قَالَ لَهُ أَبُو
 جَعْفَرٍ عليه السلام يَا مَعْرُوفُ أَنْشِدْنِي مِنْ طَرَائِفِ مَا
 عِنْدَكَ فَأَنْشَدَهُ

لَعَمْرُكَ مَا إِنْ أَبُو مَالِكٍ

بِوَانٍ وَ لَا بِضَعِيفٍ قَوَاهُ

وَ لَا بِسَالِدٍ لَسَدَى قَوْلِهِ

يُعَادِي الْحَكِيمَ إِذَا مَانَهَا

وَ لَكِنَّهُ سَيِّدٌ بَارِعٌ

كَرِيمٌ الطَّبَائِعِ حُلُوُّ ثَنَاهُ

إِذَا سُدَّتْهُ سُدَّتْ مِطْوَاعَةٌ

وَ مَهْمَا وَكَلْتَ إِلَيْهِ كَفَاهُ

قَالَ فَوْضَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَدَهُ عَلَى

كَتْفِي زَيْدٍ وَقَالَ هَذِهِ صِفَتُكَ يَا أَبَا الْحُسَيْنِ

آقای است که بر نزدیکان خود برتر است

اخلاق نیکو دارد و او را به نیکی یاد کنند

اگر بر او سیادت یابی در اوج اطاعت می یابی

آنچه بر او واگذاری به خوبی کفایت می کند

گفت: حضرت دست خود بر دوش زید نهاد

و فرمود: این صفت توست یا اباالحسین.

ع

ع

احمد بن حسین قطان از حسن بن علی

سکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن

محمد بن عماره از پدرش از عمرو بن خالد از

عبدالله بن سیابه روایت کرده که گفت: ما هفت

نفر قاصد مدینه شدیم و بر امام صادق علیه السلام

داخل شدیم، فرمود: آیا از عمویم زید خبری

دارید. گفتیم: خروج کرده، فرمود: اگر خبری به

شما رسید به من بگویید. ما چند روزی که در

مدینه بودیم پیکری از رسول بسم صیرفی نامه

آورد و در آن نوشته بود: اما بعد زید بن علی روز

چهارشنبه اول صفر خروج کرد و آن روز و روز پنج

شنبه بماند و در جمعه کشته شد و با او فلان

و فلان کشته شدند، خدمت امام صادق علیه السلام

رسیدیم و نامه را تقدیم کردیم، حضرت نامه را

خواند و گریست و فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا لِيَه رَاجِعُونَ»

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ قَالَ

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا

مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ

مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ

قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِيَابَةَ قَالَ خَرَجْنَا وَ

نَحْنُ سَبْعَةٌ نَفَرٍ فَأَتَيْنَا الْمَدِينَةَ فَدَخَلْنَا عَلَى

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ لَنَا أَعِنْدَكُمْ

خَبْرٌ عَمِّي زَيْدٍ فَقُلْنَا قَدْ خَرَجَ أَوْ هُوَ خَارِجٌ

قَالَ فَإِنْ أَتَاكُمْ خَبْرٌ فَأَخْبِرُونِي فَمَكَّنَّا أَيَّامًا

فَأَتَى رَسُولُ بَسَّامِ الصَّيْرَفِيِّ بِكِتَابٍ فِيهِ أَمَّا

بَعْدُ فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ خَرَجَ يَوْمَ

الْأَرْبَعَاءِ غُرَّةَ صَفَرٍ فَمَكَتِ الْأَرْبَعَاءُ وَ

الْخَمِيسُ وَ قُتِلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ قُتِلَ مَعَهُ فُلَانٌ

وَ فُلَانٌ فَدَخَلْنَا عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَدَقَقْنَا إِلَيْهِ

الْكِتَابَةَ فَقَرَأَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَ إِنْ أَلَّ إِلَيْهِ

اجر مصیبت عم خود را از خدا طلب می‌کنم،
عموی خوبی بود، همانا عمویم مردی برای
دنیا و آخرت ما بود، قسم به خدا که عم من
شهید رفت هم چو آنان که شهید شدند با نبی
خدا و با علی و حسن و حسین علیهم السلام.

زاجِعُونَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اُخْتَسِبُ عَمِّي إِنَّهُ
كَانَ نِعْمَ الْعَمِّ إِنَّ عَمِّي كَانَ رَجُلًا لِدُنْيَانَا وَ
آخِرَتِنَا مَضَى وَ اللَّهُ عَمِّي شَهِيداً كَشَهِدَاءِ
اسْتَشْهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٍّ وَ
الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم السلام

و

و

محمد بن حسن بن احمد بن ولید گوید:
روایت کرد برای ما محمد بن حسن صفار از
احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد
بن حسن بن شمون از عبدالله بن سنان از فضل
بن یسار که گفت: صبح آن روز که زید بن علی
به کوفه خروج کرده بود نزد او رفتم، شنیدم از
او که می‌گفت: چه کسی از بین شما مرا اعانت
می‌کند بر قتال انبساط اهل شام، به حق خدایی
که محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد، به حق پیغمبری
بشیر و نذیر، اعانت نکند مرا به قتال ایشان
کسی، مگر روز قیامت دستش بگیرم و در جنت
داخل کنم به اذن خدای عزوجل.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ
شُمُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْفَضْلِ
بْنِ يَسَارٍ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ صَبِيحَةَ يَوْمٍ خَرَجَ بِالْكُوفَةِ فَسَمِعْتُهُ
يَقُولُ مَنْ يُعِينُنِي مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِ أَنْبَاطِ أَهْلِ
الشَّامِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ
نَذِيرًا لَا يُعِينُنِي مِنْكُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ أَحَدٌ إِلَّا
أَخَذْتُ يَدَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِإِذْنِ
اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

و چون کشته شد، مرکبی کرایه کردم و به
مدینه رفته و به خدمت امام صادق علیه السلام داخل
شدم و با خود گفتم: والله او را به مرگ زید آگاه
نسازم که بر آن جزع خواهد کرد. به من فرمود:

فَلَمَّا قُتِلَ اكْتَرَيْتُ رَاحِلَةً وَ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ
الْمَدِينَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهُ لَأُخْبِرَنَّهُ بِقَتْلِ زَيْدِ بْنِ
عَلِيٍّ فَيَجْزَعُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ مَا

فَعَلَ عَمِّي زَيْدٌ فَخَنَفْتَنِي الْعَبْرَةَ فَقَالَ قَتَلُوهُ
 قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ قَتَلُوهُ قَالَ فَصَلَبُوهُ قُلْتُ إِي وَ
 اللَّهِ فَصَلَبُوهُ قَالَ فَأَقْبَلَ يَنكِي دُمُوعُهُ تَنَحَّدِرُ
 عَن جَانِبِي خَذَهُ كَأَنَّهَا الْجُمَانُ ثُمَّ قَالَ يَا
 فَضِيلُ شَهِدْتَ مَعَ عَمِّي زَيْدٍ قِتَالَ أَهْلِ
 الشَّامِ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ فَكَمْ قَتَلْتَ مِنْهُمْ قُلْتُ
 سِتَّةً قَالَ فَلَعَلَّكَ شَاكٌ فِي دِمَائِهِمْ قُلْتُ لَوْ
 كُنْتُ شَاكًا مَا قَتَلْتُهُمْ فَسَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ
 أَشْرَكْنِي اللَّهُ فِي تِلْكَ الدَّمَاءِ مَا مَضَى وَ
 اللَّهُ زَيْدٌ عَمِّي وَ أَصْحَابُهُ إِلَّا شُهَدَاءَ مِثْلَ مَا
 مَضَى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ
 أَصْحَابُهُ

أخذنا من الحديث موضع الحاجة والله

تعالی هو الموفق

عمویم زید چه کرد؟ مرا گریه در گلو گرفت.
 فرمود: او را کشتند؟ گفتم: بله، قسم به خدا
 کشتند. فرمود: و به دار آویختند؟ گفتم: بله،
 قسم به خدا به دار آویختند. پس گریه حضرت
 را در گرفت و اشکش بر دو جانب او چون
 مروارید می چکید. سپس فرمود: یا فضیل!
 حاضر شدی با عمویم زید در قتال شامیان؟
 گفتم: آری. فرمود: چند کس از ایشان کشتی؟
 گفتم: شش کس. فرمود: شاید تو در شک باشی
 از خون های ایشان. گفتم: اگر در شک می بودم،
 نمی کشتم. پس از حضرت شنیدم که فرمود:
 خدای مرا شریک گرداند در آن خون ها، به خدا
 عمویم و اصحابش شهید رفتند همچون علی
 بن ابی طالب عليه السلام و اصحابش.

مصنف گوید: از این احادیث بخشی که
 مورد نیاز بود نقل کردم، و خدای تعالی توفیق
 دهنده است.

٢٦

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من
الأخبار النادرة في فنون شتى

٢٦

در آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار
نادره در فنون پراکنده آمده

١

١٨٥

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ
عَيْسَى عَنْ عَبَّاسِ مَوْلَى الرَّضَا عليه السلام عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ قَالَ
حِينَ يَسْمَعُ أَذَانَ الصُّبْحِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِاقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِدْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ
صَلَوَاتِكَ وَأَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُتُوبَ عَلَيَّ
إِنَّكَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ إِذَا
سَمِعَ أَذَانَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ
لَيْلَتِهِ مَاتَ تَائِبًا.

١

١٨٥

سعد بن عبدالله گوید: روایت کرد برای ما
محمد بن عیسی از عباس بن هلال شامی
خادم امام رضا عليه السلام که گفت: شنیدم که امام
رضا عليه السلام می فرمود: هر کس وقتی که اذان صبح
و مغرب را می شنود، بگوید: «خدایا از توبه حق
آمدن روزت و رفتن شب و داخل شدن وقت
نمازهایت و صدای دعا کنندگانت می خواهم
که بر محمد و آل محمد درود فرستی و توبه ام را
پذیرا باشی، همانا تو توبه پذیر و مهربانی،
سپس در آن روز یا شب بمیرد، تائب باشد.

٢

١٨٦

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْمُجَاوِرُ فِي
 مَسْجِدِ الْكُوفَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينَ أَخِي دِعْبِلِ بْنِ
 عَلِيٍّ الْخَزَاعِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ
 قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى
 الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ
 شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي مِنْ بَغْدِي
 وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ وَالسَّاعِي لَهُمْ فِي
 أُمُورِهِمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ إِلَيْهِ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ
 بِقَلْبِهِ وَلسَانِهِ

٢

١٨٦

علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه گوید:
 روایت کرد برای ما اسماعیل بن علی بن رزین
 از دعبل بن علی خزاعی (برادرش) که گفت:
 حدیث کرد مرا ابوالحسن علی بن موسی
 الرضا عليه السلام از پدرش از پدراناش از علی عليه السلام که
 فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: چهار کس را من
 روز قیامت شفیع باشم: کسی که ذریه مرا اکرام
 کند بعد از من، کسی که حاجت‌های ایشان
 گزارد، کسی که در کارهای ایشان سعی نماید
 وقت اضطرار ایشان و کسی که دوست دارد
 ایشان را به دل و زبان.

٣

١٨٧

حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ
 الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ
 أَبِيهِ أَبِي النَّضْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ
 قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ
 بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ
 عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ
 الصَّالِحِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ

٣

١٨٧

ابوطالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی
 سمرقندی گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن
 محمد بن مسعود از پدرش ابی نصر محمد بن
 مسعود عیاشی که گفت: روایت کرد برای ما
 جعفر بن محمد از علی بن محمد بن شجاع که
 گفت: روایت کرد برای ما محمد بن عثمان از
 حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح از
 پدرش فتح بن یزید جرجانی که گفت:

به امام رضا علیه السلام نوشتم: حکم مردی که در یک روز ماه رمضان ده بار با زنی موافقه کند - حلال یا حرام - چیست؟ فرمود: بر او ده کفاره است، برای هر نوبت یک کفاره می دهد، اما اگر چیزی بخورد یا بیاشامد کفاره یک روز بر عهده اش می باشد.

۴

۱۸۸

محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی الحسن جرجانی گوید: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش محمد بن علی از پدرش محمد بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: زمانی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و او را دوازده گام استقبال نمود و در کنار گرفت و میان دو چشمش بوسید و بگریست. و فرمود: نمی دانم به کدام یک سرور من بیشتر است، از آمدن تو ای جعفر! یا از اینکه خدا خیر را به دست برادرت

الجرجانی أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن رجل واقع امرأة في شهر رمضان من حلال أو حرام في يوم واحد عشر مرات قال عليه عشر كفارات لكل مرة كفارة فإن أكل أو شرب فكفارة يوم واحد.

۴

۱۸۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَفْسَّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ طَالِبٍ عليه السلام قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا جَاءَهُ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ حَبَشَةَ قَامَ إِلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَهُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ خُطْوَةً وَعَانَقَهُ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى وَ قَالَ فَمَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ سُورًا بِقُدُومِكَ يَا جَعْفَرُ أَمْ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَ

أَخِيكَ خَيْرٌ وَ بَكِي فَرِحاً بِرُؤْيَيْهِ.

فتح نمود، از خوشحالی دیدار او گریست.

٥

٥

١٨٩

١٨٩

حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ
الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ
بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَجُماً مُتَعَلِّقَةً بِالْعَرْشِ
تَشْكُو رَجُماً إِلَى رَبِّهَا فَقُلْتُ لَهَا كَمْ يَبْنُوكَ وَ
بَيْنَهَا مِنْ أَبِي فَقَالَتْ نَلْتَمِي فِي أَرْبَعِينَ أَباً.

پدرم از عبدالله بن جعفر حمیری از ابی
الحسن رضا علیه السلام از پدرش از پدرانیش از علی بن
ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند،
خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در
آویخته بود و از خویشاوند دیگرش به خدا
شکایت می کرد، گفتم: میان تو و او چند نسل
فاصله است؟ گفت: در جد چهارم به هم می رسیم.

٦

٦

١٩٠

١٩٠

حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ
الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ
سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى
الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ مَنْ صَامَ مِنْ شَعْبَانَ يَوْمًا
وَاحِدًا ابْتِغَاءً ثَوَابِ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ
اسْتَغْفَرَ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ
شَعْبَانَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةِ

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی
گوید: روایت کرد برای ما جعفر بن محمد بن
مسعود از پدرش از علی بن حسن بن علی بن
فضال که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن
ولید از عباس بن هلال که گفت: شنیدم امام
رضا علیه السلام می فرمود: هر که روزه دارد از ماه
شعبان یک روز برای طلب ثواب خدا، داخل
جنت شود و هر که استغفار کند به خدا در هر
روز از ماه شعبان هفتاد بار، خداوند او را روز
قیامت در زمره امت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آورد

و کرامتی از جانب خدا بر او واجب گردد، هر که صدقه دهد در شعبان، هر چند نصف خرما باشد خدای عزوجل جسد او را بر آتش حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان را روزه دارد و آن را به روزه ماه رمضان متصل کند خدای عزوجل برای او روزه دو ماه متتابع را بنویسد.

٧

١٩١

پدرم از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعري روایت کرده گویند: روایت کرد برای ما حسین بن عبدالله که گفت: روایت کرد برای ما آدم بن عبدالله اشعري از زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام که فرمود: نماز را چهار هزار باب است.

٨

١٩٢

محمد بن علی بن بشار گوید: روایت کرد برای ما ابوالفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی که گفت: خبر داد ما را ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر که گفت: روایت کرد برای ما حسن بن

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ وَجَبَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ (الكرمة) الْكَرَامَةُ وَ مَنْ تَصَدَّقَ فِي شَعْبَانَ بِصَدَقَةٍ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ وَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ شَعْبَانَ وَ وَصَلَهَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ كَتَبَ اللَّهُ صَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ

٧

١٩١

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آدَمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ زَكْرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الصَّلَاةُ لَهَا أَرْبَعَةٌ آلَافٍ بَابٍ

٨

١٩٢

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَرَجِ الْمُظْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي

سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم جعفری که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره نماز بر مصلوب پرسیدم. فرمود: آیا نمی دانی که جد [امام صادق علیه السلام] من بر عم زید بن علی بن الحسین علیه السلام خود نماز گزارد؟ گفتم: می دانم اما خوب نمی دانم. فرمود: من برای تو بیان می کنم، اگر روی مصلوب به قبله است به جانب راست او بایست و اگر سر او به قبله است به جانب چپ او بایست زیرا که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپش به قبله است به دوش راست بایست و اگر دوش راستش به قبله است به دوش چپش بایست و به هر جانب منحرف باشد تو از جانب دوش او جدا مشو، اما باید روی تو میان مشرق و مغرب باشد. و به او رو مکن و پشت بکن. ابوهاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء الله فهمیدی.

مصنف می گوید: این حدیث غریب است در جایی ندیدم و به غیر این اسناد نمی شناسم.

الْحَسَنُ بْنُ سَهْلِ الْقَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَامِدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَصْلُوبِ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى عَلَى عَمِّهِ قُلْتُ أَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَكِنِّي لَمْ أَفْهَمُهُ مَبِيتًا قَالَ نُبِيتُهُ لَكَ إِنْ كَانَ وَجْهُ الْمَصْلُوبِ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ وَ إِنْ كَانَ قَفَاؤُهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ فَإِنَّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ وَ إِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْسَرُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ وَ إِنْ كَانَ مَنْكِبُهُ الْأَيْمَنُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَقُمْ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ وَ كَيْفَ كَانَ مُنْحَرِفًا فَلَا تُزَايِلَنَّ مَنْكِبَهُ وَ لِيَكُنْ وَجْهَكَ إِلَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَا تَسْتَقْبِلُهُ وَ لَا تَسْتَدْبِرُهُ الْبَيْتَةَ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ ثُمَّ قَالَ الرَّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ فَهِمْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله هذا حديث غريب لم أجده في شيء من الأصول والمصنفات ولا أعرفه إلا بهذا الإسناد.

٩

١٩٣

پدرم از احمد بن ادریس گوید: روایت کرد برای ما محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از حارث بن دلهات مولای رضاء رضی الله عنه که گفت: شنیدم از ابوالحسن رضی الله عنه که می فرمود: تا سه خصلت در مؤمن نباشد، مؤمن نیست، یک سنت از پروردگار او سنتی از نبی او سنتی از ولی او، و اما سنت پروردگار: پوشیدن اسرار خویش است و خداوند می فرماید: «خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که او را بپسندد و از او راضی باشد» اما سنت نبی صلی الله علیه و آله او مدارا کردن با مردم زیرا که خدای عزوجل نبی خود را به مدارا امر کرد و فرمود: «عفو را پیشه کن و امر به معروف کرده و از نادانان درگذر» اما سنت ولی او صبر بر سختی ها و ضررها. زیرا که خدای عزوجل می فرماید: «کسانی که در سختی و مشکلات صبر می کنند».

١٠

١٩٣

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد برای ما عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد

٩

١٩٣

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ دَلْهَاتٍ مَوْلَى الرَّضَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ رضی الله عنه يَقُولُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ

١٠

١٩٣

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي

بن ابی عبدالله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر جعفری از ابی الحسن موسی الرضا علیه السلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کلاغ سه خصلت بیاموزید: آمیزش پنهانی، صبحگاه در طلب رزق رفتن و حذر کردن.

الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَلَّمُوا مِنَ الْغُرَابِ خِصَالًا ثَلَاثًا اسْتِزَارَهُ بِالسَّفَادِ وَبُكُورَهُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَحَذَرَهُ

۱۱

۱۹۵

۱۱

۱۹۵

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبدالله از احمد بن حمزه اشعری از یاسر خادم که گفت: از ابوالحسن رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: وحشتناکترین موقعیتها برای خلق در سه موطن است؛ روزی که متولد می شود، پس از شکم مادر بیرون می آید و دنیا می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را عیان می بیند و روزی که از خاک برانگیخته می شود، می بیند احکامی که در دار دنیا ندیده بود و خدای عزوجل بریحی علیه السلام سلام کرد در این سه موطن، و ایمن گردانید هم و خوف او را.

فرمود: سلام بر او روزی که زائیده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده می گردد، و عیسی بر خود سلام کرد، در این سه موطن و گفت:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَةَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي يَاسِرُ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْعَسَنِ الرَّضَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ يَوْمَ يُوَلَّدُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا وَ يَوْمَ يُبْعَثُ فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَحْيَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ وَ آمَنَ رَوْعَتَهُ.

فَقَالَ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ قَدْ سَلَّمَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَى نَفْسِهِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ وَ

السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم.

۱۲

۱۹۶

۱۲

۱۹۶

حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ
الْأَشْعَرِيِّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الدِّيَلَمِيِّ
مَوْلَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام
يَقُولُ مَنْ حَجَّ بِثَلَاثَةِ مِائَةِ مِثْقَالٍ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ
اشْتَرَى نَفْسَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالثَّمَنِ وَ لَمْ
يَسْأَلْهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ مَالَهُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ
حَرَامٍ

احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن
یحیی بن عمران اشعری روایت کرده که گفت:
روایت کرد برای ما سلمة بن خطاب از احمد بن
علی از حسین بن علی الدیلمی مولای امام
رضا عليه السلام که گفت: از امام رضا عليه السلام شنیدم که
فرمود: هر کس سه مؤمن را به حج بفرستد، با
آن پول، خود را از خداوند خریده است و خدا از
او نمی پرسد که مالش را از کجا به دست آورده
از حلال یا حرام؟

قال مصنف هذا الكتاب يعني بذلك
أنه لم يسأله عما وقع في ماله من الشبهة
و يرضى عنه خصماءه بالعوض

مصنف گوید: منظور این است که خدا از
اموال شبهه ناک او سؤال نمی کند و با عوض هایی
که به دشمنان می دهد از او راضی خواهد بود.

۱۳

۱۹۷

۱۳

۱۹۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنِ الْحَارِثِ
بْنِ الدَّلْهَاتِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
الرِّضَا عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ

محمد بن علی ماجیلویه گوید: روایت کرد
برای ما پدرم از احمد بن ابی عبدالله برقی از
سیاری از حارث بن دلهاث از پدرش از امام
رضا عليه السلام که گفت: امام رضا عليه السلام می فرمود: خدا
به سه چیزی امر نموده که با سه چیز دیگر

مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ
 الزُّكَاةِ فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكَّ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ
 صَلَاتُهُ وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ فَمَنْ لَمْ
 يَشْكُرْ وَ الْوَالِدِيهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ
 اللَّهِ وَ صَلَاةِ الرَّحِمِ فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ
 يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ

همراهند، نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش
 قبول نخواهد شد، به سپاسگزاری از خود
 و والدین امر نموده که هر کس از والدینش
 سپاسگزاری و تشکر نکند، خدا را سپاس
 نگفته، امر به تقوی و صلۀ رحم کرد، هر کس
 صلۀ رحم نکند، در واقع تقوی ندارد.

۱۴

۱۹۸

۱۴

۱۹۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ
 الْكُمَيْدَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى
 عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ
 قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقِيهِ
 الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ الصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ
 مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ
 الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ

علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر
 کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد
 بن محمد بن ابی نصر بن زید بن ابی جعفر
 گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: از نشانه‌های فقیه
 است: حلم، علم و سکوت. سکوت دری از
 درهای حکمت است و محبت را جلب می‌کند
 و راهنما و دلیل هر خیری است.

۱۵

۱۹۹

۱۵

۱۹۹

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.
 قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 الْكُوفِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ
 الرَّازِيِّ عَنْ حَمْدَانَ الدِّيَوَانِيِّ قَالَ قَالَ

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
 برای ما روایت کرده و گوید:
 روایت کرد برای ما محمد بن ابی عبدالله
 کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از
 حمدان بن دیوانی که گفت: امام رضا علیه السلام

فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش نادانی اوست.

الرَّضَاءُ لِلَّهِ صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ

١٦

٢٠٠

ابومنصور احمد بن ابراهيم خوري از زيد بن محمد بغدادی از ابوالقاسم عبدالله بن محمد طائی كه گفت: روايت كرد براي ما پدرم از علي بن موسى الرضا عليه السلام از پدرانش كه فرمود: مردی علی بن ابی طالب عليه السلام را به میهمانی دعوت کرد، فرمود: به شرطی كه سه چیز را قول بدهی، گفت: این سه چیست؟ فرمود: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل است از من دریغ نکنی، عیالت را به مشقت نیندازی، مرد گفت: قول می‌دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

١٧

٢٠١

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب گوید: روايت كرد براي ما منصور بن عبدالله بن ابراهيم اصفهانی كه گفت: روايت كرد براي ما علي بن عبدالله از داود بن سليمان از علي بن موسى الرضا از پدرش از پدرانش از علي بن ابی طالب عليه السلام كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

١٦

٢٠٠

حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّائِيُّ بِالبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ دَعَا رَجُلًا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام عَلَى أَنْ تَضْمَنَ لِي ثَلَاثَ خِصَالٍ قَالَ وَ مَا هِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا تُدْخِلُ عَلَيْنَا شَيْئًا مِنْ خَارِجٍ وَ لَا تَدْخُرُ عَلَيْنَا شَيْئًا فِي الْبَيْتِ وَ لَا تُجْحِفُ بِالْعِيَالِ قَالَ ذَلِكَ لَكَ فَأَجَابَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام

١٧

٢٠١

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ بْنِ مَنْصُورٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْفَهَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْبَعَةُ أَنَا شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُعِينُ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ عِنْدَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَ الْمَحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ الدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ

من چهار گروه را در قیامت شفاعت خواهم کرد هر چند باگناه تمام اهل زمین نزد من آیند؛ یاری کننده اهل بیتم، هر که حوائج ایشان را در زمان نیاز برآورد، دوستدار ایشان به دل و زبان و کسی که با دست خود از آنان دفاع کند.

۱۸

۲۰۲

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابی الحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مدتی ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرد، خداوند به موسی وحی فرمود: استخوانهای یوسف را از مصر خارج کن و وعده فرمود که هر وقت استخوانها را خارج کرد، ماه طلوع کند، موسی در جستجوی کسی شد که محل استخوانها را بداند، گفتند: پیرزنی از این مطلب آگاه است، موسی در پی او فرستاد، پیرزنی زمین گیر و نابینا را آوردند، موسی سؤال کرد: قبر یوسف را می دانی؟ گفت: بله، موسی گفت: بگو کجاست؟ گفت: به چهار شرط: پایم را شفا دهی، جوانی و بینایی ام را باز گردانی و مرا در بهشت همراه خود قرار دهی، خواسته های زن بر موسی گران آمد، خداوند به موسی وحی نمود: خواسته هایش را بسپذیر و این کار را از جانب من می کنی

۱۸

۲۰۲

حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ اخْتَبَسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ يُوسُفَ عليه السلام مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرَجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عليه السلام عَنْ مَنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَاتَتْ بِعَجُوزٍ مُقْعَدَةٍ عَمِيَاءَ فَقَالَ لَهَا أ تَعْرِفِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِينِي بِهِ فَقَالَتْ لَا حَتَّى تُعْطِيَنِي أَرْبَعَ خِصَالٍ تُطَلِّقَ لِي رَجُلِي وَ تُعِيدَ إِلَيَّ شَبَابِي وَ تَرُدُّهُ إِلَيَّ بِصَرِي وَ تَجْعَلَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى عليه السلام قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَيْتَ مَا سَأَلَتْ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعْطِي عَلَيَّ

فَفَعَلَ فَدَلَّتُهُ عَلَيْهِ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ شَاطِئِ
النَّيْلِ فِي صُنْدُوقٍ مَزْمَرٍ فَلَمَّا أُخْرِجَهُ طَلَعَ
القَمَرُ فَحَمَلَهُ إِلَى الشَّامِ فَلِذَلِكَ يَحْمِلُ أَهْلُ
الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَى الشَّامِ

۱۹

۲۰۳

موسی عمل کرد، آن زن قبر را نشان داد، موسی
قبر را که در صندوق مرمری بود از نیل بیرون
آورد و ماه بر آن طلوع کرد، سپس آن را به شام
برد، لذا اهل کتاب اموات خود را به شام می‌برند.

۱۹

۲۰۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّلَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ
بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ
قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاءَ ع عَنْ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ
مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيِ اسْمِ عَلِيٍّ
نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ
العُبُودِيَّةُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السُّمَّةُ قَالَ
الْعَلَامَةُ

۲۰

۲۰۳

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی
گوید: روایت کرد برای ما محمد بن سعید
مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن
فضال از پدرش که گفت: از امام رضا ع راجع
به «بسم الله» سؤال کردم، فرمود: چون کسی
بگوید «بسم الله» معنایش چنین است که داغی
از نشانه‌های الهی را بر خود می‌نهم که همان
عبودیت است. راوی گوید: عرض کردم: سمة
به چه معناست؟ فرمود: علامت.

۲۰

۲۰۳

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ
الْوَهَّابِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ مَنصُورُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ
جَعْفَرٍ عَنِ الرَّضَاءِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ
جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب از ابونصر
منصور بن عبدالله از منذر بن محمد که گفت:
روایت کرد برای ما حسین بن محمد که گفت:
روایت کرد برای ما سلیمان بن جعفر از امام
رضا ع که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدم
از پدرانش از علی بن ابی طالب ع که فرمود:

قَالَ فِي جَنَاحِ كُلِّ مُهْدٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
مَكْتُوبٌ بِالسُّرِّيَانِيَّةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

بر بال هر هدهدی که خدا خلق می کند، به زبان
سریانی نوشته: آل محمد بهترین مخلوقات هستند.

۲۱

۲۱

۲۰۵

۲۰۵

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ
الْوَهَّابِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ مَنصُورُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْفَهَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْإِسْكَندَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو
عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْدِيٍّ الرَّقِّيُّ قَالَ
حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا
قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عليه السلام.

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب از ابونصر
منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهانی از علی
بن عبدالله اسکندرانی از ابوعلی احمد بن علی
بن مهدی رقی از پدرش روایت کرده که گفت:
علی بن موسی الرضا عليه السلام فرمود: حدیث کرد
مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد
از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین
از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن
ابی طالب عليه السلام که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:
ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست
داشته و تصدیق کند، و وای به حال کسی که از تو
بدش بیاید و تو را تکذیب کند. دوستداران تو در
آسمان هفتم و زمین هفتم و فاصله بین این دو
شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش
نیکو و تواضع در برابر خدا هستند، چشمهایشان
به زیر افتاده و قلبهایشان به یاد خدا ترسان است،
حق ولایت تو را شناخته و زبانهایشان به ذکر
فضایل تو مشغول است، چشمهایشان از
محبت به تو و امامان از نسل تو گریان است،

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ طُوبَى
لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ بِكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ
وَكَذَّبَ بِكَ مُحِبُّوكَ مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاءِ
السَّابِعَةِ وَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ مَا
بَيْنَ ذَلِكَ هُمْ أَهْلُ الدِّينِ وَ الْوَرَعِ وَ
السُّمْتِ الْحَسَنِ وَ التَّوَاضُعِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ
خَاشِعَةً أَبْصَارَهُمْ وَجِلَّةً قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ
عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ عَرَفُوا حَقَّ وَ لَآئِكَ وَ
أَلْسِنَتُهُمْ نَاطِقَةٌ بِفَضْلِكَ وَ أَعْيُنُهُمْ سَاكِبَةٌ

به او امر خدا در کتابش و سنتهای نبی که برهان بر آن اقامه شده، متدین بوده، به آنچه اولوالامر دستور داده عمل می‌کنند، با یکدیگر ارتباط دارند و از هم نبریده‌اند، یکدیگر را دوست داشته و کینه‌ای از هم ندارند، ملائکه تا قیامت بر آنان درود فرستاده و بر دعایشان آمین می‌گویند و برای گناهکاران آنان استغفار کرده و به جنازاتش حاضر می‌شوند و در نبودش ناراحت هستند.

۲۲

۲۰۶

حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی در سال ۳۵۴ گوید: روایت کرد برای ما فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن احمد بن علی همدانی که گفت: روایت کرد برای ما ابوالفضل عباس بن عبدالله بخاری که گفت: روایت کرد برای ما محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن قاسم بن محمد بن ابی بکر که گفت: روایت کرد برای ما عبدالسلام بن صالح هروی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی بن حسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که

تَحْنَأُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ يَدِينُونَ لِلَّهِ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَ جَاءَهُمْ بِهِ الْبُرْهَانُ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ مُتَوَاصِلُونَ غَيْرُ مُتَقَاطِعِينَ مُتَحَابُّونَ غَيْرُ مُتَبَاغِضِينَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُصَلِّي عَلَيْهُمْ وَ تُؤْمِنُ عَلَى دُعَائِهِمْ وَ تَسْتَغْفِرُ لِلْمُذْنِبِ مِنْهُمْ وَ تَشْهَدُ حَضْرَتَهُ وَ تَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

۲۲

۲۰۶

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ الْكُوفِيِّ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرِيلُ فَقَالَ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَفْضَلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحِبِّينَا يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَخْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عليه السلام وَ لَا الْحَوَاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَمَجِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْظَمَتْ أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقْنَا مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهتُهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ

فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند کسی را فاضل تر و گرامی تر از من خلق نکرد، علی عليه السلام فرمود: یا رسول الله! آیا تو فاضل تری یا جبرئیل عليه السلام؟ فرمود: یا علی! خداوند انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و مرابره همه انبیا و مرسلین برتری داده و بعد از من فضیلت برای تو و امامان بعد از توست، همانا ملائکه خادمان، حافظان و محبتان ما هستند، یا علی! ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا تسبیح او نیز می کنند، استغفار می کنند برای آنان که ایمان آورده اند به ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم خداوند آدم و حوا، جنت و جهنم، آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که سبقت کردیم بر ایشان به معرفت رب خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او، زیرا اول خلق خدا ارواح ما بود پس ناطق گردانید آن ارواح را به توحید و تمجید خود، سپس خلق کرد ملائکه را و چون ایشان ارواح ما را یک نور واحد دیدند، بزرگ داشتند امر ما را، ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند ملائکه که ما مخلوقیم و خدا منزّه است از صفات ما، پس تسبیح کردند ملائکه به تسبیح ما و تنزیه کردند خدا را از صفات ما و چون مشاهده کردند بزرگی شأن ما را، ما تهلیل کردیم تا بدانند

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبِيدُ وَ لَسْنَا بِإِلَهَةٍ يَجِبُ
 أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 فَلَمَّا شَاهَدُوا كَبَّرَ مَحَلَّنَا كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ
 الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظْمُ
 الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا
 مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ فَقُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِاللَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ
 إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ
 أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ
 لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يُسْتَحَقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ
 عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ.

ملايکه که غیر او خدایی نیست و ما همه بندگانیم نه
 خدایان که ما را با خدا یا بعد از او عبادت کنند،
 ملايکه نیز گفتند: لا اله الا الله و چون مشاهده کردند
 بزرگی محل ما را تکبیر کردیم تا بدانند خدا بزرگ تر
 از آن است که کسی و چیزی بزرگی یابد مگر به او
 و چون مشاهده کردند عزت و قوت را که خدا ما را
 داده، گفتیم: لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند قوت
 و توان ما از خداست و چون آن چه خدا بر ما انعام
 کرده و اطاعت ما را واجب کرده بود، دیدند، گفتیم:
 الحمد لله تا بدانند آن چه حق خداوند بر ماست،
 حمد نعمت های اوست، پس گفتند ملايکه:
 الحمد لله پس توسط ما راه یافتند به توحید
 و معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تمجید خدا،
 سپس خداوند آدم را خلق کرد و ما را ودیعه نهاد
 در صلب او و امر کرد ملايکه را به سجود او از روی
 تعظیم و اکرام ما و سجود ایشان برای خدا از راه
 عبودیت و برای آدم از راه اکرام و طاعت بود، زیرا
 ما در صلب او بودیم. پس چگونه نباشیم ما
 فاضل تر از ملايکه و حال آن که ایشان همه آدم را
 سجده بردند و وقتی که مرا به آسمان عروج
 فرمودند، جبرئیل عليه السلام اذان گفت، دوبار دوبار
 و اقامت گفت دوبار دوبار و به من گفت: پیش
 بایست یا محمد! گفتیم: جبرئیل بر تو تقدم کنم؟

قَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ
 أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ
 خَاصَّةً قَالَ فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا [فحزرا]
 فَخَرَّ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجْبِ النُّورِ قَالَ لِي
 جِبْرِئِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ
 لَهُ يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ
 تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ
 حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ
 إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ احْتَرَقَتْ
 أَجْنَعَتِي بِتَعَدِّي حُدُودَ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَرُخَ
 بِي النُّورَ رَحَةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عُلُوِّ مَكَانِهِ فَسُودِيْتُ فَقُلْتُ
 لِيَبِّكَ رَبِّي وَسَعْدِيكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ
 فَسُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ
 فَأَيُّايَ فاعْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي فِي
 عِبَادِي وَرَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي عَلَى
 بَرِيَّتِي لَكَ وَ لِمَنْ تَبِعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ
 لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لِأَوْصِيَائِكَ
 أُوجِبْتُ كَرَامَتِي وَ لِشِيَعَتِهِمْ أُوجِبْتُ ثَوَابِي.
 فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَائِي فَسُودِيْتُ يَا
 مُحَمَّدُ أَوْصِيَائِكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ
 عَرْشِي فَتَنْظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيِ رَبِّي جَلَّ
 جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ

گفت: آری، زیرا خداوند انبیایش را بر تمام ملائکه
 برتری داده و تو را خاصه برتری داده است، پیش
 ایستادم و با ایشان نماز گزاردم نه از روی فخر، چون
 با جبرئیل علیه السلام به حجب نور رسیدم، جبرئیل علیه السلام
 گفت: پیش رو یا محمد و از من جدا شو. گفتم: یا
 جبرئیل در چنین جایی از من مفارقت می کنی!
 گفت: یا محمد! انتهای حدی که خدا برای من نهاده
 این مکان است اگر از این جا بگذرم پرم بسوزد به
 سبب تعدی از حدود رب خود. پس مرا پیش
 انداختند در میان نور تا رسیدم به آن جا که خدا
 می خواست از علو پادشاهی او، پس ندا شد یا
 محمد. گفتم: بله پروردگرم، بلند مرتبه و والا مقام
 هستی، ندا شد یا محمد تو بنده منی و من رب تو
 هستم، مرا عبادت و بر من توکل کن؛ زیرا تو نور من
 در میان عباد من و رسول من به خلق من و حجت
 من بر آفریدگان من هستی، برای تو و تابعان تو خلق
 کردم جنت خود را و برای مخالفان تو خلق کردم
 آتش را و واجب ساختم کرامت خود را برای اوصیای
 تو و ثواب خود را برای شیعه ایشان، گفتم: یا رب
 اوصیای من کیستند؟ ندا شد: یا محمد اوصیای تو
 آنان هستند که بر ساق عرش مکتوبند. نظر کردم به
 ساق عرش و من مقابل رب خود بودم دوازده نور
 دیدم در هر نور، سطری سبز که بر هر سطری نام

یکی از اوصیای من نوشته، اولشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان مهدی امت من، گفتم: آیا اینها اوصیای من هستند بعد از من. ندا آمد: یا محمد! اینان اولیاء و احبّوا و اصفیاء حجج من هستند بعد از تو بر خلق و اوصیاء خلفای تو هستند و بهترین خلق من هستند بعد از تو، به حق عزّت و جلالم، ظاهر می گردانم با ایشان دین خود و بلند می سازم با ایشان کلمه خود و پاک می گردانم زمین را با آخرین ایشان از دشمنان و مالک می سازم او را بر مشارق زمین و مغارب آن و مسخر می سازم برای او بادها را و رام می گردانم برای او ابرهای دشوار سرکش را و بالا می برم او را در اسباب و نصرت می کنم به شکر خود و امداد می کنم به ملایکه خود تا آشکار گرداند دعوت مرا و جمع کند بر توحید من خلق مرا، سپس دایم می گردانم ملک او را و روزگار را تا قیامت در اختیار اولیایم می نهم.

۲۳

۲۰۷

و به همین اسناد امام رضا علیه السلام فرمود:
حیاء از ایمان است.

نوراً في كل نور سطر أخضر عليه اسم
وصي من أوصيائي أولهم علي بن أبي
طالب عليه السلام و آخرهم مهدي أمّتي فقلت يا
رب هؤلاء أوصيائي بعدي فتوديت يا
محمد هؤلاء أوصيائي و أحبائي و
أصفياي و حججي بعدك على بريتي و هم
أوصياؤك و خلفاؤك و خير خلقي بعدك و
عزتي و جلاي لأظهرن بهم ديني و لأعلين
بهم كلمتي و لأظهرن الأرض بأخريهم من
أعدائي و لأملكته مشارق الأرض و
مغاربها و لأسخرن له الرياح و لأذلن له
السحاب الصعاب و لأرقيته في الأسباب و
لأنصرنه بجندي و لأمدنه بملائكي حتى
يعلن دعوتي و يجمع الخلق على توحيدني
ثم لأديمن ملكه و لأداو لن الأيام بين
أوليائي إلى يوم القيامة

۲۳

۲۰۷

و بهذا الإسناد قال قال الرضا عليه السلام
الحياء من الإيمان

۲۴

۲۰۸

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
 بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ
 الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ
 مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
 أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ
 عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ ذَاتَ
 يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ
 وَهَبَ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي
 سَخَّرَ لِي الرِّيحَ وَ الْإِنْسَ وَ الْجِنَّ وَ الطَّيْرَ وَ
 الْوَحُوشَ وَ عَلَّمَنِي مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ آتَانِي مِنْ
 كُلِّ شَيْءٍ وَ مَعَ جَمِيعِ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْمُلْكِ
 مَا تَمَّ لِي سُرُورٌ يَوْمٍ إِلَى اللَّيْلِ قَدْ أُحْبِبْتُ أَنْ
 أَدْخُلَ قَصْرِي فِي غَدٍ فَأَصْعَدَ أَغْلَاهُ وَ أَنْظُرَ
 إِلَى مَمَالِكِي فَلَا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ عَلَيَّ بِالْدُّخُولِ
 لِئَلَّا يَرِدَ عَلَيَّ مَا يُنْغِصُ عَلَيَّ يَوْمِي فَقَالُوا
 نَعَمْ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَخَذَ عَصَاهُ بِيَدِهِ وَ
 صَعِدَ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ مِنْ قَصْرِهِ وَ وَقَفَ
 مُتَّكِنًا عَلَى عَصَاهُ يَنْظُرُ إِلَى مَمَالِكِهِ سُورًا
 بِمَا أُوتِيَ فَرِحًا بِمَا أُعْطِيَ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَابٍ

۲۴

۲۰۸

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گوید:
 روایت کرد برای ما علی بن ابراهیم بن هاشم از
 پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از
 ابی الحسن علی بن موسی از پدرش موسی بن
 جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش
 محمد بن علی علیه السلام که فرمود: سلیمان بن
 داود علیه السلام روزی به اصحاب خود گفت: خداوند
 مرا ملکی بخشیده که سزاوار نیست برای کسی
 بعد از من. باد و انس و جن و طیر و وحش را
 مسخر من کرده و مرا زبان مرغان تعلیم کرده
 و مرا بخشیده است از همه چیز و با این همه
 پادشاهی و دولت، یک روز تا شب خوشحال
 نبودم، دوست دارم فردا در قصر خود روم و به
 بالای قصر بر شوم و بر ممالک خود نظر کنم،
 کسی را اذن دخول بر من ندهید تا چیزی روی
 ندهد که سرور آن روز را بر من منغص گرداند.
 گفتند: چنین می کنیم.

فردا عصا به دست گرفت و بر بالای قصر تکیه بر
 عصا ایستاد و نظر می کرد به ممالک از روی شادی به
 آن چه او را عطا شده و خوشحال به آن چه که خدا به
 او بخشیده، جوانی زیبا رو و خوش لباس را دید

که از قصر او بیرون آمد و آهنگ او کرد. سلیمان گفت: چه کسی تو را در این قصر داخل ساخت و می خواستم امروز خلوت کنم، به اذن که داخل شدی؟ گفت: مرا پروردگار این قصر داخل ساخت و به اذن او داخل شدم. سلیمان گفت: پروردگار این قصر سزاوارتر است به آن، تو کیستی؟! گفت: من ملک الموتم. گفت: برای چه آمده ای؟ گفت: قبض روح تو کنم. گفت: آن چه مأمور شده بکن که امروز روز سرور من بود و خدا راضی نشد که مرا سروری با لقای او باشد. ملک الموت روح او قبض کرد و او هم چنان بر عصای خود تکیه کرده بود و بر آن حال بماند، چنان چه خدا می خواست و مردم به او نظر می کردند و می پنداشتند زنده است. پس در فتنه و امتحان افتادند درباره او و اختلاف کردند، بعضی گفتند سلیمان روزهای زیاد بر عصا تکیه کرده و خسته نشد و نخفت و نخورد و نیاشامید، او پروردگار ماست واجب است او را عبادت کنیم. گروهی گفتند سلیمان ساحر است و او چنین وانمود می کند که او ایستاده و بر عصا تکیه کرده، به سحر چشم بندی می کند ما را و چنین نیست. مؤمنان گفتند: سلیمان بنده خداست و نبی او، خدا امر خود را تدبیر می کند چنان چه می خواهد، چون اختلاف کردند خدا موریانه ای فرستاد، داخل عصا شده و آن را خورد

حَسَنِ الْوَجْهِ وَاللِّبَاسِ قَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ زَوَايَا قَصْرِهِ فَلَمَّا أَبْصَرَ بِهِ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ مَنْ أَذْخَلَكَ إِلَى هَذَا الْقَصْرِ وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْلُوَ فِيهِ الْيَوْمَ فَيَأْذِنَ مَنْ دَخَلْتُ فَقَالَ الشَّابُّ أَذْخَلَنِي هَذَا الْقَصْرَ رَبُّهُ وَ يَأْذِنُهُ دَخَلْتُ فَقَالَ رَبُّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلِكُ الْمَوْتِ قَالَ وَ فِيمَا جِئْتُ قَالَ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ فَقَالَ امْضِ بِمَا أَمَرْتُ بِهِ فِي هَذَا يَوْمٍ سُرُورِي وَ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُرُورٌ دُونَ لِقَائِكَ فَقَبِضَ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَ هُوَ مُتَكِيٌّ عَلَى عَصَاهُ فَبَقِيَ سُلَيْمَانٌ مُتَكِنًا عَلَى عَصَاهُ وَ هُوَ مَيِّتٌ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُمْ يُقَدِّرُونَ أَنَّهُ حَيٌّ فَانْتَبَهُوا فِيهِ وَ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ إِنَّ سُلَيْمَانَ قَدْ بَقِيَ مُتَكِنًا عَلَى عَصَاهُ هَذِهِ الْأَيَّامَ الْكَثِيرَةَ وَ لَمْ يَأْكُلْ وَ لَمْ يَشْرَبْ وَ لَمْ يَتَعَبْ وَ لَمْ يَنْمِ إِنَّهُ لَرَبُّنَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَهُ وَ قَالَ قَوْمٌ إِنَّ سُلَيْمَانَ لَسَاحِرٌ وَ إِنَّهُ يُرِينَا أَنَّهُ وَقَفَ مُتَكِيٌّ عَلَى عَصَاهُ يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا وَ لَيْسَ كَذَلِكَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ سُلَيْمَانَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَبِيُّهُ يُدَبِّرُ اللَّهُ أَمْرَهُ بِمَا شَاءَ فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَةَ فَدَبَّتْ فِي عَصَاهُ فَلَمَّا أَكَلَتْ جَوْفَهَا

عصا بشکست و سلیمان به صورت افتاد. جن‌ها از موریانه تشکر کردند و از این جهت موریانه یافت نمی‌شود در مکانی مگر آن جاکه آب و گل باشد و قول خداوند که می‌فرماید: «چون ما بر سلیمان مرگ او را مأمور ساختیم، بر مرگ او جز حیوان چوب خواری که عصای او را خورد کسی دیگر رهبر نگشت، اجنه که از مرگ سلیمان آگاه شدند، اگر از غیب آگاه بودند تا دیر زمانی در عذاب ذلت و خواری باقی نماندند».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و این آیه چنین نازل نشده بلکه چنین نازل شده که «چون بیفتاد انس دانستند که اگر جن غیب می‌دانستند در عذاب چنین نمی‌ماندند».

انكسرت العصا و اخرجت خر سليمان من قصره على وجهه فشكرت الجن الارضة على صنعها فلجل ذلك لا توجد الارضة في مكان الا و عندها ماء و طين و ذلك قول الله عز و جل فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة الارض تاكل منسأته يعني عصاه فلما خر تبئت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين.

قال الصادق عليه السلام و ما نزلت هذه الآية هكذا و إنما نزلت فلما خر تبئت الإنس ان الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين

۲۷

باب ما جاء عن الرضا عليه السلام في
هاروت وماروت

۱

۲۰۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُنْسَرِّ
الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ
زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَلِيِّ
بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى
مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ قَالَ اتَّبِعُوا
مَا تَتْلُوا كَفَرَةُ الشَّيَاطِينِ مِنَ السَّحْرِ وَ
النِّيْرِنَجَاتِ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ
أَنَّ سُلَيْمَانَ بِهِ مَلَكٌ وَ نَحْنُ أَيْضًا بِهِ [نظهر]
نُظْهِرُ الْعَجَائِبَ حَتَّى يَنْقَادَ لَنَا النَّاسُ وَ قَالُوا

۲۷

در آنچه از امام رضا عليه السلام مروی
است درباره هاروت وماروت

۱

۲۰۹

محمد بن قاسم مفسر معروف به ابی
الحسن جرجانی از علی بن محمد بن سیار از
امام حسن عسگری عليه السلام از پدرش علی نقی عليه السلام
از پدرش محمد تقی عليه السلام از پدرش علی بن
موسی الرضا عليه السلام از پدرش موسی عليه السلام از
پدرش جعفر عليه السلام روایت شده که در قول خدای
عزوجل: ﴿وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى
مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانَ﴾ فرمودند:
شیاطین کافر، سحر و جادوهایی می خوانند بر
سلطنت سلیمان و از آن جادوها را پیروی
کرده، گمان می کردند سلیمان با آن جادوها
پادشاهی می کرده، ما نیز با همان روش
معجزاتی نشان می دهیم تا مردم از ما اطاعت
کرده و بگویند: سلیمان ساحری ماهر بود

و با سحرش به ملک و قدرت رسیده، خدا سخن آنان رد کرده و فرمود: «سلیمان کافر نبود، و چنان که اینها می گویند سحر به کار نبرد، لکن شیاطین کافر شدند و به مردم سحر آموختند، سحری که به سلیمان و دو فرشته هاروت و ماروت که در بابل نازل شده بود، نسبت می دادند، بعد از نوح، جادوگران و ساحران زیاد شده بودند، خدا دو فرشته را بر پیامبر آن زمان فرستاد و آنان را مأمور کرد که سحر و چگونگی ابطال آن را به پیامبر بیاموزند، او آن را از دو فرشته گرفته و به امر خدا به مردم آموخت و به آن دو دستور داد که با آن در مقابل سحر بایستند و آن را باطل نمایند و نهی کرد از این که مردم را سحر کنند، چنان که انسان سمی را معرفی کند و پادزهر آن را نیز بدهد، خداوند نیز فرمود: «و آن دو به کسی چیزی نمی آموختند مگر این که می گفتند ما وسیله امتحان هستیم کافر نشو، آن پیامبر به دو فرشته امر کرد تا به شکل بشر درآمده و آنچه خدا به آنان آموخته به مردم یاد دهند.

خداوند می فرماید: «سحر و ابطال آن را به کسی نمی آموختند مگر این که به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود خدا را اطاعت کرده و جادو را ابطال کنند و مردم را جادو

كَانَ سُلَيْمَانُ كَافِرًا سَاحِرًا مَاهِرًا بِسِحْرِهِ
 مَلَكَ مَا مَلَكَ وَقَدَرَ مَا قَدَرَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 عَلَيْهِمْ فَقَالَ وَمَا كَفَّرَ سُلَيْمَانُ وَلَا اسْتَعْمَلَ
 السِّحْرَ الَّذِي نَسَبُوهُ إِلَى سُلَيْمَانَ وَ إِلَى مَا
 أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِسَابِلِ هَارُوتَ وَ
 مَارُوتَ وَ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ ﷺ قَدْ كَثُرَ السِّحْرَةُ
 وَ الْمُتَوَهُونَ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَائِكِينَ
 إِلَى نَبِيِّ ذَلِكَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ مَا تَسَحَّرَ بِهِ
 السِّحْرَةُ وَ ذِكْرِ مَا يُبْطَلُ بِهِ سِحْرُهُمْ وَ يَرُدُّ
 بِهِ كَيْدَهُمْ فَتَلَقَاهُ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمَلَائِكِينَ وَ
 أَدَّاهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمَرَهُمْ
 أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السِّحْرِ وَ أَنْ يُبْطَلُوهُ
 وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَسَحَّرُوا بِهِ النَّاسَ وَ هَذَا كَمَا
 يُدَلُّ عَلَى السِّمِّ مَا هُوَ وَ عَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ
 غَائِلَةُ السِّمِّ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُعْلَمَانِ
 مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ
 يَعْنِي أَنَّ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَمَرَ الْمَلَائِكِينَ أَنْ
 يَظْهَرَا لِلنَّاسِ بِصُورَةِ بَشَرَيْنِ وَ يُعْلَمَاهُمْ مَا
 عَلَّمَهُمَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ
 ذَلِكَ السِّحْرَ وَ ابْتِطَالَهُ حَتَّى يَقُولَا لِمَتَعَلَّمِ
 إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِئَطِيعُوا اللَّهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يُبْطَلُوا بِهِ

نکنند، تو نیز با استفاده از جادو با ضرر رساندن به مردم و یا اعتقاد آنان به این که تو با سحر زندگی می کنی و می میرانی و انجام می دهی آن چه که غیر خدا نمی تواند انجام دهد، کافر نشو؛ زیرا اینها کفر است و خدا می فرماید: طالبان سحر از سحرهای شیاطین بر مملکت سلیمان و از آن چه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل گردید، ایجاد اختلاف بین زن و شوهر را آموختند، این کسی است که اضرار به مردم را می آموزد، آنان با حيله‌ها و ایهامات و اشتباه انداختن و این که در فلان جافلان چیز دفن شده و فلانی فلان کار را کرد، روش ضرر و اختلاف را یاد می گرفتند، تازنی را محبوب مردی و مردی را محبوب زنی کرده و بین زن و شوهر جدایی اندازند، خدا می فرماید: «انان نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر به اذن خدا، یعنی طالبان سحر نمی توانند به کسی آزار رسانند مگر با اذن خدا، خدا از کارشان آگاه بوده و آنان را به خود رها کرده، اگر می خواست با جبر آنان را مانع می شد، سپس می فرماید: چیزی را یاد می گیرند که به آنان ضرر رسانده و نفعی ندارد، زیرا وقتی هدفشان از سحر، جادو و ضرر به دیگران باشد، همانا چیزی را آموختند که به دینشان ضرر زده و نفعی به حالشان نداشته، بلکه از دین خدا خارج می شوند.

كَيْدَ السَّحْرَةِ وَلَا يَسْحَرُوهُمْ فَلَا تَكْفُرُ
بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السَّحْرِ وَ طَلَبِ الْأَضْرَارِ بِهِ وَ
دُعَاءِ النَّاسِ إِلَيَّ أَنْ يَتَّقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُخَيِّ
وَتُمِيتُ وَتَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَتَعَلَّمُونَ
يَعْنِي طَالِبِي السَّحْرِ مِنْهُمَا يَعْنِي مِمَّا كَتَبَتْ
الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ مِنَ
النَّيِّرِنَجَاتِ وَ مِمَّا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ
هَارُوتَ وَ مَارُوتَ يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ
مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ هَذَا مَا
يَتَعَلَّمُ الْأَضْرَارَ بِالنَّاسِ يَتَعَلَّمُونَ التَّضْرِيبَ
بِضُرُوبِ الْحَيْلِ وَ التَّمَانِيمِ وَ الْإِبْهَامِ وَ أَنَّهُ
قَدْ دَقَّنَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ عَمِلَ كَذَا لِيُحِبَّبَ
الْمَرْأَةَ إِلَى الرَّجُلِ وَ الرَّجُلَ إِلَى الْمَرْأَةِ
وَ يُؤَدِّيَ إِلَى الْفِرَاقِ بَيْنَهُمَا فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ
وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
أَيَّ مَا التَّمَتَّلُونَ بِذَلِكَ بِضَارِّينَ مِنْ أَحَدٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي بِتَخْلِيَةِ اللَّهِ وَ عِلْمِهِ فَإِنَّهُ
لَوْ شَاءَ لَمَنَعَهُمْ بِالْجَبْرِ وَ الْقَهْرِ.
ثُمَّ قَالَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ
لِأَنَّهُمْ إِذَا تَعَلَّمُوا ذَلِكَ السَّحَرَ لِيَسْحَرُوا بِهِ
وَ يَضُرُّوا فَقَدْ تَعَلَّمُوا مَا يَضُرُّهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ
لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهِ بَلْ يُتَسَلِّخُونَ عَن دِينِ اللَّهِ

مردم می دانستند که هر کس دین خود را به اینها بفروشد، در آخرت بهره‌ای از بهشت نخواهد داشت، خدا می فرماید: «خود را به بد چیزی فروختند (خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند، همانا آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کردند، متعلمان سحر اعتقاد داشتند که پیامبر، خدا و قیامت نیست، و خدا می فرماید: «آنان می دانستند که هر کس خریدار این باشد در آخرت بهره‌ای ندارد، زیرا آنها معتقد بودند که آخرتی وجود ندارد. پس اگر آخرتی نباشد پس بهره‌ای از آن نیز وجود ندارد، و اگر آخرتی وجود داشته باشد با کفرشان بهره‌ای از آن نخواهند داشت. سپس خدا فرمود: «خود را به بد چیزی فروختند، یعنی به عذاب، زمانی که آخرت را به دنیا فروخته و خود را در عذاب دائمی قرار دادند، «اگر می دانستند، که خود را به عذاب فروخته‌اند، ولی نمی دانند چون به آن ایمان ندارند و چون در حجت‌های خدا تأمل نکردند تا علم بیابند، خدا آنان را به اعتقاد باطل و انکار حق عذاب نمود.

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خود نقل کرده‌اند که آن دو به

بِذَلِكَ وَ لَقَدْ عَلِمُوا هَؤُلَاءِ الْمُتَعَلِّمُونَ لَمَنِ اشْتَرَاهُ بِدِينِهِ الَّذِي يَنْسَلِخُ عَنْهُ بِتَعْلِيمِهِ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ أَيْ مِنْ نَصِيبٍ فِي ثَوَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ رَهْنُهَا بِالْعَذَابِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ قَدْ بَاعُوا الْآخِرَةَ وَ تَرَكَوا نَصِيبَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ لِأَنَّ الْمُتَعَلِّمِينَ لِهَذَا السَّحْرِ الَّذِينَ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ لَا رَسُولَ وَ لَا إِلَهَ وَ لَا بَعَثَ وَ لَا نُشُورَ فَقَالَ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ لِأَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ لَا آخِرَةَ لَهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّهَا إِذَا لَمْ تَكُنْ آخِرَةً فَلَا خَلْقَ لَهُمْ فِي دَارِ بَعْدَ الدُّنْيَا وَ إِنْ كَانَتْ بَعْدَ الدُّنْيَا آخِرَةً فَهُمْ مَعَ كُفْرِهِمْ بِهَا لَا خَلْقَ لَهُمْ فِيهَا ثُمَّ قَالَ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ بِالْعَذَابِ إِذْ بَاعُوا الْآخِرَةَ بِالدُّنْيَا وَ رَهْنُهَا بِالْعَذَابِ الدَّائِمِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ قَدْ بَاعُوا أَنْفُسَهُمْ بِالْعَذَابِ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ذَلِكَ لِكُفْرِهِمْ بِهِ فَلَمَّا تَرَكَوا النَّظَرَ فِي حُجَجِ اللَّهِ حَتَّى يَعْلَمُوا عَذَابَهُمْ عَلَىٰ اعْتِقَادِهِمُ الْبَاطِلِ وَ جَحْدِهِمُ الْحَقَّ.

قَالَ يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا أَنَّهُمَا قَالَا فَقُلْنَا

لِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنْ قَوْمًا عِنْدَنَا
يَزْعُمُونَ أَنَّ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ مَلَكَانِ
اخْتَارَهُمَا اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَمَّا كَثُرَ عِصْيَانُ
بَنِي آدَمَ وَ أَنْزَلَهُمَا مَعَ ثَالِثٍ لَهُمَا إِلَى دَارِ
الدُّنْيَا وَ أَنَّهُمَا افْتَتَنَّا بِالزُّهْرَةِ وَ أَرَادَا الزَّوْءَ
بِهَا وَ شَرِبَا الْخَمْرَ وَ قَتَلَا النَّفْسَ الْمُحَرَّمَةَ وَ
أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُعَذِّبُهُمَا بِبَابِلَ وَ أَنَّ
السَّحْرَةَ مِنْهُمَا يَتَعَلَّمُونَ السَّحْرَ وَ أَنَّ اللَّهَ
تَعَالَى مَسَخَ تِلْكَ الْمَرْأَةَ هَذَا الْكَوْكَبَ
الَّذِي هُوَ الزُّهْرَةُ.

امام عسکری علیه السلام عرض کردند: عده‌ای نزد ما
گمان می‌کنند که هاروت و ماروت دو فرشته
بودند که چون عصیان بنی آدم زیاد شد خدا
آن دو را از ملائکه برگزید و با ملک دیگری به
دنیا فرستاد، آنان مجذوب زهره شده
و خواستند با او زنا کنند، شراب خورده و قتل
مرتکب شدند و خدا آنان را در بابل عذاب نمود
و جادوگران از آنان سحر می‌آموختند و خدا آن
زن را به شکل ستاره زهره درآورد، حضرت
فرمود: پناه بر خدا! ملائکه معصومند و از کفر

فَقَالَ الْإِمَامُ عليه السلام مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّ
مَلَائِكَةَ اللَّهِ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ
الْكُفْرِ وَ الْقَبَاحِ بِالطَّافِ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ
يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَهُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ
يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ
لَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا
يَفْتُرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْمَلَائِكَةِ أَيْضًا
بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ
بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا
خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ
مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام لَوْ كَانَ كَمَا

و قباح به لطف خدا مصون هستند و خدا در مورد
آنان می‌فرماید: «خدا را در اوامرش نافرمانی
نمی‌کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام
می‌دهند، و نیز می‌فرماید: «برای اوست هر آنچه
در زمین و آسمان است و آنان که نزد او هستند از
عبادت او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند،
شبانه روز در تسبیح او بوده و باز نمی‌ایستند،
و درباره ملائکه می‌فرماید: «بلکه بندگان گرامی
خدا هستند که در گفتار بر خدا سبقت نگرفته و به
دستور او کار می‌کنند، علم خدا محیط به آنهاست
و جز برای رضای خدا شفاعت نمی‌کنند و از
خشیت الهی در نگرانی هستند». سپس حضرت
فرمود: اگر همان طور که آنان می‌گویند باشد،

پس خدا این ملائکه را خلقای خود در زمین قرار داده و آنان مانند ائمه و انبیا بوده‌اند، آیا از انبیا و ائمه، زنا و قتل جایز است؟ آیا نمی‌دانی که خداوند هرگز دنیا را از پیامبر و یا امامی از جنس بشر خالی نگذاشته، آیا خداوند نفرموده: «ما قبل از تو رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم» پس خداوند خبر داده که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده، بلکه آنان فقط به سوی انبیا فرستاده می‌شدند.

راویان حدیث در ادامه گفتند: عرض کردیم: بنابراین ابلیس هم فرشته نبوده است؟ فرمود: نه، بلکه از جن بوده، آیا این آیه را نشنیده‌اید: «و آن زمان که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس و او از جن بوده، خدا در این آیه خبر داده که او از جن است و همان است که خدا درباره‌اش فرمود: «و جان را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم» امام عسکری علیه السلام فرمود: پدرم از جدم از موسی الرضا و او از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا ما آل محمد و پیامبران و ملائکه را برگزید

يَقُولُونَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ هَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةَ خُلَفَاءَهُ فِي الْأَرْضِ وَكَانُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الدُّنْيَا أَوْ كَالْأَيْمَةِ فَيَكُونُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَيْمَةِ قَتْلُ النَّفْسِ وَالزَّوْنَاءِ ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه وآله أَوْ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُخَلِّ الدُّنْيَا مِنْ نَبِيِّ قَطُّ أَوْ إِمَامٍ مِنَ الْبَشَرِ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ يَغْنِي إِلَيَّ الْخَلْقِ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقَرْيِ فَأَخْبَرَ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثِ الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَرْضِ لِيَكُونُوا أَيْمَةً وَ حُكَّامًا وَ إِنَّمَا كَانُوا أُرْسِلُوا إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ. قَالَا فَقُلْنَا لَهُ فَعَلَى هَذَا أَيْضًا لَمْ يَكُنْ إِبْلِيسُ أَيْضًا مَلَكًا.

فَقَالَ لَا بَلْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ أَمَا تَسْمَعَانِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ وَ هُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْجَانَّ خُلَفَاءَهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ الرَّضَاءِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتَارَ النَّبِيِّينَ وَ اخْتَارَ

به این دلیل که آنان کاری نخواهند کرد که با آن از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز مانند و در گروه افرادی که لایق عذاب و نعمت او هستند در آیند. عرض کردیم: روایت شده که وقتی پیامبر ﷺ امامت علی ﷺ را اعلام نمود، خدا ولایت آن حضرت را در آسمان بر گروهی از مردم و ملائکه عرضه کرد، آنان اباہ کردند، خدا آنان را به شکل قورباغه مسخ نمود. حضرت فرمود: پناه بر خدا! ما را تکذیب می کنند و بر ما افترا می زنند، ملائکه رسولان الهی هستند و مانند سایر انبیا و رسولان هستند، آیا آنان کفر می ورزند؟ گفتیم: خیر، فرمود: ملائکه نیز چنین هستند، شأن ملائکه عظیم و امرشان با جلالت است.

۲

۲۱۰

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی گوید: روایت کرد برای من پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد بن جهم که گفت: شنیدم که مأمون از امام رضا ﷺ می پرسید: این سخن را که مردم روایت می کنند: زهره زنی بود که هاروت و ماروت به او مفتون شدند و از آن چه روایت می کنند درباره سهیل که او جمع

الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ عِلْمٍ مِنْهُ بِهِمْ أَنَّهُمْ لَا يُوَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ عَنْ وَلَايَتِهِ وَ يَنْقَطِعُونَ بِهِ عَنْ عِصْمَتِهِ وَ يَنْتَمُونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحَقِّينَ لِعَذَابِهِ وَ نَقِمَتِهِ قَالَا فَقُلْنَا لَهُ قَدْ رُوِيَ لَنَا أَنَّ عَلِيًّا ﷺ لَمَّا نَصَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ بِالْإِمَامَةِ عَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَايَتَهُ فِي السَّمَاءِ عَلَىٰ فِتَامٍ مِنَ النَّاسِ وَ فِتَامٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَبَوْهَا فَمَسَخَهُمُ اللَّهُ ضَفَادِعَ فَقَالَ ﷺ مَعَاذَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ الْمُكَذِّبُونَ لَنَا الْمُفْتَرُونَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ فَهُمْ كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ إِلَى الْخَلْقِ أَفَيَكُونُ مِنْهُمْ الْكُفْرُ بِاللَّهِ قُلْنَا لَا قَالَ فَكَذَلِكَ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ شَأْنَ الْمَلَائِكَةِ لَعَظِيمٌ وَ إِنَّ خَطْبَهُمْ لَجَلِيلٌ

۲

۲۱۰

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ الْمَأْمُونَ يَسْأَلُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ﷺ عَمَّا يَرَوِيهِ النَّاسُ مِنْ أَمْرِ الزُّهْرَةِ وَ أَنَّهَا كَانَتْ امْرَأَةً فُتِنَ بِهَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ وَ مَا يَرَوُونَهُ مِنْ

أَمْرٍ سَهِيلٍ أَنَّهُ كَانَ عَشَارًا بِالْيَمَنِ فَقَالَ
الرَّضَا عليه السلام كَذَّبُوا فِي قَوْلِهِمْ إِنَّهُمَا كَوْكَبَانِ وَ
إِنَّمَا كَانَتَا دَابَّتَيْنِ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ فَغَلِطَ
النَّاسُ وَظَنُّوا أَنَّهُمَا الْكَوْكَبَانِ وَمَا كَانَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ لِيَمْسَخَ أَغْدَاءَهُ أَنْوَارًا مُضِيئَةً ثُمَّ
يُبْقِيَهَا مَا بَقِيَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَإِنَّ
الْمُسُوخَ لَمْ يَبْقَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّى
مَاتَتْ وَمَا تَنَاسَلَ مِنْهَا شَيْءٌ وَمَا عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ الْيَوْمَ مَسُوخٌ وَإِنَّ الَّتِي وَقَعَ عَلَيْهِ
اسْمُ الْمَسُوخِيَّةِ مِثْلَ الْقِرْدِ وَالْخِزِيرِ وَ
الدَّبِّ وَ أَشْبَاهِهَا إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ مَا مَسَخَ اللَّهُ
عَلَى صُورِهَا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ
لَعَنَهُمْ بِإِنكَارِهِمْ تَوْحِيدَ اللَّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ
رُسُلَهُ وَ أَمَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ فَكَانَا مَلَكَيْنِ
عَلَّمَا النَّاسَ السَّحْرَ لِيُخْتَرِزُوا عَنْ سِحْرِ
السَّحْرَةِ وَ يُبْطَلُوا بِهِ كَيْدُهُمْ وَ مَا عَلَّمَا أَحَدًا
مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا إِلَّا قَالَا لَهُ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا
تَكْفُرْ فَكَفَّرَ قَوْمٌ بِاسْتِعْمَالِهِمْ لِمَا أَمَرُوا
بِالْاِخْتِرَازِ مِنْهُ وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَا تَعَلَّمُوهُ
بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا
هُمْ بِضَارِيْنَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَغْنِي
بِعِلْمِهِ.

کننده مالیات در یمن بود، حضرت فرمود:
دروغ گفتند که آن دو، ستاره بوده‌اند، بلکه دو
جانور آبی بودند و مردم اشتباه کردند
و پنداشتند آن دو، ستاره بودند، خدای
عزوجل چنین نکند که دشمنان خود را
نورهای تابان کند و بعد از آن باقی سازد چندان
که آسمان‌ها و زمین باقی است و هر چه مسخ
گشت سه روز بیش نماند بلکه مرد و از ایشان
تناسلی واقع نشد و امروز بر روی زمین هیچ
مسوخی نیست و آن چه نام مسوخ می‌نهد مثل
بوزینه و خوک و خرس و مانند آن بر صورت آن
مسوخات هستند که خدای عزوجل بر ایشان
غضب و لعنت کرد به سبب انکار توحید خدا
و تکذیبشان بر رسولان او. و اما هاروت و ماروت دو
ملک بودند مردم را سحر تعلیم می‌کردند تا
پرهیزکنند به آن از سحر ساحران و باطل کنند به
آن کید ایشان را و کسی را تعلیم نکردند از آن
چیزی مگر که به او گفتند: «ما فتنه‌ایم تو کافر
مشو». پس کافر شد قومی با به کار بردن سحری
که مامور به احتراز آن شده بودند و به آن سحر که
تعلیم می‌گرفتند جدایی می‌انداختند میان مرد
وزن. خدای عزوجل فرمود: «با آن سحر به کسی
ضرر نمی‌زنند مگر به اذن خدا یعنی به علم خدا.

۲۸

باب فيما جاء عن الإمام علي بن موسى عليه السلام من الأخبار المتفرقة

۲۸

آنچه از امام رضا عليه السلام در اخبار متفرقه روایت شده است

۱

۲۱۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى وَ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ وَلَا إِمَامَ فِيهَا فَقَالَ عليه السلام لَا إِذَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا

۱

۲۱۱

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسماعیل بن عیسی و ایشان از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن فضل روایت کردند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا ممکن است که زمین باشد و در آن امام نباشد؟ فرمود: نه! در آن گاه اهل خویش را خواهد بلعید.

۲

۲۱۲

حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ

۲

۲۱۲

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از عباد بن سلیمان از سعد بن سعید اشعری از احمد بن عمر روایت می کند که به امام رضا عليه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی می ماند؟ فرمود: خیر!

بِغَيْرِ إِمَامٍ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَإِنَّا نُرَوِّي عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ
اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ فَقَالَ لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ

۳

۲۱۳

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ
عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنِ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
الْحَسَنِ الرُّضَاءِ عليه السلام هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ
إِمَامٍ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَإِنَّا نُرَوِّي أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا
أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ فَقَالَ لَا تَبْقَى إِذَا
لَسَاخَتْ

۴

۲۱۴

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
الزَيْتُونِيِّ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ سُلَيْمَانَ
عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
الرُّضَاءَ عليه السلام فَقُلْتُ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ
فَقَالَ عليه السلام نُو خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ
حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا

عرض کردم: از امام صادق عليه السلام روایت است: زمین
باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر بندگان غضب
می کند. فرمود: باقی نمی ماند و اهلش را فرو می برد.

۳

۲۱۳

جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن
محمد بن عامر از معلى بن محمد بصرى از
حسن بن على و شاء روایت می کند که از امام
رضا علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام
باقی می ماند؟ فرمود: نه! گفتم: روایت کرده اند
که باقی نمی ماند، مگر آن که خدا بر اهلش
غضب می کند. فرمود: باقی نمی ماند، مگر آن
که اهلش را فرو می برد.

۴

۲۱۴

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از حسن بن
على زيتونى و محمد بن احمد بن ابى قتاده از
احمد بن هلال از سعيد بن سليمان از سليمان
بن جعفر حميرى روایت می کند که از امام رضا
عليه السلام پرسیدم: آیا زمین از حجت خدا
خالی می شود؟ فرمود: اگر زمین چشم بر هم
زدنی از حجت خدا خالی شود، اهل خویش را
می بلعد.

٥

٢١٥

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
 بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ
 الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام
 يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُوِيَ
 عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام
 قَتَلَ ذُرَارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِفِعَالٍ آبَائِهِمْ
 فَقَالَ عليه السلام هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ مَا مَعْنَاهُ قَالَ
 صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنَّ ذُرَارِيَّ
 قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالٍ آبَائِهِمْ وَ
 يَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ
 أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ
 بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ
 اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ
 الْقَائِمُ عليه السلام إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ
 قَالَ فَقُلْتُ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ مِنْكُمْ إِذَا
 قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِبَيْتِي شَيْبَةَ فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ
 لِأَنَّهُمْ سُرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

٥

٢١٥

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن
 ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالسلام بن صالح
 هروی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام
 عرض کردم: در این روایت امام صادق علیه السلام
 که می فرماید هنگام قیام قائم علیه السلام آن
 جناب، فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را
 می کشد، چه می فرمایید؟ فرمود: چنین است.
 عرض کردم: پس معنای گفتار خداوند متعال که
 کسی را به گناه دیگری نگیرند، چه می شود؟
 فرمود: خداوند در تمام کلامش راستگوست. لکن
 فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام به کردار
 پدرانشان راضی می باشند و به آن افتخار می کنند.
 اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب کسی به
 آن راضی باشد، نزد خدا در قتل او شراکت دارد
 و قائم عليه السلام ایشان را به سبب رضایت بر کار پدرانشان
 به قتل می آورد. عرض کردم: چون قائم برخیزد، اول
 به چه کاری اقدام می فرماید؟ فرمود: ابتدا دست
 بنی شیبه را قطع می کند، چراکه اموال خانه خدا را
 دزدیدند.

٦

٢١٦

محمد بن ابراهیم بن اسحاق از محمد بن احمد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: گویا شیعیان را می نگریم که هنگام نبودن سومین فرزند [فرزند] من، به دنبال پناهگاه می گردند و نمی یابند. عرض کردم: از چه رو، یا بن رسول الله؟ فرمود: زیرا که امام ایشان از ایشان غایب می شود؟ پرسیدم: از چه رو؟ فرمود: برای این که چون قیام می کند، برگردن او بیعت کسی نباشد.

٧

٢١٧

مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالعزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: بیرون دهان با اشنان «ماده پاک کننده آن زمان» شسته می شود، لیک داخل دهان چربی به خویش نمی گیرد.

٦

٢١٦

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَتْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُونَ الرِّعَى وَلَا يَجِدُونَهُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ

٧

٢١٧

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْكُمَيْدَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا يُغَسَّلُ بِالْأُشْنَانِ خَارِجُ الْقَمِّ فَأَمَّا دَاخِلُ الْقَمِّ فَلَا يَقْبَلُ الْقَمْرَ

٢١٨

حسین بن احمد بن ادريس از پدرش از
محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از
ابراهيم بن هاشم و ديگران از صفوان بن يحيى
از امام رضا عليه السلام روايت نمود كه ايشان فرمود:
رسول خدا صلى الله عليه وآله نهى فرمود از اين كه كسى كه
در حال غايب بودن است، تا قبل از فراغت
ديگران را پاسخ گفته يا با ايشان صحبت كند.

٩

٢١٩

محمد بن قاسم مفسر، معروف به ابى
الحسن جرجانى از احمد بن حسن حسيني از
حسن بن على از پدرش از جدش امام رضا از
پدرش امام كاظم عليه السلام روايت كرد كه به امام
صادق عليه السلام گفتند: مرگ را براى ما توصيف كن.
فرمود: براى مؤمن چون نيكوترين عطر است
كه او را بوييده، پس به خواب رفته، رنج او پايان
يافته و درد او قطع مى شود. لکن مرگ كافر،
چون گزش افعى ها و عقرب ها و بدتر است.
گفتند: گروهى مى گویند كه از تکه شدن با آزه
و پاره شدن با قيچی و كوبيده شدن با سنگ
و چرخیدن چشم ها زير قطب آسيا، بدتر است.

٢١٨

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَغَيْرِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ
يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ
نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْ يُجِيبَ الرَّجُلُ أَحَدًا
وَ هُوَ عَلَى الْغَائِبِ أَوْ يُكَلِّمَهُ حَتَّى يَفْرُغَ

٩

٢١٩

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ
الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ
الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
جَدِّهِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام
قَالَ قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ
لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَ
يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ
كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَذِغِ الْعَقَابِ وَ أَشَدُّ قِيلَ فَإِنَّ
قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالنَّاسِيبِ وَ
قَرْضِ بِالمَقَارِيطِ وَ رَضِخِ بِالأَخْجَارِ وَ
تَدْوِيرِ قُطْبِ الأَرْحِيَةِ عَلَى الأَخْدَاقِ قَالَ

فرمود: برای بعضی از کافران و فاجران چنین است. آیا نمی بینید که بعضی از ایشان این سختی ها را می بینند و سخت تر از این عذاب آخرت است. گفتند: از چه رو بعضی از کافران را می بینیم که می گویند و می خندند و در همان حال می میرند و نیز در بعضی از مؤمنین چنین است؟ و از دیگر سو در بعضی از مؤمنین و کافرین چنان سختی ها و بلايایی دیده می شود؟ فرمود: آن چه برای مؤمن در راحتی جان کنندن می بینید، تعجیل ثواب آخرتی ایشان است و شدت جان کنندن در مؤمنین برای پاک شدن ایشان از گناهان و ورود پاکیزه و بدون گناه ایشان به آخرت و استحقاق ثواب دائمی برای ایشان است و راحتی جان کنندن کافر، از این روست که اجر حسناتش را در دنیا ببینند و در آخرت چیزی برای او به جز عذاب و عقاب نباشد و شدت جان کنندن برای کافرین از آن روست که این ابتدای عذاب آخرت است و این از آن روست که خداوند عادل است و ظلم نمی کند. از امام صادق علیه السلام درباره طاعون پرسیدند. فرمود: عذاب خدا بر بعضی و رحمت بر بعضی است. گفتند: چگونه رحمت، عذاب خواهد بود؟ فرمود: آیا نمی دانید که آتش جهنم، عذاب بر کافرین است و خزنة جهنم با ایشانند و برای ایشان رحمت است.

كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَالْفَاجِرِينَ
أَلَّا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَن يُعَاقِبُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ
فَذَلِكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ عَذَابُ
الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا
بَالُنَا نَرَى كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَسْطَفِي وَ
هُوَ يُحَدِّثُ وَيَضْحَكُ وَيَتَكَلَّمُ وَ فِي
الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَن يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي
الْمُؤْمِنِينَ وَ الْكَافِرِينَ مَن يُقَاسِي عِنْدَ
سَكْرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدَ فَقَالَ مَا كَانَ
مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِ هُنَاكَ فَهُوَ تَعْجِيلُ ثَوَابٍ
وَ مَا كَانَ مِنْ شَدِيدٍ فَتَمْحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ
لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحِقًّا لِلثَّوَابِ الْأَبَدِيِّ
لَا مَنَاعَ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سَهْوَةٍ هُنَاكَ
عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُوَفِّي أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا
لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ
الْعَذَابُ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ
هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ ذَلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ قَالَ وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام
أَخْبَرْنَا عَنِ الطَّاعُونِ فَقَالَ عَذَابُ اللَّهِ لِقَوْمٍ
وَ رَحْمَةٌ لِآخِرِينَ قَالُوا وَ كَيْفَ تَكُونُ الرَّحْمَةُ
عَذَابًا قَالَ أَمَا تَعْرِفُونَ أَنَّ نِيرَانَ جَهَنَّمَ
عَذَابٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ مَعَهُمْ
فِيهَا وَ هِيَ رَحْمَةٌ عَلَيْهِمْ

١٠

٢٢٠

علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن
ابی عبدالله برقی و محمد بن موسی برقی
و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن علی بن
هاشم و علی بن عیسی مجاور از علی بن محمد
بن ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از
احمد بن محمد سیاری از علی بن اسباط نقل
می کنند که گفت: از امام رضا علیه السلام
پرسیدم: گاهی امری رخ می دهد و چاره‌ای از
دانشتن حکم آن نیست و در دیار مانیز کسی از
موالی شما که آن را بداند، نیست. حضرت
فرمود: در این گاه به فقیه شهر رجوع کن
و برعکس حکم او را عمل کن که حق در آن است.

١١

٢٢١

مرحوم والد از سعید بن عبدالله از احمد بن
ابی عبدالله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب
مدینی از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام
و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیه السلام
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود:
موی سپید در جلوی سر، علامت برکت، در
اطراف سر، علامت بخشندگی، در جلوی پیشانی

١٠

٢٢٠

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ
مُوسَى الْبَرْقِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ وَ
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ هَاشِمٍ وَ عَلِيُّ بْنُ عِيْسَى
الْمُجَاوِرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَاجِيلَوِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السِّيَارِيِّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ اسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَاءِ عليه السلام يَخْدُثُ
الْأَمْرُ لَا أَجِدُ بُدْأً مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ لَيْسَ فِي الْبَلَدِ
الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ
فَقَالَ آيَةُ فِقِيهِ الْبَلَدِ فَاسْتَفْتِهِ فِي أَمْرِكَ فَإِذَا
أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ

١١

٢٢١

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي
أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ
الرَّضَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام. قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الشَّيْبُ فِي مُقَدِّمِ
الرَّأْسِ يُمْنٌ وَ فِي الْعَارِضِينَ سَخَاءٌ وَ فِي

الذَّوَابِبِ شَجَاعَةً وَ فِي الْقَفَاءِ سُومٌ

علامت شجاعت و در پشت سر، شوم است.

۱۲

۱۲

۲۲۲

۲۲۲

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ تَمِيمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِذَا أَصْبَحْتَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَسْتَقْبِلُكَ فَكُلُّهُ وَ الثَّانِي فَارْتَبِلْهُ وَ الثَّالِثُ فَاقْبَلْهُ وَ الرَّابِعُ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَ الْخَامِسُ فَاهْرَبْ مِنْهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ مَضَى فَاسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ أَسْوَدٌ عَظِيمٌ فَوَقَّفَ وَ قَالَ أَمْرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَكُلَ هَذَا وَ بَقِيَ مُتَحَيِّرًا.

ابوالفضل تميم بن عبدالله بن تميم قرشی حمیری از پدرش از ابوعلی احمد بن علی انصاری از ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی روایت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی یکی از پیامبران را وحی فرمود: چون صبح شد، اول چیزی که با تو روبرو شد، آن را بخور؛ دومی را پنهان کن؛ سومی را دریاب، چهارم را مایوس نکن و از پنجمی می گریز! چون صبح شد، پیامبر به حرکت آمد. ابتدا کوه سیاه بزرگی در نظرش نمایان شد. متحیر ایستاد و گفت: خداوند امر به خوردن این کوه فرموده. سپس با خویش گفت: خدا مرا بر کاری که توان نداشته باشم، امر نمی کند. سپس به سوی آن گام برداشت و هر چه نزدیکتر شد، آن کوه کوچکتر شد تا به صورت لقمه ای درآمد. چون آن را خورد، بسیار گوارا یافت. سپس گذشت تا به تشتی از طلا رسید. با خود گفت: خدا امر به اخفای آن نموده، پس آن را دفن کرده، خاک بر آن ریخت. چون کمی گذشت و به سوی تشت نگریست،

آن را عیان دید، گفت: فرمان خدا را انجام دادم و گذشت. پس به پرنده‌ای رسید که از بازی می‌گریخت. با خویش گفت: خدا امر کرده آن را پناه دهم، پس آن را در آستین خویش جا داد. باز به حضرت عرض کرد: صید مرا که چند روز در پی آن بودم گرفتی. پیامبر خدا گفت: خدا امر کرده که او را نا امید نکنم. قطعه‌ای از ران خویش کنده به او داد و در نهایت به مرداری متعفن و بدبو رسید، گفت: خدا امر کرده که بگریزم. پس از آن گریخت. چون باز گشت، در خواب به او گفتند: اوامر پروردگارت را انجام دادی، لکن آیا دانستی که آن‌ها چه بودند؟ عرض کرد: نه! گفتند: آن کوه، غضب بود. چون بنده غضب می‌کند، از شدت آن قدر و منزلت خویش فراموش می‌کند. پس اگر بنده خویش را نگاه دارد و قدر خویش بداند و غضب خود آرام کند، در نهایت چون لقمه گوارایی خواهد بود که آن را می‌خورد. اما تشت، عمل صالح بود که بنده آن را مخفی می‌کند و خداوند آن را آشکار می‌فرماید تا زینت او باشد و نیز ثواب او پابرجاست. پرنده‌ای که پناهِش دادی، نصیحتگوی توست که بایستی نصیحت او را بپذیری و آن باز حاجتمندی بود که مایوسش نبایست کرد و آن مردار، غیبت بود که از او بایست گریخت.

مَا أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَمَضَى فَإِذَا هُوَ بِطَيْرٍ وَخَلْفَهُ بَارِيٌّ فَطَافَ الطَّيْرُ حَوْلَهُ فَقَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَقْبَلَ هَذَا فَفَتَحَ كُمَّهُ فَدَخَلَ الطَّيْرُ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْبَارِيُّ أَخَذْتَ صَيْدِي وَ أَنَا خَلْفُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ فَقَالَ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ لَا أُوَيِّسَ هَذَا فَفَقَطَعَ مِنْهُ فَخِذَهُ قِطْعَةً فَالْقَاهَا إِلَيْهِ ثُمَّ مَضَى فَلَمَّا مَضَى إِذَا هُوَ بِلَحْمٍ مَيْتَةٍ مُتَيْنٍ مَدْرُودٍ.

فَقَالَ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَهْرُبَ مِنْ هَذَا فَهَرَبَ مِنْهُ وَرَجَعَ فَرَأَى فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ قَدْ قِيلَ لَهُ إِنَّكَ قَدْ فَعَلْتَ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَهَلْ تَدْرِي مَا ذَاكَ كَانَ قَالَ لَا قِيلَ لَهُ أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ لِعَبْدٍ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ وَ جِهْلَ قَدْرَهُ مِنْ عِظَمِ الْغَضَبِ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسَهُ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَكَنَ غَضَبَهُ كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَاللُّقْمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلَهَا وَ أَمَّا الطُّسْتُ فَهُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ إِذَا كَتَمَهُ الْعَبْدُ وَ أَخْفَاهُ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يُظْهِرَهُ لِزَيْنَتِهِ بِهِ مَعَ مَا يَدْخُرُ لَهُ مِنْ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الطَّيْرُ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ بِنَصِيحَةٍ فَاقْبَلْهُ وَ اقْبَلْ نَصِيحَتَهُ وَ أَمَّا الْبَارِيُّ فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَأْتِيكَ فِي حَاجَةٍ فَلَا تُؤَيِّسُهُ وَ أَمَّا اللَّحْمُ الْمَيْتُ فَهُوَ الْغَيْبَةُ فَاهْرُبْ مِنْهَا

۱۳

۲۲۳

احمد بن هارون فامی از محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزيع روايت می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: مالی جمع نمی شود مگر با پنج خصلت: بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.

۱۳

۲۲۳

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَامِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بَطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ ع يَقُولُ لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ يَبْخُلُ شَدِيدًا وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ وَ إِثَارَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

۱۴

۲۲۴

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از علی بن محمد کاشانی از ابی ایوب مدینی از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین ع روایت کردند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن پنج چیز نهی فرمود: [صرد] نوعی گنجشک، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه و به کشتن پنج چیز امر فرمود: زاغ و زغن و مار و عقرب و سگ گزنده.

۱۴

۲۲۴

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَزْزِقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرَّضَاءِ ع عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ قَتْلِ خَمْسَةِ الصُّرَدِ وَ الصُّوَامِ وَ الْهُدُودِ وَ النَّحْلِ وَ النَّمْلَةِ وَ الضَّفْدَعِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِ خَمْسَةِ الْغُرَابِ وَ الْحِدَاءِ وَ الْحَيَّةِ وَ الْعَقْرَبِ وَ الْكَلْبِ الْعَقُورِ

قال مصنف هذا الكتاب هذا أمر إطلاق
و رخصة لا أمر وجوب وفرض

مصنف گوید: امر حضرت، وجوب نیست بلکه
منظور رخصت و اجازه است.

۱۵

۲۲۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
حَمَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ قَالَ
قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام فِي الدَّيْكِ الْأَبْيَضِ خَمْسُ
خِصَالٍ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ مَعْرِفَتُهُ بِأَوْقَاتِ
الصَّلَاةِ وَالْفَيْزَةِ وَالسَّخَاءِ وَالشُّجَاعَةِ وَ
كَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ

مراحتت کثیره زنان سردی

۱۵

۲۲۵

مرحوم والد از احمد بن ادريس از محمد
بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري از
ابراهيم بن حمويه از محمد بن عيسى يقطيني
از امام رضا عليه السلام روايت مي كند كه
فرمود: خروس سفيد را پنج خصلت از خصال
انبياست: شناخت اوقات نماز، غيرت،
بخشندي، شجاعت و همبستر شدن زياد با

۱۶

۲۲۶

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَاتَانَةَ وَ
الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ
الْمُكْتَبِ وَأَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ
وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ

۱۶

۲۲۶

حسين بن ابراهيم بن تاتانه و حسين بن
ابراهيم بن احمد بن هشام مکتب و احمد بن
زياد بن جعفر همداني و علي بن عبدالله وراق از
علي بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ياسر
خادم روايت نمودند كه او از امام رضا عليه السلام
و ايشان از پدر بزرگوارش امام كاظم عليه السلام و ايشان
از پدران بزرگوارشان از امام حسين عليه السلام از
پدرش اميرالمؤمنين عليه السلام و آن حضرت از
رسول خدا صلى الله عليه وآله روايت فرمود كه آن

حضرت فرمود: ای علی! من از خدا برای تو پنج خصلت خواستم و اجابت فرمود. اول این که خواستم هنگامی که خاک شکافته و از خاک بر می خیزم و خاک از سر می تکانم تو با من باشی پس اجابت فرمود. دوم این که خواستم که هنگام قضاوت نزد میزان حق تعالی تو نزد من باشی پس اجابت فرمود. سوم این که خواستم که تو حامل لوای من باشی که همان لوی خداوند متعال است و بر آن نوشته است «المفلحون هم الفائزون بالجنة»، پس به من عطا فرمود. چهارم این که خواستم که تو امت من را بر حوض من سقایت نمایی پس خداوند اجابت فرمود. پنجم آن که خواستم که تو پیشوای امت من به سوی بهشت باشی پس خداوند تبارک و تعالی اجابت فرمود. و سپاس خدای را که بدین جهت بر من منت نهاد.

۱۷

۲۲۷

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جدش از یعقوب جعفری روایت کرد: از امام ابوالحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: باردار نساختن پنج زن جایز است: زنی که اطمینان به بچه دار نشدن اوست، زن سالمند، زن سلیطه و زن بدزبان و نیز

بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَبِكَ خَمْسَ خِصَالٍ فَأَعْطَانِي أَمَّا أَوْلَاهَا فَاِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ تَنْشَقَّ الْأَرْضُ عَنِّي وَ [نفض] أَنْفُضَ التَّرَابَ عَن رَأْسِي وَ أَنْتَ مَعِي فَأَعْطَانِي وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَاِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ يَتَّقِي عِنْدَ كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ أَنْتَ مَعِي فَأَعْطَانِي وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَسَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَكَ حَامِلَ لَوَائِي وَ هُوَ لَوَاءُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْهِ مَكْتُوبُ الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ بِالْجَنَّةِ فَأَعْطَانِي وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ فَاِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ تَسْقِي أُمَّتِي مِنْ حَوْضِي فَأَعْطَانِي وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ فَاِنِّي سَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ قَائِدَ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ فَأَعْطَانِي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِهِ

۱۷

۲۲۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ عَنْ يَعْقُوبَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالْعَزْلِ فِي سِتَّةٍ وَجُوهِ الْمَرْأَةِ الَّتِي أُيْقِنَتْ أَنَّهَا لَا تَلِدُ وَ الْمُسِنَّةِ وَ الْمَرْأَةَ

السَّلِيْطَةِ وَ الْبَدِيَّةِ وَ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تُرْضِعُ
وَلَدَهَا وَ الْأُمَّةِ

زنی که از شیر دادن فرزند خویش خودداری
می کند و همچنین کنیز را.

قال مصنف هذا الكتاب يجوز أن يكون
أبو الحسن صاحب هذا الحديث موسى بن
جعفر عليه السلام ويجوز أن يكون الرضا عليه السلام لأن
يعقوب الجعفري قد لقيهما جميعا

مرحوم مصنف می فرماید: احتمال دارد
این حدیث از امام کاظم و یا امام رضا علیهما
السلام روایت شده باشد، چرا که یعقوب
جعفری هر دوی ایشان را ملاقات کرده است.

۱۸

۲۲۸

۱۸

۲۲۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَلَنْجِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ
بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَاءَ عليه السلام
عَنْ تَكْبِيرَةِ الْإِفْتِيْحِ فَقَالَ سَبْعُ قُلْتُ رُوِيَ
عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ وَاحِدَةً فَقَالَ إِنَّ
النَّبِيَّ كَانَ يُكَبِّرُ وَاحِدَةً يَجْهَرُ بِهَا وَ يُسِرُّ سِتًّا

مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدرش از احمد بن عبدالله خلنجی از ابی علی
حسن بن راشد روایت می کند که از امام
رضاء عليه السلام در مورد تکبیر شروع نماز پرسیدم.
فرمود: هفت تکبیر است. عرض کردم: روایت
می کنند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله یک بار می گفت.
فرمود: یک بار به جهر و شش بار به ستر می فرمود.

۱۹

۲۲۹

۱۹

۲۲۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ الْأَسْتَرَابَادِيُّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ
بْنِ مُوسَى الرُّضَاءِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ إِنَّ

محمد بن قاسم استرآبادی از یوسف بن محمد
بن زیاد از پدرش از امام حسن عسکری از امام
هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا
و ایشان از امام کاظم و ایشان از پدران بزرگوارشان
و ایشان از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کردند که چون

جبرئیل مرگ نجاشی را به رسول خدا ﷺ خبر داد، ایشان، محزونانه گریست و فرمود: برادران اصحمه (نام نجاشی) مرد. سپس به صحرا رفته و هفت بار تکبیر گفت. خدا تمام بلندی‌ها را پست کرد تا ایشان جنازه نجاشی را در حبشه رؤیت فرمود.

۲۰

۲۳۰

مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس و ایشان از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از بکر بن صالح از جعفری روایت می‌کنند که گفت از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: روز سه شنبه ناخن‌هایتان را کوتاه کنید، روز چهارشنبه حمام کنید و روز پنج‌شنبه حاجت خود را از حجامت روا کنید و روز جمعه خویش را به بهترین عطرهایتان بیالایید.

۲۱

۲۳۱

احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری و او از معاویه بن حکیم و معاویه از معمر بن

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ بِسُوءِ النَّجَّاشِيِّ بَكَى بُكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ وَ قَالَ إِنَّ أَحَاكِمَ أَصْحَمَةَ وَ هُوَ اسْمُ النَّجَّاشِيِّ مَاتَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْجَبَانَةِ وَ كَبَّرَ سَبْعًا فَخَفَضَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ حَتَّى رَأَى جِنَازَتَهُ وَ هُوَ بِالْحَبَشَةِ

۲۰

۲۳۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ قَلَمُوا أَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَ اسْتَحِمُّوا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَ أَصِيبُوا مِنَ الْحِجَامَةِ حَاجَتَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ تَطَيَّبُوا بِأَطْيَبِ طَيِّبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

۲۱

۲۳۱

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ

مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ لَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَدْعَ
الطِّيبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ
لَا فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَمِنْ كُلِّ جُمُعَةٍ وَلَا يَدْعُ ذَلِكَ

۲۲

۲۳۲

خلاد روایت می کند که امام رضا علیه
السلام فرمود: برای مرد سزاوار نیست که هر
روز عطر نزند و اگر نمی تواند، یک روز در میان
بزند و اگر نمی تواند، جمعه ها عطر بزند و آن را
ترک نکند.

۲۲

۲۳۲

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى
الْمُجَاوِرُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا
إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينِ ابْنِ أَخِي دَعْبِلِ
بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْإِمَامُ
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَائِيُّ قَالَ
حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي
أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ
بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ
فَقَالَ عليه السلام أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَنِي وَ
سَلَّمَ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بَعْدِي وَ أَقْرَأَ
بِوَلَايَتِهِ وَ أَصْحَابُ النَّارِ مَنْ سَخِطَ الْوَلَايَةَ وَ
نَقَضَ الْعَهْدَ وَ قَاتَلَهُ بَعْدِي

ابوالحسن علی بن عیسی مجاور مسجد
کوفه از اسماعیل بن علی بن رزین، برادرزاده
دعبل بن علی خزاعی از پدرش از امام رضا عليه السلام
و ایشان از پدر گرامیش امام کاظم عليه السلام و آن
جناب از امام صادق عليه السلام و ایشان از امام باقر عليه السلام
و ایشان از امام سجاده عليه السلام و آن حضرت از امام
حسین عليه السلام از پدر گرامی اش امیرالمؤمنین عليه السلام
روایت فرمود که رسول خدا صلى الله عليه وآله این آیه را
تلاوت فرمود: مساوی نیستند اصحاب بهشت
و اصحاب دوزخ؛ اصحاب بهشت فوز یافتگانند،
سپس فرمود: اصحاب بهشت آناند که مرا
اطاعت کنند و نسبت به علی بن ابی طالب پس
از من تسلیم باشند و به ولایت او اقرار کنند
و اصحاب دوزخ آناند که از ولایت او خشمگین
باشند و پیمان او را نقض کنند و با او بجنگند
بعد از مرگ من.

۲۳

۲۳۳

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن حفص مروزی روایت می کند که امام ابوالحسن علیه السلام برای من نوشت: در سجده شکر صد مرتبه «شکراً شکراً» بگو و اگر خواستی صد مرتبه «عفواً، عفواً».

مصنف گوید: سلیمان بن حفص، امام

کاظم و امام رضا علیهما السلام هر دو را درک نموده است و نمی دانم این حدیث از کدام ایشان است.

۲۳

۲۳۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْوَزِيِّ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام قُلْ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ مِائَةً مَرَّةً شُكْرًا شُكْرًا وَإِنْ شِئْتَ عَفْوًا عَفْوًا

قال مصنف هذا الكتاب لقي سليمان

بن حفص موسى بن جعفر والرضا عليهما السلام جميعاً ولا أدري هذا الخبر عن أيهما هو

۲۴

۲۳۳

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از يعقوب بن يزيد از حسن بن علي وشاء روایت می کند: از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که بنده در سجده به خواب رود، خداوند تبارک و تعالی می گوید: روح بنده ام را قبض کرده ام، در حالی که در طاعت من است.

۲۵

۲۳۵

علی بن عبدالله وراق از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می کند و او نیز از

۲۴

۲۳۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ إِذَا نَامَ الْعَبْدُ وَهُوَ سَاجِدٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَبْدِي قَبَضْتُ رُوحَهُ وَهُوَ فِي طَاعَتِي

۲۵

۲۳۵

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ

مَهْرَوِيهِ الْقَزْوِينِي قَالَ حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ
سُلَيْمَانَ الْغَازِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى الرُّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ
إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا
عَمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصاً
وَ الْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا
يُخْتَمُ لَهُ

داود بن سلیمان غازی و او از حضرت رضا عليه السلام
که ایشان به نقل از پدر بزرگوارش به نقل از
پدران گرامیشان به نقل از امیر المؤمنین عليه السلام
که فرمود: دنیا سراسر جهل است، مگر مواضع
علم و علم نیز حجتی خواهد بود، مگر آن که
بدان عمل شود و عمل در معرض ریا است، مگر
آن که خالص باشد و اخلاص نیز در معرض
خطر است تا عاقبت آدمی چه باشد.

۲۶

۲۳۶

۲۶

۲۳۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
الْمُتَمِّعُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْمُخْتَارِ قَالَ
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي
سَيِّدِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ الْكِنْدِيُّ
عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ
عَلِيٌّ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي

محمد بن عمر حافظ بغدادی از ابو محمد
حسن بن علی عليه السلام ممتع از حمدان بن مختار از
محمد بن خالد برقی از امام محمد جواد از پدر
گرامی اش امام رضا از پدر گرامی اش امام
کاظم عليه السلام و ایشان از اجلح کندی از ابن بریده از
پدرش از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرد که
حضرت فرمود:
علی عليه السلام امام هر مؤمنی پس از من است.

۲۷

۲۳۷

۲۷

۲۳۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّالِقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از
احمد بن محمد بن سعید کوفی روایت کرد که

سَعِيدُ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ
 بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
 الرِّضَا عليه السلام قَالَ السَّجْدَةُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ شُكْرًا
 لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ الْعَبْدَ مِنْ
 آدَاءِ فَرِيضَتِهِ وَ أَدْنَى مَا يُجْزِي فِيهَا مِنَ الْقَوْلِ
 أَنْ يُقَالَ شُكْرًا لِلَّهِ شُكْرًا لِلَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
 قُلْتُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ شُكْرًا لِلَّهِ قَالَ يَقُولُ
 هَذِهِ السَّجْدَةُ مِنِّي شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى
 مَا وَفَّقَنِي لَهُ مِنْ خِدْمَتِهِ وَ آدَاءِ فَرَائِضِهِ وَ
 الشُّكْرُ مُوجِبٌ لِلزِّيَادَةِ فَإِنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ
 تَقْصِيرٌ لَمْ يَتِمَّ بِالنَّوَافِلِ تَمَّ بِهَذِهِ السَّجْدَةِ

اواز علی بن حسن بن علی بن فضال و اواز پدرش از
 امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: سجده
 بعد از هر نماز، شکر خداوند تعالی است بر این که او
 را به ادای فریضه اش توفیق عطا کرده است و کمتر
 گفتار مجاز در آن شکر الله، شکر الله است سه بار!
 گفتم: معنی شکر الله چیست؟ فرمود: یعنی فرد
 می گوید: این سجده من شکر خداوند عز و جل است
 به خاطر این که مرا بر خدمت خویش و ادای
 فرایض موفق کرد. این شکر موجب زیادت است،
 پس اگر در نماز کوتاهی شده باشد، به نحوی که با
 نوافل تمام نشود، به این سجده تمام می گردد.

۲۸

۲۳۸

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

۲۸

۲۳۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ
 إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ
 مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ:
 سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام مَا بَالُ
 الْمُتَهَجِّدِينَ بِاللَّيْلِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا؟
 قَالَ: لِأَنَّهُمْ خَلَوْا بِاللَّهِ فَكَسَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
 نُورِهِ.

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از یعقوب بن
 یزید از اسماعیل برادر امام رضا عليه السلام از امام
 رضا عليه السلام از پدر گرامیش از جدش عليه السلام نقل
 می کند که از امام سجاده عليه السلام پرسیدند: از چه رو
 شب زنده داران، چهره نیکوتری از باقی
 مردمان دارند؟ فرمود: برای این که ایشان برای
 خدا خلوت کردند و خدا نیز ایشان را به نور خود
 پوشاند.

۲۹

۲۳۹

مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی بن ابی عبدالله از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که درباره قول خداوند عز و جل در آیه «ورهبانیتهی که ابتدا کردند و ما بر ایشان ننوشته بودیم، مگر برای جلب خشنودی خدا» فرمود: نماز شب منظور است.

۳۰

۲۴۰

محمد بن قاسم استرآبادی مفسر از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش امام هادی علیه السلام از جدش روایت می‌کند که شخصی نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و عرض کرد: یا بن رسول الله! مرا از تفسیر آیه مبارکه «الحمد لله رب العالمین» خبر ده! فرمود: پدرم از جدم از امام باقر از امام سجاد از سید الشهداء علیهم السلام روایت کرد که شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده، عرض کرد: از تفسیر آیه مبارکه «الحمد لله رب العالمین» مرا خبر ده!

۲۹

۲۳۹

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ قَالَ صَلَاةُ اللَّيْلِ

۳۰

۲۴۰

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَّابَادِيُّ الْمَفْسَّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرَّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ الْبَاقِرِ عَنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنِ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيَّ

فرمود: الحمد لله این است که خداوند بعضی از نعمت‌هایش را به نحو اجمال به بندگانش شناساند، زیرا که قادر بر شناخت جمیع آن‌ها به تفصیل نبودند، چرا که از حیطة شمارش و شناخت خارج است. پس گفت که بگویند: الحمد لله بر آن چه که بر ما رب العالمین انعام کرده، و آن شامل جماعتی از حیوانات و جمادات است. حیوانات را با قدرت خویش می‌چرخاند، از خوان خویش روزی می‌دهد و در کنف حمایت خویش احاطه می‌کند و هر کدام از ایشان را به مصلحت خویش تدبیر می‌نماید. اما جمادات، پس ایشان را به قدرت خویش حفظ می‌کند، از به هم ریختن آن چه را که به هم متصلند، جلوگیری می‌نماید و از به هم چسبیدن آن چه از هم سوايند نیز، آسمان را از این که بر زمین افتد، نگاه می‌دارد و زمین را نیز از این که فرو رود، مگر آن جا که امر او صادر شود، چرا که او نسبت به بندگانش رؤوف و رحیم است. سپس فرمود: رب العالمین، یعنی مالک و خالق و روزی ده ایشان، از طریقی که بدانند یا ندانند. روزی قسمت شده است و بر بنی آدم خواهد آمد، هرگونه که زندگی کند. تقوای متقی آن را زیاد نخواهد کرد و فجور فاجر از آن نخواهد کاست. بین آدمی و روزی او برده‌ای است و آدمی به دنبال روزی است. هرگاه

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ هُوَ أَنْ عَرَفَ عِبَادَهُ بَعْضَ نِعَمِهِ عَلَيْهِمْ جُمْلًا إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى أَوْ تُعْرَفَ فَقَالَ لَهُمْ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ وَهُمْ الْجَمَاعَاتُ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ وَ أَمَّا الْحَيَوَانَاتُ فَهُوَ يَقْلِبُهَا فِي قُدْرَتِهِ وَ يَغْذُوهَا مِنْ رِزْقِهِ وَ يُحَوِّطُهَا بِكَفِّهِ وَ يُدَبِّرُ كُلَّ مِنْهَا بِمَصْلَحَتِهِ وَ أَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهُوَ يُنْسِكُهَا بِقُدْرَتِهِ وَ يُنْسِكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَتَهَافَتَ وَ يُنْسِكُ الْمُتَهَافِتَ مِنْهَا أَنْ يَتَلَصَّقَ وَ يُنْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ يُنْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْخَسِفَ إِلَّا بِأَمْرِهِ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ وَ قَالَ عليه السلام رَبُّ الْعَالَمِينَ مَا لِكُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَالرُّزْقُ مَقْسُومٌ وَهُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَيِّ سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مُتِّي بِزَائِدِهِ وَ لَا فَجُورٌ فَاجِرٍ بِنَاقِصِهِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ سِتْرٌ وَهُوَ طَالِبُهُ فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ

از روزی خویش بگریزد، چون مرگ که به دنبال وی خواهد آمد، در پی او می آید. پس خداوند فرمود بگویند الحمد لله بر آن چه خداوند بر ما انعام کرد و ما را از قبل از وجود در کتب گذشتگان به نیکی یاد کرد. و این بر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ و شیعه ایشان شکر خدای را به خاطر تفضیلشان واجب می کند و آن از این روست که رسول خدا ﷺ فرمود: چون خداوند موسی را مبعوث فرموده و او را به عنوان نجواگر خویش برگزید، دریا را برایش شکافت و به دست او بنی اسرائیل را نجات داد، و تورات و الواح را بر او نازل ساخت و موسی مکانت خویش را نزد حق تعالی مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا، ما را به کرامتی گرمی داشتی که قبل از من هیچ یک از عالمیان را نبخشیده بودی، خطاب رسید که ای موسی! آیا ندانسته ای که محمد بنده من برتر از تمامی بندگان و فرشتگان من است؟ موسی گفت: خدایا اگر محمد نزد تو برتر است، آیا در آل انبیا، از خاندان نزد تو برتری هست؟ خطاب شد: ای موسی، آیا ندانسته ای که برتری آل محمد بر خاندان انبیا، چونان برتری محمد بر تمام مرسلین است؟ موسی عرض کرد: خدایا اگر آل محمد چنانند، آیا امتی از امت های انبیا بر امت من برتری دارند، چرا که ابر را برایشان سایه سار ساختی و من و سلوی برایشان

رِزْقُهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا وَ ذَكَرْنَا بِهِ مِنْ خَيْرٍ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ قَبْلَ أَنْ نَكُونَ فِيهِ هَذَا إِيجَابٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلَى شِيعَتِهِمْ أَنْ يَشْكُرُوهُ بِمَا فَضَّلَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ وَ اضْطَفَّاهُ نَجِيًّا وَ فُلَّقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ نَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَعْطَاهُ التَّوْرَةَ وَ الْأَلْوَاحَ رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ يَا رَبِّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تُكْرِمْ بِهَا أَحَدًا قَبْلِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّدًا عِنْدِي أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَ جَمِيعِ خَلْقِي.

قَالَ مُوسَى ﷺ يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمٌ مِنْ آلِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي ظَلَلْتُ عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْتَ عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَ

السَّلْوَى وَ فَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ
جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّةٍ
مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ
خَلْقِي.

فَقَالَ مُوسَى ﷺ يَا رَبُّ لَيْسَتِي كُنْتُ
أَرَاهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى
إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُمْ وَ لَيْسَ هَذَا أَوْانَ ظُهُورِهِمْ وَ
لَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ فِي الْجَنَّاتِ جَنَّاتِ عَدْنٍ
وَ الْفِرْدَوْسِ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ فِي نَعِيمِهَا
يَتَقَلَّبُونَ وَ فِي خَيْرَاتِهَا يَتَّبَحَّحُونَ أَ فَتَحِبُّ
أَنْ أَسْمِعَكَ كَلَامَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ إِلَهِي قَالَ اللَّهُ
جَلَّ جَلَالُهُ فَمَ بَيْنَ يَدَيَّ وَ أَشَدُّ مِثْرَكَ قِيَامَ
الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيَّ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَفَعَلَ
ذَلِكَ مُوسَى فَنَادَى رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ
مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ
آبَائِهِمْ وَ أَزْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ
لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ
النُّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ قَالَ
فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْإِجَابَةَ شِعَارَ
الْحَاجِّ.

ثُمَّ نَادَى رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِنَّ
قَضَائِي عَلَيْكُمْ أَنْ رَحِمْتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَ
عَفْوِي قَبْلَ عِقَابِي فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لَكُمْ مِنْ

نازل فرمودی و دریا را برایشان شکافتی؟
خداوند فرمود: ای موسی! آیا ندانسته‌ای که
برتری امت محمد بر جمیع امم، چونان برتری
او بر تمام مخلوقات من است؟ موسی عرض
کرد: ای کاش می‌شد ببینمشان! خداوند وحی
فرمود: ایشان را نخواهی دید و اکنون زمان
ظهور ایشان نیست. لکن ایشان را در بهشت
عدن و فردوس نزد محمد، آنگاه که در
نعمت‌های آن بگردند و در خیرات آن گردش
کنند، مشاهده خواهی کرد. آیا دوست داری
صدای ایشان را بشنوی؟ عرض کرد: بله خدای
من! خطاب کرد: در پیشگاه من بایست و لباس
خودت را جمع کن، چون ایستادن بنده ذلیل
در پیشگاه رب جلیل. چون موسی چنین کرد:
پروردگار ما صدا زد: ای امت محمد! پس
تمامی ایشان در اصلاّب پدران و ارحام
مادرانشان پاسخ دادند: لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ!
لا شریک لک لَبَّيْكَ! ان الحمد و النعمة و الملك
لک، لا شریک لک! پس خدای تعالی این پاسخ
را شعار حاجیان قرار داد.

سپس خدای ندا داد: ای امت محمد! همانا
بر شما حکم کردم که رحمتم بر غضبم پیشی
گیرد و عفو من بر انتقامم! شما را اجابت کردم

پیش از این که مرا بخوانید و به شما قبل از درخواست شما عطا کردم. و آن که از شما مراد دیدار کند با شهادت صادقانه بر لاله الا الله وحده لاشریک له و آن محمداً عبده و رسوله، به زبان و کردار بر حقیقت، و نیز این که علی بن ابی طالب، برادر و وصی پیامبر و نیز ولی اوست و طاعت او را چون طاعت رسول بداند و نیز اولیای منتخب پاک و پاکیزه را که به عجایب نشانه‌های خداوند و دلایل حجت او برگزیده هستند، پس از آن دو، اولیای خود بداند، او را داخل بهشت می‌کنم، گرچه گناهانش چون کف دریاها باشد. سپس امام فرمود: چون خدا محمد ﷺ را به رسالت برگزید، فرمود: یا محمد! آن گاه که ما امت تو را به این کرامت ندا کردیم، در کنار طور نبودى، سپس خدا به محمد ﷺ فرمود: بگو «الحمد لله رب العالمین» به خاطر اختصاص من به این فضیلت» و به امت فرمود: بگوید «الحمد لله رب العالمین» به خاطر اختصاصی که به ما داد از این فضایل».

۳۱

۲۳۱

مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام

قَبْلِ أَنْ تَدْعُونِي وَ أَعْطَيْتُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَسْأَلُونِي مَنْ لَقِيَنِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَادِقٌ فِي أَقْوَالِهِ مُحِقٌّ فِي أَفْعَالِهِ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخُوهُ وَ وَصِيَّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَلِيُّهُ وَ يُلتَزَمُ طَاعَتَهُ كَمَا يُلتَزَمُ طَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُصْطَفَيْنَ الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُتَّبِعِينَ بِعَجَائِبِ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلِ حُجَجِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِمَا أَوْلِيَاؤُهُ أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ قَالَ ﷺ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا ﷺ قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ مَا كُنْتَ بِعَجَائِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا أُمَّتَكَ بِهَذِهِ الْكِرَامَةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُحَمَّدٍ ﷺ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَنِي بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَ قَالَ لِأُمَّتِهِ قُولُوا أَنْتُمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مَا اخْتَصَّنَا بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضَائِلِ.

۳۱

۲۳۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ قَالَ سَأَلْتُ

پرسیدم: چرا علامات حرم امن الهی، در مکان های مختلف قرار دارد؟ بعضی نزدیک تر و بعضی دور تر؟ فرمود: چون خداوند آدم را از بهشت بیرون راند، او را بر کوه ابوقبیس فرو آورد. آدم به خداوند از وحشت شکایت کرد و این که دیگر آوای موزون بهشتی را نمی شنود. خداوند نیز یاقوتی سرخ فرو فرستاد. آدم آن را در محل حرم نصب کرد و برگرد آن طواف می نمود. نور آن یاقوت تا هر کجا که گرفت، علامت حرم از روی آن شناخت و محدوده نور خداوند محدوده حرم اعلام فرمود.

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از ابی همام اسماعیل بن همام از امام رضا علیه السلام همین گونه نقل کرد. نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره حرم و علایم آن پرسیدند، به همین گونه حدیث را نقل فرمود.

أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَرَمِ وَ أَعْلَامِهِ كَيْفَ صَارَ بَعْضُهَا أَقْرَبَ مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهَا أَبْعَدَ مِنْ بَعْضٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَهْبَطَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ أَهْبَطَ عَلَى أَبِي قَبَيْسٍ فَشَكَكَ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْوَحْشَةَ وَ أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ياقوتة حمراء فوضعتها في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام وَ كَانَ ضَوْوُهَا يَبْلُغُ مَوْضِعَ الْأَعْلَامِ فَعُلِمَتِ الْأَعْلَامُ عَلَى ضَوْوِهَا فَجَعَلَهُ اللَّهُ حَرَمًا

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي هَمَّامِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ هَذَا وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحَرَمِ وَ أَعْلَامِهِ فَذَكَرَ مِثْلَهُ سِوَاءَ

۳۲

۲۲۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ السَّمَوَكِلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
السَّعْدِ أَبَادِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ
اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ
بْنُ عَالِيٍّ الرِّضَاءِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الرِّضَا
عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ
مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ
عُبَيْدٍ الْبَصْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا
سَلَّمَ وَجَلَسَ عِنْدَهُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قَوْلَ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ ثُمَّ
أَمْسَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَسْكَنَكَ
قَالَ أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكَبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ
الشُّرُكُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ مَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ
مَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ وَ بَعْدَهُ
الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ
وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ
رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وَ الْأَمْنُ مِنْ

۳۲

۲۲۲

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از
عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت می کند: امام
جواد علیه السلام مرا از پدرش امام رضا علیه السلام
و ایشان از امام کاظم علیه السلام روایت کرد که
فرمود: عمرو بن عبید بصری خدمت امام
صادق عليه السلام رسیده، سلام کرد و نشست. سپس این
آیه را تلاوت نمود: «کسانی که از گناهان کبیره
اجتناب می کنند، سپس ادامه آیه را روا کرد
و نخواند. حضرت فرمود: چه چیز تو را ساکت کرد؟
عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب
خدای تعالی بشناسم. حضرت فرمود: بله! بزرگترین
گناه کبیره شرک است؛ زیرا خداوند می فرماید: «آن
که به خداوند شرک بورزد، بهشت بر او حرام
و جایگاه او آتش است و برای ستمکاران یاوری
نیست؛ پس از آن ناامیدی از رحمت خداست، زیرا
خداوند می فرماید: «از رحمت خدا ناامید نشوید،
همانا از رحمت خدا ناامید نمی شوند، مگر گروه
کافران». و نیز امن از مکر خدا، چرا که خدا
می فرماید: «کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی داند،
مگر زیانکاران». و از جمله کبایر، عاق والدین است؛

زیرا خداوند عاق والدین را جبار و شقی وصف کرده، در قول خود از زبان عیسی می‌فرماید: «و مرا نسبت به مادر، نیکوکار قرار داده. و جبار و شقی قرار نداده» و از آن جمله قتل نفس است، زیرا خدا می‌فرماید: «و آن که مؤمنی را متعمداً بکشد، جزای او جهنم است جاویدان در آن...» تا آخر آیه. و نیز قذف زنان عقیفه چرا که خدا می‌فرماید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست.» و خوردن مال یتیم، به قول خداوند: «کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، تنها آتش می‌خورند و به زودی در شعله‌های آتش می‌سوزند.» و دیگر فرار از جنگ، به قول خدای تعالی: «و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند، مگر به خاطر جنگ دوباره، یا پیوستن به گروهی، همانا به غضب خدا گرفتار شده و جایگاه او جهنم و بد جایگاهی است.» و نیز خوردن ربا، به قول خداوند: «کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند، مگر مانند کسی که به خاطر مس شیطان دیوانه شده است.» و نیز سحر به قول خداوند: «و می‌دانستند هر کس خریدار این متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.» و نیز زنا، به قول

مَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ
 فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وَ
 مِنْهَا عَفْوُ الْوَالِدَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ
 الْعَاقَ جَبَّاراً شَقِيئاً فِي قَوْلِهِ حِكَايَةً قَالَ
 عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَرَأُ بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي
 جَبَّاراً شَقِيئاً وَ قَتَلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا
 بِالْحَقِّ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يَقْتُلْ
 مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا إِلَى
 آخِرِ الْآيَةِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ
 الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي
 الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ أَكْلُ
 مَالِ الْيَتِيمِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
 أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي
 بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا وَ الْفِرَارُ مِنَ
 الرَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَنْ يُؤْلَمْ
 يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى
 فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ
 بِشْسِ الْمَصِيرِ وَ أَكْلُ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
 يَقُولُ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا
 يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
 وَالسُّخْرُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ لَقَدْ
 عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ

خداوند: «هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید و عذاب او در قیامت دو برابر خواهد بود و همیشه با خواری در آن خواهد ماند؛ مگر آن که توبه کند.» و دیگری قسم دروغ است، زیرا خداوند می‌فرماید: «آنان که پیمان به خدا و سوگند به او را به بهایی کم می‌فروشند، در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت.» و نیز خیانت است، چرا که می‌فرماید: «آن که خیانت کند را در قیامت با خیانتش خواهد آورد.» و منع زکات واجب است، زیرا خدا می‌فرماید: «روزی که اموال در جهنم گداخته و با آنها پیشانی، پهلو و پشت‌هایشان داغ زده می‌گردد. این همان است که اندوخته بودید.» و شهادت دروغ و کتمان شهادت، زیرا خدا می‌فرماید: «آنان که شهادت باطل می‌دهند...» و نیز می‌فرماید: «هر کس شهادت را کتمان کند، قلبش گنهکار است.» و نوشیدن شراب، زیرا خدا آن را همسان پرستش بت قرار داده است، و ترک نماز از روی عمد یا یکی از واجبات خداوند، زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که نماز را متعمداً بدون دلیل ترک کند، از ذمه خدا و رسولش خارج است. و نقض عهد و قطع رحم، زیرا خدا می‌فرماید: «بر ایشان باد لعنت و سرای بد.»

وَالزَّنَاءُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ التَّيْمِينُ الْغَمُوسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةَ وَالغُلُولُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنَعَ الزُّكَاةِ الْمَفْرُوضَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ كِتْمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ الْآيَةَ وَ يَقُولُ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَدَلَ بِهَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ وَ نَقْضُ الْعَهْدِ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

قَالَ فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَ لَهُ صُرَاخٌ
مِنْ بُكَائِهِ وَ هُوَ يَقُولُ هَلْكَ وَ اللَّهُ مَنْ قَالَ
بِرَأْيِهِ وَ نَارَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ

راوی می گوید: عمرو بن عبید خارج شد، در
حالی که صدای او به گریه و ناله بلند بود
و می گفت: به خدا سوگند هلاک شد کسی که به
رای خویش صحبت کرد و با شما در فضل و علم
منازعه نمود.

۳۳

.....
۲۳۳

۳۳

.....
۲۳۳

مرحوم والد از علی بن سلیمان رازی از
محمد بن حسین بن ابی خطاب از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند: به
امام رضا علیه السلام عرض کردم: اولین عطر چگونه به
وجود آمد؟ فرمود: از سوی شما چه می گویند؟
عرض کردم: می گویند: چون آدم به زمین هند
فرود آمد، به خاطر بهشت گریست. پس اشک
او در زمین ریشه کرد و عطر شد. حضرت
فرمود: چنین نیست، بلکه حواء، موهای خویش
را با برگ های بهشتی می بست. چون به زمین
آمده به معصیت مبتلا شد، حیض گردید. پس
به غسل امر شد. چون موها را گشود، خداوند
عز و جل بادی فرستاد، آن ها را حرکت داد
و پراکند و در هر کجا که خدا فرمان داده بود،
قرار داد و از آن جا عطر به وجود آمد.

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ
بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ كَيْفَ كَانَ أَوَّلُ
الطَّيْبِ فَقَالَ لِي مَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ قُلْتُ
يَقُولُونَ إِنَّ آدَمَ لَمَّا هَبَطَ بِأَرْضِ الْهِنْدِ فَبَكَى
عَلَى الْجَنَّةِ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ فَصَارَتْ عُرُوقاً
فِي الْأَرْضِ فَصَارَتْ طَيْباً فَقَالَ لَيْسَ كَمَا
يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَوَاءُ كَانَتْ تُغْلَفُ قُرُونَهَا مِنْ
أَطْرَافِ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ
وَ بُلِيَتْ بِالْمَعْصِيَةِ رَأَتْ الْحَيْضَ فَأَمَرَتْ
بِالْغُسْلِ فَتَغَطَّتْ قُرُونَهَا فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
رِيحاً طَارَتْ بِهِ وَ خَفَضَتْهُ فَذَرَتْ حَيْثُ شَاءَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمِنْ ذَلِكَ الطَّيْبِ

۳۴

۲۳۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السَّنَائِي
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ
الْأَدْمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْعَسْكَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ
الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُجَامِعَ فِي
أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنَ الشَّهْرِ وَفِي وَسْطِهِ وَفِي
آخِرِهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ خَرَجَ الْوَلَدُ
مَجْنُونًا أَلَّا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرُ مَا يُصْرَعُ
فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَوَسْطِهِ وَآخِرِهِ وَقَالَ عليه السلام
مَنْ تَزَوَّجَ وَ الْقَمْرُ فِي الْعَقْرِبِ لَمْ يَرَ
الْحُسْنَى وَقَالَ عليه السلام مَنْ تَزَوَّجَ فِي مُحَاقِ
الشَّهْرِ فَلْيَسَلِّمْ لِسِقْطِ الْوَلَدِ

۳۴

۲۳۲

محمد بن احمد سنائی گوید: محمد بن
ابی عبدالله کوفی گفت حدیث کرد برای ما
سهل بن زیاد آدمی: از عبدالعظیم بن عبدالله
حسنى روایت کرده که گفت: روایت کرد برای
ما علی بن محمد عسکری از پدرش محمد بن
علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش
موسی بن جعفر از پدرش عليه السلام که فرمود:
مکروه است که مرد مجامعت کند در شب اول
ماه و در وسط ماه و آخر آن؛ زیرا که هر که این
کار کند فرزند مجنون برآید. نمی بینی که
مجنون غالبا در اول ماه و وسط و آخر آن
مصروع گردد. و فرمود: هر که زن خواهد در
حالی که قمر در عقرب باشد خوبی نبیند و هر
که زن خواهد در محاق ماه باید تن در دهد به
ساقط شدن فرزند.

۳۵

۲۳۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ
بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ

۳۵

۲۳۵

پدرم از احمد بن ادریس گوید: روایت کرد برای
ما محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از
محمد بن عیسی بن عبید که گفت: امام رضا عليه السلام فرمود:
چون بنده دزدی کند، خداکار او را مستور دارد

الرِّضَاءُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْرِقُ حَتَّى إِذَا اسْتَوَفَى ثَمَنَ دِيَّةِ يَدِهِ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

آن قدر که بهای دست خود را تمام کند پس خدای عزوجل او را گرفتار سازد تا دستش ببرند.

۳۶

۳۶

۲۲۶

۲۲۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّهَائِنْدِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَاهَوِيَةَ عَنْ أَبِي حَيَّوْنِ مَوْلَى الرِّضَاءِ عَلَيْهِ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبِّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنَّ الْأَبْكَارَ مِنَ النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْرِ عَلَى الشَّجَرِ فَإِذَا أُبْنِعَ الشَّمْرُ فَلَا دَوَاءَ لَهُ إِلَّا اجْتِنَاؤُهُ وَ إِلَّا أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَ غَيَّرَتْهُ الرِّيحُ وَ إِنَّ الْأَبْكَارَ إِذَا أُذْرِكْنَ مَا يُدْرِكْنَ النِّسَاءَ فَلَا دَوَاءَ لَهُنَّ إِلَّا الْبُعُولُ وَ إِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْفِتْنَةُ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ أَعْلَمَهُمْ مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ فَقَالُوا مِمَّنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مِنَ الْأَكْفَاءِ فَقَالُوا وَ مِنَ الْأَكْفَاءِ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ حَتَّى زَوَّجَ ضَبَاعَةَ بِنْتَ زُبَيْرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لِمُقَدَّادِ بْنِ أَسْوَدَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا زَوَّجْتُ ابْنَةَ عَمِّي الْمُقَدَّادَ لِيُضَعَ النِّكَاحُ

پدرم از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی از صالح بن راهویه از ابی حیون مولای امام رضا علیه روایت کرده: امام رضا علیه فرمود: جبرئیل علیه بر نبی ﷺ فرود آمد و گفت: یا محمد! رب تو، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: زنان باکره به منزله میوه هستند بر درخت، هرگاه میوه رسید علاجی نیست مگر چیدن آن و اگر نه آفتاب آن را فاسد می‌گرداند و تغیر می‌دهد و دختران چون به حد زنی رسیدند دوابی نیست ایشان را مگر شوهر و گرنه از فتنه ایمن نباشند. پس بر منبر رفت برای مردم خطبه خواند و بعد از آن ایشان را اعلام نمود به آن چه خدای عزوجل ایشان را امر کرده بود. گفتند: دختران را به چه کس بدهیم؟ فرمود: به هم کفوشان و کسی که مناسب ایشان باشد. گفتند: هم کفو کیست؟ فرمود: مؤمنان کفو یکدیگرند و فرود نیامد از منبر تا ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به مقداد بن الاسود تزویج نمود. بعد از آن فرمود: ای مردمان من دختر عم خود را به مقداد تزویج نمودم تا نکاح برای شما آسان گردد.

۳۷

۲۳۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ
الصَّلْتِ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ بِخُرَّاسَانَ إِلَى
الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ
يَتَعَاطُونَ أُمُورًا قَبِيحَةً فَلَوْ نَهَيْتَهُمْ عَنْهَا فَقَالَ
لَا أَفْعَلُ فَقِيلَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبِي
يَقُولُ النَّصِيحَةُ خَشِنَةٌ

۳۷

۲۳۷

پدرم از عبدالله بن جعفر حمیری گوید:
ریان بن الصلب گفت: قومی به خراسان نزد
امام رضا علیه السلام آمده و گفتند: قومی از اهل بیت
کارهای ناخوش می‌کنند، اگر ایشان را از آن
نهی کنی به موقع باشد. فرمود: نهی نمی‌کنم.
گفتند: چرا؟ فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود:
نصیحت ناخوشایند است.

۳۸

۲۳۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي
حَيَّوْنِ مَوْلَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ
الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا
كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ
فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا
مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضَلُّوا

۳۸

۲۳۸

پدرم از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی حیون
مولای امام رضا علیه السلام گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: هر
که بازگرداند متشابه قرآن را به محکم آن، راه یافته
است به صراط مستقیم. سپس فرمود: در خبرهای
ما متشابه هست همچو متشابه قرآن، و محکم
هست همچو محکم قرآن، پس بازگردانید متشابه
آن‌ها را به محکم آن‌ها، نه آن‌که متابعت کنید
متشابه آن‌ها را بدون بازگرداندن به محکم را، پس
گمراه گردید.

۳۹

۲۳۹

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید:
روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید

۳۹

۲۳۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
الطَّلِقَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ

از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: هر که روزه دارد روز اول ماه رجب را از روی رغبت در ثواب خداوند، واجب کند برای او جنت و هر که روزه دارد روزی از اواسط ماه رجب را، شفاعت او قبول شود در قومی به شمار قبيله ربیعه و مضر، هر که روزه دارد روزی از آخر رجب را، خداوند او را از ملوک جنت گرداند و شفاعت او قبول کند درباره مادر، پدر، پسر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله اش و آشنایان و همسایگانش، هر چند بعضی از ایشان مستوجب آتش باشند.

سَعِيدُ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ رَغْبَةً فِي ثَوَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ صَامَ يَوْمًا فِي وَسْطِهِ شَفَعَ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ وَمَنْ صَامَ فِي آخِرِهِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مُلُوكِ الْجَنَّةِ وَ شَفَعَهُ فِي أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَابْنِهِ وَ ابْنَتِهِ وَ أُخْتِهِ وَ أَخِيهِ وَ عَمِّهِ وَ عَمَّتِهِ وَ خَالِهِ وَ خَالَتِهِ وَ مَعَارِفِهِ وَ جِيرَانِهِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مُسْتَوْجِبًا لِلنَّارِ

۴۰

۲۵۰

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۴۰

۲۵۰

محمد بن قاسم معروف به ابی الحسن مفسر جرجانی گویند: روایت کرد برای ما یوسف بن محمد بن زیاد از علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از آباء گرامیش علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به بعضی از اصحاب فرمود: یا عبدالله دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا، موالات کن در راه خدا و معادات کن در راه خدا؛ زیرا به

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْمَفْسَّرِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (الأصحابه) لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضُ فِي اللَّهِ وَ وَالٍ فِي اللَّهِ وَ عَادٍ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ

ولایت خدا جز به این طریق نتوان رسید و مرد طعم ایمان در نیابد هر چند نماز و روزه اش بسیار بود تا چنین نباشد و امروز اکثر برادری های مردم در امر دنیاست، بر سر دنیا با هم دوست و دشمن می شوند و این دوستی و دشمنی ایشان را از جانب خدا سودی نمی رساند. صحابی گفت: من چگونه بدانم که موالات و یا معادات من در راه خداست و چه دانم ولی خدا کیست تا با او موالات کنم و دشمن خدا کیست تا با او معادات کنم؟ پس رسول خدا ﷺ اشاره کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود: این را می بینی. گفتم: بلی، فرمود: ولی این، ولی خداست پس یا او موالات کن و دشمن این، دشمن خداست، پس با او معادات کن و دوست دار ولی این را، هر چند او قاتل پدر و فرزندی باشد و دشمن دار عدوی این را اگر چه پدر

و فرزندی باشد. ۴۱

۲۵۱

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روایت کرد برای ما احمد بن محمد همدانی که گفت: خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هر که استغفار کند در ماه شعبان هفتاد بار، خداوند گناهان او را بیامرزد هر چند به عدد ستارگان باشد.

لَا تُنَالُ وَلَا يَتَهُ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ وَقَدْ صَارَتْ مُوَاخَاةَ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَعَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ وَذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَقَالَ لَهُ وَكَيْفَ لِي أَنْ أُعْلِمَ أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ وَعَادَيْتُ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ وَلِيَّ اللَّهُ حَتَّى أُوَالِيَهُ وَمَنْ عَدُوَّهُ حَتَّى أُعَادِيَهُ فَأَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ أَتَرَى هَذَا فَقَالَ بَلَى قَالَ وَلِيَّ هَذَا وَلِيَّ اللَّهِ فَوَالِيهِ وَعَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِيهِ وَوَالٍ وَلِيَّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَوَلَدِكَ وَعَادٍ عَدُوُّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَوَلَدُكَ

۴۱

۲۵۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا علیه السلام يَقُولُ مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي شَعْبَانَ سَبْعِينَ مَرَّةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ عَدَدِ النُّجُومِ

۴۲

۲۵۲

حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به سال ۳۳۹ در قم گوید: خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش که گفت: امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد بر سفینه نجات سوار گردد و چنگ به عروة الوثقی زند و اعتصام به جبل المتین نماید، پس باید دوستدار باشد علی علیه السلام را بعد از من، دشمن دارد دشمن او را و باید اقتدا به امامان راهنما نماید از فرزندان او که ایشان خلفا و اوصیای من و حجت‌های خدا هستند بر خلق بعد از من، و بزرگان امت من هستند و پیشوایان متقیان هستند به بهشت، حزب ایشان حزب من است و گروه من گروه خداوند عزوجل و گروه دشمنان ایشان گروه شیطانند.

۴۳

۲۵۳

محمد بن موسی بن متوکل گوید: روایت کرد برای ما علی بن حسین سعد آبادی از

۴۲

۲۵۲

حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِقَوْمٍ فِي رَجَبِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِينَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوَثْقَى وَ يَتَّصِمَ بِجَبَلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا بَعْدِي وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لِيَأْتِمَّ بِالْأَنْعَمَةِ الْهَدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي وَ سَادَةُ أُمَّتِي وَ قَادَةُ الْأَتْقِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ حِزْبُهُمْ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ

۴۳

۲۵۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

از احمد بن ابی عبدالله برقی که گفت: روایت کرد برای ما عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام رضا علیه السلام که فرمود: موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون داخل شد، دید که غضب بر مردی، او را از جا برده، فرمود: برای خدا غضب می کنی، پس بیش از قدری که خدا بر این مورد غضب می کند، تو غضبناک مشو.

۴۴

۲۵۲

محمد بن بکران نقاش و محمد بن ابراهیم بن اسحاق مؤدب گویند: روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید همدانی که گفت: روایت کرد برای ما علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت: از امام رضا علیه السلام از شب نیمه شعبان پرسیدم، فرمود: این شبی است که آزاد می کند خدای عزوجل گردن ها را از آتش و می آمرزد گناهان بزرگ را. گفتم: آیا در آن نمازی زاید بر سایر شب ها است؟ فرمود: در او چیزی معین نیست اما اگر خواهی در او عبادتی گزاری نماز جعفر بن ابی طالب بگزار و در آن ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار کن

السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ الرَّضَاءِ علیه السلام قَالَ دَخَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَى هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ قَدْ اسْتَحْفَه [استحفه] اسْتَحْفَهُ الْغَضَبُ عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ إِنَّمَا تَغْضَبُ لِيهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا تَغْضَبُ لَهُ بِأَكْثَرَ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ.

۴۴

۲۵۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُؤَدَّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءَ علیه السلام عَنْ لَيْلَةِ النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ هِيَ لَيْلَةٌ يُغْتَبِقُ اللَّهُ فِيهَا الرُّقَابَ مِنَ النَّارِ وَ يَغْفِرُ فِيهَا الذُّنُوبَ الْكِبَارَ قُلْتُ فَهَلْ فِيهَا صَلَاةٌ زِيَادَةٌ عَلَى صَلَاةِ سَائِرِ اللَّيَالِي فَقَالَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ مُوَظَّفٌ وَ لَكِنْ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَتَطَوَّعَ فِيهَا بِشَيْءٍ فَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَكْثَرَ فِيهَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ وَ مِنْ الْإِسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاءِ فَإِنَّ
أَبِي بَلَدَةَ كَانَ يَقُولُ الدُّعَاءَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ
قُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّهَا لَيْلَةُ الصَّكَاكِ
فَقَالَ تِلْكَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ

۴۵

۲۵۵

زیرا پدرم می فرمود: دعا در آن شب اجابت
می شود، عرض کردم می گویند: آن شب، شب
صکاک است، فرمود: شب صکاک، شب قدر در
ماه رمضان است.

۴۵

۲۵۵

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
الرُّضَائِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ
شَهْرٌ عَظِيمٌ يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ
وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ
مَنْ تَصَدَّقَ فِي هَذَا الشَّهْرِ بِصَدَقَةٍ غَفَرَ اللَّهُ
لَهُ وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيهِ إِلَى مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ
غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ حَسَنَ فِيهِ خَلَقَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ
وَ مَنْ كَظَمَ فِيهِ غَيْظَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ
رَحِمَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. ثُمَّ قَالَ ﷺ إِنَّ شَهْرَكُمْ
هَذَا لَيْسَ كَالشُّهُورِ إِنَّهُ إِذَا أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ أَقْبَلَ
بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ إِذَا أَدْبَرَ عَنْكُمْ أَدْبَرَ
بِغُفْرَانِ الذُّنُوبِ هَذَا شَهْرُ الْحَسَنَاتِ فِيهِ
مُضَاعَفَةٌ وَ أَعْمَالُ الْخَيْرِ فِيهِ مَقْبُولَةٌ مَنْ
صَلَّى مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ
رَكَعَتَيْنِ يَتَطَوَّعُ بِهِمَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ثُمَّ قَالَ ﷺ
إِنَّ الشَّقِيَّ حَقَّ الشَّقِيَّ مَنْ خَرَجَ عَنْهُ هَذَا

امام رضا علیه السلام از آباء گرامیش از علی بن ابی
طالب علیه السلام نقل می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود: ماه رمضان ماهی بزرگ است، خدای
عزوجل در این ماه حسنات را مضاعف و سیئات را
محو و درجات را رفیع می کند، در این ماه هر کس
چیزی تصدق کند و به مملوک خود نیکی کند
خدا او را بیامرزد و هر که نیک سازد خلق خود را
و فرو خورد خشم خود را خدا او را بیامرزد، هر که
صله کند در آن، رحم خود را خدای او را بیامرزد.
سپس فرمود: این ماه شما نه همچو سایر
ماه هاست، چون روی می آورد با برکت و رحمت
می آید و چون پشت می کند باز می گردد از شما با
غفران گناهان شما، این ماه است که حسنات در
او مضاعف و اعمال خیر در او مقبول است. هر که
در این ماه دو رکعت نماز نافله گزارد خدای
عزوجل گناهان او را بیامرزد. سپس فرمود: شقی
واقعی، کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش

الشَّهْرُ وَ لَمْ يُعْفَرْ ذَنْبُهُ فَيَخْسَرُ حِينَ يَفُوزُ
الْمُحْسِنُونَ بِجَوَائِزِ الرَّبِّ الْكَرِيمِ

آمرزیده نشود، پس زیان کار ماند وقتی که
نیکوکاران فیروزی می یابند به جوایز پروردگار.

۴۶

۴۶

۲۵۶

۲۵۶

حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ
بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ بْنِ سَنَعٍ وَ ثَلَاثِمِائَةَ قَالَ
حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ
بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام عَنْ
أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ زَيْرِي وَ
صَاحِبُ لِيَايِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْتَ
صَاحِبُ حَوْضِي مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي وَ مَنْ
أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي

حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی بن
ابی طالب عليه السلام گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم
سال ۳۰۹ گفت: روایت کرد پدرم از علی بن
معبد از حسین بن خالد از امام رضا عليه السلام از
پدرش از پدرانش عليه السلام از علی عليه السلام که فرمود:
رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: یا علی تو برادر من
و وزیر من و صاحب لواء من هستی در دنیا
و آخرت، و تو صاحب حوض من هستی. هر که
تو را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که تو را
دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

۴۷

۴۷

۲۵۷

۲۵۷

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ
بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ
بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا
عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ
قَالَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا فَبَكَى

احمد بن حسن بن قطان و محمد بن بکران
و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گویند:
روایت کرد برای ما احمد بن محمد بن سعید
همدانی که گفت: علی بن حسن بن علی بن
فضال از پدرش نقل می کند: امام رضا عليه السلام فرمود:
هر که یاد کند مصیبت های ما را پس بگرید

وَ اُنْكِي لَمْ تَبِكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبَكِي الْعِيُونَ وَ
مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيَا فِيهِ اَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ
قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ

و مردم را بگریانند، نگرید چشمش روزی که چشم‌ها
گریان است. و هر که بنشیند در مجلسی که امر ما را
زنده گرداند، نمیرد دلش روزی که دل‌ها می‌میرد.

۴۸

۲۵۸

۴۸

۲۵۸

امام رضا علیه السلام در قول خداوند که فرمود: «اگر
نیکی کنید برای خود کرده‌اید و اگر بدی کنید برای
خود است» فرمود: اگر نیکی کنید برای خود کرده‌اید
و اگر بدی کنید خدایی هست که آن را می‌امرزد.

قَالَ وَقَالَ الرَّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ اِنْ
اَسَاْتُمْ فَلَهَا قَالَ عليه السلام اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ
لِنَفْسِكُمْ وَ اِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا رَبُّ يَغْفِرُ لَهَا

۴۹

۲۵۹

۴۹

۲۵۹

امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «به
نیکی گذشت کن» فرمود: منظور عفو بی عتاب
است.

قَالَ وَ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ قَالَ الْعَفْوُ
مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ

۵۰

۲۶۰

۵۰

۲۶۰

امام رضا علیه السلام در قول خدا که فرمود: «او کسی
است که برق را به شما می‌دهد که می‌ترسید
و امیدوارید» فرمود: مسافر می‌ترسد و مقیم امید
دارد.

قَالَ وَ قَالَ الرَّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ
طَمَعًا قَالَ عليه السلام خَوْفًا لِلْمُسَافِرِ وَ طَمَعًا لِلْمَقِيمِ

۵۱

۲۶۱

۵۱

۲۶۱

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: هر کس بر کفار
گناهانش قادر نباشد، پس بر محمد و آل محمد

قَالَ وَ قَالَ الرَّضَا عليه السلام مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
مَا يُكْفَرُ بِهِ ذَنْبُهُ فَلْيُكْتَبْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَذَا وَقَالَ
الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ

۵۲

۲۶۲

۵۲

۲۶۲

زیاد صلوات بفرستد، چون گناهان را محو می کند،
و فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد در نزد خداوند
عزوجل معادل تسبیح، تهلیل و تکبیر است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ بْنِ النَّقَّاشِ وَأَخْبَدُ
بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ
إِبْرَاهِيمَ الْمُعَاذِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْمُكْتَبِ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ
أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ مَوْلَى
بَيْتِي هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَائِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ
الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ
الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ
الْوَصِيِّنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
طَالِبٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَطَبَنَا
ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ
شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرُ
هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ
الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ

محمد بن بکر بن نقاش و احمد بن حسن
قطان و محمد بن احمد بن ابراهیم معاذی
و محمد بن ابراهیم بن اسحاق مکتب از
ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی
مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن
فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام از امام
کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از
امام حسین از امیرالمؤمنین علیهم السلام
روایت می فرمایند که ایشان فرمود: روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما این گونه
خطبه انشاء فرمود: ای مردمان! همانا ماه خدا،
همراه با برکت و رحمت و مغفرت، به شما روی
آورده است ماهی که نزد خدا برترین ماه هاست
و روزهای آن پرفضل ترین ایام و شبانش
پر خیرترین شبان و ساعات آن برترین ساعات.
این ماهی است که در آن به مهمانی خدا
خوانده شده اید و از اهل کرامت خدا قرار داده
شده اید. نفس های شما در این ماه تسبیح،

خواب شماعبادت، عمل شما مقبول و دعای شما مستجاب است. پس پروردگار خویش را با نیت های صادقانه و قلوب پاکیزه بخوانید تا شما را برای برپایی روزهاش و تلاوت کتابش موفق بدارد. همانا آن که از غفران خدا در این ماه محروم شود، بدبخت است. با گرسنگی و تشنگی خویش، گرسنگی و تشنگی قیامت را یاد کنید و به فقرا و مساکین صدقه بدهید، بزرگانان را احترام کنید و کودکان را ترحم، صله رحم به جای آورید و زبانان را حفظ کنید. و گوشتان را از آن چه شنیدن آن حرام است، نگه دارید. یتیمان مردم را مهربان باشید، چنان چه با یتیمان شما مهربانی می کنند و به سوی خدا از گناهان خویش توبه کنید و دست هایتان را برای دعا در اوقات نماز بالا ببرید، چرا که آن اوقات بهترین ساعت هایی است که خدای عز و جل در آن به نظر رحمت به بندگانش می نگرند. چون او را صدا زدند، پاسخ می دهد و ندای ایشان را لبیک می گوید و دعای ایشان را مستجاب می سازد. ای مردم! جان های شما در گرو اعمال شماست، پس آن را به استغفار آزاد کنید و پشت های شما از گناه سنگین شده است، پس آن را به طول سجده

أَفْضَلُ السَّاعَاتِ وَ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تَوَهُُّؤُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُؤَفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَ اذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَ عَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَطَشَهُ وَ تَصَدَّقُوا عَلَى فَقْرَائِكُمْ وَ مَسَاكِينِكُمْ وَ قَرُّوا كِبَارَكُمْ وَ اذْحَمُّوا صِغَارَكُمْ وَ صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ اخْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ غَضُّوا عَمَّا لَا يَجِلُّ الْإِسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ وَ تَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ كَمَا يُتَحَنَّنُ عَلَى أَيْتَامِكُمْ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ اذْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْإِعْتَابِ فِي أَوْقَاتِ صَلَوَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُجِيبُهُمْ إِذَا نَادَوْهُ وَ يَلْبِيهِمْ إِذَا نَادَوْهُ وَ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ وَ ظُهُورُكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّقُوا عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ

سبک سازید و بدانید که خدای تبارک و تعالی به عزت خودش سوگند خورده است که نمازگزاران و ساجدین را عذاب نکند و در روزی که مردم نزد رب العالمین حاضر می شوند، به آتش نترساند. ای مردم! همانا آن که روزه دار مؤمنی را در این ماه افطار دهد، نزد خدا چون آزادی برده‌ای است و مغفرت گناهان گذشته اوست. عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما را توان این نیست. فرمود: از آتش بترسید و لو به نیمه خرما! از آتش بترسید ولو به جره‌ای آب! ای مردم! آنکه در این ماه خلق خویش را نکو کند، جواز عبور بر صراط خواهد یافت، روزی که قدم‌ها بر آن می لرزد! هر که در این ماه بر بندگانش تخفیف دهد، خدا حساب او را تخفیف خواهد داد. هر که شر خودش را کم کند، خدا غضبش را از او کم خواهد کرد. هر که یتیمی را اکرام کند، خدا در روزی که او را خواهد دید، اکرامش خواهد نمود. هر که صلۀ رحم کند، خدا رحمتش را در روز قیامت وصل و هر که قطع رحم کند، خدا رحمتش را از او قطع خواهد کرد. آن که نماز مستحبی اقامه کند، خداوند بر او پرائت از آتش را خواهد نوشت و هر که فریضه‌ای به جای آورد، خدا ثواب هفتاد فریضه خارج از این ماه را به وی خواهد داد. آن که در این ماه صلوات بر من را افزون کند،

لَا يُعَذِّبُ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ وَ أَنْ لَا يُرْوِعَهُمُ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ فَطَّرَ مِنْكُمْ صَائِماً مُؤْمِناً فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِتْقٌ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ.

فَقَالَ ﷺ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ حَسَّنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلُقَهُ كَانَ لَهُ جَوَازاً عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ مَنْ خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ وَ مَنْ كَفَّ فِيهِ شَرُّهُ اِكْتَفَى كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيماً أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ رَجِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحِمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ مَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ مَنْ أَدَّى فِيهِ فَرَضاً كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ ثَقَّلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخِفُّ الْمَوَازِينُ وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ

خدا میزان او را در روزی که میزان‌ها سبک است، سنگین خواهد کرد. و آن که آیهای بخواند، چون کسی خواهد بود که ختم قرآن را در غیر این ماه به انجام رسانده. ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است، از خدا بخواهید که آن را بر شما نبندد و درهای جهنم بسته، از خدایتان بخواهید که آن را بر شما نگشاید. شیاطین در این ماه بسته‌اند، از خدا بخواهید که ایشان را بر شما مسلط نکند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من ایستادم و پرسیدم: ای رسول خدا! چه عملی نزد خدا در این ماه برتر است. فرمود: ای ابالحسن! همانا دوری از محرمات خدا در این ماه افضل است. سپس حضرت گریست! عرض کردم: چه شما را به گریه انداخته؟ فرمود: ای علی! به خاطر آن چه در این ماه بر تو روا می‌دارند، می‌گیریم. گویا می‌بینم تو را، در حالی که برای خدانماز می‌گزاری و شقی‌ترین اولین و آخرین آدمیان، چونان عافر ناقه نمود! بر سر تو ضربه‌ای می‌زند و محاسن تو را از خونت خضاب می‌کند! امیرالمؤمنین می‌گوید: عرض کردم، آیا در آن حال بر سلامت دین هستم؟ فرمود: آری در سلامت دین هستی! سپس فرمود: ای علی! آن که تو را بکشد، مرا کشته، آن که تو را به خشم آورد، مرا غضبناک ساخته، آن که تو را سب کند، مرا سب

لَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنْ الشُّهُورِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشُّهُرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُغْلَقَهَا عَلَيْكُمْ وَ أَبْوَابَ النَّيْرَانِ مُغْلَقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفْتَحَهَا عَلَيْكُمْ وَ الشَّيَاطِينَ مَغْلُوبَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقُمْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشُّهُرِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشُّهُرِ الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشُّهُرِ كَأَنِّي بِكَ وَ أَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ قَدْ اتَّبَعْتَ أَشَقَى الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْأَخْرَيْنَ شَقِيقُ عَافِرٍ نَاقَةٌ ثُمَّ دَفَضَ رِبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي فَقَالَ عليه السلام فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّيَ لِأَنَّكَ مِنْنِي كَنَفْسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ

کرده، چرا که تو مانند جان منی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است. همانا خدا من و تو را با هم آفرید و من و تو را با هم برگزید، مرا برای نبوت و تو را برای امامت اختیار کرد. آن که امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من، پدر فرزندانم، همسر دخترم و خلیفه من بر امت در حیات و بعد از ممات منی، امر و نهی تو امر و نهی من است. قسم به آن که مرا برای نبوت برگزید و افضل خلایق قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او و امین خدا بر اسرار او و خلیفه خدا بر بندگان او هستی!

طِبَّتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ وَ اصْطَفَانِي وَ إِيَّاكَ وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ صِيبِي وَ أَبُو وَ لَدِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَ نَهْيُكَ نَهْيِي أَقْسِمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ جَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ

۵۳

۲۶۳

۵۳

۲۶۳

محمد بن قاسم مفسر از احمد بن حسن حسینی از امام حسن علیه السلام از امام هادی علیه السلام از امام جواد علیه السلام از امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند که آن جناب فرمود:
چه بسیار غافل که جامه می بافتد و آن کفن او قرار می گیرد و خانه می سازد و آن قبر او خواهد شد.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسِجُ ثَوْبًا لِيَلْبَسَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ كَفَنُهُ وَ يَبْنِي بَيْتًا لِيَسْكُنَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ

۵۴

۲۶۲

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَيْلٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
مَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَالَ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ
اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ
ثُمَّ لَا يُبَالِي أَنْ وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ الْمَوْتُ
وَقَعَ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ
وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ الْمَوْتُ وَقَعَ عَلَيْهِ

۵۴

۲۶۲

و نیز به ایشان عرض کردند: آمادگی برای
مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، اجتناب از
محرمات و در برگرفتن نیکی‌ها. پس از آن مهم
نیست که شخص بر مرگ بیفتد یا مرگ بر وی.
به خدا سوگند که فرزندان ابی طالب را نگرانی
نیست که بر مرگ فرو افتد یا مرگ او را در بر

۵۵

۲۶۵

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي بَعْضِ خُطْبَتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ
أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ بَقَاءٍ
فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتِكُوا
أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَا لَا تَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُكُمْ وَ
أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ
مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فِي الدُّنْيَا حَيْثُمْ وَ لِلْآخِرَةِ
خُلِقْتُمْ إِنَّمَا الدُّنْيَا كَالسَّمِّ يَأْكُلُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ
إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا مَاتَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ وَ
قَالَ النَّاسُ مَا أَخَّرَ فَقَدَّمُوا فَضْلاً يَكُنْ لَكُمْ وَ
لَا تُؤَخَّرُوا كَيْلَا يَكُونَ حَسْرَةً عَلَيْكُمْ فَإِنَّ
الْمَحْرُومَ مِنْ حُرْمٍ خَيْرٌ مَالِهِ وَ الْمَغْبُوطَ مَنْ
ثَقَلَ بِالصَّدَقَاتِ وَ الْخَيْرَاتِ مَوَازِينَهُ وَ

۵۵

۲۶۵

و نیز نقل شده که حضرت فرمود: ای مردم! دنیا
خانه فنا و آخرت خانه بقاست، از جاده خود برای
خانه خود توشه بردارید و نزد کسی که رازی نزد او
پنهان نیست، پرده‌داری نکنید. قلوب خود را از دنیا
خارج کنید، پیش از آن که بدن‌های شما از آن خارج
شود. زندگی شما در دنیاست، لیکن برای آخرت
آفریده شده‌اید. دنیا چون سمی است که کسی که
نشناسدش، آن را می‌خورد. چون بنده‌ای مرد،
فرشتگان گویند: چه فرستاد و مردمان گویند: چه
باز گذاشت؟! نیکی از پیش فرستید که برای شما
بماند و اموال باقی نگذارید که حسرتی برای شما
باشد. همانا محروم آن است که از خیر مالش محروم
شود و نافع آن است که میزان خویش را با صدقات و

أَحْسَنَ فِي الْجَنَّةِ بِهَا مِهَادَةٌ وَ طَيِّبَ عَلَى
الصَّرَاطِ بِهَا مَسْلَكُهُ

خیرات سنگین کند و جایگاه خود را در بهشت به آن
آماده سازد و راه خود در صراط را بدان نیکو کند.

۵۶

۲۶۶

۵۶

۲۶۶

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ النَّقَّاشُ فِي
مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ الْمُكْتَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالرِّيِّ قَالَ
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ
مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ
بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ
عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ مَنْ تَرَكَ
السَّغْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ قَصَصَى
اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ
عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ
سُرُورِهِ وَ قَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَّةِ عَيْنُهُ وَ مَنْ
سَمَى يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَتِهِ وَ ادَّخَرَ فِيهِ
لِمَنْزِلِهِ شَيْئاً لَمْ يُبَارِكْ لَهُ فِيهَا ادَّخَرَ وَ حُشِرَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدَ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ
عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى أَسْفَلِ
دَرَكَةٍ مِنَ النَّارِ

محمد بن بکران نقاش در مسجد کوفه
و محمد بن ابراهیم بن اسحاق مکتب درری از
احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی
هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از
پدرش از امام رضا عليه السلام روایت کردند که فرمود:
آن که تلاش در جهت حوائج خویش را در روز
عاشورا ترک کند، خدا حوائج دنیا و آخرت او را
برآورد و آن که عاشورا را روز غم و اندوه و گریه
خویش قرار دهد، خدا روز قیامت را روز شادی
و خوشی او قرار می دهد و چشم او به ما در
بهشت روشن می شود و آن که روز عاشورا را روز
برکت قرار دهد و برای خانه اش از ساز و برگ
چیزی تهیه کند، خدا آن را برای او مبارک
نخواهد کرد و روز قیامت با یزید و عبیدالله بن
زیاد و عمر بن سعد در پایین ترین درکات
جهنم محشور خواهد شد، لعنت الله علیهم.

۵۷

۲۶۷

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنِي رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ
 دَخَلْتُ عَلَى الرُّضَاءِ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ
 الْمُحْرَمِ فَقَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ أَصَائِمُ أَنْتَ قُلْتُ
 لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ
 زَكَرِيَّا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ رَبُّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
 إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَآمَرَ
 الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي
 الْمِحْرَابِ أَنْ اللَّهُ يَشْرُكَ بِبَيْحِي فَمَنْ صَامَ
 هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ
 اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكَرِيَّا.

ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ الْمُحْرَمَ هُوَ
 الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحْرَمُونَ
 فِيهِ الظُّلْمَ وَالتِّتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ
 الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَلَا حُرْمَةَ نَسَبِهَا لَقَدْ
 قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَسَبَّوْا نِسَاءَهُ وَ
 انْتَهَبُوا ثَقْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا
 ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَبَاكِ
 لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ

۵۷

۲۶۷

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن
 هاشم از پدرش از ریّان بن شیبیب روایت کرده که
 گفت: روز اول محرم به نزد امام رضا علیه السلام
 مشرف شدم. فرمود: ای ابن شیبیب! آیا روزه‌ای؟!
 عرض کردم: خیر! فرمود: امروز روزی است که زکریا
 دعا کرد: «خدایا به من از نزد خود ذریه‌ای پاک
 بخش که تو شنونده دعا هستی» پس خدا دعای او را
 مستجاب فرمود و فرشتگان را امر کرد، پس او را در
 محراب ندا فرمود، در حالی که ایستاده مشغول نماز
 بود: «خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد» پس هر که
 در این روز روزه بگیرد، سپس خدا را بخواند او را
 استجابت کند، چنان چه زکریا را استجابت فرمود.
 سپس حضرت فرمود: ای ابن شیبیب! همانا محرم
 ماهی است که اهل جاهلیت در آن ظلم و کشتار را
 حرام می‌دانستند. لکن این امت حرمت آن را
 نشناخت و حرمت پیامبرش را نگاه نداشت و در این
 ماه ذریه پیامبرش را کشتند و زنانش را اسیر
 و اموالش را غارت کردند. خداوند هرگز ایشان را
 نیامرزد. ای ابن شیبیب! اگر اهل گریستن هستی، بر
 حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن، همانا او ذبح
 شد، چون قوچی که او را بکشند و همراه او هیچده

نفر از مردانی کشته شدند که در زمین شبیه نداشتند و همانا آسمان های هفتگانه و زمین ها برای قتل او گریستند. همانا چهار هزار فرشته برای یاری او آمدند، پس به ایشان اذن نداد و ایشان هماره نزد قبر او محزون و خاک آلود هستند تا گاهی که قائم عجل الله فرمايد و از انصار او باشند و شعار ایشان «يا لثارات الحسين» است. ای ابن شبيب! همانا پدرم از پدرش از جدش روایت فرمود که هنگامی که جدم حسین عجل الله کشته شد، آسمان خون بارید و خاک سرخ. ای ابن شبيب! اگر بر حسین گریستی تا جایی که اشک بر گونه ات روان شد، خداوند همه گناهان تو را، کوچک و بزرگ، و کم و زیاد می آمرزد. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که خدا را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر گردن تو نباشد، حسین را زیارت کن. ای ابن شبيب! اگر خوشحال می شوی که در خانه بهشتی با پیامبر همنشین گردی، قاتلین حسین را لعنت کن. ای ابن شبيب! اگر خشنود می شوی که ثواب شهدای همراه حسین را داشته باشی، هرگاه یاد او کردی بگو: «ای کاش با شما بودم، پس فوز فراوان می بردم». ای ابن شبيب! اگر بودن با مادر درجات بالای بهشت تو را خوشحال می کند، از حزن ما محزون باشد و از خوشی ما خوشحال و بر تو باد ولایت ما.

ذُبِحَ كَمَا يُذْبِحُ الْكَبِشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَلَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ عَنْهُ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبْرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عجل الله فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عجل الله يَا ابْنَ شَبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عجل الله أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تَرَابًا أَحْمَرَ يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ بَكَيْتَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَيَّ حَدَّثَكَ عَفَرَ اللَّهِ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عجل الله يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَالْعَن قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ عجل الله فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

همانا اگر مردی سنگی را دوست داشته باشد، خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور می‌سازد.

مِنَ الْجِنَانِ فَاخْرَزْنِ لِحُرْنِنَا وَ اَفْرَحْ لِفَرْحِنَا وَ عَلَيْكَ يَوْمَ لَا يَتَنَا فَلَؤَ اَنْ رَجُلًا اَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرِهِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۵۸

۲۶۸

محمد بن قاسم مفسر استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمودند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل فرمود: سوره فاتحه را با بندهام قسمت کرده‌ام، نیمی از آن من و نیمی از آن بنده من است. چون بنده می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم» خدا می‌گوید: بندهام به نام من آغاز کرد، پس و بر من این حق را گذارد که کار او را به پایان رسانم و احوال او را مبارک کنم. چون بگوید: «الحمد لله رب العالمین» خدای جل جلاله می‌گوید: بندهام مرا حمد کرد و دانست که نعمت‌های نزد او از پیش من است و بلاهایی که از او دفع شده، به قدرت من است. شما را شاهد می‌گیرم که به نعمت‌های دنیا، نعمت‌های آخرت را نیز اضافه کنم و بلای

۵۸

۲۶۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْأَسْتَرَّآبَادِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقُّ عَلِيٍّ أَنْ أُتَمَّمَ لَهُ أُمُورُهُ وَ أُبَارَكَ لَهُ فِي أَخْوَالِهِ فَإِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ حَمِدَنِي عَبْدِي وَ عَلِمَ أَنَّ

آخرت را از او چون بلای دنیا دفع گردانم. هنگامی که بگوید: «الرحمن الرحیم» خدا می‌گوید: بندهام شهادت داد که من رحمان و رحیمم، شما را شاهد می‌گیرم که از رحمت خویش حظّ او را وافر گردانم و از عطای خویش نصیبش را فراوان کنم. چون بگوید: «مالک یوم الدین» خدا می‌فرماید: شما را شاهد می‌گیرم که چون بندهام شهادت داد که من مالک روز قیامت، در آن روز حساب او را سهل بگیرم و از گناهانش بگذرم. چون بگوید: «ایاک نعبد» خدا بفرماید: بندهام راست گفتم، مرا می‌پرستد، شما را شاهد می‌گیرم که بر عبادتش ثوابی بنویسم که مخالفین عبادتش بر آن حسرت برند. چون بگوید: «ایاک نستعین» خداوند می‌فرماید: بندهام از من یاری خواست و به من پناه آورد، شما را شاهد می‌گیرم که بر امرش یاری اش کنم و در سختیها به فریادش برسم و روز مشکلات دستش را خواهم گرفت. چون بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم» تا آخر سوره، خدای بفرماید: این برای بنده من است و برای او خواهد بود آن چه سؤال کرده است اجابت کردم و آرزویش را به او بخشیدم و از قبل خویش ایمن کردم. و نیز گفتند: به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند: از «بسم الله

النَّعْمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي دَفَعْتُ عَنْهُ فَبَطَوْلِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أَضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الْآخِرَةِ وَ أَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدَ لِي عَبْدِي أَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أُشْهِدُكُمْ لِأَوْفَرَنِّي مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَ لِأَجْزَلَنِّي مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ فَإِذَا قَالَ مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أُشْهِدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ لِأَسْهَلَنِّي يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لِأَتَجَاوَزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقَ عَبْدِي إِسَائِي يَعْْبُدُ أُشْهِدُكُمْ لِأَنَّيَبْتَهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَاباً يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي فَإِذَا قَالَ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِي اسْتَعَانَ عَبْدِي وَ التَّجَأَ إِلَيَّ أُشْهِدُكُمْ لِأَعِينَتَهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ لِأُعِينَتَهُ فِي شِدَائِدِهِ وَ لِأَخْذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ فَإِذَا قَالَ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَلَ وَ آمَنْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَ جَلَّ قَالَ وَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبَرْنَا عَنْ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَيْ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ
فَقَالَ نَعَمْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرُوهَا وَ
يَعُدُّهَا آيَةً مِنْهَا وَيَقُولُ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ هِيَ
السَّبْعُ الْمَثَانِي

۵۹

۲۶۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ
الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ
زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِيهِمَا
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيِّ
بِنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ - آيَةٌ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ هِيَ سَبْعُ
آيَاتٍ تَمَامُهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ
جَلَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ
الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَفْرَدَ الْإِمْتِنَانَ

الرحمن الرحيم، ما را اخبار کن آیا جزئی از
فاتحة الكتاب است؟ فرمود: بله! رسول خدا ﷺ
آن را قرائت می فرمود و آیه‌ای از سوره فرض
می نمود و می فرمود: فاتحة الكتاب همان
«سبع مثانی» است.

۵۹

۲۶۹

محمد بن قاسم مفسر معروف به
ابی الحسن جرجانی از یوسف بن محمد بن
زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرانشان از
امام حسن از امام هادی از امام جواد از امام رضا
از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام
سجاد از امام حسین از امام حسن از
امیرالمؤمنین ﷺ روایت نمودند که فرمود:
همانا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره
فاتحه است و آن هفت آیه است که «بسم الله
الرحمن الرحيم» تکمیل کننده آنهاست. از
رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: خداوند
عز و جل فرمود: ای محمد! «به توسیع از مثانی
و قرآن عظیم را بخشیدیم»، پس من را به
تنهایی با سوره فاتحه منت بخشید و آن را به
ازای قرآن کریم قرار داد. همانا فاتحة الكتاب
شریف‌ترین چیز در گنج‌های عرش است و

عَلِيٍّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَجَعَلَهَا بِإِزَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كَنْوَرِ الْعَرْشِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا ﷺ وَشَرَّفَهُ بِهَا وَ لَمْ يُشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سُلَيْمَانَ ﷺ فَإِنَّهُ أُعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَخْبِي عَنْ بَلْقَيْسٍ حِينَ قَالَتْ أَلْقِي إِلَيَّ كِتَابَ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا قَمَنْ قَرَأَهَا مُعْتَقِدًا لِمُؤَالَاةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ مُنْقَادًا لِأَمْرِهَا مُؤْمِنًا بِظَاهِرِهَا وَبَاطِنِهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ أَمْوَالِهَا وَخَيْرَاتِهَا وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِيٍّ يَفْرُؤُهَا كَانَ لَهُ بِقَدْرِ مَا لِقَارِيٍّ فَلْيَسْتَكْتِزْ أَحَدَكُمْ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمُعْرَضِ لَكُمْ فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ لَا يَذْهَبَنَّ أَوَانُهُ فَتَبْقَى قُلُوبُكُمْ فِي الْحَسْرَةِ

همانا خداوند عز و جل حضرت محمد ﷺ را به آن مخصوص کرده، شرافت داد و هیچ پیامبری را با او در آن شرافت شریک نکرد. به جز سلیمان که به او فقط «بسم الله الرحمن الرحيم» را عطا کرد، حکایتاً از بلقیس که می گوید: «به سوی من نامه از سوی سلیمان آمده است و آن این است: «بسم الله الرحمن الرحيم» همانا کسی که آن را با اعتقاد به موالات پیامبر و آل پاک او قرائت کند و فرامین آن را منقاد، و به ظاهر و باطن ایشان ایمان داشته باشد، خدای عز و جل او را به هر حرف از آن حسنه ای عطا می کند که هر حسنه ای از دنیا و آن چه در او از اموال و خیرات است، بهتر است و هر که آن را از تلاوت کننده ای بشنود، او را نیز به اندازه قاری بدهند. پس از این خیر در دسترس بسیار استفاده کنید که زمان آن نگذرد و حسرت آن بر دل های شما بماند.

۶۰

۲۷۰

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام از پدران گرامی اش از امام

۶۰

۲۷۰

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ

حسين عليهم السلام روايت نموده كه فرمود:
 امير المؤمنين عليه السلام مردی از شيعيانش
 را بعد از مدتی طولانی دید كه پیری در او اثر
 کرده و در راه رفتن شكسته شده بود. حضرت
 فرمود: ای مرد سن تو زیاد شده است. عرض
 كرد: در اطاعت تو آن را صرف کرده‌ام. حضرت
 فرمود: می بینم هنوز در تو از عمر چیزی باقی
 مانده است. آن مرد عرض كرد: آن نیز برای
 شما باشد، ای امير المؤمنين.

الرُّضَا عَلِيُّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ
 جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ رَأَى
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِ
 عَهْدِ طَوِيلٍ وَقَدْ أَثَرَ السُّنُّ فِيهِ وَكَانَ يَسْتَجَلِدُ
 فِي مَشِيَّتِهِ فَقَالَ عليه السلام كَبُرَ سِنُّكَ يَا رَجُلُ قَالَ
 فِي طَاعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَجِدُ
 فِيكَ بَقِيَّةً قَالَ هِيَ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

٦١

٢٧١

٦١

٢٧١

محمد بن ابراهيم بن اسحاق مودب از
 احمد بن محمد بن سعيد كوفي از علي بن
 حسن بن علي بن فضال از پدرش از امام
 رضا عليه السلام از پدرش از پسرانش از امام
 حسين عليه السلام روايت فرمود كه آن حضرت
 فرمود: چون هنگام درگذشت امام
 مجتبی عليه السلام فرارسيد، گريست. به او گفتم: آیا
 می گریی و حال آن كه مكان تو نزد رسول خدا
 چنین است و حضرت رسول درباره تو
 سخن ها گفته است. بیست حج پیاده
 گزارده ای و سه بار دارایی خود را با پروردگارت

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ
 الْمُؤَدَّبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ
 مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي
 الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
 أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ
 الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ
 لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَفَاةُ بَكَى
 فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَمَكَانُكَ
 مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام مَكَانُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ
 وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام فِيكَ مَا قَالَ وَقَدْ

قسمت کرده‌ای، حتی کفش‌های خود را؟! حضرت فرمود: برای دو چیز می‌گیریم، یکی هول مطلع و دیگری فراق دوستان.

۶۲

۲۷۲

مرحوم والد از حسین بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا از پدران گرامی‌اش از امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید که فرمود: ای علی! تو پس از من مظلوم خواهی شد! وای بر آن که بر تو ظلم و ستم روا دارد و خوشابه حال آن که تو را تبعیت کند و کسی را بر تو برنگزیند. یا علی! تو پس از من می‌جنگی و وای بر آن که با تو بجنگد و خوشابه حال آن که با دشمن تو بجنگد! یا علی! تو به گفتار من تکلم می‌کنی و با زبان من سخن می‌گویی! وای بر آن که تو را رد کند و خوشابه حال آن که سخن تو را بپذیرد. ای علی! تو آقای این امت پس از من و خلیفه من بر امت هستی! آن که از تو دوری جوید، روز قیامت از من دور است و آن که با تو باشد، روز قیامت با من است. یا علی! تو اول کسی هستی که به من ایمان آوردی و من را تصدیق کردی و تو اول کسی هستی که مرا یاری نموده و با دشمن من

حَجَجْتَ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَقَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ بِالنَّعْلِ فَقَالَ إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصَلَتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ

۶۲

۲۷۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ مِنْ بَعْدِي فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَاعْتَدَى عَلَيْكَ وَطُوبَى لِمَنْ تَبِعَكَ وَ لَمْ يَخْتَرْ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمُقَاتِلُ بَعْدِي فَوَيْلٌ لِمَنْ قَاتَلَكَ وَ طُوبَى لِمَنْ قَاتَلَ مَعَكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الَّذِي تَنْطِقُ بِكَلَامِي وَ تَتَكَلَّمُ بِلِسَانِي بَعْدِي فَوَيْلٌ لِمَنْ رَدَّ عَلَيْكَ وَ طُوبَى لِمَنْ قَبَلَ كَلَامَكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدِي وَ أَنْتَ إِمَامُهَا وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مَنْ فَارَقَكَ فَارَقَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كَانَ مَعَكَ كَانَ مَعِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ

أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ
 أَعَانَنِي عَلَى أَمْرِي وَ جَاهَدَ مَعِيَ عَدُوِّي وَ
 أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعِيَ وَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ فِي
 غَفْلَةٍ الْجَهَالَةِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ تَنَشَّقُ
 عَنْهُ الْأَرْضُ مَعِيَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَجُوزُ
 الصَّرَاطَ مَعِيَ وَ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَقْسَمَ
 بِعِزَّتِهِ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَبَبَةَ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ
 بَرَاءَةٌ بِوَلَايَتِكَ وَ وِلَايَةِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ وَ
 أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ حَوْضِي تَسْقِي مِنْهُ
 أَوْلِيَائِكَ وَ تَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَكَ وَ أَنْتَ
 صَاحِبِي إِذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تُشَفِّعُ
 لِمُحِبِّينَا فَتُشَفِّعُ فِيهِمْ وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ
 الْجَنَّةَ وَ يَبْدِكَ لَوَائِي وَ هُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ
 سَبْعُونَ شِقَّةً الشَّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ
 الْقَمَرِ وَ أَنْتَ صَاحِبُ شَجَرَةِ طُوبَى فِي الْجَنَّةِ
 أَضْلَاهَا فِي دَارِكَ وَ أَعْصَانُهَا فِي دُورِ
 شِيعَتِكَ وَ مُحِيطِكَ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مَحْمُودٍ فَقُلْتُ
 لِلرَّضَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَاراً
 فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ فَضْلِكَ
 أَهْلِ الْبَيْتِ وَ هِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالِفِيكُمْ وَ لَا
 نَعْرِفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ أَفْتَدِينُ بِهَا فَقَالَ يَا ابْنَ
 أَبِي مَحْمُودٍ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ

جنگیدی تو اول کسی هستی که با من نماز گزاردی
 و مردمان در آن روز در غفلت گمراهی بودند. ای
 علی! تو اول کسی هستی که با من برای او زمین
 شکافته خواهد شد. تو اول کسی هستی که با من
 جواز گذر از صراط بگیری! خدا سوگند یاد کرده
 است به عزت خودش که اجازه گذر از صراط به کسی
 ندهد، مگر آن که برگه برات از جهنم را از تو وائمه
 فرزندان به همراه داشته باشد و تو اول کسی
 هستی که بر حوض من وارد می شوی، اولیایت را
 می نوشانی و دشمنانت را دور می سازی! تو با من
 خواهی بود، هنگامی که در مقام محمود بایستم، تو
 شفاعت می کنی دوستان ما را و شفاعت تو در حق
 ایشان مقبول است. تو اول کسی هستی که داخل
 بهشت می شود و در دست تو پرچم حمد است که
 هفتاد قسمت است و قسمتی از آن از آفتاب و ماه
 بزرگتر است و تو صاحب درخت طوبوا در بهشت
 هستی که ریشه آن در خانه تو و شاخه های آن به
 خانه های شیعیان و دوستان تنیده شده است.
 ابراهیم بن ابی محمود می گوید: به حضرت عرض
 کردم: بعضی از روایات از فضایل امیر المؤمنین
 و فضایل شما اهل بیت نزد ماست که از مخالفین
 شما روایت شده است. آیا آنها را بپذیریم؟ حضرت
 فرمود: ای ابن ابی محمود! پدرم مرا از پدرانش از

جَدَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَضْعَى
إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ
عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِنَّ
مُخَالَفَتَنَا وَضَعُوا أَخْبَاراً فِي فِضَائِلِنَا وَ
جَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْغُلُوفُ وَ
ثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَ ثَالِثُهَا التَّضْرِيحُ
بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوفَ فِينَا
كَفَرُوا وَشَبَّعْتَنَا وَ نَسَبُواهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا
وَ إِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اغْتَقَدُوا فِينَا وَ إِذَا
سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ سَلَبُوا
بِأَسْمَائِنَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَسُبُّوا
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِذَا أَخَذَ
النَّاسُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَالْزَمْ طَرِيقَتَنَا فَإِنَّهُ مَنْ
لَزِمَنَا لَزِمَنَا وَ مَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا إِنَّ أَدْنَى مَا
يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ
لِلْحَصَاةِ هَذِهِ نَوَاةٌ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ وَ يَبْرَأَ
مِمَّنْ خَالَفَهُ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ احْفَظْ مَا
حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داد که هر کس به سخن گوینده
گوش فرا دهد، او را پرستیده است. اگر گوینده از
خدای سخن گوید، او خدا را پرستیده و اگر از سوی
شیطان سخن گوید، شیطان را پرستیده است.
سپس فرمود: ای ابن ابی محمود! همانا دشمنان ما
اخباری را در فضایل ما وضع کردند که بر سه گونه
است: اول در غلو، دوم در تقصیر و سوم در عیوب
دشمنان ما. اگر مردمان غلو در ما را بشنوند، شیعیان
ما را تکفیر می کنند و به ایشان نسبت می دهند که
بهر بوبیت ما قایلند و اگر تقصیر را در ما بشنوند، به ما
نسبت می دهند و اگر عیب دشمنان ما را بشنوند،
آن را به ما نسبت می دهند و خداوند فرموده است:
«دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می پرستند
که ایشان نیز خدا را بدون علم دشنام خواهند داد.»
ای ابن ابی محمود! هنگامی که مردم راه چپ
و راست را گرفتند، راه ما را در پیش بگیر، آن که راه
ما را در پیش بگیرد، ما نیز ملازم او خواهیم شد و آن
که از ما دوری جوید، از او دور خواهیم شد. همانا
کمتر چیزی که مرد را از ایمان به در می کند، این
است که سنگریزه راهسته خرما بگوید، سپس به آن
ایمان آورده از مخالفینش برائت جوید. ای ابن
ابی محمود آن چه را به تو گفتم، حفظ کند که در آن
خیر دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده ام.

۶۳

۲۷۳

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ
صَقْرِ الصَّائِغِ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ
بْنِ مَهْرَوَيْهِ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي
حَاتِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ
الْفَضْلِ أَبُو مُحَمَّدٍ مَوْلَى الْهَاشِمِيِّينَ
بِالْمَدِينَةِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ أَرْسَلَ أَبُو
جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام
لِيَقْتُلَهُ وَ طَرَحَ لَهُ سَيْفًا وَ نَظْعًا.

وَ قَالَ لِلرَّبِيعِ إِذَا أَنَا كَلَّمْتُهُ ثُمَّ صَرَبْتُ
بِإِخْدَى يَدَيَّ عَلَى الْأُخْرَى فَاضْرِبْ عُنُقَهُ
فَلَمَّا دَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مِنْ
بَعِيدٍ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَى فِرَاشِهِ وَ
قَالَ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا
أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا رَجَاءً أَنْ نَقْضِيَ دَيْنَكَ وَ
نَقْضِيَ ذِمَّتَكَ.

ثُمَّ سَأَلَهُ مَسْئَلَةً لَطِيفَةً عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ
قَالَ قَدْ قَضَى اللَّهُ دَيْنَكَ وَ أَخْرَجَ
(حائز تک) جَائِزَتَكَ يَا رَبِيعُ لَا تَمْضِينَ ثَالِثَةً
حَتَّى يَرْجِعَ جَعْفَرُ إِلَى أَهْلِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لَهُ
الرَّبِيعُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَرَأَيْتَ السَّيْفَ إِنَّمَا

۶۳

۲۷۳

ابوالحسن احمد بن محمد بن محمد بن صقر صائغ
و ابوالحسن علی بن محمد بن مهروه از
عبدالرحمن بن ابی حاتم از پدرش از حسن بن
فضل ابومحمد، مولای هاشمیین در مدینه از
امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام روایت
می کند که فرمود: ابوجعفر دوانیقی، امام
صادق علیه السلام را خواست تا به شهادت برساند
و برای او شمشیر و نطع آماده ساخت به ربیع
گفت: چون او را خواستم و با او صحبت کردم
و دست بر هم زدم، گردنش را بزن. چون امام
صادق علیه السلام داخل شد و منصور را از دور دید،
لب هایش به زمزمه آمد. منصور بر فراش خود
نشسته بود. چون حضرت را دید، گفت: مرحبا
و خوش آمدی! تو را نخواستیم مگر برای این
که دین و ذمه تو را ادا کنیم. سپس با لطافت
از اهل بیت او سؤال کرد و گفت: خدای دین تو
را پرداخت و اجر تو را داد. سپس به ربیع گفت:
ای ربیع سومین عمل از تو سر نزنند تا جعفر
به نزد خانواده اش بازگردد. چون حضرت
خارج شد، ربیع به او گفت: آیا شمشیر را
دیدی، همانا با آن نطع بر تو آن جا

گسترده شده بود. تو را دیدم زمزمه می کردی؟
 به چه زمزمه کردی؟ حضرت فرمود: بله! ای
 ربیع! چون در چهره او شر را دیدم، گفتم:
 «حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ وَحَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ
 الْمَخْلُوقِينَ وَحَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ
 وَالْمَرْزُوقِينَ وَحَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ
 مَنْ هُوَ حَسْبِيَ حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ
 حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»

كَانَ وَضَعَ لَكَ وَ النَّطْعَ فَأَيُّ شَيْءٍ رَأَيْتَكَ
 تُحَرِّكُ بِهِ شَفَتَيْكَ قَالَ جَعْفَرٌ عليه السلام نَعَمْ يَا رَبِيعُ
 لَمَّا رَأَيْتُ الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ قُلْتُ حَسْبِيَ الرَّبُّ
 مِنَ الْمَرْبُوبِينَ وَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ
 الْمَخْلُوقِينَ وَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ
 وَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ مَنْ هُوَ
 حَسْبِيَ حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

۶۴

۲۷۲

۶۴

۲۷۲

محمد بن قاسم استرآبادی مفسر از یوسف
 بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از
 پدرانشان از امام حسن از امام هادی از امام
 جواد از امام رضا از امام کاظم علیهم السلام از
 امام صادق علیه السلام روایت می کنند که
 درباره گفتار خداوند «خدایا ما را به راه راست
 هدایت فرما، چنین فرمود:

خداوند می فرماید: ما را به راه راست
 راهنمایی ساز، یعنی ما را به راهی که به
 محبت تو می رسد و به دین تو می پیوندد،
 ملتزم ساز و نیز راهی که مانع از تبعیت هوای
 نفس شود، یا مستوجب اخذ به رأی گردد که

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَابَادِيُّ
 الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوْسُفُ
 بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سِيَّارٍ
 عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ
 عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ
 أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى
 بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 الصَّادِقُ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اهْدِنَا
 الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

قَالَ يَقُولُ أَرْشِدْنَا إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ
 أَي أَرْشِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُؤَدِّي إِلَى
 مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبْلَغِ دِينِكَ وَ الْمَانِعِ مِنْ أَنْ

تَبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَغَطِبُ أَوْ نَأْخُذُ بِأَرَائِنَا فَتَهْلِكُ.

در آن گاه هلاک خواهیم شد.

۶۵

۶۵

۲۷۵

۲۷۵

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَائِيَّ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنِ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ.

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد نقل می‌کند که از امام رضا علیه السلام در باره قول خداوند متعال: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم، از حمل آن سرباز زدند»، سؤال کردم. فرمود: این امانت ولایت است. کسی که بناحق ادعای آن را بنماید، کافر شده است.

۶۶

۶۶

۲۷۶

۲۷۶

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرُّضَائِيِّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَهَوَاءُ مَا كَانَتْ فَقَدْ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَزْوِي أَنَّهَا الْحِنْطَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَزْوِي أَنَّهَا الْعَنْبُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَزْوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ فَقَالَ ﷺ كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ قُلْتُ

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می‌کند که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: از درختی که آدم و حوا از آن خوردند، مرا خبر فرما، مردمان در آن اختلاف دارند. گروهی می‌گویند گندم، گروهی انگور و گروهی می‌گویند: درخت حسد است. فرمود: تمامی ایشان صحیح می‌گویند. عرض کردم: پس این معنی و این وجوه و اختلاف آنها

چيست؟ فرمود: اى اباصلت! همانا درخت بهشتى انواع ميوهها آرد. آن درخت گندم بود و انگور نيز به بار آورده بود و چونان درخت دنيا نيست. همچنانچه خداوند آدم را به سجده فرشتگان و دخول در بهشت كرامت بخشيد، در خاطر خويش بروز داد كه آيا خداوند بشرى از من برتر آفريده است؟ خداوند مكنون خاطر اوبدانست و وحى فرمود: سر بالاكن و به ساق عرش نظر انداز. چون آدم سر بالاكرده، بر ساق عرش نظر نمود، در آن چنين نوشته يافت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله و على بن ابى طالب امير مؤمنين و همسرش فاطمه بانوى زنان عالميان و حسن و حسين دو آقاى جوانان اهل بهشتند». آدم عرض كرد: خداوندا! ايشان كيانند؟ خداوند وحى فرستاد: ايشان از نسل تو اند و از تو و تمام خلق من بهترند و اگر ايشان نبودند، تو را نمى آفريدم و نيز بهشت و دوزخ و آسمان و زمين را نمى آفريدم. پس هشدار كه ايشان را به نگاه حسد بنگرى كه تو را از جوار خويش خواهم راند. پس آدم به ايشان به ديده حسد نگريست و در دل، آرزوى منزلت ايشان را نمود. پس خداوند شيطان را بر او مسلط ساخت تا آنگاه كه از درخت ممنوعه تناول

فَمَا مَعْنَى هَذِهِ الْوُجُوهِ عَلَى اخْتِلَافِهَا فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ أَنْوَاعاً فَكَانَتْ شَجَرَةُ الْحِنْطَةِ وَ فِيهَا عِنَبٌ وَ لَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ آدَمَ ﷺ لَمَّا أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِإِسْحَادِ مَلَائِكَتِهِ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ قَالَ فِي نَفْسِهِ هَلْ خَلَقَ اللَّهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَتَنَادَاهُ ازْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ وَ انظُرْ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ آدَمُ ﷺ يَا رَبُّ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ هَؤُلَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ فَإِيَّاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ فَأَخْرَجَكَ عَنْ جَوَارِي فَتَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَمْنَى مَنَزِلَتَهُمْ فَتَسَلِّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِىَ عَنْهَا وَ تَسَلَّطَ عَلَى حَوَاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى

نموده و بر حوا مسلط نمود، تا بر فاطمه سلام
الله علیها به نگاه حسد نگریست، تا او نیز چون
آدم از درخت خورد. پس خداوند ایشان را از
بهشت و جوار خویش به سوی زمین اخراج فرمود.

۶۷

۲۷۷

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از یعقوب بن
یزید از عبید بن هلال روایت می کند که گفت:
از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: دوست
می دارم که مؤمن محدث باشد. عرض کردم:
محدث چیست؟ فرمود: فهمیده.

۶۸

۲۷۸

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری
عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از
حمدان بن سلیمان از عبدالسلام بن صالح هروی
روایت می کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که
می فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که امر ما را
زنده کند. عرض کردم: چگونه امر شما زنده
می شود؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم
بیاموزد. هرگاه که مردمان حسن کلام ما را بدانند،
ما را پیروی می کنند. راوی گوید: عرض کردم:

فَاطِمَةَ علیها السلام بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنْ
الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ عليه السلام فَأَخْرَجَهُمَا اللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ عَنْ جَنَّتِهِ فَأَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى
الْأَرْضِ

۶۷

۲۷۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ
عُبَيْدِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ
الرُّضَا عليه السلام يَقُولُ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُ
مُحَدِّثًا قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ الْمُحَدِّثُ قَالَ
الْمُفْهَمُ

۶۸

۲۷۸

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ
النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ
عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا عليه السلام يَقُولُ
رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ
يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا
النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا

یابن رسول الله! از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس علمی بیاموزد و بدان بر بی خردان ریا، یا بر علما فخر نماید، یا مردمان به سوی او توجه کنند، جایگاهش در آتش است. فرمود: جد من صحیح فرموده است. آیا می دانی که بی خردان کیانند؟ عرض کردم: نه! یابن رسول الله! فرمود: قصه پردازان مخالفین مایند. آیا می دانی که علما کیانند؟ عرض کردم: نه! یابن رسول الله! فرمود: ایشان دانشمندان آل محمدند که خداوند اطاعت و مودت ایشان را واجب و لازم ساخته است. آیا می دانی معنی قول ایشان «مردمان به سوی او توجه کنند» چیست؟ عرض کردم: خیر! فرمود: یعنی قسم به خدا که بدان وسیله ادعای امامت مردمان را به ناحق نماید و کسی که چنین کند، جایگاه او در آتش است.

۶۹

۲۷۹

مرحوم والد از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابوعبدالله رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام روایت درباره مردی که به «جزئی» از مالش وصیت کرده، سؤال کردم، فرمود: یک هفتم از ثلث مالش، «جزئی» از مالش است.

لَا تَبْعُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رَوَيْ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ عليه السلام صَدَقَ جَدِّي عليه السلام أَ فَتَدْرِي مِنَ السُّفَهَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عليه السلام هُمْ قُصَّاصُ مُخَالِفِينَا أَوْ تَدْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ عليه السلام يَعْني وَاللَّهِ بِذَلِكَ ادْعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ

۶۹

۲۷۹

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ سُبْعُ ثُلُثِهِ

٧٠

٢٨٠

مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از داود بن محمد نهدي از بعضی از اصحاب روایت می کنند که ابن ابی سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام وارد شد و جسارت کرده ، گفت: کار تو را خدا تابدان جا رسانده که ادعایی همچون ادعای پدرت می نمایی؟ امام فرمود: چه می خواهی؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر را در خانه ات داخل نماید. آیا ندانسته ای که خداوند به عمران وحی کرد که به تو پسری خواهم داد. سپس به او مریم را عطا فرمود و به مریم، عیسی را؟ پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و هر دو یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و هر دو یک چیز هستیم. ابن سعید گفت: از تو مسأله ای می پرسم. حضرت فرمود: تو را نمی بینم که بپذیری و از موالی من نیستی، لکن بپرس! گفت: مردی هنگام مرگ وصیت کرده که برده های قدیمی من برای رضای خدا آزادند. حضرت فرمود: بلی! خدا در قرآن می فرماید: «حتی عباد

٧٠

٢٨٠

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّهْدِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ دَخَلَ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَكَارِي عَلَى الرِّضَا فَقَالَ لَهُ أُبْلَغَ اللَّهُ مِنْ قَدْرِكَ أَنْ تَدَّعِي مَا ادَّعَى أَبُوكَ.

فَقَالَ ﷺ لَهُ مَا لَكَ أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَكَ وَأَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذِكْرًا فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ وَ وَهَبَ لِمَرْيَمَ عِيسَى فَعِيسَى مِنْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمُ مِنْ عِيسَى وَ عِيسَى وَ مَرْيَمُ ﷺ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَ أَنَا مِنْ أَبِي وَ أَبِي مِنِّي وَ أَنَا وَ أَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ لَا إِخَالَكَ تَقْبَلُ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْ غَنَمِي وَ لَكِنْ هَلُمَّهَا فَقَالَ رَجُلٌ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ كُلُّ مَمْلُوكٍ لِي قَدِيمٍ فَهُوَ حُرٌّ لِرُؤُوفِهِ اللَّهُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ حَتَّى عَادَ

كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ فَمَا كَانَ مِنْ مَمَالِيكِهِ أَتَى
لَهُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ فَهُوَ قَدِيمٌ حُرٌّ قَالَ فَخَرَجَ
الرَّجُلُ فَافْتَقَرَ حَتَّى مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ
مَبِيثٌ لَيْلَةً لَعَنَهُ اللَّهُ

۷۱

۲۸۱

الله.

۷۱

۲۸۱

کالعرجون القديم، پس آن بردگانی که از
شش ماه بیش نزد اویند، آزادند. راوی گوید: آن مرد
از نزد حضرت خارج شد و تا زمان مرگ به فقر مبتلا
شد و در حالی مرد که قوت یک شب نزد او نبود. لعنه

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
بْنِ عِيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ
اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْخُرَّاسَانِيِّ عَنِ
الرِّضَاءِ قَالَ لَيْسَ الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ
تَرَكَهُ إِنَّمَا الْحَمِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ الْإِقْلَالُ مِنْهُ

۷۲

۲۸۲

۷۲

۲۸۲

مرحوم والد از محمد بن یحیی عطار از
احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن
اسحاق از عبدالله بن احمد از اسماعیل
خراسانی از امام رضا علیه السلام روایت
می کند که فرمود: امتناع از امری، ترک آن
نیست، بلکه کم کردن آن است.

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ
بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ
جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ
عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ مَعَنَا
حَاجًّا قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى
يَدِ أَبِي جُعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَضْعَابَنَا اخْتَلَفُوا
فِي الصَّاعِ فَبَغَضْتُهُمْ يَقُولُ الْفِطْرَةُ بِصَاعٍ

مرحوم والد و نیز محمد بن حسن بن احمد
بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن
ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری از جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی
که با ما حج می گزارد، روایت کرد که برای امام
رضا علیه السلام نوشتم که اصحاب مادر میزان
صاع اختلاف کرده اند. عده ای از ایشان
می گویند زکات فطره به صاع مدینه است
و عده ای می گویند به صاع عراقی. حضرت

برای من مکتوب فرمود که یک صاع، شش رطل مدنی و نه رطل عراقی است و نیز مرا به وزن آن خبر کرد و فرمود: هر صاع یک هزار و صد و هفتاد درهم است.

۷۳

۲۸۳

مرحوم والد از حسن بن احمد مالکی از عبدالله بن طاوس در سال ۲۴۱ روایت می‌کند که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مرا برادر زاده‌ای است که دختر من همسر اوست. او شراب می‌نوشد و صیغه طلاق را بسیار جاری می‌کند. فرمود: اگر از برادران توست، حرجی نیست و اگر از آن طایفه (عامه) است، دختری را از او جدا کن که او اراده طلاق دارد. عرض کردم: نه این است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بر حذر باشید از طلاق‌های سه‌گانه در یک مجلس که ایشان هنوز صاحبان همسرند. فرمود: این در صورتی است که از برادران شما باشند، نه از ایشان، چرا که هر کس ملتزم دینی شد، احکام آن دین بر او لازم است.

الْمَدِينَةِ وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ بِصَاعِ الْعِرَاقِ فَكَتَبَ إِلَيَّ الصَّاعُ سِتَّةَ أَرْطَالٍ بِالْمَدَنِيِّ وَ تِسْعَةَ أَرْطَالٍ بِالْعِرَاقِيِّ قَالَ وَ أَخْبَرَنِي بِالْوَزْنِ فَقَالَ يَكُونُ أَلْفًا وَ مِائَةً وَ سَبْعِينَ دِرْهَمًا

۷۳

۲۸۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَاوُسٍ سَنَةَ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِي ابْنَ أَخٍ زَوْجَتَهُ ابْنَتِي وَ هُوَ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يُكْرِهُ ذِكْرَ الطَّلَاقِ فَقَالَ إِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ هَوْلَاءٍ فَأَبْنَاهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ عَنَى الْفِرَاقَ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُطَلَّقاتِ ثَلَاثَةٌ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَرْوَاجٍ فَقَالَ ذَلِكَ مِمَّنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِكُمْ لَا مِمَّنْ كَانَ مِنْ هَوْلَاءٍ إِنَّهُ مَنْ دَانَ بِدِينِ قَوْمٍ لَزِمَتْهُ أَحْكَامُهُمْ

۷۴

۲۸۲

مرحوم والد از احمد بن ادریس از علی بن ریان از عبیدالله بن عبدالله دهقان واسطی از حسین بن خالد کوفی روایت می‌کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما! حدیثی را عبدالله بن بکیر از عبید بن زراره نقل می‌کند، فرمود: چیست؟ عرض کردم: عبید بن زراره می‌گوید که با امام صادق علیه السلام در سالی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد، ملاقات کرده است.

و به ایشان عرض کرده است: جانم فدای شما! این مرد، به کلامی تمسک جسته است و مردمان به سوی او شتافته‌اند، شما چه امر می‌فرمایید؟ امام فرمود: از خدا بترسید و تا زمین و آسمان آرام است، آرام باشید. عبدالله بن بکیر می‌گوید: اگر عبید بن زراره راستگوست، پس خروج نیست و قائم وجود ندارد؟

پس امام رضا علیه السلام فرمود: حدیث چنین است که عبید روایت کرده، لکن تأویل، آن نیست که عبدالله بن بکیر کرده، منظور امام صادق علیه السلام، تا زمانی است که آسمان از

۷۴

۲۸۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الرِّيَّانِ قَالَ حَدَّثَنِي عُبيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانُ الوَاسِطِيُّ عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ الكُوفِيِّ عَنِ أَبِي الحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ حَدِيثُ كَانَ يَرْوِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ عَنِ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ فَقَالَ عليه السلام لِي وَ مَا هُوَ قُلْتُ رَوَى عَنِ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَنَّهُ لَقِيَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا إِبرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الحَسَنِ.

فَقَالَ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا قَدْ آلَفَ الكَلَامَ وَ سَارَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَمَا الَّذِي تَأْمُرُ بِهِ قَالَ فَقَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْكُنُوا مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ يَقُولُ وَ اللَّهُ لَئِنْ كَانَ عُبيدُ بْنُ زُرَّارَةَ صَادِقًا فَمَا مِنْ خُرُوجٍ وَ مَا مِنْ قَائِمٍ.

قَالَ فَقَالَ لِي أَبُو الحَسَنِ عليه السلام إِنَّ الحَدِيثَ عَلَى مَا رَوَاهُ عُبيدُ وَ لَيْسَ عَلَى مَا تَأْوَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ إِنَّمَا عَنَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِقَوْلِهِ مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ مِنَ النُّدَاءِ

بِسْمِ صَاحِبِكُمْ وَ مَا سَكَنْتِ الْأَرْضُ مِنْ
الْخَسْفِ بِالْجَيْشِ
ندای به نام صاحب شما و زمین از خسف
جیش ساکن است.

۷۵

۲۸۵

مرحوم والد از محمد بن حسن بن احمد
ولید و احمد بن محمد بن یحیی عطار و محمد
بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل
از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس
و ایشان از سهل بن زیاد آدمی از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنتی روایت کردند که
گفت:

از امام رضا علیه السلام از مکان قبر حضرت فاطمه
سلام الله علیها پرسیدم، فرمود:
در خانه دفن شد. چون بنی امیه مسجد را
بزرگ کردند، در مسجد افتاد.

۷۶

۲۸۶

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از
علی بن اسباط از حسن بن جهم روایت می کند
که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: امیر
المؤمنین علیه السلام می فرمود: کرامت را مگر
حمار رد نمی کند. به امام عرض کردم: معنی

۷۵

۲۸۵

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ
ابنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَ أَحْمَدُ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
مَاجِيلَوِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا عَنْ
سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ
عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ عليها السلام
فَقَالَ دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي
الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

۷۶

۲۸۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيْسَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ
قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
يَقُولُ لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ قُلْتُ مَا

مَعْنَى ذَلِكَ قَالَ التَّوَسُّعَةُ فِي الْمَجْلِسِ وَ الطَّيِّبُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ

این چیست؟ فرمود: جایی که در مجلس برای کسی باز کنند و عطری که به او تعارف شود.

٧٧

٢٨٧

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن جهم روایت می کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: کرامت را رد نمی کند مگر حمار، عرض کردم: کرامت چیست؟ فرمود: بوی خوش و احترامی که مرد برای مرد دیگر

می نهد.

٧٨

٢٨٨

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از علی بن میسر از ابی زید مالکی روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: کرامت را به جز حمار رد نمی کند و مقصود ایشان از کرامت، عطر و بالش بود.

٧٧

٢٨٧

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ لَا يَأْتِي الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ الْكِرَامَةُ قَالَ مِثْلُ الطَّيِّبِ وَ مَا يُكْرَمُ بِهِ الرَّجُلُ الرَّجُلُ

٧٨

٢٨٨

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُيَسَّرٍ عَنْ أَبِي زَيْدٍ الْمَالِكِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ لَا يَأْتِي الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ يَعْنِي بِذَلِكَ فِي الطَّيِّبِ وَ الْوَسَادَةِ

۸۱

۲۹۱

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از امام رضا علیه السلام روایت می کند که درباره گفتار خدا «سپس باید آلودگیهایشان را بزدایند و به نذر خود وفا کنند» فرمود: منظور از «تفت» در آیه شریفه، گرفتن ناخن و دور کردن لباس چرک از جامه احرام است.

۸۲

۲۹۲

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حسن بن محمد بن اسماعیل قرشی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت کرد که ایشان از پدر گرامی خود و ایشان از پدران بزرگوارشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: دو درد از امت های قبل در شما نیز سرایت کند: کینه و حسد.

۸۱

۲۹۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوقُوا نُدُورَهُمْ قَالَ عليه السلام التَّفَثُ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسَخِ وَ طَرْحُ الْإِحْرَامِ عَنْهُ

۸۲

۲۹۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَبُّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ الْبُغْضَاءُ وَ الْحَسَدُ

۸۳

۲۹۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنِيهِ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ
 عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى
 بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ
 دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي
 بِالْحَسَنَةِ فَأَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا
 تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يُفْرَجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كُرْبَتُهُ
 وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ قَالَ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَعَنَ
 عَرَفَكَ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ رَجَاؤُهُ مِنْكَ

۸۴

۲۹۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
 الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ
 بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ
 عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بِنْتِ الْيَاسِ قَالَ سَمِعْتُ
 الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ
 اللَّهُ مَنْ أَخَذَتْ حَدَثًا أَوْ آوَى مُخْدِنًا قُلْتُ وَ
 مَا الْحَدَثُ قَالَ الْقَتْلُ

۸۳

۲۹۳

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم
 بن هاشم از پدرش از داود بن سلیمان از امام
 رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم علیه السلام از پدرش امام
 صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز
 و جل به داود وحی فرمود که همانا بنده‌ای از
 بندگان من اگر حسنه‌ای به جای آورد، او را
 داخل جنت می‌کنم. داود عرض کرد: خدایا! آن
 حسنه چیست؟ وحی فرمود: از مؤمن
 سختی‌ای رابزداید، حتی اگر به اندازه خرمایی
 باشد. امام فرمود: پس داود گفت: برای کسی
 که تو را بشناسد، حق این است که از تو قطع

۸۴

۲۹۲

امید نکند.
 محمد بن حسن بن احمد بن ولید از
 حسین بن حسن از ابان از حسین بن سعید از
 حسن بن بنت الیاس روایت می‌کند که از امام
 رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت خدا بر کسی که حدیثی
 احداث کند یا محدثی را پناه دهد. عرض کردم:
 حدیث چیست؟ فرمود: قتل.

۸۵

۲۹۵

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ أَبَا بَكْرٍ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَإِنَّ عُمَرَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَإِنَّ عُثْمَانَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَعِنْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِي أَصْحَابِكَ هَوْلَاءِ قَوْلًا فَمَا هُوَ فَقَالَ صلى الله عليه وآله نَعَمْ.

ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ هُمُ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ وَالْفُؤَادُ وَسَيَسْأَلُونَ عَنْ وَصِيِّ هَذَا وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه وآله وَعِزَّةَ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ

۸۵

۲۹۵

ابوالقاسم علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت می کند که گفت: از آقای خودم، علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام شنیدم که از پدر گرامی اش و او از امام رضا و ایشان از ابای بزرگوارشان از امام حسین عليه السلام روایت کردند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

ابابکر نزد من به منزله گوش، عمر به منزله چشم و عثمان به منزله قلب است. چون فردا شد، نزد ایشان رفتم و نزد ایشان امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر و عثمان نشسته بودند. به ایشان عرض کردم: پدرجان! شنیدم که درباره این اصحاب چنین گفته اید؟ این چه جریان است؟ فرمود: بله، سپس به ایشان اشاره کرد و فرمود: ایشان گوش و چشم و قلب من هستند و از ایشان درباره این وصی من سؤال خواهد شد و اشاره به امیرالمؤمنین فرمود. سپس فرمود: خداوند می فرماید: همانا گوش و چشم و قلب، هر کدام از ایشان سؤال کرده خواهند شد. سپس فرمود: قسم به عزت پروردگارم که همه امت من روز قیامت از ولایت

الْقِيَامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَنْ وَاٰلِيَّهِ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ
اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

۸۶

۲۹۶

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى
الرُّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
وَ تَعَالَى لَيُبَغِضُ اللَّحْمَ وَ اللَّحِمَ السَّمِينُ
فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ عليه السلام إِنَّا لَنُحِبُّ اللَّحْمَ وَ مَا تَخْلُو بُيُوتَنَا
مِنْهُ فَكَيْفَ ذٰلِكَ فَقَالَ عليه السلام لَيْسَ حَيْثُ
تَذْهَبُ إِنَّمَا الْبَيْتُ اللَّحْمِ الَّذِي تُؤْكَلُ فِيهِ
لُحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ وَ أَمَّا اللَّحِمُ السَّمِينُ
فَهُوَ الْمَتَجَبَّرُ الْمُتَكَبِّرُ الْمُخْتَالُ فِي مِشِيَّتِهِ

۸۷

۲۹۷

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدُوسِ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيُّ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ
النَّيْسَابُورِيُّ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ

او پرسش خواهند شد و این گفتار خداوند است که
می فرماید: آنان را نگه دارید ایشان سؤال شدگانند.

۸۶

۲۹۶

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از
حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام
و ایشان از پدرش امام کاظم و ایشان از پدرش
امام صادق علیهما السلام نقل می فرماید که
فرمود: خداوند تبارک و تعالی گوشت و گوشت
پرچرب را دشمن می دارد! بعضی از اصحاب
عرض کردند: یا بن رسول الله ما گوشت را
دوست می داریم و خانه ما از آن خالی
نمی شود. این چگونه است؟ فرمود: راه چنان
نیست که رفته ای! خانه گوشت، خانه ای است
که در آن گوشت مردمان با غیبت خورده
می شود و گوشت پرچرب، راه رفتن انسان جابر
متکبر است.

۸۷

۲۹۷

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار
نیشابوری روایت می کند از علی بن محمد بن
قتیبه نیشابوری و او روایت می کند از حمدان
بن سلیمان و او نیز از عبدالسلام بن صالح

هروی روایت می‌کند که به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که از پدران گرامی شما روایت شده که هر که در ماه مبارک رمضان نزدیکی کند یا افطار نماید، بایستی سه کفاره (کفاره جمع) بدهد و نیز روایت شده که یک کفاره کافی است، کدام یک را لحاظ کنیم؟ فرمود: هر دو! هرگاه مرد، به حرام نزدیکی کند یا با حرام افطار نماید، آزادی بنده و دوماه پیاپی روزه و اطعام شصت فقیر و قضای آن روز بر او لازم است و اگر با حلال نزدیکی نماید یا با حلال افطار کند، یک کفاره و قضای آن روز بر او لازم می‌آید و اگر فراموشکار باشد، اشکالی بر او نیست.

۸۸

۲۹۸

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از احمد بن اشیم روایت می‌کند که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما! چرا عرب، فرزندان خود را سگ و پلنگ و یوزپلنگ و مانند آن می‌نامند؟ فرمود: عرب اهل جنگ بود. بانام‌های فرزندان خود بر دل دشمن هراس می‌اندازند و بندگان خود را

عَبْدُ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُوِيَ عَنْ آبَائِكَ فِيمَنْ جَامَعَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ أَوْ أَفْطَرَ فِيهِ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ وَ رُوِيَ عَنْهُمْ أَيْضًا كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ فَبِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ نَأْخُذُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمَا جَمِيعًا.

قَالَ مَتَى جَامَعَ الرَّجُلُ حَرَامًا أَوْ أَفْطَرَ عَلَى حَرَامٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَعَلَيْهِ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا وَ قَضَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ إِنْ كَانَ نَكَحَ حَلَالًا أَوْ أَفْطَرَ عَلَى حَلَالٍ فَعَلَيْهِ كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ وَ قَضَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ إِنْ كَانَ نَاسِيًا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ

۸۸

۲۹۸

حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيمَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لِمَ سَمَّوْا الْعَرَبُ أَوْلَادَهُمْ بِكَلْبٍ وَ نَمِرٍ وَ فَهْدٍ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ قَالَ كَانَتْ الْعَرَبُ أَصْحَابَ حَرْبٍ فَكَانَتْ تُهَوِّلُ عَلَى الْعَدُوِّ بِأَسْمَاءِ أَوْلَادِهِمْ وَ يُسَمُّونَ عَسِيدَهُمْ

فَرَجَ وَ مُبَارَكٌ وَ مَيْمُونٌ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ
يَتَيَّمُونُ بِهَا

برای تبرک و خوش یمنی فرج، مبارک، میمون
و چون این ها می نامند.

۸۹

۲۹۹

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ عَنْ
حَمْدَانَ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ
السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام يَقُولُ
أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ مَا مَعْنَى مَخْلُوقَةٌ قَالَ مُقَدَّرَةٌ

۸۹

۲۹۹

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از
حمدان سلیمان نیشابوری از عبدالسلام بن
صالح هروی نقل می کند که امام رضا علیه
السلام می فرمود: افعال بندگان، مخلوق است.
عرض کردم: یا بن رسول الله معنی مخلوق
است، چیست؟

فرمود: یعنی مقدر است.

۹۰

۳۰۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَلِيُّ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخِطَّاطُ
النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ يَاسِرِ
الْخَادِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ
يَلْبَسُ ثِيَابَهُ مِمَّا يَلِي يَمِينَهُ فَإِذَا لَبَسَ ثَوْبًا
جَدِيدًا دَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَقَرَأَ عَلَيْهِ

۹۰

۳۰۰

مرحوم والد و علی بن عبدالله و راق از سعد
بن عبدالله و او از علی بن حسین خیطاط
نیشابوری از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن
موسی بن جعفر علیهما السلام از یاسر خادم
از ابی الحسن عسکری علیه السلام از پدر
بزرگوارش از جدش امام رضا روایت فرمود که
ایشان لباس های خویش را از سمت راست
شروع به پوشیدن می فرمود و چون می خواست
لباس جدیدی بپوشد، کاسه ای آب می طلبید،

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ
هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقُلْ يَا أَيُّهَا
الْكَافِرُونَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ نَضَحَهُ عَلَى ذَلِكَ
الثَّوْبِ ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ هَذَا بِثَوْبِهِ مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَلْبَسَهُ لَمْ يَزَلْ فِي رَعْدٍ مِنْ عَيْشِهِ مَا
بَقِيَ مِنْهُ سِلْكٌ.

قال مصنف هذا الكتاب ره ياسر
الخدادم قد لقي الرضا عليه السلام و حديثه عن ابي
الحسن العسكري عليه السلام غريب

سپس بر آن ده بار انا انزلناه و ده بار قل هو الله
احد و ده بار قل يا ايها الكافرون مي خواند ،
سپس آن را بر لباس مي پاشيد و مي فرمود:
هر كه قبل از پوشيدن لباس يا جامه چنين
كند، هميشه در ناز و نعمت روزي خواهد بود،
تا زماني كه از آن لباس رشته اي موجود باشد.
مصنف كتاب مي گويد: ياسر خادم ، امام
رضا عليه السلام را ملاقات کرده و حديث او از
ابي الحسن عسكري عليه السلام غريب
مي نمايد.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۶۹

ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة
النبي صلى الله عليه وآله

۶۹

آنچه از امام رضا عليه السلام در صفت
پیامبر صلى الله عليه وآله روایت شده است

۱
۳۰۱

حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
سَعِيدِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ
اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مَنِيعٍ قَالَ
حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام
بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ قَالَ
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَأَلْتُ
خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ عَنْ حَلِيَّةِ رَسُولِ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَكَانَ وَصَافًا لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ كَانَ
رَسُولُ اللَّهِ فَخْمًا مَفْخَمًا يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ تَلَأُلُ
القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ أَطْوَلَ مِنَ المَرْبُوعِ وَ أَقْصَرَ

۱
۳۰۱

ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید
عسکری گوید: روایت کرد برای ما ابوالقاسم
عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بن منیع که گفت:
روایت کرد برای من اسماعیل بن محمد بن
اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
در مدینه که گفت: روایت کرد برای من علی بن
موسی بن جعفر بن محمد از موسی بن جعفر از
جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین عليه السلام
که فرمود: امام حسن عليه السلام فرمود: از خالوی خود
هند بن ابی هاله در شمائل و اوصاف رسول خدا صلى الله عليه وآله
پرسیدم و او خوب توصیف می کرد، گفت آن چه
ترجمه اش نزدیک به این است: آن حضرت صلى الله عليه وآله
بزرگ بود در دیده ها، نور از روی مبارکش می تابید
همچو ماه در شب بدر، نه کم قامت و نه بلند قامت.

سرش بزرگ بود، مویش مجعد و صاف نبود، بلندی موی سر مبارک از لاله گوش نمی گذشت و چنان چه جدا کردندش میسر بود، جدای می ساخت، رنگش درخشان، پیشانی گشاده، ابروها کشیده، کامل و پر، میان دو ابرویش رنگی بود که وقت غضب بر می آمد، پشت بینی بلند و از او نوری بر می آمد که بیننده در اولین نظر می دید، محاسن مبارکش پر مو بود و گونه اش هموار و دهان بزرگ و دندان ها گشاده، از سینه تا به ناف خطی باریک از موی کشیده، گردن مبارکش می گفتی گردن صورت هاست در صفای نقره، معتدل خلقت، تمام اندام به هم پیوسته، شکم با سینه مساوی، میان دو دوش از هم دور، سر بند استخوان ها درشت، بدنی مبارک و نورانی، خطی از مو کشیده بود از سینه تا به ناف او و جز این بدن و شکم مو نداشت، ساعد، شانه ها و بالای سینه مو داشت و دو دستش دراز و کفش فراخ و دست و پا متناسب، استخوانهایش صاف، کف پایشان گود و از میج پا به پایین پر گوشت نبود، آب از روی پایش رد می شد، در حرکت گام کامل برداشته، مایل، باوقار و سریع راه می رفت، گویی در سرازیری می رود، به تمام بدن بر می گشت، چشمانش به زیر افتاده و نگاهش به زمین طولانی تر از نگاه به آسمان بود، خیره نگاه نمی کرد و مبادرت به سلام اول داشت.

مِنَ الْمُشَدَّبِ عَظِيمِ الْهَامَةِ رَجُلَ الشَّعْرِ إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيْقَتُهُ فَرَقَ وَ إِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَقَرَهُ أَزْهَرَ اللَّوْنِ وَاسِعَ الْجَبِينِ أَرْجَ الْحَاجِبَيْنِ سَوَابِغَ فِي غَيْرِ قَرْنٍ بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدْرُهُ الْغَضَبُ أَقْنَى الْعِرْزَيْنِ لَهُ نُورٌ يَغْلُوهُ يَحْسَبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشْمَ كَثُ اللَّحِيَةِ سَهْلَ الْخَدَّيْنِ ضَلِيعَ الْفَمِ أَشْنَبَ مُفْلَجَ الْأَسْنَانِ دَقِيقَ الْمَسْرُبَةِ كَانَ عُنُقُهُ جِيدُ دُمِيَّةٍ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ مُعْتَدِلَ الْخَلْقِ بَادِنًا مُمَاسِكًا سَوَاءَ الْبَطْنِ وَ الصَّدْرِ بَعِيدًا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ ضَخْمَ الْكَرَادِيْسِ أَنْوَرَ الْمُسْتَجَرِدِ مَوْصُولَ مَا بَيْنَ اللَّبَّةِ وَ الشَّرَّةِ بِشَعْرِ يَجْرِي كَالْحِطِّ عَارِي الثَّدْيَيْنِ وَ الْبَطْنِ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ أَشْعَرَ الذَّرَاعَيْنِ وَ الْمَنْكِبَيْنِ وَ أَعَالِي الصَّدْرِ طَوِيلَ الرَّئْدَيْنِ رَحْبَ الرَّاحَةِ شَتْنُ الْكَفَّيْنِ وَ الْقَدَمَيْنِ سَائِلَ الْأَطْرَافِ سَبِطَ الْعَصَبِ خُمْصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ فَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْمَاءُ إِذَا زَالَ زَالَ تَقْلَعًا يَخْطُو تَكْفِيًا وَ يَنْشِي هَوْنًا ذَرِيْعَ الْمِشِيَّةِ إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ وَ إِذَا التَّمَّتْ التَّمَّتْ جَمِيعًا خَافِضَ الطَّرْفِ نَظْرُهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظْرِهِ إِلَى السَّمَاءِ جُلُّ نَظْرِهِ الْمَلَا حَظَّةً يَبْدُرُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ قَالَ قُلْتُ

فرمود: گفتم: برایم وصف کن گفتار او را. گفت: پیوسته محزون و در فکر بود، آسایش نداشت، بدون حاجت سخن نمی‌کرد، گفتارش کامل، نه زیاد سخن می‌نمود و نه کم، جوامع کلم ادا می‌نمود، بی فضول و تقصیر، نه به درشتی نه به خواری، نعمت بزرگ می‌داشت هر چند کوچک بود، نعمتی را مذمت نمی‌کرد، طعم غذا را مدح و ذم نمی‌کرد، او را در غضب نمی‌کرد دنیا و آن چه برای دنیا بود، چون کار حق در میان می‌آمد کسی او را نمی‌شناخت و پیش غضب او هیچ نمی‌ایستاد تا نصرت می‌نمود حق را، چون اشاره می‌کرد به تمام کف اشاره می‌کرد، وقت تعجب کف بر می‌گردانید، چون در غضب می‌شد اعراض می‌کرد و تند می‌شد و چون شاد می‌شد چشم زیر می‌داشت، اکثر خنده‌اش تبسم بود و از آن هادندان‌های همچو حب غمام لب می‌گشود. امام حسن علیه السلام فرمود: مدتی این خبر را به حسین علیه السلام نگفتم. چون گفتم، دیدم که او پیشتر این خبر گرفته و این حدیث از او و پدر خود پرسیده که آن حضرت علیه السلام چگونه بود داخل شدن و بیرون آمدن و نشستن و شکل او، هیچ نگذاشته بود. حسین علیه السلام گفت: از پدرم از نحوه داخل شدن رسول خدا پرسیدم. فرمود: داخل می‌شد و به اذن حاجت نداشت و مأذون بود، چون به منزل می‌رفت

صِفَ لِي مَنْطِقَهُ فَقَالَ كَانَ صَلَّى مُتَوَاصِلَ الْأُحْزَانِ دَائِمَ الْفِكْرَةِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَيَخْتِمُهُ بِأَشْدَاقِهِ يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَضلاً لَا فُضُولَ فِيهِ وَلَا تَقْصِيرَ دَمِثاً لَيْسَ بِالْجَافِي وَلَا بِالْمَهِينِ تَغْظُمُ عِنْدَهُ النُّعْمَةُ وَإِنْ دَقَّتْ لَا يَذُمُّ مِنْهَا شَيْئاً غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ لَا يَذُمُّ ذَوْاقاً وَلَا يَمْدَحُهُ وَلَا تُغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا فَإِذَا تُعْطِيَ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَلَمْ يَقُمْ لِعُضْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يُنْتَصَرَ لَهُ وَإِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبُهَا وَإِذَا تَحَدَّثَ قَارَبَ يَدَهُ الْيُمْنَى مِنَ الْيُسْرَى فَضَرَبَ بِإِبْهَامِهِ الْيُمْنَى رَاحَةَ الْيُسْرَى وَإِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ وَأَشَاحَ وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ جُلُّ ضِخْكِهِ التَّبَسُّمُ يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْغَمَامِ.

قَالَ الْحَسَنُ علیه السلام فَكُنْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام زَمَاناً ثُمَّ حَدَّثْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِ النَّبِيِّ صَلَّى وَمَخْرَجِهِ وَمَجْلِسِهِ وَ شَكْلِهِ فَلَمْ يَدْعُ مِنْهُ شَيْئاً قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام سَأَلْتُ أَبِي علیه السلام عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى فَقَالَ كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُوناً لَهُ فِي ذَلِكَ فَإِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزْأً

دُخُولُهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ جُزْءٌ لِلَّهِ تَعَالَى وَ جُزْءٌ لِأَهْلِهِ وَ جُزْءٌ لِنَفْسِهِ ثُمَّ جُزْءٌ جُزْءُهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَيُرَدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدْخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ كَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِشَارًا أَهْلَ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ وَ قَسَمَهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ وَ مِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ وَ مِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ فَيَسْأَعُلُ وَ يَشْغُلُهُمْ فِيمَا أَصْلَحَهُمْ وَ أَصْلَحَ الْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ وَ إِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي وَ يَقُولُ لِيُبْلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَ أُبْلَغُونِي حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِ حَاجَتِهِ فَإِنَّهُ مَنْ أُبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِهَا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ وَ لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ يَدْخُلُونَ رُؤَادًا وَ لَا يَقْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ وَيَخْرُجُونَ أَدْلَةً فَقَهَاءٌ فَسَأَلَتْهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ كَانَ يَضَعُ فِيهِ فَقَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْزَنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ وَ يُؤَلِّفُهُمْ وَ لَا يُتَفَرَّهُمْ.

وَ يُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَ يُؤَلِّفُهُ عَلَيْهِمْ وَ يُحَذِّرُ النَّاسَ وَ يَخْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ بِشْرَهُ وَ لَا خُلُقَهُ وَ يَتَفَقَّدُ أَصْحَابَهُ وَ يَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ وَ

زمان خود راسه جزء می کرد، طاعت و بندگی خداوند، اشتغال به خانواده و برای خود، بهره خود رامیان خود و مردم تقسیم می نمود، مطالب لایق هر کس را به ایشان می رسانید و از ایشان دریغ نمی کرد، به اذن او اهل فضل و کمال ترجیح یافتند و به فضیلت در دین از این بهره قسمتی بردند، بعضی را یک حاجت، دو حاجت و یا حاجات زیادی بود، مشغول به عمل ایشان شده و به معرفت الهی آموزگاری می نمود، اصلاح امور ایشان می فرمود، امت از او هر گونه مسایل می پرسید، پاسخ می فرمود، هر گونه که مصلحت است ایشان را اخبار کنید، حاضر، غایب را آگاهی دهد و هر کس دستش به من نمی رسد سخنی به نزدیک من شرح دهد، همانا هر کس حاجت کسی را که خود نمی تواند، به پادشاه برساند، خدا در قیامت دو قدم او را ثابت دارد، در نزدش جز سخنان معرفت الهی، مسائل دین و اصلاح امور مؤمنین و خلق ذکر نمی شد، احدی را در سختی نمی دید مگر رفع می نمود، چون مردم بر حضرتش داخل می شدند، اگر صاحب مطلب بودند وقت رجوع با حاجات برمی گشتند و چون از محضرش بیرون می شدند خود را ذلیل می دانستند، حضرت فرمود: از پدرم از مشی آن جناب در بیرون خانه پرسیدم، فرمود: جز سخن سودمند زبان نگشودی، تألیف قلوب کرده و مردم را نمی راند، کریم قوم را گرامی و او را ریاست می داد، مردم را از نافرمانی ترسانده

و خود را از ایشان نگاه داشتی، از اصحاب دلجویی و از حاضر سؤال غایب می نمود، نیک راستوده و زشت را تقبیح می کرد، میانهر و بود و از کسی غافل نشده، مباد مردم غافل یا وا زده شوند. از حق کوتاه نمی آمد و اجازه نیز نمی داد. اطرافیانشان، بهترین مردم بودند و ناصحین را بافضل تر می داشت و اهل مواسات و همدردی را نزد خود منزلت بالاتری عطا می فرمود.

امام می فرماید: از مجلس حضرت پرسیدم. گفت: نمی نشست و بر نمی خاست مگر ذکر می گفت. در جاهای همگانی اقامت نکرده و نهی می کرد. در مجالس در آخرین نقطه خالی می نشست و بدان امر می فرمود. به همنشینان چنان تفضل می فرمود که همه را گمان این بود، نزد او بهترین خویشت را تحمل می فرمود تا برود. سائل را حاجت روا یا با کلامی نرم، باز می گرداند. مردم از اخلاق او در آسایش بودند و پدری مهربان برای مردم و در حقوق با ایشان مساوی بود. مجلس او مجلس حلم و حیاء و راستی و امانتداری بود. در آن مجلس صدای بلند شنیده نمی شد و حرمت نمی شکست و لغزش، دوباره گویی نمی شد. همه با هم متعادل و متصل به هم باریسمان تقوا، متواضع، پیر را تواضع می کردند و کوچک را ترحم. حاجتمند را حاجت روا و غریب را محافظت می کردند.

يُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَ يُقْوِيهِ وَ يُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَ يُوهِنُهُ مُعْتَدِلَ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمِيلُوا وَ لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَ لَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ خِيَارُهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ وَ أَعْمَهُمْ نَصِيحَتُهُ لِلْمُسْلِمِينَ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَتُهُ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَ مُوَازَرَةً.

قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ فَقَالَ كَانَ ﷺ لَا يَجْلِسُ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرٍ وَ لَا يُوطِنُ الْأَمَاكِينَ وَ يَنْهَى عَنِ إِيْطَانِهَا وَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ وَ يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيحَتَهُ حَتَّى لَا يَخْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جُلَسَائِهِ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ مَنْ جَالَسَهُ صَابِرَةً حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفَ عَنْهُ مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِثْلٍ مِنَ الْقَوْلِ قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ مِنْهُ خُلُقَهُ وَ صَارَ لَهُمْ أَبًا رَحِيمًا وَ صَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صِدْقٍ وَ أَمَانَةٍ لَا تُرْفَأُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَ لَا تُؤْبَنُ فِيهِ الْحَرَمُ وَ لَا تُتَنَّى فَلَتَاتُهُ مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاصِعِينَ يُوقَرُونَ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَ يُؤْتِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

امام می فرماید: گفتم روش او درباره
 همنشینانش چگونه بود؟ فرمود: همیشه
 خوشرو، ملایم و خوش برخورد. نه سخت و تند! نه
 فریادکن و بدزبان و نه عیبجو و ستایشگر! نسبت
 به آن چه نمی پسندید، تغافل می کرد. آرزومند از او
 ناامید و مأیوس نمی شد. خویش را از جدل، زیاده
 گویی و کار نامربوط بر حذر و در مردمان از مذمت،
 عیب جویی و لغزش بینی خودداری می فرمود.
 مگر در چیزی که امید ثواب نبود، سخن نمی گفت.
 چون سخن می گفت، همگان گویا که پرنده بر
 سرشان نشسته باشد، ساکت بودند و چون ساکت
 می شد، سخن می گفتند. نزد او در گفتار نزاع
 نمی کردند و چون کسی سخن می گفت، دیگران
 سکوت می کردند تا سخنش پایان یابد. با مردم
 می خندید، با ایشان تعجب می کرد و در مقابل
 درخواست نابجای غریبان صبور بود و بدین
 گونه با اصحاب نیز بود و می فرمود: صاحبان
 حاجت را بجوید و اعانت کنید. از کسی ثناء
 نمی پذیرفت، مگر در برابر ثنای خویش و کلام
 کسی را قطع نمی فرمود، مگر آن که تجاوز کند که
 یا نهی کرده و یا مجلس را ترک می فرمود.
 می فرماید: از سکوت حضرت پرسیدم، فرمود:
 سکوتش بر چهار چیز منتهی بود: حلم و حذر و

فَقُلْتُ كَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلْسَانِهِ فَقَالَ
 كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيْنَ الْجَانِبِ
 لَيْسَ بِقَطِّمْ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ وَلَا
 فَحَّاشٍ وَلَا عِيَّابٍ وَلَا مَزَّاحٍ وَلَا مَدَّاحٍ
 يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَلَا
 يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤْمِلِيهِ قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثِ
 الْمِرَاءِ وَالْإِكْتَارِ وَمَا لَا يَغْنِيهِ وَتَرَكَ
 النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا
 يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ وَلَا
 يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ
 جُلْسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ وَإِذَا
 سَكَتَ تَكَلَّمُوا وَلَا يَسْتَنَازِعُونَ عِندَهُ
 الْحَدِيثَ وَإِذَا تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَنْصَتُوا لَهُ
 حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حَدِيثِهِ يَضْحَكُ مِمَّا
 يَضْحَكُونَ مِنْهُ وَتَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ
 وَ يَضِيرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ
 الْمُنْطِقِ حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ
 وَ يَقُولُ إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا
 فَارْفُدُوهُ وَلَا يَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ وَ
 لَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَهُ
 فَيَقْطَعُهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ قَالَ فَسَأَلْتُهُ
 عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ كَانَ
 سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعِ الْحِلْمِ وَالْحَذَرِ وَ

التَّقْدِيرِ وَ التَّفَكُّرِ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَبِي تَسْوِيَةٍ
النَّظَرِ وَ الإِسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَمَّا تَفَكُّرُهُ
فَبِمَا بَقِيَ وَ يَفْنَى وَ جُمِعَ لَهُ الْجِلْمُ فِي
الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَسْتَفْرِزُهُ وَ
جُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ أَخَذَهُ الْحَسَنَ
لِيَقْتَدِيَ بِهِ وَ تَزَكَّيَهُ الْقَبِيحَ لِيَسْتَهَيَّ عَنْهُ وَ
اجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَ الْقِيَامِ
فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و تقدیر و تفکیر؛ اما تقدیر در تساوی نظر و استماع
میان مردم بود و اما تفکر در آن می کرد که باقی
کدام است و فانی کدام، و جمع بود برای او حلم،
پس چیزی او را در غضب نمی افکند و از جا بر
نمی انگیزد و سبک و تند نمی ساخت. و مجتمع بود
برای او حذر در چهار چیز؛ فرامی گرفت کار نیکو را تا به او
اقتدا کنند و ترک می کرد قبیح را تا از آن باز ایستند
و سعی می کرد در تدبیر آن چه موجب صلاح امت باشد
و قیام می نمود به آن چه خیر دنیا و آخرت برای ایشان
جمع کند، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و قد رویت هذه الصفة عن مشايخ

مصنف می گوید این صفات را از مشایخ به
سندهای مختلفه روایت دارم و در کتاب نبوت
آورده ام و این جا بعضی از آن که از حضرت
رضاء علیه السلام مروی بود آوردم و تفسیر تعلیمات
مشکله کتاب در معانی الاخبار ذکر کرده ام.

بأسانید مختلفة قد أخرجتها في كتاب
النبوة وإنما ذكرت من طريقي إليها ما كان
فيها عن الرضا عليه السلام لأن هذا الكتاب مصنف
في ذكر عيون أخباره عليه السلام وقد أخرجت
تفسيرها في كتاب معاني الأخبار.

۳۰

باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من
الأخبار المنثورة

۳۰

و از جمله اخبار متفرقه که از
رضا علیه السلام مروی است

۱

۳۰۲

مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ نَعِيَ إِلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ وَهُوَ أَكْبَرُ أَوْلَادِهِ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَأْكُلَ وَقَدْ اجْتَمَعَ نُدْمَاؤُهُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ دَعَا بِطَعَامِهِ وَقَعَدَ مَعَ نُدْمَائِهِ وَجَعَلَ يَأْكُلُ أَحْسَنَ مِنْ أَكْلِهِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَ يَحُثُّ نُدْمَاءَهُ وَ يَضَعُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ يَعْجَبُونَ مِنْهُ أَنْ لَا يَرُونَ لِلْحُزْنِ أَثْرًا فَلَمَّا فَرَّغَ قَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَا عَجَبًا أُصِيبَتْ بِمِثْلِ هَذَا الْإِبْنِ وَ أَنْتَ كَمَا تَرَى قَالَ

۱

۳۰۲

مفسر جرجانی روایت می کند از امام حسن عسکری علیه السلام او از پدرش علی نقی و او از پدرش رضا و او از پدر خود کاظم علیه السلام روایت می کند که به امام صادق علیه السلام خبر وفات اسماعیل را که بزرگترین اولاد او بود، دادند. ایشان بر سر سفره بود، با اصحاب خود تبسم نمود و به اکل مشغول شد و بهتر از همه روزها چیزی خورد و اصحاب را تکلیف خوردن می کرد و خوردنی به نزد ایشان می نهاد و ایشان در تعجب بودند که هیچ اثر حزن در او نمی دیدند. چون فارغ شدند، گفتند: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما عجب ماندیم از تو که چنین پسری از تو فوت شد تو را بر این حالت می بینیم. گفت: چرا بر این حالت نباشم که به من خبر رسیده است از

صادق ترین صادقان که من می میرم و شما نیز؛ همانا گروهی که مرگ را شناخته و آن را نصب عین خود ساختند، هر که را از ایشان ربود، انکار نمی کنند و بر امر پروردگار خویش تسلیمند.

۲

۳۰۳

و به همین اسناد آن حضرت از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که روزی خاصان امام صادق علیه السلام نزد او نشسته بودند، در شب ماهتاب که خالی از ابر بود، گفتند: یا بن رسول الله چه نیکو می نماید این آسمان، و انوار این کواکب و اختران چه نیکو است. فرمود: «مدبّرات اربع که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت هستند، نظر می کنند به زمین و می بینند شما و برادران شما را در اطراف زمین و نور شما که می تابد به سوی آسمان ها و به سوی ایشان در حسن افزون است از انوار این اختران، و ایشان می گویند چنان چه شما می گویند: چه خوش می نماید نور این مؤمنان.»

و مَالِي لَا أَكُونُ كَمَا تَرَوْنَ وَ قَدْ جَاءَ فِي خَبَرٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ أَنِّي مَيِّتٌ وَ إِيَّاكُمْ إِنَّ قَوْمًا عَرَفُوا الْمَوْتَ فَجَعَلُوهُ نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَ لَمْ يُنْكِرُوا مَنْ يَخْطِفُهُ الْمَوْتُ مِنْهُمْ وَ سَلَمُوا لِأَمْرِ خَالِقِهِمْ عَزَّ وَ جَلَّ

۲

۳۰۳

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ كَانَ قَوْمٌ مِنْ خَوَاصِّ الصَّادِقِ علیه السلام جُلُوساً بِحَضْرَتِهِ فِي لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةٍ مُضْحِيَّةٍ فَقَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ أَدِيمَ هَذِهِ السَّمَاءِ وَ أَنْوَارَ هَذِهِ النُّجُومِ وَ الْكَوَاكِبِ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ هَذَا وَ إِنَّ الْمُدَبَّرَاتِ الْأَرْبَعَةَ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ علیه السلام يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَرْضِ فَيَرَوْنَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ نُورَكُمْ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَ إِلَيْهِمْ أَحْسَنُ مِنْ أَنْوَارِ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ كَمَا تَقُولُونَ مَا أَحْسَنَ أَنْوَارَ هَؤُلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ

۳

۳۰۳

و به همان اسناد امام رضا عليه السلام از پدر خود روایت می‌کند که مردی به خدمت امام صادق عليه السلام آمد و گفت: دل‌تنگ شدم از دنیا و از خدا مرگ می‌طلبم. فرمود: زندگی آرزو کن تا طاعت کنی نه معصیت. زندگی با طاعت بهتر است تو را از مرگ بدون طاعت و معصیت.

۳

۳۰۳

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ قَدْ سَمِئْتُ الدُّنْيَا فَأَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْمَوْتَ فَقَالَ تَمَنَّ الْحَيَاةَ لِتُطِيعَ لَا لِتَعْصِيَ فَلَأَنْ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ فَلَا تَعْصِيَ وَلَا تُطِيعَ

۴

۳۰۵

به همان اسناد امام رضا از امام صادق عليه السلام فرمود: مردی باشد که میان او و جنت بیشتر دوری باشد که از زیر زمین تا عرش است به خاطر گناه زیاد وی. پس جز این نباشد که او بگریزد از ترس خدای عزوجل از پشیمانی بر کار خویش تا آن که میان او و جنت نزدیک تر شود از پلک چشم به چشم.

۴

۳۰۵

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ مِمَّا بَيْنَ الثَّرَى وَ الْعَرْشِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَبْكِيَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَدْمًا عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا أَقْرَبُ مِنْ جَفْنِهِ إِلَى مُقَلَّتِهِ

۵

۳۰۶

به همان اسناد مروی است که گفت به امام صادق عليه السلام گفتند: خبر ده ما را از طاعون. گفت: عذاب خدا برای کافران و رحمت برای دیگران است. گفتند: چسان رحمت، عذاب باشد؟

۵

۳۰۶

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قِيلَ لِلصَّادِقِ أَخْبِرْنَا عَنِ الطَّاعُونِ قَالَ عَذَابُ اللَّهِ لِقَوْمٍ وَ رَحْمَةٌ لِآخَرِينَ قَالُوا وَ كَيْفَ تَكُونُ الرَّحْمَةُ عَذَابًا

قَالَ أَمَا تَعْرِفُونَ أَنَّ نِيرَانَ جَهَنَّمَ عَذَابٌ عَلَى الْكُفَّارِ وَ خَزَنَةٌ جَهَنَّمَ مَعَهُمْ فِيهَا فِيهِ رَحْمَةٌ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

فرمود: مگر شما نمی دانید که جهنم عذاب است برای کافران، و خازنان جهنم داخل اند در آتش با ایشان و آتش برای ایشان رحمت است.

٦

٣٠٧

٦

٣٠٧

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرِّضَاءِ عَنِ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ كَمْ مِمَّنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ لَأَعْيَابٍ يَكْثُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بُكَاءُهُ وَ كَمْ مِمَّنْ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَى ذَنْبِهِ خَائِفًا يَكْثُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْجَنَّةِ سُرُورُهُ وَ ضِحْكُهُ

به همان اسناد، امام صادق فرمود: بسیاری از آنان که بخندند به بازی و غفلت، در روز جزا بسیار بگریند. و کسانی که بسیار بگریند از خوف خدای تعالی و عذاب و بر گناه خود از خوف و ندامت، در بهشت سرور و خنده ایشان نیز بسیار خواهد بود.

٧

٣٠٨

٧

٣٠٨

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرِّضَاءِ عَنِ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ بَعْضِ أَهْلِ مَجْلِسِهِ فَقِيلَ عَلَيْهِ فَقَصَدَهُ عَائِدًا وَ جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَوَجَدَهُ دَنِفًا فَقَالَ لَهُ أَحْسِنُ ظَنِّكَ بِاللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ أَمَّا ظَنِّي بِاللَّهِ فَحَسَنٌ وَ لَكِنْ غَمِّي لِبَنَاتِي مَا أَمْرَضَنِي غَيْرَ رِفْقِي بِهِنَّ فَقَالَ الصَّادِقُ الَّذِي تَرْجُوهُ لِتَضْعِيفِ حَسَنَاتِكَ وَ مَعْوِ سَيِّئَاتِكَ فَارْجُوهُ لِإِصْلَاحِ حَالِ بَنَاتِكَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

به همان اسناد مروی است که امام صادق خبر از بعضی از اهل مجلس خود گرفت. گفتند: بیمار است. به عیادت اورفت و بر سر او بنشست، او را مشرف بر مرگ یافت. با او گفت: گمان خود به خدای عزوجل نیکو کن. گفت: گمانم به خدا نیک است، اما برای دختران خود مغمومم که مرا بیمار نکرد مگر غم ایشان. فرمود: آن خدایی که از او به زیادی حسنات و کم کردن سیئات امیدواری، حال دختران تو اصلاح کند. ندانستی که رسول خدا

از سدره المنتهی گذشتم و به شاخه‌های او رسیدم، دیدم بر بعضی از شاخه‌های آن پستان‌های آویخته بود. از بعضی شیر، بعضی روغن، بعضی عسل و بعضی چون آرد سپید می‌ریخت و همه به جانب زمین سرازیر بود. با خود گفتم: آیا قرارگاه این‌ها، کجا باشد؟ و جبرئیل علیه السلام با من نبود تا از او بپرسم که از مکان او در گذشته بودم و او از من باز پس مانده بود؛ پس رب من ندا کرد با من در ضمیر من که: ای محمد! این‌ها را ظاهر ساخته‌ام در این مکان رفیع‌تر، تا غذا دهم از آن‌ها دختران مؤمنان را از امت تو و پسران ایشان را، پس بگو با پدران دختران که تنگ نگرند سینه‌هاشان بر پریشانی و احتیاج دختران که من ایشان را چنان چه خلق کردم رزق می‌دهم.

۸

۳۰۹

به همان اسناد مروی است که امام صادق علیه السلام به بعضی از مردم نوشت: اگر خواهی عاقبت تو خیر باشد تا آن که از دنیا وقتی که بروی مشغول بهترین اعمال باشی؛ پس حق خدای را بر خود بزرگ شمار و روا مدار که نعمت‌های او در معاصی بذل کنی و به حلم او مغرور گردی

قَالَ لَمَّا جَاوَزْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى وَ بَلَغْتُ أَغْصَانَهَا وَ قُضْبَانَهَا رَأَيْتُ بَعْضَ ثَمَارِ قُضْبَانِهَا أَتْدَاوُهُ مُعَلَّقَةٌ يَقَطُرُ مِنْ بَعْضِهَا اللَّبَنُ وَ مِنْ بَعْضِهَا الْعَسَلُ وَ مِنْ بَعْضِهَا الدُّهْنُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَعْضِهَا شِبْهُ دَقِيقِ السَّمِيدِ وَ مِنْ بَعْضِهَا النَّبَاتُ وَ مِنْ بَعْضِهَا كَالنَّبِقِ فَيَهْوِي ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَى نَحْوِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي أَيْنَ مَقَرُّ هَذِهِ الْخَارِجَاتِ عَنْ هَذِهِ الْأَتْدَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ جِبْرِئِيلُ لِأَنِّي كُنْتُ جَاوَزْتُ مَرْتَبَتَهُ وَ اخْتَرَلْتُ دُونِي فَتَادَانِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فِي سِرِّي يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ أَنْبَتُهَا فِي هَذَا الْمَكَانِ الْأَرْفَعِ لِأَعْدُو مِنْهَا بَنَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِكَ وَ بَنِيهِمْ فَقُلْ لِأَبَاءِ الْبَنَاتِ لَا تَضِيقَنَّ صُدُورَكُمْ عَلَى فَاقَتِهِنَّ فَإِنِّي كَمَا خَلَقْتُهُنَّ أَرْزُقُهُنَّ

۸

۳۰۹

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ كَتَبَ الصَّادِقُ علیه السلام إِلَى بَعْضِ النَّاسِ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَ أَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعَظَّمْ لِلَّهِ حَقَّهُ أَنْ لَا تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعْاصِيهِ وَ أَنْ تَعْتَرَّ بِحِلْمِهِ عَنكَ وَ أَكْرِمْ

كُلُّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُ مِنَّا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ
لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ
نَيْتُكَ وَ عَلَيْهِ كَذِبُهُ

۹

۳۱۰

و اکرام کن هر که ما را یاد کرده و ادعای دوستی
ما می کند و صدق و کذب او بر تو نیست، تو بر
نیت خویشی و کذب او برای اوست.

۹

۳۱۰

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَانَ الصَّادِقُ عليه السلام
فِي طَرِيقٍ وَ مَعَهُ قَوْمٌ مَعَهُمْ أَمْوَالٌ وَ ذَكَرَ لَهُمْ
أَنَّ بَارِقَةً فِي الطَّرِيقِ يَقْطَعُونَ عَلَى النَّاسِ
فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ فَقَالَ لَهُمُ الصَّادِقُ عليه السلام
مَا لَكُمْ قَالُوا مَعَنَا أَمْوَالُنَا نَخَافُ عَلَيْهَا أَنْ
تُؤْخَذَ مِنَّا أَوْ تَأْخُذَهَا مِنَّا فَلَعَلَّهُمْ يَنْدَفِعُونَ
عَنْهَا إِذَا رَأَوْا أَنَّهَا لَكَ فَقَالَ وَ مَا يُذْرِيكُمْ
لَعَلَّهُمْ لَا يَفْصِدُونَ غَيْرِي وَ لَعَلَّكُمْ
تَعْرِضُونِي بِهَا لِلتَّلْفِ فَقَالُوا فَكَيْفَ نَصْنَعُ
نَذْفِنَهَا قَالَ ذَلِكَ أَضْيَعُ لَهَا فَلَعَلَّ طَارِبًا
يَطْرِي عَلَيْهَا فَيَأْخُذُهَا وَ لَعَلَّكُمْ لَا تَغْتَدُونَ
إِلَيْهَا بَعْدُ فَقَالُوا كَيْفَ نَصْنَعُ دَلْنَا قَالَ
أَوْدِعُوهَا مَنْ يَحْفَظُهَا وَ يَدْفَعُ عَنْهَا وَ يُرِيبُهَا
وَ يَجْعَلُ الْوَاحِدَ مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا
فِيهَا ثُمَّ يَرُدُّهَا وَ يُؤَفِّرُهَا عَلَيْكُمْ أَحْوَجَ مَا
تَكُونُونَ إِلَيْهَا قَالُوا مَنْ ذَاكَ قَالَ ذَاكَ رَبُّ
الْعَالَمِينَ قَالُوا وَ كَيْفَ نُودِعُهُ قَالَ تَتَصَدَّقُونَ

و به همین اسناد مروی است که امام
صادق عليه السلام در طریقی بود و با او صاحبان اموال
بودند و خبر شنیدند که راهزنان در سر راهند
و راه می زنند، مردم ترسیدند. امام فرمود: شما
را چه می شود؟ گفتند: با ما مال هاست
می ترسیم از ما بستانند. می شود تو آن ها را
بستانی؟ شاید ایشان چون ببینند که مال ها از
توست، از ما دست بردارند. گفت: چه می دانید،
شاید ایشان قصد کسی جز من نداشته باشند
و مرا به این سبب در معرض تلف افکنید.
گفتند: آیا در زمین دفن کنیم؟ فرمود: شاید
کسی برسد و آن ها را برآورد و یا چون بازگردید
آن را نیابید. گفتند: چه کنیم؟ دلالتی کن.
گفت: به ودیعت نهید نزد کسی که آن ها را
حفظ کرده، شرم مردم را برگرداند و آن ها را نمود
داده از دنیا و مافیها بهتر کرده، در وقت شدت
حاجت به شما برگرداند. گفتند: او کیست؟ فرمود:
رب العالمین! گفتند: چگونه ودیعت نهیم نزد او.

بِهِ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا وَ أُنْسَى
لَنَا الضُّعْفَاءُ بِحَضْرَتِنَا هَذِهِ قَالَ فَأَعْرَضُوا
عَلَى أَنْ تَتَصَدَّقُوا بِثُلُثِهَا لِيَدْفَعَ اللَّهُ عَنْ
بَاقِيهَا مَنْ تَخَافُونَ قَالُوا قَدْ عَزَمْنَا قَالَ فَأَنْتُمْ
فِي أَمَانِ اللَّهِ فَاْمَضُوا فَمَضُوا فَظَهَرَتْ لَهُمْ
الْبَارِقَةُ فَخَافُوا فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام كَيْفَ
تَخَافُونَ وَ أَنْتُمْ فِي أَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَقَدَّمَ
الْبَارِقَةُ وَ تَرَجَّلُوا وَ قَبَّلُوا يَدَ الصَّادِقِ عليه السلام وَ
قَالُوا رَأَيْنَا الْبَارِقَةَ فِي مَنَامِنَا رَسُولَ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَأْمُرُنَا بِعَرْضِ أَنْفُسِنَا عَلَيْكَ فَتَحْنُ
بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَضْحَبُكَ وَ هُوَ لَاءِ لِنُدْفَعُ
عَنْهُمْ الْأَعْدَاءَ وَ اللَّصُوصَ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام
لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ الَّذِي دَفَعَكُمْ عَنَّا
يُدْفَعُهُمْ فَمَضُوا سَالِمِينَ وَ تَصَدَّقُوا بِالثُّلُثِ وَ
بُورِكَ لَهُمْ فِي تِجَارَاتِهِمْ فَرَبِحُوا لِدُرِّهِمْ
عَشْرَةَ فَقَالُوا مَا أَعْظَمَ بَرَكَهَ الصَّادِقِ عليه السلام
فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام قَدْ تَعَرَّفْتُمْ الْبَرَكَهَ فِي
مُعَامَلَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَدُومُوا عَلَيْهَا

گفت: تصدق کنید به آن اموال بر ضعیفان.
گفتند: ضعیفان این جا نیستند. گفت: عزم
کنید که یک سوم آن را به تصدق دهید تا خدا
باقی راز شر ایشان محافظت کند. گفتند: عزم
کردیم. گفت: در امان خدا روانه شوید. روانه
شدند چون راه زنان ظاهر شدند، ترسیدند.
فرمود: چرا می ترسید شما در امان خدایید!
ایشان آمدند و پیاده شده، دست امام بوسیدند
و گفتند: در خواب رسول خدا صلى الله عليه وآله را دیدیم ما
را امر به خدمت شما فرمود. اینک ما در خدمت
توایم تا از شما شر دشمنان و دزدان دفع کنیم.
فرمود: ما را به شما احتیاج نیست که آن که شر
شما از ما دفع کرد، دیگران نیز دفع کند. پس
جماعت به سلامت رفتند و یک سوم مال را
صدقه دادند و آن تجارت مبارک آمد و از ده
برابر سود یافتند و گفتند: چه بزرگ بود برکت
صادق عليه السلام. فرمود: دانستید سود معامله برای
خدا؛ پس پیوسته با او معامله کنید و از او سود

بگیرید.

۱۰

۳۱۱

به همان اسناد حضرت رضا عليه السلام روایت کند
از پدرش عليه السلام که گفت: امام صادق عليه السلام مردی را
دید که بر فوت فرزند خود سخت جزع می نمود.

۱۰

۳۱۱

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ رَأَى الصَّادِقَ رَجُلًا
قَدِ اشْتَدَّ جَزَعُهُ عَلَى وَلَدِهِ فَقَالَ يَا هَذَا

جَزَعْتَ لِلْمُصِيبَةِ الصُّغْرَى وَ غَفَلْتَ عَنِ
الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى وَ لَوْ كُنْتَ لِمَا صَارَ إِلَيْهِ
وَلَدُكَ مُسْتَعِدًّا لَمَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ جَزَعُكَ
فَمُصَابِكَ بِتَرْكِكَ الْإِسْتِعْدَادَ أَعْظَمُ مِنْ
مُصَابِكَ بِوَلَدِكَ

گفت: برای مصیبت کوچک جزع می کنی و از
مصیبت بزرگ غافلی! اگر تو مهتای این حال
بودی، چنین جزع نمی کردی و مصیبتی که تو
به خاطر عدم آمادگی برای مرگ بدان گرفتاری
از مصیبت فرزندت بزرگ تر است.

۱۱

۳۱۲

۱۱

۳۱۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ - أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ
سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا قَالَ وَ قَالَ
الرَّضَا عليه السلام كَانَ أَبِي عليه السلام إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ
قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ
اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي بَلْ بِحَوْلِكَ وَ
قُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا بِهِ لِرِزْقِكَ فَأَتَيْتَنِي بِهِ
فِي عَافِيَةٍ

به همان اسناد از حضرت رضا عليه السلام روایت
کرده که آن حضرت فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم نزدیک تر است به
اسم اعظم از سیاهی چشم به سپیدی آن. و هم
گفت: پدر من چون از منزل بیرون می آمد
می گفت: بسم الله الرحمن الرحيم؛ به حول
و قوه خداوند تبارک و تعالی خارج شدم نه به
حول و قوه خودم، بلکه به حول خدای تعالی.
خدایا! متعرض روزی تو شده ام، پس مراد
عافیت از آن عطا فرما.

۱۲

۳۱۳

۱۲

۳۱۳

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
هَاشِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ

احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از جدش از علی بن معبد از حسین بن خالد

جَدِّي اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام سَمِعْتُ
أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ أَوَّلَ سُورَةٍ نَزَلَتْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ
آخِرَ سُورَةٍ نَزَلَتْ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

از حضرت رضاء عليه السلام گفت: از پدر خود شنیدم که
از پدر خود حدیث می کرد که اول سوره که نازل
شد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * اِقْرَأْ بِسْمِ
رَبِّكَ * و آخر سوره که نازل شد ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ
اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بود.

۱۳

۳۱۲

۱۳

۳۱۲

حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ
بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِقَمٍّ فِي رَجَبِ سَنَةِ
تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي
عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ
أَنْتَ بَابُ اللَّهِ وَ أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ
النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَ أَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَنْتَ
الْمَثَلُ الْأَعْلَى يَا عَلِيُّ أَنْتَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ سَيِّدُ
الصَّدِيقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ
أَنْتَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ يَا عَلِيُّ أَنْتَ خَلِيفَتِي
عَلَى أُمَّتِي وَ أَنْتَ قَاضِي دِينِي وَ أَنْتَ مُنْجِزُ
عِدَاتِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمَظْلُومُ بَعْدِي يَا عَلِيُّ

حمزة بن محمد بن احمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زيد بن علی بن حسین بن علی
ابن طالب در رجب سال ۳۳۹ در قم گفت: پدرم
روایت می کند از یاسر خادم و او نیز روایت
می کند از امام علی بن موسی الرضا عليه السلام
و ایشان نیز روایت می کند از امام حسین بن
علی عليه السلام روایت می کند که رسول خدا صلى الله عليه وآله با
علی گفت:

یا علی تو حجت خدایی و نیز توباب خدایی
و راهی به سوی خدا و تویی نبا عظیم (یعنی
خبر بزرگ که در سوره نبا مذکور است) و تویی
صراط مستقیم و تویی مثل اعلی! یا علی
تویی امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین
وصیتین و بزرگترین و برترین صدیقین!
یا علی تویی فاروق اعظم و تویی صدیق اکبر.
یا علی تو مظلومی بعد از من. یا علی

أَنْتَ الْمُفَارِقُ بَعْدِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْمَحْجُورُ
بَعْدِي أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى وَ مَنْ حَضَرَ مِنْ
أُمَّتِي أَنَّ حِزْبِكَ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ وَ
أَنَّ حِزْبَ أَعْدَائِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.

۱۴

۳۱۵

۱۴

۳۱۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ هِلَالِ الْعَبْرَتَائِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ لِي لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلِمٍ تَسْقُطُ
فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَلِيَجَةِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ
الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي يَنْبِكِي عَلَيْهِ
السَّمَاءُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرَّى وَ حَرَّانَ وَ
كُلُّ حَزِينٍ لَهْفَانٍ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِي
جَدِّي شَيْبِي وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ
جُيُوبُ النُّورِ تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَمِ
مِنْ حَرَّى مُؤْمِنَةٍ وَ كَمِ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَيْرَانَ
حَزِينٍ عِنْدَ فَقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ كَأَنِّي بِهِمْ
آيِسٌ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يَسْمَعُ مَنْ بَعْدَ
كَمَا يَسْمَعُ مَنْ قُرْبَ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ.

پس از من از تو مفارقت جسته، تو را مهجور
گذارند. گواه می سازم خدا و حاضرین امت
خود را که حزب تو، حزب من و حزب من،
حزب خدا و گروه دشمنان تو حزب شیطانند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ناچار است از
فتنه‌ای گرو سخت که در آن هر رفاقت
و دوستی زایل گردد و این وقتی است که شیعه
فرزند سوّم مرا نیابد و از ایشان گم گردد
و بگریند بر او و اهل آسمان و اهل زمین و هر زن
و مرد جگر سوخته و هر غمگین حسرت زده.
بعد از آن گفت: پدر و مادرم فدای هم نام جد
من، شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیه السلام
مشمول است بر او چیب‌های نور که فروزان
باشد به شعاع ضیاء قدس، بسا زنان
جگر سوخته و بسا مؤمنان متأسف حیرت زده
غمگین، وقتی که نیابند ماء معین را، گویا من
نظر می‌کنم به ایشان وقتی که از آن نومیدتر
نباشند، ناگاه ندا کرده شود، به ندایی که از دور
شنیده شود چنان چه از نزدیک شنیده
می‌شود و آن رحمت باشد بر مؤمنان و عذاب
باشد بر کافران.

۱۵

۳۱۶

پدرم از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد
بن عیسی از حسین بن علی و شاء از امام
رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: نزدیک ترین
حالت بنده به خدا در حالت سجده است، از
این روست که خداوند می فرماید: واسجد
واقترب، سجده کن و نزدیک شو.

۱۶

۳۱۷

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از محمد بن
حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل از
امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:
نماز، موجب تقرب انسان متقی است.

۱۷

۳۱۸

مرحوم والد از سعد بن عبدالله و محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از
حجال از سلیمان جعفری از امام رضا علیه
السلام روایت می کند که فرمود:
بادی آمد و من در سجده بودم، هر کس از
آن هول، مکانی طلب می کرد و من در سجده

۱۵

۳۱۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَائِ قَالَ
سَمِعْتُ الرَّضَاءَ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ
الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ
قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ

۱۶

۳۱۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ
أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرَّضَاءِ قَالَ الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ
تَقِيٍّ

۱۷

۳۱۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ
جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ
الْحَجَّالِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قَالَ
الرَّضَاءُ جَاءَتْ رِيحٌ وَ أَنَا سَاجِدٌ وَ جَعَلَ
كُلُّ إِنْسَانٍ يَطْلُبُ مَوْضِعاً وَ أَنَا سَاجِدٌ مُلِحٌّ

فِي الدُّعَاءِ عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى
سَكَنْتَ

بودم و الحاح می کردم در دعا با پروردگار
خود، تا ساکن گشت.

۱۸

۳۱۹

محمد بن حسن بن احمد بن ولید از
محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن
عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت
می کند که امام رضا علیه السلام علیه السلام را که چون
به سجده می رفت، سه انگشت از انگشتان خود
را حرکت می داد، یکی بعد از دیگری، حرکتی
سبک، گویا تسبیح را می شمرد، بعد از آن سر
برمی داشت. و گفت: دیدم او را که خم می شد
در رکوع زیاده از رکعتان که دیده بودم، گویا
چون به رکوع می رفت دو بال خود می گشود.

۱۹

۳۲۰

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از امام
رضا علیه السلام نقل می کرد که فرمود: هرگاه بنده در
حال سجود به خواب رود، خدای عزوجل با
ملایکه گوید: نظر کنید به بنده که روح او قبض
کرده ام و او در طاعت من است.

۱۸

۳۱۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ
رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام إِذَا سَجَدَ يُحْرِكُ ثَلَاثَ
أَصَابِعٍ مِنْ أَصَابِعِهِ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ
تَحْرِيكًا خَفِيفًا كَأَنَّهُ يَعْدُ التَّسْبِيحَ ثُمَّ يَرْفَعُ
رَأْسَهُ قَالَ وَرَأَيْتُهُ يَرْكَعُ رُكُوعًا أَخْفَضَ مِنْ
رُكُوعِ كُلِّ مَنْ رَأَيْتُهُ يَرْكَعُ كَانَ إِذَا رَكَعَ جَنَحَ
بِيَدَيْهِ

۱۹

۳۲۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا نَامَ
الْعَبْدُ وَهُوَ سَاجِدٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
لِلْمَلَائِكَةِ انظُرُوا إِلَى عَبْدِي قَبَضْتُ رُوحَهُ وَ
هُوَ فِي طَاعَتِي

٢٠

٣٢١

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ
 بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ
 بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ
 الْبَزَنْطِيِّ قَالَ قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الْحَسَنِ
 الرُّضَائِيِّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي
 أَنَّ الْمَوَالِي إِذَا رَكِبَتْ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ
 الصَّغِيرِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ بِهِمْ لِئَلَّا يَنَالَ
 مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا فَاسْأَلْكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ
 لَا يَكُنْ مَدْخُلُكَ وَ مَخْرَجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ
 الْكَبِيرِ وَ إِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مِنْكَ مَعَكَ
 ذَهَبٌ وَ فِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ إِلَّا أُعْطِيْتَهُ
 وَ مَنْ سَأَلَكَ مِنْ عُمُومَتِكَ أَنْ تَبْرَهُ فَلَا
 تُعْطِهِ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِينَ دِينَارًا وَ الْكَثِيرُ
 إِلَيْكَ وَ مَنْ سَأَلَكَ مِنْ عَمَاتِكَ فَلَا تُعْطِهَا
 أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةِ وَ عَشْرِينَ دِينَارًا وَ الْكَثِيرُ
 إِلَيْكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ فَانْفِقْ وَ لَا
 تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِفْتَارًا

٢٠

٣٢١

مرحوم والد و محمد بن حسن بن احمد بن
 وليد از محمد بن يحيى عطار از احمد بن
 محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابى نصر
 بزنتى روايت کرده اند كه گفت: خواندم نامه اى
 كه ابو الحسن رضاء عليه السلام به ابى جعفر عليه السلام نوشته
 بود به اين مضمون: به من رسيد كه هرگاه تو
 سوار مى شوى موالى تو را از در كوچك بيرون
 مى برند از راه بخلى كه دارند تا كسى از تو به
 چيزى نرسد. پس مى خواهم از تو به حقى كه
 دارم بر تو كه داخل نشوى و بيرون نروى مگر از
 در بزرگ و هرگاه سوار شوى بايد با تو نقره و طلا
 باشد و بعد از آن هيچ كس از تو سؤال نكند؛ مگر
 او را عطايى كنى و از عموهاى تو هر كه از تو
 احساس توقع كند او را كمتر از پنجاه زر سرخ
 ندهى و در بيشتر از اين اختيار دارى و از
 عمه هاى تو هر كه از تو چيزى خواهد او را كمتر
 از بيست و پنج زر سرخ ندهى و در بيشتر از آن
 اختيار دارى و جز اين نيست كه من مى خواهم
 كه خداى عزوجل تو را بردارد و رفعت دهد؛
 پس خرج كن و مترس از جانب خداوند عرش،
 تنگ ساختن روزى را.

۲۱

۳۲۲

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ
 النَّيْهَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ
 بْنُ جَبْرِئِيلَ الْجُرْجَانِيُّ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا
 إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَبُو عَمْرٍو الْقَطَّانُ
 قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ
 الطَّائِبِيُّ بِبَغْدَادَ عَلَى بَابِ صَفْرِ الشُّكْرِيِّ عِنْدَ
 جِسْرِ أَبِي الزُّنْجِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو أَحْمَدَ بْنُ
 سُلَيْمَانَ الطَّائِبِيُّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى
 الرِّضَا عليه السلام بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ وَ
 مِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ
 أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
 عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي
 الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ
 أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله تَحْشُرُ
 ابْنَتِي فَاطِمَةَ عليها السلام يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَعَهَا ثِيَابُ
 مَصْبُوعَةٌ بِالدِّمَاءِ تَتَلَقُّ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ
 الْعَرْشِ تَقُولُ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ أَحْكَمَ بَيْنِي
 وَبَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
 طَالِبٍ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ يَحْكُمُ
 لِابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ

۲۱

۳۲۲

ابوعلی احمد بن ابی جعفر بیهقی از ابوعلی
 احمد بن علی بن جبرئیل جرجانی بزاز از
 اسماعیل بن ابی عبدالله ابو عمر قطان از احمد
 بن عبدالله بن عامر طایی در بغداد کنار پل
 ابی الزنج بر دروازه «صقر السکری» روایت کرد
 که ابو احمد بن سلیمان طایی از علی بن موسی
 الرضا علیه السلام در مدینه در سال ۱۹۴ از
 پدر بزرگوارش امام موسی کاظم عليه السلام از پدر
 بزرگوارش امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوارش
 امام باقر عليه السلام از پدر بزرگوارش امام سجاد عليه السلام از
 پدر بزرگوارش امام حسین عليه السلام از پدر
 بزرگوارش امیر المؤمنین عليه السلام و ایشان از پیامبر
 اکرم صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود:
 محشور گردد دختر من، فاطمه روز قیامت
 و با او جامه‌ها باشد به خون‌های رنگ شده و در
 آویزد به قائم‌های از قوائم عرش و گوید: یا احکم
 الحاکمین حکم کن میان من و میان قاتل
 فرزندم و گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله و حکم برای
 دختر من فاطمه شود به حق رب کعبه.

۲۲

۳۲۳

ابواسد عبدالصمد بن عبدالشهید انصاری
در سمرقند از پدرش از احمد بن اسحاق علوی
موسوی از پدرش از عمویش حسن بن اسحاق
از عمویش امام رضا علیه السلام نقل می‌کند
که فرمود پدرم از پدرش از جدش
امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بدون شنیدن،
دین اتخاذ کند، خدای او را به فنا اندازد و هر که
دین گیرد به شنیدن از غیر دری که گشوده
است آن را خدای عزوجل برای خلق خود، او
مشرک است و آن دری که مورد وثوق
و اطمینان است بروحی خدای تبارک و تعالی
محمد صلی الله علیه و آله است.

۲۳

۳۲۴

ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن اسحاق
روایت می‌کند از ابوسعید نسوی از ابراهیم بن
محمد بن هارون از احمد بن ابوالفضل بلخی
و او از دایی یحیی بن سعید بلخی از امام علی
بن موسی الرضا علیه السلام روایت می‌کند که
آن حضرت از پدران گرامی خویش از مولای

۲۲

۳۲۳

حَدَّثَنَا أَبُو أَسَدٍ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ
الشَّهِيدِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِسَمَرَقَنْدَ
قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ
الْعَلَوِيُّ الْمَوْسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ
أَخْبَرَنِي عَمِّي الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ
سَمِعْتُ عَمِّي عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ
حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله
مَنْ دَانَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ أَلَزَمَهُ اللَّهُ الْبَيْتَةَ إِلَيَّ
الْفَنَاءِ وَ مَنْ دَانَ بِسَمَاعٍ مِنْ غَيْرِ الْبَابِ
الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِخَلْقِهِ فَهُوَ
مُشْرِكٌ وَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَيَّ وَ خِيَّ اللَّهُ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله

۲۳

۳۲۴

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ
النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ
الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي خَالُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ
الْبَلْخِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ بَيْنَمَا أَنَا أُمْسِي
مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ إِذْ
لَقِينَا شَيْخًا طَوِيلَ كَثُ اللَّحْيَةِ بَعِيدُ مَا بَيْنَ
الْمَنْكِبَيْنِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ رَحَّبَ بِهِ
ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ.

فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَابِعَ الْخُلَفَاءِ وَ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَلَيْسَ كَذَلِكَ هُوَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَلَى ثُمَّ
مَضَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الَّذِي قَالَ
لِي هَذَا الشَّيْخُ وَ تَصْدِيقُكَ لَهُ قَالَ أَنْتَ
كَذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ
فِي كِتَابِهِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ
الْخَلِيفَةُ الْمَجْعُولُ فِيهَا آدَمُ عليه السلام وَ قَالَ يَا
دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ
بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ فَهُوَ الثَّانِي وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ
حِكَايَةً عَنْ مُوسَى جِبْنَ قَالَ لِهَارُونَ اخْلُفْنِي
فِي قَوْمِي وَ أَصْلَحْ فَهُوَ هَارُونَ إِذَا اسْتَخْلَفَهُ
مُوسَى صلى الله عليه وآله فِي قَوْمِهِ فَهُوَ الثَّلَاثُ وَ قَالَ عَزَّ
وَ جَلَّ وَ أَذَانُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ
يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ فَكُنْتُ

مستقیان امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
می کند که فرمود:
با پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله در بعضی از کوچه ها
و راه های مدینه می رفتم که شیخی طویل
موی، ریشش انبوه، میان دوشش از هم دور، به
ما برخورد. پس بر نبی خدا سلام کرد و ترحیب
نمود؛ پس به من ملتفت شد و گفت: السلام
علیک یا رابع الخلفاء و رحمة الله و بركاته،
چنین است یا رسول الله؟ گفت با او رسول
خدا صلى الله عليه وآله بلی. پس بگذشت. گفتم: یا رسول الله
چه بود این که گفت این شیخ و حضرتت
تصدیق نمودی؟ فرمود: تو چنانی که گفت، چرا
که خدای تعالی می فرماید: «من در زمین
خلیفه ای خواهم گماشت»، و آن حضرت آدم
بود که اول خلیفه بود، و نیز فرموده است: «ای
داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس
میان مردم به حق حکم کن» و او دوم خلیفه
است و نیز خداوند از قول موسی به هارون نقل
می فرماید که گفت: ای هارون! خلیفه من در
قوم من باش و اصلاح کن و اوسوم خلیفه است.
و نیز خداوند می فرماید: «و اعلامی است از خدا
و رسولش به مردمان در روز حج اکبر...» و توان
اعلام کننده از جانب خدا و رسولش بودی و تو

وصی من و وزیر من و قاضی دین من و اداکننده
از جانب من می باشی، توبه من بر منزلت
هارون به موسی علیه السلام هستی، غیر این که
پیغمبر نباشد بعد از من و تو چهارم خلفایی،
چنان چه این شیخ بر تو سلام کرد، آیا نمی دانی او
که بود؟ گفتم: نه. گفت: او برادر تو خضر علیه السلام است.

۲۴

۳۲۵

و هم از طریق آن حضرت علیه السلام و پدران
گرامی اش علیهم السلام مروی است که
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: داخل شدیم من
و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیدم او را که سخت
می گریست. گفتم: فدای تو باد پدر و مادرم، یا
رسول الله چه چیز تو را می گریاند؟ گفت: یا علی
شبی که مرا به آسمان بردند دیدم زنی چند را
از امت من در عذابی سخت، عجب ماندم که آن
چه حالت است و گریستم به جهت عذابی
سخت که بر ایشان می رفت، دیدم زنی را به
موی او آویخته بودند مغز سرش می جوشید
و دیدم زنی را به زبانش آویخته بودند و آب جوش
در حلقش می ریختند و دیدم زنی را به پستانش
آویخته بودند و زنی دیدم گوشت تن خود می خورد
و آتش از زیر او می افروخت و زنی دیدم دو پایش

أَنْتَ الْمُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ وَ أَنْتَ
وَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَ قَاضِي دِينِي وَ الْمُؤَدِّي
عَنِّي وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَأَنْتَ رَابِعُ الْخُلَفَاءِ كَمَا
سَلَّمَ عَلَيْكَ الشَّيْخُ أَوْ لَا تَدْرِي مَنْ هُوَ قُلْتُ
لَا قَالَ ذَاكَ أَخُوكَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمَ

۲۴

۳۲۵

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ
الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
دَخَلْتُ أَنَا وَ فَاطِمَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
فَوَجَدْتُهُ يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي
وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الَّذِي أَبْكََاكَ فَقَالَ يَا
عَلِيُّ لَيْلَةٌ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ نِسَاءً
مِنْ أُمَّتِي فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ فَأَنْكَرْتُ شَأْنَهُنَّ
فَبَكَيْتُ لِمَا رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ عَذَابِهِنَّ وَ رَأَيْتُ

به دو دست بسته بودند و بر او مارها و عقربها مسلط ساخته و زنی دیدم که کور و گنگ در تابوتی از آتش دماغ سرش از بینی او بیرون آمده و بدنش پاره پاره بود از جذام و برص، و زنی دیدم آویخته شده به دو پای خود در تنوری از آتش، و زنی دیدم که پاره می کردند گوشت جسد او را از پیش رو و از پس سر به فیچی هایی از آتش، و زنی دیدم می سوخت روی او و روی دو دست او را و او روده های خود می خورد، و زنی دیدم که سرش، سر خوک بود و بدنش بدن حمار، در هزار گونه عذاب، و زنی دیدم به صورت سگ، و آتش داخل می شد در مقعدش و بیرون می آمد از دهانش، و ملایکه می زدند بر سر و بدنش گرزها از آتش. فاطمه علیها السلام گفت: ای حبیب من و قره عین من مرا خبر ده که عمل و سیرت ایشان چه بود که این گونه عذابها خدای عزوجل بر ایشان گماشت؟ فرمود: ای دختر من آن که به موی آویخته شده بود، او موی خود از مردمان [نامحرم] نمی پوشید و آن که به زبان آویخته شده بود شوهر خود را می رنجانید و آن که به پستان آویخته شده بود سر او می زد از فراش شوهر خود، و آن که به پا آویخته شده بود بی اذن

امرأة معلقة يشغرها يغلى دماغ رأسها و رَأَيْتُ امْرَأَةً مَّعْلَقَةً بِلِسَانِهَا وَ الْحَمِيمُ يُصَبُّ فِي حَلْقِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مَّعْلَقَةً بِسُدِّيْنِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً تَأْكُلُ لَحْمَ جَسَدِهَا وَ النَّارُ تُوقَدُ مِنْ تَحْتِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ شُدَّ رِجْلَاهَا إِلَى يَدَيْهَا وَ قَدْ سُلِّطَ عَلَيْهَا الْحَيَّاتُ وَ الْعَقَّارِبُ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً صَمَاءَ عَمِيَاءَ خَرَسَاءَ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ يَخْرُجُ دِمَاجُ رَأْسِهَا مِنْ مَنْخَرِهَا وَ بَدْنُهَا مُتَقَطِعٌ مِنَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مَّعْلَقَةً بِرِجْلَيْهَا فِي تَنْوْرِ مِنْ نَارٍ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً تَقَطِّعُ لَحْمَ جَسَدِهَا مِنْ مَقْدَمِهَا وَ مُؤَخَّرِهَا بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً يُحْرِقُ وَجْهَهَا وَ يَدَاهَا وَ هِيَ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَأْسَهَا رَأْسُ الْخَنزِيرِ وَ بَدْنُهَا بَدَنُ الْحِمَارِ وَ عَلَيْهَا أَلْفُ أَلْفِ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَ النَّارُ تَدْخُلُ فِي دُبُرِهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ فِيهَا وَ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ رَأْسَهَا وَ بَدْنَهَا بِمَقَامِعَ مِنْ نَارٍ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام حَبِيبِي وَ قَرَّةُ عَيْنِي أَخْبِرْنِي مَا كَانَ عَمَلُهُنَّ وَ سِيرَتُهُنَّ حَتَّى وَضَعَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ هَذَا الْعَذَابَ فَقَالَ يَا بَنِيَّ أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ لَا تَغْطِي شَعْرَهَا مِنَ الرِّجَالِ وَ أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِلِسَانِهَا

فَإِنَّهَا كَانَتْ تُؤْذِي زَوْجَهَا وَ أُمًّا الْمُعَلَّقَةَ
 بِشَدَائِبِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَمْتَعُ مِنْ فِرَاشِ زَوْجِهَا
 وَ أُمًّا الْمُعَلَّقَةَ بِرِجْلَيْهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ
 بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا وَ أُمًّا الَّتِي كَانَتْ تَأْكُلُ
 لَحْمَ جَسَدِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُزِينُ بَدَنَهَا لِلنَّاسِ
 وَ أُمًّا الَّتِي شَدَّ يَدَاهَا إِلَى رِجْلَيْهَا وَ سُلْطَ
 عَلَيْهَا الْحَيَاتُ وَ الْعَقَابِرُ فَإِنَّهَا كَانَتْ قَدِرَةً
 الْوَضُوءِ قَدِرَةً الثِّيَابِ وَ كَانَتْ لَا تَغْتَسِلُ مِنْ
 الْجَنَابَةِ وَ الْحَيْضِ وَ لَا تَسْتَنْظِفُ وَ كَانَتْ
 تَسْتَهِينُ بِالصَّلَاةِ وَ أُمًّا الصَّمَاءِ الْعَمِيَاءِ
 الْخَرَسَاءِ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَلِدُ مِنَ الزَّنَاءِ فَتُعَلِّقُهُ
 فِي عُنُقِ زَوْجِهَا وَ أُمًّا الَّتِي كَانَتْ تَعْرِضُ
 لَحْمَهَا بِالْمَقَارِيضِ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَعْرِضُ
 نَفْسَهَا عَلَى الرُّجَالِ وَ أُمًّا الَّتِي كَانَتْ تُحْرِقُ
 وَجْهَهَا وَ بَدَنَهَا وَ هِيَ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهَا فَإِنَّهَا
 كَانَتْ قَوَادَةً وَ أُمًّا الَّتِي كَانَ رَأْسُهَا رَأْسَ
 الْخِنْزِيرِ وَ بَدَنُهَا بَدَنَ الْحِمَارِ فَإِنَّهَا كَانَتْ
 نَمَامَةً كَذَّابَةً وَ أُمًّا الَّتِي كَانَتْ عَلَى صُورَةِ
 الْكَلْبِ وَ النَّارُ تَدْخُلُ فِي دُبُرِهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ
 فِيهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ قَيْنَةً نَوَاحَةً حَاسِدَةً ثُمَّ
 قَالَ ﷺ وَيَلُ لِمَرْأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا وَ
 طُوبَى لِمَرْأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا

شوهر از خانه بیرون می رفت، و آن که گوشت
 تن خود می خورد او تن خود را برای مردم
 می آراست، و آن که دو دستش به دو پای هم
 بر بسته بودند و مارها و عقربها بر او مسلط
 کرده، اوزنی است ناپاک وضو و ناپاک جامه و از
 جنابت و حیض غسل نمی کرد و خود را پاکیزه
 نمی ساخت و امر نماز خار می داشت، و اما آن
 زن کور گنگ، او فرزند از زنا می زایید و بر
 گردن شوهر می بست، و آن که گوشتش را به
 فسیجی می بریدند، خود را بر مردم عرض
 می کرد، آن که روی و بدنش می سوختند
 و روده های خود می خورد زنی دلاله بود،
 و آن که سرش سرخوگ و بدنش بدن خراب بود
 او زن سخن چین و دروغگو بود، و آن که به
 صورت سگ بود آتش در پشتش می رفت و از
 دهانش بر می آمد او زن فتنه انگیز نوحه گر
 حسود بود بعد از آن حضرت ﷺ گفت: وای بر
 زنی که در غضب اندازد شوهر خود را و خوشا
 به حال زنی که شوهر از او راضی باشد.

۲۵

۳۲۶

مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن عرفه روایت می‌کند که حضرت رضا علیه السلام با او گفت: یا بن عرفه به درستی که نعمت‌ها به شتران مانند که بر قرارگاه خود هستند تا چندان که با آن‌ها خوب مجاورت کنند، هرگاه بدسر کنند با ایشان و نگهداری نکنند، سر بکشند و بگریزند.

۲۶

۳۲۷

مرحوم والد از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می‌کند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: مرد سخاوتمند از غذای مردمان می‌خورد، تا ایشان نیز از غذای او بخورند و بخیل از غذای مردمان نمی‌خورد، مبادا ایشان از غذای او بخورند.

۲۷

۳۲۸

محمد بن جعفر بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی و شاء روایت می‌کند که گفت از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم

۲۵

۳۲۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرْفَةَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاءُ عليه السلام يَا ابْنَ عَرْفَةَ إِنَّ النِّعَمَ كَالِإِبِلِ الْمَعْقُولَةِ فِي عَطْنِهَا عَلَى الْقَوْمِ مَا أَحْسَنُوا جَوَارَهَا فَإِذَا أَسَاءُوا مُعَامَلَتَهَا وَإِنَّا لَنَفَرَّتْ عَنْهُمْ.

۲۶

۳۲۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام قَالَ السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَنَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.

۲۷

۳۲۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا مَنْ تَعَلَّقَ بِقُضْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

که فرمود: مرد سخاوتمند به خداوند تبارک و تعالی و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش جهنم به دور، و مرد بخیل از خدا و بهشت و مردمان دور و به جهنم نزدیک. و نیز فرمود: سخاوت درختی بهشتی است که شاخه‌های آن در این دنیا آویخته، هر که بدان بیاویزد، لاجرم به بهشت رسد.

۲۸

۳۲۹

۲۸

۳۲۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ وَ الْحَجَّالِ أَنَّهُمَا سَمِعَا الرُّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ الْعَابِدُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَتَعَبَّدُ حَتَّى يَصُمْتَ عَشْرَ سِنِينَ.

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسين بن ابی خطاب و احمد بن محمد از پدرش از علی بن اسباط و حجال روایت کردند که این دو نفر از امام رضا علیه السلام شنیدند که می فرمود: عابد بنی اسرائیل به عبادت نمی پرداخت، تا وقتی که ده سال خاموشی می‌گزید.

۲۹

۳۳۰

۲۹

۳۳۰

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَيَّادٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ

ابوالحسن محمد بن قاسم مفسر از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن صیاد و ایشان از پدرانشان و آن دو از حسن بن علی علیه السلام از پدرش علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش امام رضا علیه السلام

و ایشان از پدرش موسی بن جعفر و ایشان از پدرش جعفر بن محمد و ایشان از پدرش محمد بن علی و ایشان از پدرش امام حسین و ایشان از پدرش امام علی علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «هو الذی خلق لکم...» اوست آن خداوندی که بیافرید برای شما آن چه در زمین است، جمیعاً تا به آن اعتبار گیرید و به رضوان خدا توسل نمایید، فرمود: او جمیع آن چه در زمین است برای شما آفرید تا عبرت گرفته و بدانها به رضوان او توسل جویند، و از عذاب آتش بهره یزید. پس خلق آسمان ها آغاز کرده، هفت آسمان راست کرد و او به همه چیز داناست و چون همه چیز داند همه مصلحت ها داند. پس خلق کرد جمیع آن چه در زمین است برای مصلحت های شما ای بنی آدم!

۳۰

۳۳۱

محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا از امام کاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امیر المؤمنین علیه السلام

أَبِيهِ الرُّضَا عَلِيُّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قَالَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً لِيَتَّعَبِرُوا وَ لِيَتَّوَضَّلُوا بِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ وَ تَتَوَقَّؤا بِهِ مِنْ عَذَابِ نِيرَانِهِ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ فِي خَلْقِهَا وَ إِتْقَانِهَا فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ لِعَلِمِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَ الْمَصَالِحِ فَخَلَقَ لَكُمْ كُلَّمَا فِي الْأَرْضِ لِمَصَالِحِكُمْ يَا بَنِي آدَمَ

۳۰

۳۳۱

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرُّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى

بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِكُلِّ أُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَفَارُوقٌ وَصِدِّيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَفَارُوقُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ إِنَّهُ سَفِينَةٌ نَجَاتِهَا وَبَابُ حِطَّتِهَا وَ إِنَّهُ يُوشِعُهَا وَ شَمَعُونُهَا وَ ذُو قَرْنَيْنِهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا خَلِيفَةُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ بَعْدِي وَ إِنَّهُ لِأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ مَنْ نَارَعَهُ فَقَدْ نَارَعَنِي وَ مَنْ ظَلَمَهُ فَقَدْ ظَلَمَنِي وَ مَنْ غَالَبَهُ فَقَدْ غَالَبَنِي وَ مَنْ بَرَّهْ فَقَدْ بَرَّنِي وَ مَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَانِي وَ مَنْ وَالَاهُ فَقَدْ وَالَانِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ مَخْلُوقٌ مِنْ طِينَتِي وَ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ نُورًا وَاحِدًا.

روایت می کنند که: رسول خدا ﷺ فرمود: هر امتی را صدیقی و فاروقی است و صدیق این امت و فاروق او علی بن ابی طالب است به درستی که علی ﷺ سفینه نجات و باب توبه این امت است، به درستی که او یوشع و شمعون و ذوالقرنین این امت است. ای گروه مردمان به درستی که علی خلیفه خدا و خلیفه من است بر شما بعد از من، و او امیر مؤمنین و بهترین وصیتن است، هر که با او بجنگند با من جنگیده، هر که او را ستم کند، مرا ستم کرده، هر که او را مغلوب کند، مرا مغلوب ساخته، هر که با او نیکی کند، با من نیکی کرده و هر که او را جفا کند، مرا جفا کرده است و دشمن او دشمن من و دوست او دوست من است، چرا که او برادر من و وزیر من است و از طینت من مخلوق است و من و او از یک نور بوده ایم.

۳۱

۳۳۲

مرحوم والد از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی و محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء روایت می کند که

۳۱

۳۳۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْكُمَيْدَانِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا

الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَتَلَ قَرَابَةً لَهُ ثُمَّ أَخَذَهُ وَطَرَحَهُ عَلَى طَرِيقِ أَفْضَلِ سَبْطٍ مِنْ أَسْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ثُمَّ جَاءَ يَطْلُبُ بِدَمِهِ فَقَالُوا لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ سَبْطَ آلِ فُلَانٍ قَتَلُوا فُلَانًا فَأَخْبِرْنَا مَنْ قَتَلَهُ قَالَ أَيُّتُونِي بِبَقْرَةٍ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقْرَةٍ أُجْرَأَتْهُمْ وَ لَكِنْ شَدَدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَ لَا بَكْرٌ يَعْنِي لَا صَغِيرَةٌ وَ لَا كَبِيرَةٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقْرَةٍ أُجْرَأَتْهُمْ وَ لَكِنْ شَدَدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا لَوْئِنهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعُ لَوْئِنهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ عَمَدُوا إِلَى أَيِّ بَقْرَةٍ لَأَجْرَأَتْهُمْ وَ لَكِنْ شَدَدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَطَلَبُوهَا فَوَجَدُوهَا عِنْدَ قَتَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَا أبيعُهَا إِلَّا

فرمود: مردی از بنی اسرائیل یکی از خویشان خویش را به قتل رساند و جنازه او را در راه یکی از بزرگان اسباط رها کرد. سپس از موسی علیه السلام خونخواهی او نمود و گفت: سبط آل فلان، مردی از ما را کشته‌اند. قاتل او را به ما بنمایان. حضرت موسی گاوی طلبید، گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی، فرمود: به خدا پناه می‌برم که از جاهلین باشم. اگر ایشان هر گاوی می‌آوردند، کافی بود، لکن سخت گرفتند و خدا نیز با ایشان سخت گرفت. گفتند: که خدای خود را بگو چگونه گاوی باشد؟ فرمود: خدا می‌فرماید، نه بزرگ و نه کوچک و اگر باز به سراغ هر گاوی از این دست می‌رفتند، مقبول بود، لکن سخت گرفتند و خدا نیز سخت گرفت. گفتند: رنگ آن را بیان کن، فرمود: خدا می‌فرماید: زردی که بینندگان را به وجد آورد. باز اگر سراغ هر گاوی می‌رفتند، کافی بود، لکن سخت گرفتند و خدای نیز سخت گرفت. گفتند: گاوبر ما مشتبه شد، پروردگارت را بگو برای ما بیان کند، تا شاید هدایت یابیم. فرمود: گاوی که نه زمین شخم زده و نه آب کشیده باشد. و در آن رنگ یکنواخت و رنگی به جز آن در او نباشد. گفتند: الآن حق را آوردی! پس آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند.

او گفت: آن رانمی فروشم مگر آن که پوست آن را
 پر از طلا کنید. نزد موسی علیه السلام آمدند
 و گفتند: چنین می گوید. فرمود: بخرید، پس آن را
 خریدند و آوردند. امر فرمود آن را ذبح کردند و دم
 آن را به میت زدند. مرده زنده شده، برخاست
 و عرض کرد: پسر عموی من مرا کشته است، نه آن
 که ایشان ادعا می کنند. پس قاتل او را شناختند.
 حضرت موسی علیه السلام به بعضی از اصحابش
 فرمود: این گاو را داستانی است، گفتند: چیست؟
 فرمود: جوانی از بنی اسرائیل نسبت به پدر خود
 نیکوکار بود، او را معامله ای پیش آمد و چون
 کلیدها زیر سر پدر او بود و پدر در خواب، جوان از
 معامله گذشت. چون پدر بیدار شد، جوان موقوف
 را به او گفت. پدر در عوض سود آن معامله این گاو
 را نصیب او کرد. سپس موسی علیه السلام فرمود:
 ببینید، نیکی با اهلش چه می کند؟!

۳۲

۳۳

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن
 ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت
 می کند که روزی در خراسان از امام رضا علیه
 السلام پرسیدم: ابراهیم بن هاشم عباسی از
 شما روایت می کند که او را رخصت شنیدن

بِإِلَى مَسْكِنِهَا ذَهَبًا فَجَاءُوا إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَقَالُوا لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ اشْتَرَوْهَا فاشْتَرَوْهَا وَ
 جَاءُوا بِهَا فَأَمَرَ بِذَبْحِهَا ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُضْرَبَ
 الْمَيْتُ بِذَنْبِهَا فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ حَيَّى
 الْمَقْتُولُ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ عَمِّي
 قَتَلَنِي دُونَ مَنْ يُدْعَى عَلَيْهِ عَلَيْهِ قَتَلِي فَعَلِمُوا
 بِذَلِكَ قَاتِلُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ إِنَّ هَذِهِ الْبَقْرَةَ
 لَهَا نَبَأٌ فَقَالَ وَمَا هُوَ قَالَ إِنَّ قَتْلِي مِنْ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ كَانَ بَارًا بِأَبِيهِ وَإِنَّهُ اشْتَرَى تَبِيْعًا
 فَجَاءَ إِلَى أَبِيهِ وَرَأَى أَنَّ الْمَقَالِيدَ تَلَحَّتْ
 رَأْسِهِ فَكَّرَهُ أَنْ يُوقِظَهُ فَتَرَكَ ذَلِكَ السَّبِيْعَ
 فَاسْتَيْقِظَ أَبُوهُ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ أَحْسَنْتَ خُذْ
 هَذِهِ الْبَقْرَةَ فَهِيَ لَكَ عِوَضًا لِمَا فَاتَكَ قَالَ
 فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 انظُرُوا إِلَى الْبِرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ

۳۲

۳۳

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
 بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الرَّيَّانُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ
 سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا بِخُرَاسَانَ فَقُلْتُ يَا
 سَيِّدِي إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمِ الْعَبَّاسِيَّ حَكَى

عَنْكَ أَنْكَ رَخِصْتَ لَهُ فِي اسْتِمَاعِ الْغِنَاءِ
فَقَالَ كَذَبَ الزُّنْدِيقُ إِنَّمَا سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ
فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ
ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ إِذَا مَيَّرَ اللَّهُ بَيْنَ
الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَأَيْنَ يَكُونُ الْغِنَاءُ فَقَالَ مَعَ
الْبَاطِلِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ قَضَيْتَ

غناء اجازه داده‌اید. فرمود: این زندیق دروغ
می‌گوید، چون از من پرسید، گفتم: از ابو جعفر
علیه السلام در این زمینه سؤال کردند، فرمود:
اگر بین حق و باطل را جدا کنند، غنا در کدام
سواست؟ سایل گفت: در باطل، حضرت به
سایل فرمود: خود در این زمینه حکم کردی.

۳۳

۳۳۲

۳۳

۳۳۲

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ
الرِّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا
إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ يُعَرَّ لَهُ بِأَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ وَ أَنْ يَكُونَ فِي تَرَائِهِ الْكُنْدُرُ قَالَ وَ
سَمِعْتُهُ عليه السلام يَقُولُ لَا تَدْخُلُوا بِاللَّيْلِ بَيْتًا
مُظْلِمًا إِلَّا مَعَ السَّرَاجِ

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن
ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت روایت
می‌کند از امام رضا عليه السلام شنیدم که می‌فرمود:
خدای عزوجل هیچ نبی نفرستاد؛ مگر به حرام
کردن خمر و این که: خدای عزوجل هر چه
خواهد می‌کند و این که در ماترک او گنדר باشد.
نیز فرمود: در شب تار، خانه تاریک را بی چراغ
وارد نشوید.

۳۴

۳۳۵

۳۴

۳۳۵

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ
بْنِ هَاشِمٍ عَنِ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ سَأَلَ بَعْضُ
الْقَوَادِمِ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام عَنْ أَكْلِ الطَّيْنِ
وَ قَالَ إِنَّ بَعْضَ جَوَارِيهِ يَأْكُلْنَ الطَّيْنَ فَغَضِبَ

احمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن
ابراهیم بن هاشم از یاسر خادم روایت می‌کند
که یکی از امرا از امام رضا علیه السلام درباره
خوردن گِل پرسید و نیز به امام عرض کرد که
یکی از کنیزکان او گِل می‌خورد، امام در غضب

شده فرمود: خوردن گل، چون خوردن مرده، خون و گوشت خوک حرام است. ایشان را نهی کن. نیز یاسر روایت می‌کند که روز جمعهای از مسجد جامع شهر بازگشت در حالی که عرق و غبار روی مبارک آن جناب را پوشانده بود، پس دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا اگر فرج من از این حالت به مرگ من است، آن را به همین ساعت به تعجیل برسان و پیوسته محزون و اندوهناک بود تا درگذشت. نیز یاسر روایت می‌کند که نامه‌ای از نیشابور به مأمون رسید که مردی مجوسی وقت مرگ وصیت کرده که اموال او را به فقرا بدهند و قاضی آن را به فقرای مسلمین رسانده است. مأمون از حضرت سؤال کرد، حضرت فرمود: صدقه او به فقرای مسلمان نمی‌رسد. از صدقات مسلمین به همان اندازه خارج و به فقرای مجوس بدهند. علی بن ابراهیم بن هاشم می‌گوید: از یاسر خادم و دیگران روایات زیادی از امام رضا علیه السلام شنیده‌ام که به خاطر نمی‌آورم، چرا که در طی زمانی طولانی بوده است.

۳۵

۳۳۶

مرحوم والد، از سعد بن عبدالله روایت می‌کند و او نیز از احمد بن محمد بن

ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَكْلَ الطَّيْنِ حَرَامٌ مِثْلَ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ فَأَنْهَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ قَالَ وَ حَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ كَانَ الرَّضَا ع إِذَا رَجَعَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الْجَامِعِ وَ قَدْ أَصَابَهُ الْعَرَقُ وَ الْغُبَارُ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْهُ إِلَيَّ السَّاعَةَ وَ لَمْ يَزَلْ مَعْتُومًا مَكْرُوبًا إِلَى أَنْ قُبِضَ ع قَالَ يَاسِرٌ وَ كُتِبَ مِنْ نَيْسَابُورَ إِلَى الْمَأْمُونِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَجُوسِ أَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِعَالِ جَلِيلٍ يُفَرِّقُ فِي الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ فَفَرَّقَهُ قَاضِي نَيْسَابُورَ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلرِّضَا ع يَا سَيِّدِي مَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ الرَّضَا ع إِنَّ الْمَجُوسَ لَا يَتَصَدَّقُونَ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ فَكُتِبَ إِلَيْهِ أَنْ يُخْرِجَ بِقَدْرِ ذَلِكَ مِنْ صَدَقَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَيَصَدَّقَ بِهِ عَلَى فُقَرَاءِ الْمَجُوسِ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ حَدَّثَنِي يَاسِرٌ وَ غَيْرُهُ عَنِ الرَّضَا ع بِأَحَادِيثَ كَثِيرَةٍ لَمْ أَذْكَرْهَا لِأَنِّي سَمِعْتُهَا مِنْذُ دَهْرٍ

۳۵

۳۳۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ

بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ بْنِ
بِنْتِ الْيَاسِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام أَنَّهُ
قَالَ إِذَا أَهْلُ هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ وَنَحْنُ
بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ لَنَا أَنْ نُحْرِمَ إِلَّا بِالْحَجِّ لِأَنَّ
نُحْرُمَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَهُوَ الَّذِي وَقَّتَ رَسُولُ
اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَنْتُمْ إِذَا قَدِمْتُمْ قَدِمْتُمْ مِنَ
الْعِرَاقِ فَأَهْلُ الْهَيْلَالِ فَلَكُمْ أَنْ تَعْتَمِرُوا لِأَنَّ
بَيْنَ أَيْدِيكُمْ ذَاتَ عِزْقٍ وَغَيْرَهَا مِمَّا وَقَّتَ
لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ قُلِي
الآنَ أَنْ أَسْتَعِ وَأَقْدُ طُفْتُ بِالْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ
فَذَهَبَ بِهَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى سُفْيَانَ بْنِ
عُيَيْنَةَ وَأَصْحَابِ سُفْيَانَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ فُلَانًا
قَالَ قَالَ كَذًا وَكَذَا فَشَنَعَ عَلَيَّ أَبِي
الْحَسَنِ عليه السلام

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله
سفيان بن عيينة لقي الصادق عليه السلام وروى
عنه وبقي إلى أيام الرضا عليه السلام

٣٦

٣٣٧

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ
الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ

عيسى از حسن بن علی و شاء از امام رضا عليه السلام
که فرمود: هرگاه ماه ذی الحجه نو شود و ما به
مدینه باشیم، ما را جایز نیست؛ مگر احرام
بستن به حج زیرا که ما از شجره احرام
می بندیم و آن میقاتی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله
نهاده است و شما اگر از عراق بودید و هلال پیدا
شود می توانید که عمره کنید چرا که پیش روی
شما ذات عرق و غیر آن میل که در آن حکم ها،
رسول خدا صلى الله عليه وآله تعیین کرده است. پس فضل با
آن حضرت گفت: پس حالا مرا جای آن است
که متمتع شوم و حال آن که طواف خانه
کرده ام. گفت: آری. محمد بن جعفر به سفيان
بن عيينه و اصحابش گفت که حضرت چنین
و چنین می گوید. پس بر آن حضرت تشنیع نمود.
مصنف کتاب گوید: سفيان بن عيينه با امام
صادق عليه السلام ملاقات نمود و از او روایت کرد و تا
ایام امام رضا عليه السلام زنده بود.

٣٦

٣٣٧

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از
محمد بن حسن صفار روایت می کند و او از
احمد بن محمد بن عيسى و او از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی روایت می کند که

الْبَزَنْطِيُّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع كَيْفَ
صَنَعْتَ فِي عَامِكَ فَقَالَ اعْتَمَرْتُ فِي رَجَبٍ
وَدَخَلْتُ مُتَمَتِّعًا وَكَذَلِكَ أَفْعَلُ إِذَا اعْتَمَرْتُ

از امام رضا ع پرسیدم: امسال چه کار کردی؟
گفت: عمره کرده‌ام در ماه رجب و داخل شدم
متمتع و هرگاه عمره می‌گذارم، چنین می‌کنم.

۳۷

۳۳۸

۳۷

۳۳۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي
أَبُو سَعِيدٍ الْأَدْمِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ
سَعْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا ع قَالَ كُنْتُ
مَعَهُ فِي الطَّوَافِ فَلَمَّا صِرْنَا مَعَهُ بِجِذَاءِ
الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ أَقَامَ ع فَرَفَعَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا
اللَّهُ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ وَيَا خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَيَا
رَازِقَ الْعَافِيَةِ وَالْمُنْعِمَ بِالْعَافِيَةِ وَالْمَنَّانَ
بِالْعَافِيَةِ وَالْمُتَّضِلَّ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى
جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
رَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا
الْعَافِيَةَ وَدَوَامَ الْعَافِيَةِ وَتَمَامَ الْعَافِيَةِ وَشُكْرَ
الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

مرحوم والد از محمد بن یحیی عطّار از
محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از
ابوسعید آدمی از احمد بن موسی بن سعد
روایت می‌کند که گفت: به همراه امام رضا علیه
السلام در طواف بودیم، چون مقابل رکن
یمانی رسیدیم ایستاد و دست‌ها را به دعا
برداشت و فرمود: «یاالله! ای ولی و خالق عافیت
و روزی بخش آن، ای انعام بخش و منت بخش
به آن، ای تفضل کننده عافیت بر من و جمیع
خلقت! ای رحمان و رحیم دنیا و آخرت، بر
محمد و آل محمد درود فرست و ما را عافیت
عطاکن و آن را مداومت بخش و به تمامی به ما
برسان و ما را شکر عافیت در دنیا و آخرت
نصیب بفرما، ای مهربان‌ترین مهربانان!

۳۸

۳۳۹

۳۸

۳۳۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسحاق

بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ مُقَاتِلٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ
الرُّضَا عليه السلام فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي وَقْتِ الزَّوَالِ
عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ يَخْتَجِمُ وَهُوَ مُحْرِمٌ

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله في
هذا الحديث فوائد إحداها إطلاق الحجامة
في يوم الجمعة عند الضرورة وليعلم أن ما
ورد من كراهة ذلك إنما هو في حال
الاختيار والفائدة الثانية الإطلاق في
الحجامة في وقت الزوال والفائدة الثالثة
أنه يجوز للمحرم أن يحتجم إذا اضطر ولا
يعلق مكان الحجامة

بن ابراهيم از مقاتل بن مقاتل روایت می کند که
گفت: امام رضا علیه السلام را دیدم که در ظهر
جمعه بر کناره جاده حجامت می فرمود، در
حالی که محرم بود.

مصنف گوید در این حدیث چند فایده
است: یکی آن که حجامت روز جمعه وقت
ضرورت جایز است و آن چه در کراهت آن واقع
است وقتی است که ضرورت نباشد دیگر آن که
حجامت وقت زوال جایز است دیگر آن که
محرم را جایز است در حالت ضرورت، حجامت
کند و جای حجامت را نترشد.

مرکز تحقیق کتب علوم اسلامی

۳۹

۳۲۰

حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از
عمویش محمد بن شاذان از فضل بن شاذان
نقل می کند که امام رضا علیه السلام از پدرش
از پدرانیش از امیر المؤمنین علیهم السلام
روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که
روزه و محرم بود، حجامت می فرمود.

مصنف کتاب گوید: این خبر مخالف نیست با
آن خبر که از آن حضرت مروی است که حاجم
و محجوم هر دو مفطرنند، زیرا که حجامت از اوامر

۳۹

۳۲۰

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمٍ
بْنِ شَاذَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي
مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ
سَمِعْتُ الرُّضَا عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ
عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اخْتَجَمَ وَ
هُوَ صَائِمٌ مُحْرِمٌ

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ليس
هذا الخبر خلافا لخبر الذي روى
عنه عليه السلام أنه قال أفطر الحاجم و

و سنت آن حضرت است و به آن فرمان داده،
و خود انجام داده است. پس معنی آن کلام این
است که حاجم و محجوم هر دو داخل در سنت
و فطرت من شدند.

۴۰

۳۳۱

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال
روایت می کند که گفت: دیدم ابا الحسن علیه السلام را
که برای رفتن به عمره می خواست با پیامبر
وداع نماید نزد قبر نبی صلی الله علیه و آله آمد از بالای سر
بعد از مغرب و سلام کرد بر نبی صلی الله علیه و آله و به قبر
چسبید. پس برفت تا آمد به قبر و در جانب قبر
و نماز گزارد و دوش چپ به قبر چسباند.
نزدیک به آن اسطوانه که پشت اسطوانه که نزد
سر آن حضرت گذاشته اند. پس شش یا هشت
رکعت نماز گزارد در حالی که نعلین بپا داشت
و گفت راوی: و مقدار رکوع و سجود او به قدر سه
تسبیح یا بیشتر بود؛ چون از نماز فارغ شد
سجده ای طولانی کرد تا عرق او سنگریزها را تر
کرد و گفت که بعضی از اصحاب ما مذکور
ساختند که گونه خود را به زمین مسجد
چسبانیدند.

المحجوم لأن الحجامه مما أمر به صلی الله علیه و آله
وسنة واستعمله فمعنى قوله صلی الله علیه و آله أفطر
الحاجم والمحجوم هو أنهما دخلا بذلك
في سنتي وفطرتي

۴۰

۳۳۱

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ
رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يُودِعَ
لِلْخُرُوجِ إِلَى الْعُمْرَةِ فَأَتَى الْقَبْرَ عَنْ مَوْضِعِ
رَأْسِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بَعْدَ الْمَغْرَبِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ
النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ لَزِقَ بِالْقَبْرِ ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى
أَتَى الْقَبْرَ فَقَامَ إِلَى جَانِبِهِ يُصَلِّي فَأَلْزَقَ
مَنْكِبَهُ الْأَيْسَرَ بِالْقَبْرِ قَرِيباً مِنَ الْأُسْطُوَانَةِ
الَّتِي دُونَ الْأُسْطُوَانَةِ الْمُخَلَّفَةِ عِنْدَ رَأْسِ
النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ صَلَّى بَسَّ رَكَعَاتٍ أَوْ ثَمَانَ
رَكَعَاتٍ فِي نَعْلَيْهِ قَالَ وَكَانَ مِقْدَارُ رُكُوعِهِ وَ
سُجُودِهِ ثَلَاثَ تَسْبِيحَاتٍ أَوْ أَكْثَرَ فَلَمَّا فَرَغَ
سَجَدَ سَجْدَةً أَطَالَ فِيهَا حَتَّى بَلَ عَرَقُهُ
الْحَصَى قَالَ وَ ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ أَلْصَقَ
حَدَّهُ بِأَرْضِ الْمَسْجِدِ

۴۱

۳۳۲

مرحوم والد از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از موسی بن عمر از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت می کند که امام رضا علیه السلام را در حال احرام دیدم که به دست مبارک انگشتر داشت.

۴۲

۳۳۳

مرحوم والد از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن احمد از حسن بن علی بن کیسان از موسی بن سلام روایت می کند که چون امام رضا علیه السلام عمره به جای آورد، به سوی باب حناتین در پشت کعبه رفت و قبل از خروج دعا فرمود و سپس به ما گفت: این جا بهترین جای برای دعاست و نماز در این جا از نماز در جای دیگر به اندازه نماز شصت سال یا ماه بهتر است. پس چون به نزدیک در رسید، گفت: خدایا! بر این عقیده که جز تو خدایی نیست، خارج می شوم.

۴۱

۳۳۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرٍو عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ رَأَيْتُ عَلَى يَدِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ وَهُوَ مُحْرِمٌ خَاتَمًا

۴۲

۳۳۳

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ سَلَامٍ قَالَ اغْتَمَرْتُ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاءِ فَلَمَّا وَدَّعَ الْبَيْتَ وَصَارَ إِلَى بَابِ الْحَنَاتَيْنِ لِيُخْرَجَ مِنْهُ وَقَفَ فِي صَحْنِ الْمَسْجِدِ فِي ظَهْرِ الْكُفْبَةِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَدَعَا ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيْنَا فَقَالَ نِعْمَ الْمَطْلُوبُ بِهِ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ الصَّلَاةُ فِيهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي غَيْرِهِ سِتِّينَ سَنَةً أَوْ شَهْرًا فَلَمَّا صَارَ عِنْدَ الْبَابِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

۴۳

۳۲۲

محمد بن حسن بن احمد بن وليد از سعد بن عبدالله از ابراهيم بن هاشم از ابراهيم بن ابى محمود روايت مى كند كه گفت: امام رضا عليه السلام را ديدم كه خانه خدا را وداع مى گفت. هنگام خروج از خانه سجده كرده، سپس روبه كعبه ايستاد و فرمود: خدايا! براين عقیده باز مى گردم كه جز تو خدایى نيست.

۴۴

۳۲۵

حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش ابو عبدالله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از محمد بن اسماعیل بن بزيع نقل مى كند كه از امام رضا عليه السلام از قنوت نماز صبحگاهان و نماز وتر پرسيدم، فرمود: جایگاه آن پیش از رکوع است. از نوشیدن فقاغ از او پرسيدم، به شدت آن را بد شمرد. از نماز در لباس علامت دار پرسيدم. نماز در چنان لباسی راناخوش داشت. از دخترکی خردسال پرسيدم كه پدرش او را در خرسالی به شوهر داد و سپس مُرد. دخترک بزرگ شد، در حالی كه هنوز دختر بود، آيا اين ازدواج بر او لازم است يا

۴۳

۳۲۲

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ رَأَيْتُ الرَّضَاءَ عليه السلام وَدَعَّ الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ خَرَّ سَاجِدًا ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۴۴

۳۲۵

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نَعِيمِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَنُوتِ فِي الْفَجْرِ وَالْوَتْرِ فَقَالَ قَبْلَ الرُّكُوعِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ شُرْبِ الْفَقَّاعِ فَكَرِهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الشُّبِّ الْمُعْلَمِ فَكَرِهَ مَا فِيهِ التَّمَائِيلُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيَّةِ يُزَوِّجُهَا أَبُوهَا ثُمَّ يَمُوتُ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ ثُمَّ تَكْبُرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجُهَا أَيْجُوزُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا فَقَالَ

اختیار با دختر است. فرمود: ازدواج پدر گفته را لازم است و نیز از قول ابو جعفر علیه السلام که فرمود: وضوی تو را باطل نمی کند، مگر چیزی که از دو سوراخ دو طرف، که خدا آن ها را برای ت قرار داده، (یا به تو تفضل کرده) خارج شود. از شکستن نماز در مکه و مدینه پرسیدم، فرمود: تا زمانی که قصد ده روز نکند، شکسته است. از پوشاندن رواز خواجهگان پرسیدم، فرمود: ابی الحسن علیه السلام را دخترانش از ایشان رو نمی گرفتند. پرسیدم: آیا کنیز امولد، بایستی از مردان رو بگیرد؟ فرمود: آری! از ظرف طلا و نقره پرسیدم، آن را ناخوش داشت. گفتم: می گویند امام کاظم علیه السلام را آینه ای بود که جلد آن از نقره بود، فرمود: نه! الحمد لله! حلقه آن از نقره بود و آن اکنون نزد من است. سپس فرمود: عباس (برادر حضرت) چون ختنه کرده بود، برای او چوبی ساخته بود که روی آن با ده درهم نقره پوشیده شده بود، حضرت فرمود که آن را شکستند. پرسیدم اگر مردی کنیز خود را ببوسد، آیا بر پسرش حرام می شود؟ فرمود: از روی شهوت؟ عرض کردم: بله! فرمود: چون او را به شهوت بوسیده، کار دیگری را ترک نکرده! سپس از نزد خود فرمود: اگر او را برهنه ساخته

يَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ أَبِيهَا وَ قَالَ عليه السلام قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ طَرْفَيْكَ اللَّذَيْنِ جَعَلَهُمَا اللَّهُ لَكَ أَوْ قَالَ اللَّذَيْنِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ تَفْصِيرٌ أَوْ تَعَامٌ فَقَالَ قَصْرٌ مَا لَمْ تَغْرِمِ عَلَى مَقَامِ عَشْرَةٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ قِنَاعِ النِّسَاءِ مِنَ الْخِصْيَانِ.

فَقَالَ كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى بَنَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فَلَا يَتَقَنَّعْنَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أُمِّ الْوَلَدِ لَهَا أَنْ تَكْشِفَ رَأْسَهَا بَيْنَ أَيْدِي الرِّجَالِ فَقَالَ تَتَقَنَّعُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَكَرِهَهَا فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ كَانَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى مِرْآةً مُلَبَّسَةً فِضَّةً فَقَالَ لَا بِحَمْدِ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَتْ لَهَا حَلَقَةٌ فِضَّةً وَ هِيَ عِنْدِي الْآنَ وَ قَالَ إِنَّ الْعَبَّاسَ يَغْنِي أَخَاهُ حِينَ غُدِرَ عَمِلَ لَهُ عُوْدٌ مُلَبَّسٌ فِضَّةً مِنْ نَحْوِ مَا يُعْمَلُ لِلصِّيَّانِ تَكُونُ فِضَّتُهُ نَحْوَ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ فَأَمَرَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَكَسِرَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ لَهُ الْجَارِيَةُ فَيَقْبَلُهَا هَلْ تَحِلُّ لِوَلَدِهِ فَقَالَ بِشَهْوَةٍ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا مَا تَرَكَ شَيْئاً إِذَا قَبَّلَهَا بِشَهْوَةٍ ثُمَّ قَالَ عليه السلام ابْتِدَاءً مِنْهُ لَوْ جَرَّدَهَا فَتَنَظَّرَ إِلَيْهَا بِشَهْوَةٍ حُرِّمَتْ عَلَى أَبِيهِ

و به شهوت او را نظر کرده، بر پدر و پسرش حرام است؟ عرض کردم: اگر به بدنش نگاه کند؟ فرمود: اگر به شرمگاهش بنگرد. عرض کردم: اگر کنیزکی کودک سال بخرد که هنوز به تکلیف نرسیده است، آیا استبرای او لازم است، فرمود: اگر بالغ نشده، یک ماه استبراء نیاز دارد. عرض کردم: هفت سال و نزدیک آن آن که حامله نمی شود؟ فرمود: استبرا نیازی نیست. عرض کردم: میان ۷ تا ۹ سال؟ فرمود: بلی! عرض کردم: زنی نبیذ آشامیده و در حال مستی به ازدواج کسی تن در داده است. سپس در حالت عقل آن ازدواج را انکار کرده و چون گمان کرده که بایستی بدان تن در دهد، زن آن مرد شده است، آیا این ازدواج حلال است یا به خاطر شراب مردود است و مرد بدو راه ندارد؟ فرمود: چون بعد از مستی او را راه داده، دلیل رضایت زن است. گفتم: ازدواج صحیح است، فرمود: بلی! پرسیدم: دختری کنیز دو نفر بوده است، ایشان او را آزاد کردند و این دختر برادری آزاد دارد، آیا ازدواج یکی از ایشان با او جایز است یا اذن برادر شرط است؟ فرمود: جایز است. ایشان به من فرمود: ظن خویش به خداوند نیکوکن، همانا خداوند می فرماید: من

وَ ابْنِهِ قُلْتُ إِذَا نَظَرَ إِلَى جَسَدِهَا قَالَ إِذَا نَظَرَ إِلَى فَرْجِهَا وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَدِّ الْجَارِيَةِ الصَّغِيرَةِ السَّنُ الَّتِي إِذَا لَمْ تَبْلُغْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَى الرَّجُلِ اسْتِبْرَاؤُهَا فَقَالَ إِذَا لَمْ تَبْلُغْ اسْتَبْرَيْتَ بِشَهْرِ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَتْ ابْنَةً سَبْعِ سِنِينَ أَوْ نَحْوَهَا مِمَّنْ لَا تَحْمِلُ فَقَالَ هِيَ صَغِيرَةٌ وَ لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَسْتَبْرَيْتَهَا فَقُلْتُ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ تِسْعِ سِنِينَ فَقَالَ نَعَمْ. تِسْعِ سِنِينَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةِ ابْتَلَيْتَ بِشُرْبِ نَبِيذٍ فَسَكِرَتْ فَزَوَّجْتَ نَفْسَهَا مِنْ رَجُلٍ فِي سُكْرِهَا ثُمَّ أَفَاقَتْ فَأَنْكَرْتَ ذَلِكَ ثُمَّ ظَنَنْتَ أَنَّهُ يَلْزَمُهَا فَزَوَّجْتَ مِنْهُ فَأَقَامَتْ مَعَ الرَّجُلِ عَلَى ذَلِكَ التَّزْوِيجِ أَحْلَالٌ هُوَ لَهَا أَمْ التَّزْوِيجُ فَاسِدٌ لِمَكَانِ السُّكْرِ وَ لَا سَبِيلَ لِلزَّوْجِ عَلَيْهَا قَالَ إِذَا قَامَتْ بَعْدَ مَا مَعَهُ أَقَامَتْ مَعَهُ بَعْدَ مَا أَفَاقَتْ فَهُوَ رِضَاهَا قُلْتُ وَ يَجُوزُ ذَلِكَ التَّزْوِيجُ عَلَيْهَا قَالَ نَعَمْ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكَةٍ كَانَتْ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَأَعْتَقَاهَا وَ لَهَا أَخٌ غَائِبٌ وَ هِيَ بِكُرٍّ أَيْ جُوزٌ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يُزَوَّجَهَا أَوْ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِأَمْرِ أَحْيَاهَا فَقَالَ بَلَى يَجُوزُ أَنْ يُزَوَّجَهَا قُلْتُ فَيُزَوَّجُهَا هُوَ إِنْ أَرَادَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ قَالَ ﷺ لِي أَحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ

نزد ظن بنده خود هستم، اگر خیر است، نیکویم و اگر بد، بد. درباره ائمه علیهم السلام فرمود: ایشان علمای راستگو، فهمیده و محدث هستند. در نامه‌ای از ایشان درباره خوردن ماهی ریثا پرسیدم، فرمود: اشکال ندارد.

۴۵

۳۳۶

مرحوم والدهم و نیز محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالله مسمعی از احمد بن حسن میثمی روایت کردند که گفت: از امام رضا علیه السلام در حضور جمعی از مردمان که درباره دو حدیث مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک موضوع بحث می‌کردند، پرسیدم، امام فرمود: خداوند تبارک و تعالی حلال و حرام را جدا فرموده و فرایضی نیز واجب گردانیده است. اگر حدیثی در حلیت محرّمات یا حرمت محلّلات یا برداشتن فریضه‌ای از فرایض که هیچکدام نسخ نشده و مبّین است، وارد شد، بدان اعتنا نمی‌شود. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمی‌کند و فریضه و حکم خدای را تغییر نمی‌دهد، بلکه در این موارد تابع و تسلیم و امانتدار فرمان الهی

ظَنَّ عَبْدِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ وَقَالَ صلى الله عليه وآله فِي الْأَيْمَةِ إِنَّهُمْ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهِّمُونَ مُحَدِّثُونَ قَالَ وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ صلى الله عليه وآله اخْتَلَفَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي الرِّيثَا فَمَا تَأْمُرُنِي فِيهَا فَكَتَبَ لَا بَأْسَ بِهَا

۴۵

۳۳۶

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمِثْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ الرَّضَا صلى الله عليه وآله يَوْمًا وَقَدِ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ حَرَامًا وَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَمَا جَاءَ فِي تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ أَوْ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ أَوْ دَفَعِ فَرِيضَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَسْمَهَا بَيْنَ قَائِمٍ بِلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ فَذَلِكَ مِمَّا لَا يَسَعُ الْأَخْذُ بِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَكُنْ لِيُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ لَا لِيُحَلِّلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ لَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ كَانَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مُتَّبِعًا

است و این قول خداوند است که فرمود: «تبعیت نمی‌کنم، مگر آن چه به من وحی شده است». حضرت نیز تابع خدا و اداکننده امانت او از تبلیغ بود. عرض کردم: گاهی از شما حدیثی از پیامبر می‌آید در چیزی که در کتاب خدا نیست، لکن در سنت هست و بعد از آن چیزی برخلاف آن از شما می‌رسد. فرمود: گاهی نهی از جانب پیامبر به حرمت می‌رسد که آن نهی چون نهی خداست و یا امری از آن جناب، که آن امر واجب و لازم است، چونان دیگر فرایض خدا و موافق امر خداست؛ پس اگر نهی از جانب پیامبر آمد و سپس حدیثی در خلافش وارد شد، استعمال آن جایز نیست، زیرا ما را نمی‌رسد که در جایی که رسول خدا ﷺ بدان جایز نبود، جواز دهیم و امر به خلاف فرمان رسول خدا ﷺ بدهیم، مگر از ترس و ضرورتی. پس این که حلال بشمریم حرام رسول خدا ﷺ یا حلال بشمریم حرام او را، هرگز این گونه نمی‌باشد، زیرا ما تابع و تسلیم رسول خدا ﷺ هستیم، چنانچه او تابع و تسلیم فرمان خدای عز و جل بود.

و خدا می‌فرماید: «آن چه را رسول برای

شما آورد، بگیرید و آن چه نهی کرد، رها کنید».

مُسْلِمًا مُؤَدِّيًّا عَنِ اللَّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ فَكَانَ ﷺ مُتَّبِعًا لِلَّهِ مُؤَدِّيًّا عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ قُلْتُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمْ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْءِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَ هُوَ فِي السُّنَّةِ ثُمَّ يَرِدُ خِلَافَهُ فَقَالَ وَ كَذَلِكَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ نَهَى حَرَامٍ فَوَافَقَ فِي ذَلِكَ نَهْيَهُ نَهَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ فَصَارَ ذَلِكَ الْأَمْرُ وَاجِبًا لِأَمْرٍ كَعَدْلِ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَ وَافَقَ فِي ذَلِكَ أَمْرُهُ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَا جَاءَ فِي النَّهْيِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَهَى حَرَامٍ ثُمَّ جَاءَ خِلَافَهُ لَمْ يَسْعَ اسْتِعْمَالُ ذَلِكَ وَ كَذَلِكَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ لِأَنَّا لَا نُرْخِصُ فِيمَا لَمْ يُرْخِصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا لِعِلَّةِ خَوْفِ ضَرُورَةٍ فَأَمَّا أَنْ نَسْتَجِلَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ نُحَرِّمَ مَا اسْتَجَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا لِأَنَّا تَابِعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُسَلِّمُونَ لَهُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَابِعًا لِأَمْرِ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ مُسْلِمًا لَهُ. وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ رَسُولَ

و گاهی رسول خدا ﷺ از چیزی نهی می کند، نه نهی حرام، بلکه نهی کراهت و بد داشت چیزی و امر به چیزی می کند، نه امر و جوب، بلکه امر استحباب و فضل در دین. سپس با علت یا بی علت در آن اجازه می فرماید. اگر در نهی کراهت یا امر استحبابی از رسول خدا ﷺ چیزی به شما رسید، در آن مرخصید.

اگر از ناحیه مادو خبر متفق به شما رسید، که راوی آن، همان راوی در نهی بود و انکار خبر دیگر را نمود و هر دو خبر صحیح و معروف و تک راوی بود، واجب است گرفتن یکی از اخبار یا هر دو یا هر کدام که خواستی و دوست داشتی، وسعت در این باب، از روی تسلیم به رسول خدا ﷺ است. و ردکننده هر دو حدیث از باب عناد و انکار و ترک تسلیم رسول خدا ﷺ، شرک به خداوند عظیم است. پس هرگاه دو خبر مختلف به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، اگر حلال و حرام آن در قرآن بود، موافق آن را بگیرید و اگر در کتاب خدا نبود، بر سنت رسول خدا ﷺ عرضه کنید، اگر در سنت نهی حرام از آن یا امر و جوب به آن و یا فرمانی از رسول خدا ﷺ درباره آن بود، موافق امر و نهی رسول خدا ﷺ را لحاظ

اللَّهِ ﷻ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَى حَرَامٍ بَلْ إِعَافَةٍ وَكَرَاهَةٍ وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ أَمْرٌ فَرَضٍ وَلَا وَاجِبٍ بَلْ أَمْرٌ فَضْلٍ وَ رُجْحَانٍ فِي الدِّينِ ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَ غَيْرِ الْمَعْلُولِ فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷻ نَهَى إِعَافَةٍ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٍ، فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالَ الرَّخْصِ فِيهِ.

إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ عَنَّا فِيهِ الْخَبْرَانِ بِاتِّفَاقٍ يَزْوِيهِ مَنْ يَزْوِيهِ فِي النَّهْيِ وَلَا يُنْكَرُهُ وَكَانَ الْخَبْرَانِ صَحِيحَيْنِ مَعْرُوفَيْنِ بِاتِّفَاقِ النَّاقِلَةِ فِيهِمَا يَجِبُ الْأَخْذُ بِأَحَدِهِمَا أَوْ بِهِمَا جَمِيعاً أَوْ بِأَيِّهِمَا شِئْتَ وَ أَحْبَبْتَ مُوسِعٌ ذَلِكَ لَكَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷻ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ إِلَيْنَا وَ كَانَ تَارِكُ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْعِنَادِ وَ الْإِنْكَارِ وَ تَرْكِ التَّسْلِيمِ لِرَسُولِ اللَّهِ مُشْرِكاً بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبْرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُوداً حَلَالاً أَوْ حَرَاماً فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَمَا كَانَ فِي السُّنَّةِ مَوْجُوداً مِنْهَيّاً عَنْهُ نَهَى حَرَامٍ أَوْ مَأْمُوراً بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷻ أَمْرٌ إِزَامٍ فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ نَهَى

کنید و اگر در سنت نهی به کراهت شده بود و خبری از ما به خلاف آن وارد شد، این رخصتی است برای شما در چیزی که رسول خدا ﷺ آن را ناخوش و مکروه داشته، لکن حرام نفرموده است و اخذ به همه این روایات یا هر کدام که خواستی، از باب تسلیم و تبعیت رسول خدا ﷺ و رد علم آن به او جایز است و اگر چیزی خارج از این حدود بود، علم آن را به ما بازگردانید که ما به آن سزوارتریم و آرای خودتان را بیان نکنید و بر شماست دست نگه داشتن و تثبت و وقوف در مسأله و شما بایستی طلب نمایید و جستجو کنید تا بیان آن از ناحیه ما برسد.

مصنف کتاب گوید: شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید، نسبت به راوی این خبر، محمد بن عبدالله مسمعی، بدبین بود، لکن چون این خبر در کتاب الرحمة بود، و چون آن را برای او خواندم، آن را تکذیب نکرد، و بر من روایت کرد، این خبر را ذکر کردم.

۴۶

۳۲۷

مرحوم والد من روایت می کند از سعد بن عبدالله و او از محمد بن حسین بن ابی خطاب

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَمْرُهُ وَ مَا كَانَ فِي السُّنَّةِ نَهْيَ إِعَاقَةِ أَوْ كَرَاهَةٍ ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخِرُ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رُخْصَةٌ فِيمَا عَاقَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ كَرِهَهُ وَ لَمْ يُحَرِّمَهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذُ بِهِمَا جَمِيعاً أَوْ بِأَيِّهِمَا شِئْتَ وَ سَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ الْإِتْبَاعِ وَ الرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَارْجِعُوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَتَنَحَّنْ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثْبِتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بَاحِثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَّانُ مِنْ عِنْدِنَا

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه سئى الرأي في محمد بن عبد الله المسمعي راوي هذا الحديث وإنما أخرجت هذا الخبر في هذا الكتاب لأنه كان في كتاب الرحمة وقد قرأته عليه فلم ينكره ورواه لي

۴۶

۳۲۷

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

و او از ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلام روایت می کند که از ایشان درباره قی، خون دماغ و چرک و خون پرسیدم که آیا وضو باطل می کند، فرمود: به وضو لطمه نمی زند.

۴۷

۳۳۸

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل از زکریا بن آدم روایت می کند که گفت از امام رضا علیه السلام درباره زخم چرکین پرسیدم. فرمود: وضو راسه چیز باطل می کند: بول، غایط و ریح.

۴۸

۳۳۹

مرحوم والد از احمد بن سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از امام رضا علیه السلام روایت می کند که از ایشان درباره دارویی که بر دست است، پرسیدم که آیا شخص می تواند در وضو بر روی دارویی که بر روی بدن مالیده است، مسح کند، فرمود: بله، مسح کند و کفایت می کند.

۴۷

۳۳۸

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَنِ النَّاسُورِ فَقَالَ إِنَّهَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ ثَلَاثَةَ الْبُولِ وَالْغَائِطِ وَالرِّيْحِ

۴۸

۳۳۹

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّوَاءِ يَكُونُ عَلَى يَدَيِ الرَّجُلِ أُجْزِيهِ أَنْ يَمْسَحَ فِي الْوُضُوءِ عَلَى الدَّوَاءِ الْمَطْلِيِّ عَلَيْهِ فَقَالَ نَعَمْ يَمْسَحُ عَلَيْهِ وَ يُجْزِيهِ

٤٩

٣٥٠

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ بْنِ أَبِيهِ قَالَ
سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا ع عَنِ الرَّجُلِ
يَبْقَى عَنْ وَجْهِهِ إِذَا تَوَضَّأَ فَقَالَ يُجْزِيهِ أَنْ
يَبْلُغَهُ مِنْ بَعْضِ جَسَدِهِ

٤٩

٣٥٠

مرحوم والد از سعد بن عبدالله از احمد بن
محمد بن عیسی از محمد بن سهل از پدرش
روایت می کند که از امام رضا علیه السلام
درباره مردی که در وضو، قدری از صورتش
خشک می ماند، پرسیدم. فرمود: می تواند از
آب قسمت های دیگر بدنش، خیس کند.

٥٠

٣٥١

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنُ
عَبْدُوسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ قُتَيْبَةَ عَنْ
الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا ع
يَقُولُ لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع
إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ فَوْضِعَ وَ
نُصِبَتْ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ فَأَقْبَلَ هُوَ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ
أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ فَلَمَّا
فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوْضِعَ فِي طَشْتٍ تَحْتَ
سَرِيرِهِ وَ بُسِطَ عَلَيْهِ رُقْعَةٌ الشُّطْرَنْجِ وَ جَلَسَ
يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ
الْحُسَيْنَ وَ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ ع وَ يَسْتَهْزِئُ
بِذِكْرِهِمْ فَمَتَّى قَمَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفُقَاعَ

٥٠

٣٥١

عبدالواحد بن محمد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از
فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام روایت
می کند که فرمود: هنگامی که سر مطهر امام
حسین علیه السلام به شام برده شد، یزید آن
را گذاشت و بر روی آن غذا و آب قرار داد و خود
و اصحابش از غذا خوردند و فقاع نوشیدند. پس
از فراغت از خوردن، امر کرد که سر مبارک را در
طشتی زیر سریر منحوس او گذاشتند و بر روی
سریر بساط شطرنج پهن کرده، مشغول به
شطرنج شده، حضرت حسین و پدر گرامی ع
و جسد بزرگوارش ع را یاد کرده، مسخره
می کرد. و چون در قمار می برد، سه بار

فَشْرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ صَبَّ فَضَلَّتَهُ عَلَى مَا
يَلِي الطُّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ فَمَنْ كَانَ مِنْ
شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنِ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَاللَّغَبِ
بِالشُّطْرُنِجِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى
الشُّطْرُنِجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِيَلْعَنَ يَزِيدَ
وَ آلَ زِيَادٍ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ
وَ لَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ النُّجُومِ

فقاع می خورد و باقی مانده آن را بر زمینی که
طشت بر روی آن بود می ریخت. پس شیعیان
ما بایستی که از شطرنج و شرب فقاع بپرهیزند
و چون چشمانشان به این ها افتاد، امام حسین
علیه السلام را یاد کنند و یزید و آل زیاد را لعن
کنند، که به واسطه آن خداوند گناهان ایشان را
می برد، گرچه به اندازه ستارگان باشد.

۵۱

۳۵۲

۵۱

۳۵۲

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ
الْقَرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ
بِْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ
عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ
اتَّخَذَ لَهُ الْفُقَّاعُ فِي الْإِسْلَامِ بِالشَّامِ يَزِيدُ بْنُ
مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَحْضَرَ وَ هُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ
وَ قَدْ نَصَبَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ
يَشْرِبُهُ وَ يَسْقِي أَصْحَابَهُ.

تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی از پدرش
از احمد بن علی انصاری از عبدالسلام بن صالح
هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کند
که فرمود: اول کسی که در اسلام برای او فقاع
ساختند، یزید ملعون بود. بر سر غذا بود که
برای او فقاع آوردند، غذا می خورد و فقاع
می نوشید و اصحابش را امر به نوشیدن می کرد
و می گفت: از این شراب مبارک بنوشید، در
مبارک بودن آن همین بس که من اولین کسی
هستم که آن را نوشیدم، در حالی که سر
دشمن مادر جلوی ماست و غذای ما بر روی آن
قرار گرفته است و ما آن را می خوریم و بدن های
ما آرام و قلب های ما ساکن است.

وَ يَقُولُ لَعَنَهُ اللَّهُ اشْرَبُوا فَهَذَا شَرَابُ
مُبَارَكٍ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَرَكَتِهِ إِلَّا أَنَا أَوَّلُ مَا
تَنَاوَلْتَاهُ وَ رَأْسُ عَدُوِّنَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا نَدَّتْنَا
مَنْصُوبَةً عَلَيْهِ وَ نَحْنُ نَأْكُلُهُ وَ نَشْرَبُهَا سَاكِنَةً
وَ قُلُوبُنَا مُطْمَئِنَّةٌ فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا

پس هر کس که از شیعیان ماست، بایستی از

شراب فقع دوری کند که آن نوشیدنی دشمنان ماست و هر که چنین نکند از ما نیست. همانا پدرم از پدران از امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا ﷺ روایت کردند که فرمود: لباس دشمنان مرا نپوشید و غذای ایشان را نخورید که در زمره دشمنان من قرار خواهید گرفت، چنان که ایشان از دشمنان منند.

مصنف می گوید:

لباس دشمنان، لباس سیاه است.

و غذای ایشان شراب مست کننده و فقع و خاک است و ماهی جزی و مارماهی و زمیر و طافی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و نیز گوشت سوسمار و گوشت خرگوش و گوشت روباه و گوشت مرغان، آن چه در پریدن، پر نزنند و آن مرغان که دو طرف تخم ایشان مساوی باشد و ملخ که هنوز پر در نیاورده و نیز سپرز. و مسالک دشمنان مواضع تهمت و مجالس شرب خمر و مجالسی که در او اسباب لهو و لعب است و مجالسی که آن جا ائمه را و مؤمنان را عیب می کنند و مجالس ارباب معاصی و ظلم و فساد و قمار. و به من رسیده است که نوشیدن مقدار زیاد فقع

فَلْيَتَوَرَّعَ عَنِ شُرْبِ الْفُقَاعِ فَإِنَّهُ مِنْ شَرَابِ أَعْدَائِنَا فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله

لباس الأعداء هو السواد ومطاعم الأعداء النبيذ المسكر والفقع والطين والجري من السمك والمارماهي والزهرير والطاقفي وكل ما لم يكن له فلوس من السمك ولحم الضب والأرنب والشعلب وما لم يدف من الطير وما استوى طرفاه من البيض والذبي من الجراد وهو الذي لا يستقل بالطيران والطحال ومسالك الأعداء مواضع التهمة ومجالس شرب الخمر والمجالس التي فيها الملاهي ومجالس الذين لا يقضون بالحق والمجالس التي يعاب فيها الأئمة عليهم السلام والمؤمنون ومجالس أهل المعاصي والظلم والفساد والقمار وقد بلغني أن في أنواع

الفقاع ما قد يسكر كثيرا وما أسكر كثيرا
فقليله وكثيره حرام

مست می کند و کم آن مست نمی کند، پس کم
و زیاد آن هر دو حرام است.

۵۲

۳۵۳

۵۲

۳۵۳

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ
عَبْدُوسِ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ
الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَاءَ
يَقُولُ اسْتِغْمَالُ الْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ مُؤَدِّنٌ
بِدَوَامِ النُّعْمَةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار از
علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل به
شاذان از امام رضا علیه السلام روایت می کند
که فرمود: اجرای از عدل و نیکوکاری اعلام
کردن به تداوم نعمت است و لا حول و لا قوة الا
بالله!

قد تم المجلد الأول من كتاب عيون
أخبار الرضا علي بن موسى بن جعفر
تصنيف الشيخ أبي جعفر محمد بن علي بن
الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه
الله ويتلوه إن شاء الله تعالى الجزء الثاني
من باب الثلاثين في ما جاء عن الرضا
من الأخبار المنثورة

پایان جزء اول از کتاب «عیون اخبار
الرضا» تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن
حسین بن موسی بن بابویه قمی مقیم
و در پی آن به خواست خداوند در مجلد دوم
و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علی بن
موسی الرضا از اخبار جمع آوری وارده
خواهد آمد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی